بسم اللہ الرحمن الرحیم

شاهجهان‌نامه

تألیف

محمّد بن محمّد محمود

معروف به‌جلالای طباطبایی زوّاره‌ای اردستانی

(نویسندهٔ سدهٔ یازدهم هجری)

مقدّمه و تصحیح و تحشیه

دکتر سیّد محمّد یونس جعفری

بازنشستهٔ بخش فارسی کالج ذاکر حسین دانشگاه دهلی، دهلی

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

دهلی‌نو

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو

شاهجهان‌نامه

تألیف: محمّد بن محمّد محمود ممعروف

به‌جلالای طباطبایی زوّاره‌ای اردستانی

مقدّمه و تصحیح و تحشیه: دکتر سیّد محمّد یونس جعفری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: عبدالرّحمٰن قریشی

طرّاحی جلد: عایشه فوزیه

ناظر چاپ: حارث منصور

✧

چاپ اوّل: دهلی‌نو ـ آبان‌ماه ۱۳۸۸ ه ش/نوامبر ۲۰۰۹ م

چاپ و صحّافی: الفا آرت، نوئیدا (یو.پی.)

شابک: ۴-۳۶۲-۴۳۹-۹۶۴-۹۷۸

✧

نشانی: شمارهٔ ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو-۱۱۰۰۰۱

تلفن: ٤-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار: ۲۳۳۸۷٥٤۷

newdelhi@icro.ir
http://newdelhi.icro.ir

فهرست مطالب

دیباچه

با ورود اسلام به‌شبه قارهٔ هند، تغییرات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای در این سرزمین غنی و وسیع پدیدار شد. یکی از پیامدهای بارزِ ورود اسلام به‌شبه قارّه، در دانشِ ارزندهٔ تاریخ‌نویسی ظهور و بروز کرده است. بدون تردید، ضرورت تاریخی تبیین حضور اسلام و فرمانروایی مسلمانان در هند، در رونق تاریخ‌نویسی اثرگذار بوده است. به‌عبارت دیگر، در سایه علاقهٔ حکمرانان متعدّد و قدرتمند مسلمان به‌ثبت و ضبطِ وقایعِ ایّامِ حکمرانی‌شان، هم شمارِ قابلِ توجّهی از دانش آموختگانِ خوش ذوق در مشاغلِ وقایع‌نگاری و تاریخ‌نویسی مشغول فعّالیّت شدند و هم گنجینه‌هایِ تاریخی ارزشمندی در شبه قارّه پدیدآمد.

بیان نکتهٔ فوق، به‌معنی آن نیست که هندیان در تاریخ‌نویسی مهارتی نداشته‌اند. وجود برخی از آثارِ ارزشمندِ تاریخی و داستانی بازمانده از روزگارِ باستان، مؤیّد پیشینهٔ فعّالیّت هندیان در تاریخ‌نویسی در عهد باستان است. وجود کتاب‌های داستانی چون *مهابهارات و رامایِن*، علاقه و ذوقِ هندی‌ها را در تبیین جذّاب حوادث افسانه‌ای و تاریخی آشکار می‌نماید. افزون بر این، تألیف کتاب *راج‌ترنگینی در موضوع تاریخِ* کشمیر، ظنّ آشنایی مردم هندِ عهد باستان را با تاریخ‌نویسی افزون‌تر می‌سازد. کیفیّتِ مطالبِ این اثرِ اخیر به‌گونه‌ای است که مؤلّف آن، کلهن پاندیت کشمیری، لقب پدر تاریخ‌نویسی در ادبیّات سانسکریت یافته است.

از آنچه اجمالاً گفته شد، برمی‌آید که تاریخ‌نگاری در شبه قارّهٔ هند پیشینهٔ طولانی داشته است. به‌بیان دیگر، پیشینهٔ تاریخ‌نویسی هند باستان، در تکامل دانشِ تاریخ‌نویسی در دورهٔ اسلامی هند مؤثّر بوده است. همچنین در تأمّل به‌سابقهٔ هندی‌ها در تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری، باید از توجّه به‌ارتباطات دیرین دو ملّت هند و ایران و نیز تعاملات فرهنگی و تمدّنی آنان غافل نشد. به‌منظور دست‌یابی به‌صحّت و سُقم این موضوع، باید آثار نخستین تاریخ‌نگارانِ مسلمان شبه قارّه را به‌دقّت بررسی کرد. چه بسا بخشی از محتوای اثر نخستین هندشناس ایرانی مسلمان (ابوریحان بیرونی)، از سنّت‌ها و اندیشه‌های مشترک هند و ایران متأثر شده باشد. بعید نیست که وی در تألیف اثر ارزشمند تحقیق

مالِلهند، هم روایت‌های تاریخی شبه قارّه و هم برخی از اندیشه‌های تاریخی خطّهٔ ایران زمین را مدّنظر داشته است.

با وجود خدمات مهمّ مؤرّخان عهد باستان و نیز زحمات نخستین مؤرّخان مسلمان، باید گفت که گسترده‌ترین عرصهٔ تاریخ‌نگاری هند در دورهٔ اسلامی، در سدّهٔ ۵ تا ۱۲ هجری و در دربار و مراکز فرهنگی حکمرانان مسلمان پدیدار شده است. البتّه در مشخّص ساختن سهمِ مؤرّخان دورهٔ اسلامی هند، باید از نقش مهمّ سیّاحان و جغرافی‌نویسان مسلمان نیز غافل نشد.

نکتهٔ مهمّ دیگر در تبیین جایگاه واقعی تاریخ‌نویسی هند در دورهٔ اسلامی، توجّه به‌نقش زبان فارسی در رشد و اعتلایِ تاریخ‌نویسی هند است. ذکر این نکته از آن رو اهمیّت دارد که روشن ساختن ماهیّت و ویژگی‌های برجستهٔ فرهنگ و تمدّن اسلامی شبه قارّهٔ هند، منوط به‌درک چگونگی فراز و فرود زبان فارسی در شبه قارّه است. از اوایل قرن ۵ هجری به‌بعد و با آشنایی مردم شبه قارّهٔ هند با آثار فکری و علمی دانشمندان و فارسی سرایانی چون حکیم ابوالقاسم فردوسی، فرّخی سیستانی، منوچهری دامغانی، بوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابوالفضل بیهقی، ابوعلی مسکویه هم زبان فارسی رونق وافر یافت و هم بستر اعتلای تاریخ‌نویسی فارسی مهیّاتر شد.

در دورهٔ سلطنت (۹۳۲–۶۰۲ ھ/۱۵۲۵–۱۲۰۶ م)، بر رونق زبان فارسی و تاریخ‌نویسی افزوده شد. در این عهد، با حمایت حکّام مسلمان، آثار بی‌شماری پدید آمد. از جمله این آثار، کتاب *تاج المآثر*[۱] است که نخستین تاریخ فارسی شبه قارّه به‌شمار می‌رود. این اثر، به‌دستور قطب‌الدّین ایبک (۶۰۷–۶۰۲ ھ/۱۲۱۰–۱۲۰۶ م) به‌سلکِ نگارش درآمد. در استمرار این حرکت، تواریخ ارزشمند دیگری همچون *تاریخ فیروزشاهی* تألیف ضیاءالدّین برنی تحریر یافت. در همین دوره، برخی از اندیشمندان و اهل قلم، به‌تاریخ‌نویسیِ منظوم هم گرایش یافتند. از جمله این افراد، خواجه عبدالملک عصامی است که به‌تأسّی از *شاهنامهٔ* حکیم ابوالقاسم فردوسی، تاریخ شبه قارّه را در کتابی با عنوان *فتوح السّلاطین* به‌نظم کشیده و کیفیّت این اثر، به‌اندازه‌ای است که به‌نام *شاهنامهٔ هند* اشتهار یافته است.

در دورهٔ تیموریان هند (۱۱۱۸–۹۳۲ ھ/۱۷۰۷–۱۵۲۶ م)، رونق زبان فارسی در تمام عرصه‌های علوم (به‌ویژهٔ تاریخ‌نویسی) دوچندان شد. در این دوره، آثار تاریخیِ ارزشمندی چون *اکبرنامهٔ* ابوالفضل علّامی، *منتخب‌التّواریخ* ملّا عبدالقادر بدایونی، *طبقات اکبری* نظام‌الدّین احمد هروی و *تاریخ الفی*

---

۱. خوشبختانه این اثر ارزشمند برای نخستین بار و با تصحیح پروفسور سیّد امیر حسن عابدی در سال ۱۳۸۷ ھ ش توسّط مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو و با مقدّمهٔ نگارنده به‌چاپ رسید.

آصف خان قزوینی و ملّا احمد تتوی به‌منصهٔ ظهور رسیدند. همچنین، آثار مهمّی از زبان‌های سانسکریت، عربی و ترکی جغتایی به‌فارسی ترجمه شد. از جمله این ترجمه‌ها، می‌توان به‌*مهابهارات*، *رامایِن*، *راج‌ترنگینی*، *سنگهاسن بتّیسی*، *پنجه‌تنترا*، *نل دمنیتی*، *کتهاسرت ساگر*، *معجم‌البلدان یاقوت حَموی*، *جامع‌التّواریخ* رشیدی، *تاریخ‌الحکمای شهرزوری* و *واقعات بابری* عبدالرّحیم خان خان‌خانان اشاره کرد.

از میان شاهان متعدّد تیموری، سهم اکبر شاه، جهانگیر شاه و شاهجهان در اعتلای دانش تاریخ‌نویسی، افزون‌تر از دیگران است. نگاهی به‌کمیّت و کیفیّت آثار تاریخی برجای مانده از عهد حکومت این شاهان، مبیّن این نکته است که این فرمانروایان مقتدر در ترقّی فعّالیّت مؤرّخان ساعی بوده‌اند. در مقام مقایسه، باید گفت که تاریخ‌نویسی در عهد اکبر شاه، نضجِ فراوان گرفت؛ در عهد جهانگیر، رونق خود را حفظ کرد؛ و در عهد شاهجهان، به‌اعتلای فزون‌تر نائل شد. در دورهٔ شاهجهان (۱۰۳۷–۱۰۶۸ هجری)، تعداد قابل توجّهی از مؤرّخان، مورد عنایت ویژه قرار داشتند. در سایهٔ علاقه و عنایت ویژهٔ شاهجهان به‌دانش تاریخ‌نویسی، مؤرّخان و نویسندگان توانمندی چون محمّد امین قزوینی، میرزا محمّد جلال‌الدّین طباطبایی یزدی، عبدالحمید لاهوری، محمّد وارث لاهوری، شیخ عنایت‌الله لاهوری و شیخ محمّد صالح کُنبوه، به‌آفرینش آثار ارزشمند در زمینهٔ تاریخ‌نویسی پرداختند.

شاهجهان، همچون اکبر شاه، در حمایت از ترجمهٔ آثار تاریخی از زبان‌های مختلف به‌زبانِ فارسی نیز ساعی بود. در دوران حکومت وی، افرادی چون ابوطالب حسینی و محمّد افضل بخاری، به‌ترجمه «شرح احوال امیر تیمور گورکان» از ترکی به‌فارسی پرداختند. همچنین، نویسنده‌ای چون شیخ جلال حصاری، اثر تاریخی *گوالیارنامه* را از سانسکریت به‌فارسی برگرداند. افزون بر این، محمّد زمان فرنگی خان، *تاریخ چین* را از پرتغالی به‌فارسی ترجمه کرد.

از دیگر شواهد بارز عنایت خاصّ شاهجهان به‌تاریخ‌نویسی، جایگاه ویژهٔ مؤرّخان رسمی دربار و نیز اهتمام فراوان شاهجهان برای تدوین تاریخ کامل ایّام حکمرانی‌اش است. به‌واسطهٔ علاقه و پیگیری شاهجهان، چندین نفر به‌این کار مهمّ گمارده شدند. یکی از این افراد، محمّد امین قزوینی معروف به‌امینای قزوینی بود. وی، منشی و وقایع‌نویس دربار شاهجهان بود. که در سال ۱۰۴۷ هجری، کار تدوین تاریخ اوّلین ده سال سلطنت شاهجهان را به‌پایان رسانید. امینای قزوینی، دقّت زیادی در تدوین تاریخ دههٔ نخست حکومت شاهجهان به‌کاربرد. فرد دیگری که شاهجهان بدین منظور وی را منصوب کرد میرزا محمّد جلال‌الدّین طباطبایی یزدی معروف به‌میرزا جلالای طباطبایی بوده که به‌زوّاره‌ای و

بعضاً به‌اصفهانی نیز اشتهار داشته است. او در سال ۱۰۴۴ هجری به‌هند آمد و از ملازمین دربار شاهجهان شد.

میرزا جلال‌الدّین که یکی از استادان بسیار بزرگ نثر فارسی عهد تیموریان هند به‌شمار می‌رفت از طرف شاهجهان به‌نگارش دوران درخشان وی مأموریت یافت. او در سال ۱۰۵۰ هجری به‌تبعیت از شیوه نگارش محمّد امین قزوینی تاریخ حوادث نیمهٔ دوم دههٔ اوّل عهد شاهجهان را از آغاز سال پنجم یعنی ۱۰۴۲ هجری تا پایان سال هشتم جلوس آن پادشاه (۱۰۴۵ ﻫ) به‌رشته تحریر درآورد. البتّه انتظار شاهجهان، فراتر از توان قلم امینای قزوینی و جلال‌الدّین طباطبایی بود. شاهجهان، درصدد بود تا تاریخ دورهٔ سلطنتش از لحاظ سبک انشاء، همطراز *اکبرنامهٔ* ابوالفضل علّامی باشد. از این رو، برای ادامهٔ تألیف تاریخ حکمرانیش، یکی از شاگردان ابوالفضل علّامی یعنی عبدالحمید لاهوری را برگزید.

عبدالحمید لاهوری که به‌انتظارات و خواسته شاهجهان واقف بود، تلاش مضاعفی را آغاز کرد تا نظر مثبت وی را جلب نماید. او، *پادشاهنامه* را مجدداً از سال ۱۰۳۷ هجری آغاز کرد و تا سال ۱۰۵۷ هجری ادامه داد. ظاهراً، شیوهٔ تدوین وقایع این دو دهه، اسباب رضایت شاهجهان را فراهم ساخت. امّا با مرگ عبدالحمید، در سال ۱۰۶۵ هجری، کار مورد نظر شاهجهان نیمه تمام ماند. سپس نگارش *پادشاهنامه* به‌شاگرد برجستهٔ ملّا عبدالحمید لاهوری، یعنی محمّد وارث، تفویض شد. وی، احوال ده سالهٔ سوم سلطنت شاهجهان (۱۰۵۷– ۱۰۶۸ ﻫ ق) را به‌روش *پادشاهنامه* عبدالحمید لاهوری تدوین نمود.

تألیف مفصّل سه پادشاهنامه مذکور، گامی استوار در تدوین وقایع سلطنت شاهجهان به‌حساب می‌آمد. در استمرار تاریخ‌نویسی دوره شاهجهان اثر ارزشمند دیگری با عنوان *ملخّص شاهجهان‌نامه*[۱] به‌قلم میرزا محمّد طاهر بن میرزا احسن‌الله مخاطب به«عنایت خان آشنا» به‌رشتهٔ تحریر درآمد. این اثر، با هدف ذکر اهمّ وقایع و نیز تلخیص و ساده ساختن مطالب پادشاهنامه‌های مذکور نگاشته شده است. در این اثر، خلاصهٔ احوال سی سالهٔ سلطنت شاهجهان، با عباراتی سلیس و روان درج شده است. ضمن این تلخیص، دقّت زیادی در بیان مجمل و صحیح وقایع و مسائل صورت گرفته است. آنچه به‌عملی شدن این نکتهٔ اخیر کمک رسانده، حضور مؤلّف در سمت کتابدار شاهجهان و نیز اطّلاعش از کم و کیف برخی از مسائل سلطنت این پادشاه بوده است.

---

۱. بحمدالله این اثر ارزنده تاریخی نیز به‌کوشش دکتر جمیل‌الرّحمٰن استاد فارسی کالج ذاکر حسین دهلی‌نو توسّط مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو در سال ۱۳۸۸ ﻫ ش به‌زیور طبع آراسته شد.

البتّه آثار تاریخی دیگری به‌صورت منظوم به‌دستور شاهجهان به‌سلک تحریر درآمد که از جمله آنها پادشاهنامه میرزا ابوطالب کلیم کاشانی ملک‌الشعرای دربارهٔ شاهجهان است که به‌عنوان نخستین اثر منظوم این عهد در سال ۱۰۴۷ هجری در کشمیر نگارش یافت.

اثر منظوم دیگر که در سال ۱۰۴۷ به‌دستور امپراتور به‌نظم کشیده شد ظفرنامهٔ شاهجهانی یا ظفرنامهٔ شاهجهان پادشاه است که به‌دست حاجی محمّد جان قدسی مشهدی سروده شد که به‌علّت فوت شاعر ناتمام ماند.

اثر منظوم دیگری که در خصوص شاهجهان و درگیری‌های فرزندانش به‌نظم کشیده شد، منظومهٔ موسوم به«آشوب هندوستان»[1] سرودهٔ ملّا بهشتی شیرازی معلّم سلطان مراد فرزند شاهجهان است.

پادشاهنامه جلال‌الدّین طباطبایی که اکنون تصحیح آن به‌زیور طبع آراسته شده از جمله تواریخ رسمی عهد شاهجهانی است که قبل از شاهجهان‌نامه یا عمل صالح شیخ محمّد صالح کنبوه به‌سلکِ نگارش درآمده و نه تنها اثرش مورد تمجید و ستایش محمّد صالح کنبوه قرار گرفته، بلکه بیشتر مطالب ملّا جلال‌الدّین طباطبایی را عیناً در اثر خود درج نموده است.

ملّا محمّد صالح کنبوه در جلد ۳ شاهجهان‌نامه صفحه ۴۳۶ می‌نویسد:

"میرزا جلال‌الدّین طباطبایی یزدی در پرداخت نثر ید بیضا می‌نماید و در فن انشاء و ترسیلات ایجاد طرز نو کرده سخن را جان تازه می‌بخشد و در اختراع معنی دستگاهش بلند است و در ابداع مضامین نو ید طولی دارد و در لغت‌دانی جوهری نزد او بی‌جوهر است و در حکمت‌اندیشی پورسینا پیش او بی‌سنگ. در صفاهان استفاده سایر علوم نموده و بر مدارج علمی ارتقا گزیده. در سال هزار و چهل و چهار ارادهٔ هندوستان جنّت‌نشان که سرزمینِ آسمان نشانش گلستانِ روی زمین و مرجع و مجمعِ اصناف هنرمندان دانش گزین است، نموده، به‌موافقت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت و به‌برکت تمیز نزدیکان بارگاه عزّت و وسیلهٔ سلامت کلام و دستاویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظم گشته به‌نگارش احوال خیر مآل مأذون گردید..."

این پادشاهنامه که پس از اثر ارزشمند محمّد امین قزوینی به‌سلک تحریر درآمده، شیوه و سبک محمّد امین قزوینی را مورد توجّه قرار داده و همانند وی سبک سالنامه‌نویسی را به‌کار گرفته و نیز

---

۱. اثر فوق‌الذکر نیز به‌کوشش دکتر سیّده خورشید فاطمه حسینی به‌تازگی توسّط مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو انتشار یافته است.

حوادث مورد نظر را با سال هجری شمسی و ماه‌های ایرانی تنظیم و تبیین نموده است.

در *پادشاه‌نامهٔ* طباطبایی جنبهٔ ادبی بر جنبهٔ تاریخی غلبه دارد و سبک نثرش مترسلانه و منشیانه می‌باشد و در واقع نمونه‌ای از نثر متکلّفانه و مصنوع عصر صفویه است.

این کتاب، با این نیّت منتشر می‌شود که ترویج زبانِ فارسی و احیای گنجینه‌های ادبی و تاریخی نگاشته شده به‌این زبان، کمک مؤثّری به‌حفظ و استحکامِ هویّت تاریخی و فرهنگی دو ملّت ایران و هند و نیز تعمیق روابط آنان باشد. نگارنده در پایان بر خود لازم می‌داند که از زحمات ارزنده مصحّح محترم، استاد گرامی جناب آقای دکتر سیّد محمّد یونس جعفری که در تصحیح این متن ارزشمند تاریخی تلاش‌های وافری مبذول داشتند کمال تشکّر را بنماید. همچنین، از تلاش‌های بی‌شائبهٔ مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی جناب آقای دکتر علی رضا قزوه که با همّت و حمایت ایشان نشر این اثر ارزشمند میسّر گردیده، سپاسگزار است.

وله الحمد اولاً و آخراً.

دکتر کریم نجفی برزگر

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در هند

مقدّمه

چنین است:

"**منظور نظر عالم بالا، منشاء فضایل ایزد تعالی، مظهر فیض ابدی میرزا جلالای یزدی**: در پرداخت نثر، ید بیضا می‌نماید و در فنّ انشاء و ترسیلات، ایجاد طرز نو کرده، سخن را جان تازه می‌بخشد و در اختراع معانی دستگاهش بلند است و در ابداع مضامین، یدِ طولی دارد و در لغت‌دانی جوهری نزد او بی‌جوهر است و در حکمت‌اندیشی پور سینا پیش او بی‌سنگ. در صفاهان استفادهٔ سایر علوم نموده و بر مدارج علمی ارتقاء گزیده. در سال چهل و چهار ارادهٔ هندوستان جنّت‌نشان که سرزمین آسمان نشانش گلستان روی زمین و مرجع و مجمع اصناف هنرمندان دانش گزین است، نموده، به‌موافقت بخت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت و به‌برکت تمیز نزدیکان بارگاه عزّت و وسیلهٔ سلاست کلام و دستاویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظّم گشته به‌نگارش احوال خیر مآل مأذون گردید. بی‌مبالغه دقایق نثر به‌درجهٔ نثره رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج سالهٔ احوال آن‌حضرت (شاهجهان، پادشاه مغول بابری هند) کارنامه‌ای بر روی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینی اکثر اعزّه برهم نخورده، صورت تمامیّت می‌یافت و اثری از او باقی می‌ماند آوازهٔ سخن تازهٔ او، آویزهٔ گوش روزگار گشته، سرمشق فطرت تازه نگاران هند و ایران می‌شد و کالای سخن رواج و رونق والا گرفته، پایهٔ کلام از کرسی عرش می‌گذشت. مجملاً سواد عبارتش به‌رنگ لیلة‌القدر، حاصل صد آفتاب معنی است و لطف طبعش مانند نورمهر، لطف سخن بر روی روز افکنده و گفتار سحرآثارش که چون کلام معلّم اوّل از قانون حکمت بیرون نیست، مانند زلال رحمت روح افزای جان دهنده، سخن را به‌روشی دستگاه داده و پایهٔ معنی را به‌جایی رسانیده که هیچ‌کدام از رقم سنجان والامقدار که وجودشان پیرایهٔ این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن یکتای سخن بیرون تراویده یک حرف توانند به‌قلم آورد. بنده بی‌آنکه روی هیچ یکی از ارباب انشاء در میان بیند نظر بر آیینهٔ انصاف انداخته، صورت این

معنی را به‌نمایش آورده، اگر کج خرامان بساط سخنوری از راستی گذشته برین ضعیف زبان سرزنش و بیغاره گشایند، ایزد تعالی خصم‌شان باد"[۱].

متأسّفانه دربارهٔ این مورّخ ایرانی که به‌قول نویسندگان امروزه با سبک هندی به‌نگارش نثر فارسی می‌پرداخت بنابر آنچه محمّد صالح کنبو در کتاب «عمل صالح» موسوم به«شاهجهان‌نامه» که در تاریخ‌نویسی عصر شاهجهان (۱۰٦۸–۱۰۳۷ ق) همکارش بود برای ما فراهم نموده بیش از این اطّلاعی نداریم. چنانچه از کتاب «دانشنامهٔادب فارسی» برمی‌آید اسم پدرش مظهر بود و در همین کتاب نام وی را میرزا محمّد نوشته است[۲].

ولی در پایان شاهجهان‌نامه‌ای که در شهر دهلی توسّط ندهان کول به‌خطّ شکسته نسخه‌برداری شده اسمش محمّد قید گردیده است. چنان‌که می‌دانیم در عهد سربداران و تیموریان و صفویان واژهٔ «میرزا» را احتراماً اوّل اسم می‌آوردند، بدین سبب اسم او را میرزا محمّد نوشته‌اند[۳] و روی صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند (شمارهٔ دی.پی. ٦۸٤) اسمش میرزا جلالا طباطبایی آمده است و روی نسخهٔ موزهٔ ملّی دهلی‌نو (شمارهٔ ۷۱۸) که قبلاً در کتابخانهٔ آرشیو ملّی دهلی‌نو نگهداری می‌شد، یکجا اسمش میرزا جلالایی و روی برگ دیگر همین نسخه نام وی میرزا جلالای طباطبایی قید گردیده است. ما در صفحه‌های آتی او را جلالای طباطبایی می‌نویسیم.

اگرچه در *دانشنامهٔ ادب فارسی* وی را اصفهانی، قهپایه‌ای زوّاره‌ای نوشته‌اند ولی محمّد صالح که همکارش بود، وی را یزدی شناخته است، لذا برای ما این قول معتبرتر از دیگر اقوال است.

شکّی نیست که این اثر جلال‌الدّین طباطبایی تاریخی است و بیشتر جنبهٔ سفرنامه دارد که آن هم جزو تاریخ محسوب می‌شود و آن‌طوری که به‌نظر می‌رسد توجّه وی بیشتر به‌شناخت و معرّفی فرهنگ کشور هند بوده، احتمالاً این سفرنامه را برای ایرانیان نوشته و زبانی را که در اصفهان متداول بوده مورد استفاده قرارداده است. چنان‌که از واژه‌های مثل *نگران*، *اشکوب* و *بنگاه* برمی‌آید. زیرا در سرتاسر شبه قارّه *واژهٔ نگران* به‌معنای مباشر، ناظر و سرپرست به‌کار رفته است. برای اشکوب واژهٔ *منزل* به‌کار می‌برند. چنان‌که خانهٔ دو منزله و سه منزله می‌گویند. همچنین برای *بنگاه* واژه‌های مانند انجمن، مرکز و اداره را مورد استفاده

---

۱. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه* (تألیف: ۸۰–۱۰۷۰ ه)، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، جلد اوّل ژانویه ۱۹٦۷ م، جلد دوم مارس ۱۹٦۷ م، جلد سوم ۱۹۷۲ م، ص ۹–۳۳۸.

۲. *دانشنامهٔ ادب فارسی*، *ادب فارسی در شبه قارّه* (هند، پاکستان، بنگلادش)، ج ٤، بخش یکم: آ–ج، تهران ۱۳۸۰، ص ۸۷۲

۳. کتابخانهٔ بریتانیا، شمارهٔ اُ.آر. ۱٦۷٦.

قرار می‌دادند. علاوه بر این وی برای نوشتن تمام وقایع از تقویم ایرانی استفاده نموده و به‌ندرت معادل ماه‌های عربی نوشته است که در عصر اکبر بیشتر از تقویم ایرانی و در شاهجهان از هردو استفاده می‌شد.

جلال‌الدّین طباطبایی که همراه شاهجهان در سال ۱۰۵۰ ق به‌کشمیر رفت، میوه‌های آن منطقه را با میوه‌های ایران مقایسه نموده و از این مطلب نیز روشن می‌شود که این تاریخ برای کسب اطّلاعات ایرانیان نوشته شده‌است.

اگرچه در اصفهان وی از تمام علوم متداولهٔ زمان خود بهره برده، ولی نام استادان خود را غیر از محمّد کشمیری متذکّر نشده است[۱]. البتّه از منشآت وی چنان برمی‌آید که پس از تکمیل تحصیلات خود در آن شهر در جرگهٔ منشیان دارالانشاء پادشاهان صفوی درآمد و چنان قربت و اعتبار به‌نزد آن پادشاه پیدا کرد که چون شاه عبّاس دوم (۱۰۷۸–۱۰۵۲ ق) خواست برای عبدالله خان اوزبک نامه‌ای فرستد وی آن را در حضور پادشاه نوشت. ولی پس از رحلت آن فرمانروا وقتی که شاه صفی (۱۱۰۶–۱۰۷۸ ق) بر تخت سلطنت جلوس کرد، معلوم نیست به‌چه علّت رخت از آن دیار بربسته در کشور هند طرح توطّن ریخت و توسّط نوّاب افضل خان که وی را چندر بهان برهمن صاحب *چهار چمن*[۲] به‌القاب دستور اعظم وزیر معظّم، علّامهٔ روزگار، فهّامهٔ نامدار یادکرده است، به‌دربار شاهجهان راه یافت.

شاهزاده خرّم (متولّد: ۱۰۰۰ ق) لقب شهاب‌الدّین شاهجهان گرفته روز دوشنبه ۲۵ بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی‌الثانیه سال هزار و سی و هفت هجری قمری بر تخت سلطنت جلوس کرد[۳] و اعلام نمود که تاریخ عصر وی از اوّل جمادی‌الثّانی همان سال (۱۰۳۷) شروع می‌گردد و چنین قرار دادند:

> "هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب‌الحکم اشرف نگاشتهٔ قلم سخن‌سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعدالله خان و وحیدالدوران شیخ حمید گشته و خامهٔ تقدیر از نام نامی آن‌حضرت به‌پادشاهنامه تعبیر نموده در دفتری جداگانه ایراد نمایند"[۴].

بنابراین چندین نویسنده علاوه بر آن دو نفر که اسامی‌شان در فوق ذکر شده، مثل محمّد امین قزوینی، چندر بهان برهمن، قدسی مشهدی، کلیم همدانی، صیدی تهرانی، منیر لاهوری نوشتن تاریخ دور شاهجهان به‌نثر و شعر مشغول شدند. چون جلالای طباطبایی در سال ۱۰٤٤ ق به‌کشور هند آمده و بعد از مدّتی به‌دربار شاهجهان وارد شد، وی تاریخ عصر این فرمانروای مغول بابری هند را از سال پنجم جلوس بر تخت

---

۱. برگ ۸۹ بریتانیا.
۲. چاپ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی ج.ا. ایران، دهلی‌نو، ۱۳۸۵ ه ش/۲۰۰۷ م، ص ۵۲.
۳. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد اوّل، ص ۱۸۷.
۴. همان، جلد اوّل، ص ۲۱۳.

سلطنت آغاز نمود. چون می‌دانست تاریخ موضوعی است مبنی بر حقایق و وقایعی که آنها را تغییر نمی‌توان داد البتّه، می‌توان آن را با آب و تاب بیشتری بیان نمود، بنابراین در هرجا که فرصتی مناسب می‌یافت با بیان وقایع، ممدوح خود را نیز مورد تعریف، توصیف و تمجید قرار می‌داد. او بیش از تاریخ‌نویسی به‌مدیحه‌سرایی پادشاه همّت گماشت و با عبارات مسجّع و مقفّی جملات خود را مزیّن ساخته و با استفاده از صنایع لفظی و معنوی آنها را آراسته، اسم اثر خود را *نگارنامه* و *نگارین‌نامه* گذاشت. در اینجا این نکته جالب توجّه است که در متن کتاب در هیچ‌جا اثر خود را به‌اسم *پادشاهنامه* یا *بادشاهنامه* یاد نکرده است.

شاهجهان نسبت به‌هنر موسیقی علاقهٔ فراوانی داشت و دربارهٔ این موضوع محمّد صالح کنبو چنین نوشته است:

"... و غرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدّس به‌استماع نغمات طیّبهٔ مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق‌التذاذ این حاسهٔ شریفه را ادا می‌نمایند"[۱].

خوشبختانه جلالای طباطبایی نیز نسبت به‌این هنر علاقه‌مند بود و در کتاب خود دربارهٔ موسیقی هندی بیشتر از دیگر مورّخان و وقایع‌نگاران دربار شاهجهان به‌نگارش پرداخته است. چنان‌که در وقایع سال ۱۰۴۳ هجری قمری می‌نویسد:

"بیست و چهارم مهر (ماه) جگناتهه کلاوَنت (موسیقی‌دان) که درینولا مهاکبراج[۲] (موسیقی‌دان بزرگ دربار) خطاب یافته در فنّ موسیقی روش هند خصوص ترکیب نغمات دلنشین و تصنیف و ابداع معانی بدیعه و مضامین عالیه در سرتاسر این کشور همتا و همسر خود ندارد از دارالسلطنه لاهور که حسب‌الامر اعلی برای تألیف تصانیف آنجا توقّف نموده بود، به‌زمین بوس موقف خلافت رسیده دوازده دَرپَت (مقام) که در این مدّت به‌نام نامی بندگان حضرت مشتمل بر معانی بکر و نغمات مختلفه ساخته بودند در انجمن والا به‌سمع اعلی رسانید و به‌غایت پسند طبع اقدس و خاطر حقائق یاب دقیقه رس پادشاه هنرسنج قدردان افتاده و از عنایت آن‌حضرت با زر هم ترازو گشته چهار هزار و پانصد روپیه که همسنگ شده بودند مرحمت شد"[۳].

پس از این دربارهٔ مقام دَرپَت مفصّل نگاشته که در متن این کتاب آمده است.

---

۱. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد اوّل، ص ۲۰۸.
۲. اصل واژه به‌زبان سانسکریت «مها کَوی راج» است و کبراج تلفّظ عامیانه است.
۳. متن همین کتاب برگ ۱۷ ب، *بریتانیا*.

نظامی عروضی سمرقندی در کتاب *چهار مقاله*، این عقیدهٔ خود را نشان داده که برای هر پادشاه چهار نفر که عبارتند از دبیر، شاعر، منجّم و طبیب همیشه لازم می‌باشد. تیموریان بابری هند نیز روی این سنّت پای بند بودند و هر اقدامی که به‌عمل می‌آوردند اوّل به‌منجم باشی رجوع می‌کردند. چنان‌که دربارهٔ ساعت مبارک برای نشستن بر تخت سلطنت شاهجهان، محمّد صالح کنبو چنین نوشته است:

"... اوج ده کوکب نیک اختران شاهجهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی‌الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت افروز دوشنبه... بعد از گذشتن سه و نیم گهری[1] که به‌حساب دقیقه‌سنجان ساعت‌شناس، یک ساعت و بیست و چهار دقیقه باشد به‌طالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایّام شاهزادگی از اقامت آن والااختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل فکر بود به‌تأیید آسمانی و کوکبهٔ صاحبقرانی بر کرهٔ فلک رفتار سوار گشته و خانهٔ زین را مانند خانهٔ طالع سعادت آمود ساخته... در دولتخانهٔ ارگ دارالخلافهٔ اکبرآباد که چون قلعهٔ بی‌در سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثاقبش به‌اوج فلک ثوابت رسیده، مانند معنی در شاه بیت و خورشید در بیت‌الشرف نزول فرموده"[2].

جلالای طباطبایی اتّفاقاً از این علم نیز بهره‌مند بود، چنان‌که به‌مناسبت سالروز جشن وزن که ما بعداً دربارهٔ این مراسم متذکّر خواهیم شد، می‌نویسد:

"ملخّص سخن چون در عین ایّام تنزّه و تفرّج تاریخ وزن معهود در رسید بنا براین به‌تاریخ روز یکشنبه نُهم مهرماه فرخنده جشن وزن قمری سال (چهل و پنجم) از عمر ابدی اتّصال آن حضرت به‌آیین خاطرخواه دل پسند آذین و تزیین یافت. بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرّر این فرخنده انجمن پرنور به‌اضعاف نظایر آن سمت ظهور پذیرفت... چون پادشاه دنیا و دین و نیّر اعظم روی زمین، بنابر تقاضای طبع جواد همواره بر اینند که روزگار عیش غنی و فقیر تساوی پذیر گردد... لاجرم سالی دوبار برخلاف معهود، مهر انور برج میزان را مطلع ظهور می‌گردانند، تا دل جگرگوشگان کان به‌دست آید و خاطر نازک یتیمهٔ عمّان به‌مسرّت گراید، زر و گوهر را از خاک برداشته، کفّهٔ برابر را گهر سنج می‌نماید و پلّهٔ قدر عدن و معدن را به‌اضافت سعادت موازنه افزایش درجهٔ مقدار داده به‌آسمان می‌رسانند و چون به‌حسب اتّفاق، نُه روز قبل از این تاریخ، خورشید گیتی افروز تحویل مبارک برج میزان نموده بود، بنابر آن‌که

۱. گهری: واحد ساعت برابر ۲٤ دقیقه.

۲. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ھ): *عمل صالح*، جلد اوّل، ص ۱۸۷.

طرز میزان نشینی بدو تعلیم فرموده، ثمرهٔ این شیوهٔ ستوده و فائدهٔ این سنّت حسنه و خصلت محموده بر او ظاهر سازند. در این نوبت بر مراسم معهودهٔ هر ساله، افزوده، نخست گنجینه‌های سیم و زر و دُرجهای دُرّ و گوهر را پرداختند. آنگاه کنار و بر تهی‌دستان هفت کشور را چندان‌که حوصلهٔ آرزوی ایشان بود، از نقد مراد و جنس تمنّا پرداختند. چنانچه مراتب عموم خود سرشار به‌مرتبه‌ای رسید که برج سنبله از خوشه‌چینان این خرمن خرمنهای جواهر به‌کفّهٔ ترازو در جیب و دامان آرزو کرد و پروین نثار چین از توده‌های لئالی منثور که بر افشاندهٔ دست گوهرپاش بود، واسطهٔالعقد به‌کف آورد، در یکدم از افشاندن سرپنجهٔ گنج بخش و عطاسنج کفیّن میزان سپهر و پلّه‌های ماه و مهر، گرانبار گردید و ریخته‌های دست بی خاطر از کاسهٔ آز و کیسهٔ اهل در، از ماه تا ماهی را چون بدره ماه و صره ماهی سرشار درهم و دینار گردانید"[1].

وقتی که تیموریان بابری در کشور هند حکومت خود را استوار نمودند، در صدد آن شدند که با فرمانروایان محلّی به‌خصوص با راجه‌های قبایل و طوائفی که به‌اسم راجپوت معروف بودند، روابط حسنه برقرار سازند. بنابراین آنها شاهزادگان را با شاهزاده خانمها در سلک ازدواج کشیدند. این شاهزاده خانمها با فرهنگ خود در کاخهای دولتی زندگی می‌کردند و بدین سبب این فرمانروایان تحت نفوذ فرهنگ هندی قرار گرفتند و بعضی آداب و سننی را که علیه دین مبین اسلام نبود، برپا ساختند. میان آنها یکی «جشن وزن» شاهزاده‌ها و شاهان بود و هر سال به‌مناسبت روز تولّد شاه و یا شاهزاده به‌تاریخ قمری و همچنین شمسی وی را در ترازو نشانده توزین می‌کردند. دربارهٔ این رسم کنبو چنین می‌گوید:

"روز پنجشنبه پانزدهم ربیع‌الثّانی سال هزار و چهل و هشت، مطابق سوّم شهریور، آیین بزم وزن قمری مقدّس ابتدای سال چهل و نهم از سنین عمر ابد قرین زینت ترتیب یافته، خدیو روزگار، خورشیدوار به‌برج کفّهٔ میزان تحویل نموده، پلّه برابر به‌زر و گوهر آموده، خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر به‌رسم معهود با سایر نقود و اجناس دیگر سنجیده، همه را بر اهل استحقاق قسمت فرمودند"[2].

همین مطلب را جلالای طباطبایی چنان‌که در ضمن بیان انشاپردازی‌اش می‌آید، با اصطلاحات علم نجوم آراسته بیان می‌نماید.

تیموریان بابری هند اصلاً ورارودی (ماوراءالنّهری) بودند. آنها با زبان سغدی وارد کشور هند شدند. وقتی که نصیرالدّین همایون، فرزند ظهیرالدّین بابر، با کمک شاه طهماسب اوّل، تخت سلطنت

---

۱. نگارنامه، برگ ۱۰۸ و ۱۰۹، بریتانیا.

۲. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد دوم، ص ۲۴۳.

هند را پس گرفت، زبان فارسی با لشکریان و هنرمندان و امرا و نویسندگان در این کشور رواج پیدا کرد و چون این فرمانروایان با راجپوتان روابط حسنه برقرار ساختند، زبانی به‌وجود آمد، که دیگر فارسی و یا دری ناب نبود. علاوه بر این در به‌کاربردن حرف «ز» و «ذ» رعایت خاصّی نمی‌کردند و در بعضی جاها به‌صورت «گلذار» و در بعضی جاها «گلزار» قید گردیده. از این مطلب چنان برمی‌آید که در نوشتن «گذاشتن» و «گذاردن» و همچنین در «گزاشتن» و «گزاردن» قایل فرقی نبودند. پس از اختلاط سغدی، دری، فارسی و هندی زبانان، فرهنگ و زبانی به‌وجود آمد که آمیزۀ همۀ آنها بود و بسیاری واژه‌های هندی وارد زبانی شد که به‌طور مجموعی آن را زبان فارسی می‌خواندند. آنها عبارتند از:

ارگَجَه یا **ارگجا:** معجونی است خوشبو که از صندل ساییده و گلاب و مشک و کافور و روغن برگ گل چنبیلی درست می‌کنند.

بان[1]: موشک.

برچهه: (به‌جیم فارسی دمشی) نوعی افزار جنگی است شبیه نیزه.

پان: برگی است سبز شبیه قلب که روی آن عصارۀ پوست خار مغیلان، خمیر آهک و دانه‌های فوفل و مقداری ریزه‌های برگ‌های توتون گذاشته می‌جوند. چون دربارۀ این واژه در کتاب ارمغان ادبی تحت عنوان یک تحقیق کوتاه دربارۀ صائب[2] نوشته شده است، لذا در اینجا به‌همین مختصر بسنده گردید.

تیکه: (به‌تای کامی) خال.

صاحب تیکه: ولیعهد. وقتی که یکی از راجه‌ها پسر خود را به‌عنوان ولیعهد اعلام می‌نمود، آن شاهزاده را روی مسندی نشانده براهمنی پس از نیایش و دیگر مراسم دینی با انگشت میانۀ دست راست خالی از خمیر شنگرف روی پیشانی بالاتر از دو ابرو می‌گذاشت و به‌خاطر همین ولیعهد راجه‌ای را صاحب تیکه می‌گفتند.

جورا/جوره: جفت (مقابل لنگه).

جوهر: وقتی که مردمِ طائفۀ راجپوت حسّ می‌کردند که در جنگ شکست ایشان حتمی است، آنها در آن وقت زنهای خانوادۀ خود را یا می‌کشتند و یا آنها را در آتش انداخته می‌سوزاندند، تا عفّت خود را از دست ندهند. این رسم را جوهر می‌نامیدند.

چَبوُتَرَه: سکّو و یا جایی برجسته روی زمین، مربّع شکل شبیه تخت چوبی و یا کرسی.

---

۱. سانسکریت: وان (به‌نون دماغی).

۲. چاپ مجموعۀ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشار یزدی، شمارۀ ٦٠، تهران، ١٣٧٦ هـ ش، ص ٢٤٥.

خواص‌پورَه: در این واژهٔ مرکّب (عربی و هندی) پوره، واژهٔ هندی است به‌معنی شهرک. در این محلّ، خدمتگزاران پادشاه و شاهزادگان نزدیک، زندگی می‌کردند.

دَل بادَل: (به‌فتح هردو دال). دَل معنی ستبر و کلفت می‌دهد و بادَل ابر را می‌گویند. شامیانه‌ای بود که در عصر شاهجهان در صحن قلعهٔ سرخ شاهجهان‌آباد (دهلی فعلی) نصب می‌کردند.

سروپا: خلعتی است مشتمل بر یک طاقه شال و یک قبضه شمشیر.

کَوَل: لالهٔ آبی.

کهی(به‌کاف دمشی): علوفه و خوار بار برای ارتشیان.

مُجرا: نوعی سلام است و سرود که قبل از آغاز هر کار، به‌خصوص محافل رقص و موسیقی چند بیت در وصف خداوند متعال می‌خوانند.

ویرناگ: اسم چشمه‌ای است در کشمیر. معنی این واژه پنجهٔ خروس می‌باشد. چه شکل این چشمه در جایی که روی زمین آب می‌افتد به‌شکل پنجهٔ این مرغ درآمده. میان واژه‌های هندیی که در این متن به‌کار رفته اسامی فیلهاست. آنها را نمی‌توان نادیده گرفت و عبارتند از: روپ سنگهار، (برگ ٦٠ ب، بریتانیا) بهوج راج، واک سمندر و مها سندر (برگ ١٦٠، بریتانیا).

علاوه بر این جلالای طباطبائی در متن همین کتاب بعضی واژه‌ها را به‌کاربرده که پیش از رسیدن ایرانیان همراه همایون در این کشور رایج بود. میان آنها یکی **غسلخانه** است که به‌معنی حمام به‌کار می‌رود و دیگری دریاست که به‌معنی رود و رودخانه به‌کار می‌برند زیرا بعضی از آنها این‌قدر گود و پهناور می‌باشند که دولت هند تصمیم دارد که آنها را برای کشتیرانی مورد استفاده قرار بدهد. واژهٔ دیگری زرخیز است که به‌معنی حاصلخیز به‌کار رفته است.

آیینهٔ فرنگی: ضمناً در اینجا لازم است که دربارهٔ این واژه توضیح مختصری داده شود، چه این واژه نشان می‌دهد که اروپاییها این‌قدر نفوذ و رسوخ پیدا کرده بودند که کالای خود را در بازارهای آسیا می‌فروختند. معمولاً تا زمان شاهجهان روی قابهای مسی قلاع می‌مالیدند که آن را از حلب می‌آوردند و آن را جلا داده به‌عنوان آئینه از آن استفاده می‌کردند. ولی اروپاییها سطح شیشه را جلا داده و آن را به‌عنوان آیینه به‌کار می‌بردند.

جلالای طباطبایی بیش از مورّخ، انشاپرداز بود و در به‌کاربردن صنایع لفظی و معنوی و خصوصاً در صنعت تناسب لفظی ید طولی داشت. در یکجا همراه با استفاده از صنایع لفظی و معنوی، اصطلاحات موسیقی را چنان به‌کاربرده:

"... هماندم به‌قصد گوشمال مخالفان خارج آهنگ مهیّای تعاقب شد و چون ساز راه راست شد ازآن مقام راهی شدند و یک و نیم روز گذشته به‌کنار آب بان گنگا رسیدند و در آنجا ظاهر شد که افواج غنیم بی‌راه از وهم ضرب دست و زخمهٔ تیغ گران‌سنگ بهادران که اگر به‌مثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و رکاب ثقیل سازند، اسفندیار رویینه تن، بل رستم تهمتن به‌سنگی هزیمت تن نهاده عار فرار به‌خود قرار دهد..."[۱]

و به‌خاطر همین است که دربارهٔ نوازندگان و استادان موسیقی که وابسته به‌دربار شاهجهان بودند بیش از دیگر وقایع‌نگاران که منسلک به‌دربار شاهجهان بودند ـ چنان‌که در فوق نیز گذشت ـ مفصّل‌تر نوشته است[۲].

جلالای طباطبایی نه تنها از ادبیّات فارسی بهره‌مند بود، که جزء انشاپردازی است، بلکه از ستاره‌شناسی که یکی از شاخه‌های علوم محسوب می‌شود هم بی‌خبر نمانده، در یکجا اصطلاحات ادبی را در وصف کشمیر چنان به‌کاربرده:

"... مطلع‌های بلند اشجار سدره نشان خیابانش مانند مصرع‌های بلند آمده (برگ ۱۰۸، بریتانیا). مثنویات مسلسل آبشارهای مجرّه آثارش همانا از خامهٔ مبداء فیّاض ریخته، بحر طویل شاه نهرش با عروض و اطوال شاخهای محیط دم برابری می‌زند و رباعی چارمصرع بلند معنی انهار اربعه حدائق نماید و از یُمن برکت حوضش اخذ سلاست می‌کند..."

اصطلاحات ستاره‌شناسی را که جلالای طباطبایی به‌مناسبت سالروز جشن وزن به‌کاربرده که در همین مقدّمه در فوق ذکر شده است.

در جایی دیگر در وصف نعل اسبان می‌گوید:

"... سرزمین شهرستان سرونج از عکوس بارقهٔ نعال لامع تکاوران براق نهاد برق‌نژاد بهادران، هلالستان گشته، همه روی زمین از انطباع نقش میخهای مرّیخ شعاع آن نعال که برعکس واقع بدر تمام منزل ثریّا شده بود، محلّ مقارنهٔ ماه و پروین آمد"[۳].

یکی از متصدّیان که مایی داس نام داشت فوت کرد. دربارهٔ این سانحه جلالای طباطبایی چنین می‌نویسد:

"قضا را در عرض این ایّام بخشیان دیوانکدهٔ مشیّت مدّ علیه حیات را فرد تن رای مذکور حکّ نموده، محرّران محو و اثبات قدرنام او را از روزنامچهٔ وجود انداخته، داخل سیاههٔ عدم ساختند".

---

۱. برگ ۱۲۵ ب، بریتانیا.
۲. برگ ۱۱۸، بریتانیا.
۳. برگ ۱۵۵، بریتانیا.

ظهوری ترشیزی برجسته‌ترین نثرنگار سبک هندی در شبه قارّهٔ هند محسوب می‌شود. جلالای طباطبایی آنچه در وصف شاهجهان گفته بسیار شبیه نوشتهٔ ظهوری ترشیزی است. ظهوری در وصف ممدوح خود ابراهیم عادل شاه می‌نویسد:

"خرّمی چمن سخن به‌طراوت حمد بهار پیرایی است که گلزار ابراهیم در رخسار یوسف طلعتان نمرود نخوت، رسانیده و تاجداری لفظ و معنی به‌حشمت ثنای تارک آرایی است که سمّی خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت اقلیم بهُنه صفت یگانه و ممتاز گردانیده..."[1]

اگرچه ظهوری اوّلین نثرنگار سبک هندی شناخته شده است، جلال‌الدّین طباطبایی باید دومین نثرنویس سبک هندی محسوب شود. وی اسامی شاهزادگان[2] داراشکوه و اورنگ‌زیب و همچنین شاهزاده خانم جهان آرا را به‌عنوان اوصاف شاهجهان یادکرده است، ولی نتوانست اسم مادرش را که جودا بایی (Jodha Bayi) بود به‌نثر فارسی بگنجاند، لذا آن را تغییر داده به‌صورت جودبانی (Joud Bani) به‌کاربرده، چنان‌که می‌گوید:

"... جانشین خلفای راشدین، تتمّهٔ ائمّهٔ دین، پادشاه کامل نصاب، تام‌النصیب شهنشاه داراشکوه، اورنگ‌زیب دارای جهان آرای، سکندر افلاطون رأی... ابوالمظفّر غازی شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی... زهی جهانبان جودبانی که به‌تأثیر معماری عدل و احسان و مرمّت دهش و دادش، خراب آباد گیتی بدانسان عمارت پذیر گشته که جغد خانه خراب از معمورهٔ عالم رخت به‌ویرانهٔ بر و بوم عدم کشیده..."

در اینجا نکته‌ای که گفتنی می‌باشد این است جلالای طباطبایی این نگارنامه را موقعی نوشت و این جمله (جانشین خلفای راشدین) را در زمانی به‌کاربرد که در ایران سنّی و شیعه بر سر پیکار با یکدیگر بودند ولی در همان زمان دربار پادشاهان مغول پناهگاه مسلمین هردو فرقه بود. اگرچه پادشاهان مغول بابری پیرو مسلک تسنّن بودند، ولی همسر جهانگیر (نور جهان) و همسر شاهجهان (ارجمند بانو) پیروی مسلک تشیّع می‌کردند. همچنین وزیر و پدر همسرش آصف خان نیز شیعه بود و علناً مراسم و مسلک خود را انجام می‌داد.

اگرچه در سرتاسر این اثر مثال‌های فراوان در اوصاف پادشاه به‌چشم می‌خورد، ولی وقتی‌که وی دشمنش را مذمّت می‌کند، در آنها نیز تناسب لفظی را از دست نمی‌دهد، چنان‌که در یکجا چنین می‌نویسد:

---

۱. تکریم *ظهوری*، شرح اردو نثر دوم ظهوری، چاپ لاهور، سال ۱۸٦٥ م، ص ۳.
۲. برگ ۹۸ و ۹۸ ب، بریتانیا.

"سرانجام کارفرجام روزگار کافر نعمتان قبیلهٔ بندیله و رسیدن سران آن دو دد اصل بدگوهر یعنی ججهار خیره سر و بکراماجیت تیره اختر به‌دربار سپهر مدار خدیو بحر و بر و خدایگان هفت کشور..."[۱]

ارزش این اثر جلالای طباطبایی: میان پژوهشگران ایرانی دربارهٔ زادگاه و وطن کلیم اختلاف فراوانی است. بعضی می‌گویند او از کاشان است و برخی برآنند زادگاه او همدان است و تاکنون به‌نتیجهٔ خاصّی نرسیده‌اند. جناب آقای مهدی صدری در مقدّمهٔ «کلیّات طالب کلیم کاشانی» (نشریهٔ همراه، جلد اوّل، صفحات از پنج الی هشت) این موضوع را مفصّل مطرح کرده‌اند و ایشان هم به‌نتیجهٔ کلّی نرسیده‌اند، ولی این بحث را جلالای طباطبایی به‌پایان رسانیده است، چون جلالای طباطبایی و کلیم هردو همزمان بودند و هردو در یکجا در دربار شاهجهان مشغول تألیف پادشاهنامه (کلیم در شعر و جلالای طباطبایی در نثر) بودند بنابراین قول جلالای طباطبایی بر همهٔ اقوال ترجیح دارد. لذا کلیم را همدانی باید دانست[۲]. علاوه بر این چون جلالای طباطبایی روی کلام کلیم دیپاچه‌ای هم نوشت، بنابراین با اطمینان کامل می‌توان گفت هردو یکدیگر را از نزدیک می‌شناختند و به‌همین دلیل نوشتهٔ وی برای ما از همه جهت معتبر است و حکم قول قطعی دارد، چنان‌که گوید:

"... دستباف فطرت معجزفکرتشان طراز احسان و تحسین و استحسان و آفرین یافتهٔ، مثل داستان نغمه طراز گلشن راز، حاجی محمّد جان متخلّص به‌قدسی مشهدی و مثنوی شاعر ساحر فنّ جادوی کلام طالبای کلیم *همدانی* و گفتار نیرنگ آثار سیّدالشعراء میر عمادالدّین محمود الهی تخلّص اسدآبادی که به‌قدر قدرت انسان اندازه مکنت ستایش این عرشی مکان در ضمن مضامین آن ابیات تضمین نموده‌اند..."

ایراد: جملهٔ زیر را درنظر داشته باشید:

"بیست و یکم مرشد قلی خان میر توزک را به‌تقدیم خدمت فوجداری متهرا و تنبیه متمرّدان مهابن و مضافات آن تسلیم فرموده مرتبهٔ منصبش را از اصل و اضافه به‌پایهٔ دو هزاری ذات و سوار رسانیدند"[۳]

به‌عقیدهٔ اینجانب به‌کاربردن واژهٔ «تسلیم» برای پادشاه قدرتمندی مثل شاهجهان که در سرتاسر دورهٔ حکومت اسلامی در کشور هند زمان فرمانروایی وی عصر طلایی محسوب می‌شود، صحیح

۱. برگ ۱۵۵، بریتانیا.
۲. برگ ۹۰، بریتانیا.
۳. برگ ۱٤٦ ب، بریتانیا.

نیست، زیرا تقدیم و تسلیم از روی عجز و انکسار زیردستان به‌کارمی‌رود. بهتر بود که واژه اعطاء به‌جای تسلیم به‌کارمی‌برد.

جلال‌الدّین طباطبایی چندین‌جا این نوع جمله‌ها را به‌کاربرده است:

"از سجدهٔ آستان سپهر نشان رأس المال سعادت جاوید به‌دست آوردند"[۱].

شاید وی خبر نداشت که شاهجهان پس از نشستن بر تخت اعلام کرده بود که پیش وی سجده نکنند و برای سادات این‌قدر قایل احترام بود که به‌آنها گفته بود که سر خود خم نکنند، بلکه راست قامت ایستاده برای وی دعای خیر فرمایند.

چنان به‌نظر می‌رسد جلالای طباطبایی پس از به‌تخت سلطنت رسیدن اورنگ‌زیب (۱۱۱۸–۱۰٦۸ ق) در متن کتاب تغییراتی داده. چه در زمان شاهجهان یکی از القاب داراشکوه بلند اقبال بود و اورنگ‌زیب را از القاب مثل شاهزادهٔ والاجاه، سراپا خرد، بالغ فرهنگ، کامل نصاب، تام‌النصیب سلطان اورنگ‌زیب یادکرده‌اند[۲]، ولی این اوّلین مرتبه است که جلالای طباطبایی وی را با لقب «بلند اقبال» یادکرده است، چنان‌که می‌گوید:

"شاهزادهٔ جوانبخت جوان دولت *بلند اقبال* بلند اختر سلطان اورنگ‌زیب بهادر که خود آبروی گوهر خرد است"[۳].

در اینجا لازم است که القاب داراشکوه نیز نوشته گردد، که عبارتند از:

"پادشاهزادهٔ بلند اقبال جوان بخت سعادت پژوه محمّد داراشکوه"[٤].

و روی آن القاب واژهٔ «شاه» به‌عنوان پیشوندِ «بلند اقبال» از طرف پدرش شاهجهان در سال ۱۰٦٦ قمری موقعی اضافه گردید که جشن وزن سالروز تولّد وی برگزار می‌گردید، چنان‌که محمّد صالح کنبو می‌نویسد:

"مقارن این جشن دلفریب انجمن رنگین و بزم نوآیین وزن آغاز سال شصت و ششم قمری از زندگانی ابد طراز خدیو بحر نوال در شاه محلّ (کاخ) به‌خجستگی و میمنت زینت ترتیب یافته، مراسم داد و دهش و آیین آرایش و پیرایش دولتخانه و همه چیز به‌دستور هر سال به‌تقدیم رسانیدند. جشنی بهشت آیین و بزمی نوآیین به‌تزیین بادشاهانه آذین یافته از نثار و

۱. برگ ۱٥٤ ب، بریتانیا.
۲. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد اوّل، ص ۲۳۱.
۳. نگارنامه/پادشاهنامه، برگ ۱٤٥، بریتانیا.
۴. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد سوم، ص ۲۱۸.

نقود جواهر که هم وزن اقدس آمده، به‌ارباب استحقاق قسمت یافته بود، سرمایهٔ بی‌نیازی عموم نیازمندان نوع انسان تا مدّت مدید آماده گردید. در این روز طرب افروز... نخستین گوهر سحاب خلافت کبری نوباوهٔ سلطنت عظمی بادشاهزادهٔ سعادت پژوه، محمّد داراشکوه را نخست به‌عنایت خلعت با نادری (اسم شمشیر جهانگیر، پدر شاهجهان)... سربلند گردانیده، به‌والاخطاب مستطاب «شاه بلند اقبال» و این نوع عنایت نمایان و لطف بی‌پایان که جز حضرت مکانی (جهانگیر) نسبت به‌اعلیحضرت هیچ بادشاهی در این سلسلهٔ علّیه به‌فرزند شایستهٔ خود ننموده سرفراز صورت و معنی ساختند و از وفور عاطفت و از کمال رأفت بر سندلی طلا که جهت جلوس آن ترقّی یافتهٔ رفعت ازلی اورنگ خلافت گذاشته بودند و بر آن معراج ترقّی بخت بلندان و اوج رفعت سعادتمندان است و بالاترین مناصب و رفیع‌ترین مراتب برگزیده‌های این دودمان والاشأن حکم نشستن فرمودند از درجات جاه و جلال کوکب اقبال آن نیروی بازوی خلافت را به‌ذروهٔ ارتفاع رسانیدند...»[۱]

از نوشتهٔ جلالای طباطبایی چنان حدس می‌توان زد که اورنگ‌زیب از عطای لقب «شاه بلند اقبال» غبطه می‌خورد، چه از ابتدا در خانوادهٔ شاهجهان میان شاهزاده‌ها و شاهزاده خانم‌ها دو گروه به‌وجود آمده بودند. در یک طرف داراشکوه و خواهر بزرگش (آبجی یا آغا باجی) جهان آرا بودند و به‌طرف دیگر اورنگ‌زیب و خواهرش روشن آرا یکدست گشتند و روشن آرا چنان از خواهرش جهان آرا حسد می‌برد که همیشه در صدد آن بوده که چه طور وی را به‌خاک سیاه نشاند و در این دسیسه موفّق هم شد و با توطئه‌چینی با برادرش اورنگ‌زیب، برادر و خواهر را از اوج بلندی به‌پستی خاک رسانید و خانهٔ برادرش دارشکوه را برای همیشه برانداخت. علاوه بر این جهان آرا مسئولیّت انجام دادن مراسم ازدواج هردو برادرش داراشکوه و شاه شجاع را به‌عهده خود گرفته بود، ولی چون نوبت مراسم زناشویی اورنگ‌زیب رسید وی خود را از برگزاری تمام مراسم کنار کشید.

چنان به‌نظر می‌رسد که جلالای طباطبایی برای خوشحال کردن اورنگ‌زیب او را با لقب «بلند اقبال» یادکرده است و این خوشبختی وی بود که از زمان شاهزادگی اورنگ‌زیب با وی همبستگی و علاقه پیداکرده بود. زیرا وقتی که اورنگ‌زیب تخت سلطنت را غصب کرد، او نه تنها داراشکوه را به‌قتل رساند، بلکه هرکسی را که به‌وی وابستگی داشت، نیز هدف غضب خود قرار داد، چنان‌که چندر بهان برهمن و همچنین یحیٰی کاشی از قهر و غضب وی مصون نماندند، و این نتیجهٔ قرب او با اورنگ‌زیب

۱. همان، جلد دوم، ص ۱۵۲.

بود که برای فرزندش شاهزاده ایزدبخش کتاب «توقیعات کسری» را از زبان عربی به‌فارسی تحت عنوان «خردنامهٔ نو آیین» ترجمه کرد. ناگفته نماند که نسخه‌ای از این کتاب در موزهٔ ملّی هند، دهلی نو تحت شمارهٔ (A-B) 55.73/2223 نگهداری می‌شود. ظاهراً جلالای طباطبایی آموزگار شاهزادهٔ نامبرده بود، چه معمولاً پادشاهان مغول بابری هند شاهزادگان را موقعی که به‌سن چهار سال و چهار ماه و چهار روز می‌رسیدند با مراسم *قرآن‌*خوانی و نوشتن بسم... به‌مکتب می‌نشاندند.

دربار شاهان هیچ‌وقت خالی از خار حسد نبوده است. دربار شاهجهان نیز از این اصل مستثنٰی نبوده، در کتاب «صحائف شرائف»[1] تألیف میر محمّد عسکری چنین قید گردیده است:

"در سالی که از طرح بنای (شهر) شاهجهان‌آباد شود، قلعه و مسجد (جامع) و دیگر ابنیّه و امکنه فراغت دست داده بود و شاهجهان در تهنیت اتمام آن جشن عالیی که احدی بدان‌گونه جشن مرتب نکرده بود ترتیب داده، چنانچه... در شب جشن پادشاه به‌میرزا ابوطالب کلیم که ملک‌الشعراء پایه تخت بود به‌حکم فکر تاریخ و خواندن قصیده کرد تا که کلیم به‌طور فکر رود و بوارق واردات مواهب غیبی به‌امعان نظر دقیقه بین دریابد، یحیٰی کاشانی فی‌البدیهه گفت:

شد «شاهجهان‌آباد» از شاهجهان آباد"

و قصیدهٔ طولانی عرض داشت پس از این تمهید این سؤال در اینجا مطرح می‌گردد که چرا جلالای طباطبایی نتوانست این وقایع تاریخی را تا آخر سال پنجم به‌پایان برساند و تنها به‌نوشتن وقایع سه سال و نیم بسنده کرد؟

امانتداری یا خیانتکاری

از مطالبی که در فوق مندرج گردیده‌است کاملاً هویداست که جلالای طباطبایی کار تاریخ‌نویسی عصر شاهجهان را از وسط راه یعنی از آغاز سال پنجم تخت‌نشینی آن فرمانروای کشور هند شروع کرد. طبیعی است که او می‌خواست مواد را برای نوشتن تاریخ پنج سالهٔ گذشته یعنی از روز اوّل جلوس آن پادشاه آغاز کند. صرف نظر از این‌که میان هم پیشگان همیشه رقابت وجود دارد، او صلاح را در این امر دید که به‌محمّد صالح کنبو صاحب «عمل صالح» الموسوم به«شاهجهان‌نامه» مراجعه کند، چه او دربارهٔ هدفی که شاهجهان برای تاریخ‌نویسی درنظر داشت چنین بیان نموده است:

---

۱. مکتوبهٔ ۱۳۰۳ ق، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، برگ ۱۶۳ ب.

"... چون از راه دینداری تسمیهٔ سنین به‌اسامی مغانه مشهور پارسیان، مرضی خاطر عاطر اسلام‌پرور نبود، لاجرم به‌تازگی رقم نسخ بر آن آیین کشیده، بناء ادوار این تاریخ اوّل جمادی‌الثّانی سنهٔ هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی‌منتها اعتبار نمودند و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل از اقبال‌نامه که حسب‌الحکم اشرف نگاشتهٔ قلم سخن‌سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعدالله خان و وحیدالدوران شیخ حمید گشته و خامهٔ تقدیر از نام نامی آن حضرت به‌بادشاهنامه تعبیر نموده، در دفتری جداگانه ایراد نمایند. چنانچه به‌دستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده، یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی‌الثّانیه آن سال ابتدا یافته به‌این عنوان مثلاً معنون و معیّن گردید که آغاز سال اوّل از دور اوّل، آغار سال دوم از دور اوّل و همچنان تا آخر آن دور که سال دهم است و بر این قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد.
چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک‌الملوک ملک خصال بود و مقصد اصلی جز به‌تحریر خصوصیّات مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهّد بیان و متکفّل اتیان نموداری از آن شده‌اند، لاجرم وقایع‌نگار در این خردنامهٔ ادب آیین راضی به‌نگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمهٔ عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا به‌اندازهٔ دسترس پذیرای تحریر ساخت و به‌دستور (ص ۲۱٤) آثارنامه‌های باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت رسانید..."[1].

لذا جلالای طباطبایی به‌او رجوع کرد. ولی نمی‌توان گفت چه اتّفاقی افتاد که محمّد صالح تمام مطالبی که جلالای طباطبایی نوشته بود، بیشتر آنها را بدون تغییری در اثر خود داخل نمود. به‌طور مثال دو قطعهٔ زیر را درنظر داشته باشید. اوّلین از پادشاهنامهٔ جلالای طباطبایی است و دوّمین از شاهجهان‌نامهٔ کنبو. چنانکه جلالای طباطبایی گوید[2]:

آغاز سال پنجم از دور اوّل ادوار سنین همایون سعادت مقرون حضرت صاحبقرانی: در این ایّام سعادت انجام یعنی سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت کشورستانی صاحبقران ثانی پس از سپری گشتن بیست گهری از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال

۱. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد اوّل، ص ٤–۲۱۳.
۲. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد اوّل، ص ۷–۳۹۵.

هزار و چهل و یک هجری عنقای قلّه چرخ چهارم از آشیانهٔ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته به‌انداز فضای دلگشای دولت محلّ حمل پرواز نموده به‌ظلال بال همایون فال قاف تا قاف سایه گستر گشته در شرفات غرفهٔ شرفخانه نشیمن ساخت و از روی مهر پرتو نظر عنایت کارگر و فروغ انوار شاهپر انور درکار ذرّات کاینات کرده سرتاسر گیتی را از سر نو به‌انواع بهجت و سرور آمود ساخت (و) روی زمین را سرشار فرح و انبساط نموده، ابواب روح و راحت به‌روی دل ابنای روزگار گشود و مقارن این ساعت سعادت قرین شاهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی حضرت ظلّ سبحانی، صاحبقران ثانی، سایهٔ دولت بر سریر سلطنت و روی تخت رفعت گسترده به‌انداز بال افشانی همّت عرش آهنگ بلندپرواز باز در صدد صید دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش بی‌اندازه و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب به‌دست آورد. در آن روز طرب افروز که بارگاه چل ستون عام و خاص به‌هزارگونه زینت و زیب هوشربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص، عام شده قبله نیاز اهل عالم که کامرانی را منحصر بر کامبخشی می‌دانند، در مقام برآمد مرادات عالمیان درآمده به‌اشاره سرانگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروزمند نموده به‌ایمای گوشه ابروی عطاء عالمی بی‌برگ و ساز را سرمایه آبروی ابد و مادّه استغنای سرمد آماده ساختند، چنانچه به‌رسم معهود همه ساله بل همه روزه اضافه مراتب ارباب مناصب به‌ظهور پیوست و احداث افزایش مبالغ مقرّری و رواتب اصحاب وظایف از اهل استعداد و استحقاق به‌وقوع رسید. از جمله عنایات کامله و عواطف شاملهٔ این روز سعادت اندوز علی‌الاجمال آن‌که: فدائی خان به‌جاگیرداری جونپور و مرحمت خلعت و اسب (و حکومت) مختصّ گشته بدان صوب مرخّص شد و میرزا عنایت ترخان به‌عنایت خلعت و اسب حکومت ایرج‌پور امتیاز پذیرفته رخصت توجّه به‌آن سمت یافت. عبدالرّسول پسر فتح خان[۱] مشمول نظر اقبال و قبول آمده به‌عاطفت طرّه مرصّع تارک اعتبارش به‌طراز سرافرازی رسید. حکیم جمالای کاشی دیوان سرکار سرهند که خدمت مذکور از روی تدیّن تمام به‌تقدیم رسانیده بود، بنابر خاصیّت دیانت و مقتضای امانت از خطاب دیانت خانی نصاب کمالش انتصاب یافت و سیّد عمر خویش بی‌نظام به‌انعام پانزده هزار روپیه نقد، کامیاب گشت".

---

۱. برگ ۲، بریتانیا.

وقایع مبارک این سال همایون فال

بهرجی زمیندار بکلانه با پسر و برادرانش از زمین بوسی آستانه درگاه سپهر اشتباه سراعتبار به‌اوج طارم آبنوسی سود و از غبار سرزمین آسمان نشان جبهه افتخار به‌صندل اعتبار اندود و پیشکشی مشتمل بر مرصّع آلات گران‌بها و نُه رأس اسب صرصرتک؛ صبا رفتار و سه زنجیر فیل کوه شکوه تنومند کشیده منظور نظر قبول افتاد و از سوانح پناه آوردن شیرخان ترین زمیندار قوشنج قندهار است که پدرانش از دیرباز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند، بدین درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندگان آستان سپهر مکانت کرسی مکان و سبب استسعاد بدین سعادت عظمی آن‌که: چون در اواخر عهد دولت حضرت جنّت مکانی به‌حکم تقلّبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قدر و قضای حضرت پروردگار است، شاه عبّاس دارای دارالملک ایران بر گشاد و بست قلعهٔ قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت. نگاهبانی قلعه قوشنج و ریاست سرتاسر افغانان آن سرحد را به‌شیر خان مذکور که در صغرسن پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان کابلی مخاطب به‌خاندوران رنجیده به‌عراق رفته بود آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود و او در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکّن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان دیوسار، اهرمن سیر را به‌افسون فسون تدبیر نافذ و عزائم عزیمت راسخ مسخّر خود ساخت. چون روزگار شاه به‌سرآمد و مدّت سلطنتش به‌پایان رسید و شاه صفی به‌دستیاری بخت، پای بر سر تخت دارایی ایران نهاد، شیر خان ترین به‌دست آویز فرستادن هدایا و تحف و ارسال رسل و رسایل و پایمردی وسایط و وسایل غایبانه نسبت خویش را در خانهٔ او قوی ساخت. چون به‌استظهار آن نسبت مغرور گشت و این معنی بر زیاده سری و خود رأیی که لازمه سرحد پروری و خود روبی است سر باز شده به‌یکباره عنان خویشتن شناسی و خودداری از دست داد و بنابر آن با علی‌مردان خان پسر گنج علی خان زیک از عمده‌های دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار به‌دستور بر او مقرّر بود تملّق و فروتنی که وظیفهٔ کومکی با سردار است نیکو به‌جا نیاورد[1] رفته رفته سرکشی آغاز کرده خوب سر نمی‌کرد و معهذا...

در اینجا اقتباس زیر را از کتاب «عمل صالح»[2] گرفته شده است، درنظر داشته باشید:

"**آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحبقران ثانی:** در این ایّام سعادت انجام یعنی سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحبقران ثانی پس از سپری گشتن هشت

۱. برگ ۲، بریتانیا.

۲. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، ص ۳۹۵.

گهری از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقای قلّه چرخ چارم از آشیانهٔ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلگشای دولت سرای حمل پرواز نمود و به‌ظلال بال همایون بال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرفهٔ شرف خانه‌نشیمن ساخت و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپر انور درکار ذرّات کائنات کرده سرتاسر گیتی را از سر نو به‌انواع بهجت و سرور آمود. مقارن این‌حال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی حضرت ظلّ سبحانی صاحبقران ثانی سایهٔ دولت بر سریر عظمت و روی تخت رفعت گسترده به‌انداز بال افشانی همّت عرش آهنگ بلندپرواز باز در صدد صید دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب به‌دست آورد و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که به‌هزارگونه زیب و زینت هوشربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص، عام شده قبلهٔ نیاز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشی می‌دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان درآمده به‌اشارهٔ سرانگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند. از جمله عواطف این روز فدائی خان به‌جاگیرداری جونپور از مرحمت خلعت و اسپ مختص مرخّص شد و میرزا عیسٰی ترخان به‌عنایت خلعت و اسپ و جاگیرداری ایلچپور امتیاز پذیرفت. عبدالرّسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و مقبول آمده از عاطفت طرّه مرصّع تارک اعتبارش به‌طراز سرافرازی رسید. حکیم جمالی کاشی چون دیوانی از روی تدیّن تمام به‌تقدیم رسانیده بود به‌خطاب دیانت خان سرفراز گردید. بهرجی زمیندار بکلانه با پسر و برادران از زمین بوسی آستانهٔ درگاه سپهر اشتباه سراعتبار به‌اوج طارم آبنوسی سود و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبههٔ افتخار به‌صندل اعتبار اندود و پیشکشی مشتمل بر مرصّع آلات گرانبها و نُه رأس اسپ صبا رفتار و سه زنجیر فیل تنومند کشیده منظور نظر قبول افتاد.

از سوانح پناه آوردن شیر خان ترین زمیندار قوشنج قندهار است که پدرانش از دیرباز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند، بدین درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت کرسی مکان سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه: چون در اواخر عهد دولت حضرت جنّت مکانی به‌حکم تقلّبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عبّاس دارای ایران بر کشاد و بست قلعهٔ قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت نگاهبانی قلعهٔ قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را به‌شیر خان مذکور که در صغرسن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در

عهد حضرت عرش آشیانی به‌آن خدمت مأمور بود رنجیده به‌عراق رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را به‌افسون فنون تدبیر نافذ و عزایم عزیمت راسخ مسخّر ساخت و چون روزگار شاه به‌سرآمده مدّت سلطنتش به‌پایان رسید و شاه صفی به‌دستیاری بخت پای بر سر تخت دارای ایران نهاد شیر خان به‌دست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل و رسایل و پایمردی و سایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه قوی ساخت و چون به‌استظهار آن نسبت مستظهر گشت و این معنی بر زیاده سری و خودرائی که لازمهٔ سرحدپروری است سرباز شد یکباره عنان خود سری و خود رائی و خویشتن شناسی از دست داد. بنابر آن با علی‌مردان خان خلف گنج علی خان ازبک[1] از عمده‌های دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار به‌دستور برو مقرّر بود تملّق و فروتنی که وظیفهٔ کومکی با سردار است نیکو بجا نیاورد و رفته رفته سرکشی آغاز نهاده ستم و بیداد می‌داد[2].

این نوع مماثلت در عبارات «شاهجهان‌نامه» از جلد اوّل صفحه ۳۹۵ شروع شده و در جلد دوم الی صفحه ۱۳۳ یعنی تا آخر سال هشتم جلوس شاهجهان بر تخت سلطنت که روز چهارشنبه یازدهم ماه شوّال سال هزار و چهل و چهار هجری قمری سپری گردید، ادامه دارد.

حالا در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که چرا جلالای طباطبایی کار تاریخ‌نویسی را به‌پایان نرسانید و ناتمام گذاشت؟ شاید سبک نگارش وی چنان‌که در فوق اشارت رفت، اصل شغل و کارش انشاپردازی بود، لذا میان تاریخ نویسان معاصرش چه ایرانی و چه هندی نثر مقفی و مرصّع از همه بهتر می‌نوشت و همین حسن و خوبیش باعث حسد میان هم پیشگان گردید و کارش معطّل ماند. شاید علّتش سیاسی هم بود. جلالای طباطبایی و همچنین محمّد صالح کنبو به‌سبب ریشه‌کنی و توطئه‌چینی شاهزادگان میان شاهزادگان و شاهزاده خانم‌ها از یکدیگر جدا شدند. جلالای طباطبایی قرب شاهزاده اورنگ‌زیب را پیدا کرد و چنان‌که در فوق هم گذشت برای فرزندش سلطان ایزدبخش خردنامهٔ نو آیین از عربی به‌فارسی ترجمه کرد، و کنبو طرفدار داراشکوه گردید که از این عبارت پیداست:

---

۱. اصل کلمه زیک است.
۲. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد اوّل، ص ۷-۳۹۵.

"... چون زمیندار مذکور (ملک جیوَن) که شیوهٔ بد نهادی در نهاد طبعش بودیعت نهاده بودند، به‌امید ترقّی تازه چشم از حقوق و نوازش دیرینهٔ آن عالی مکان پوشیده و به‌اتفاق فرقهٔ صحرانشینان که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم بودند چون اخوان‌الزمان آن عزیز یوسف مصر بیکسی را تنها یافته به‌بدترین وجهی و اقبح‌ترین روشی دستگیر ساختند..."[۱]

یادآوری می‌شود که این‌جمله موقعی نوشته شد که داراشکوه از دست برادرش اورنگ‌زیب شکست خورده می‌خواست در ایران پناه بگیرد و در راه او را گرفته در اختیار سربازان اورنگ‌زیب گذاشتند.

به‌عقیدهٔ این‌جانب تمام مقدّماتی که در آغاز هر فصلی و سال نوی که از نوروز شروع می‌شد (و شاهجهان همان روز جشن سالگرد رسیدن به‌تخت سلطنت برگزار می‌کرد) کنبو دچار اشتباه است که می‌گوید:

"... چون از راه دینداری تسمیهٔ سنین به‌اسامی مغانه مشهور پارسیان مرضی خاطر عاطر اسلام‌پرور نبود..."

زیرا جشن نوروز که آن را ایرانیان جشن باستانی می‌گویند مرتبط به‌زرتشیان می‌گردد و هر واقعه مهمّی که روی می‌داد آن را جلالای طباطبایی نوشته در اختیار کنبو می‌گذاشت و بقیّهٔ مطالب را او خود می‌نوشت و یا از دیگران می‌خواست برایش بنویسند.

دیگر آثار جلالای طباطبایی

دربارهٔ این آثار دوست عزیز جناب آقای ثاقب بابری که در حال حاضر در انگلستان زندگی می‌کنند و مشغول نوشتن رساله‌ای برای اخذ نمودن درجهٔ دکترا در آنجا می‌باشند، اطّلاعاتی در این مورد به‌این‌جانب رسانیده‌اند، ایشان مرقوم فرموده‌اند: علاوه بر کتاب «شش فتح کانگره»[۲]، آثار دیگر عبارتند از: دیباچهٔ بادشاهنامه که معلوم نیست به‌چه علّت روی هیچ‌یک از بادشاهنامه‌ها قید نگردیده است و ایشان به‌صورت یک مطلب جداگانه‌ای آن را پیدا کرده‌اند و بدون تاریخ است.

دومین اثر منثور «طویل‌الکلام» است و مبنی بر هفت صفت حکمرانی ابوالشهامه ظفر خان می‌باشد. عنوان این رساله «سبعه سیّاره» است در سال ۱۰٤٤ ق به‌پایان رسید.

---

۱. کنبو لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح*، جلد سوّم، ص ۲۵۸.

۲. رجوع شود در زیر در همین صفحات «دانشنامهٔ ادب فارسی».

سوّمین اثر، دیباچه بر دیوان قدسی مشهدی است که در سال ۱۰٤۸ ق در شهر اکبرآباد (آگره) که در زمان شاهجهان، دارالخلافت وی بود، نوشته شد.

چهارمین اثر دیباچه روی ملک‌الکلام طالبای کلیم کاشانی می‌باشد که بدون تاریخ است.

پنجمین اثر دیباچه بر بیاض (جُنگ) میر باقر علوی است که بدون تاریخ است.

ششمین اثر دیباچه بر دیوان منیر لاهوری است. اگرچه بدون تاریخ است ولی از محتوای آن پیداست که این مقدّمه (دیباچه) موقعی نوشته شد که سن منیر در حدود ۳۲ سال بود.

هفتمین اثر دیباجه بر دیوان ظفر خان متخلّص به‌احسن است و بدون تاریخ است.

هشتمین اثر دیباچهٔ دیگری بر دیوان همین ظفر خان متخلّص به‌احسن است که هم بدون تاریخ است، در این اثر در کشمیر پایان یافته جلالای طباطبایی خود را به‌عنوان بنده‌ای از بندگان درگاه احسن الله یادکرده است.

نهمین اثر در وصف کشمیر است.

دهمین اثر در وصف چشمه‌سار ویری‌ناگ (کشمیر) است.

یازدهمین اثر دیباچه‌ای بر مثنوی قدسی مشهدی و طالبای کلیم است. از محتوی آن چنان برمی‌آید که این مثنوی‌ها در وصف کشمیر به‌موقعی سروده شد که ظفر خان متخلّص به‌احسن استاندار آنجا بود و اینها بخشی از پادشاهنامه‌هایی نیست که هردو شاعر جدا گانه به‌شعر سروده‌اند.

دوازدهمین اثر خطبهٔ مرقّع نام دارد ولی اسم صاحب مرقّع معلوم نیست. این هم بدون تاریخ است. به‌عقیدهٔ این‌جانب این مقدّمه روی آلبومی است که اسمش مرقّع گلشن بود. ابوطالب کلیم نیز روی آن مقدّمه‌ای به‌شعر سروده بود و در کلیّاتش مندرج گردیده است. خانم اکبتای این اثر را معرفی نموده و تا آنجا که این‌جانب خبر دارد در حال حاضر این کتاب در کتابخانهٔ ملّی تهران نگهداری می‌شود.

سیزدهمین: عنایت‌نامه که در اظهار تشکّر به‌افضل خان نوشته، این هم بدون تاریخ است.

چهاردهمین اثر وحشت‌نامه‌ای است که مربوط به‌ملّا شیدا می‌باشد. در این اثر چنان نشان داده شده که ملّا شیدا به‌خاطر این متأسّف است که او را از نوشتن پادشادنامه محروم ساخته و از خدمت پادشاه دور گردانده‌اند. این نیز بدون تاریخ است.

پانزدهمین اثر مرثیه‌ای است به‌نثر و برای اظهار سوگواری بر رحلت افضل خان نوشته شده و به‌امانت خان معنون گردیده.

شانزدهمین اثر «خردنامهٔ نو آیین» است که ترجمهٔ «توقیعات کسری» است و چنان‌که در فوق نیز اشارتی رفته برای شاهزاده ایزدبخش از زبان عربی به‌فارسی ترجمه شده.

دربارهٔ «خردنامهٔ نو آیین» در کتاب «دانشنامهٔ ادب فارسی»[1] چنین آمده: «توقیعات کسری»، «توقیعات کسروی»، «دستورنامهٔ کسروی»، «توقیعات مطوّل» در احکام و مقرّرات خسرو انوشیروان در باب سیاست عالی در مقابل درخواستهای وزرا و رجال دربار که میرزا جلال‌الدّین آن را در ۱۰٦۲ ق برای شاهزاده مراد (کذا) از عربی به‌فارسی درآورد. این کتاب نخست از پهلوی به‌دری و سپس به‌عربی درآمد. یک‌بار نیز توسّط ویلیام یانک به‌انگلیسی ترجمه شد. «دستورنامهٔ کسروی» به‌همّت حاج حسین نخجوانی در ۱۳۳٤ ش در تبریز به‌چاپ رسیده است.

«ظفرنامهٔ کانگره» در فتح کانگره (در پنجاب شرقی) که از درخشان‌ترین فتوحات عهد جهانگیری (۱۰۳۷–۱۰۱٤ ق) بوده و در ۱۰۲۷ ق به‌دست راجه بکرماجیت فرماندهٔ نظامی شاهجهان فتح شد. میرزا جلالای آن را به‌نثر متکلّفانه و به‌زبانی ادبی در شش قسمت و هر قسمت به‌سبکی جداگانه نوشته است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ عمومی لاهور نگهداری می‌شود.

رقعات جلالا: در نامه‌ها و برخی منشآت وی، نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۹۹۹ در کتابخانهٔ گنج بخش اسلام‌آباد نگهداری می‌شود.

منشآت جلال/ریاض فیض کلمات: مشتمل بر شانزده جزء و رسائل متضمّن مدح شاهجهان و برخی خطب دواوین (که ظاهراً آنها را آقای ثاقب بابری به‌عنوان «دیباچه» یادکرده‌اند) که عبارتند از:

"«دیوان اسیر»، حکیم شفایی، و ظفر خان احسن. نسخه‌ای از این با عنوان کلیّات جلالای طباطبایی اردستانی به‌شمارهٔ ۲۹۲۲ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود".

سه نثر جلالا: در پیروی سه نثر ظهوری، در ستایش ابوشهامت ظفر خان که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲/۲۲۱۳/۳۱۰۵ در گنجینهٔ شیرانی پاکستان نگهداری می‌شود.

نسخه‌ای از منشآت جلالای طباطبایی در کتابخانهٔ ندوةالعلما لکهنو نگهداری می‌شود و لوح فشرده‌ای از آن در دست این‌جانب است.

عناصر فرهنگ هندی در نثر جلالای طباطبایی: وقتی که ایرانیان وارد شبه قارّهٔ هند شدند، بعضی از آداب و سنن هندوها برای آنها عجیب، جالب توّجه بود و تنوّع هم داشت. زیرا این نوع چیزها در

---

۱. *ادب فارسی در شبه قارّه* (هند، پاکستان، بنگلادش) جلد چهارم، بخش یکم: ا– ج (چاپ تهران، زیر سرپرستی آقای حسن انوشه، ص ۸۷۲/ستون دوم.

سرتاسر آسیای میانه وجود نداشت و اکنون هم ندارد. میان آنها یکی استفاده کردن از خمیر چوب صندل است. گویند ساییدهٔ (خمیر) چوب صندل سردرد را از بین می‌برد، ولی ساییدن آن چوب سخت خالی از سردرد نیست. صرف‌نظر از این جملهٔ معترضه، برهمنان قبل از شروع کردن نیایش روی پیشانی خود خمیر چوب صندل را می‌مالند تا با کمال اطمینان خاطر و یا به‌اصطلاح امروزه بدون تنش ذهنی و فکری مشغول عبادت و نیایش داتار توانا بگردند. جلالای طباطبایی این مطلب را دربارهٔ یکی از امرای عصر شاهجهان که پیرو مسلک هندوان بود چنین می‌نویسد:

"بهرجی زمیندار بکلانه با پسر و برداران از زمین بوسی آستانهٔ درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار به‌اوج این طارم آبنوسی سود و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبههٔ افتخار به‌صندل اعتبار اندود..."[۱]

در اینجا این نکتهٔ قابل توّجه است که به‌کاربردن واژهٔ صندل برای یکی از امرای هندو مسلک صنعت تناسب لفظی ایجاد می‌کند. ضمناً یادآوری است این نوع مطالب در نوشته‌های فارسی زبانان دیگرکه وارد کشور هند شدند نیز دیده می‌شود، چنان‌که ظهوری ترشیزی نیز می‌نویسد:

"... کفر را با ایمان نه سرّی است که صداعش صندل چاره از پیشانی برهمنان نبرد"[۲].

و نیز در دیگر جا همین مطلب را چنین بیان نموده:

"... بهین سین زمیندار آن سرزمین (کال بهیت) جبههٔ بخت را از خاک آستان آسمان نشان صندل سعادت کشیده، دو زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید"[۳].

چگونگی نسخه‌های خطّی: اساس کار ویراستاری شاهجهان‌نامه تألیف جلال‌الدّین طباطبائی روی چهار نسخهٔ خطّی گذاشته شده است. آنها عبارتند از:

نسخهٔ خطّی دیوان هند که تحت شمارهٔ D.P.684 نگهداری می‌شود. مهری بیضه‌ای روی اوّل و آخرین برگ به‌چشم می‌خورد که روی آن چنین نوشته شده است: «دولت هند، نسخهٔ خطّی دهلی». اسم خطّاط قید نگردیده. وی فقط به‌این عبارت بسنده کرده: تمام شد کتاب مستطاب پادشاهنامهٔ شاهجهانی، تصنیف استادالعصر مولانا جلال‌الدّین طباطبائی.

تمام شد وقایع سه نیم ساله از تواریخ پادشاهنامه مبارک اعلحضرت فردوس مکان ثانی صاحبقران شاهجهان پادشاه انارالله برهانه من تصنیف استادالعصر الدوران محمّد، ملقّب به‌جلال‌الدّین طباطبائی

---

۱. برگ ۲، بریتانیا.

۲. ظهوری ترشیزی، نورالدّین محمّد: *تکریم ظهوری*، لاهور، ۱۸٦۵ م، ص ۸.

۳. برگ ۵ ب، بریتانیا.

زوّاره‌ای. از مطالعهٔ نسخهٔ مزبور چنان برمی‌آید که خطّاط اردو زبان بوده و در یک جا «بنا نهادن» را «ساوَن بهادون» خوانده، رجوع شود نسخهٔ دیوان هند، برگ ۱۴۰ ب. ظاهراً نسخهٔ مزبور در قرن دوازدهم هجری در دورهٔ فرمانروای دهلی شاه عالم ثانی (۱۲۲۱–۱۱۷۳ ه‍/۱۸۰۶–۱۷۵۹ م) قلمی گردید و به‌عبارت زیر اختتام یابد.

تمّت تمام تشد تاریخ پادشاه صاحبقران [ثانی] شاهجهان تصنِیف عالی روی سخنوران زمان میرزا جلالای طباطبا نورالله مرقد و مضجعه بنورالمغفرت تم تم تم تم تم.

بتاریخ روز جمعه بیست و یکم شهر عظمة بهر شعبان سال یکهزار و دو صد و یک هجری مطابق سنهٔ تسعه عشرون جلوس میمنت مأنوس حضرت خلافت پناه جمشید جاه فریدون منزلت کیخسرو مرتبت خسرو ملک رفعت پادشاه کیوان حشمت مظهر اعطاف الهی مورد الطاف نامتناهی در شهوار صدف ابهت و جلال گوهر یکتای شوکت و اجلال رونق تخت شهریاری زینت اکلیل دارای زینت طراز قبّه خبر فرمانفرمایی درّ حشمهٔ کوکب سپهر عظمت و نامداری بر اعظم اوج کامگاری مصدر موارد دادگستری مظهر آثار رعیت‌پروری مروارید اصناف رعایت (برگ ۱۰۲ ب) منشاء گوناگون عنایت پادشاه بنده‌پرور خردور ـ دقیقه‌رس حقایق آگاه عدل افزای ظلم کاه مسکین‌نواز ظالم‌گداز شهریار بخت‌ور شهنشاه عالی گهر [شاه عالم ثانی] خلدالله ملکه و سلطانه وقت چاشت بسمت اتمام موسوم گشت:

قاریا بر من مکن قهـر و عتاب　　گر خطایی رفته باشد در کتاب

نسخه‌ای در شهر دهلی نوشته که دربارهٔ خطّاط چنین می‌گوید: کاتب‌الحروف بنده حقیر ندهان کول خلف کیول رام کول کشمیری بنابر فرمایش بیدن صاحب و قبله‌ام لاله لچهمی رام پَندِت معروف به‌صرّاف حضور نویس پیشکار نوّاب غفرانمآب میرزا نجف خان مرحوم به‌تاریخ هفدهم شعبان‌المبارک سنهٔ ۱۲۱۶ هجری (قمری) مطابق ۳۳ جلوس میمنت مانوس پادشاه هفت کشور فریدون فر شاهنشاه داراشکوه فرّخ منظر مؤسّس قوانین عدل و سیاست مشیّد ارکان ملک و دولت شاه عالم پادشاه غازی خلدالله ملکه و سلطانه:

هرکه خواند دعاء طمع دارم　　زان‌کـه مـن بنـده گـناه‌کارم

در آخر خطّاط نامبرده دربارهٔ این اثر چنین می‌نویسد:

"به‌مقام دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد بازار سیتا رام خزانچی حویلی لاله سدا سُکه پَندِت لنگر سمت اتمام پذیرفت".

در حال حاضر نسخهٔ مزبور در کتابخانهٔ برتیش تحت شمارهٔ بی.ال.ار ۱۶۷۶ نگهداری می‌شود.

نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ موزهٔ ملّی دهلی‌نو تحت شمارهٔ 55.73/2181(A)-(B)-(C) نگهداری می‌شود. آثار دیگری که در همین کتابخانه مربوط به‌جلالای طباطبایی می‌باشند عبارتند از: «توقیعات مطوّل»، شمارهٔ 55.73/2111 و «توقیعات کسری»، شمارهٔ 55.73/2223(A-B).

نسخهٔ سوم که در موزهٔ ملّی دهلی نگهداری می‌شود که دارای این عبارت است: تمام شد وقایع سه نیم ساله از تواریخ پادشاهنامهٔ اعلی‌حضرت فردوس‌مکانی ثانی صاحبقران ابوالمظفر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان پادشاه انارالله برهانه من تصنیف استادالعصر الدوران محمّد جلال‌الدّین طباطبائی بیست و نهم شهر رمضان‌المبارک سنهٔ ۱۲۲۹ هجری (قمری). زیور ختّام پوشید.

نسخهٔ چهارم، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مؤسّسهٔ تحقیقاتی عربی و فارسی مولانا آزاد، تونک که در داخل متن این کتاب همه جا به‌اسم «تونک» (Tonk) یاده شده است، مشتمل بر ۱۰۲ برگ است که در موزهٔ ملّی دهلی‌نو تحت شمارهٔ ۷۱۸ به‌تاریخ ۱۷ ژانویه سال ۱۹۵۸ میلادی قید گردید. روی کتاب این نسخه چنین آمده است: شاهجهان‌نامه (وقایع) پانزده ماهه من کلام مرسله جلالای طباطبایی یکصد و یک ورق دوازده جز. شمارهٔ ٦٤ کتب تواریخ زبان فارسی کتبخانه سرکار تونک. روی مهر مستطیل شکل (به‌اندازه ۲ سانتی‌متر در طول و ۱ سانتی‌متر در عرض = ۲×۱). آنچه از خواناست عبارت است از: امیرالدّوله امیرالملک محمّد وزیر خان بهادر نصرت جنگ.

در پایان نسخه روی برگ ۱۰۲ چنین آمده است:

> تمّت تمام شد تاریخ بادشاه صاحبقران شاهجهان تصنیف عالی، روی (کذا) سخنوران زمان میرزا جلالای طباطبا نورالله مرقده و مضجعه بنورالمغفرت تمّ تمّ تمّ بتاریخ روز جمعه بیست و یکم شهر با (کذا) عظیمه شهر شعبان سال یکهزار و دو صد و یک هجری مطابق سنهٔ عشرون جلوس میمنت مأنوس حضرت خلافت پناه، جمشید جاه، فریدون منزلت، کیخسرو مرتبت، خسرو ملک رفعت، پادشاه کیوان حشمت مظهر اعطاف الهی، مورد الطاف نامتناهی، در شهوار صدف ابهت و جلال، گوهر یکتای شوکت و اجلال، رونق تخت شهریاری زینت اکلیل دارایی، زیب طراز قبهٔ چتر فرمانفرمایی، درخشنده کوکب سپهر عظمت و نامداری، بر(ج) اعظم اوج کامگاری، مصدر مودأ داد گستری، مظهر آثار رعیت‌پروری، مبدأی اصناف رعایت (۱۰۲ ب) منشأی گوناگون عنایت پادشاه بنده‌پرور خردور دقیقه‌رس حقایق آگاه، عدل افزای ظلم کاه، مسکین نواز ظالم گداز شهریار بخت‌وَر شهنشاه عالی گهر (ملقّب به‌شاه عالم ثانی) خلدالله ملکه و سلطانه وقت چاشت بسمت اتمام موسوم گشت.

قاریا بر من مکـن قهر و عتاب   گر خطایی رفته باشد در کتاب

اسم خطّاط خوانا نیست چون آن را پاک کرده‌اند و آنچه مانده است که از آن خیال برمی‌آید که اسمش بختیار یا بختاور بود.

در آخر این مطلب را نیز در اینجا باید بیان نمود که میان ایرانیان از قدیم این رسم بود وقتی که پادشاهی فوت می‌کرد، برای وی واژهٔ «متوفّی» به‌کارنمی‌بردند، بلکه لقب خاصّی به‌او می‌دادند. چنان که شاه اسمٰعیل صفوی (۹۰۷–۹۳۰ ق) پس از رحلت سلطان سلیم (م: ۹۳۰ ق) فرمانروای امپراتور عثمانی را به‌عنوان **فردوس‌مکان**[1] یادکرده، همچنین پادشاهان تیموری بابری هند نیز القابی را برای نیاکان متوفّی مورد استفاده قرار می‌دادند و آنهایی که در این کتاب آمده عبارتند از:

فردوس‌مکانی: ظهیرالدّین بابر، **جنّت‌آشیانی** نصیرالدّین همایون، **عرش‌آشیانی** جلال‌الدّین اکبر، **جنّت‌مکانی**: نورالدّین جهانگیر.

در پایان از آقایان ثاقب بابری به‌خاطر یاری و همکاری بی‌دریغش و از دوست عزیز صمیمی قدیمی جناب آقای دکتر کریم نجفی برزگر رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو به‌خاطر زحمات فراوانش و از جناب آقای دکتر سیّد عبدالحمید ضیایی، مدیر محترم خانهٔ فرهنگ ایران، و از شاعر معروف و برجستهٔ عصر معاصر آقای دکتر علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که ویراستاری و چاپ این کتاب مرهون زحمات ایشان است، و از آقای حسن صادقی دانشجوی رشتهٔ دکتری تاریخ دانشگاه دهلی، و از جناب آقای عارف کاظمی همکار محترم و آموزگار زبان فارسی در دبیرستان به‌نام انگلو عربک و از آقای عبدالرّحمٰن قریشی از کارمندان محترم مرکز تحقیقات فارسی و شاگرد عزیز آقای دکتر جمیل‌الرّحمن دانشیار رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی در کالج ذاکر حسین نیز صمیمانه تشکّر می‌کنم که همیشه با دلگرمی و احترام خاصی مشوّق و دستگیر من در این راه بوده‌اند.

سیّد محمّد یونس جعفری

بهار ۱۳۸۸

---

۱. نوایی، عبدالحسین: شاه اسمٰعیل صفوی مجموعهٔ اسناد و مکاتیب تاریخی، ص ۳۳۰.

هو المستعان

ربّ یسّر   بسم الله الرّحمٰن الرّحیم   و تمّم بالخیر

آغاز سال پنجم از دور اوّل ادوار سنین همایون سعادت مقرون حضرت ظلّ سبحانی صاحبقران ثانی

[1]در این ایّام سعادت انجام یعنی[2] سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت کشورستانی صاحبقران ثانی پس از سپری گشتن هشت گهری از روز دوشنبه[3] بیست و هشتم شهر عظمت بهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقای قلّه چرخ چهارم از آشیانۀ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته به‌انداز فضای دلگشای دولت محلّ حمل پرواز نموده به‌ظلال بال همایون فال قاف تا قاف سایۀ گستر گشته در شرفات غرفۀ شرفخانه نشیمن ساخت و از روی مهر پرتو نظر عنایت کارکرد فروغ انوار شاهپر [4]انور در کار ذرّات کاینات کرده سرتاسر گیتی را از سرنو به‌انواع بهجت و سرور آمود و ساحت روی زمین را سرشار فرح و انبساط نموده ابواب روح و [5]راحت به‌روی دل ابنای روزگار گشود و مقارن این ساعت سعادت قرین شاهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی حضرت ظلّ سبحانی صاحبقران ثانی [6]سایه دولت برسر سریر عظمت و روی تخت رفعت گسترده به‌انداز بال افشانی همّت عرش آهنگ بلندپرواز باز در صدد صید دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش بی‌اندازه و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب به‌دست آورد و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل

---

۱. برگ ۱ ب، تونک؛ برگ ۱ ب، دیوان.
۲. یعنی آغاز (موزۀ دهلی).
۳. شنبه (برتیش).
۴. برگ ۲، موزۀ دهلی؛ برگ ۲، تونک.
۵. برگ ۲ ب، موزۀ دهلی.
۶. برگ ۲، دیوان.

ستون عام و خاص به‌هزارگونه زینت و زیب هوشربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص، عام شده قبلهٔ نیاز اهل عالم که کامرانی را منحصر در[1] کامبخشی می‌دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان درآمده به‌اشارهٔ سرانگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروزمند نموده به‌ایمای گوشهٔ ابروی عطاء عالمی بی‌برگ و ساز[2] را سرمایهٔ آبروی ابد و مادّه استغنای سرمد آماده ساختند، [3]چنانچه بنابر رسم معهود همه ساله بل همه روزه [4]اضافهٔ مراتب ارباب مناصب به‌ظهور پیوست و احداث افزایش مبالغ مقرّری و رواتب اصحاب وظائف از اهل استعداد و استحقاق به‌وقوع رسید.

از جمله عنایات کامله و عواطف شاملهٔ این روز سعادت‌اندوز علی‌الاجمال آن‌که: فدائی خان به‌جاگیرداری جونپور و مرحمت خلعت و اسب و حکومت مختص گشته بدانصوب مرخّص شد و میرزا عنایت ترخان به‌عنایت خلعت و اسب و حکومت ایرج‌پور امتیاز پذیرفته رخصت توجّه به‌آن سمت یافت. عبدالرّسول پسر فتح خان [5]مشمول نظر اقبال و قبول آمده به‌عاطفت طرّه مرصّع تارک اعتبارش به‌طراز سرافرازی رسید. حکیم جمالای کاشی دیوان سرکار سرهند که خدمت مذکور از روی تدیّن تمام به‌تقدیم رسانیده بود بنابر خاصیّت [6]دیانت و مقتضای امانت از خطاب دیانت خانی نصاب کمالش انتصاب یافت و سیّد عمر خویش بی‌نظام به‌انعام پانزده هزار روپیه نقد کامیاب گشت.

وقایع مبارک این سال همایون فال

بَهرجی زمیندار بَکلانه با پسر و برادرانش[7] از زمین‌بوسی آستانهٔ درگاه سپهراشتباه سراعتبار به‌اوج طارم آبنوسی سود و از غبار سرزمین آسمان نشان جبههٔ افتخار به‌صندل اعتبار اندود و پیشکشی [8]مشتمل بر مرصّع آلات گرانبها و نُه رأس اسب صرصرتک؛ صبا رفتار و سه زنجیر فیل کوه شکوه تنومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد و از سوانح پناه آوردن شیر خان ترین[9] زمیندار قوشنج قندهار است که پدرانش از دیرباز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند، بدین درگاه گیتی‌پناه و انتظام یافتن در سلک

---

۱. بر (دیوان هند).
۲. نوا (دیوان هند).
۳. برگ ۲ ب، تونک.
۴. برگ ۲ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۲، برتیش.
۶. برگ ۲ ب، دیوان.
۷. با پسر برادران (دیوان هند).
۸. برگ ۳، تونک.
۹. ترینی (دیوان هند).

بندگان آستان سپهرمکانت کرسی مکان و سبب استسعاد بدین سعادت عظمٰی آن‌که: چون در اواخر عهد دولت حضرت جنّت‌مکانی به‌حکم تقلّبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قدر و قضای حضرت پروردگار است شاه عبّاس دارای دارالملک ایران بر گشاد و بست قلعهٔ قندهار و حکومت مضافات آن دیار است دست یافت. نگاهبانی قلعهٔ قوشنج و ریاست سرتاسر افغانان آن سرحد را به‌شیر خان مذکور که در صغرسن پدرش حسن خان از حاکم [1]قندهار شاه بیگ خان کابلی مخاطب به‌خان دوران رنجیده به‌عراق رفته بود آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود و او در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال [2]در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایرالوسات [3]افغانان دیوسار، اهرمن سیر را به‌افسون فسون تدبیر نافذ و عزائم عزیمت راسخ مسخّر خود ساخت. چون روزگار شاه به‌سرآمد و مدّت سلطنتش به‌پایان رسید و شاه صفی به‌دستیاری بخت پای بر سرتخت دارایی ایران نهاد شیر خان ترین به‌دستاویز فرستادن هدایا و تحف و ارسال رسل و رسایل و پایمردی وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه او قوی ساخت. چون به‌استظهار آن نسبت مغرور گشت و این معنی بر زیاده سری و خود رأیی که لازمه سرحدپروری و خودرویی است سر باز شده به‌یکباره عنان خویشتن‌شناسی و خودداری از دست داد و بنابر آن با علی‌مردان خان پسر گنج علی خان زیک از عمده‌های دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار به‌دستور بر او مقرّر بود تملّق و فروتنی که وظیفهٔ کومکی با سردار است نیکو به‌جا نیاورد [4]و رفته رفته سرکشی آغاز کرده خوب سرنمی‌کرد و معهٰذا با سایر تجّار و مترددین بدسلوکی و بی‌روشی بنیاد نهاده داد ستم و بی‌داد می‌داد و چون جور او [5]از حد تغلّب و تعدّی تجاوز نمود علی‌مردان خان این معنی را دست پیچ ساخته مکرّر در این باب عرایض شکایت‌آمیز به‌در خانه ارسال داشت تا آن‌که بعد از چندی درباره استیصال او دستوری گونه‌ای در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت می‌داشت [6]و به‌شیر خان اتّفاق در همان اثنا شیر خان حشری از اهل شور و شر یعنی افغانان دد نهاد و بدنژادان سرحد فراهم آورده به‌انداز ترکتاز نواحی سیوی و کیخابه توجّه همّت بدان سرزمین پیشنهاد نمود و علی‌مردان خان [7]بعد از اطّلاع این

---

۱. برگ ۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۳ ب، تونک.
۳. برگ ۳، دیوان.
۴. برگ ۲ ب، برتیش.
۵. برگ ٤، تونک.
۶. برگ ۳ ب، موزهٔ دهلی.
۷. برگ ۳ ب، دیوان.

معنی را از همراهیان روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار نوکران خود و سایر تابینان و زمینداران آن سرزمین بر سبیل یلغار از قندهار راهی شد و به‌هنگام طلوع سپیده بامداد اطراف حصار قوشنج را به‌سیاهی سپاه فروگرفت و بنابراین که در قلعه اندک مایهٔ مردمی بیش نبودند هم بر سرسواری بگشایش گرائید و چون قلعه با اهل او به‌دست درآمد خود در قوشنج توقّف نموده سایر اندوخته‌های دیرینه سال و اسباب و اموال او را از همه باب با اهل و عیال به‌قندهار ارسال داشت و چون شیر خان از مضمون نوشته بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر خود پیچیده در همان گرمی به‌شتاب طومار باز کرده به‌جای خویش بازگشت و در این وقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیادهٔ آن گروه دندان طمع تیز نموده به‌مقام انتهاز فرصت انتقام درآمده بر سرخویش جمع آورده در نواحی قوشنج سرگردان می‌گشت و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی به‌سر می‌برد و هر شب جایی را ملجای خود می‌ساخت تا آن‌که جاسوسان علی‌مردان خان که پیوسته سر به‌پی آن ادبار اثر داشتند پی به‌سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند و شب هنگام برسر آن تیره سرانجام تاخت کرده بامدادان بدان مقر [۱]رسیدند و او نیز فوج خود را توزک نموده بی‌محابا به‌جنگ صف درآمده.

و بالجمله از نخستین حمله افغانان نخست هراول قزلباش را شکست درست رو داده، نزدیک بود که پشت نماید در این حال [۲]علی‌مردان خان مردانه اسب انداخته جلو ریز به‌عرصهٔ ستیز تاخت. قضا را از آنجا که قدر اندازی‌های تقدیر است در این اثنا زخم تفنگی بر پاشنهٔ او رسید و قطعاً از آن جراحت پروا نکرده پیشتر تاخت. به‌مجرّد [۳]این تجلّد و جلادت افغانان جهالت‌کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد، چنانچه شیر خان [۴]تا موضع دوکی یک جلو تاخته عنان توقّف را مثنی نساخت و چندی آنجا اقامت نموده چندان‌که کوشید و اندیشه‌ها اندیشید سودمند نیفتاد و از هیچ‌رو ره به‌جایی نبرده و از هیچ در کاری نگشاد.

و چون چاره کارش در التجای این درگاه جهان‌پناه که مفر و مقر جهانیان و مرجع و مجمع عالمیان است انحصار داشت ناچار به‌قلعه مقر که در آنولا مردم یلنگتوش اوزبک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن حصار قرار با مردم گرفت و از روی اظهار عبودیت و بندگی و فروتنی و

---

۱. برگ ٤، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٤، دیوان.
۳. برگ ۵، تونک.
۴. برگ ۳، برتیش.

سر افکندگی عرضه داشتی متضمن عجز و نیاز نوشته خصوصیّات احوال خویش خصوص آوارگی و بی‌چارگی را در طی آن عرضه داشت و نامه‌ای دیگر از روی کمال مسکینیّت مشتمل بر اظهار ارادهٔ التجا به‌خاک آستان سپهرنشان به‌احمد بیگ خان صوبه‌دار ملتان نوشته توقع ارسال آن عرضه‌داشت به‌دربار سپهرمدار و استدعای نامهٔ استمالت نمود و چون آن عرضه داشت او به‌درگاه آسمان‌جاه که جای التجا و ملاذ و ملجای خلایق است رسید، از آنجا که راه دادن ملتجیان از شیم کریمهٔ بندگان این آستان ملایک آشیان است التماس [1] او پایهٔ قبول یافته [2] در این باب فرمان عاطفت [3] نشان به‌توقیع صدور رسید و از مستظهر و مستمال روی امیدواری به‌سوی این قبلهٔ امیدواران آورده، چون تارک بختش به‌زمین‌بوس عتبهٔ سدره مرتبه به‌مراتب از رفعت و درجات آسمان درگذشت به‌عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی گشت، از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت و نه رأس اسب تبچاق[4] پیشکش کرده پرتو قبول بر آن تافت و هم در این مجلس همایون به‌مرحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار نوازش پذیرفته از آن‌قدر محال صوبهٔ پنجاب جاگیر یافت.

نوزدهم ماه که روز شرف اشرف بود آفتاب روی زمین یعنی سایه آفتاب مرحمت جهان آفرین، قرین نشیمن[5] سریر[6] خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک[7] روکش شرف محل حمل ساخت و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته به‌مقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان به‌پرداخت احوال عالمی پرداخت. چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش تمنّای جاودان از خاطر شستند و به‌کام دل در عافیتکدهٔ خوشحالی و عیش آباد فارغبالی [8] از منّت تمنّا و آز بی‌نیاز گشتند.

و در این روز شرافت‌اندوز پیشکش عمدةالدّوله اسلام خان که در آن صوبهٔ والا[9] صوبه‌دار ولایت گُجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصّع آلات[10] و اقمشه و هشتاد رأس

۱. برگ ٥ ب، تونک.
۲. برگ ٤ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٤ ب، دیوان.
۴. توپچاق (برتیش).
۵. نشیب خلافت مصیر (دیوان هند).
۶. برج (موزهٔ دهلی).
۷. مبارکباد (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ٦، تونک.
۹. والا ولایت (موزهٔ دهلی).
۱۰. آلات نفیسه (برتیش).

[۱]اسب و سایر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر انور گذشت و هم در این روز امیر بیگ فرستادهٔ [۲]محمّد علی بیگ ایلچی فرمانروای ایران به‌درگاه والا رسید و پنجاه سر اسب صرصر[۳]تک، برق رگ، عراق‌زاد، عرب‌نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفائس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و او همگی را بجنس بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود، رسانیده از نظر انور گذرانید. بنابر نهایت عنایت که نسبت به‌او سمت وقوع داشت مجموع به‌موقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت و از سرکمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصوّر و یراق زرّین میناکار از جمله مرسولات مؤتمن‌الدّوله اسلام خان همراه فرستادهٔ مذکور برای مشارٌالیه فرستادند و مبلغ چهار هزار روپیه به‌صیغه انعام و مدد همراهان[۴] او عنایت فرمودند.

و از امور بدایع انتما که صدور [۵]امثال آن از این حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه درنظر مردم ظاهر نگر غریب نماست و نظر به‌ضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود می‌تواند شد آن‌که: در وقت عرض اسبان مذکور قبل از این که به‌معرض بها درآیند بندگان حضرت به‌نظر اجمالی ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص اصالت گوهر و شرافت جوهر اسب و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و فروغ نهایت آگاهی بر کیفیّت و کمیّت کماهی حقایق اعیان وجود است فرمودند که "قیمت جمیع این اسبان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه درنگذرد" و چون مقوّمان قرار بهای هریک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً [۶]از آنچه فرموده بودند بیش و کمی ظاهر نشد و [۷]در امثال این امور از این معنی مذکور چه شگفت، چه عموم این طبقهٔ والا که دست پروردهٔ عنایت و تربیت یافتهٔ ید تأیید ادبای عالم بالااند قیاس ایشان همانا کار مقیاس می‌کند و تخمین و تقدیرشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد و خصوص [۸]این جوهرشناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردی و مردمی که نظر حقائق

---

۱. برگ ۳ ب، برتیش.
۲. برگ ۵، دیوان.
۳. برگ ۵، موزهٔ دهلی.
۴. همراهیان (دیوان هند).
۵. برگ ٦ ب، تونک.
۶. برگ ۵ ب، دیوان.
۷. برگ ۵ ب، موزهٔ دهلی.
۸. برگ ۷، تونک.

نگر آن سرور به‌کحل‌الجواهر فیض ازل مکحل[1] است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیدهٔ [2]حضرت ربّانی به‌نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل ما لاینحل سایر رازهای نهانی نموده از زایچهٔ جبههٔ انسانی مستقبل احوال و از قرار واقع استنباط و استخراج می‌نمایند و به‌مقتضای همه‌بینی و همه‌دانی باز از صفایح تقویم جبین و ناصیهٔ جداول خطوط پیشانی سرتاسر رقوم سرنوشت[3] روز نخست خوانده همگی پیشنهاد خاطر همگنان می‌دانند.

مجملاً از جمله پیشکشهای شاهزاده‌های والاگوهر عالی‌تبار و امرای نامدار که از روز نوروز تا این فرخنده روز به‌نظر اکسیر اثرگذشت موازی پنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یافت.

معاودت موکب سعادت حضرت صاحبقران ثانی قرین فتح و فیروزی و نصرت آسمانی از ممالک جنوبی به‌سمت دارالخلافهٔ اکبرآباد فیض بنیاد

از آنجا که سرانجام مهام جهانبانی آسودگی و تن آسانی برنتابد و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تأنی[4] راست نیاید، آیین جهاندار کامل اقتدار آن است که چون به‌آهنگ تسخیر [5]کشوری یا تأدیب دشمنی نهضت فرماید به‌نیروی کارپردازی‌های تأیید[6] الهی آن مهمّ پرداخت به‌سزا یافته مدّعا شیر خان الاستدعا برآید. [7]لامحاله نیم لمحه‌ای تجویز بر اقامت [8]در آن مقام نفرموده بی‌درنگ به‌آهنگ اقلیمی دیگر مراحل جدّ و اجتهاد پیماید. چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب که دو روز در یک سرمنزل نتابد هر صبح دم از تختگاه خاور برآمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر بنماید و تا هنگام شام آن سرزمین را به‌زیر تیغ و نگین درآورده شب هنگام به‌مقرّ سعادت خویش معاودت نماید[9] و برین دستور بار انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد خاطر ساخته پیش پیش از بامداد روی توجّه بدانصوب آرد.

---

۱. مکتحل (دیوان هند).
۲. برگ ٤، برتیش.
۳. سرنوشت خوانده (موزهٔ دهلی).
۴. توانی (برتیش).
۵. برگ ۷ ب، تونک.
۶. تأیید آن مهمّ (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ٦، دیوان.
۸. برگ ٦، موزهٔ دهلی.
۹. فرماید و بدین دستور باز (موزهٔ دهلی).

و منطبق بر این منوال است احوال فرخنده فال این برگزیدهٔ[1] جناب عزّت و عزیز کردهٔ عنایت آنحضرت که از همّت والانهمت عالی و نیّت صالح و رأی صائب و عزم راسخ و جد نافذ و اهتمام تمام و سعی و اجتهاد علی‌الدوام اسباب جهانگیری و جهانبانی[2] و مصالح عدوبندی و کشورستانی فراهم آورده پیوسته در پی تسخیر اقالیم ربع مسکونند[3]، چنانچه همواره این معنی [4]مکنون خبایای خاطر خطیر است که روز به‌روز به‌مدد و تأیید بخت همایون و جدّ و جهد اولیای دولت روزافزون ناحیتی از نواحی بگشایش گراید یا گرد نکشیی بلندسر به‌کمند[5] اطاعت و انقیاد درآید. چون نهضت والا به‌جهت سرانجام مهمّی از مهام به‌سمتی اتّفاق افتد، پس از برآمد پیش نهاد خاطر انور دمی در آن مقام قرار توقّف و آرام نداده به‌پرداخت مهمّ دیگر پردازند و بی‌درنگ آراء والا به‌آهنگ سمت دیگر برافرازند.

و شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن به‌سوی مستقرالخلافت سریرجاه و جلال [6]و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قدر و قضاء آن‌که: چون در این احیان [7]همه کام هواخواهان این دولت ابد[8] پایان به‌تأیید و دستیاری اقبال جاوید حسب‌المرام از هیچ‌راه به‌هیچ‌رو در آن سرزمین حالت منتظره نمانده بود به‌سمت قرارگاه اورنگ خلافت بی‌درنگ آهنگ[9] فرمودند و عزیمت سرکردن دیگر مهمّات و بسیج در بایست وقت و تهیّه اسباب قرار داد خاطر خطیر پیشنهاد نمودند چه در اینولا غرض اصلی از این نهضت والا یعنی استیصال پیرای بدسگال به‌امداد [10]کارپردازان عالم بالا از قوه به‌فعل آمده بود و از دفع آن بد سرشت دد نهاد و همراهان او که علّت قطع مادّه فساد و قلع خار بن بغی و عناد افغانان اهرمن‌نژاد گردید، مقصد دیرین اولیای دولت ابد قرین به‌انجاح مقرون شده معهٰذا نظام‌الملک بی‌نظام نیز که ایشان را در ولایت و حمایت خویش راه و پناه داده در صدد مدد آن تباه‌اندیشان شده بود از نحوست سفاهت‌کیشی و ناعاقبت‌اندیشی زبانزد خذلان

---

۱. عزیز کردهٔ جناب عزّت و برگزیدهٔ (برتیش).
۲. جهانداری (برتیش).
۳. مسکون‌اند (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۸ تونک.
۵. بلند کمند (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ٦ ب، دیوان.
۷. برگ ٤ ب، برتیش.
۸. دولت بی‌پایان (برتیش).
۹. آهنگ عزیمت آهنگ فرموده آهنگ (موزهٔ دهلی).
۱۰. برگ ۸ ب، تونک.

سرمد و خسران جاوید گردید و باعث استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد، چه آن آشوب سرشت، شورش دوست که از امداد افغانان جز تحریک مادّهٔ فساد مقصدی نداشت چون می‌خواست که در لباس بهانه حمایت پناه جسته آرزوی دیرینه سال که مکنون زوایای سینه داشت برآرد. قضا را از آنجا که بدسگالان تباه رأی خود سزای کردار نابه‌کار [1]خود می‌دهند به‌مقتضای حقیقت قضیهٔ منظومه، مصرعه:

شراندیش هم در سرشر شود به‌دست خویش

مادّهٔ هلاک خویش آماده ساخت و آن را که سرمایهٔ حیات می‌شمرد باعث [2]ممات او شد، چنانچه فتح خان پسر عنبر مدار عُلیا خود را که از دیر باز مقیّد و محبوس داشت چون گشایش کار فروبستهٔ خود را در اطلاق عنان او دید او را از بند زندان برآورده به‌دستور سابق وکیل مطلق ساخت و چون او دست یافت فرصت را فوت نکرده نخست بی‌نظام را در زندان مکافات کردار زشت که همانا دبستان پندآموز ناخردمندان تیره روز است پای بند ساخته به‌روز خود نشاند. آنگاه جمیع سرداران و خواص مقرّبان آن برگشته بخت را که اعتضاد او به‌اعتماد ایشان بود سر از تن برداشت و آخرامر بناء بر رضای خود و هواخواهی بندگان حضرت خلافت‌پناهی او را از اقامت سرمنزل وجود راهی به‌بادیهٔ عدم ساخته خود در صدد اظهار دولت خواهی شد و گردن اطاعت به‌طوق عبودیت و قلاده بندگی نهاده پسر خود را با نفایس جواهر [3]بحر و کان و چندین زنجیر فیل کوه توان که از دیرباز در آن سلسله فراهم آمده بود به‌درگاه والا فرستاده، چنانچه تفصیل آن گزارش پذیرفت و همچنین عادل خان به‌شامت موافقت با بی‌نظام که اختربختش از اوج عزّت و رفعت به‌حضیض وبال و نحوست افتاده ولایت آبادش خصوص [4]بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدّت ایالت آن خانواده از دست برد حوادث زمان [5]در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نرسیده بود در اینولا پایمال نعال مواکب اقبال شد.

و بالجمله چون سایر [6]مهمّات ولایت جنوبی به‌خیریت و خوبی هرچه تمامتر اتمام پذیرفت و خاطر انور خدیو هفت کشور از رهگذر جزئیات امور این سمت به‌همه جهت فراغ کلّی یافت و با این

---

۱. برگ ۷، دیوان.
۲. برگ ۹، تونک.
۳. برگ ۵، برتیش.
۴. برگ ۹ ب، تونک.
۵. برگ ۷ ب، دیوان.
۶. برگ ۷ ب، موزهٔ دهلی.

معانی بنابر آن‌که: واقعه ناگهانی نوّاب مغفرت آیات ممتازالزمانی در برهان‌پور اتّفاق افتاده بود زیاده بر آن توقّف در آن خطّه مرضی خاطر عاطر نیامد، لاجرم به‌تاریخ بیست و یکم ماه فروردی پیشخانه روانهٔ سمت دارالخلافه عظمٰی شده و ده گهری از روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور مطابق بیست و چهارم شهر برکت بهر رمضان سپری گشته ماهچهٔ رایت ظفرآیت به‌سعادت سعد اکبر و طلیعهٔ مهر انور از افق دارالسرور برهان‌پور طلوع میمنت نموده به‌سمت مرکز محط خلافت ارتفاع گرای گردید.

در این روز برکت‌اندوز شاه سوار عرصهٔ عالم امکان ثانی صاحبقران قرین تأیید آسمانی و تمکین صاحبقرانی بر فراز فیل گردون نظیر تمکّن‌پذیر گشته به‌سوی مقصد [1]توجّه فرمودند و پادشاهزادهٔ نامدار سعادتمند کامگار سلطان داراشکوه بلنداقبال فیروزبخت در عقب تخت فیل قرار گرفتند و از توده‌های دینار و درهم که در حوضه فیل بر سرهم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کان زر ساخته بود بر سبیل معهود از یمین و یسار نثار راه خداوند روزگار می‌نمودند.

کوتاهی سخن، به‌این دستور از دولتخانهٔ برهان‌پور تا دو کروهی شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان قیل مالا زر افشاندند که خرمنهای درهم و دینار به‌آن پایهٔ قدر [2]مقدار با خاک رهگذر برابر [3]گردید و باقی آنها که از سیر چشمی نثارچینان فاضل آمده بود به‌مثابه‌ای پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت. در این روز عبدالرّسول پسر فتح خان را مشمول نظر (رأفت) و عنایت ساختند و به‌سرافرازی مرحمت خلعت و سرپیچ مرصّع و اسب و فیل تارک امتیاز برافراخته به‌معاودت دولت‌آباد دستوری دادند و فتح خان را غائبانه مشمول انواع عواطف پادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصّع و فیل خاصگی با ماده فیل [4]همراه عبدالرّسول ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرمودند و هم در این روز ملتفت خان خلف اعظم خان [5]که در آنولا حراست سایر ولایت دکن و خاندَیس و بَرار بر آن خان عظیم‌الشأن مسلّم بود به‌نظر التفات پادشاهی مفتخر و مباهی گشته به‌عنایت خلعت و اسب رعایت یافت و او را تا رسیدن اعظم خان از بالاگهات در برهان‌پور گذاشته نگاهبانی شهر و مضافات آن بدو ارزانی داشتند و خدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی آن صوبه را به‌حکیم خوشحال خان ولد حکیم همام تفویض فرموده خلعت و اسب مرحمت فرمودند.

---

۱. برگ ۱۰، تونک.
۲. برگ ۸ دیوان.
۳. برگ ۸ موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۵ ب، برتیش.
۵. برگ ۱۰ ب، تونک.

وقایع ماه اردیبهشت

دوم ماه شاهد کمان ابروی هلال شوّال طلعت فرخنده فال از پیش طاق این طارم، مقرنس یعنی سپهرمقّوس نمودار ساخته روزه‌داران پرهیزگار را آشکارا صلای افطار در داد و باده خواران شاد خوار را بنابر احتساب نهی خدیو روزگار به‌ایمای گوشهٔ ابرو به‌عیش و عشرت‌نهانی و کشیدن رطل‌گران دوستکامی[۱] خواند و در این روز شیر خان الامر اعظم پادشاه اسلام‌پرور دیندار امرای عظام در عقب علمای اعلام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد عمر و دولت [۲]جاوید بجا آوردند.

هفتم ماه ظاهر موضع کالی‌بهیت از ورود موکب مسعود [۳]این قبلهٔ مقبلان چون باطن زنده دلان مهبط نور و ظهور گردید و بهیم سین زمیندار آن سرزمین جبهۀ بخت را از خاک آستان آسمان نشان صندل[۴] سعادت بر جبین کشیده دو زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید. هردو به‌عنایت پادشاهی پیرایه قبول یافته [۵]خود را از مرحمت خلعت سرمایه اقبال اندوخت.

دوم ماه اللّه‌وردی خان از بالاگهات رسیده بنابر دریافت سعادت خاکبوس عتبهٔ سدره مرتبت به‌منتهای مطلب فایز گردید و فرق عزّت مراتب از رفعت فرقدین در گذرانیده اختصاص‌پذیر عنایت خلعت خاصّه و اسب تبچاق[۶] گشت. هم در این روز بهادر خان روهیله و یوسف خان تاشکندی از مرکز رایات ظفرآیات عساکر بالاگهات به‌درگاه والا رسیده پیشانی بخت را سجده‌رسایی سدّهٔ سنیه فروغ‌اندوز سعادت جاودانی ساختند و چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه به‌ظهور آورده پس از زد و خورد بسیار زخمدار در معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً به‌تفصیل زیورنگارش پذیرفت، از آنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت پادشاه حقائق آگاه گزارش حقوق [۷]خدمت ارباب سعادت ارادت است کمال عنایت و مرحمت [۸]در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را از اصل و اضافه به‌منصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد [۹]سوار و خلعت و شمشیر و سپر و

---

۱. دوستگاهی (برتیش).
۲. برگ ۸ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۱، تونک.
۴. صندل بر پیشانی کشیدن: نیاش کردن. معمولاً برهننان پیش از نیایش صندل خمیر شده را با جهار انگشت دست راست از دست چپ به‌راست روی پیشانی می‌کشند.
۵. برگ ٤ ب، موزهٔ دهلی.
۶. توپچاق (برتیش و دهلی).
۷. برگ ۱۱ ب، تونک.
۸. برگ ٦، برتیش.
۹. برگ ۹، موزهٔ دهلی.

اسب و فیل و بیست و پنج هزار روپیه نقد سرافراز فرمودند و یوسف خان را از اصل و اضافه به‌منصب سه هزاری ذات و دو هزار سورا و سپر و شمشیر[١] و نقّاره و اسب و فیل [٢]و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند و نیز در این روز عبدالرّزّاق ولد امیر خان صوبه‌دار تَهتّه شرف زمین‌بوس اندوخته پیشکش گرانمند مشتمل بر جواهر ثمینه و امتعهٔ نفیسه آن ولایت با هزار مهر بر سبیل[٣] نذر از جانب پدر به‌نظر انور درآورد و از سوانح این روز تفویض صوبه‌داری ممالک جنوبی است به‌مهابت خان خان‌خانان و علّت واقعی این واقعه آن‌که: چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را بر وفق مرضیات خاطر انور سر نکرده بود و این مهمّ شایان را چنانچه باید به‌پایان نبرده بنابر جرم این معنی او را از این خدمت معاف داشته نخست تفویض این مهمّ اهم نامزد یمین‌الدّوله امین‌الملّت شده، در این باب فرمان همایون توقیع صدور یافت و چون آن مختارالملة را در قبول این خدمت و [٤]عدم آن اختیار داده بودند بنابر آن عین حرمان ملازمت بر خویشتن نپسندیده و همراهی رکاب سعادت که عمرها به‌دعای شام و سحر از خدا خواسته بود از سایهٔ خدا درخواست نمود، لهٰذا آن خان والامکان را معاف داشته ارجاع این خدمت به‌نام خان‌خانان مذکور رقم یافت و در طی فرمان‌گیتی مطاع مأمور شد که مقارن ورود فرمان قدر نفاذ از دهلی متوجّه درگاه جهان‌پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانهٔ برهان‌پور شود و بی‌توقّف از موقّف خلافت عظمٰی فرمان عظیم‌الشأن قضا [٥]نشان زیور رسالت و ارسال یافت [٦]که یمین‌الدّوله با اعظم خان و جمیع کومکیان بی‌درنگ آهنگ احراز سعادت ملازمت نماید و خان زمان را با سایر بنده‌های درگاه والا که داخل کومکیان بالاگهاتند[٧] در برهان‌پور باز دارد که تا رسیدن خان‌خانان به‌نیابت متکفّل نگاهبانی آن صوبه باشد.

بیان سوانحی که در ماه خرداد روی داد

دوم روز نصیری خان از زمین‌بوسی و جبهه سایی آستان آسمان نشان پیشانی بخت را به‌نشانهٔ سعادت جاویدانه نورانی ساخته از دریافت عنایت خلعت طلعت بختمندی افروخت و به‌تفویض [٨]صوبه‌داری

---

١. شمشیر و سپر (موزهٔ دهلی).
٢. برگ ٩، دیوان.
٣. برسم (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ١٢، تونک.
۵. برگ ٩ ب، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٩ ب، دیوان.
٧. کهات‌اند (موزهٔ دهلی).
٨. برگ ١٢ ب، تونک.

مالوَه از تغییر معتمد خان فیض عاطفت اندوخته هم در این محفل خاص به‌سعادت رخصت تارک اختصاص افراخت و فوجداری پرگنات این سوی اکبرآباد به‌کارگزاری[۱] معتقد خان بازگشت و در این ایّام انتظام مهام صوبهٔ پنجاب به‌عهده تعهد عمدةالملک وزیر خان که از بنده‌های معتمد و معامله فهم کاردان است مفوّض گشت [۲]و باعث این معنی آن شد که چون انتظام معاملات صوبهٔ عظمت نشان مذکور که اعتبار و اهتمام تمام به‌شأن آن هست از دست عنایت الله یزدی که بنابر نیابت یمین‌الدّوله متصدی نظم و نسق امور آن ولایت بود کماینبغی برنمی‌آمد خاصّه عمل در اعمال خالصهٔ شریفه، چنانچه مرضی خاطر عاطر پادشاه پادشاهان و موافق متوقّع دولتخواهان باشد به‌وقوع نرسیده بود بنابراین صوبه‌داری آن حدود را از خان عالی‌مکان تغییر نموده به‌وزیر خان مرجوع فرمودند.

هفتم ماه مذکور به‌عنایت خلعت [۳]خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب [۴]پنجهزاری ذات و سوار که از آنجمله یک هزار سوار بر طبق ضابطهٔ معهود دو اسبه سه اسبه اعتبار یافته اختصاص پذیرفته بدانصوب [۵]مرخّص شد.

چون در اینولا نواحی سرزمین بُندَیله از اشراق ماهچهٔ ظفرآیت این پادشاه صاحب ولایت رشک مشرق ماه منیر گشت، بکرماجیت[۶] پسر راجه ججهار[۷] سنگه که از عنایت آن فرازندهٔ سریر و فروزندهٔ تاج مخاطب به‌جَگراج شده بود، ادراک سعادت ملازمت نموده جبین‌بخت را از پرتو زمین‌بوس درگاه آسمان نظیر فروغ‌پذیر ساخت و مبلغ هزار اشرفی و هزار روپیه به‌صیغهٔ نذر از نظر انور خدیو هفت کشور گذرانیده و دو زنجیر فیل بر سبیل پیشکش کشیده و به‌برکت نظر قبول آن نیّر اعظم اوج اقبال سرمایهٔ سرمد سعادت ابد اندوخته مادهٔ افتخار را برای سلسله خویش آماده ساخت و هم در این وقت رستم خان دکنی به‌مرحمت خلعت و اسب مختص گشته به‌جانب محال جاگیر او که عبارت از سَنبَهل[۸] است مرخّص گشته و در اینولا سرفراز خان پسر لشکر خان از کابل خود را به‌ملازمت اعلی رسانیده به‌وسیلهٔ دریافت سعادت ملازمت پایه رفعت قدرش به‌مراتب درجات مقداربخت والا رسید.

---

۱. کارگذاری (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ٦ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۰، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۰، دیوان.
۵. برگ ۱۳، تونک.
۶. بکرماجیت (Bikermajit).
۷. ججهار سنگه (Jujhar Singh).
۸. سنبهل (Sambhal).

یازدهم ماه مذکور چون خارج [1]حصاربند گوالیار مرکز اعلام مواکب منصور شد خدیو اعظم و شهنشاه عالم دیگر باره به‌رسم تفرّج داخل قلعه شده مانند نیّر اعظم از ذروهٔ بروج آن بارهٔ گردون عروج طلوع سعادت فرمودند و سرتاسرا ساحت آن را پی سپر نظر دقّت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آن را از سرتحقیق و روی [2]تدقیق به‌خاطر آوردند. چون خصوصیّات عمارات عالیه‌ای که اساس نهاده حضرت عرش‌آشیانی و جنّت‌مکانی بود منظور نظر سعادت اثر شد به‌خاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نیز در این سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند. بنابر امر ارفع [3]به‌تششید مبانی بدیع و منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسهٔ دلپسند خاطر فریب صدور یافت و صاحب فطرتی از بنده‌های درگاه والا به‌اهتمام آن و مرمّت شکست و ریخت تمام چهار دیوار حصار مأمور شد و چون امر اعلی علی‌العموم زیور صدور یافته بود که امثال این احوال خصوصیّات جرائم و جنایات ارباب عصیان زندانیان به‌عرض اعلی رسد لاجرم حقیقت جرم [4]محبوسان این حصار معروض واقفان پایه سریر خلافت مصیر سپهرمدار گردید و از آنجمله یازده تن به‌تصدّق سرافرازی آرا و فدیهٔ تارک مبارک و فرق فرقد سای آن سایه عنایت خدا یی از بند زندان مؤبد رهایی یافتند و در اثنای اقامت گوالیار سیّد خان جهان که از دکن احرام طواف آستان آسمان مطاف بسته بود، رسیده از استیلام رکن مقام درگاه گیتی‌پناه که قبلهٔ مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسّلام سعادت بر روی روزگار خویش گشود. چون اعمال [5]گوالیار به‌جاگیر او مقرّر است پیشکشی درخور حال و قدر خویش از مرصّع آلات ثمینه و اقمشهٔ نفیسه کشیده همگی محل قبول یافت.

پانزدهم[6] ماه عبدالله خان بهادر فیروزجنگ که هم از دکن آهنگ دریافت سعادت ملازمت نموده بود، [7]رسیده حسب شیر خان المرام بر کام خاطر فیروزی یافت و مشمول اقسام مراحم حضرت ظلّ سبحانی شده به‌عنایت خلعت فاخر و خنجر مرصّع و اسب سرافتخار جاودانی افراخت و بنابر مقتضای شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت چندان عواطف سرشار ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه شد که از میامن آن سرمایهٔ

---

۱. برگ ۱۳ ب، تونک.
۲. برگ ۱۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۷، برتیش.
۴. برگ ١٤، تونک.
۵. برگ ۱۱، موزهٔ دهلی.
۶. یازدهم (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۱۱، دیوان.

نوجوانی اندوخت و از آنجمله تفویض نگاهبانی صوبهٔ بهار است که برین سرور اواخر خریف فصول چهارگانهٔ عمر یعنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی‌الحقیقة بهار زندگانی است دریافته گلبن امیدش گل‌گل شکفت و هم در این تاریخ بدان صوب روانه شد و در همین روز سیف خان که حراست بهار با او بود به‌صاحب صوبگی اله‌آباد از تغییر قلیج خان سعادت‌پذیر گردید و در این تاریخ خلیل خان به‌شکرانهٔ آن که گذار موکب ظفرآثار قرین دولت و سعادت بر محال جاگیر او افتاده بود یک زنجیر فیل و انواع نفایس اقمشهٔ عراق بر سبیل پیشکش گذرانید و تمامی از راه عنایت منظور نظر قبول آمد.

هژدهم ماه چون سرزمین نواحی دارالخلافهٔ عظمٰی از پرتو لواء والا که همانا نیّر اعظم روی زمین است سررفعت به‌فلک اعلی رسانید. محمّد علی بیگ ایلچی که شیر خان الصدور امر مطاع از برهان‌پور رخصت یافته چندی در دارالخلافه به‌سربرده بود از [1]نظر موکب[2] اقبال پذیرای [3]سعادت دو جهانی شد و از سجده خاک آستانهٔ سپهرنشانه رأس‌المال سرافرازی [4]جاودانه به‌دست آورد و سر اسب صرصر نسب عراقی شیر خان بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید و هم در این وقت مهابت خان خانِ‌خانان شیر خان الحکم اعلی از دهلی روانه دربار سپهرمدار شده بود احراز شرف ملازمت نمود و هزار [5]اشرفی به‌صیغه نذر از نظر انورگذرانیده نه زنجیر فیل پیشکش کشید و از آنجمله دو زنجیر فیل پایه قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد و به‌تازگی عواطف حضرت شاهنشاهی شامل حال او گشته از عنایت خلعت خاص نوازش یافت و در همین انجمن والا صفدر خان حاکم دارالخلافه و معتقد خان فوجدار این طرف آب اکبرآباد و مظفّر خان معموری و مکرّمت خان و عبدالحق برادر علّامی افضل خان و سلاح خان و بی‌بدل خان به‌سعادت آستان‌بوسی درگاه جهان‌پناه رسیدند و صفدر خان پیشکش نمایان مشتمل بر چند سر اسب عراقی و شتران[6] بختی و از نفائس امتعهٔ هر دریار از زربفت‌های گرانمایه و امثال آن گذرانیده پرتو نظر قبول بر آن تافت و هم در این روز خان عالم و مقرّب خان نیز از سجدهٔ عتبهٔ سدره مرتبه سرمایهٔ ارفع مراتب اندوخته به‌عنایت شاهنشاهی [7]مباهی گشتند و

---

۱. برگ ۷ ب، برتیش.
۲. کوکب (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۱ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۵، تونک.
۵. برگ ۱۱ ب، دیوان.
۶. اشتران (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۱۵ ب، تونک.

اصالت خان که از اردوی معلّی بالاگهات راهی دربار پادشاهی شده بود بر سبیل عجلت قطع مراحل نموده بود در این روز از دریافت شرف ملازمت سعادت‌اندوز گشت.

بیست و دوم ماه ساحت باغ دَهرَه که در این نزدیکی شهر واقع است از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی [۱]زمین و زینت صفحه دهر گردید و در آن فرخنده منزل که از برهان‌پور تا اینجا به‌پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بنابر انتظار درآمد ساعت مختار هشت روزه اقامت قرار یافت و در این آوان قلیج خان که از صوبه الهآباد متوجّه دربار گردون مدار شده بود خود را به‌دریافت سعادت ملازمت رسانید و از مرحمت خلعت خاص و جیغه مرصّع اختصاص پذیرفت.

بیست و نهم [۲]ماه مهابت خان خان‌خانان که سابقاً نامزد صوبه‌داری ممالک جنوبی گشته بود مشمول کمال عنایت رخصت آن صوب یافت و به‌سرافرازی خلعت فاخر با چارقب زردوزی و جمدهر خاصّه، دو رأس اسب توبچاق[۳] و فیل خاصگی با ساز نقره [۴]و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل مختص گشت و با چهار پسر: لهراسب و دلیرهمّت و گرشاسب و افراسیاب و نبیره‌اش شکرالله خان پسر خان زمان که به‌عنایت خلعت [۵]و اسب امتیاز یافته بود بدان سمت روانه شد و در همین روز یمین‌الدّوله امین‌الملة خان آصف صفات از بالاگهات رسید و هزار مهر و هزار روپیه به‌صیغه نذر گذرانید از فیض نظر قبول چهرهٔ اقبال افروخت و از پابوس حضرت سلیمان زمان پایهٔ قدر و مرتبه مقدار فراز مراتب آصفی نهاده به‌تازگی عظمت[۶] و مکانت و رفعت مکان اندوخت و پگاه[۷] آن روز خواجه ابوالحسن و شایسته خان خلف‌الصدق آصف خان با سایر امرا و ارباب مناصب عالیه که به‌همراهی یمین‌الدّوله راهی شده بودند سعادت بساط‌بوس انجمن حضور پرنور دریافته فراخور اقدار خود نذور را از نظر انور گذرانیدند.

روز شنبه سی و یکم ماه مذکور مطابق غرّهٔ ذی‌حجّه سنهٔ هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دارالخلافه عظمٰی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آن آن مطلع دو خورشید گیتی افروز گشته (خدیو)

---

۱. برگ ۱۲، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۲، دیوان.
۳. توپچاق (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۶، تونک.
۵. برگ ۸ برتیش.
۶. عظمت مکانت (موزهٔ دهلی).
۷. آنگاه (برتیش).

هفت کشور روی زمین را روکش [۱]چرخ چهارمین ساخت. شاهسوار عرصهٔ وجود با طالع فیروزبخت و مسعود به‌فراز تخت فیل برآمده برین سرسریر را سپهرنظیر و فیل را کوه شکوه نمودند و بدان آیین شایان و توزک‌نمایان [۲]رخ به‌سوی مرکز مهبط خلافت نهادند که از سرآغاز روزگار تا الحال شاید که هیچ‌سرافرازی را این مایه‌جاه و این پایه جلال دست نداده باشد و بالجمله ذرّه تا خورشید بر سرراه موکب اقبال از روی اظهار عجز و انکسار بر خاک راهگذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هواخواهی در رکاب پیاده روی به‌راه نهاده از آنجمله کیوان ازین بلندایوان فرودآمده به‌طریق چاوشان «طرقوا» گویان در رکاب ظفرانتساب روان و مبارز انجم از طارم انجمن پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را به‌زیر زین سیمین هلال و جلاجل زرّین مجره کشیده به‌رسم جنبیت کشان پیش پیش دوان و به‌این روش متوجّه شهر شدند و به‌دستور مقرّر شاهزادهٔ جوان دولت، فرّخ‌بخت، بلنداختر سلطان داراشکوه در عقب حوضهٔ فیل با تمکین کوه متمکن گشته از هردو سو بحرین کف گوهر پاش را به‌ریزش سیم و زر [۳]درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و برمی‌نمودند، چنانچه به‌این طریق شایسته تا رسیدن دربار سپهرمدار جمعی پریشان روزگار را مادّهٔ جمعیّت خاطر آماده گشته بل یکجهان بی‌برگ و ساز را به‌جوی نیاز بود خرمنها درهم و انبارهای دینار ذخیره شد.

از سوانح این روز سعادت‌اندوز یکّه‌تاز خان به‌شرف ملازمت اشرف رسیده نذر و پیشکش گذرانید و منصبش از اصل و اضافه دو هزاری ذات و شش صد سوار قرار یافت. مکرّمت خان از اصل و اضافه به‌منصب هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار نوازش پذیرفت و کمال عنایت حضرت ظلّ سبحانی [۴]شامل حال عبدالحق برادر علّامی افضل خان گشته او را از خطاب امانت خانی سعادت نصیب و کامل نصاب ساخت و به‌منصب نهصدی ذات [۵]و دو صد سوار از اصل و اضافه کامیاب گردانیدند. سیّد نظام مخاطب به‌مرتضٰی خان از شرف ملازمت تشریف سعادت یافته هزار اشرفی و هزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل به‌صیغهٔ پیشکش گذرانید. قلیج خان به‌تفویض صوبه‌داری ملتان از تغییر نجابت خان [۶]مرحمت‌پذیر شد و به‌عنایت پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرج نوازش یافت و شیر خان ترین از انعام بیست هزار روپیه کامروا شد و در این روز پیکش محمّد علی بیگ ایلچی که

۱. برگ ١٦ ب، تونک.
۲. برگ ١٢ ب، دیوان.
۳. برگ ١٧، تونک.
۴. برگ ١٣، دیوان.
۵. برگ ٨ ب، برتیش.
۶. برگ ١٧ ب، تونک.

مشتمل بر انواع نفائس ایران بود از نظر انور گذشت و از کمال عنایت پادشاهی به‌مرحمت خلعت فاخر و خنجر مرصّع و انعام شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گشت و محمّد تقی و الله قلی که از جانب جناب شاه همراه ایلچی بودند به‌انعام یازده هزار روپیه نقد اکرام یافتند و در همین روز میر صابر صفاهانی که شیر خان الامر گیتی مطاع حضرت کشورستانی [1]به‌دولت‌آباد شتافته پایهٔ منبر و چهرهٔ زر آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجهٔ والایی و رتبهٔ روایی داده معاودت نموده بود به‌سعادت ملازمت رسید و اشرفی و روپیهٔ چند که از این روا ارجمند شده[2] از ضرب سکّه در این روز تازه رو شده بود فتح خان بر سبیل نمود ارسال داشته نظر انور گذرانید.

از وقایع‌نمایان این آوان خیر پایان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است به‌جهت [3]ترویح روح و [4]روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جهان و سروَر نسوان جنان. چون در اینولا دارالخلافهٔ والا از بالای فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم دست، مسیح دم روکش چرخ چهارم بل رشک سپهراعلی و بالاتر از آن شد و قضا را مدّت یک سال از وقوع قضیهٔ ناگهانی ممتازالزمانی، انقضا یافته بود و وقت اقامت رسمی معهود که در این کشور به‌عرس مشتهر است، چنانچه در هر سرسال از وقت رحلت موتی یک شبانه روز را به‌احیای مراسم مقرّره که باعث مزید روح و راحت جاگزیدگان جوار رحمت است مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت و فاتحه و دعای استغفار و اطعام فقراء و اعطای مساکین می‌گذرانند، لاجرم بنابر مقتضای طبع فیّاض که همواره در باب ایصال نفع و انفاق مال به‌عموم و ارباب فقر و فاقه بهانه‌جو است خصوص در این وقت که وقت و حال مقتضی آن بود که کارگزاران امور دولت و سامان طرازان کارخانجات سلطنت را به‌سرانجام [5]در بایست وقت مأمور ساختند [6]و همگنان بر شیر خان فرموده در صحن روضهٔ متبرکه اسپکهای سپهرتمثال که هریک نعم‌البدل دلبادل تواند شد برسرپای[7] کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانه‌های مخمل زربفت منقّش که هرکدام [8]در پهناوری و رنگینی دم از برابری سپیدهٔ صبح دم و رنگ‌آمیزی شفق می‌توانند زد، زدند و

---

١. برگ ١٣ ب، موزهٔ دهلی.
٢. روپیهٔ چند که ازین روا ارجمند شده (موزهٔ دهلی).
٣. برگ ١٨، تونک.
۴. برگ ١٣ ب، دیوان.
۵. برگ ١٤، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ١٨ ب، تونک.
٧. برپا کردند (موزهٔ دهلی).
٨. برگ ٩، برتیش.

صحن آن انجمن فرخنده را به‌انواع گستردنیهای گوناگون و فرشهای بوقلمون مفروش نموده روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحهٔ روی زمین ساختند و بر دور آن سراچه‌های و شادروان‌های [1]رنگارنگ که مدار هریک از دایرهٔ افق پای کم ندارد ایستاده[2] کرده بودند و مجموع امرای عظّام و ارباب مناصب والا و اعیان اکابر و اعالی و اهالی دارالخلافه و سایر اشراف و اعظام و ائمّه و موالی اطراف که بنابر ادای فتوحات بی‌پایان و مبارکباد و قدوم اقدس به‌اکبرآباد سعادت بنیاد آمده بودند در این انجمن خاص، بار عام یافتند و جمیع علما و فضلا و ارباب ورع و تقوٰی و اصحاب عمایم خوانده و ناخوانده در این محضر عام شرف حضور پذیرفتند و [3]حضرت خلافت‌پناهی خود به‌نفس اقدس در خلوت مقدّس عزلت گزین گشته آن شب متبرکه را به‌احیا و عبادت و آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند و صدر آن محفل والا از حضور یمین‌الدّوله و محمّد علی بیگ ایلچی و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگی یافت و باقی اعاظم و اعالی و سایر اعالی مجلس به‌تفاوت درجات مناصب و مراتب جای گرفتند. آنگاه پیشکاران کارخانجات دولت و سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فاکهه و خوشبوی و پان به‌ترتیب چیدند و همگنان را به‌تناول نعمت‌های خاص صلای عام در دادند. چنانچه غنی و فقیر از این خوان احسان بهره‌ور و زلّه‌بر گشتند.

مجملاً در این مجلس مبلغ پنجاه هزار روپیه به‌اصحاب استحقاق بر سبیل خیرات عنایت شد و چون این انجمن عالی پایهٔ انجام یافت سایر بی‌گمان و مسندگزینان حرم خلافت و [4]پردگیان شبستان سلطنت به‌طواف مرقد مقدّس آن انسیهٔ حورا سرشت، قدسیه طینت آمده در آن روضهٔ منوّره محفل آرا شدند و به‌همان وتیره و همان کمیّت و کیفیّت خاص [5]مجلس زنانه منعقد گشته همگی زنان را عموماً خصوص مستحقات بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر به‌عفایف و عواجز انفاق شد و امر اعلی علی‌العموم بر این دستور زیور صدور یافت که متصدّیان عظّام هر ساله در روز عرس آن مغفوره همین مبلغ صرف مصارف خیرات مشروط بدین که دارالخلافه به‌تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الّا نصف مبلغ مذکور بر [6]طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند.

---

۱. برگ١٤، دیوان.
۲. استاده (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۹، تونک.
۴. برگ ١٤ ب، دیوان.
۵. برگ ۱۹ ب، تونک.
۶. برگ ۹ ب، برتیش.

وقایع تیرماه[1]

هشتم ماه که روز عیدقربان فیض قدوم سعید مبذول داشته به‌تازگی مژده قرب فتح‌های جدید و نوید مزید دولت جاوید به‌اولیای آن رسانید، حضرت خلافت‌پناهی بنابر احیاء مراسم سنن دین حضرت خاتم‌النبیّین صلوات الله و سلامه عُلیا و علی آله و اصحابه که ستوده آیین‌های این مهین جانشین حضرات خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند و بعد از ادای نماز به‌دولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یکجهان نیازمند [2]را از زرنثار معهود درم ریز فرمودند.

روز تیر از ماه مذکور که نزد پارسیان به‌تیرگان معروف است و از اعیاد ملوک عجم است چنانچه سابقاً مذکور شد انجمن جشن عیدگلابی که (از) مخترعات این دولتکده جاوید پیوند است (به)بهترین آیینی تزیین یافته [3]به‌زیباترین[4] آذینی منعقد گشت و بنابر رسم مقرّر سایر شاهزاده‌های بلنداختر والاگوهر و خان کامگار نامور یمین‌الدّوله صراحیهای مرصّع پرگلاب گذرانیدند و باقی امرای عظّام و عمده‌های دولت صراحی زرّین ساده و میناکار و ارباب مناصب والا ظروف سیمین و چینی و امثال آن پرگلاب و عرق به‌نظر مبارک درآوردند و در آن روز نشاطافروز سایر رسوم معهود از عیش و عشرت و بخشش و بخشایش به‌ظهور آمده داد و دهش داده کام خاطر برگرفته شد.

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت جاودان یعنی زبدهٔ طبایع و ارکان و خلاصهٔ ادوار و اکوان پادشاهزادهٔ جوان‌بخت، دولت جوان شاهزاده مراد بخش با وجود دانش ازل آورد و ضمیرالهام پرورد و تأدیب ادیب‌الادباء خرد والا و تربیت مشفقانهٔ اب الاباء عالم بالا در ساعتی [5]مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب‌الامر اعلی دست نشان ید قدرت گیتی آفرین به‌مقتضای احیای مراسم سنّت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیاء مرسلین که بنابر حفظ مرتبه ظاهر و پاس طریقه صورت عقلاً و شرعاً ضروری است صدرنشین دبستان تعلیم گردید و فاضل دیندار ملّا میرک شیر خان الاختیار خدیو روزگار به‌خلعت فاخر مخلع و از انعام هزار روپیه ممتع گشته آموزگار شاهزاده والاتبار گشت و [6]به‌ادراک این مایه سعادت سرمد

---

۱. ماه تیر (برتیش).
۲. برگ ۲۰، تونک.
۳. برگ ۱۵، دیوان.
۴. زیباتر (برتیش).
۵. برگ ۲۰ ب، تونک.
۶. برگ ۱۰، برتیش.

سرمایهٔ محامد و مفاخر ابد فرادست آورد. چون لوح تلقین ابجد درکنار [1]و بر آن نور دیدهٔ امید ابّ و جدّ مانند تختهٔ مشق هفت قلم که در عرض یک هفته چون صفحهٔ رخسار خوبرویان به‌حسن خط زینت یافته بود تزیین تجدّد پذیرفت در اندک مدّتی آن آغوش پرورد تربیت ازلی از کمال قابلیّت مادّه بدون میانجی مرتبه عقل هیولائی که همانا طفره از میانه بی‌وساطت طی مطوی شد ملکات راسخه اندوخته به‌مرتبهٔ عقل مستفاد ترقّی نمود و سایر کمالات بالقوّه به‌مجرّد اندک [2]مایه استفاده از عالم عقول مجرّده به‌فعلیّت گرائیده به‌مرتبه عقل بالفعل، با وجود آن‌که نسبت بدین گرانمایه گوهر محیط جواهر علویه از عالم تحصیل حاصل و تکمیل کامل است به‌حصول انجامید.

و در اینولا معتقد خان از دیرینه بنده‌های مزاج‌شناس کار آگاه این درگاه والا به‌صوبه‌داری اودیسه که هم در این آوان بناء بر مقتضای [3]وقت یا عدم حسن سلوک از باقر خان نجم ثانی تغییر یافته بود سعادت‌پذیر گشت و از مرحمت خلعت فاخر و خنجر مرصّع و اسب و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه پایهٔ قدر و درجهٔ مقدارش به‌افزایش گرائیده روانه آن صوب گردید و رشید خان انصاری از تغییر او به‌تفویض خدمت فوجداری این روی آب اکبرآباد و عنایت خلعت رعایت یافته کامگاری پذیرفت.

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد و نه رأس اسب عراقی‌زاد عربی‌نژاد با نوادر امتعهٔ آن بلاد بر سبیل پیشکش کشید.

تربیت خان که در آنولا فوجدار سرکار سهرند و حصار بود از آنجا [4]رسیده سجده رسانی [5]آستانهٔ درگاه والا را سرمایهٔ سعادت جاودانی ساخت و یک زنجیر فیل و پنج رأس اسب و ده شتر با تحائف آن حدود پیشکش نمود.

بیست و هشتم ماه وقّاص حاجی ملازم ندر محمّد خان والی بلخ که او را بر سبیل رسالت به‌درگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه کبرٰی رسیده و همراه معتمد خان که شیر خان الامرا اعلی او را استقبال نموده بود خود را به‌آستانهٔ بارگاه سلیمانی که کعبهٔ آمال و آمانی اقاصی و ادانی و قبلهٔ حاجات و مرادات انسی و جانی است رسانید و از تقبیل عتبهٔ درگاه والا آداب معهودهٔ این

---

۱. برگ ۱۵ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۱، تونک.
۳. برگ ١٦، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ١٦، دیوان.
۵. برگ ۲۱ ب، تونک.

عالی مقام به‌جاآورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود و بعد از اقامت مراسم زمین‌بوس از روی آداب و اندام تمام بگذرانیدن نامهٔ ندر محمّد خان اقدام جست و آنگاه ارمغان [1]آن خان والامکان که مشتمل بر اسب و شتر و امتعهٔ بلخ بود و مبلغ [2]پانزده هزار روپیه قیمت آنها می‌شد به‌نظر انور درآورده از مرحمت خلعت فاخر و کمر مرصّع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش یافت و مؤمن پسرش که همراه او سعادت ملازمت اندوخته بود به‌عنایت خلعت [3]امتیاز پذیرفت و در همان نزدیک سی و پنج رأس اسب و سه زره و ده شتر بختی از جانب خود و هژده سر اسب و پنج شتر به‌نام پسرش بر سبیل پیشکش از نذر خورشید اثر گذرانیده منظور افتاد و مشمول انواع عواطف پادشاهی شده مبلغ سی هزار روپیه به‌رسم انعام بدو و ده هزار روپیه به‌اسم [4]پسرش ضمیمهٔ مراحم نامتناهی گردید.

و در این وقت[5] صادق خان میربخشی که در برهان‌پور بنابر عروض بیماری از سعادت همراهی لشکر منصور اختیار حرمان اضطراری نموده بود به‌عنایت جناب الهی شفای عاجل یافته به‌ملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده و از برکت این مکرّمت شامل صحّت کامل پذیرفت.

و در اینولا راجه جَی سنگه نبیرهٔ راجه مان سنگه که از میامن نیکو بندگی با وجود سمت خانه‌زادی خط آزادی داشت و به‌برکت حسن عبودیت لواء آزادگی می‌افراشت به‌تازگی مشمول عواطف سرشار مالک رقاب آزادگان شد و از عنایت دو جوره[6] مروارید شاهوار بی‌عیب، پرآب، بسیار قیمت کمیاب که بنابر رسم معهود هنود [7]آویزهٔ گوش می‌سازند از سرنو در زمرهٔ بندگان (آن سرور) در آمده سرحلقهٔ سلسلهٔ حلقه به‌گوشان گشت و هم در این تاریخ خواجه ابوالحسن مشمول انواع تفضّل و افضال و منظور نظر قبول و اقبال آمده به‌مرحمت خلعت فاخر سرافراز شد و تقدیم خدمت صوبه‌داری کشمیر که در این نزدیکی از اعتقاد خان برادر یمین‌الدّوله تغییرپذیر شده بود [8]نامزد او گشته ظفر خان پسرش از مرحمت خلعت و اسب امتیاز یافته سرانجام این خدمت بر سبیل نیابت پدر تفویض یافت و مهمّات دیوانی آن صوبه به‌ملّا حیدر خصالی که با وجود کاردانی در صنعت خط و فن

---

۱. برگ ۱۰ ب، برتیش.
۲. برگ ١٦ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۲، تونک.
۴. برگ ١٦ ب، دیوان.
۵. درینولا (دیوان هند).
۶. جوره (Jora): واژهٔ خندی است به‌معنی جفت و دو به‌عدد.
۷. برگ ۲۲ ب، تونک.
۸. برگ ۱۷، موزهٔ دهلی.

شعر یدطولی و طبع عالی دارد، مرجوع شد. معتمد خان بخشی دوم بنابر افزایش منصب آن که از اصل و اضافه به‌سه هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار قرار گرفت کمال نوازش یافت [١]و در اینولا مرسولات معزّالملک حاکم بندر سورت و کنبایت از انواع جواهر و زربفت کار ایران و امثال اینها به‌نظر انور درآمد.

یازدهم شهریور ماه، اعظم خان که شیر خان الحکم والا از بالاگهات متوجّه دربار سپهرمدار شده بود، رسیده از [٢]ادراک سعادت ملازمت کامیاب گشت. [٣]یک و هزار مهر و همین عدد روپیه به‌رسم نذر گذرانید. هم در این روز پیشکش اکبر قلی سلطان ککهر مشتمل بر دو تقوز اسب ترکی و چهار تقوز اشتر که در سرزمین او بهم می‌رسد، گذشت و دو زنجیر فیل از بابت ارسال الله‌یار خان خلف افتخار خان به‌موقّف[٤] عرض ارفع رسید.

بیان فتح هوگلی بندر به‌حسن سعی بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان[٥]

سروری بر تارک مبارکش گذاشته و هم در عهد الست زمام مهام جمهور انام به‌دست اختیار و قبضهٔ اقتدار او سپرده باشند آن باشد که علی‌الدوام نظرحقیقت نگر به‌سرانجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به‌تهمید قواعد عدل و داد است مقصود دارد چنانچه نخست رأی صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت‌آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسّلام اسلام و ایمان مصروف داشته همگی همّت والا بر این معنی که مصرف حقیقی [٦]سعی جمیل و جهد بلیغ است برگمارد و همواره لوازم جدّ و اجتهاد در کارفرمایی شمشیر غزا و جهاد به‌کاربرده در باب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غائله و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطله ایشان [٧]کماینبغی حق کوشش مبذول دارد چندان‌که صنم خانه‌ها ویران ساخته صنمها را [٨]سوخته بنیاد آتشکده‌ها به‌آب رساند و به‌آب تیغ برّان اشتعال زبانهٔ نارمغان و نیران گبران فرو نشاند و لله الحمد ثمّ الله الحمد که والا حضرت خلافت‌پناهی ظلّ اللّهی این شیوهٔ ستوده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسخهٔ خویشتن نموده‌اند و بدانسان که نشان دست

---

١. برگ ١٧، دیوان.
٢. برگ ١١، برتیش.
٣. برگ ٢٣، تونک.
۴. موقع (برتیش).
۵. نسخهٔ موزهٔ ملّی، دهلی این عنوان را ندارد.
۶. برگ ١٧ ب، موزهٔ دهلی.
٧. برگ ٢٣ ب، تونک.
٨. برگ ١٧ ب، دیوان.

جواد را در بذل مال و منال گشاده داشته‌اند به‌همان وتیره تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند و پیوسته در پی اعلان معالم ایمان و اعلای اعلام اسلام بوده همانا استقامت قوائم اورنگ سلطنت را در اقامت مراسم جهاد می‌شمارند و سنگینی پلّهٔ دین را سرمایهٔ استحکام مایهٔ دولت شناخته بنای حصانت حصار ملک براساس متانت ملّت می‌گذراند و شاهد معنی مذکور در این صورت استخلاص بندر هوگلی و انتزاع آن سرزمین است از دست استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحاپرست به‌دستیاری تأیید حضرت باری و بیان چگونگی خصوصیّات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام [1]و سبب [2]نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین و رفع لوای مؤمنین و علّت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت و دین گردید، [3]هم‌اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق به‌تعریف ماهیّت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش[4] می‌یابد.

بنابراین نخست خامهٔ تحریر در تصویر نمودار از کیفیّت و کمیّت و تعیین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه‌ای است دشوار گشاد بدین صورت معنی طراز می‌گردد که در بیست کروهی راج محل و یک کروهی بندر ساتگاون از کشور بنگاله فرضه‌ای از دریای شور [5]که به‌هندی زبان «ناله» و به‌تازی «خور»[6] نیز خوانند منشعب شده و به‌سمت راج محل کشیده چنانچه آب رودبار گنگ که برکنار شهر راج محلّ جاری است به‌خور مذکور می‌پیوندد و بندر هوگلی در یک کروهی[7] ساتگاون به‌بعد راج‌گده از محلّ اتّصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه‌ای از آب گنگ اساس یافته و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمهٔ عالم کون و فساد بود این‌که: در احیان عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیب[8] [9]اقامت داشتند و به‌وسیله سود سودا در ساتگاون آمد و شد می‌نمودند و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سر جا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی بند کنند، چنانچه اگر همه فی‌المثل به‌قدر کف دستی باشد جای درخور مقر و

---

۱. برگ ۱۱ ب، برتیش.
۲. برگ ۲٤، تونک.
۳. برگ ۱۸، موزهٔ دهلی.
۴. می‌نگارد (برتیش).
۵. برگ ۱۸، دیوان.
۶. خود (موزهٔ دهلی).
۷. کروه (برتیش).
۸. اصل تلفظ این واژه سورندیپ (Swarndeep) است یعنی جزیرهٔ طلا زیرا در آن منطقه گل جعفری قراوان در هر فصل و زمان می‌باشد. این جزیره نزد محلّی به‌نام کاتیاوار (Katiawar) در ایالت گجرات (Gujarat) است.
۹. برگ ۲٤ ب، تونک.

مفر به‌چنگ آرند و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران به‌لباس سوداگری درآمده دست در کار داشته باشند. اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرّف سایر دریای کنار بنگاله در برآید فهوالمطلوب و الّا زیانی به‌تجارت و خرابی به‌سود و سودا ندارد. بنابراین اندیشهٔ فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرار داد ضمیر کسیر [۱]خویشتن[۲] دیدند انواع لطائف‌الحیل انگیخته همانولا از حکّام آن ولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نمودند، نخست در آنجا خانه‌ای چند مانند اندیشه‌های پراکنده خویشتن سهل و سست اساس نهادند و رفته رفته فرنگیان سرمایه‌دار آن را دارالقرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بدانجا کشیدند و رحل اقامت افکنده [۳]خانه‌های پخته ساختند و به‌تدریج برگردا گرد نشیمنهای خود چهاردیواریهای متین [۴]بنیاد افکنده و به‌استحکام تمام به‌اتمام رسانیدند. چنانچه هر منزلی معقلی و هرچهاردیواری باره‌ای استواری شد، برجهای آن را مانند بروج ناری به‌انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند و اطراف ثلثهٔ آن را به‌خندقهای [۵]عریض عمیق محاط ساخته روکش مثلثهٔ آبی فلکی نمودند چنانچه قطع نظر از تکلّف سحن‌سازی نموده از طرف رابع که خور دریای شور بود قطعاً از آن پای کم نداشت.

مجملاً رفته رفته از آمدن جهازهای فرنگ و کشتیهای مسلمانان نیز که به‌انداز تجارت بدانجا تردد می‌نمودند هنگامه ساتگاون افسرده شده و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلّی یافت. آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری[۶] و پرگنات و اطراف آن خور را از حکّام و ولات آن ولایات بر سبیل اجاره به‌دست آورده بر طبق خاطر خواه عمل می‌نمودند و رعایای آن محال و نواحی آن را تا جایی که دست تطاول آن بداندیشان می‌رسید از روی جور و تعدّی خواه و ناخواه به‌تکلیف ترسایی نموده [۷]نصرانی می‌ساختند و [۸]به‌زور از راه دریای شور روانهٔ بلاد پرتگال فرنگ می‌نمودند و در ضمن این رأی ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علّت آن قلّت رعایا بود آزار باج تجارت که اضعاف مضاعف آن می‌شد، می‌نمودند.

---

۱. برگ ۱۸ ب، موزهٔ دهلی.
۲. خویش انواع (دیوان هند).
۳. برگ ۱۸ ب، دیوان.
۴. برگ ۲۵، تونک.
۵. برگ ۱۲، برتیش.
۶. قرایا (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۱۹، موزهٔ دهلی.
۸. برگ ۲۵ ب، تونک.

ملخّص سخن آن‌که در ایّام پادشاهزادگی [۱]آنولا لوای والا ظلّ ورود بر سرزمین ولایت بنگاله گسترده بود رأی جهان آرای حضرت ظلّ الهی[۲] بر کماهی حقائق گمراهی بل دقائق بی‌راهی آن ضلالت پیشگان جهالت‌اندیش که به‌درجهٔ اعلی رسیده بود آگاهی یافت و سخت کوشی آن سست‌کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد گردید. لاجرم این معنی مذکور خاطر انور بود که به‌هر صورت که رو دهد دربارهٔ استیصال مطلق ایشان مقیّد شوند. چون به‌شیر خان اقتضای قدر و قضا در این مدّت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر منیر نیافتند چنانچه هم‌اکنون مذکور شد، در این محال که نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس درست نشین گردید قاسم خان صاحب صوبه بنگاله را در وقت رخصت آن صوب به‌انصرام این مهمّ مأمور فرمودند و بر سبیل ارشاد [۳]طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان «اباؤهم الله و انزلهم جهنّم و بئس المهاد» به‌آن خان اخلاص آیین تلقین فرمودند چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که در این باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفراثر از جانب بحر و بر همگی به‌محض تعلیم آنحضرت بود.

بالجمله قاسم خان در این باب از در مقتضای حزم و [۴]احتیاط درآمده این راز مضمر را با هیچ‌کس در میان ننهاد و تسخیر بندر را هرچند در بند وقت موقوف بود، چندی در حیز تأخیر داشته [۵]چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیّات آن ولات خاصّه کیفیّت احوال بندر و کمیّت سپاهی و رعیّت [۶]آنجا تحصیل اطّلاع و اشراف نماید و چون استیفای حقائق کلّی و دقائق جزئی امور ملکی و مالی و اهالی و موالی آن ملک به‌عمل آورد در این حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سال گذشته شیر خان الحکم اشرف به‌مقام تجهیز عساکر و تهیّهٔ نواره درآمده و آن عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و تفنگ و امثال آنها و از آنجا که دأب ارباب خرد و آیین خردمندان است بر طبق منظومه:

سکندر که با شرقیان حرب داشت　　رخ خیمه[۷] را جانب غرب داشت

---

۱. برگ ۱۹، دیوان.
۲. اللّهی (برتیش).
۳. برگ ۲٦، تونک.
۴. برگ ۱۹ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۲ ب، برتیش.
۶. برگ ۱۹ ب، دیوان.
۷. گویند (برتیش).

به‌این عنوان بر زبانها افکند که [1]از ارسال عسکر منصور غرض استیصال گروه هجلی وال است و لهٰذا با فوجی از تابینان خود و بنده‌های پادشاهی که در اینولا به‌سرداری عنایت الله پسرش و همراهی امرا و ارباب مناصب والا پی تسخیر آن سرزمین تعیین می‌نمود مقرّر و مخمر ساخت که به‌سمت هجلی روان شده چندی در موضع بردَوان که در آن جهت واقع است اقامت گزینند، چندان‌که خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و صالح کنبو و همراهان او که با نواره از راه بندر سِری‌پور[2] روانه شده‌اند تا دهانهٔ خور بر هوگلی که به‌موهانه مشهور است فرارسند و این معنی بنابر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به‌کشتیهای رسانیده از راه دریا طریقه ادبار فرار اختیار کنند.

آنگاه بهادر برادر ابومحمّد کنبو را که مدار عُلیا او بود به‌بهانهٔ نظم و نسق به‌امور محال[3] خالصهٔ شریفه روانه موضع مخصوص‌آباد ساخته با او مواضعت نماید[4] که چون فوج عنایت الله [5]بعد از شنیدن خبر رسیدن لشکر به‌نواح موهانه متوجّه به‌هوگلی شود او نیز به‌شتاب باد خود را به‌اصحاب خود به‌شتاب باد و سحاب به‌او رساند و چون عنایت الله بعد وصول از خواجه شیر به‌موهانه از مقام بردَوان کوچ کرد و در عرض یکشبانه روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبهٔ هلدی‌پور که در وسط [6]ساتگاون و هوگلی واقع است رسانید. در این اثنا بهادر نیز که همراه پانصد سوار از مخصوص‌آباد راهی شده بود رسیده بدیشان[7] پیوست و تا رسیدن (جمیع افواج) حسب‌الاستصواب اولیای دولت روانهٔ موهانه شد که به‌اتّفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتیها سدّی استوار بسته دهانهٔ خور را بند سازند که مبادا مخذولان فرنگ از مضیق محاصره به‌تنگ آمده خود را از راه خور به‌دریای شور اندازند و بهادر در آنجا پیوسته با دیگر بهادران در [8]اندک فرصتی راه را از ناوهای نواره مضبوط ساخته در دوم ذی‌حجّه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج منصوره به‌انداز ترکتاز معموره‌ای که در بیرون خندق بندر واقع است متوجّه بودند ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند. در حملهٔ

---

١. برگ ٢٦ ب، تونک.
٢. شَیرپور (موزهٔ دهلی).
٣. مورچال (موزهٔ دهلی).
۴. نمود (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ٢٠، دیوان.
۶. برگ ٢٧، تونک.
٧. بدایشان (موزهٔ دهلی).
٨. برگ ١٣، برتیش.

نخستین معمورۀ مذکوره را که به‌بالی معروف بود مسخّر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر [۱]را در یکدیگر سوختند.

آنگاه همّت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته، نشانی از آبادانی نگذاشتند چنانچه در بوم و بر [۲]آن معموره جز ویرانه خانه و غیر از جغد خانه‌نشینی نماند و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف [۳]بندر را احاطه نموده ملچارها ساختند و به‌اهتمام تمام متوجّه پیشرفت کار و پیشبرد مورچال شده به‌کارفرمایی جمعی همّت عالی و تصویب رأی صائب عزم راسخ و جد نافذ را پیشکار خود نمودند. در اثنای این حال، صواب‌اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار را با جمعی از مردم کاردان کارگزار[۴] در پرگنه‌های محال اطراف خور پراکنده سازند که اگر نخست از راه اتّفاق به‌جمعی از آن بداندیشان که از اعمال آن حدود را به‌اجارۀ ایشان بود برخورند بی‌توقّف به‌قتل رسانند و اهل و عیال ملاّحان بنگالی و نوارۀ فرنگیان که ایشان (آن) را غرابی گویند به‌قید و اسر در آرند تا چون این طائفه از روی دلبستگی متعلّقان خود از آن گروه ادبار مآل بریده به‌معسکر اقبال پیوندند. این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد و به‌سبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن از این طائفه از کفّار جدایی اضطراری گزیده زینهاری عساکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلّی به‌حال اهل هوگلی راه یافت.

بالجمله تا مدّت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصرۀ روزگار گذرانیده اولیای دولت قاهره به‌نحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بداندیشان را از آن بیش مجال و امکان مقاومت [۵]نمانده [۶]اقامت در آن مقام محال شد و در عرض این مدّت هرگاه که به‌استظهار رسیدن [۷]کومک لشکر پرتگال دلگرم می‌شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله می‌دادند و احیاناً که از هجوم افواج یأس غالب مغلوب نومیدی تام می‌گشتند از در درخواست امان درآمده ابواب مصالحه می‌گشادند و با وجود آن‌که [۸]متحصنان قریب شش هفت هزار تفنگچی قدرانداز، که اندازه‌های صواب طرازشان از اصابت ناوک قضا پای کمی‌نداشت، داشتند از دستبرد بهادران موکب اقبال این تأیید پرورد

---

۱. برگ ۲۰ ب، موزۀ دهلی.
۲. برگ ۲۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۷ ب، تونک.
۴. در اصل در همه جا «گذار» آمده است.
۵. برگ ۲۸، تونک.
۶. برگ ۲۱، موزۀ دهلی.
۷. برگ ۲۱، دیوان.
۸. برگ ۱۳ ب، برتیش.

حضرت ذوالجلال پای به‌راه تملّق و فروتنی گذاشته از سرگرد نکشی و زیاده سری درگذشتند و دست توسّل به‌حبل‌المتین استشفاع در زده حلقهٔ استیمان بر درِ امن‌آباد امان زدن گرفتند و در این میانه قریب یک لک روپیه بر سبیل حق‌الامان ارسال داشتند. بنابراین گمان، آن شفیع روشناس کارگزار را وسیله طلب زینهار ساختند که شاید به‌میانجی او جان مفتی بیرون برند.

و چون اولیای دولت نامتناهی از این معنی آگاهی یافتند که متحصّنان تیره درون به‌ظاهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند، لاجرم زیاده بر آن اهمال تسخیر حصار [۱]و امهال حصاریان تجویز ننموده از سرنو تضییق[۲] عرصهٔ محاصره فراپیش گرفتند و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمی عرض و علّت عمق نسبت به‌سایر اطراف کم آب تر بود شکستند و آب آن را به‌خندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سرداده آن را از آب خالی ساختند و از ملچارهای این سمت [۳]که در عهدهٔ نگاهبانی بهادر کنبو و الله‌یار خان و سیّد حسن [۴]کمونه بود نقبها سرکرده رفته رفته به‌نزدیکی مقصد رسانیدند. قضا را در این اثنا فرنگیان که پیوسته برسر جست و جوی امثال این امور تکاپو داشتند راه به‌دو نقب برده هردو را به‌خاک انباشتند و نقب سوّم که از طرف ملچار بهادر کنبو پیشبرده بودند اصلاً بو بدان نبرده و پی به‌آن نیافتند و چون سر آن نقب به‌پای دیوار منزلی از منازل آن بی‌دینان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی متین بود رسید آن را به‌باروت انباشتند و بنابر آن که آن راسخ بنیان عمده‌ترین معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابه‌کار سر به‌دار آنجا انجمن می‌ساختند صواب‌اندیشان اصابت‌کیش از راه پیش‌بینی‌ها به‌خاطر آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکّه‌تازان عرصه [۵]جلادت و جدال بر سبیل تهیهٔ یورش از اسبها پیاده شده به‌هیأت اجتماعی رخ به‌سوی آن معقل دشوار گشا و طلسم بند پیوند آرند تا چون مردم کارطلب مردانه آن نابه‌کاری چند به‌مدد سرداران خود و [۶]مدافعت اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از این کوچه راه نار به‌دارالبوار فرستند.

مجملاً از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بر وفق مقتضای تقدیر به‌هدف اجابت می‌رسد در این باب نیز نقش انگیختهٔ رأی صواب آراء ایشان درست نشین افتاد، چنانچه در وقتی که

---

۱. برگ ۲۸ ب، تونک.
۲. مضیق (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲۱ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۱ ب، دیوان.
۵. برگ ۲۹، تونک.
۶. برگ ١٤، برتیش.

آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفحهٔ روی زمین مصاف [1]شده بود از طرف دشمن رزم‌جویان آرزم دوست را حمیّت ترسایی و پاس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصهٔ قتال را از اشتعال نیران جنگ و جدال رشک آتشکده مجوس نموده بودند. در همان گرمی نقب را آتش دادند و به‌مجرّد موشک دوانی آتش بازان هر ذرّه‌ای از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آن را چنان‌که گزارش یافت خالی ساخته از باروت پرکرده بودند [2]خال خال از هم جدا افتاده از این رو ادیم زمین معرکهٔ جنگ نمونه نطع پلنگ گشت و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند سخره جنّ و صخرهٔ جنّی از آن کوره آتش زبان هوا گرفته به‌مرجع اصلی خویش یعنی کرّه نار بازگشت نمودند و هر تن از آن آتشی نهادان اهرمن‌نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدمهٔ افسون زبانهٔ آتش دود افکن پری‌وار به‌پرواز آمدند، چنانچه گویی از سورت آتش و شدّت حدّت باروت بر وفق مثل سایر «**کالمسخر من الرمضای بالنّار**» پناه به‌کرّهٔ اثیر برده از آن راه به‌جوار درکات سعیر و طبقات بئس‌المصیر شتافتند و از جمله بقیهٔ سپاه تیره روزه مخالف که شعلهٔ جهانسوز باروت برق خرمن بخت سیاه ایشان نشده بود برخی خود را به‌جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند و در میان آب و آتش جان داده از زیاده سری‌ها تن به‌شمشیر شعله تأثیر بهادران عدوبند آفاق‌گیر که آب آن تا گلو است در ندادند و چون جمعی از جهالت پیشگان [3]سفاهت‌کیش فرنگ در یکی از جهازات عمدهٔ ایشان که مشتمل بر نفائس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود، مشغول حراست بودند. پیش از آن‌که به‌دست [4]مسلمانان افتند در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند و از شرارهٔ شرارت ذاتی آن آتش طینتان به‌یکدم دود از نهاد جمعی بی‌گناهان برآمده قریب هزار و پانصد صد تن که اکثر کودکان و زنان با کشتی در دریا با مال و منال درهم سوختند و اهل چندین غراب نیز [5]پیروی ایشان نموده به‌راهبری تیره اختری در تیه هلاک ابد افتادند و از سفائن جنگی طرز فرنگ قریب شصت و چهار دیگ کلان و پنجاه و شش غراب و یکصد و نود و هشت جلیه داخل غنائم عساکر مآثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندرگوه خود را به‌سدّ موهانه رسانیدند.

---

۱. برگ ۲۲، دیوان.
۲. برگ ۲۹ ب، تونک.
۳. برگ ۲۲ ب، دیوان.
۴. برگ ۳۰، تونک.
۵. برگ ١٤ ب، برتیش.

و چون از سرایت آتش سفائن مذکوره چندین کشتی آن بندر در این اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدرود یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکرده با شتاب باد بر آب زده بدر رفتند. در این غزوه قریب ده هزار تن از خرد و بزرگ و نسا و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصل و عبید و جواری[۱] و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب ترسایی اختیار کرده بودند به‌قید گرفتاری درآمدند و قریب [۲]ده هزار تن از رعایای پرگنات و نواحی که بی‌گناه به‌بند فرنگ افتاده بودند [۳]از حبس موبد آزاد گشتند و در این ایّام از آغاز تا انجام هزار تن سعادتمند از اهل اسلام درجهٔ شهادت دریافته به‌روضهٔ دارالسّلام خرامیدند.

از سوانح این ایّام سعادت فرجام مهرماه

سیّد شجاعت خان بارَهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت از او دریغ داشته بودند و بنابر آن در وطن خود شیوهٔ خمول گزیده به‌گوشهٔ عزلت خزیده بود در اینولا که تحریک بخت و تحریص اقبال محرّک و مرغّب آمد خود را به‌درگاه آسمان‌جاه رسانید و از احراز سعادت زمین‌بوس و ادای مراسم بندگی نمود و به‌تازگی منظور نظر سعادت اکبر و مهر انور روی زمین شد و در هشتم ماه مذکور به‌وساطت ترقّی به‌مرتبهٔ عالی به‌منصب (چهار[۴]) هزاری ذات و دو هزارسوار کوکب طالعش از وبالکدهٔ خمول به‌شرفخانهٔ اقبال و قبول انتقال گزیده. هم در این آوان سانحه بدیع که بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطائف ابداع در مشیمهٔ مشیّت است، بنابر اخبار منهیان صوبهٔ گُجرات معروض واقفان موقّف خلافت افتاد که در موضع بَرودَه که از مضافات صوبهٔ مذکور است گوساله‌ای به‌عرصهٔ [۵]شهود آمد که سه سر داشت، یکی به‌صورت سر اسب و باقی به‌هیأت سرگاو و آن بدیع‌الوجود هم در ساعت جان داد. پیکر بهیمی را از ننگ قبح منظر کریه خویشتن پرداخت و نیز در واقعات صوبهٔ احمدنَگَر به‌ظهور پیوست که در این حدود بزغاله‌ای که دو سر و چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت به‌وجود آمده باعث حیرت [۶]نظّارگیان گردید و در همان دم همراه [۷]مادر راه عدم

۱. خواری (برتیش).
۲. برگ ۳۰ ب، تونک.
۳. برگ ۳۲، دیوان.
۴. عمل صالح الموسوم به‌شاهجهان‌نامه، مجلس ترقّی ادب لاهور، مارچ ۱۹۷٦ م، جلد اوّل ص ٤۱۸.
۵. برگ ۳۱، تونک.
۶. برگ ۲۳ ب، دیوان.
۷. برگ ۱۵، برتیش.

پیش گرفت و هم در این اوقات نظر بهادر خویشگی از ادراک سعادت حضور منظور انظار مسعود عالم بالا گردیده دو زنجیر فیل پیشکش گذرانید.

در این احیان خیر پایان منزل یمین‌الدّوله آصف خان فیض قدوم سعادت دریافته صاحب منزل به‌سعادت عیادت استسعاد پذیرفت و آن آصف زمان به‌شکرانهٔ ورود مسعود آنحضرت سلیمان مکان باعث ظهور و نور و صفا و موجب وقوع عافیّت و شفا گردید پیشکش لایق از جواهر مرصّع آلات گرانمایه درخور وقت و حال کشیده پرتو نظر قبول و اقبال بر آن یافت و نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که در این اوقات به‌مقتضای وقت از او تغییرپذیر گشته سعید خان به‌تفویض آن سعادت [1]جاوید یافته بود، رسیده خود را از سرنو به‌دریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دو جهانی است رسانید و چهار هزار اشرفی به‌صیغهٔ نذر و یک لک روپیه و سی سر اسب صرصر نسب پیشکش گذرانیده به‌خدمت صاحب صوبگی دارالملک دهلی از تغییر خانِ‌خانان صوبه‌دار دکن مختص شد و مرحمت خلعت خاصّه ضمیمه این سرمایهٔ عنایات عمیمه آمده با پسرانش [2]سزاوار خان و لطف الله که از تشریف خلعت سرافراز شده بودند بدانصوب مرخّص گشت.

بیست و سیوم ماه مذکور از پنجمین سال جلوس مبارک فال مطابق روز جمعه سلخ ربیع‌الاوّل هزار و چهل و دو هجری جشن وزن قمری سال چهل و سیوم عمر جاوید پیوند به‌فرّخی و فیروزمندی بر آیین هر ساله آذین پذیرفت [3]و سرتاسر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت و داد و دهش و بخشش و بخشایش بر وفق کام محتاجان و شیر خان مرام نیازمندان به‌پایان رسیده وقت به‌خوشی و انجمن به‌دلکشی انجام یافت و کامرانی حضرت گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کامبخشی و داد دهی جلوه‌گر می‌گردد در این روز نیز به‌بهترین وجهی صورت بست و [4]در همین روز شرافت‌اندوز محمّد علی بیگ ایلچی ایران را به‌سعادت رخصت معاودت و مرحمت خلعت زر دوزی و کمر[5] خنجر مرصّع و فیل خاصگی با ماده فیل و حوضهٔ سیمین نواخته بر مراد خاطر کامران و فیروز فرمودند و چهار اشرفی کلان که اوزان مجموع هزار توله بود چنانچه یکی از آن چهار صد توله وزن داشت و باقی هریک به‌صد توله از دیگری کمتر و همچنین چهار روپیه به‌وزن و ترتیب مذکور.

---

۱. برگ ۳۱ ب، تونک.
۲. برگ ٢٤ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٢٤، دیوان.
۴. برگ ۳۲، تونک.
۵. کمر مرصّع (دهلی).

چون همگی مسکوک به‌سکّه مبارک بود [۱]بنابر میمنت و برکت عنایت فرمودند و مجموع انعاماتی[۲] که از آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام دریافت[۳] شرف رخصت دربارهٔ او ظهور یافت سوای اجناس به‌چهار لک و بیست هزار روپیه [۴]کشید و هم در این روز فرخنده حکیم رکنای کاشی متخلّص به«مسیح» از انعام پنجهزار روپیه نقد نوازش پذیرفته شیر خان الالتماس او رخصت زیارت مشهد مقدّس رضوی کامروا گردید.

گشایش پذیرفتن قلعه اشکال پیوند کالنَه به‌کلید تأیید دولت جاوید[۵] و گزارش برخی از سوانح این احیان فرخنده پایان

صاحب سعادتی را که تفویض حضرت رزّاق علی‌الاطلاق جلّت حضرته از پنج انگشت [۶]مفاتیح ازراق روزی خواران درگاه [۷]احدیّت در مشت مشیّت گذارد اگر بنان (جود بنیان پنجهٔ احسان) فیض رسانش که گشاد کار عالمی بدان وابسته و سررشتهٔ وسائل عطیات حضرت وهّاب بی‌ضنّت به‌آن پیوسته باشد به‌محض اشارتی هر ماه هلال‌سان حصنی حصین گشاید، شگفت نباشد و اگر روز به‌روز دست زر افشانش چون پنجهٔ آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دورنما نبود و شاهد حال فتح قلعهٔ کالنَه است از حصون منیعهٔ دکن که نوید آن در ضمن عرضه داشت خان زمان دوّم ماه آبان [۸]گوش زد کامل نصابان سعادت نصیب که شرف یافتگان انجمن پرنوراند، گردید و کیفیّت سعی مذکور این صورت دارد که: چون سررشتهٔ نظام کار بی‌نظام از کشاکش فتح خان پسر عنبر خان به‌آن مقام کشید که محمود خان قلعه‌بان کالنَه بنابر بدعهدی و پیمان شکنی فتح خان که علّت رنجش و رمیدگی سایر امرای دکن شده بود از او اندیشیده قلعه را به‌او نداد و چون از مواخذهٔ او مطمئن خاطر نبوده می‌دانست که هرگاه از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام‌کشی و کینه‌توزی او [۹]فرصت فوت نمی‌کند، لاجرم به‌مقام اندیشهٔ کار و مآل روزگار خود درآمده در صدد آن شد که به‌مدد ساهوی بهونسله

---

۱. برگ ۲۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. انعامی (برتیش).
۳. ادراک (برتیش).
۴. برگ ۱۵ ب، برتیش.
۵. جاویدان (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۳۲ ب، تونک.
۷. برگ ۲٤ ب، دیوان.
۸. برگ ۲۵ ب، موزهٔ دهلی.
۹. برگ ۳۳، تونک.

توسّل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شرّ باز خواست او نگاهدارد و با خود قرار داد که تسلیم قلعهٔ مذکوره را دستاویز سازش با ساهو ساخته در این ضمن کار خود بسازد چه آن بد فرجام در اینولا از شقاوت منشی و تباه‌اندیشی رو از بندگی درگاه جهان‌پناه تافته بر ممالک ناسِک و تَربَنگ [۱]و سَنگمَیر و جُنَیر سرتاسر محال کَوکَن به‌جبر دست یافته بود و یکی از منسوبان بی‌نظام را که در قلعه محبوس بود برآورده از باب فتح خان که نام سالاری و کلانی دکن بر خردسالی از اولاد بی‌نظام نهاده خود [۲]ارادهٔ خودسری داشت او نیز دستاویزی به‌چنگ آورده بود و حلقهٔ استبداد و خودرائی در پناه این نامزد بر درِ استقلال زد. لاجرم خواست که دم از [۳]دولتخواهی ساهو زده قلعه را به‌او باز گذارد. قضا را از آنجا که مقتضای قدر این بود که بست و گشاد این حصار[٤] بند نیز به‌دست اولیای دولت ابد پیوند درآید خان زمان که در آن آوان به‌نیابت خانِ‌خانان پدرش صوبه‌دار [٥]کل دکن و خاندَیس و بَرار بود بر این معنی وقوف یافت و بی‌توقّف میر قاسم هروی قلعه‌دار حصار للنگ که در نواحی کالنَه واقع است نوشت که از هر راه که رو دهد درآمده محمود خان را به‌شاهراه عبودیّت و ارادت که صراط مستقیم و جاده راست سرمنزل سعادت است رهنمایی نماید و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسانیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد.

و چون میر قاسم نخست از در استمزاج این معنی درآمد محمود خان خود این معنی خاطر[٦] خواه را از خداخواسته به‌مقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقّع حضور میر مذکور به‌کالنَه نمود و او بنابر صلاح وقت در ساعت راهی شد و با خان مشارٌالیه ملاقات کرد و بعد از گفتگوی بسیار و ترغیب و ترهیب بی‌شمار او را از آن [۷]ارادهٔ دور از کار باز داشت و نخست عقد عهد درست نموده آنگاه پیمانهای دلخواه و سوگندهای خاطر پسند در وفاء وعده در میان آورد چندان‌که او را اطمینان کلّی رو نموده و خرسند گشت و گردن به‌بندگی درگاه والا که رأس‌المال سرافرازی خداوند سابق اوست نهاده قرار [۸]تسلیم قلعه به‌اولیای دولت ابدی داد و میر معامله فهم کاردان بعد تحصیل جمعیّت خاطر

---

۱. برگ ۲۵، دیوان.
۲. برگ ٢٦، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ١٦، برتیش.
۴. حصار نیز (برتیش).
۵. برگ ۳۳ ب، تونک.
۶. مراد خاطر را (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ٢٦ ب، موزهٔ دهلی؛ برگ ۲۵ ب، دیوان.
۸. برگ ٣٤، تونک.

ابلاغ حقیقت کار به‌خان زمان نمود و خان مشارٌالیه بنابر مقتضای حال نامهٔ استمالتی در کمال[۱] ملائمت و همواری متضمّن هزارگونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی از وعید به‌او نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت و خان مذکور از مطالعهٔ آن عهدنامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهوی مقهور را محروم باز فرستاد و با امیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفّر نام داشتند با قاضی ابوالفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود به‌فراغ بالی کلّی به‌خالی ساختن قلعه پرداخت و خان زمان بعد از استماع خبر قرب وصول پسران محمود خان از راه مزید استمالت و افزایش مراتب تفقّد و دلجویی ایشان که مستلزم [۲]اتّفاق و التزام طریقهٔ وفاق محمود خان است اکرام خان ولد اسلام خان را با فخرالملک پسر یاقوت خداوند خان و دلاور خان دکنی[۳] بر سبیل استقبال ایشان ارسال داشت و بعد از اتّفاق ملاقات نخست منصور پسر نخستین او را به‌تجویز [۴]منصب دو هزاری ذات [۵]و پانصد سوار خلعت و اسب و فیل از سرکار خاصّه شریفه [۶]دلدهی و امیدواری داد و آنگاه برادر او مظفّر را به‌تجویز منصب هزاری ذات و پانصد سوار و خلعت و اسب نوازش نموده به‌اضعاف قرار داد خاطر کامگاری بخشید. آنگاه به‌مقام اکرام و انعام به‌تعجیل[۷] درآمده دم نقد ده هزار روپیه بر سبیل مدد خرج به‌برادران او داد و تجویز منصب پانصدی ذات و دو صد سوار نامزد قاضی ابوالفضل نموده همگنان را به‌این تفقّدات آرمیده خاطر ساخت و چون خان زمان در عرض اوقات ارسال رسل و رسائل حقیقت این معنی را معروض ملتزمان درگاه والا داشته التماس صدور فرمان عاطفت عنوان در این باب نموده بود از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره امیدوارنوازی و ذرّه‌پروری است نشان کف دست مبارک که همانا نمونهٔ ید بیضاء و پنجهٔ آفتاب است بر عنوان فرمان عاطفت مضمون قضا نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصّع [۸]و اسب از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ ارسال داشته [۹]بودند و

---

۱. گردن (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۷، موزهٔ دهلی.
۳. دکهنی (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٣٤ ب، تونک.
۵. برگ ٢٦، دیوان.
۶. برگ ١٦ ب، برتیش.
۷. معجّل (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ۲۷ ب، موزهٔ دهلی.
۹. برگ ۳۵، تونک.

جعفر بیگ قبل از وصول پسران محمود خان رسیده فرمان جهان مطاع رسانیده بود بنابراین پس از تحصیل دلگرمی منصور و مظفّر و عجم، منصبدار را با معصوم ولد میر قاسم همراه جعفر بیگ (و حشم او) داده نزد محمود خان فرستاد که فرمان و تبرّکات را بدو رسانیده مشارٌالیه را بر این سر در باب دولتخواهی و موافقت بنده‌های درگاه ثابت قدم سازند و کلید قلعه را از او گرفته به‌جعفر بیگ سپارند و مبلغی که [1]از خزانهٔ عامره عمرها لله و ابداً برای سامان ذخیرهٔ قلعه و علوفهٔ حشم و سایر عمله حراست (اندوخته) همراه ایشان ارسال داشته بود در قلعه تسلیم جعفر بیگ نمایند و خود همراهی محمود خان به‌جا آورده او را داخل برهان‌پور سازند.

و چون فرستادگان به‌نواحی قلعه رسیدند محمود خان به‌اقدام انقیاد و اطاعت دو کروه پیش آمده از روی کمال طوع و رغبت به‌ادای مراسم استقبال اقدام نمود و مراسم معهوده از تسلیمات و زمین‌بوس به‌تقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم‌الشأن را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سربست و از برکت تبرّکات خاص که به‌سرافرازی [2]ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید و شب یکشنبه [3]بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلّقات آن که شش لک روپیه حال حاصل آن بود بر این تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمیع مجموع آن ولایت می‌شد از تسلیم و تمکین او به‌تخت تصرّف دولتخواهی درآمده.

بالجمله هم در آن نزدیکی همراه میر قاسم و عجم و معصوم به‌برهان‌پور رسید و از مرحمت خلعت فاخر [4]و تفویض منصب والای چهار[5] هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار به‌ذروه عالم بالا رسانید.

وقایع این اوقات فرخنده ساعت

در اینولا از واقعات صوبهٔ بنگاله به‌عرض اقدس رسید که قاسم خان صوبه‌دار آن دیار بعد از انقضای سه روز از فتح بندر هوگلی بنابر مقتضای قضای قاضی و قدر نافذ [6]به‌جوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت و از کمال سعادتمندی و قابلیّت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تأسّف و

---

۱. برگ ۲٦ ب، دیوان.
۲. برگ ۳۵ ب، تونک.
۳. برگ ۲۸، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۷، برتیش.
۵. چهل (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۲۷، دیوان.

تحسّر بندگان حضرت که گوهرشناس جوهر [۱]وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت‌اند، گردید. ای خوشا حال بنده‌ای که رضامندی ولینعمت حقیقی از او در این مرتبه باشد، چه فی‌الحقیقت این مرتبه در هردو نشاء موجب خوشنودی و خورسندی حضرت خداوندی است، لهٰذا در این وقت [۲]زبان حال حق سگال به‌مناسب خوانی این بیت وام حق مقام ادا نمود، (فرد):

بود رضـای تو چون موجب رضای خدا   زهی سعادت آن کس کز و شوی راضی

بالجمله اعظم خان از موقّف خلافت عظمٰی بی‌توقّف به‌تقدیم این امر جلیل‌القدر عظیم‌الشأن یعنی صوبه‌داری بنگاله نامور گشت و به‌مرحمت خلعت فاخر و دو رأس اسب مختص گردیده مرخّص شده و در همین ایّام شاعر نادر فن، جادو کلام حاجی محمّد جان قدسی تخلّص از اهل مشهد مقدّس که نهایت مرتبهٔ تقدّس ذات و تنزّه صفات و غایت ورع‌مندی و پرهیزکاری با کمال تفرّد در فن شاعری و سخنوری که اجتماع این مراتب همانا در مادّه کمتر دست بهم داده اتّصاف دارد، از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبلهٔ امانی [۳]و آمال محتاجان و کعبهٔ جاه و جلال انس و جان از ته دل بر میان جان بسته خود را به‌ادراک این سعادت عظمٰی رسانید و قصیده‌ای غرّا که در ستایش بندگان درگاه جهان‌پناه به‌طریق ره آورد انشا کرده بود در [٤]حضور پرنور انشاد نمود و علی‌العجاله از مرحمت خلعت فاخر سرمایهٔ مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپیه به‌رسم صله یافت و از راه تحریک بخت کارفرما که او را بدین قبلهٔ ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقهٔ ثناطرازان بارگاه خدیو زمین و زمان درآمده [٥]به‌سلک بنده‌های درگاه والاشرف انتظام یافت و هم در اینولا شیخ فرید ولد قطب‌الدّین خان کوکهٔ حضرت جنّت‌مکانی به‌منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سمت افتخار جاودانی پذیرفت و منصب قلعدار خان که در این فرخنده آوان سرحلقهٔ سلسله حلقه به‌گوشان آستان کیوان پاسبان است [٦]از اصل و اضافه هزاری ذات و چهار صد سوار امتیاز یافته سراعتبار به‌سپهردوار افراخت.

---

۱. برگ ۳٦، تونک.
۲. برگ ۲۸ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۳٦ ب، تونک.
۴. برگ ۲۷ ب، دیوان.
۵. برگ ۲۹، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۱۷ ب، برتیش.

خواستگاری صبیهٔ حورا سیر سلطان پرویز به‌جهة پادشاهزادهٔ جوان‌بخت بلنداقبال یعنی شاهزادهٔ نامدار کامگار فرشته محضر خورشید منظر [1]سلطان داراشکوه والااختر و ارسال رسم معهود ساچق به‌ذیل بیان وقایع این احیان سعادت پایان

ارجمندترین نعمتی از نعمای جزیله للهی و شریف‌ترین موهبتی عطیه‌ای از عطایای جلیلهٔ نامتناهی حکمت کاملهٔ توالد و تناسل است که مناط پایندگی نوع عالی انسان و سرحلقهٔ نامتناهی حکمت کاملهٔ توالد و تناسل است که مناط پایندگی نوع عالی انسان و سرحلقهٔ ارتباط سلسلهٔ نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیان است و پیداست که تعدّد اولاد و تکثیر اسباط[2] و احفاد که بالاترین مواهب و والاترین مکارم است قیاس[3] به‌عموم آحاد ناس موهبتی دیگر و مکرّمتی غیرمکرّر است علی‌الخصوص نسبت به‌سلاطین عدالت آیین که برومندی شجرهٔ کمال عالم و ثمرهٔ بقای ذریّت شریف و نتیجهٔ کثرت نسل کریم ایشان است [4]و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمای اصل دوحهٔ وجود این [5]جمیع ذیشأن. لاجرم بر این طائفهٔ والا که مانند ارباب عالم بالا به‌منزلهٔ آبای مهربان ابنای زمانند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصال و استعجال اعطای آن مکرّمت عظمٰی که از عطاکدهٔ مبدای [6]فیّاض مساعی جمیله مبذول دارند یعنی تجویز اهمال و امهال در تزویج اولاد سعادت‌نژاد که فی‌الحقیقت باعث تزویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است ننموده هر بالغ نصبی کامل نصاب را از اولاد امجاد با عقلیه‌ای از قبیلهٔ کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دهند و از نتائج این مقدّمهٔ حکمت بنیاد خردنژاد نامزد ساختن دختر والااختر سلطان پرویز است با پادشاهزاده جوان‌بخت، سعادت‌یار، اقبالمند، سلطان داراشکوه و تهیّهٔ سامان و توطیهٔ مقدّمات آن و سبب صوری این معنی آن‌که: هم در اینولا که ولایت خاندَیس از پرتو اشعهٔ ماهچهٔ لوای مهر ضیای این قائم مقام نیّر اعظم غیرت فلک بر جیس بود، هنوز خطّه پاک مرکز خاک از نزول مهد مقدّس آسیهٔ وقت و مریم عهد اعنی نوّاب غفرانمآب ممتازالزمانی روکش محیط افلاک نگشته، از آنجا که شفقت

---

۱. برگ ۳۷، تونک.

۲. این واژه روی حاشیهٔ متن کتاب (پادشاهنامهٔ جلال‌الدّین طباطبائی ـ نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ برتیش شمارهٔ Or 1676) چنین توضیح شده، اسباط: ا بالفتح فرزندان و گروه‌ها و فرزندان یعقوب عُلیاالسّلام و اسباط از فرزندان از آل یعقوب، چون قبایل است در فرزندان اسمٰعیل.

۳. قیام (موزهٔ دهلی).

۴. برگ ۲۸، دیوان.

۵. برگ ۲۹ ب، موزهٔ دهلی.

۶. برگ ۳۷ ب، تونک.

امّهات به‌مقتضای فرط رقّت قلب بر عطوفت آبا سمت سبقت می‌دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت به‌عرض اقدس رسانیدند که چون [۱]شاهزاده‌های والاتبار[۲] عالی‌نژاد سلطان داراشکوه و سلطان شاه شجاع به‌مرتبۀ تکلیف شرعی [۳]رسیده‌اند [۴]و وقت تأهل ایشان شده، اگر رأی جهان آرای اقتضا فرماید کریمۀ سلطان پرویز که به‌حلیۀ جمال صوری و معنوی و حلّۀ کمال شیر خان و نسب آراسته و پیراسته والدۀ مرحومش گرامی فرزند حضرت جنّت‌مکانی والده ماجده‌اش نواسۀ حضرت عرش‌آشیانی است بانوی حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد.

حضرت خلافت‌پناهی تصویب این رأی صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرّمت را انتظام در سلک ازدواج درّةالتاج خلافت عظمٰی نامزد فرمودند و ثمرۀ شجرۀ سیادت و امامت نوباوۀ حدیقۀ ولایت و کرامت اعنی صبیۀ رضیۀ عضدالدّولۀ کبرٰی رستم میرزا را که سلالۀ سلسلۀ صفویۀ صفیه است سرافراز پیوند نونهال بوستان شاهنشاهی فرع اصل دوحۀ خلافت الهی سلطان شاه شجاع شمرده در این باب قرار داد خاطر عاطر را به‌زبان‌زد نمودند و به‌مقتضای پیشنهاد[۵] مذکور در پی تهیّۀ مقدّمات کارخیر شده سامان طرازان مهمّات پادشاهی را به‌سرانجام مایحتاج این امور مأمور ساختند و بنابر سرکاری متکفّلان بیوتات سلطنت عمله [۶]کارخانجات سرکار خاصّۀ شریفۀ دارالخلافۀ اکبرآباد و دارالسلطنت لاهور سرگرم کار گشته به‌سرانجام دربایست این امر سامی پرداختند و در ساختن [۷]زیور و مرصّع آلات و ظروف زرّین و سیمین و اثواب مطرز به‌تار زر و نقدۀ طلا و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند و گراگیراقان خبیر صاحب بصیرت در گُجرات و پَتَن و بَنارَس و مالدَه و ساتگاون و سنارگاون و سایر بنادر خصوص بندر سورت که منبع نفائس [۸]و نوادر بل همانا مغاص لائی و معدن جواهر است شیر خان الامر اعلی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل اهتمام نموده همگی و تمامی را به‌اتمام رسانیدند.

---

۱. برگ ۱۸، برتیش.
۲. والانژاد (موزۀ دهلی).
۳. برگ ۳۸، تونک.
۴. برگ ۲۸ ب، دیوان.
۵. مذکور یشنهاد (موزۀ دهلی).
۶. برگ ۳۸ ب، تونک.
۷. برگ ۳۰ ب، موزۀ دهلی.
۸. برگ ۲۹، دیوان.

ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است به‌مقتضای تقدیر به‌وقوع قضیهٔ ناگزیر نوّاب رضوانمآب مهد علیا تعلّق‌پذیر گشتت، سرانجام این کارخیر چندی دربند تعویق و حیّز تأخیر ماند و چون موکب سعادت از خطّهٔ برهان‌پور به‌مرکز محیط خلافت معاودت نموده یک سال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضی شد و [۱]سایر رسوم امسال این روز که در این کشور به‌عرس مشهور است، چنانچه مذکور شد، ظهورپذیر آمد در آن حالت که حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت و ملالت [۲]این حادثهٔ اندوه‌زای نشاطزدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند چون همواره خاطر عاطر آن مسند گزین صدر محفل نگران آن بود که عنقریب خود بانی و بادی مراسم و مبانی [۳]دامادی شاهزاده‌های عظّام کرام خصوص گرامی شاهزادهٔ اعظم شده به‌آیینی که شاید و باید ترتیب آذین انجمن سور آن سرمایه‌های سرور صدور، اعیان خلافت نمایند و به‌نحوی از عهدهٔ سامان زینت و زیب آن جشن شایان برآیند که تا بقای گیتی حسن سرانجام آن مورد ضرب‌المثل باشد.

لاجرم به‌خاطر انور رسید که مکنون ضمیر منیر آن انسیهٔ حورا نظیر در صورت ظهور زیورپذیر گردد، بنابر آن یازده گهری از روز انیران دوازدهم آبان مطابق روز یکشنبه سیم شهر جمادی[۴]الاولی[۵] از شهور سال هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساچق لایق مشتمل بر یک لک روپیه نقد و موازی این [۶]مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشهٔ ثمینه مصحوب دستور اعظم علّامی افضل خان و صادق خان میربخشی و میرجمله خان سامان و موسوی خان صدر صدور با آیین شایان و روش‌نمایان به‌منزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند و صدر آرای آن حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال آداب‌دانی و قاعده‌شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق (مقتضای) مقام به‌جا آورد. نخست چندین تقوز پارچه‌های درست از نفائس اقمشهٔ هر دیار که قطعاً به‌آن مقراض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنایی [۷]سوزن ندوخته بودند جداگانه نامزد هریک از آن امرای عظّام فرموده بیرون فرستاد. آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام و اکرام فرستادگان نمود.

۱. برگ ۳۹، تونک.
۲. برگ ۱۸ ب، برتیش.
۳. برگ ۳۱، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۹ ب، دیوان.
۵. الثانی (دهلی و دیوان هند).
۶. برگ ۳۹ ب، تونک.
۷. برگ ۳۱ ب، موزهٔ دهلی.

بیان تتمّهٔ سوانح ماه آبان

هم در این روز جعفر خان به‌مرحمت فیل خاصّه اختصاص پذیرفت. اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را به‌بندگی این درگاه گیتی‌پناه رسانیده بود انعام بیست هزار روپیه و مرحمت خطاب قزلباش خانی یافته کامیاب گردید. اخلاص خان از احمدآباد رسیده دو زنجیر فیل و دیگر [۱]نفائس اقمشهٔ گُجرات بر سبیل پیشکش گذرانید. ذوالقرنین ارمنی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدو معنی کلان شده و بالفعل بنابر آن‌که در موسیقی روش هند و تألیف [۲]نغمات مهارت تمام دارد و منظور نظر انور است، در اینولا از بهرایچ که به‌فوجداری او متعلّق بود پرگنات نواحی آن را بر سبیل اجاره داشت، [۳]رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج زنجیر فیل به‌رسم پیشکش گذرانید. در اینولا واقعه‌ای که وقوع آن به‌تازگی باعث بروز دینداری و دیندارنوازی پادشاه اسلام‌پرور، معدلت گستر گشته جلوهٔ ظهور آن بر روی روز افتاد، حواله نمودن دفتر تن یعنی سررشتهٔ طلب و تنخواه سایر جاگیرداران به‌ملّا عبداللّطیف گُجراتی است، چه آنحضرت به‌مقتضای کمال دینداری همواره در صدد آنند که [۴]سایر متصدّیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت شعار کفایت آثار باشند و شیر خان المقدور امور ملکی و مالی خاصّه مهمّات عمد به‌هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام و خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بازگشتی و رجوعی نبوده و در لباس تملّق و تواضع با ایشان متحمّل خفّت نشوند بنابر آن دفتر مذکور را از رای مایی داس گرفته به‌مشارٌالیه که معامله‌دانی و پاک دینی با عملداری و وقوف فن سیاق به‌قدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند و قضا را در عرض این ایّام بخشیان دیوانکدهٔ مشیّت مدّ عطیه حیات را فرد دفتر تن رای مذکور حک نموده محرّان دفاتر محو و اثبات قدر نام او را از روزنامچهٔ وجود انداخته داخل سیاههٔ عدم ساختند.

وقایع ماه آذر: ذکر کیاست پادشاه

چهام آن که محفل ارم آیین به‌وجود دانشوران هفت کشور محفوف بود و هریک به‌قدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می‌گفتند و پادشاه حکیم مشرب، حکمت‌پژوه که پیوسته در پی تبحث[۵] و

---

۱. برگ ٤٠، تونک.
۲. برگ ۱۹، برتیش.
۳. برگ ۳۰، دیوان.
۴. برگ ۳۲، موزهٔ دهلی.
۵. مبحث (موزهٔ دهلی).

تفتیش لوامع حکم و ذکر و تذکار نوابغ کلم‌اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفت‌وگو می‌فرمودند تا سررشتهٔ سخن به‌احوال ملوک حکما و اوضاع حکمای ملوک کشید. در این اثنا یمین‌الدّوله که ارسطوی سکندر عهد و [۱]آصف سلیمان زمان است، مبالغهٔ ستایش و ثنای اسکندر بدین مبلغ رسانید که در این مدّت متمادی هیچ‌فردی از افراد ذوی‌العقول بر قول و فعل آن پادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده، بل مبادی راه دخل نپیموده. حضرت خلافت‌پناه، حقائق آگاه فرمودند که "چون نبوّت اسکندر بن فیلقوس (رومی) به‌درجهٔ ثبوت نرسیده و بنابر قول محقّقین ائمّه که تاریخ سکندر نبی ذوالقرنین اکبر است ما را به‌دستوری ادب دو ایراد دارد [۲]بر گفتار و کردار است، نخستین آن‌که: جواب و سؤال دارا در باب طلب بیضاهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله به‌رسم خراج می‌داد چنین گفت که: ع

شد آن مرغ کو بیضهٔ[۳] زرّین نهاد

چنانچه در تواریخ کتب معتبرهٔ اخبار نیز مذکور است و در افواه و السنه بر سبیل تواتر مشهور و این سخن نسبت به‌پدر کمال سؤ ادب دارد، چه ماکیان جانوری است به‌غایت فرو مایه و معهٰذا بیضه نهادن مستلزم المؤنثی است. دومین ترک طریقهٔ حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به‌مجلس نوشابه بر دعیّه رفتن و این شیوه از (طریقه و) طور خردمندان دور است، چه از دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آرد و [٤]چاره‌پذیر نباشد هرگز ننماید.

[٥]در این حال حاضران انجمن حضور پرنور به‌شکرانهٔ اتّفاق وجود در عهد سعادت مهد این پادشاه معارف آگاه نخست زبان به‌سپاس جهان آفرین گشادند. [٦]آنگاه فراخور فسحت دستگاه قدر و مقدار خویش ستایش این سخنان حکمت‌آمیز در طی دعای طول عمر و از دیار دین و دولت به‌جا آوردند.

در این اوقات یَسونَت راو کوکالیه دکنی بنابر تباه‌اندیشی و کوتاه منشی از بندگی درگاه عالم‌پناه رو تافته اراده نمود که به‌عادل خان پیوندد. چون عیال و اطفال او را صف‌شکن خان رضوی در قید ضبط آورده بود ناچار از کردار زشت خود بازگشت نموده طریق ندامت پیموده به‌میانجی بعضی از امرای دکنی، مهابت خان خانِ‌خانان را ملاقات نموده به‌تازگی ربقهٔ بندگی زیور رقبهٔ سرافکندگی

---

۱. برگ ۳۲ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۹ ب، برتیش.
۳. خایهٔ (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٤۱ ب، تونک.
۵. برگ ۳۳، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۳۱، دیوان.

ساخت و هم در اینولا شیخ فرید ولد قطب‌الدّین خان کوکهٔ حضرت جنّت‌مکانی که سابقاً هزار و پانصدی ذات و هزار سوار منصب داشت به‌اضافهٔ پانصدی ذات و دو صد[۱] سوار کامگار گردید و در این آوان عنایت آنحضرت شامل حال سعید خان صوبه‌دار کابل شده هزار سوار دیگر از منصب او دو اسبه و سه اسبه امتیاز یافت، چنانچه از اصل و اضافه به‌منصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار بالنصف دو اسبه [۲]و سه اسبه سرافرازی پذیرفت.

بیست و ششم ماه ماهچهٔ لوای [۳]والا به‌آهنگ صیدگاه ندارا باری ارتفاع گرفت.

سوانح و وقایع و تتمّهٔ ماه دی

هفتم این ماه اعتقاد خان که صوبه‌داری ولایت کشمیر ارم نظیر در این احیان از او تغییرپذیر شده بود به‌سعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه به‌صیغهٔ نذر گذرانید و پیشکشی[۴] مشتمل بر اقسام جواهر و مرصّع آلات و نفائس و نوادر کشمیر کشید. از جمله چندین کلکی پر اقار که از مشکین پرچم پرخم سلسلهٔ مویان و کلاله کاکل [۵]لاله‌رویان را [۶]بیتابی رشکش چون موی[۷] آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه‌وار و کمربند طرح‌دار که همانا مصوّران را به‌قلم مو از آن دست نقش و نگار بدان‌گونه درستی دست ندهد و از این عالم شال و کرته‌وار و گوش پیچ توس که کورک[۸] و آن جانوری است وحشی[۹] ماکول‌اللحم که در ولایت قرا تبّت بهم می‌رسد و نرمی آن در پایه‌ای است که شکم قاقم به‌پشت گرمی آن مایه ملائمت او حرف درست دعوای برابری آن نمی‌تواند آورد و از این دست قالین[۱۰] خوش طرح و جانمازهای قالی‌باف از جنس پشم مذکور که در اینولا [۱۱]به‌یمن هنرپروری و هنرنوازی و برکت نزاکت و دقّت تصرّفات طبع اقدس

---

۱. دو صد و هزار سوار (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۳۳ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٤٢، تونک.
۴. پیشکش (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۰، برتیش.
۶. برگ ۳۱ ب، دیوان.
۷. موی روی آتش سرگرم (موزهٔ دهلی).
۸. کوزک (برتیش).
۹. دشتی (برتیش).
۱۰. قالی (موزهٔ دهلی).
۱۱. برگ ٤٢ ب، تونک.

دقیقه‌رس به‌جایی رسیده که از آن بالاتر [۱]فوق مراتب توهم خرد والاست، چنانچه در کارخانه‌های سرکار خاصّه شریفه گزی قالی به‌نودر روپیه که سه تومان عراق باشد تمام می‌شود و از همان جنس پشم شیر خان الامر اعلی در کارخانجات سرکار عالی در دارالسلطت لاهور نیز قالی می‌بافند که آن از دست قماش کار کشمیر پای کم نمی‌آرد.

در اینولا از واقعات صوبهٔ گُجرات به‌وضوح پیوست که سیّد دلیر خان بارَهه که فوجداری سرکار بَرودَه به‌او متعلّق بود پیوند تعلّق از علاقه حیات گسسته محلق آنجهان شد.

دوازدهم ماه موکب سعادت از شکارگاه باری[۲] به‌دارالخلافه عظمٰی معاودت نمود و یمین‌الدّوله با جمیع امرا و بنده‌های درگاه والا شیر خان الحکم اعلی در اکبرآباد توقّف داشتند، به‌استقبال شتافته از پذیر موکب جاه و جلال پذیرای انواع سعادت و اقبال شدند و در [۳]نور منزل که به‌باغ دَهرَه[٤] اشتهار دارد از دریافت شرف ملازمت اشرف سرمایهٔ سعادت سرمد اندوخته نذور شایان گذرانیدند و در طی این ایّام که اکثر اوقات فرخنده ساعات صرف نشاط [٥]شکار می‌شد بیست و پنج نیله‌گاو و چهارده آهو به‌تفنگ خاصّه انداختند و یکصد و سی و شش دراج و پانزده کاروانک و دوازده مرغابی و یک اوقار از انداز باز و جرّه‌ای که به‌دست اقدس پرانیدند شکار شد و هم در این احیان اکثر اعاظم امرا و اعیان دولت به‌پشت گرمی مرحمت خلعت [٦]زمستانی سرمایهٔ امیدواری و استظهار جاودانی اندوختند و قراولان نیز به‌پرتو این‌که صید بر شیر خان دلخواه رو داده بود چهرهٔ اعتبار به‌فروغ این مایه رأس‌المال افتخار افراختند.

در این وقت پادشاه مهربان قدردان حق گزار[۷] که همواره ادای حقوق [۸]ارادت بنده‌های صاحب وفا داد می‌نمایند خواجه ابوالحسن را که از بنده‌های معتبر معمّر اخلاص آیین که حقّ سبق خدمت دیرین داشت مشمول عنایات ساخته منزل او را از نور قدوم انور رشک باطن مردم صاحبدل، صائب نظر فرمودند و او را از برکت عیادت شفابخش با وجود عارضهٔ مخوف مهلکی که داشت امیدوار

---

۱. برگ ٣٤، موزهٔ دهلی.
۲. براری (برتیش).
۳. برگ ۳۲، دیوان.
۴. دَهرَه (Dahra).
۵. برگ ٤٣، تونک.
۶. برگ ٣٤ ب، موزهٔ دهلی.
۷. گذار (برتیش).
۸. برگ ۲۰ ب، برتیش.

زندگانی جاوید نمودند و خواجهٔ آداب‌دان قاعده‌شناس پس از ادای [۱]سپاس این مرحمت بی‌قیاس در لباس ستایش و نیایش نخست یکصد و ده طاقهٔ زربفت فرد اوّل و مطبق مخمل به‌طریق پای انداز گذرانید. آنگاه پیکش مشتمل بر ده هزار اشرفی نقد و دو زنجیر فیل کوه نظیر کشید و بندگان حضرت از روی عنایت تمام پرتو نظر اقبال بر آن انداخته بنابر تمهید مبانی سرافرازی جاودانی خواجه همگی را به‌موقع قبول موصول ساختند.

[۲]از سوانح‌نمایان که در این احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمد فتح [۳]حصاربند کهاتا کهیری است از مضافات صوبه مالوَه و بسط مقال در شرح کیفیّت آن علی‌الاجمال برین نمط است که بهاگیرَت نام متمردی از قبیلهٔ بهِیل که سرکردهٔ این گروه شورش‌انگیز و زمیندار آن سرزمین آشوب خیز بود به‌استظهار حصانت حصار مذکور سرمایهٔ استکبار اندوخته، از فرط پیش پانگریها عاقبت‌اندیشی را پی سرانداخته بود و نه تنها تن به‌تملّق نداده سر به‌فروتنی درنمی‌آورد بلکه[۴] هیچ‌یک از حکّام آن حدود را وقعی ننهاده به‌نظر نمی‌آورد تا در مبادی[۵] جلوس همایون حضرت ظلّ سبحانی که به‌نیروی تأیید آسمانی گردنکشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به‌گریبان کشیدند و دستها در [۶]آستین دزدیده پایها به‌دامان پیچیدند، آن ناقص بصیرت چون در آن مدّت از هیچ‌سو به‌هیچ‌رو چشم‌نمایی ندیده و همگی را به‌یک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار و اضرار ورزید تا در اینولا نصیری خان به‌تفویض صوبه‌داری مالوَه منظور نظر عنایت شد، آن خیره‌چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته به‌هیچ‌وجه توفیق اظهار موافقت نیافت.

لاجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد. از آنجا که همّت عالی عزیمتی است عظیمه که دیو به‌شیشه درآورده [۷]شیر، از بیشه برآرد و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند از بند عقده‌های طلسم پیوند بگشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید را از [۸]فتح آن دندان امید کنده باشد بنابر تأثیر دمدمه آن به‌گشایش گراید، به‌محض توجّه آن سردار شهامت

---

۱. برگ ٤٣ ب، تونک.
۲. برگ ۳۲ ب، دیوان.
۳. برگ ۳۵، موزهٔ دهلی.
۴. بلک (موزهٔ دهلی).
۵. میان (دیوان هند و دهلی).
۶. برگ ٤٤، تونک.
۷. برگ ۳۵ ب، موزهٔ دهلی.
۸. برگ ۲۱، برتیش.

شعار [1]فتح حصار مذکور دست داده و حصاری زینهاری گشت و سبب صوری این معنی آن‌که: چون آراستگی صفوف‌نمایان و توزک شایان آن سپهدار رزمجو مسموع سایر زمینداران چهارسوی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدّت و [2]فرط سطوت و شدّت آن خان عالیشأن بدیشان رسید و به‌این معنی از آوازهٔ تردّدات نمایان که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرّد ربوده بود پای ثبات و تمکین آن مخذول از جا رفته اساس قرار را در آن پایه استحکام و آن مایه استقرار نماند. لاجرم از راه عجز و نیاز درآمده ابواب مصالحه و معاهده گشوده به‌میانجی سَنگرام زمیندار کتور پیغام داده دم نقد تعهّد ادای پیشکش گرانمند نمود و تقبّل این معنی کرد که مجموع جمعیّت خویش را با یکی از خویشان خود بفرستند که از همه جا تا همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد و روابط پیمان را به‌وثائق غلاظ ایمان تأکید و توثیق داد [3]که از این پس پیوسته طریق دولتخواهی پیش گرفته سلوک بی‌راههٔ بغی و عناد و پیروی اهل فتنه و فساد پیش نهاد نسازد مشروط به‌آن‌که در باب تکلیف به‌ملازمت روز مکلّف نبوده در باب تسلیم قلعهٔ مذکور که مفر و مقر دیرینهٔ اوست مجبور نباشد و چون نصیری خان را بر عهود و مواثیق آن ددنژاد بد نهاد چندان اعتماد نبود و از روی [4]مزاج‌دانی می‌دانست که خوشنودی و خرسندی بندگان حضرت در استیصال بنیان اهل بغی و طغیان است و از بنده‌های درگاه [5]در این ابواب به‌مصالحه و معاهدهٔ کفّار معاندین که از مراضی والایی حضرت خداوندی نیست راضی نمی‌شوند.

لاجرم قبول این معنی ننموده بر سر استخلاص حصار و استیصال حصاری ثبات قدم ورزید و سردارانه با اصحاب خود به‌شتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار کروهی قلعه را معسکر خیل اقبال ساخت و آن سرگروه اهل تمرّد از تهوّر و تجلّد ارباب شهامت و جلادت یکباره دل باخته هوش از سرش پرید و از فرط قلق[6] و اضطراب سررشته خویشتن داری و تحفّظ از دست داده ثبات از قلب و قرار از خاطرش رمیده بنابر مقتضای وقت و صلاح حال خود از سر قتال و جدال [7]در گذشته گردن به‌عجز و فروتنی نهاد و از در طلب امان درآمده اطاعت و بندگی پادشاه اسلام و

۱. برگ ۳۳، دیوان.
۲. برگ ٤٤ ب، تونک.
۳. برگ ۳٦، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ٤٥، تونک.
۵. برگ ۳۳ ب، دیوان.
۶. تعلّق (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۳٦ ب، موزهٔ دهلی.

تسلیم کلید [۱]قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیّت شمرد و آن سردار مروّت شعار این بار در خواه [۲]او را پذیرفته او را به‌جان و ناموس امان داد و او از جمیع ابواب جمعیّت خاطر تفرقه پاک اندوخته همراه سَنگرام سنگه[۳] زمیندار مذکور ادراک ملاقات خان نمود و روز شنبه چهاردهم ماه خان عالی‌مکان با اولیای دولت جاودان و تابینان خود مظفّر و منصور داخل حصار مذکور شده در آن ضلالتکده به‌اعلای کلمهٔ اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نشده بود با سایر اهل مواکب و کتائب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق [۴]طریقهٔ اهل سنّت و طریق جماعت به‌جا آورده از دعای دوام دولت و ازدیاد موادجاه و جلال پادشاه ملک و ملّت ادای حق مقام نمودند.

از وقائع این ایّام

دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشان ملکوسه‌ای که گروهی از باغیان این کشوراند که در فرط شدّت و به‌حدّت و کثرت عدد و عدّت از سایر سرکشان این ملک پیش در پیش‌اند و در این طائفه از رعیّت [۵]گرفته تا سپاهی در هیچ‌جایی و وقتی بی‌سلاح نمی‌باشند، چنانچه کشت ورزان این طبقه هنگام شیار کردن [۶]تفنگ پرکرده و روشن فتیله بر بالای قلبه بسته به‌شغل خویش می‌پردازند و از این فارغبال[۷] و ثبات قلب اندوخته بدین پشت گرمی رعایت لوازم رعیّتی را پی سر می‌اندازند و حقیقت واقعی این واقعه آن‌که: در اینولا که جاگیرداری ولایت کالپی و قنّوج و مضافات آن محال به‌بهادر خان مذکور تفویض داشت قریب بیست هزار تن از آن گروه نابه‌کار کج‌اندیش که اکثر تفنگچان درست انداز بودند در مقام مرگانوه از محکم جاهای آن حدود یکجا شدند و بنابر غایت زیاده سری ابواب شورش‌انگیزی و فتنه‌گری گشوده باز در عافیّت بر روی روزگار خود فراز کردند و عاقبت‌اندیشی را پی سرانداخته و از سرنو[۸] قطع طریق و سفک و دما که همیشه پیش نهاد

۱. برگ ۲۱ ب، برتیش.
۲. برگ ٤٥ ب، تونک.
۳. سنگرام زمیندار (برتیش).
۴. برگ ۳٤، دیوان.
۵. برگ ۳۷، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٤٦، تونک.
۷. فراغبال (برتیش).
۸. از سرنو در ادای مال واجبی و حقوق دیوانی تعلّل نموده یکبارگی از رعیّتی سر باز زده و معهٰذا قطع طریق و سفک که همیشه پیشنهاد اندیشه فساد پیشه ایشان بود فراپیش گرفتند (موزهٔ دهلی).

اندیشهٔ فساد پیشه ایشان بود فراپیش گرفتند و معهٰذا در ادای مال واجبی و حقوق دیوانی تعلّل نموده یکبارگی از رعیّتی سرباز زدند.

لاجرم خان مذکور به‌حکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه [1]دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته به‌هراولی اقبال پادشاهی و چنداولی حفظ و حمایت الهی‌اند از فرونشانیدن[2] [3]غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران [4]نمود و به‌آهنگ اطفای شعلهٔ بغی و طغیان آهنگ ایشان برخاسته بر سر آن بداندیشان راه ترکتاز پیمود و آن اهرمن نهادان یاجوج منش وقتی آگاه شدند که احاطهٔ بهادران سخت کوش، پولاد جوش، آهن پوش، چهار دیواری صد بارهٔ استوارتر و محکم‌تر از هفت خوان رستم و سدّ رویین اسکندر بر چهار سوی ایشان کشیده شده بود چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود دیدند ناچار بنابر کارفرمایی اضطراب و اضطرار به‌دست و پا زدن درآمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را (به)کار فرمودند و با وجود جدّ و جهد مجاهدان میدان دین درکار جهاد و پیکار اهل بغی و عناد دل از دست نداده دست از کار نداشتند و به‌استظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدرانداز از سرنو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می‌نمودند و از طرف عسکر اسلام دلاوران[5] کارطلب، آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سرکشیده پیاده روی یورش به‌سوی حصار آوردند.

مجملاً متهوّران آن گروه زیاده سر از حمله‌های متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمه‌های پی در پی دلیران پایدار دلیرانه پای کم نیاورده تا دوپهر داد مجادله و مقاتله دادند و در برابر بهادران بهرام صولت، کیوان شکوه [6]با اثبات قدم کوه، قَدم ثبات افشردند و با وجود [7]آن‌که دیوار باره از نوک خنجر و کتارهٔ هزبران [8]پولاد[9] پنجهٔ عسکر منصور که مانند زبانهٔ آتش جا در سنگ خاره می‌کرد هزار باره از خانهٔ زنبور رخنه‌دارتر شده بود و در هر سو ارباب تهوّر و تجلّد از روی جلادت سعادت طلب و شهادت جوی[10] آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن به‌کاشانه می‌افتد تند و تیز خود را از راه

---

۱. برگ ٣٤ ب، دیوان.
۲. فرو نشاندن (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲۳، برتیش.
۴. برگ ٤٦ ب، تونک.
۵. دل آوران (برتیش).
۶. برگ ٤٧، تونک.
۷. برگ ۳۸، موزهٔ دهلی.
۸. برگ ۳۵، دیوان.
۹. فولاد (موزهٔ دهلی).
۱۰. شهامت خو (موزهٔ دهلی).

رخنه‌های دیوار به‌حصار افکنده بودند آن مقهوران مانند زنبوران خشم‌آگین خاک‌آلوده جای خود را از دست ندادند و مردانه پیش آمده یک گام و از قدم باز پس نگذاشتند، چندان‌که عاقبت کار دست و گریبان شده بهم درآویختند و در آن‌گونه وقت تنگی دلاوران گشاده دست از هردو سو دم آب دشنه و خنجر از گلوی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند و در[1] این داروگیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیرهٔ عقبی از گنجخانهٔ شهادت سرمایهٔ سرمد به‌دست آوردند و از آن مخذولان [2]مقهور جمعی‌کثیر به‌دستبرد دلاوری بهادران سرباختند و بقیةالسیف چون دیدند که کار به‌حایی نمی‌رسد و جز یکجا کشته شدن همه مردم کار آمدنی [3]ثمرهٔ دیگر ندارد با وجود کمال سفاهت عاقبت امر پی به‌صلاح کار خود بردند و قرع ابواب هزیمت نموده بر درِ گریز[4] زدند و در پردهٔ ظلمت شب جان به‌دربرده راه فرار [5]پیش گرفتند.

روز دیگر بهادران یکباره به‌تخریب آن بارهٔ استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر[6] به‌مقر خود بازگشت نمود و چون محض همراهی اقبال حضرت ظلّ سبحانی و سلسله جنبانی [7]قائد عواطف ربّانی که در حقیقت خاصیّت خلوص اخلاص و صفای ارادات نسبت به‌ولینعمت حقیقی است این‌گونه فتحی آسمانی که در آن سرزمین نصیب هیچ‌یک از اولیای دولت ابد قرین نشده بود روزی او گشت. از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دولتخواه درست نشین گردید، چنانچه جز عبدالله خان بهادر فیروزجنگ در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان‌گونه عمل نکرده بود.

تتمّهٔ سوانح این اوقات

در اینولا شیر[8]انداز خان که از خیل غلامان قلماق درگاه خدیو آفاق به‌کمال اعتبار و اعتماد امتیاز دارد تازه منظور نظر تربیت شده بود مرتبهٔ کارش به‌مراتب [9]از پایهٔ قدر و مقدار بالا گرفت، چنانچه به‌مرحمت خلعت فاخر و تفویض خدمت عالی کوتوالی دارالخلافهٔ والا والی ولایت کامگاری و

---

۱. از (دیوان هند و دهلی).
۲. برگ ۲۲ ب، برتیش.
۳. برگ ۴۷ ب، تونک.
۴. برآورده (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۳۸ ب، موزهٔ دهلی.
۶. فیروزی (برتیش).
۷. برگ ۳۵ ب، دیوان.
۸. تیر (موزهٔ دهلی).
۹. برگ ٤٨، تونک.

کامرانی گردید و منصبش از اصل و اضافه به‌مرتبهٔ هزاری ذات و ششصد سوار رسید و نیز پیشکش سعید خان صوبه‌دار دارالایمان کابل مشتمل بر چند رأس اسب و جانوران شکاری و دیگر نفائس به‌نظر انور [۱]درآمد.

بیست و پنجم دی‌ماه مطابق سویم شهر رجب سال هزار و چهل و دو قدسی محفل وزن شمسی سنهٔ اثنین و اربعین (٤٢) عمر بی‌شمار خدیو روزگار که به‌مبارکی و آراستگی تمام زیور انعقاد پذیرفت و سایر رسوم معهودهٔ این روز از داد و دهش و افزایش مراتب اصحاب مناصب و وظائف ارباب رواتب و امثال اینها به‌ظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند. از جمله سیّد خان جهان [۲]از اصل و اضافه به‌منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار که سه هزار از آنجمله به‌عنوان دو اسبه و سه اسبه اعتبار یافته بود اعتبار یافت و جعفر خان از اصل و اضافه [۳]به‌منصب[٤] هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرافراز شد و منصب خلیل خان از اصل و اضافه به‌مرتبهٔ دو هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار [٥]رسید. معصوم کابلی حاکم غزنین به‌خطاب اسدخانی کامیاب شد و به‌عنایت علم (و نقّاره) و تجویز منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار از اصل و اضافه بلندی قدرش نصاب کمال یافت و عوض خان قاقشال به‌منصب هزاری ذات و هشت صد سوار از اصل و اضافه افزایش مرتبهٔ قدر و مقدار پذیرفت و به‌اعتبار مزید افتخار و اعتبار بلندپایه گشته نعم‌البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت. در همین روز وقّاص حاجی ایلچی ندر محمّد خان به‌عنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه نقد به‌مؤمن پسرش مرحمت پدر گشت و اعطای خلعت [٦]و پنجهزار روپیه نقد به‌مؤمن پسرش ضمیمهٔ این عواطف عمیمه گردید و جملهٔ عطایای بی‌شمار این روز برکت‌اندوز از مبلغ مذکور و سایر صلات و انعامات فضلا و شعرا و اهل غنا[۷] قریب هشتاد هزار روپیه به‌شمار درآمد و هم در این فرخنده روز باقر خان نجم ثانی که از اودیسه متوجّه درگاه والا شده بود با پسران خود رسید و جبههٔ بخت به‌سجدهٔ خاک آستانه سپهرنشانه رسانیده بر مراد دیرینهٔ خاطر فیروز گشت و هزار اشرفی و

---

۱. برگ ۳۹، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٣٦، دیوان.
۳. برگ ۲۳، برتیش.
۴. به‌مرتبه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار رسید (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ٤٨ ب، تونک.
۶. برگ ۳۹ ب، موزهٔ دهلی.
۷. مناصب (موزهٔ دهلی).

[1]هزار روپیه بر سبیل نذر به‌نظر درآورده پیشکش نمایان از جواهر و مرصّع آلات و زرّین و سیمین گذرانید که بهای آن به‌دو لک روپیه کشید. میرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبدالرّحیم خانِ‌خانان از [2]محال جاگیر خود رسیده به‌تازگی در جرگهٔ ایستادگان شرف حضور پرنور جا گرفت. سیّد جمال‌الدّین بارَهه از عنایت یک زنجیر فیل گرانبار اعتبار بی‌کران شده مادّهٔ افتخار سلسلهٔ او آماده گشت و در همین اوقات در طی وقایع صوبهٔ الهآباد به‌عرض اعلی رسید که حسب‌الامر جهان مطاع در قصبهٔ بَنارَس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعاظم صنمکده‌های آن گروه آتشی نهاد به‌آب رسید و گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان به‌باد فنا رفت و این معنی بنابر آن بود که چندی قبل از این فرمان [3]قضا نشان حسب‌الفتوای علمای اسلام زینت صدور یافته بود که حکّام و متصدّیان مهمّات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحدثان شرایط نهایت تفحّص و تجسّس به‌جا آورده در هر جا که تازه[4] صنم خانه‌ای اساس یافته باشد آن را با خاک [5]رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالتکده‌ها که ماندن آنها سرمایهٔ مفاسد است مساجد و معابد به‌جهت تشیید مبانی مصلحت دین بنا نهند و اصلاً متعرض بیوت‌الاصنام که سابق بر این عهد بنیاد یافته باشد نگردند.

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت و کرامت اعنی کریمهٔ شاهزاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج درّةالتاج خلافت کبرٰی مرسلةالصدر سلطنت عظمٰی پادشاهزادهٔ جوان‌بخت بلنداقبال سلطان داراشکوه ادام الله جلاله

به‌حکم نتیجهٔ مقدّمهٔ سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیله عموم [6]سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش خصوص لزوم سعی مشکور اعیان این دولتکدهٔ والا که اخیار اولاد ابوالبشراند درباره تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدّمات قوام احوال و اوضاع بنی نوع آدم و باعث استقامت قوائم و ارکان نظام عالم خواهد بود، حسب‌الامر اعلی پیشکاران [7]سامان‌پرداز

---

۱. برگ ٤٩، تونک.
۲. برگ ٣٦، دیوان.
۳. برگ ٤٠، موزهٔ دهلی.
۴. صنم خانه (برتیش)؛ برگ ٤٩ ب، تونک.
۵. برگ ۲۳ ب، برتیش.
۶. برگ ۳۷، دیوان.
۷. برگ ۵۰، تونک.

کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ‌چیزش درنمی‌باید از آغاز [1]فرخنده روز خواستگاری مذکور تا زمان الحال به‌تهیهٔ دربایست وقت ناگزیر حال پرداختند و کارکنان کارخانهٔ کن و عملهٔ بیوتات سرکار ابداع که از مبدای روز نخست تا این غایت[2] در عالم بالا به‌مقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون درآمده بودند به‌تازگی در صدد مدد و انصرام سرتاسر آن مهام شدند و چون لوازم این کارخیر به‌خیریت و خوبی ساخته و پرداخته گشته فروغ فراغ همگنان بر پیشگاه پایان همگی آنها تافت[3] و از هیچ‌راه به‌هیچ‌رو حالت منتظره‌ای باقی‌نمانده همهٔ کامها شیر خان المرام سرانجام یافت، چندان‌که وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود[4] از رهن تأخیر وقت نیز برآمد و معهٰذا اوضاع کام افلاک و انظار انجم که بسی قرون و ادوار انتظار درآمد این وقت موعود و عهد معهود داشتند بر طربق مرام و مراد گشته و به‌حرکات متواقفه[5] و دورات متناسبه ناظر به‌سوی انواع استسعاد آمده بودند اقتران آن دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید به‌ساعتی مختار در کمال نیک اختری که از سایر نحوس و نقائص بری [6]و سعود کوکب[7] مسعودش [8]به‌جان مشتری بود سمت وقوع یافت و بسیط مقال در تفصیل اجمال این سانحه سعادت اشتمال آن‌که: چون صبیهٔ مکرّمهٔ سلطان پرویز مرحوم به‌حصنهٔ[9] مهین شاهزادهٔ سامی نامی سلطان داراشکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه نقد و جنس [10]به‌رسم ساچق [11]چنانچه در سوانح سابق گزارش پذیرفته ارسال یافت. در اینولا نیز که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه که پنجاه و سه هزار تومان و کثری رایج ایران، شصت و چهار لک خانی ماوراءالنّهر باشد به‌موجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام و سامان کتخدایی[12] پادشاهزاده زمین و زمان صرف شده و

---

۱. برگ ٤٠ ب، موزهٔ دهلی.
۲. نهایت (دهلی و دیوان هند).
۳. تافت چندان‌که (جمله‌ای بین تافت و چندان‌که از قلم خطّاط افتاده (دهلی و دیوان هند).
۴. محمود خان (موزهٔ دهلی).
۵. موافقه (دهلی و دیوان هند).
۶. برگ ٥٠ ب، تونک.
۷. کواکب (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ۳۷ ب، دیوان.
۹. خطبه (دهلی و دیوان هند).
۱۰. برگ ٢٤، برتیش.
۱۱. برگ ٤١، موزهٔ دهلی.
۱۲. کدخدایی (دهلی و دیوان هند).

از جملهٔ این اسباب و اثاث که تصوّر مراتب آن به‌چندین مرتبه بالاتر از مراتب تصوّر خرد بود بعضی به‌کارفرمایی مهین بانوی آداب‌دان مشکوی خلافت نوّاب غفرانمآب مهد علیا مهیّا شده، باقی بعد از آن‌که صدور قصور ریاض رضوان به‌محفل پیرایی آن همنشین حورالعین آرایش‌پذیر گشت بنابر فرمایش نوّاب قدسی القاب خورشید احتجاب [1]پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرای محفل همایون خلافت به‌وجود مسعود ایشان است زینت اتمام یافته بود.

مجملی از تفصیل جهاز مذکور بر این دستور است: زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصّع نفیس موازی هفت لک روپیه و اسباب پیشکش بندگان حضرت اعلی یک لک و پنجاه هزار روپیه و از آنجمله حوضهٔ فیل از طلای ناب بود با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب [2]آن شده بود سوای مبلغ ده هزار روپیه [3]که برای نثار قرار یافته بود و یک لک روپیه نقد و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادواتی زرّین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چپرکتها[4] و پلنگهای طلا و پیشگیرهای زردوز که گلهای مرصّع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایهٔ حجله در نهایت زیبایی و نفاست و همچنین بساطهای ملوّن و شامیانه‌های مخمل زربفت و زر دوز و سایر اثاث بیوتات و آلات کارخانجات [5]شاهانه خصوص انواع نفائس اقمشه و امتعهٔ هفت کشور و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چندین سر اسب عربی و عراقی و ترکی و کچهی مزیّن به‌زینهای زرّین و سیمین و اقسام بهل و رت[6] و یکصد توره به‌جهت شاهزاده‌های والاتبار نامدار و سایر بی‌گمان و خواتین عصمت آیین و نوئین[7] اعظم یمین‌الدّوله کامگار از نُه طاقهٔ پارچهٔ غیرمقطوع تا هفت طاقه که اکثر توره‌های مذکور مشتمل بر بعضی از مرصّع آلات نیز بود.

و بالجمله به‌تاریخ روز مهر شانزدهم بهمن‌ماه موافق روز جمعه بیست و چهارم شهر رجب سال هزار و چهل و دو مجموع بدایع اسباب مذکوره که در کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت

---

۱. برگ ۵۱، تونک.
۲. برگ ۳۸، دیوان.
۳. برگ ٤١ ب، موزهٔ دهلی.
۴. چهپرکهت (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۵۱ ب، تونک.
۶. رت: واژهٔ اصل هندی «رتهه» به‌معنی ارابه‌ای است که آن را گاو نر آخته می‌کشد.
۷. نوامین (موزهٔ دهلی).

تکلّف و تصنّع [١]و تزیّن و تفنّن که سرانجام یافته بود به‌توزک و ترتیب تمام در صحن [٢]ایوان چهل[٣] ستون خاص و عام که در آن روز زینت افروز شیر خان الحکم اعلی خلوت زنان[٤] شده بود به‌اشارهٔ والای مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکهٔ کون و مکان بیگم صاحب و کارفرمایی رابعهٔ [٥]دوم ستی خانم که طبع لطیفش در فنون آداب‌شناسی و قاعده‌دانی همانا گزین لطیفه‌ای است از لطائف [٦]آسمانی دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید. بی‌تکلّف بدیع بساطی غریب در غایت تکلّف به‌زینت و دیده زیبی فروچیده شد که کارنامهٔ ارژنگ و نگارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگارنگ چرخ بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ‌آمیزی‌های آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگریزی خجلت نقشی بر روی کار نیارد، آورد. خاصّه در این وقت که پرتو حضور پرنور قائم مقام نیّر اعظم شهنشاه عالم که شیر خان الالتماس ملکهٔ عظمٰی به‌برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزیّن ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزیین از سرگرفت و چون بندگان حضرت به‌دولت از تماشای آن بازپرداخته اهل محل مقدّس را مرخّص ساختند. سایر شاهزاده‌های کرام و عموم امرای عظّام و باقی بنده‌های روشناس را در این بزم خاص به‌بار عام نواختند و از دستوری تفرّج آن ابواب تنشیط [٧]و تفریح [٨]بر روی روزگار ایشان گشودند و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعدهٔ بهشت فردا را آن روز دریافته به‌تصوّر دقائق آن که **مالاعین رأت ولا اذن سمعت و ما اعطر اعلی قلب** بشرا از جمله خصائص آن است که در تصدیق وجود جنّت موعود از مرتبهٔ علم‌الیقین به‌اعلی درجات عین‌الیقین ترقّی نمودند، خصوص وقّاص حاجی ایلچی والی بلخ که او نیز به‌این عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن به‌هزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصوّر او بود به‌رأی‌العین دید.

بالجمله مجمل کیفیّت این سور، سرور بنیاد، بهجت اساس را آنان‌که سعادت حضور درنیافته از [٩]تفرّج آن مسرور نگشتند از مقیاس کمیّت خرج بیش از قیاس که اندازه تقدیر و تخمین مقدار آن

---

١. برگ ٤٢، موزهٔ دهلی.
٢. برگ ٢٤ ب، برتیش.
٣. چل (موزهٔ دهلی).
۴. زنانه (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۵٢، تونک.
۶. برگ ٣٨ ب، دیوان.
٧. برگ ٤٢ ب، موزهٔ دهلی.
٨. برگ ۵٢ ب، تونک.
٩. برگ ٣٩، دیوان.

است استنباط و استخراج می‌توانید نمود چه در وجود مخارج و مصارف آذین و تزیین این انجمن فردوس آیین از آغاز تا انجام به‌همه وجوه سی لک روپیه که صد هزار تومان ایران و یک کرور و بیست لک خانی تورانی باشد برین موجب صرف شد. از سرکار خاصّهٔ شریفه چهار لک و از سرکار شاهزادهٔ عالمیان و حرم شاهزادهٔ مرحوم سلطان پرویز ده لک [۱]و شانزده لک، باقی از سرکار نوّاب [۲]قدسی القاب ملکهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب و در همان روز سعادت‌اندوز ملکهٔ ملک صفات انسیهٔ قدسیه سمات اعنی نوّاب خورشید احتجاب عصمت قباب بیگم صاحب که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدهٔ ماجدهٔ خویشتن که عقلیهٔ قبیلهٔ اصالت انتساب جلالت احتساب بود اکتساب نموده و از آن کریمهٔ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمهٔ نسا اوائل و اواخر قوانین حکمت منزلی به‌گزیده‌ترین روشی و شایسته‌تر آیینی دیده و شنیده بودند مراسم معهودهٔ توره شیر خان الارشادات والا و برطبق فرمودهٔ حضرت ارفع اعلی به‌طریقی ستوده مراعات نمودند و نخست به‌یمین‌الدّوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زردوز و خنجر مرصّع گرانمایه مرحمت فرمودند و به‌سایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت گرانبها با چارقب زردوز و خنجر مرصّع و به‌امراء عظام خلعت با فرجی لطف کردند و جمیع بنده‌های روشناس درگاه والا و ارباب استعداد و اصحاب رود و سرود فراخور حال [۳]و قدر [۴]و مقدار به‌تشریف خلاع فاخره سعادت‌اندوز گردیدند.

و روز دیگر مجموع خوانهای مالامال از نفائس مال و منال و سایر جزئیات کلّیهٔ جهاز و اثاث مذکوره‌ای که با آن مایه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیّه و ترتیب یافته بود به‌آیین شایسته با چندی از کد بانوان مشکوی سلطنت به‌منزل سعادت حامل شاهزادهٔ جوان‌بخت جوان دولت فرخنده طالع بلنداقبال ارسال پذیرفت و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزادهٔ مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جواهری که بجهة صبیهٔ مرضیهٔ خود تجهیز نموده به‌دستور مذکور در صحن انجمن خاص و عام چیده آن را از پرتو امراء از نظر اجمالی آن سرور زینت‌پذیر فیض برکت سازد. بنابر رعایت جانب آن مخدّرهٔ دستوری عنایت شد و همگی اسباب که مستورهٔ مذکور به‌مدّت مدید در منزل سلطان پرویز اندوخته و دیگر نفائس که بعد از

۱. برگ ۵۳، تونک.
۲. برگ ۲۵، برتیش.
۳. برگ ۳۹ ب، دیوان.
۴. برگ ۵۳ ب، تونک.

او آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت [۱]فرموده بودند و قیمت مجموع به‌هشت لک روپیه کشید، در همان محفل با ترتیب خاص چید و چون انجمن زنانه به‌انجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آن روز بعضی از بنده‌های درگاه گیتی‌پناه را که از تفرّج مجلس گذشته فرح‌اندوز نگشته بودند احضار فرموده به‌تماشای آن بساط نظر افروز بر کام خاطر فیروز ساختند.

و شب پنجشنبه غرّه ماه شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم [۲]عروس خوانهای حنا به‌رسم [۳]و آیین مقرّر آوردند و چون در آن شب حضرت ظلّ سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل غسلخانهٔ مقدّس از نور حضور انور آنحضرت بهره‌ور نبود لاجرم شیر خان الحکم خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرّم به‌انعقاد این بزم خاص اختصاص پذیرفت و چون بخشیان عظّام و سایر مقرّبان بارگاه قرب و منزلت و بنده‌های روشناس درگاه آسمان‌جاه را درخور اقدار و مقدار هریک جا دادند و همگنان مرتبه به‌مرتبه به‌اندازهٔ مراتب که مناسب مناصب ایشان بود جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان [۴]زیورپذیر گشت در هر سو صدای نغمه‌ریز که از مبداء وقوع واقعهٔ ناگزیر مهد علیا تا آن غایت به‌ناله‌زار بدل گشته بود، بلند شده از صوت هزار دستان به‌صد دستان دست برد و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی تنفیذ بخش اوامر و نواهی جناب الهی در حجاب حجاز پردهٔ ساز و با وجود صد چادر مستور بودند به‌مقام پرده دری درآمده در لباس دلبری آغاز جلوه‌گری کردند. ملخص سخن چون انجمن حنابندی به‌دلگشایی تمام معتقد گشت و اهل رود و سرود شیر خان الصدور امر اعلی مصدر ابواب ورود بهجت و سرور درآمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر ساخته شده زهرهٔ خنیاگر از پس پنجرهٔ [۵]دوم منظرهٔ سپهرتماشاگر گشت و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثلث ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثمن گردون هشتم مجمره گردان گردیدند. [۶]کدبانوان آداب‌دان به‌دستور مقرّر این کشور رسم حنابندی[۷] به‌ظهور رسانیده عقدهٔ

---

۱. برگ ٥٤، تونک.
۲. برگ ۲٥ ب، برتیش.
۳. برگ ٤٠، دیوان.
۴. برگ ٥٤ ب، تونک.
۵. برگ ٤٤ ب، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٤٠ ب، دیوان.
۷. حنابندان (نسخهٔ بدل).

انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین تنان و نوجوانان انجمن را همرنگ عناب لعل خندان پسته دهنان [۱]ساختند و رومالهای زرکش که همانا روکش اشعهٔ مهر انور است بر آن بسته‌برین سر دستبردنمایان به‌پنجهٔ آفتاب تابان نمودند و بعد از فراغ حنابندی چون رسم قسمت کمربندهای زرکاری که بر سبیل شگون و فال تحصیل فتح و گشایش کار قرارگرفته به‌ظهور پیوست نخست خوانهای لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان و بر و دوش سیمبران این کشور بر آن است در آن بزم بی‌کران به‌میان آمده بعد از رفع آن به‌بسط سماط انواع شیرینی هاضم اقسام خوشبوی [۲]پرداختند و به‌جهت شگون لذّت عمر بر دوام و فال طیّب عیش مدام در این چمن[۳] انجمن سرمایهٔ کام و مادّه ترطیب دماغ و تطیّب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامّهٔ مردم از آن نعم خاص به‌کام رسیده بهره‌ور و زلّه‌بر گشتند و باقی آن لیلةالقدر [۴]و تمام روز آن شب بهروزی‌اندوز را به‌طرب و عشرت بگذرانیده بر مراد خاطر فیروز گشتند.

و شب دوم ماه شب جمعه مبارک بود شیر خان الحکم همایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان شاهزادهٔ[۵] جهانیان شاه شجاع و سلطان اورنگ‌زیب و [۶]سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار سپهرمدار در عین خوشوقتی و شادکامی به‌فرخنده منزل سپهرمنزلت شاه داماد[۷] نوعروس دولت شتافتند و امرای عظّام به‌رسم تهنیّت آن کارخیر پیشکشهای عظیم کشیده به‌نیّت خیریت زبان به‌مبارکباد گشادند و آنگاه [۸]برگ عیش و نشاط ساخته به‌بسط بساط انبساط پرداختند و در پایان آن فرخنده روز طرب افروز اکثر سرافرازان پایتخت خجسته بخت در رکاب سعادت نصاب شاهسوار عرصهٔ سرافرازی پیاده روبه‌راه نهاده با این شایسته آیین شاهانه که شاید در نظایر این روز نیّر[۹] نظیر آن به‌نظر زمانه درنیامده باشد تا در دولتخانهٔ والا شتافتند.

۱. برگ ٥٥، تونک.
۲. برگ ٢٦، برتیش.
۳. چمن سرمایه (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٤٥، موزهٔ دهلی.
۵. شاهزادهٔ جهانیان سلطان اورنگ‌زیب (برتیش).
۶. برگ ٥٥ ب، تونک.
۷. داماد عروس دولت (برتیش).
۸. برگ ٤١، دیوان.
۹. منیر نظیر (موزهٔ دهلی).

و چون شاهزادهٔ جوان‌بخت بلنداقبال محفوف جاه و جلال به‌بارگاه عام و[۱] خاص درآمده از وفور شرف ملازمت اشرف اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام‌النّظام مشتمل بر لالئی شاهوار که به‌تسبیح اشتهار دارد و منتظم از چندین قطعهٔ لعل [۲]درخشان[۳] بدخشان‌نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشت به‌دست مبارک زیور [۴]گردن آن سرافراز نموده تزیین سر آن درّةالتاج تارک سروری را یک سرگردن بلندقدر ساختند[۵] و هم به‌دست اقدس سهرهٔ[۶] مروارید گرانمایه‌ای برسر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکلیل والاگوهری بستند. آنگاه شمشیر مرصّع با پردله قیمتی از آن جنس و فیل خاصگی مزیّن به‌یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و دو سر اسب صرصرتک بادپای که زین و لگام یکی مرصّع و دیگری زرّین بود، مرحمت فرمودند.

و چون شاهزادهٔ والاگوهر از ادای آداب معهوده باز پرداختند نخست بندگان آنحضرت، یمین‌الدّوله را به‌تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزی مشرّف ساختند و بعد از این سایر ارکان دولت و امرای عظّام و اکثر بنده‌های بارگاه سپهراساس به‌خلعتهای [۷]فاخره افتخاراندوزی نمودند و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط به‌مرحمت سروپای قیمتی بر کام خاطر فیروزی یافتند [۸]و بالجمله در این فرخنده شب که زمین و زمان را به‌سبب فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمی‌آمد و از عموم رسوم خرّمی و شادکامی و وفور انبساط قلب [۹]و انشراح صدر به‌جایی رسیده بود که بساط شکفتگی و سرور [۱۰]تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت، اسباب عیش و سامان نشاط به‌شیر خان فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از قیاس و شمار افزون مهیّا و آماده گشت.

از جمله فروغ شمع و چراغ و فانوس و مشعلهٔ زرّین و سیمین و چراغان در و بام دولتخانه والا بل زمین و زمان را به‌نحوی روشن ساختند[۱۱] که روکش پرتو کواکب و رشک‌افزای انوار مهر انور

۱. خاص و عام (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ٤٥ ب، موزهٔ دهلی.
۳. لعل بدخشان (برتیش).
۴. برگ ٥٦، تونک.
۵. ساخته (موزهٔ دهلی).
۶. سهره: واژهٔ هندی به‌معنی شرّابه.
۷. برگ ٤١ ب، دیوان.
۸. برگ ٢٦ ب، برتیش.
۹. برگ ٥٦ ب، تونک.
۱۰. برگ ٤٦، موزهٔ دهلی.
۱۱. ساخته (موزهٔ دهلی).

گردانیده[1] بود که زمان زمان گمان آن می‌شد که در آن روز بازار عیش و عشرت‌اندوز و انجمن سور و سرورآموز همانا رونق چراغان روز گیتی افروز است و هم در این هنگام از یک سو به‌مقتضای وقت صلای خوشوقتی و شادکامی در داده صدای شادیانهٔ شادی و نوای گورکهٔ مبارکبادی شش جهت هفت کشور را فروگرفته بود و بزرگ و کوچک به‌صدد راست کردن ساز طرب‌پردازی درآمده انداز نشاط‌اندوزی و آهنگ طرح تفرّح اندازی داشتند و در آن بزم طرب زیب طراز زیور براز که زمین و زمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا درآورده و سرگرمی تماشای آن هوش از نظّارگیان برده بود.

[2]از دیگر سو هنگامهٔ مسرّت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوایی [3]و گل افشان و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت و از بساط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک[4]همه جا را همانا کائنات جوّ را فروگرفت، چنانچه سرتاسر روی هوا از الوان شعله‌های رنگ‌آمیز و گلریزهای کواکب‌انگیز بر قوس قزح و شهب و ذوذوابه و ذوذنب می‌نمود بلکه از فرط فرد فرد شرارهٔ آسمانی دیگر پرستاره به‌نظر ارباب نظّاره درمی‌آمد.

و ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آیین که آذین محفل خاص به‌گزیده‌ترین صورتی با پیرایهٔ زیب رو نموده به‌بهین روشی غریب و زینتی بی‌نظیر نظر فریب پذیرای تزیین[5] و ترتیب گشت و صفحهٔ روی در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هر هفت کروه به‌زیور و پیرایه‌های ملوّن مزیّن شد و فضای روی زمینش به‌بسط بساطهای با صفا که همانا روکش آئینهٔ مصفّا شده بود از عکس مسلسل مروارید (شاهوار) شامیانه‌های مکلل به‌گلهای مرصّع معاینه چون صحن خلوتخانهٔ صدف همه جا به‌فرش [6]گوهر مفروش گردید، چنانچه مردم دیدهٔ تفرحیان در موج خیز جواهر آبدار و طوفان آب لالئی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به‌شناوری [7]تماشاگری می‌نمودند.

---

۱. شده (برتیش).
۲. برگ ۵۷، تونک.
۳. برگ ٤۲، دیوان.
۴. برگ ٤٦ ب، موزهٔ دهلی.
۵. تزیین صورتی با مراد ترتیب گشت (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۲۷، برتیش.
۷. برگ ۵۷ ب، تونک.

گلرخان لاله عذار بنفشه موی و سمنبران سرو قد نسرین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت‌اند مانند سروستان ناز به‌رغم سروستان [1]باغ و بوستان به‌خرامش درآمده و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگلشت گشته دسته دسته سُنبل پرتاب مشک بیز از طرّه دلاویز [2]با هزاران سرکشی درياکشان و سربه‌سر درد دل بی‌دلان به‌صد دستاویز پامال کنان، نظم[3]:

مسلسل موی خوبان خطایی	از ایشان عقل در زنجیر خابی
هزاران جعد سُنبل تاب داده	متاع هوش با سیلاب داده
نمایان در خم زلف از سر ناز	رم آهوی چین از چشم غمّاز
نگه خواب اجل تعبیر کرده	دهان سرّ مگو تفسیر کرده
کمر شأن خرد را موکشان برد	بسی دل را به‌مویی از میان برد
چو رخ تابان کنند از سرو قامت	شود در تاب خورشید قیامت

چون هنگام رونق هنگامهٔ شادمانی به‌عموم رسم کامرانی درآمد مطربان هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغمای صبر و تاراج شکیب (سر) نمودند و [4]به‌تردستی مضرابهای سیراب آب کار نغمه‌طراز فاراب برده و به‌زور ملاحت ادا و شیرینی طرز شورانگیز دست زبردستی باربد رامشگر پرویز را چون پردهٔ ساز از دستهٔ طنبور بر چوب بستند و سایر سرودسرایان هندی‌نژاد به‌نواهای مخالف عراق در پردهٔ اصوات موافق پردهٔ طاقت هر مست و مستور دریدند و چون سامان عیش و عشرت آن کارخیر نیز به‌سرانجام [5]دلپذیر ساخته و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار انجم‌شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند بود که بعد از گذشت دوپهر و شش گهری آن زمان مسعود بر طبق مقصود درآمد و آن حالت منتظره نیز سرآمد، نیّر اعظم اوج خلافت که آن محل در شرفخانهٔ [6]شاه برج دولت تشریف اشرف داشتند قاضی‌القضّاة[7] را به‌حضور پرنور طلب فرمودند و بر وفق آیین شرع مطهّر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح نقد شاهزاده سلیمان زمان به‌آن بلقیس‌مکان بسته شد و سلسلهٔ ازدواج ابدی و پیوند سرمدی این برجیس خصائل

۱. برگ ٤٧، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٤٢ ب، دیوان.
۳. ابیات (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۵۸، تونک.
۵. برگ ٤٧ ب، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٤٣، دیوان.
۷. اسم محمّد اسلم بود.

به‌آن زهره شمائل بهم پیوسته گشت و در آن حالت ذرّه تا خورشید ادای [۱]مراسم تهنیت به‌صدق نیّت نمودند و ماه تا ماهی با زبان بی‌زبانی و لسان حال از روی حسن فال زبان به‌مبارکباد گشودند. نوئینان دولت گورکهٔ شادی را سوای پنج نوبت مقرّر به‌رسم شادیانهٔ مبارکبادی مکرّر نوازش دادند و آوازهٔ دبدبهٔ رفعت بلند ساخته به‌چهار حد ربع مسکون رسانیدند. مجملاً از روز جمعه برکت‌اندوز [۲]که دوم این ماه طرب افروز بود تا قریب دو هفته روز به‌روز مراتب ظهور و بروزِ عیش و عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روزافزون ماه منیر افزایش‌پذیر بود و در عرض این ایّام خدیو عالم برسر کام‌بخشی و عالمی در عین کامرانی بوده، جهانی مقتضی‌المرام شدند و آرزوهای شاخ در شاخ و املهای فراخ ارباب طول آمال و امانی بر وجه احسن به‌انجاح مقرون گردید و معنی سنجان سخنور در تهنیّت قصاید غرّا به‌سلک نظم انتظام دادند و از وفور صله‌های گرانمند پراکندگی سلسلهٔ نظام احوال‌شان به‌جمعیّت جاوید گرایید. از جمله سخن‌پردازان معنی طراز طالبای کلیم تاریخ این زفاف همایون را در ضمن این ابیات منظوم این‌گونه منتظم ساخته، به‌جایزهٔ کلّی فایز گردید. قصیده:

ازین دلگشا جشن وافر سرور — همه عید شد به‌سر ماه و سال
زمان را گرفت امداد فرح — چو تاری که پنهان شود در لآل
زز گوهر فشانی دست کرم — گهر گشت چو آبله پایمال
ز بس تودهٔ گوهر و زر شد است — [۳]مرصّع از آن تیغهای جبال
درین سور خاص از عموم سرور — فتادند [۴]افلاک در وجد و حال
دو سعد اختر اوج شاهنشهی — به‌برج شرف یافتند اتصال
ز آمیزش زهره و مشتری — سعادت گرفته است اوج کمال
خرد بهر تاریخ این سور گفت — قران کرده سعدین برج جلال

(۱۰٤۳ هجری)

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال و اوضاع عوام و خواص بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکان است تا قیام قیامت قرین استقامت و مقرون به‌استدامت باد.

۱. برگ ۲۷ ب، برتیش.
۲. برگ ٥۸ ب، تونک.
۳. برگ ٤۳ ب (موزهٔ دهلی)؛ برگ ٤۳ ب، دیوان.
۴. برگ ٥۹، تونک.

بیست و نهم ماه بهمن پرتو توجّه والای مهبط انوار ظلّ الهی اعنی حضرت [1]خلافت‌پناهی شیر خان الالتماس بلنداختر اوج اقبال، مهین شاهزادهٔ والاگهر و وصول آن ملتمس به‌ذروهٔ قبول حضرت اقدس بر سمت فرخنده منزل شاهزادهٔ بختمند سعادت پیوند مبذول افتاد و سایر سرافرازان پایتخت از [2]شاهزاده‌های عظام کامگار تا بنده‌های روشناس در رکاب برکت انتساب پیاده روبه‌راه نهادند. در این ضمن از اکتساب انواع سعادت نامه به‌بهرهٔ فیض شامل و نصیبهٔ نصاب کامل [3]رسیدند و مهین شاهزادهٔ قاعده‌دان آداب‌شناس از راه ادای سپاس این مکرّمت والا از ساحت کریاس سپهراساس دولتخانهٔ معلّی تا سعادت‌سرای خویش که بنابر قرب جوار مساحت آن مسافت هفده جریب بیش نبود به‌طریق پا انداز نفائس امتعه از دست زربفت و مخمل ساده و زربافت فرش راه ساختند و چون [4]سرزمین آن منزل[5] فیض حامل از فوز برکات قدوم میمنت[6] لزوم و ادراک میامن مقدّم مکرّم خدیو اعظم تارک رفعت به‌ذروهٔ افلاک رسانید شاهزادهٔ عالم نخست به‌تقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر و نفائس هر دیار که از جمله یک سر[7] اسب صرصرتگ عربی‌نژاد، عراقی‌زاد نامور با «سرافراز» بود با ساز مرصّع که مدّتها به‌سرکاری و توجّه تمام در کارخانهٔ خاصّه خود به‌قصد پیشکش بندگان [8]حضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند و هم در همین انجمن والاسایر ارکان دولت و اعیان سلطنت از سرکار خاصّهٔ شاهزاده عالمیان بنابر اشارهٔ عُلیا حضرت خلافت مرتبت به‌تفاوت درجات مراتب‌برین موجب از تشریف خلعت فاخر استسعاد خاص پذیرفتند.

نخست یمین‌الدّوله [9]آصف خان[10] به‌مرحمت دو تقور پارچهٔ درست و شمشیر مرصّع از جانب شاهزادهٔ فلک جناب سرافراز امتیاز و کامیاب اختصاص گشت. آنگاه علّامی افضل خان با سه تن از عمده‌های دولت سروپای فاخر با چارقب زردوزی و چندی از امرای نامدار خلعت فاخر با فرجی و

۱. برگ ٤٨ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۸، برتیش.
۳. برگ ۵۹ ب، تونک.
۴. برگ ٤٤، دیوان.
۵. سرمنزل (موزهٔ دهلی).
۶. سعادت (برتیش).
۷ یک صرصرتک اسب عراقی‌نژاد نامور به‌سراوار بود (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ٤٩، موزهٔ دهلی.
۹. برگ ٦٠، تونک.
۱۰. جاه (موزهٔ دهلی).

باقی بنده‌های روشناس خلعت بی‌بها یافتند و همگنان نخست در خدمت بندگان حضرت ادای آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت شاهزادهٔ والامقام به‌جا آوردند.

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی‌پناه شاهنشاه آسمان‌جاه نزد ندر محمّد خان والی بلخ در جواب معذرت نامه‌ای که خان والامکان که مصحوب وقّاص حاجی [1] ایلچی خود فرستاده و مجملی از سوانح این دولت ابد قرین

افسر فرخنده فر ظلیّت الهی بر تارک یگانه سروری سایه گستر گردد که به‌حلیّه سایر فضائل انسانی آراسته باشد و خلعت والای برگزیدگی عنایات نامتناهی بر بالای دل آرای شایستهٔ دارایی [2] راست و درست آید که به‌حلّه [3] جمیع ملکات مَلَکی و انسانی پیراسته بود خصوص [4] خصلت محمودهٔ عفو شامل و خلّت ستوده [5] صفح کامل که بنابر مکارم [6] اخلاق و اصل مجموع کرایم اعراق است و چگونه چنین نباشد که حضرت [7] مالک‌الرقاب حقیقی جل سلطانه که سررشتهٔ نظام ملک و ملل و زمام سرانجام امور دین و دول در قبضهٔ قدرت اصحاب اقتدار می‌گذارد و قدرت تصرّف در اقطار آفاق و قوّت تسلط بر افراد انفس بدیشان [8] به‌قدر اقتدار آن برگزیدگان بر تملک نفوس ایشان عطا می‌فرماید و لهٰذا عنان اختیار [9] سلطنت کبرٰی و خلافت عظمٰی به‌آن سروری ادب‌پرور و خرد گستر سپارد که در جمیع احوال و اوقات خاصّه هنگام سلطان قوّت [10] قاهرهٔ غضبی را مالک نفس خود تواند گشت و بر قهر و غلبهٔ مقتضیات طبع انسانی و ملایمات قوای نفسانی سیماً در وقت تغلّب و تسلّط نفس امّاره قهری تواند شد، خصوص در حالتی که باز داشت نفس در مقام فروگذاشت انتقام از ملوک عظام اتّفاق افتد که در این صورت مفسدهٔ کینه‌گزاری [11] بیشتر رو نماید، چنانچه اگر خدانخواسته از ولات ولایات کین

---

۱. برگ ٤٤ ب، تونک.
۲. برگ ۲۸ ب، برتیش.
۳. کلیه (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٤۹ ب، موزهٔ دهلی.
۵. و شیم ستوده (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ٦۰ ب، تونک.
۷. حضرت عزّت (موزهٔ دهلی).
۸. بدایشان (موزهٔ دهلی).
۹. اعتبار (موزهٔ دهلی).
۱۰. قوت قاهره قادر تواند شد (موزهٔ دهلی).
۱۱. گذاری (موزهٔ دهلی).

خواسته شود لامحاله شیوع نعمت بدان ولایت سرایت نموده سایر سپاهی و رعیّت آن سرزمین که همگی بر همه‌گی جناب احدیّت اختصاص دارند پایمال افواج استیصال مطلق گردند.

لله المنه ثمّ لله المنه که حضرت جهانبانی ظلّ سبحانی [1]به‌نحوی در سایر این ابواب خاصّه در باب بخشش جرائم ارباب جنایات، [2]صاحب ملکهٔ [3]راسخه‌اند که تلخی فروگذاشت با آن مایهٔ مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشنی شهد انتقام لذّت[4]پذیر می‌نماید و شاهد حال در این مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکان صاحبقران ثانی است از مراتب خیره‌نظری و چیره‌دستی ندر محمّد خان والی بلخ دربارهٔ محاصرهٔ حصار دارالامان کابل و تمکّن[5] اوزبکان تنگ چشم و چشم یغما گر المانچی به‌ترکتاز حوالی آن، چنانچه در احوال نخستین سال جلوس مبارک فال گزارش پذیرفت، چه آنحضرت در این صورت بنابر چند معنی عفو را بر انتقام سبقت داده از روی لطف مهر افروزی[6] را بر کینه‌توزی گزیدند. نخستین به‌کار بستن به‌مقتضای ملکهٔ ملکیهٔ مذکوره، دوم تحصیل خورسندی و خوشنودی حضرت ایزدی در باب رعایت جانب رعیّت آن ولایت، چه پیداست که از کین خواهی پادشاهان آزار و اضرار بی‌گناهان لازم آید و کشاکش سطوت این طبقهٔ والا در تحریک سلسلهٔ انتقام کسی لامحاله به‌فساد بلاد و هلاک عبّاد [7]منجر گردد، [8]چنانچه هم‌اکنون اشارتی بدان رفت، سیوم قبول معاذ بر ندر محمّد خان، اگرچه همگی نادلپذیر بود چه آنحضرت به‌مقتضای مکارم طبع فرشته خوی همواره در فروگذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای [9]توسّل عفو و صفح وسیله طلب می‌کردند خصوص در معرض شدّت غضب که پیوسته در پی پذیرفتن اولی مرتبه معذرت می‌باشند بلکه با وجود کمال قدرت به‌مقام انتقام درنیامده همواره گناهکاران را طرز عذر خواهی تلقین می‌فرمایند. فکیف در این حالت که صورت عذرخواهی [10]در میان بوده در این باب وقّاص حاجی نام رسولی را چنانچه گزارش یافت نامهٔ عذرآمیز به‌درگاه والا ارسال داشته بود لاجرم جرم او را در این صورت به‌ضرورت بر روی او نیاوردند

---

۱. برگ ٦١، تونک.
۲. برگ ٤٥، دیوان.
۳. برگ ۵۰، موزهٔ دهلی.
۴. لذیذتر (موزهٔ دهلی).
۵. تمکین (موزهٔ دهلی).
۶. اندوزی (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ٦١ ب، تونک.
۸. برگ ۲۹، برتیش.
۹. برگ ۵۰ ب، موزهٔ دهلی.
۱۰. برگ ٤٥ ب، دیوان.

و سایر معذرتهای او را خرد پسند انگاشته بدان خرسند گشتند و هریک را مجملی صحیح[۱] قرار داده درپذیرفتند و در این وقت که ایلچی مذکور را رخصت انصراف می‌دادند از روی کمال عطوفت و مهربانی به‌خاطر مبارک آوردند که معتمدی آداب‌شناس قاعده‌دان را برای [۲]رسانیدن جواب‌نامه ارسال دارند تا باعث آرمیدن خاطر رمیده خان والامکان گردد.

بنابر آن تربیت خان را که از خانه‌زادان دیرین این دودمان دولت جاوید قرین است به‌جهت تقدیم این امر عظیم‌القدر از سایر اقران برگزیدند و به‌اضافهٔ دویست سوار بر منصب سابق او که عبارت است از هزاری ذات و ششصد سوار [۳]پایهٔ اعتبار سرمدیش افزوده سرمایهٔ افتخار ابدی به‌دستش دادند و عنایت خلعت فاخر و اسب و فیل ضمیمهٔ این عاطفت عمیمه گردانیدند و وقّاص حاجی ایلچی مذکور را نیز با او رخصت داده به‌عنایت خلعت[۴] و یک[۵] زنجیر فیل سرافراز فرمودند و مرحمت خلعت و اسب به‌مؤمن پسرش مزید مراتب سرافرازی و دلنوازی او ساختند و مراسلهٔ والا که علّامی افضل خان حسب‌الحکم والا انشا نموده بود در اینولا مصحوب تربیت خان ارسال یافت به‌ایراد مواد آن خردنامهٔ حکمت‌آمیز ادب‌آموز که رنگینی معانی غازهٔ گلگون بر چین شاهدان سخن تازه می‌کشید و از سواد [۶]مداد الفاظ سلاست بنیاد غالیه مشکین بر کلالهٔ کاکل بنان سلسلهٔ مو می‌ساید به‌تازگی گفت‌وگو را رنگ و بوی داد.

نقل آن گرامی‌نامهٔ نامی

حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد مالک[۷] ملکی [۸]را سزد که حشم حشمت او عرصهٔ امکان را از سرحد مشرق ازل تا مغرب ابد فروگرفته و فرمان نافذ او جمیع کائنات و تمام مخلوقات را از شهرستان عدم برآورده در صحرای وسیع‌القضای وجود جمع نموده و حکمت [۹]بالغهٔ او موافقت و مصادقت آنها را با یکدیگر

---

۱. صریح (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ٦٢، تونک.
۳. برگ ۵۱، موزهٔ دهلی.
۴. خلعت و اسب بمؤمن (موزهٔ دهلی).
۵. «یک زنجیر فیل سرافراز فرمودند و مرحمت خلعت و اسب به‌مؤمن» از نسخهٔ دهلی افتاده است.
۶. برگ ٤٦، دیوان.
۷. مالک‌الملکی (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ٦٢ ب، تونک.
۹. برگ ۲۹ ب، برتیش.

شیرازهٔ ارتباط و ائتلاف اجزا و اوراق آن مجموعه گردانیده و قوام[۱] نظام عالم و بقای سلسلهٔ بنی آدم را به‌صفای آن مصادقت و موافقت منوط و مربوط ساخته و رأفت شاملهٔ او تقاضای آن کرده که [۲]انسان را که شاه بیت قصیدهٔ مخلوقات است از آن مجموعه انتخاب نموده سَروَر و سردار آن سلسلهٔ علیهٔ ابوالبشر را به‌منصب جلیل‌القدر خلافت روی زمین امتیاز بخشیده مسجود ملائک آسمان گردانیده و این عطیهٔ کبرٰی را ذرّیّت او نسلاً بعد نسل و قرناً بعد قرن برقرار و پایدار داشته چنانچه در هر عصری و آوانی صاحب دولتی را که لایق این مرتبه قصوی و شایسته این درجهٔ علیا دانسته از اهل آن عصر و زمان برگزیده و تاج خلافت برسر آن برگزیدهٔ خود نهاده و سریر سلطنت را به‌وجود فایض‌الجودش آراسته وجوب [۳]اطاعت او را جز و ایمان و صدور مخالفت او را بغی و عصیان شمرده و غرر درر صلوات نامیات و جواهر زواهر تسلیمات راکبات نثار فرق فرقدین سای آن سرور که خلیفهٔ الهی را بهتر از او خلقی نبوده [٤]و رتبهٔ خلافت از وصول تعینهٔ سدره مرتبهٔ آنحضرت کسب افزونی نموده و آل خیر مآل آن فیض گستر که مودت ایشان اجر رسالت سیّد کائنات و محبّت آن نیک منشان سفینهٔ نوح نجات است و اصحاب هدایتمآب آن خیرالبشر که نجوم سمای هدایت و رجوم شیاطین غوایتند خصوصاً خلفای راشدین مهتدین که ارکان قویمهٔ شرع متین و عناصر اربعهٔ عالم دین و [٥]یاران موافق سیّدالمرسلین و اعوان و انصار خاتم‌النبیّین‌اند و بعد تا عنایت یزدان شامل حال کافهٔ عالمیان و حمایت کلّ منّان متکفّل حفظ جهانیان از مکارهٔ دوران و مکاید زمان است و ذات والاصفات ملکی ملکات خلاصهٔ خوانین بلندمکان سلالهٔ خواقین رفیع‌الشأن نقاوهٔ خاندان دولت و عضادهٔ دودمان شوکت، دیباچهٔ نسخهٔ کامگاری، عنوان صحیفهٔ نامداری قرّهٔ باصرهٔ عظمت، غرّهٔ ناصیهٔ حشمت، درّ درج اقبال، درّی [٦]برج اجلال، بدر سمای رفعت، شمس فلک عزّت، مورد الطاف و اعطاف ملک منّان، ثمرهٔ شجرهٔ گلشن چنگیز خان، مشمول گوناگون عنایت ایزد رحمٰن، محفوظ حفظ و حمایت یزدان بوده مزیّن مسند دولت و مشیّد ارکان شوکت باد.

---

۱. دوام (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ٥١ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٦٣، تونک.
۴. برگ ٤٦ ب، دیوان.
۵. برگ ٥٢، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٦٣ ب، تونک.

بر ضمیر مهر انجلای، قمر ضیای آن سلالهٔ دودمان عزّ و علاء هویدا و آشکار بوده [۱]باشد که نامهٔ نامی را که رشحات اقلام آن پیوسته طراوت بخش گلشن محبّت و یگانگی بوده صحیفهٔ گرامی را که سواد مداد آن همیشه روشنی دیدهٔ مودّت و یکجهتی می‌افزود و حمیده خصال و پسندیده افعال توفیق آثار سعادت یار حاجی الحرمین الشریفین وقّاص [۲]حاجی در وقتی که رایات جاه و جلال قرین نصرت و اقبال از یورش دکن مراجعت فرموده و خاطر اولیای دولت قاهره از رفع و دفع طائفهٔ ضالّهٔ افاغنهٔ ملاعنه [۳]که راه بغی و عناد و طریق فساد و افساد را پیش گرفته از این دیار فرار اختیار کرده پناه به‌نظام‌الملک دکنی[۴] برده بودند و قریب دو هزار سوار که در آنجا از آن باغیه جمع شده نظام‌الملک دکنی را که همیشه صاحب بیست سی هزار سوار بود با خود متفق ساخته بنیاد فتنه‌انگیزی را استحکام تمام داده سر بی‌مغز خود را به‌ساغر غرور مدهوش نموده [۵]خیالات فاسده را به‌خاطر راه داده بودند، چنانچه مقتضای حزم آن بود که جزم عزم قلع و قمع آن اهل فساد از بیخ و بنیاد نموده شود. لهٰذا عنان عزیمت به‌آن صوب معطوف گشت و وجه همّت والانهمت بر[۶] استیصال آن گروه بد مآل گماشت و از تنبیه و تأدیب نظام‌الملک نیز که از برکت اتّفاق با آن گروه پر نفاق او و اعیان دولت او و در رفتن او به‌عالم عدم و استقرار در قعر جهنّم با آن افاغنهٔ ملاعنه اتّفاق نمودتد و پنج قلعهٔ نامدار او را که هریک به‌حصانت و متانت شهرهٔ آفاق و به‌استعداد آلات حرب و قلعه‌داری در میان قلاع عالم طاق بود مثل قلعهٔ قندهار و دهاروَر و تلتم و سَیونده و آن‌قدر ولایت او که جمع آن پنجاه لک روپیه است که صد و پنجاه لک خانی توران بوده باشد، در این یورش به‌تصرّف اولیای دولت [۷]قاهره درآمد و از رسیدن پیشکشهای وافر از قسم جواهر نفیس و مرصّع آلات قیمتی و فیلان کوه پیکر و تحف دیگر از جانب سایر دنیاداران دکن به‌درگاه معلّی جمع شده بود در دارالخلافهٔ اکبرآباد که [۸]رشک شهرهای عالم و

---

۱. برگ ۳۰، برتیش.
۲. برگ ٤٧، دیوان.
۳. برگ ٥٢ ب، موزهٔ دهلی.
۴. دکهنی (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ٦٤، تونک.
۶. به (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ٥٣، موزهٔ دهلی.
۸. برگ ٤٧ ب، دیوان.

جامع خوبیهای بلاد عرب و عجم است و بهترین مسکن بنی آدم و مستقر خلافت کبرٰی و مقرّ سلطنت عظمٰی است، رسانید[۱].

[۲]ورود آن نامهٔ عنبرین شمامه بهجت‌افزای خاطر خلّت آیین و ضمیر دوستی گزین گردید. چون مضمون صدق مشحون آن مخبر از غایت محبّت و ولا و مشعر بر نهایت مودّت و صفا بود باعث ازدیاد استحکام رابطهٔ قرابت صوری و تشیید صداقت معنوی که میان این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ عظیم‌الشأن واقع است، گشت. ادای مراسم تهنیت جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه صمدیت را بر سریر خلافت و اورنگ سلطنت نموده اظهار مسرّت تمام و بهجت مالا کلام از جهت وصول این نعمت عظمٰی و عطیهٔ کبرٰی که به‌این نیازمند درگاه واهب‌العطایا [۳]کرده بودند یقین حاصل است که دوستان از مسرّت دوستان مسرور و از وصول نعمت عظمٰی بالشأن محظوظ می‌شوند. دیگر عذری که از برای توجّه خود به‌حدود کابل خواسته بودند و تفصیل آن را به‌حاجی مومی الیه گفته که به‌عرض رساند به‌مسامع [۴]جاه و جلال رسانید. الحق این[۵] چنین خواهد بود و الّا با وجود رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس ما بر سریر خلافت موروثی به‌هیچ‌وجه لایق نبود که این قسم اراده‌ای که فائدهٔ دینی و دنیوی بر آن [۶]مترتب نباشد از آن طرف نسبت به‌اهل اسلام خصوصاً نسبت به‌جماعه‌ای که اهل سنّت و جماعت باشند به‌وقوع آید، امّا محل تعجّب آن است که چرا این چنین اخبار که کالشمس فی نصف‌النهار هویدا و آشکار است در آنجا نرسیده[۷] و چون مناسب چنان [۸]بود که یکی از منتسبان درگاه معلّی و معتمدان بارگاه آسمان‌جاه با حاجی مومی الیه به‌آن صوب روانه شود و فدوی خاص و معتمد تمام اخلاص تربیت خان را که اباً عن جداً از خانه‌زادان این درگاه فلک اشتباه است همراه حاجی مشارٌالیه مرخّص ساخت و جواب آن مقدّمه‌ای که باب معاملهٔ قزلباش در سلک تحریر آورده بودند چون طولی داشت با بعضی از مقدّمات دیگر زبانی به‌خان مومی الیه گفته شد. از تقریر آن فدوی

---

۱. رسانیده فراغ یافته بود (موزهٔ دهلی و تونک).
۲. برگ ٦٤ ب، تونک.
۳. برگ ۳۰ ب، برتیش.
۴. برگ ۵۳ ب، موزهٔ دهلی.
۵. الحق چنین (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ٦٥، تونک.
۷. برخلاف بانجا رسیده (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ٤٨، دیوان.

معلوم خواهند نمود و یقین خواهند دانست که مطابق آن ان‌شاءالله[۱] در وقتش از قوه به‌فعل خواهد آمد. چون باعثی از برای زیادتی توقّف آن فدوی در آنجا نیست او را به‌زودی رخصت انصراف ارزانی خواهند داشت.

دیگر چون در اینولا خبر بهجت اثر فتح بندر هوگلی رسیده بود که جمع‌کثیری[۲] از فرنگیان بی‌دین در آن فتح[۳] قتیل و اسیر گشته‌اند و از استماع خصوصیّات آن فتح مبین اهل اسلام را بهجت تمام حاصل شد. ذکر آن را بر سبیل اجمال در ذیل این نامه همایون فال لایق دید تا آن خان دیندار اسلام شعار و ساکنان قبّةالاسلام بلخ از این خبر مسرّت اثر مبتهج و مسرور گردند. خلاصهٔ این واقعه و نقاوه این سانحه آن است که: بندر هوگلی بندری است در نزدیکی بندر ساتگاون که از بنادر عمدهٔ[٤] مشهورهٔ بنگاله است و جمع‌کثیری و جم غفیری از فرنگیان در آنجا می‌بودند و آزار بسیار از آن اشرار به‌مسلمانان آن دیار که در جوار آن کفّار نابه‌کار ماوی و مسکن داشتند می‌رسید، چنانچه بسیاری از اهل اسلام را گرفته جبراً و قهراً نصاری می‌نمودند و از این جهة که[٥] استیصال اهل کفر و ضلال بر ذمّت همّت والانهمت پادشاه اسلام که مروج دین متین سیّدالانام عُلیا و علی آله و اصحابه الف الف صلواة[٦] و الف الف سلام واجب و متحتم است به‌قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله حکم شده بود که در قلع و قمع و رفع و دفع آن طائفه ضالّه بکوشد.

صاحب صوبهٔ مذکور نیز امتثال فرمان واجب اذعان نموده جمعی از بنده‌های[۷] درگاه معلّی را که تعینات آن صوبه بودند برسر کفره فجره تعیین نمود و از جملهٔ نوارهٔ بنگاله که یک هزار منزل (فروند) کشتی است و در هر کشتی نقرر است که سوای هفتاد و هشتاد ملّاح از قسم تفنگچی و توپچی و گلوله‌اندوز و تیرانداز و نیزه‌دار[۸] و شمشیردار و نقّارچی و کرنایی و سرنایی و درودگر و آهنگر و اقسام محترفهٔ دیگر جماعه می‌باشند. چنانچه مجموع آن قریب چهل هزار نفر علوفه خوار می‌شود که ماه به‌ماه از خزانهٔ بنگاله علوفهٔ خود را نقد می‌یابند و به‌غیر از این جماعهٔ جمعی دیگر از سپاهیان کار

۱. ان‌شاءالله تعالی (دیوان هند).
۲. برگ ٦٥ ب، تونک.
۳. برگ ٥٤، موزهٔ دهلی.
۴. بلدهٔ (دیوان هند).
۵. برگ ٤٨ ب، دیوان.
۶. برگ ۳۱، برتیش.
۷. برگ ٦٦، تونک.
۸. برگ ٥٤ ب، موزهٔ دهلی.

آزموده و از منصبداران و احدی نیز در این کشتیها هستند. پانصد منزل کشتی به‌این استعداد را نیز با آن لشکر ظفراثر روانه ساخت.

مدّت چهار ماه آن بهادران فدوی و شیرمردان نصیری در بحر و بر با آن بدکیشان و بدمنشان به‌مقابله و مقاتله مشغول بودند تا آن‌که رفته رفته کار بر آنها تنگ ساختند و نقبها را به‌زیر حصار محکمه‌های آنها رسانیده دیوارهای آن محکمه‌ها را بر هوا پرانیدند و از چهار طرف یورش کرده آن محکمه‌ها را مسخر ساختند و چون آن بندر درکنار خور دریای شور واقع شده بقیةالسیف بقای حیات خود را در فرار دانسته بالای جهاز با [1]عرابه‌ها رفته رو به‌گریز نهادند و نهنگان بحر وغا و شیرمردان [2]میدان هیجا از راه خشکی و دریا تعاقب آن طائفهٔ وخیم‌العاقبة نمودند و آن کشتیها را با آن سکّان گرفتند و از جملهٔ آن بعضی را قتیل و برخی را اسیر ساختند، چنانچه قریب ده هزار کس از سوختن و کشتن و غرق کردن باعث امتلای معدهٔ جهنّم [3]گردیدند و نزدیک یک هزار و پانصد کس[4] دستگیر شدند. قریب ده هزار کس از رعایای آن پرگنات که در قید آن تیره روزان بودند نجات یافتند و شصت و چهار غراب با غنائم موفور و اموال نامحصور به‌تصرّف اولیای دولت قاهره و عساکر منصوره درآمد و بیخ کفر و ضلال بالکل از آن دیار برکنده گشت و به‌جای کنائس آنها حسب‌الحکم معابد و مساجد بنا نهادند و عوض ناقوس آن گبران آواز آذان مسلمانان از آن مکان به‌گوش ساکنان عالم بالا و کرّوبیان ملای اعلی رسید. الحمدلله که این چنین فتحی اهل اسلام را در این ایّام روی داد. دولت دنیا وسیلهٔ سعادات عقبی و باعث رضای [5]مولی باد.

تتمّهٔ وقایع این احیان خیر پایان

در اینولا باقر خان نجم ثانی به‌تازگی منظور نظر نیّر اعظم اوج [6]صاحبقران ثانی شده مقرون نظر سعد اختران و محسود اقران گشت و کوکب عزّت و رفعتش که از شرف خانهٔ نصیب به‌وباکدهٔ عزل افتاده بود ارتفاع درجهٔ اقبال و قبول یافته از این دقیقهٔ جلیله[7] کسب انواع سعادات جاودانی نموده. تبیین این

---

۱. برگ ٦٦ ب، تونک.
۲. برگ ٤٩، دیوان.
۳. برگ ٥٥، موزهٔ دهلی.
۴. نفر (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۳۱ ب، برتیش.
۶. برگ ٦٧، تونک.
۷. قلیله (موزهٔ دهلی).

ابهام آن‌که بعد از تغییر صوبهٔ اودیسه به‌صاحب صوبگی ولایت گُجرات و مضافات آن که در این ایّام از عمدةالدّوله اسلام خان تغییر یافته بود کامروا شد و به‌عنایت خلعت [۱]و اسب و فیل و تفویض منصب چهار هزاری [۲]ذات و چهار هزار سوار نصف دو اسبه و سه اسبه بر اضعاف قرار داد خاطر کامگاری یافت. اخلاص خان پسر بایزید بیگ قزوینی به‌تفویض خدمت نگاهبانی قلعهٔ رُهتاس فیض نظر عنایت دریافته از مرحمت خلعت و اسب نوازش پذیرفت و چون خدمت میر توزکی کاری است به‌غایت دشوار و شغلی است بی‌نهایت نازک و دقیق هنجار چه کمال معامله فهمی و کاردانی درکار دارد و در انصرام آن از ارتکاب افعال متضاده مثل شدّت و گرمی و چرب و نرمی و لطف و غضب و مرتبه سنجی و پایه‌شناسی و ردّ پای و پیروی ناچار است لهٰذا علی[۳] خان که تقدیم [۴]آن امر عظیم بدو تفویض داشت بنابر فرط شدّت و حدّت طبع که وجود آن علّت مرضیات همگنان است مرضی خاطر عاطر سر نکرده بود لاجرم در اینولا از تغییر خان مشارٌالیه به‌مروّت خان آخته بیگی مرجوع شد و به‌خطاب مرشد قلی[۵] خانی که عمش للهٔ شاه عبّاس به‌این نام موسوم بود حسب‌الالتماس او مخاطب شد.

اقتران فرخنده کوکب سعادت قرین برج صاحبقرانی شاهزادهٔ اقبالمند بلنداختر سلطان[۶] شاه شجاع والاگوهر با نبیرهٔ شرفخانهٔ کرامت جاودانی یعنی کریمهٔ صفیهٔ سلسلهٔ صفیهٔ[۷] صفویه بعد از انعقاد انجمن عقد ازدواج شرعی میانهٔ این دو بیگانه گوهر عقد یکتایی

اسباب بذل جهد طبقهٔ علیهٔ ملوک در باب سلوک طریقهٔ تکثیر و توفیر اولاد امجاد و احفاد والانژاد [۸]و دواعی صرف مساعی جمیلهٔ ایشان در مادّهٔ انتاج نسل جلیل و نشو و نمای فروع و اصل اصیل دوحهٔ وجود خود از آن نمایان‌تر است که به‌بیان نیازمند باشد و این معنی [۹]چگونه چنین نباشد که در صورتی که تحریص و ترغیب عقل و شرع در مادّهٔ تزویج احاد ناس بدین پایه تأکید و این مایه مبالغه رسد

---

۱. برگ ٤٩ ب، دیوان.
۲. برگ ٥٥ ب، موزهٔ دهلی.
۳. خلیل (برتیش).
۴. برگ ٦٧ ب، تونک.
۵. قالیج (موزهٔ دهلی).
۶. سلطان شجاع (موزهٔ دهلی).
۷. سلسلهٔ صفویه (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ٥٦، موزهٔ دهلی.
۹. برگ ٥٠، دیوان.

فکیف در باب [1]توالد و تناسل ملوک و سلاطین خصوص این مهین سلالهٔ ما و طین و گزین نتیجهٔ [2]آبا و امهات عالم تکوین اعنی اعیان این خانوادهٔ والامکان ذی‌شأن که از این مقیاس حقیقت اساس راه قیاس گشاده است چه آن معنی باعث اتّحاد فرد فرد اشخاص و افراد ناس و این موجب استقامت مزاج وهاج زبدهٔ طبایع و ارکان بل علّت تنقیهٔ این عالی مکان یعنی حضرت انسان است که در حقیقت علّت تمامی تکوین کائنات و ظلّ ظلیل خورشید ذات است:

ببین تقاوت ره از کجاست تا به‌کجا

بنابراین مقدّمهٔ مسلّمهٔ حکمت آیین خدیو زمان و زمین که پیوسته به‌مقتضای مهربانی طبع مصلحت‌اندیش خیر و صلاح دنیا و دین عباد و امن و امان و بلاد در پیش دارند، به‌خاطر مبارک آوردند که شاهزادهٔ جوان‌بخت، بلنداقبال، سلطان شاه شجاع را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف حرم محترم آن والانژاد که سابقاً نامبرده و زبان‌زد شده بود [3]در این زودی داماد سازند و چون میقات[4] قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه مبارک رمضان سمت قرب مدّت داشت و نکاح و زفاف بین‌العیدین ممنوع است لاجرم بندگان [5]حضرت بنابر آن‌که وقوع این کارخیر به‌حیز تعویق و تأخیر نیفتد، اختر شماران سطرلاب[6] نظر، بطلیموس نظیر را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عیدفطر سعید به‌اشارهٔ والاسعادت‌پذیر ساختند و همگنان بعد از ملاحظه به‌اتّفاق کلمه معروض داشتند که در [7]عرض این مدّت تا هنگام استهلال هلال شوّال بل تا سال دیگر ساعتی به‌فرخنده فالی و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سوّم[8] شهر عظمت بهر شعبان سنهٔ هزار و چهل و دو موافق چهاردهم ماه اسفندار سال پنجم جلوس همایون که آن نیز میانه است به‌نظر نمی‌آید و بنابر آن که تعویق این معنی مرضی خاطر عاطر آنحضرت نبود توسّط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته[9] با وجود عدم انطباق ساعت معهود بر طبق مقصود به‌کارگری اقبال

---

۱. برگ ۳۲، برتیش.
۲. برگ ٦٨، تونک.
۳. برگ ٥٦ ب، موزهٔ دهلی.
۴. معیاد (موزهٔ دهلی)
۵. برگ ٦٨ ب، تونک.
۶. اصطرلاب (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۵۰ ب، دیوان.
۸. سیوم (موزهٔ دهلی).
۹. بداشته (برتیش).

صاحبقرانی که از نیروی تأیید ربّانی دفع گرانیهای قران اختران می‌کند اعتماد نمودند و سامان‌پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت به‌سرانجام در بایست وقت مأمور فرمودند و با آن‌که میان این دو فرخنده طوی زیاده [۱]از بیست و دو روز نبود فرمان‌پردازان بر طبق [۲]امر گیتی مطاع و خدیو [۳]زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج این خجسته ازدواج باز پرداختند و از این معنی مادّه حیرت اهل خبرت و تبصرهٔ ارباب بصیرت آماده گشته سرمایهٔ آگاهی آنان‌که از کماهی حقیقت و فسحت دستگاه این دولت بی‌پایان اطّلاع ندارند، اندوخته آمد و مزیّت کیفیّت و کمیّت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادتکدهٔ دولت خدا داد نسبت بذول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند خانهٔ خدای شطرنج از شاهی جزنامی ندارند به‌تعمیق نظر اندیشهٔ غور پیشه رفته مانند تصاعیف بیوت شطرنج[۴] آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت.

و بالجمله روز جمعه نهم ماه شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر جواهر نفائس و اجناس دیگر به‌رسم ساچق با توره و آیینی که در طوی سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان [۵]میربخشی و میرجمله خان سامان و موسوی خان صدرالصدور به‌منزل خلف‌الصدق خانوادهٔ مرتضوی رستم میرزای صفوی مرسول گشت و چون هنگام انعقاد محفل زفاف فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم [۶]ماه عظمت‌پناه شعبان که بنابر رسم معهود شب حنابندان بود از منزل میرزای مشارٌالیه خوانهای حنا با ساز و [۷]برگ آن به‌آیینی که سزاوار این دودمان خلافت جلالت و در خود آن خاندان نجابت و اصالت باشد به‌مشمول کوکبهٔ عزّت و مصحوب دبدبهٔ رفعت آوردند.

و باقی رسوم متعارفه مثل چراغان و آتشبازی و امثال اینها از جانب ایشان به‌ظهور آمد و ساحت عظمٰی غسلخانهٔ مقدّس که حسب‌الامر اقدس به‌جهت انعقاد انجمن حنابندی مقرّر گشته بود به‌حضور یمین‌الدّوله کامگار و سایر امرای نامدار زینت آمود شد و به‌دستور محفل پرنور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقرّره از بستن حنا و تقسیم فوطه‌های زربفت و مرصّع و خوانهای گل و پان و شیرینی و

---

۱. برگ ۵۷، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٦۹، تونک.
۳. برگ ۳۲ ب، برتیش.
۴. بیوت آن (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۵۱، دیوان.
۶. برگ ٦۹ ب، تونک.
۷. برگ ۵۷ ب، موزهٔ دهلی.

خوشبوی به‌شایستگی تمام وقوع یافت و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و رقص و سماع نازنین شاهدان هندی‌نژاد که لازمهٔ انجمن سور و سرور است به‌عالم شهود رو نموده نظّارهٔ آن زنگ اندوده دیرینه از آئینهٔ خاطر تفرّجیان زدود و چون سرانجام این مراتب که سرمایهٔ تفریح تنشیط [۱]قلوب و مادّهٔ ترتیب اسباب فراغ خاطر و ترطیب دماغ است به‌ظهور پیوست و عالمی بدین دستاویز [۲]از بند غم و عقدهٔ الم پیوند گرفتاری گسسته به‌امید خوشحالی سرمد و فارغبالی ابد عقد بیعت [۳]جاوید بستند.

و روز دیگر به‌کارفرمایی نوّاب خورشید احتجاب پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان ملکهٔ ملک صفات، قدسیه سمات بیگم صاحب جمیع جهاز و اسباب دامادی [٤]برادر فرشته محضر فرخنده سیر خود را که از همه جهات موازی ده لک روپیه می‌شد و اکثر وجوه مصارف آن را در سرکار خاصّه خود آماده ساخته آوردند مگر قلیلی از آن که به‌سرکاری نوّاب غفرانمآب مهد علیا مهیّا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به‌ترتیب خاص مرتّب گشت و چون فراغ از آن مهمّ اهم که قریب به‌دوپهر کشید اتّفاق افتاد بندگان حضرت خلافت مکان بنابر اجابت ملتمس فروغ اختر عفّت و پرتو چراغ عصمت، سایهٔ پرنور بر ساحت این مجلس مقدّس گسترده [٥]آن گوهرآگین[٦] بساط بل منوّر آسمان پُراختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند.

هرچند این جهاز به‌حیثیت کمیّت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلّف سخن‌سازی بنابر کیفیّت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجّه و لطف اشاره قرّةالعین اعیان خلافت جاودان به‌مراتب متعدّده از حسن ترتیب آن بیش در بیش بود چنانچه دربارهٔ این باز می‌توان گفت:

نقّاش نقش آخر بهتر کشد ز اوّل

بی‌تکلّف فردوس آیین بزمی به‌جواهر زواهر صورت آذین یافته بود که از روی صفای درون و بیرون مانند ظاهر آئینه و باطن صافی گوهر آن صفوف آیین همانا جوهر گوهرش از عرض [۷]کدورت

---

۱. برگ ۷۰، تونک.
۲. برگ ۳۳، برتیش.
۳. برگ ۵۱ ب، دیوان.
۴. برگ ۵۸، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۷۰ ب، تونک.
۶. گوهرآیین (برتیش).
۷. برگ ۵۲، دیوان.

معرّا بود و نگارخانهٔ [1]بی‌نظیر تصویرپذیر شده بود که بلا تشبیه حقائق صور[2] معانی‌نگار در و دیوارش که از آراستگی بدائع محسنات چون معانی سور و آیات کلام صورت‌نگار حقیقی که بالذات به‌محسنات بدیعه آرایش پذیرفته از آلایش نقائص و شوائب عیوب مبرّا، فی‌الواقع نگارین انجمنی زینت آرا گشته بود که از صدر گرفته [3]تا صف نعال با وجود کمال تکلّف و تصنّع در تزیین آن به‌نحوی بی‌تکلّف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع و بدایع آن ورای تصّنعات بدیعه است و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد از تعریف و توصیف مستغنی بود. رنگین چمنی پیرایه پیرا شده بود که سیاه قلم هر برگ سبزی اوراق ریاحین نگارینش درنظر دقیقه‌شناسان حقیقت نگر رشک فرمای کارنامهٔ رنگ‌آمیز مانی و نقش ارژنگ و غیرت‌افزای نگارستان [4]رنگارنگ چین و فرنگ می‌نمود.

مجملاً بعد از استیفای یکایک حظّ تفرّج تام که ادای حق مقام به‌جا آوردند نخست پرستاران محل معلّی رخصت یافته آنگاه امر اعلی به‌احضار خواص بنده‌های زیور اصدار پذیرفت و چون همگنان به‌فیض سعادت حضور پرنور فایز شدند و حسب‌الاستصواب بندگان حضرت سایر بنده‌های درگاه والا از ارکان دولت و اعیان دربار تا خدمهٔ خدمات حضور از [5]سرکار نوّاب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به‌تفاوت درجات مراتب خلعتهای فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند [6]و سایر نظّارگیان بعد از [7]ملاحظهٔ آن بساط نظر پیرا و اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد تهیّهٔ برگ و ساز این دو طوی عظیم در این مایهٔ کم و کیف و عدد و عدّت و این پایه کمی فرصت و نزدیکی مدّت انگشت اعجاب و اغراب وقف ابدی دندان تعجّب و تحیّر ساختند و دست به‌دعای ازدیاد این دولت بی‌پایان ابد بنیاد برافراختند.

و چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه به‌فرخنده منزل شاهزادهٔ عالمیان که در آن احیان فیض نزول خجسته بر منازل ایّام پادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار جون واقع است مبذول داشتند به‌آیین شایسته مرسول گشت و پایان آن روز طرب‌آموز همایون محفل خاص

---

۱. برگ ۵۸ ب، موزهٔ دهلی.
۲. صور از دقایق صور معانی (دیوان هند).
۳. برگ ۷۱، تونک.
۴. برگ ۳۳ ب، برتیش.
۵. برگ ۵۹، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۷۱ ب، تونک.
۷. برگ ۵۲ ب، دیوان.

و عام به‌نور حضور آن سَروَر منوّر شده خواص و عام در آن بزم خاص بار عام یافتند و اهل رود و سرود به‌راست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیّا ساختند و هنگام نماز شام که مشرق شرفخانهٔ شاه برج جاه و جلال [۱]از نور نیّر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشیانهٔ عنقای مغرب قاف اشراق گشت. حسب‌الامر اعلی شاهزاده‌های والاگهر [۲]سلطان اورنگ و سلطان مراد بخش با یمین‌الدّوله و سایر امرای نامور به‌منزل انور شاهزاده بلنداختر شتافته همراه آن شاه داماد و عروس بخت و اقبال از راه کنار دریا سعادت‌اندوز ملازمت والا شدند و آن شب نور افروز همه جا در عرض راه و سرتاسر عرصهٔ ساحل جون و ساحت پای دَرشَن مراسم چراغان [۳]و آتشبازی که عمدهٔ مواد بهجت و سرور جشن سور است به‌جا آمده بود، چنانچه از پرتو انواع آلات روشنایی مثل چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمود انوار اختر و نور ماه انور راست مانند شعلهٔ کرم شب تاب [۴]فروغ[۵] به‌دروغ داشت و آلات آتشبازی که بجهت شگون فتح مهمّات جابه‌جا نصب شده بود خصوص تیر هوائی که گشاد یافته از رفع آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پُرستاره می‌شد و خود نار کرّهٔ اثیر در جنب نمود نور آن مانند شرار و شعلهٔ خس بود می‌نمود.

و چون وقت ساعت مختار [۶]در رسید اصحاب شرع شریف در خلوت شاه برج مقدّس به‌حضور پیوند عقد دائمی به‌میان آن فرخنده کوکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهرهٔ زهرای فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرّا بستند و عالمی زبان به‌مبارک گشاده به‌اقامت مراسم معهوده و آداب مقرّرهٔ این مقام داد آوازهٔ [۷]متعارفات دادند و خواص و عوام از وظائف خاص نثار و انعام عام خدیو روزگار کام خواطر گرفتند، خاصّه ارباب سخن و استعداد قصائد غرّا که در باب تهنیت این فرخنده سور انشاء نموده بودند در حضور پرنور انشاد نمودند و اصحاب رود و سرود نواسنج و غزل‌سرا شده آوازهٔ حسن آواز و لطف نغمه و ساز آویزهٔ گوش نزدیک و دور ساختند و همگی به‌همه مرادات خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند و ثناطراز والا بارگاه سلیمانی طالبای کلیم

---

۱. برگ ۷۲، تونک.
۲. برگ ۵۹ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۵۳، دیوان.
۴. برگ ۳٤، برتیش.
۵. فروغ فروع بدروغ (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۷۲ ب، تونک.
۷. برگ ٦۰، موزهٔ دهلی.

همدانی که تاریخ این طوی همایون را بدین‌گونه رقم زد خامه نظم ساخته بود [۱]آن را معروض داشته از برکت تحسین و استحسان این مبداء فیّاض فیض و جود و احسان کتابهٔ شهرت یکتایی [۲]بر پیشطاق طارم رواق نهم نگاشت. قطعه[۳]:

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین	روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
پیش از آندم که ز نور و ز چمن عید کند	مشام همه بوی گل امید آمد
جشن دامادی سلطان جهان شاه شجاع	عالم افروزتر از کوکبهٔ عید آمد
بهسرا پردهٔ ماه فلک پادشهی	از پی ساز طرب موکب ناهید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم	مهد بلقیس بهسرمنزل جمشید آمد
	(۱۰٤۲ هجری)

بیان تتمهٔ احوال خیر پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند ناپسند که وقوع[٤] آنها در صوبهٔ کشمیر جنّت[٥]نظیر شیوع‌پذیر شده بود

[٦]دادار گیتی آفرین که بنای عمارت خراب آباد عالم کون و فساد براساس عدل بنیاد داد سلاطین نصفت آیین نهاده و رفع خرابی معمورهٔ خاک را به‌تهیّهٔ مصالح لطف و قهر ایشان که همانا نازل به‌منزلهٔ آب و گل این عمارت است منوط داشته در هر حالی از احوال که به‌مقتضای فضل و افضال فراغ بال و رفاه حال عباد بیشتر خواهد لامحاله از این طبقهٔ والاجهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادی بلاد سازد که پیوسته در پی معموری عالم [۷]بوده معماری عدالت را در هر حالت بر سرکار دارد [۸]و در هر صورت که روی دهد تمهید قواعد سیاسات مدنی که همانا قوائم استقامت ارکان نظام کلّ[۹] است بر وجه احسن از قوّة به‌فعل آرد چنانچه اگر کار با عنف و شدّت و قهر و سطوت افتد از جویبار

۱. برگ ۵۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۷۳، تونک.
۳. غزل (برتیش).
۴. رجوع (موزهٔ دهلی).
۵. بهشت (دیوان هند).
۶. برگ ٦۰ ب، موزهٔ دهلی.
۷. برگ ۷۳ ب، تونک.
۸. برگ ٣٤ ب، برتیش.
۹. کلّی (موزهٔ دهلی).

تیغ آبدار کل رفع مظالم در آب گرفته ابواب جور و تعدّی از همه رهگذر [1]به‌کل برآرد تا آنگاه که رفته رفته دفع مفاسد کلّی که عمده‌ترین مصالح این کارخانه است از همه جهت به‌عمل آید و چون وقت لطف و رفق در رسد نخست به‌رشحه فشانی سحاب تفقّد و تلطف سرشار گرد کدورتی که از غبارانگیزی ظلم و بدعت جور پیشگان بر صفوتکدهٔ صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد و به‌تدریج جبر دلهای شکسته و خاطرهای خسته از مومیایی عاطفت و مرهم مرحمت [2]به‌ظهور آرد تا در این ضمن معمورهٔ خواطر مقبلان و بیت‌المعمورهٔ قلوب صاحبدلان که همانا مقصود از فرو چیدن دکان کون و مکان وجود ایشان است با مرمّت و عمارت گراید و به‌ضرورت شاهد آبادانی گیتی که تابع این معنی است در این صورت به‌عرصهٔ شهود جلوه‌گر آید.

مصداق این سباق حکمت [3]انطباق موافق قوانین ملکرانی و آیین جهان بانی والاحضرت صاحبقران ثانی و پیوسته آگاهی از سایر جزئیات امور ملکی و مالی و دستورالعمل کلّی متصدّیان اعمال دیوانی و متکفّلان اشغال سلطانی این دولتکدهٔ جاودانی است و شاهد حال رفع شنایع بدعتهای شایع است که از جور اندیشه‌های حکّام جزو در دارالملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود و رفته رفته به‌مبلغهای کلّی رسیده چون در اینولا حقیقت آنها از انهای منهیان صوبهٔ مذکور و عرضه داشت[4] صوبه‌دار آن دیار به‌موقّف عرض اعلی رسید بی‌توقّف فرمان قضا نشان[5] در این باب به‌نام ظفر خان زیور صدور یافت که سایر ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحهٔ روزنامچهٔ[6] روزگار محو نمایند و من بعد به‌این علّت سوای آنچه در عهد قدیم مقرّر بوده [7]نیم پشیز بلکه هیچ‌چیز از رعایا نگیرند و تفصیل این فصول و ابواب وجوب هر باب مشتمل بر این موجب [8]و معنون بدین عنوان است که متصدّیان مهمّات سرکار عموم اهل این شهر خصوص عجزه و مساکین و عجوزان سالخورده [9]و خورد سالان، بیوهٔ پُردرد بی‌زور را به‌جهت چیدن گل زعفران کار بل بیگار

---

۱. برگ ٥٤، دیوان.
۲. برگ ٦١، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٧٤، تونک.
۴. عرضداشت (موزهٔ دهلی).
۵. جریان (دیوان هند).
۶. روزنامهٔ (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ٥٤ ب، دیوان.
۸. برگ ٦١ ب، موزهٔ دهلی.
۹. برگ ٧٤ ب، تونک.

می‌فرمایند و از این رو آزار بسیار و تشویش و اضرار بیش از حد به‌احوال سایر مردم سیّما پیشه‌وران که روزگار ایشان از کسب یومی می‌گذرد و از هیچ‌رهگذر روزی مقرّر [۱]ندارند راه می‌یابد. در این باب حکم اقدس صادر شد که دیگر به‌تکلیف متعرض این جماعه نشده کارگران این شغل ضروری را از سرکار خاصّهٔ شریفه مزدوری به‌هند.

دیگر از عهد باستان باز معهود بوده که برسر هر خروار شالی دونیم دام که فلسی است به‌وزن خاص می‌گرفته‌اند و در این ایّام چهار دام قرار یافته مقرّر شد که چون در عهد دولت ابد پایان به‌عنوان زکات و بر سبیل رهداری که مبلغهای کلّی می‌شود در سایر ممالک محروسه «حرست عن الطوارق الحدثان» راه گرفت و گیر در کل مسدود شده که بجهت این فروعات جزوی که در جنب آنها اصلاً نمود ندارد مزاحم کسی نشده در اصل از این باب چیزی به‌وصول نرسانند.

و دیگر از هر موضعی برسر هر چهار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب‌المقرّر زمان ماضی می‌گرفتند و الحال از تعدّی صوبه‌داران سابق[۲] در ازای قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهای سه [۳]گوسفند است [۴]نقدی از رعایا باز یافت می‌نمایند، فرمودند که حسب‌الصدور امر نفاذ قرین دستور سابق معمول بوده در این باب دست تطاول من [۵]جمیع‌الوجوه کشیده دارند.

دیگر در هر قریه چندین قانونگوی بی‌خرد بهم رسیده‌اند چنانچه همگنان هر ساله مبالغ کلّی به‌صیغهٔ قانون‌گویی از رعایا می‌گیرند و از این راه زیان بسیار به‌جاگیردار نیز می‌رسد. امر اعلی به‌صدور پیوست که اکتفا به‌یکی از آنها نموده دیگری را در آن ده دخل ندهند.

دیگر از پیر و جوان و خرد و کلان کشتیبانان به‌عنوان سرشمار هفتاد و پنج دام[۶] به‌صیغهٔ میر بحری نام نهاده می‌گیرند. فرمان همایون بر این جمله توقیع نفاذ رسید که از این پس، قانون پیش را دستورالعمل ساخته در این باب نیز ابواب بدعت مسدود نمایند و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالان[۷] سی و شش دام زیاده نطلبند.

---

۱. برگ ۳۵، برتیش.
۲. ماضی در ادای (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ٦٢، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۷۵، تونک.
۵. برگ ۵۵، دیوان.
۶. درم (موزهٔ دهلی).
۷. خردان (برتیش).

مجملاً ظفر خان در آن ولایت به‌نیابت پدر صوبه‌دار آن ولایت بود بر وفق مضمون فرمان همایون عمل نموده ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقّه دوام مطالبات بی‌حساب آزاد ساخت و به‌استصواب طبع خیراندیش سواد فرمان قضا نشان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در درگاه [1]مسجد جامع نصب گردانید که بنای بقای آنحضرت چون پایهٔ بنیان عدل و احسان پایدار باد و اساس قواعد و قوانین معدلت آیین ثانی صاحبقران [2]سعادت قرین تا دوام دوران چرخ‌برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار بماند.

در اینولا لشکر خان صوبه‌دار دهلی که هجوم [3]افواج عساکر شیب دارالملک بدن او را فروگرفته ذخائر بنگاه حواسش به‌یغما رفته بود چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عملهٔ قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینبغی نمی‌آمد چه جای [4]آن‌که به‌خودی خود نگاهبانی کشوری با سردارای لشکری را موافق مرضی خاطر عاطر خدیو هفت کشور سر تواند کرد. لاجرم حضرت پادشاه حقائق آگاه که گزارش حقوق وفاداران جانسپار خاصّه ارباب سوابق خدمات را که دیرین آیتی است در شأن آنحضرت به‌حکم آن‌که تصدّی امثال این خدمات که ترددات شاقّه و حرکات عنیفه را لازم دارد در مادّه آن دیرینه بندهٔ صادق عقیدت مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار می‌شد لاجرم خان مشارٌالیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله [5]سرداران لشکر دعا ساختند و تقدیم خدمت صاحب صوبگی دهلی را از تغییر خان مشارٌالیه نامزد اعتقاد[6] خان نمودنده در پانزدهم ماه اسفندار او را به‌تشریف خلعت و عنایت اسب مخلع[7] و مشرّف ساخته بدانصوب مرخّص فرمودند.

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزادهٔ [8]جوان‌بخت بلنداقبال والااختر سلطان شجاع بهادر از قدوم همایون پادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانه مهر انور شد و شاهزادهٔ ادب‌پرورد

---

۱. برگ ۷۵ ب، تونک.
۲. برگ ٦۲ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۳۵ ب، برتیش.
۴. برگ ۵۵ ب، دیوان.
۵. برگ ٧٦، تونک.
۶. اعتبار (دیوان هند و دهلی).
۷. محلّی (دیوان هند و دهلی).
۸. برگ ٦۳، موزهٔ دهلی.

خردپرور[1] از راه کمال قاعده‌دانی نفائس امتعۀ هر دیار سرتاسر رهگذار بر سبیل پا انداز گسترده رسم نثار به‌ظهور آوردند و حسب‌الامر والا دو تقوز پارچۀ اعلا و شمشیر مرصّع به‌یمین‌الدّوله و خلعت چارقب به‌علّامی افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند و به‌چند تن از اعاظم امرا خلعت با فرجی و به‌سایر بنده‌های روشناس خلعت بی‌بها مرحمت نمودند و همگنان اوّلاً تسلیمات این عنایت والا در خدمت بندگان حضرت اعلی به‌جا آورده ثانیاً در خدمت شاهزادۀ کامگار اقامت [2]به‌رسم معهود نمودند و حضرت خدیو روزگار به‌حکم نهایت [3]عنایت نسبت به‌شاهزادۀ سعادت یار در آن منزل تا آخر روز به‌عیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصّه نیز همانجا تناول فرمودند.

سی‌ام ماه مذکور یک سر اسب صرصرتک ابر رگ مزیّن از زین و لگام مرصّع به‌شاهسوار عرصۀ کرامت، ذات والاصفات سلطان داراشکوه عنایت شد.

---

۱. ادب‌پروَر خردوَر (موزۀ دهلی).
۲. برگ ٥٦، دیوان.
۳. برگ ٧٦ ب، تونک.

سرآغاز[1] نوروز سال همایون فال ششم از سنین سعادت قرین دور اوّل ادوار بی‌شمار از تاریخ جلوس ابد پیوند پایدار خدیو روزگار اعنی ثانی صاحبقران[2] نامدار شد

به‌تاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان سنهٔ هزار و چهل و دو هجری یعنی مبدای سال ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی به‌فرّخی فیروزی و نیک اختری و بهروزی بر آیین هر ساله بل هر روزه آذین پذیرفته بود و صفحهٔ عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتی‌پناه از نفائس و نوادر بحر و بر زیور زر و گوهر گرفته و روی زمین صحن خانهٔ خاص و عام از غرائب امتعهٔ هفت کشور و بساطهای ملوّن و مصوّر پیرایه‌های غیرمکرّر [3]یافته چنانچه از پرند زر تار مهر و قصب سیمکار ماه گرفته تا اطلس کارگاه نهم و دیبا نقره باف صبح دوم با آن مایه تازگی همانا به‌کهنگی در تزیین آن به‌کار رفته بود والاحضرت خدیو زمان یعنی نیّر اعظم روی زمین و ثانی صاحبقران سعادت قرین با دولت و سعادت تحویل نیک اختری به‌برج سریر سروری نموده، روی آن نمونهٔ سپهر هشتم را از [4]روی پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند و سایر شاهزاده‌های بلنداختر از ادای کورنش و تسلیم مراسم معهوده به‌تقدیم رسانیده قرین سعادت هریک به‌مقر[5] مقرّر خود مقام گرفتند و مانند نجوم زهرا بل به‌درر غرر در منازل منزلت خویشتن[6] یعنی قرارگاه پایه‌های

---

۱. آغاز سال همایون فال ششم از... از ابتدای جلوس ابد پیوند... (موزهٔ دهلی)؛ آغاز سال ششم از سنین سعادت قرین دور اوّل از ادوار بی‌شمار خدیو روزگار صاحبقران (دیوان هند).

۲. برگ ٣٦، برتیش.

۳. برگ ٧٧، تونک.

۴. برگ ٥٦ ب، دیوان.

۵. در مقام خود مقر (موزهٔ دهلی).

۶. خویش (موزهٔ دهلی و دیوان هند).

اورنگ سپهرآیین شرفخانه گزین گشتند [۱]و امرای نامدار[۲] از روی عقیدت صافی و از ارادت درست نخست جبین اخلاص را زمین سا نموده برین سر تارک سرافرازی را سپهرفرسا ساختند.

آنگاه به‌دستور معهود چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف جا گرفته صفی مانند جرگهٔ مجره بستند و جمیع سعادت یافته‌های انجمن حضور بنابر کمال عنایت آنحضرت به‌اضافهٔ مناصب و افزایش مراتب قدر و مقدار و رواتب [۳]برطبق دستور معهود به‌اضعاف پیشنهاد خاطر کامروا گشتند و عموم ارباب استعداد خصوص سخنوران خردپرور اشعار غرّا در تهنیت این روز طرب افروز گذرانیدند و بر این قیاس اصحاب طرب و سُرُور از فرط داد و دهش آنحضرت که بجز دادهٔ بحر و کان و زاده و پروردهٔ نیسان و عمان نبود داد مراد دلها داده کام خواطر برگرفتند.

و در این فرخنده روز چراغ دودمان روشنان عالم پاک و شمع شبستان چهارم افلاک بر آیین بندگان حضرت پس از تحویل شرفخانهٔ دیگر باره رونق بخش چهار بازار گیتی و رواج‌افزای کارخانهٔ عالم آب و خاک گردید و از فیض ورود مسعود بهجتکدهٔ حمل عوالم سفلی را مطلع نور ظهور گردانیده [٤]عام و [٥]خاص جهان را به‌عموم شادی و نشاط و مشمول نشأهٔ طرب و انبساط اختصاص بخشیده و از روی تشبّه بدانحضرت بر سبیل عطیهٔ نوروزی خلعت زر دوزی گل به‌چمن داده تحفهٔ زر و گوهر به‌عدن و [٦]معدن فرستاد و در این خجسته روزگیتی افروز پیشکش عبدالله خان بهادر فیروزجنگ صوبه‌دار پَتنَه و بِهار که مشتمل بود بر اقسام نوادر جواهر و نفائس مرصّع آلات [۷]و امثال آن از سایر تحف و تنسوقات با شش زنجیر فیل تنومند و چند رأس اسب کُونت به‌نظر انور درآمد و هم در این روز پنجاه هزار روپیه نقد که اللهوردی[۸] خان قراول بیگی فوجدار نواحی دارالخلافهٔ کبریٰ به‌رسم پیشکش[۹] ارسال داشته بود از نظر انور گذشته پرتو خورشید اقبال و قبول بر آن تافت و

---

۱. برگ ٦٤، موزهٔ دهلی.
۲. نامدار نامور (دیوان هند)، نامور (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۷۷ ب، تونک.
۴. برگ ۵۷، دیوان.
۵. برگ ٣٦ ب، برتیش.
۶. برگ ٦٤ ب، موزهٔ دهلی.
۷. برگ ۷۸، تونک.
۸. الهوردی (موزهٔ دهلی).
۹. بر سبیل پیشکش (موزهٔ دهلی).

نیز محمّد حکیم کاشغری به‌شرف بساطبوس کامروا گشته هژده سر اسب و چند شتر و نفائس دیگر بر سبیل پیشکش به‌نظر درآورد.

سوانح ماه فروردین

پنجم این ماه راجه گَج[1] سنگه کَچهواهه که از وطن سعادت‌گرا گردیده بود در این روز از آستان‌بوس درگاه والاسرمایهٔ سعادت سرمد اندوخت.

یازدهم ماه خواجه ابوالحسن تربتی که سابقاً به‌دیوانی کل سرافراز بود و در این مدّت از لذّت طول عمر بل عرض آن استعفای حظّ اوفر زندگی نموده در احیان[2] که بر پایان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدّده که عمدهٔ آنها کبرسن بوده صاحب فراش شد و رفته رفته سلطنت امراض متضاده بر اعمال کالبد عنصریش استیلای کلّی یافته مزاج او را از عهده و عمل امید [3]عافیت و کمال[4] صحّت معزول [5]ساخت و چون [6]وقت معلوم در رسید و هنگام اجل محتوم درآمده بود و ارباب تحریر دیوانکدهٔ تقدیر نام او را از روزنامچهٔ روزینه خواران روزی معلوم و سالیانه‌داران حیات مقسوم انداخته بودند از این رو دوا و مداوا در مادّهٔ رفع امر قطعی وقعی و نفعی نداد و در باب[7] آن فرمان نافذ که از موقّف احکام عامّهٔ ازلی به‌طغرای جلی «كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ»[8] معنون است در دیوانکدهٔ قضا به‌توقیع وقیع صحّ ذلک رسیده و ثانیاً در عرض مکرّر قدر رقم «فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ﴿٣٤﴾»[9] امضا یافته بود صدقه و دعا سودمند نیفتاد، لاعلاج برای رفع حساب به‌دیوان اعلی عالم بالا رجوع نمود.

و چون خواجهٔ مذکور سرحلقهٔ فدویان دیرین این دودمان دیرمان بود چنانچه در عهد حضرت عرش‌آشیانی دیوانی دکن و وزارت [10]شاهزاده دانیال بدو تفویض داشت و در عهد حضرت

---

۱. جَی سنگه (برتیش).
۲. در احیان بر پایان عمر اسراف (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۷۸ ب، تونک.
۴. گمان (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۵۷ ب، دیوان.
۶. برگ ٦۵، موزهٔ دهلی.
۷. در باب روان فرمان (دیوان هند و دهلی).
۸. قصص (۲۸)، آیه ۸۸
۹. اعراف (۷)، آیه ۳٤.
۱۰. برگ ۳۷، برتیش.

جنّت‌مکانی نخست میربخشی به‌استقلال بوده ثانی‌الحال تکفّل امور دیوان[۱] کل در عهدهٔ تعهد او شد. [۲]لاجرم خدیو روزگار بر فوت چنان معتمدی وفادار اظهار تأسّف و تحسّر فرموده حقوق خدمات عمدهٔ او را پیش نظر حقائق نگر داشتند چنانچه ظفر خان مهین خلف او که خانه‌زاد قابل[۳] و رشید مستعدی است منظور نظر عنایت شده صاحب صوبگی خطّهٔ کشمیر که به‌نیابت خواجه داشت [۴]من حیث‌الاصاله بدو حواله شد و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه پایهٔ اعتبارش افزوده به‌عنایت [۵]علم و نقّاره که خواجه داشت سرافرازی و بلندآوازگی پذیرفت.

و الحق بندگان حضرت پادشاه دین‌پناه حقائق آگاه[۶] بنابر سابق حقوق خواجه در حق بازماندگان او به‌جا آوردند سرمایهٔ[۷] امیدواری دیگر بنده‌های درگاه شد و در این ضمن مادهٔ استظهار سایر عقیدتمندان ارادت آیین مهیّا و آماده گشت. مجملاً خواجه با وجود آن‌که بر طریقهٔ امامیه بود چون کمال تدیّن که علامت دینداری است داشت چنانچه از نهایت مرتبهٔ صدق گفتار[۸] و راستی کردار و عدم مداهنه و ملاحظهٔ روی مردم و پاس خاطرها تکیه بر صفای عقیدت و خلوص اخلاص خود کرده در خدمت حضرت جنّت‌مکانی و حضرت ظلّ سبحانی بوده [۹]سخنان راست که مرآت حقیقت‌نمایی آنها بوده بی‌ملاحظه اطراف بنابر دولتخواهی به‌عرض اشرف می‌رسانید. چنانچه دیگری را یارای تصوّر چه جای عرض آن نبود لاجرم از آنجا که گزارش حقوق بنده‌های دولتخواه دیانت شعار راستی آیین در شیمه‌های کریمهٔ بندگان حضرت است مرتبهٔ منصبش را به‌درجهٔ شش هزاری ذات و سوار رسانیده بودند و حالانکه در عهد حضرت جنّت‌مکانی به‌آن پایه اعتباری که داشت پایهٔ منصبش از پایهٔ پنجهزاری ذات و سوار در نگذشته بود.

چهاردهم راجه گَج سنگه که بنابر رخصت چندی در وطن به‌سربرده بود جبهه به‌سجده درگاه والا رسانیده [۱۰]نذری فراخور حال و وقت گذرانید و پیشکشی مشتمل بر جواهر و مرصّع آلات با یک

---

۱. دیوانی (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۷۹، تونک.
۳. قابل رشید (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٦٥ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۵۸، دیوان.
۶. این پایه عنایات که (برتیش).
۷. باعث (موزهٔ دهلی و دیوان هند).
۸. گفتاری و درستی (برتیش).
۹. برگ ۷۹ ب، تونک.
۱۰. برگ ٦٦، موزهٔ دهلی.

زنجیر فیل کشید. خلیل خان به‌تقدیم خدمت داروغگی توپخانه سعادت تعیین یافت. محمّد حسین جابری به‌تفویض خدمت دیوانی برهان‌پور از تغییر رعایت خان رعایت‌پذیر شد. میر عبدالکریم به‌خدمت داروغگی عمارات دارالخلافهٔ والا [1] نامزد شده از این مایه‌نوازش و مرحمت پایهٔ قدرش رفعت و سایر احوالش [2] مرمّت یافت و هم در این روز شاهزادهٔ [3] بلنداختر والاگوهر سلطان اورنگ‌زیب به‌عنایت فیل خاصگی با تلایر [4] پایهٔ اختصاص پذیرفت و پیشکش سیّد خان جهان مشتمل بر انواع نفائس و نوادر خاصّه مرصّع آلات و جواهر از نظر انور گذشت. میرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبدالرّحیم خان‌خانان به‌مرحمت تفویض خدمت فوجداری سرکار بهرایچ و به‌عنایت خلعت و اسب مختص گشته مرخّص [5] شد و هم در این روز خواص خان به‌عنایت منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه بر کام خاطر فیروز گشت و بنابر ادای شکرانهٔ این عنایت خاص پیشکشی درخور حال خود مشتمل بر جواهر و مرصّع آلات و امثال اینها از نفائس و ظرائف به‌نظر انور درآورده از راه کمال مرحمت و عاطفت به‌موقع قبول و اقبال وصول یافت. غیرت خان برادر عبدالله خان بهادر فیروزجنگ [6] به‌دریافت عنایت علم آیت اشتهار را طراز رایت افتخار ساخت. میر ظهیرالدّین علی برادر میر میران یزدی به‌انعام چهار هزار روپیه نقد اکرام یافت. قاضی محمّد سعید گرهرودی [7] که سابقاً سی هزار روپیه سالیانه داشت در اینولا به‌چشمک تحریک اختربخت والا و علو درجهٔ طالع دو بالا بل به‌محض استعداد و استحقاق [8] به‌تازگی منظور نظر سعادت قرّةالعین آبای علوی شده از پایهٔ عالی منصب هزاری ذات و دو [9] صد سوار بلندمرتبگی یافت.

نوزدهم ماه یعنی فرخنده روز سعادت‌اندوز [10] شرف آفتاب جهان افروز روی مجلس جشن نوروزی از سرنو غازهٔ زیور تازه پذیرفت و سرتخت خلافت از برکت پای فرقدسای آن سرور اکلیل شرافت بی‌اندازه یافت و چون بیت‌الشرف اورنگ سلطنت روی زمین از پرتو تحویل اشرف این

---

۱. برگ ۵۸ ب، دیوان.
۲. اخوانش مرحمت (برتیش).
۳. برگ ۸۰، تونک.
۴. با ماده فیل (دیوان هند).
۵. برگ ۳۷ ب، برتیش.
۶. برگ ٦٦ ب، موزهٔ دهلی.
۷. هروی (دیوان هند و دهلی).
۸. برگ ۸۰ ب، تونک.
۹. هزاری ذات و صد سوار (برتیش).
۱۰. برگ ۵۹، دیوان.

فروغ‌افزای سموات[۱] سبعهٔ هفت کشور اعنی خدیو بحر و بر روکش هفت اورنگ چرخ اخضر گشت موسم خریف عیش و عشرت ناکامان نومید مبدّل به‌فصل ربیع کامروایی جاوید گردیده بهار امیدواران گل‌گل شگفت، چنانچه شاهد آرزوی دیرینهٔ ارباب آز و نیاز که روزگاران[۲] دراز در زوایای مکامن سینهٔ عزلت گزین بود پیشگاه حصول را جلوه‌گاه ساخت و [۳]سفینهٔ امیدواری محتاجان انس و جان که عمرها در گرداب محرومی غرقاب نومیدی سیلی خور طوفان یاس جاوید بود به‌ساحل نجات انجاح رسید.

و از جمله [۴]نفائسی که در فرخنده محفل نوروزی تا این روز شرافت‌اندوز[۵] از شاهزاده‌های بلنداختر والاگوهر و امرای کامگار نامور به‌دفعات از نظر انور خدیو هفت کشور بر سبیل پیشکش گذشت و همچنین روز به‌روز می‌گذرانیدند و از این رو صحن خاص و عام را هر روزه روکش اطباق سبعهٔ شهر فیروزه می‌ساختند مبلغ چهارده[۶] لک روپیه به‌نظر قبول درآمد.

بیان سوانح این احیان سعادت پایان

در اینولا واقعهٔ غریبه‌ای که از بدایع وقایع عالم کون و فساد در بندر سورت رو داده بود بنابر انهای منهیان آن صوب معروض افتاد که در خانه بنّائی [۷]چهار دختر از یک بطن به‌عرصهٔ ظهور آمدند و پس از لمحه‌ای [۸]هر چهار در مهد عالم عدم آرمیده نامزد همخوابگی نعم الحین گشتند.

در این اوقات همشیرهٔ یلنگتوش[۹] بی‌اتالیق ندر محمّد خان والی بلخ که بنابر اذن برادر و همراهی حسین[۱۰] نامی از خویشان خویش آهنگ زیارت حرمین مکرّمین پیشنهاد ساخته بود به‌ارض مقدّس دارالخلافهٔ کبرٰی رسید و نخست به‌نیّت درست ارادهٔ طواف بیت‌المعمور دولتخانهٔ عظمٰی نموده استیلام

---

۱. سماوات (برتیش).
۲. روزگاران در زوایای (برتیش).
۳. برگ ٦٧، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۸۱، تونک.
۵. شرافت اندوز شهزاده های (برتیش).
۶. ده لک (دیوان هند و دهلی).
۷. برگ ۵۹ ب، دیوان.
۸. برگ ۳۸، برتیش.
۹. یلنگتوش (موزهٔ دهلی).
۱۰. خسین (برتیش).

رکن و مقام آن کعبهٔ آمال و آمانی و قبلهٔ انجاح مرادات [۱]دو جهانی به‌جا آورده [۲]آنگاه در سایر اماکن متبرّکه و مواقف معظّمهٔ حریم حرم خلافت کبرٰی یعنی منای منٰی و صفای صفوت و مروهٔ مروّت و عرفات عوارف و عواطف و امثال اینها ادای سایر مناسک معهوده نموده و بعد از فراغ جمیع منویات خاطر یکصد رأس اسب ترکی و هفتاد و پنج شتر نر و ماده بُختی و نه[۳] غلام قلماق که برادرش بر سبیل پیشکش همراه داده بود پیشکش کشید و به‌طریق اهدای هدیهٔ هژده سر اسب دیگر از طرف خود گذرانیده موازی همین عدد اسب از جانب خویش خویشتن که هم‌اکنون مذکور شد به‌نظر انور درآورد.

آنگاه ملّا حسن قبادیانی از اعیان دانشوران ماوراءالنّهر از روی کمال ورع و تقوٰی جمال[۴] علم و فضلش خال[۵] حسن عمل داشت و با همان نیّت به‌همراهی ایشان از آن ولایت راهی شده بود سعادت حضور انجمن والاادراک نموده تارک اعتبار و افتخار افراخت و بیست و هفت رأس اسب که به‌طریق ره آورد[۶] آورده بود بر سبیل پیشکش کشید و مکرّمت [۷]آنحضرت همگنان را منظور عنایت و مرحمت ساخته انواع عواطف دربارهٔ ایشان مبذول داشت، خصوص [۸]همشیرهٔ یلنگتوش و خویش او که دم نقد مکرّر به‌تشریف خلعتهای [۹]فاخره و انعامات متوافره نوازش پذیرفتند در خاطر انور آن سرور قرار یافته بود که همگنان را هنگام رخصت کامروا روانهٔ مقصد سازند و لیکن به‌حکم این‌که مخدّرهٔ مذکوره به‌آن مایه نیّت درست در قسمتکدهٔ عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهره‌ور نشده بود هم در دارالخلافهٔ آنجهانی گشته با وجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریافت مکرّمت خداوند به‌جوار رحمت ایزدی و ثواب ترحم[۱۰] سایهٔ رحمت ابدی آنحضرت رسید.

بیست و دوم ماه که عیدسعید رمضان مژدهٔ قدوم فتوحات ابد و نوید سعادات سرمد به‌اولیای دولت جاوید رسانید. حضرت شاهنشاه دیندار احیای مراسم سنّت حضرت سیّدالمرسلین[۱۱] و پیروی

---

۱. برگ ٦٧ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۸۱ ب، تونک.
۳. نهه (برتیش).
۴. اجمال (موزهٔ دهلی).
۵. حال (برتیش).
۶. همراه آورده بود (برتیش).
۷. برگ ٦۰، دیوان.
۸. برگ ۸۲، تونک.
۹. برگ ٦۸، موزهٔ دهلی.
۱۰. ترحم مرحمت سایهٔ ابدی (موزهٔ دهلی).
۱۱. خیرالمرسلین (موزهٔ دهلی).

طریقت پیشروان طریق دین خصوص حضرات خلفای راشدین رضی الله تعالی [۱]عنهم اجمعین نمودند و چون پرتو حضور پرنور حضرت ظلّ الله ساحت عیدگاه را نمونه جلوه‌گاه انوار تجلّی طور ساخت و نماز عید ادا شد هنگام معاودت نیّر اعظم سپهرخلافت به‌دولت و [۲]سعادت فیل سوار آهنگ دارالخلافه مبارک نمودند و از طرفین درهم و دینار توده تودهٔ نثار راهگذر خدیو روزگار می‌شد چنانچه سایر نیازمندان را کنار و بر، انبار[۳] زر جیب و دامن [٤]خرمن نقد مراد گردید.

در این ایّام [۵]لشکر خان که از دهلی انداز سعادت‌اندوزی ملازمت نموده بود، رسیده خود را به‌فوز مراد خاطر رسانید و چون او از خدمت معاف شده بود به‌تازگی پسرانش منظور نظر تربیت گشتند، چنانچه سزاوار خان پسر مهینش بنابر دریافت پایهٔ منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه نوازش به‌سزا یافت و علم و نقّارهٔ پدرش ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده فوجداری سمت لکهی جنگل نیز از تغییر جان‌نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت و لطف الله پسر وسطش به‌پایهٔ منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافراز گردید. راجه بَیتَهل داس به‌فوجداری دارالبرکة[٦] اجمیر از تغییر میرزا مظفّر کرمانی کامگاری پذیرفته خلعت تقدیم این خدمت عظیم‌القدر یافت.

بیان سوانح ماه اردیبهشت

غرّه آن ماه از واقعات صوبهٔ کابل به‌وضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان دارالایمان مذکور چون در اینولا [۷]حسب‌الاقتضای وقت معلوم بخشیان دیوانکدهٔ قسمت ارزاق و اعمار او را داخل تعیناتیان صوبه دارالبقای جاوید ساختند، بنابر سزاولی متقاضیان اجل موعود بدانصوب شتافت و در این اثنا از صوبهٔ پنجاب خبر رسید که بابا خواجه [۸]مخاطب به‌غیرت[۹] خان نیز از جمله کومکیان آن صوبه از این عالم به‌آنجهان راهی شد.

---

۱. برگ ۳۸ ب، برتیش.
۲. برگ ۸۲ ب، تونک.
۳. مدّعای دلها در (موزهٔ دهلی)، دمّعال دل نهاد (دیوان هند).
۴. برگ ۶۸ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ٦۰ ب، دیوان.
۶. دارالبرکه (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۸۳، تونک.
۸. برگ ٦۹، موزهٔ دهلی.
۹. عزّت خان (برتیش)

دوم ماه خدمت فوجداری نواحی دارالخلافه که از اللّه‌وردی خان بنابر آن که مرضی خاطر عاطر سر نکرده تغییرپذیر شده بود نامزد شاهنواز خان خلف‌الصدق میرزا رستم صفوی گردید و از عنایت علم و نقّاره [1]به‌تازگی سرافرازی و بلندآوازگی یافته مرتبه منصبش با اصل و اضافه[2] درجه سه هزاری ذات و دو هزار سوار یافت. یکّه‌تاز خان از اصل و اضافه به‌منصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرافراز گشت و همچنین منصب شریف خان قدیمی از اصل و اضافه به‌همین پایه رسید. در این اوقات سعیده ساعات از غرائب اتّفاقات بدیعه امری که در اعداد[3] کرامات و [4]خوارق عادات معدود می‌تواند شد از این مظهر اتم کمالات نامۀ بشری به‌منصه ظهور پیوست و صورت واقعی این معنی وقیع آن‌که: چون موسوی خان صدرالصدور چنانچه سابقاً مذکور شد به‌این امر خیر مأمور است که هرگاه ارباب استعداد و استحقاق از اقطار آفاق به‌آستان این گشاده [5]درگاه که قبلۀ پاکان و راستان و کعبۀ مرادات محتاجان انس و جان است، احرام بسته برسند بی‌توقّف همگنان را از نظر انور گذرانیده مقاصد هریک را به‌عرض اعلی رساند تا درخور قدر و حال همگی بر سبیل مدد معاش وظائف و رواتب از وجوه نقد و زمین مزروع و امثال آن به‌نام هریک تجویز رود. بنابراین به‌تاریخ روز پنجشنبه سیوم اردیبهشت دو تن را که از خویشان دانشمند تحریر متبحّر کامل ملّا فاضل که سرآمد [6]دانشوران پایتخت خدیو هفت کشور است به‌انجمن حضور اعلی آورد که یکی از هیچ‌راه و هیچ‌رو طریق معیشتی و وجه معاشی نداشت و استدعای صدرالصدور در حق او حسب‌المدّعا خودش سیصد بیگهه[7] زمین بود و دیگری که سیصد بیگهه مقرّری داشت بنابر مقصد او دو صد بیگهه دیگر به‌تجویز موسوی خان شده بود و مقصود هردو را چنانچه معهود است بر فردی نوشته همراه داشت که به‌عرض اشرف برساند. چون حقیقت استحقاق ایشان درجۀ وضوح یافت و پیش از قرار داد مذکور معروض حاضران مجلس حضور پرنور شود حکم اقدس حضرت ظلّ الهی که رأی انور آن سرور مراةالصدور اسرار قضا و قدر است در بابت هردو بر طبق مرام مذکور زیور صدور پذیرفت و در این وقت موسوی خان بر وفق مقتضای حال زمان به‌دعا و ثنا آن برگزیدۀ عنایت حضرت ذوالجلال گشوده خلود بقای

---

۱. برگ ٦١، دیوان.
۲. اصل و اضافه به‌همین پایه رسید (موزۀ دهلی).
۳. عداد (موزۀ دهلی).
۴. برگ ۳۹، برتیش.
۵. برگ ۸۳ ب، تونک.
۶. برگ ٦٩ ب، موزۀ دهلی.
۷. بیگهه: اندازۀ زمین‌گیری.

آنحضرت را از درگاه حضرت واهب آمال مسألت نمود و سیاهۀ مذکور را به‌نظر سایر واقفان پایه سریر اعلی درآورده صفای باطن آن قبله‌گاه خداآگاهان بر جمیع دولتخواهان به‌تازگی ظاهر گردید.

و الحق از این معنی چه شگفت و چه در صورتی که حضرت عزّت عزّ شانه عزیز کردۀ خود را بجهة انجاح مطالب و مقاصد بندگان برآورد حاجات و مرادات محتاجان که از امور قلبی و باطنیی است از همه عالم برگزیند اگر آئینه خانۀ قلب صفوت آیین او را به‌طریق [1]الهام جلوه‌گاه نقوش و عکوس غیبی سازد عجبی نباشد.

مرسول[2] شدن رسول درگاه والا یعنی خواجه قاسم مخاطب به‌صفدر خان به‌جانب کشور ایران

بنابر آن‌که[3] بنای معموری [4]معمورۀ آب و خاک چنانچه سابقاً به‌تکرار سمت ذکر و تذکّر یافت براساس اجتماعات مدن و منازل است و پیداست که کثرت ایجاد و اتّفاق آرای آحاد اهل منزل و مدینه باعث عدم [5]اختلاف و افتراق ایشان است خصوص ائتلاف سلاطین اطراف و اکناف عالم که دو کشور را به‌مثابۀ مدینۀ واحده بل به‌منزلۀ یک منزل می‌گرداند که اهالی آن اگرچه از روی صورت اشخاص متعدّده باشند و لیکن به‌حسب[6] معنی حکم شخص واحد داشته باشد. لاجرم در این صورت انتظام امور کارخانۀ نظام عالم بر وفق حکمت روی نموده ابواب تفرق و تنازع من جمیع‌الوجوه مسدود خواهد بود. [7]لامحاله[8] در این محال کل جزئیات گیتی در صلح کلّ زده از این رو عالم کل[9] آن خواهد گشت و به‌حکم این قرار داد حکمت بنیاد ظاهر است که اتّفاق ظاهر و باطن پادشاهان حقائق آگاه که از مکاتبه و مراسله بر ایشان ظهور می‌یابد باعث افتتاح[10] ابواب اتّحاد و انسداد طرق اختلاف است. شاهد این حال است سلوک ملوک دانشور[11] خردپرور که همواره این طریقۀ مستقیمه مسلوک داشته‌اند

---

۱. برگ ٦١ ب، دیوان.
۲. روان (موزۀ دهلی و دیوان هند).
۳. این‌که (برتیش).
۴. برگ ٨٤ تونک.
۵. برگ ۳۹ ب، برتیش.
۶. جنب (برتیش).
۷. برگ ۷۰، موزۀ دهلی.
۸. و لامحاله (برتیش).
۹. گلستان (برتیش).
۱۰. انفتتاح (برتیش).
۱۱. دانش پرورد خردپرور (برتیش).

و از این راه پیوسته همم عالیه [1]بر قرع باب صلح و صلاح که باعث رفع مفاسد عالم کون و فساد و علّت تهیّهٔ مصالح جهان اضداد است، گماشته ارسال رسل و رسائل را بهین وسائل گشایش ابواب آسایش عالمیان دانسته‌اند [2]و در این ضمن از عقد عهد و پیمان و تأکید آن به‌وثائق غلاظ ایمان تمهید مبانی امن و امان اهل زمین و زمان نموده‌اند، چنانچه شاه جمجاه شاه عبّاس دارای دارالملک ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت عملی داشت بنابر عاقبت‌بینی و به‌اندیشی ملک و دولت و رعایت جانب سپاهی و رعیّت که همه رمهٔ جناب احدیّت‌اند تحریک سلسلهٔ صداقت و اخوت نسبت به‌حضرت جنّت‌مکانی می‌نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده از این راه ابواب یگانگی و یکجهتی می‌گشود و بعد از شنقار شدن آنحضرت و جلوس شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ خلافت همان سررشته را نگاهداشته [3]علی‌الحال بر سبیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را که به‌شتاب‌پرواز شاهین تیز پر مرسول داشت که بعد ادای تهنیت جلوس همایون به‌زودی معاودت نماید تا آن‌که ایلچی معتبری که شایان ادای رسالت باشد با تحف و هدایای نمایان به‌درگاه والا ارسال یابد. چنانچه سابقاً سمت گزارش یافته[4] چون قضیهٔ ارتحال شاه [5]در اثنای این حال که هنوز بحری بیگ به‌قرارگاه سریر عرش اشتباه نرسیده بود سمت وقوع یافت و قرار داد خاطرش به‌ظهور نرسید قائم مقام شاه سپهراشتباه فلک احتشام سلالهٔ سلسلهٔ صفوی [6]شاه صفی اقامت مراسم معهودهٔ جدّ خود نموده پیروی روش ستودهٔ پیشروان طبقهٔ اسلاف خویش فراپیش گرفت و همان ارادهٔ شاه غفران‌پناه را به‌عمل آورده محمّد علی بیگ نامی از عمده‌های آن دولت را که محل اعتماد شاه بود و به‌نسبت کمال محرّمیت و قرب من جمیع‌الوجوه از سایر اقران امتیاز داشت [7]با مراسله‌ای مشتمل بر ادای مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند از اسب و شتر و سایر امتعهٔ نفیسهٔ ایران که قیمت آنها چنانچه گذشت به‌سه لک روپیه می‌کشید، ارسال داشت.

لاجرم حضرت جهانبانی ظلّ سبحانی بنابر تشید مبانی عطوفت و تمهید قواعد مهربانی صفدر خان اسمٰعیل اتای را که از سعادت یافته‌های تربیت عهد پادشاهزادگی که به‌کمال متانت و سنجیدگی و

---

۱. برگ ۸٤ ب، تونک.
۲. برگ ٦۲، دیوان.
۳. برگ ۷۰ ب، موزهٔ دهلی.
۴. پذیرفت (برتیش).
۵. برگ ۸۵، تونک.
۶. برگ ٤۰، برتیش.
۷. برگ ٦۲ ب، دیوان.

[1]نجابت‌نژاد و شرافت ذات و صفات متصف است به‌جهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسلهٔ سامی از سایر اقران و امثال [2]برگزیدند و با وجود این‌که مشارٌالیه از بنده‌های معتبر مزاجدان آنحضرت بود و بر کاردانی و فهمیدگی او کمال اعتماد داشتند از روی مزید اعتماد[3] و اهتمام سایر آداب گفتگو و روش نشست و برخاست و اطوار کلّی سلوک در وقت رخصت که به‌تاریخ پانزدهم اردیبهشت اتّفاق افتاد به‌او ارشار فرمودند و در همان وقت که دستوری مرحمت می‌فرمودند به‌عنایت خلعت و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع و اسب و فیل رأس‌المال سرافرازی ابدیش بخشیدند و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرج راه بدو مرحمت فرموده بودند. با آن‌که از دولت این[4] دولتکدهٔ ابدی اتّصال کمال ثروت و مالداری داشت[5]، چنانچه در رفتن و بازگشتن در نهایت تجمّل و زیب و زینت و سامان شایان و داد و دهش‌نمایان به‌سربرده این خدمت را به‌نحوی که باید و شاید پایهٔ انصرام داد و مبلغ چهار لک روپیه و کسری را خرید این کشور از انواع نفائس و نوادر هندوستان [6]به‌رسم ارمغان شاه همراه او ارسال داشتند. نامهٔ نامی به‌تلقین آنحضرت انشای علّامی افضل خان متضمن اظهار کمال عطوفت و مودّت و بیان مجمل فتوحات آسمانی که در این[7] ایّام [8]به‌تأیید ربّانی روزی اولیای [9]دولت جاویدانی شده بود چنانچه هم‌اکنون سواد آن نسب نامهٔ بلاغت که بیاض عارض حورا مسودهٔ آن را نمی‌شاید بجنس ایراد می‌یابد:

نقل آن مراسلهٔ سامی[10]

حمدی که از قوای منتهای بشری آید چگونه معبودی را شاید که کمالات ذاتی او بی‌منتها و صفات جمالی و [11]جلالی اوّلاً تعدو لاتحصی است منتهای[12] را با غیرمنتهای چه نسبت و امکان را در جنب

---

۱. برگ ۷۱، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۸۵ ب، تونک.
۳. اعتماد اهتمام و سایر (موزهٔ دهلی).
۴. آن (موزهٔ دهلی و دیوان هند).
۵. است (برتیش).
۶. برگ ٦٣، دیوان.
۷. درینولا (دیوان هند).
۸. برگ ۷۱ ب، موزهٔ دهلی.
۹. برگ ٨٦ تونک.
۱۰. نقل مراسلهٔ گرامی (دیوان هند).
۱۱. برگ ٤٠ ب، برتیش.
۱۲. متناهی را با غیرمتناهی (موزهٔ دهلی).

وجوب چه قدرت. با وجود این حال صاحب کمال چسان در میدان بیان لوای حمد برافرازد و به‌چه عنوان جنود آن را با مقدّمةالجیش مقاصد کلام خود سازد و از کدام راه اسب چوبین خامه را در عرصهٔ سخنوری تازد، پس همان به‌که زبان سپر عجز در این معرکه اندازد و به‌درود خجسته ورود رافع لوای حمد صاحب مقام محمود عنوان نامه امکان باعث تصنیف نسخهٔ جهان حبیب خالق انس و جان عُلیا و علی آله خصوصاً آل العباء الذین بطها ربهم ینطق القران و اصحابه سیما الخلفاء الدّین من فضائلهم ملاء الفرقان من الصلوة افضلها و من التسلیمات اشرفها فاتحة این نامه را متبرک ساخته به‌ذکر مقصد پردازد.

هرچند که نسبت[۱] محبّت این دودمان خلافت نشان با آن [۲]سلسلهٔ عظیم‌الشأن که ناشی از تعارف ازلی که موکد به‌روابط لم یزلی گشته و خلف [۳]از سلف به‌طریق [٤]ارث فراگرفته و در اکتساب ازدیاد آن کوشیده به‌نوعی است که افسردگی به‌گرمی و پژمردگی به‌شادابی راه ندارد. امّا صدور نامه عبهر شمیم و ورود صحیفهٔ عنبر نسیم آن درّةالتاج دولت عظمٰی و واسطةالعقد شوکت کبرٰی ثمرهٔ شجرهٔ دودمان مصطفوی، درّهٔ فاخرهٔ خاندان مرتضوی، علو سلسلهٔ علویه، صفوت قبیلهٔ صفویه، درّ ثمین بحر سلطنت، قصر رفیع اقلیم عظمت، طراز کسوت فرمانروایی، نگین خاتم کشور گشایی، گلدستهٔ گلشن اقبال، نوباوهٔ بوستان اجلال، تابنده ماه فلک جهانبانی، درخشنده کوکب برج کشورستانی، زینت‌افزای مجلس نامداری، مسند آرای محفل کامگاری، سریر آرای خورشید ضیا، دارای مشتری لقا، شاه بیت قصیدهٔ سلاطین نامدار، عنوان صحیفهٔ خواقین کامگار، شاه جمجاه، خسروِ فلک بارگاه که هر حرف آن بحر ژرف بود مملو از لالئ دوستی و یگانگی و هر سطر آن نهری می‌نمود جاری از منهال زلال محبّت و یکجهتی که مصحوب حمیده صفات، پسندیده ملکات، مرضی‌الاطوار، [٥]سعادت آثار محمّد علی بیگ که از اوضاع او معلوم می‌شد که خدمت سلاطین نموده مؤدّب به‌آداب آن گردیده مرسل گشته بود گلشن خلوص را نضارت تازه و چمن صداقت را طراوت بی‌اندازه ارزانی داشت.

از نامهٔ عنبرین شمامه استشمام که [٦]آن می‌شد که از رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه اله آن فرزند جمجاه فرحان و شادان گشته‌اند و در این معنی شک نیست که رابطهٔ دوستی شاهد صدق این دعوی است، چه وصول نعمت عظمٰی و حصول عطیهٔ کبرٰی مسرّت‌افزای خاطر احبّا می‌باشد.

---

۱. بسبب (دیوان هند).
۲. برگ ۸٦ ب، تونک.
۳. برگ ۷۲، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ٦۳ ب، دیوان.
۵. برگ ۸۷، تونک.
۶. برگ ٤۱، برتیش.

یقین که بعد از این نیز همین شیوهٔ ستوده [1]و این عزیمهٔ[2] مرضیه را حلیهٔ شاهد دوستی خواهند ساخت و نسبتهای قدیم را بر روابط جدید به‌دستوری که مابین اسلاف این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ رفیع‌المکان متحقق بوده منظور نظر داشته به‌نوعی استحکام و ازدیاد خواهند داد که این معنی نسلاً بعد نسل و قرناً بعد قرن برقرار و پایدار[3] باشد تا از ثمرهٔ این شجره عالمی بهره‌ور شود و از نتیجهٔ این مقدّمه بساط فیض در بسیط زمین گسترده گردد.

چون مناسب چنان بود که یکی از منتسبان درگاه [4]آسمان‌جاه و شخصی از معتمدان این بارگاه عرش اشتباه را همراه آن مرضی‌الاطوار به‌رسم سفارت و طریق حجابت روانهٔ آن صوب صواب‌نما نماید، بنابراین صاحب مرتبهٔ سیادت فایز درجهٔ امارت فدوی قدیم‌الخدمة سرافراز [5]الطاف‌نمایان صفدر خان را که از بنده‌های معتمد معتبر این درگاه عرش اشتباه است روانه نمود تا این صحیفهٔ وداد را به‌آن فرزند والانژاد رساند و زبانی بعضی مقدّمات را که منتج استمرار قاعده دوستی و مثمر[6] استقرار رابطهٔ یکجهتی می‌گردد بیان نماید چه از آثار و اخبار آن دیار چنین مفهوم می‌شود که از مردم دانای دولتخواه زمان حضرت شاه جنّت‌آرامگاه و عم بزرگوار غفران‌پناه جعل الله الجنة مثواه آنچنان کسی نمانده که این‌قدر حالت و قدرت داشته باشد که کیفیّت نسبتهای که میانهٔ خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خاندان عظیم‌الشأن متحقّق بوده به‌عرض آن فرزند والاشکوه رساند در خدمت پادشاهان عظیم‌الشأن ضرور است که جمعی از دانایان [7]بوده باشند و آن‌قدر نسبت و عزّت و قدرت داشته باشند که دلیر[8] هر مقدّمه‌ای را که [9]مصلحت دولت در آن باشد عرض نمایند و این معنی را هم خاطر نشان کنند که در حقیقت پادشاهی و سلطنت آن است که مالک‌الملک حقیقی به‌محض کرم ذاتی خود بندهٔ خاص را بجهت مصلحت عام می‌گزیند و به‌خطاب مستطاب والای ظلّ الهی سرافراز می‌گرداند و خلق خود را به‌او می‌سپارد تا حفظ نفس و عرض[10] و ناموس و مال و مرتبهٔ آنها نماید و

۱. برگ ٦٤، دیوان.
۲. غریزه (موزهٔ دهلی).
۳. پایدار و برقرار (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۸۷ ب، تونک.
۵. برگ ۷۳، موزهٔ دهلی.
۶. مثمرهٔ (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ٦٤ ب، دیوان.
۸. تدبیر (دیوان هند).
۹. برگ ۸۸، تونک.
۱۰. عرض مال (موزهٔ دهلی).

دست قوی را از ضعیف کوتاه [1]دارد و داد مظلومان[2] از ظالم بستاند و به‌سنّت سنیهٔ الهی عمل می‌نموده تقصیرات آنها را که به‌مقتضای بشریّت سر می‌زند عفو فرماید تا ضرور نشود هیچ‌یک از بنده‌های خدا را عقوبت ننماید. هرگاه حال بر این [3]منوال باشد پس آن گزیدهٔ حق سبحانه و تعالی را نیز واجب است که همین معنی را همواره منظور نظر انور خود دارند تا به‌عین عنایت خلق آن مملکت و از سپاهی و رعیّت منظور نظر کیمیا اثر آن فرزند سزاوار تاج و تخت گردد. اگر از بنده‌ای تقصیری به‌وقوع آید که عفو و اغماض آن موافق مصلحت نباشد درخور آن تقصیر تنبیه یابد و ارتکاب ازالهٔ حیات که در حقیقت تخریب بنیان الهی است که به‌ید قدرت شاملهٔ آن را به‌سالهای دراز ساخته و سبب قوی بی‌اخلاصی است که نفرت طبایع نیز علاوه آن گشته بی‌ضرورت تام [4]نباید نمود و به‌احسان تسخیر قلوب ایشان باید کرد که «الأنسان عبید الاحسان» مقدّمهٔ حقه است در این صورت خاطر جمع و ملک امن و دولت به‌استحکام و مهمّات به‌انتظام خواهد بود. [5]از[6] غایت محبّت و نهایت رأفت به مودای الدّین النصیحة[7] این چند کلمه بر زبان خامه جاری گردید، لایق آن‌که بعد از رسانیدن نامه و پیغام آن سیادت و امارت مرتبت را به‌زودی رخصت انصراف ارزانی دارند. چون ضابطهٔ رابطهٔ وداد و قاعدهٔ علاقهٔ [8]اتّحاد مقتضی آن است که از استماع افزونی اسباب دولت و زیادتی علامت شوکت دوستان فرحان و شادان گردند. لهٰذا بر سبیل اجمال در ذیل این نامهٔ همایون فال فتوحات تازه‌ای که از میامن تأییدات بی‌اندازهٔ ایزد متعال که شامل حال این نیازمند درگاه ذوالجلال است در این ایّام خجسته فرجام دست داده بود مرقوم قلم یگانگی رقم می‌گردد:

از آنجمله یکی آن‌که چون پیرای افغان که اعلیحضرت فردوس منزلت، علّیّین آشیان، جنّت‌مکان، انارالله برهانه او را به‌درجهٔ اعلای امارت رسانیده و به‌خطاب خان جهانی و مرتبهٔ سپهسالاری سزاوار گردانیده بودند به‌واسطهٔ [9]خبث طینت و سؤ خلقت از روی کفران نعمت و طغیان طبیعت طریقهٔ بغی و

---

۱. برگ ۷۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. مظلوم (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ٤١ ب، برتیش.
۴. برگ ۸۸ ب، تونک.
۵. برگ ٦٥، دیوان.
۶. سیر از غایت (موزهٔ دهلی).
۷. نصیحت آیت (دیوان هند).
۸. برگ ٧٤، موزهٔ دهلی.
۹. برگ ۸۹ تونک.

عصیان پیش گرفته اختیار فرار از این دیار نموده پناه به‌ملک نظام‌الملک برد و جمع‌کثیر از افاغنهٔ ملاعنه بر سر او جمع شدند و نظام‌الملک نیز که قریب سی هزار سوار داشت به‌او متّفق گردیده خیالات فاسده را به‌خاطرهای ناقص خود راه دادند دفع و رفع باغیان را واجب دانسته وجه همّت والانهمت را بر استیصال آن گروه ضال گماشت و عنان عزیمت را به‌آن صوب معطوف داشت و افواج [۱]قاهره مستعده به‌سرداری امرای عمده از برای تأدیب نظام‌الملک و تخریب ملک او از جهت دفع فتنهٔ آن فئه باغیه و رفع فساد آن طائفه [۲]ضاله تعیین نمود. [۳]عساکر منصوره هم از یمن تأیید قادر بی‌همّتا و از برکت اقبال روزافزون ما در هر مرتبه‌ای از مراتب مقابله و مقاتله دمار از روزگار آن گروه نابه‌کار برآورده شکستهای گوناگون دادند و ملک نظام‌الملک را نهیب و غارت و قتیل و اسیر و خراب و بی‌آب ساختند و کار را بر افغانان آن‌قدر[٤] تنگ گردانیدند که آنها نجات خود را منحصر در برآمدن از آن دیار دانسته فرار بر قرار اختیار نمودند. از آنجمله افواج قاهره که از برای استیصال و استهلاک آن جماعهٔ [٥]واجب‌الدفع تعیین شده بود و جمعی تعاقب آن طائفهٔ عاقبت نامحمود را التزام نمودند و مانند شیران‌ژیان آن روباه صفتان را پیش انداخته به‌سعی‌های مردانه و کوششهای فدویانه خود را به‌آنها رسانیدند و از مشاهده این حال آن گروه بی‌مآل دست از جان شسته پای ثبات در معرکه افشردند و دست و پایی که دست از جان شسته‌ها و از سرگذشته‌ها را باید زد در آن عرصه زدند. آخرالامر به‌عون عنایت ملک داور فتح و نصرت[٦] نصیب لشکر فیروزی اثر گردید و سر پیرا و سردریا را که او نیز در این دولت عظمٰی به‌مرتبهٔ علیا فائز گردیده بود با سرهای پسران پیرا و سایر سرداران آن طائفه وخیم‌العاقبت به‌درگاه خلائق‌پناه [٧]فرستادند و باقی باغیان را قتیل و اسیر ساختند.

و نظام‌الملک نیز با اکثر [٨]عمده‌های خود از شومی این اتّفاق در رفتن به‌عالم عدم و استقرار در قعر جهنّم با آن جهنّمیان اتّفاق نمود و پسر نظام‌الملک مذکور که به‌جای پدر نشسته بود و فتح خان پسر عنبر که مثل پدر مدار عُلیا آن سلسله شده بود با اموال و اسباب و توابع و لواحق اسیر و دستگیر شدند

---

۱. برگ ٦٥ ب، دیوان.
۲. برگ ٤٢، برتیش.
۳. برگ ٧٤ ب، موزهٔ دهلی.
۴. آنچنان (موزهٔ دهلی و دیوان هند).
۵. برگ ٨٩ ب، تونک.
۶. ظفر (برتیش و دیوان هند).
۷. برگ ٧٥، موزهٔ دهلی.
۸. برگ ٦٦، دیوان.

و قلعهٔ دولت‌آباد که اساس دولت نظام‌الملکیه و حاکم‌نشین آن مملکت است و در استحکام و استعداد شهرهٔ آفاق و در [1]حصانت و متانت در میان قلاع هندوستان طاق بود، چه آن حصن حصین در حقیقت هشت قلعه است، بر این هیأت که کوه پرشکوهی در نهایت عظمت و غایت رفعت از سنگ خارا در صحرای مسطحی واقع شده و چهار قلعه از آن جمله بر بالای آن کوه فلک شکوه است. بعضیها[2] فوق بعض و بر دور آن کوه والاشکوه خندق پرآب و عریض[3] عمیقی واقع است که در سنگ خارا کنده شده و چهار حصار استوار و دو خندق عمیق دیگر بر روی هم متّصل به‌کوه مذکور دارد و با هفت قلعهٔ دیگر که هریک به‌حصانت و متانت مشهور و به‌سامان و سرانجام قلعه‌داری معروف‌اند، مثل قلعهٔ دهاروَر و قندهار و کالنَه و انتور و تلتم و سَیونده و نباتی مفتوح ساخته‌اند. بعضی را مانند دولت‌آباد و دهاروَر و قندهار بعد از محاصره به‌مقابلهٔ بسیار و محاربهٔ بی‌شمار و استعمال اقسام آلات [4]قلعه‌گیری و ارتکاب انواع دلیری و بردن [5]نقّابان چابکدست و نقبها را به‌زیر آن دیوارهای بلند و پست و پریدن آن دیوارها به‌تحریک آتش بر هوا و دادن خاک آن حصار را به‌باد فنا و یورش کردن بهادران عدوبند قلعه گشا و درآمدن آن شیران بیشهٔ [6]هیجا به‌ضرب شمشیر از آن رخنه‌ها و پنج قلعهٔ دیگر را که قدرت قلعه‌داری [7]از قلعه‌داران آنها به‌واسطهٔ دهشت لشکر ظفرپیکر[8] و صدمهٔ عساکر فیروزی اثر و ملاحظهٔ حال مردم قلاع دیگر و گرفتن قلاع محکمتر مسلوب شده بود در سرسواری به‌دست آوردند و از قلعهٔ دولت‌آباد تنها هزار توپ پهناور[9] که در میان چندی از آن آدمی می‌تواند نشست داخل توپخانهٔ خاصّهٔ شریفه شد و تمام ملک نظام‌الملک که جمع آن دو کرور و بیست و پنج لک روپیه که هشتصد و بیست و پنجهزار تومان می‌شود منضم ممالک محروسه گشت و قطب‌الملک نیز اختیار بندگی و فرمانبرداری نموده مبلغ پنجاه لک روپیه که قریب یکصد و شصت هزار تومان می‌شود از قسم جواهر نفیسه و مرصّع آلات قیمتی و فیلان نامی کوه پیکر پیشکش فرستاد و افوج قاهره برسر ملک عادل خان تعیین شد.

---

۱. برگ ۹۰، تونک.
۲. بعضها (برتیش و دهلی).
۳. عریض و عمیق (موزهٔ دهلی و دیوان هند).
۴. برگ ٤٢ ب، برتیش.
۵. برگ ۷۵، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٦٦ ب، دیوان.
۷. برگ ۹۰ ب، تونک.
۸. طفر اثز و صدمهٔ عساکر فیروز پیکر (موزهٔ دهلی).
۹. هزار توپ که در میان چمدی (دیوان هند و دهلی).

ان‌شاءالله تعالی یا او نیز همچو قطب‌الملک [1]اختیار بندگی و فرمانبرداری نموده درخور حالت و قدرت خود پیشکش خواهد داد یا مانند نظام‌الملک مستاصل و خراب خواهد شد.

دیگر فتح بندر هوگلی است و خلاصهٔ این مقدّمات[2] آن است که بندر هوگلی بندری است نزدیک ساتگاون که از بنادر مشهورهٔ صوبهٔ بنگاله است و از سوابق [3]زمان الی‌الان جمع‌کثیری و جم غفیری از فرنگیان در آنجا مأوا و مسکن داشتند. چون آزار بی‌شمار از آن کفّار نابه‌کار مسلمانان آن دیار می‌رسید چنانچه بسیاری از اهل اسلام را گرفته جبراً و قهراً نصرانی می‌نمودند و از این جهت که استیصال اهل کفر و ضلال بر ذمّت والاهمّت[4] پادشاه ذی‌شوکت اسلام که مروّج دین متین سیّد انام عُلیا و علی آله و اصحابه الف الف صلواة [5]و الف الف سلام باشد واجب و متحتم است، به‌صاحب صوبهٔ بنگاله حکم نمود که در قلع و قمع و دفع و رفع آن طائفهٔ ضاله بکوشد. صاحب صوبهٔ مذکور فوجی از لشکر بنگاله را برسر کفره فجره تعیین نمود و از جمله نوارهٔ بنگاله که یک هزار منزل کشتی است که از قسم تفنگچی و توپچی و کماندار و نیزه‌دار و سایر عمله و فعله بر این کار چهل هزار علوفه خوار به‌آن نواره متعلّق است که ماه به‌ماه از خزانهٔ عامرهٔ بنگاله علوفهٔ خود را نقد می‌یابند پانصد منزل کشتی به‌این استعداد [6]را نیز با آن لشکر ظفراثر روانه ساخت. مدّت چهار ماه آن شیران بیشهٔ وغا و نهنگان بحر هیجا در بر و بحر با آن بدکیشان [7]و بدمنشان به‌مقابله و مقاتله مشغول بودند تا آن‌که رفته رفته کار را بر آنها تنگ ساختند و نقبها را به‌زیر دیوارهای محکمهٔ آنها رسانیده [8]آن دیوارها را کالعهن المنفوش بر باد دادند و از هر چهار طرف یورش کرده آن بندر را مسخّر نمودند و قریب ده[9] هزار نفر از آن کفّار نابه‌کار در گرفتن این بندر متین قتیل و دستگیر گشتند و سوای فرنگی جنگی پنجهزار کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها در قید و بند افتادند و شصت و چهار غراب با غنائم موفور و اموال نامحصور به‌تصرّف عساکر منصور درآمد و عرق کفر و ضلال بالکل از آن دیار برکنده گشت و به‌جای

---

۱. برگ ۷٦، موزهٔ دهلی.
۲. مقدّمه (برتیش).
۳. برگ ۹۱، تونک.
۴. والانهمت (برتیش).
۵. برگ ٦۷، دیوان.
۶. برگ ٤۳، برتیش.
۷. برگ ۷٦ ب، موزهٔ دهلی.
۸. برگ ۹۱ ب، تونک.
۹. چهل (دیوان هند).

مغ و کنایس آنها معابد و مساجد بنا نهادند و عوض آواز ناقوس گبران صدای اذان مسلمانان در آن مکان به‌گوش ساکنان ملاء اعلی و کرّوبیان عالم بالا رسید. توقّع آن‌که همواره به‌رشحهٔ خامهٔ بوستان مودّت[۱] دوستان را در نشو و نما دارند و پیوسته به‌اعلام احوال خجسته مآل بهجت[۲]افزای خاطر محبّان صادق الولا باشند. خورشید اقبال جاودانی و کوکب اجلال دو جهانی پیوسته از افق افضال عنایت ایزد متعال طالع و لامع باد.

سوانح ماه خرداد

ششم ماه که مطابق روز پنجشنبه هفتدهم شهر ذی‌قعده بود، محفل ختم سالیانه نوّاب مغفرت قباب مهد علیا که در این کشور به‌عرس مشهور است [۳]در روضهٔ منوّره مرتب شد و بر روی تختگاهی که کرسی اصل عمارت آن حظیرهٔ مقدّسه است اسپکهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آنها شامیانه‌های پهناور کشیده‌اند و در سرتاسر روی آن چبوتره فرشهای ملوّن مصوّر گسترده انجمنی بهشت آیین که جای گنجایی هزار محفل‌نشین داشت به‌زیب و زینت تمام آراستند و چون بی‌بدل خان داروغهٔ زرگرخانهٔ خاصّه در این اثنا محجّر زرّینی که چهل هزار تولَه[٤] زر صرف آن شده بود و سرتاسر کتابه و اکثر گلهای ملوّن آن به‌روش بدیع میناکاری به‌اتمام رسیده با کوکبها و قندیلهای طلای میناکار به‌نظر انور آن سرور درآورد. بنابر امر والا آن محجّر را بر اطراف مرقد منوّر نصب نموده قندیلها و کوکبها را در محاذی آن آویختند و به‌هنگام شام آن حظیرهٔ خطیره‌ای که در حقیقت مهبط انوار مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمٰی مهین بانوی حرم سلطنت کبرٰی پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب [۵]نمودار فضای طور شد و سایر بی‌گمان و مخدّرات سرادق عظمت نیز به‌طواف آن مرقد ملائک مطاف آمده تمام شب در آنجا [۶]احیا داشتند.

[۷]و بامدادان حضرت خلافت‌پناهی از فیض و رود اقدس برکت‌افزای آن روضهٔ متبرّکه شده تا دوپهر به‌آن حورانژادان در آن مکان [۸]دلنشین فردوس نشان گذرانیدند. آنگاه به‌دارالخلافهٔ کبرٰی

---

۱. مروّت (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ٦٧ ب، دیوان.
۳. برگ ۷۷، موزهٔ دهلی؛ برگ ۹۲، تونک.
۴. توله: تقریباً برابر ده گرام.
۵. برگ ٤۳ ب، برتیش.
۶. برگ ٦۸، دیوان.
۷. برگ ۹۲ ب، تونک.
۸. برگ ۷۷ ب، موزهٔ دهلی.

معاودت فرموده در آخر آن روز باز به‌دولت و سعادت میمنت حضور اسعد مبذول داشتند تا یک‌پهر و یک گهری شب به‌دعا و فاتحهٔ مغفرت طلب بوده مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بر ارباب استحقاق قسمت نمودند و بیست و پنجهزار روپیه دیگر به‌عجایز خیرات کرده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد نیز به‌فضلا و صلحا و حفّاظ و قرّا که از اطراف و جوانب فراهم آمده در ضمن چندین ختم فرقان مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند و در آن یک شبانروز از انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چندان‌که در حوصلهٔ آز اهل نیاز نگنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آن را مقیاس تخمین برنتافته میزان امتحان برنسنجد، صرف شد. چنانچه طفیلیان زلّه بند و ذخیره بران آزمند چندان[۱] سرمایهٔ سیر چشمی اندوختند که از دندان‌نمایی دانهٔ سین استغنا دهان عین طمع و دیده‌های شرّه بردوختند.

در عرض [۲]این اوقات از بدایع اعجوبه‌های عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبهٔ[۳] کابل معروض افتاد آن‌که: در منزل سلیمان نام مردی از اهل آن ولایت دختری تولّد یافت که دو سر داشت چنانچه یکی بر بالای ناف او واقع بود [٤]و همه چیز به‌جای خود داشت [۵]که آن نیز در کمال استواری خلقت بود و بعد از لمحه‌ای آن مادّه فاسدهٔ کون که همانا وجود بدشگونش چشم زخم عالم ایجاد و تکوین بود درد سروجود زیاده از یکدم نداده سرخویش از عالم باز داشت و در عجلت خیرباد گیتی فروگذاشت ننموده همان‌دم درگذشت.

در این تاریخ میرزا مغول ولد میرزا شاهرخ به‌عنایت فیل کوه توان گرانقدری یافت. تیرانداز خان کوتوال نیز به‌منصب هزاری ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علّت وبای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبرآباد شیوع کلّی یافته به‌جایی رسید که علامت آن در بعضی از پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز [٦]نمود. ساحت منزل ایّام پادشاهزادگی آنحضرت در بیرون قلعه که بر ساحل دریای جَون واقع است بنابر گشادگی فضا و نزدیکی آب [۷]و صفای هوا از نزول انور آن سرور منوّر گشت و در آن ایّام وبا به‌خاطر

۱. چندین (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۹۳، تونک.
۳. ملک (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٦٨ ب، دیوان.
۵. برگ ۷۸، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٤٤، برتیش.
۷. برگ ۹۳ ب، تونک.

دقیقه یاب رسید که زهر مهره‌ای که دفع غایله و سموم می‌کند در باب دفع مواد عوارض بلیهٔ طاعون که چنانچه هم‌اکنون مذکور شد علّت و عروض آن فساد اهویه است که غالباً به‌درجهٔ سمیّت می‌رسد، تجربه فرمایند. اتّفاقاً اندیشیده رأی صواب آرای از میزان آزمودن درست برآمد.

[۱]حمله آوردن ژنده پیل مست بر شاهزادهٔ هشیار مغز، بیداربخت اعنی قرّةالعین فروزندهٔ تاج و تخت سلطان اورنگ‌زیب بهادر و ثبات قدم ورزیدن آن سرافراز در برابر و برچه[۲] زدن بر پیشانی آن عربده آیینِ پرخاش گر و بیان برخی از سوانح دولت ابد پایان در خاتمهٔ این عنوان

سعادتمندی را که حرز ایمانی حفظ آسمانی باعث و بانی نگهبانی شود که اگر همه اهل روی زمین به‌کین او برخاسته در کمین او نشینند [۳]هر آئینه به‌هیچ‌طریقی آفتی پیرامون او نگشته از هیچ‌ممر گردی بر دامنش ننشیند و فرخنده بختی را که دستیاری تأیید ایزدی متصدّی سپرداری گردد اگر بالفرض برابر موی سرتیغ بر روی او کشند لامحاله سرموی آزار و اضرار نه بیند چه پیداست که آن را که به‌تفویض عنایت عالم بالا خاتم جم در انگشت والا باشد از دستبرد مساس اهرمن قطعاً هراس نبود. آن را که به‌تمکین و تلقین آسمانی اسم اعظم تعویذ بازو و ورد زبان گردد از سحر مبین سامری زبان نباشد. آری [٤]منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختر ضرر نبیند و محفوظ ضمان حمایت خیرالحافظین از حوادث زمان در کهف امن و کنف امان باشد:

کسی را که ایزد نگهبان بود   برو جمله دشوار آسان بود
کس از نیکو خواهی بخت بلند   ببیند گزند بد بد پسند

و اختر صدق این امر واقعی از مطلع وقوع سانحهٔ غریبه‌ای از سوانح عالم ابداع که در این احیان سعادت پایان رو نمود به‌تازگی طلوع ظهور می‌نماید و صورت این معنی بر این وجه است که چون به‌تاریخ روز سه‌شنبه هژدهم [۵]ماه خرداد بنابر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور به‌تماشای مرغوب جنگ فیل که در اکثر ایّام هفته اتّفاق می‌افتد سوای روز دوشنبه عید جلوس فرخنده که به‌ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد و روز چهار شنبه که انواع نشاط [٦]و انبساط بنابر مقتضای

---

۱. برگ ۷۸ ب، موزهٔ دهلی.
۲. بَرچَهه: واژهٔ هندی است به‌معنی نیزه.
۳. برگ ٦۹، دیوان.
۴. برگ ۹٤، تونک.
۵. برگ ۷۹، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ٤٤ ب، برتیش.

وقوع قضیهٔ نامرضیهٔ عزای[1] مهد علیا در این روز ممنوع است صدور امر مطاع ثانی صاحبقران قرین نفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحت پای جهروکه مبارکه که منازل ایّام پادشاهزادگی محل مجادله و مصادمهٔ دو ژنده فیل بدمست عربده آیین گشت که هردو از فیلخانهٔ [2]سرکار خاصّهٔ شریفه بودند، یکی اژدها صولتی دندان دراز موسوم به‌سَدهگَر و دیگر اهرمن منظری بی‌دندان که به‌صورت سُندَر نامور بود. چون آن [3]دو کوه پیکر که کرّه زمین از زلزلهٔ کرّ و فرّشان مضطرب و متزلزل و اجزای کوه از سبب صدمهٔ خرطوم‌شان پاشان و متفرّق می‌شد در یکدیگر آویختند و از باد خرطوم که یاد از صور اسرافیل می‌داد شور روز نشور و غوغای عرصهٔ محشر برانگیختند، چنانچه گویی اکثر علامات روز رستخیز به‌ظهور آمد، چه از حرکت آن دو کوه شکوه که بر مثال دو بی‌ستون به‌قوائم چهارگانه در سیر بودند بر وفق یوم یسیرالجبال همانا قیامت قائم شد و از باد صدمهٔ [4]خرطوم‌ها که مانند دو اژدهای دمان برهم پیچیده به‌یک نفس عالمی را به‌دم درمی‌کشیدند. گویا صفحهٔ زمین و طبقات آسمان[5] را بر طبق «یوم کنطوی السماء کطی السجیل للکتب» به‌سرعت طومار باز کرده در یکدیگر نوردیدند.

کوتاهی سخن چون مهمّ جنگ و جدال آن دو فتنه‌پرداز به‌دُور و دراز کشید رفته رفته از میدان برآمده تلاش کنان تا فضای پای دَرشَن دولتخانهٔ والا رفتند و هیچ‌یکی از آن دو زیاده سرسر از یکدیگر بر نداشته از هم پای کم نیاوردند و فیلبانان و سایر عمله و فعله این شغل تدبیرهای مقرّره به‌سرحد فعل رسانیده قبول اعمال معهوده از آتش بازی و آب پاشی به‌عمل [6]آوردند، چنانچه دم به‌دم آتشبازان و سقّایان در میانه میانجی شده چندان‌که خواستند که به‌دمدمه و افسون چرخی آتش افشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگامهٔ صلح فیمابین آن جنگجوی تندخوی گرم ساخته [7]شعلهٔ خشم آن هردو آتش‌وش سرکش را فرو نشانند، اثری بر آن مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند. چنانچه همانا گردش چرخی دامن بر آتش ایشان می‌زد، مشک آب دم باد بر آن می‌دمید و هرچند فیلبانان کجک بر کاسهٔ سر آن [8]دو دیوسار اهرمن سیر زده بر سرتلاش فرود آوردن ایشان از پرخاش

---

١. نوّاب (برتیش).
٢. برگ ٦٩ ب، دیوان.
٣. برگ ٩٤ ب، تونک.
۴. برگ ٧٩ ب، موزهٔ دهلی.
۵. ارض (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ٩٥، تونک.
٧. برگ ٧٠، دیوان.
٨. برگ ٤٥، برتیش.

سوادی خام پختن گرفتند، قطعاً سودی نداد بلکه همانا برای سرگرمی کشاکش [۱]آن دو شعلهٔ سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می‌نهاد و تندی زبان شعله فشانش گویا زبانهٔ آتش ستیزان دو پرخاش گستر را تیزتر می‌کرد.

و چون در عین این حال آن سوتر شتافته از نظر انور دور افتادند بندگان حضرت ارادهٔ استیفای حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزاده‌های کامگار به‌دولت بر اسب سوار شدند و رخ به‌عرصهٔ کارزار فیلان نهاده در نزدیکی جنگ گاه عنان کشان ایستادند و شاهزاده‌های بلنداقبال والااختر از بس‌که به‌تفرّج مقیّد بودند مطلقاً به‌مقام احتراز نیامده به‌حکم اهتزاز به‌مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند، چنانچه مهین شاهزادهٔ جوان‌بخت سلطان [۲]داراشکوه در جانب دست راست فیل سَدهگر و دو قرّةالعین خلافت کبریٰ سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ‌زیب به‌سمت چپ قریب به‌همان فیل توقّف گزیدند. قضا را در حین این قضیه از آنجا که سلسله جنبانی‌های قدرت قدر است نظر بر پشتی مصالح کلّیه و اعراض متعدّده که از آنجمله اظهار مراتب قابلیّت و شایستگی شاهزادهٔ والاگوهر [۳]بلنداختر سلطان اورنگ‌زیب است صورتی غریب در عرصهٔ ظهور رو نمود، چنانچه نزدیک بود آسیب عین‌الکمال به‌آن منظور نظر اقبال و قبول برخورد که ناگاه در عین این حال به‌نگاهنبانی حمایت ربّانی محفوظ و محروس ماندند و کیفیّت این [٤]سانحه آن‌که: در این حال بنابر عادت معهود فیلان که در عین جدال لمحه‌ای از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر[٥] هم می‌ایستند و از ماندگی و کلال باز آمده دیگر بار آمادهٔ کارزار می‌شوند، هرکدام به‌فاصلهٔ یکدو گام باز پس آمده بودند. سَدهگر چون حریف خود را دورتر دید از وفور بدمستی به‌مقام خیره‌چشمی و چیره‌دستی درآمده بر عین عیان سلطنت عظمیٰ شاهزادهٔ معظّم سلطان اورنگ‌زیب که از همه بدو نزدیکتر بودند حمله‌آور شده در خلال این حال که از فرط دهشت و غلبهٔ وحشت همانا [٦]خلل در اساس تمکّن کون و مکان راه یافته بود زلزله در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده نزدیک بود که به‌تصوّر این معنی دور از کار زمین از جا و آسمان از پا درآید، چه جای آن‌که هوش و خرد نظّارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا بماند آن کوه تمکّن که به‌تمکین جبلّی صاحبقران ثانی با تأیید ازلی و آسمانی بهم قرین داشت با وجود صغرسن به‌کبر همّت و عظیم عزیمت را کار فرموده اصلاً از جا

---

۱. برگ ۸۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۹۵ ب، تونک.
۳. برگ ۷۰ ب، دیوان.
۴. برگ ۸۰ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برابر می‌ایستند (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۹٦، تونک.

درنیامد مگر به‌جانب [1]آن پرخاش‌گر مطلقاً مقیّد به‌امری دیگر جز حمله‌آوردن به‌سوی آن عربده جوی نشده برچهه‌ای که در دست داشت از سرقدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت رو زد که سنان زوبین زیاده از چهار انگشت در کاسهٔ سر آن [2]اهرمن پیکر جا کرد.

در این حال که سرتاسر تماشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از سر [3]پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بر قبلهٔ اجابت و چشم به‌راه اثر داشتند توجّه بر حراست و همّت بر سلامت آن والاگوهر گماشته بودند. چون از این دستکاری دست بسته از آن پروردهٔ لطف[4] الهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگنان سرانگشت تعجّب به‌دندان اعجاب گرفتند [5]و در لباس دعا و آمین داد تحسین و آفرین دادند. چون سنان برچهه در سر پرشور و شرّ آن بدمست عربده‌گر جا گرفت و معهٰذا آن زخم منکر به‌جایی برخورده بود که در این کشور آن را مَستَک (پیشانی فیل) خوانند لاجرم بنابر شورش سرمستی از سرنو بر سرخشم و غضب رفته باز به‌عربده‌گری درآمد و اسب شاهزادهٔ عالمیان از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده به‌مجرّد این معنی در یکدیگر غلطید و آن قرّةالعین آبای علوی که در حقیقت بدر بلندقدر فلک رفعت و اقتدار و عظمت مقدار بود هالهٔ زین و هلال رکاب را از پرتو وجود شریف خالی ساختند. چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین برگرفت و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین گشاده برسر آن کوه پیکر حمله‌آور گشت و از طرف دیگر شاهزادهٔ خورشید شعاع، سلطان شاه شجاع [6]که در این وقت به‌سعادت کوکب و جبین گشاده بخت والا از بیت‌الشرف دولتخانهٔ زین طلوع فرخنده داشتند از روی مهر برادری در مقام امداد برادر نیک اختر شده از جا درآمدند و از سر خشم همه تن مانند خورشید خاوری مو بر بدن تیغ شده موکب برانگیختند و با برچههٔ لامع مانند نیزهٔ خطّی خطوط [7]شعاع آفتاب [8]ساطع حمله بر آن دیوانه[9] اهرمن نمود و چون در این حال از وفور

---

۱. برگ ٤٥ ب، برتیش.
۲. برگ ۸۱، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۷۱، دیوان.
۴. عاطفت (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۹٦ ب، تونک.
۶. برگ ۸۱ ب، موزهٔ دهلی.
۷. برگ ۹۷، تونک.
۸. برگ ۷۱ ب، دیوان.
۹. اهرمن دیوانه (موزهٔ دهلی).

از دحام شور و غوغای مردم که به‌تازگی نمونهٔ نفخ صور و صبح نشور ظهور نموده معاینه‌ای مانند روز رستخیز علامت «یوم یفرالمرء من اخیه» نیز آشکار شده بود چنانچه هیچ‌کس به‌یکدیگر [۱]بل برادر به‌برادر نمی‌پرداخت و با این معنی از کثرت آلات آتشبازی مثل چرخی و بان و امثال آن فضای[۲] خاک اغبر تا سطح چرخ کبود را به‌تیرگی غبار و سیاهی دود فروگرفته بود لاجرم نور نظر کارگر نمی‌گشت که آتشبازان ملاحظه توانند نمود.

قضا را چرخی‌ای به‌پیشانی اسب آن یکّه‌تاز عرصهٔ سرافرازی برخورده یکران صرصرتک ابر رگ از برسر صدمهٔ چرخی برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند که در آن گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحبقرانی و گل سرسبد بستان کشورستانی به‌سبک خیزی [۳]نسیم سحری و تندی و تیزی شُم شمیم گلبرگ تری از گلشن خانهٔ زین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند و از فرط هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دو رسانند و از همان وقت که آن عربده آیین بار[۴] نخستین [۵]حمله‌آور شده بود راجه جَی سنگه ولد مها سنگه بن جَگَت سنگه مهین پسر راجه مان سنگه از خانه‌زادان دیرین این دولتکده ابد قرین به‌سعادت وفور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص دارد چون در میان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهوّر و پردلی خواست که پیاده آماده کارزار شود و لیکن بنابر [۶]تنگی وقت و عدم فسحت مجال فرصت نیافت که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد با آن‌که مرکبش از فیل رم می‌کرد به‌همان روش اسب بر فیل انداخت و برچهه‌ای مانند نیزه خطّی مدّ شهاب بر آن دیو سیر که از شدّت سرعت سیر و چون شعلهٔ جوّاله در گردش بود حواله نمود.

و چون حضرت ظلّ الهی از دور بر حقیقت معامله آگاهی یافتند با وجود به‌تمکین آسمانی و تمکّن ثبات صاحبقرانی از جا درآمده بی‌اختیار شتافته بودند و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصهٔ امکان پیاده رو بدان فیل رُو نهاده در این وقت به‌وقت رسیدند و از توجّه صوری پادشاه صورت و معنی و همّت باطنی آن والی ولایت ظاهر و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی‌آن‌که با آن پرخاش جو [۷]روبه‌رو شوند

---

۱. برگ ٤٦، برتیش.
۲. اقصا (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۸۳، موزهٔ دهلی.
۴. مابین (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۹۷ ب، تونک.
۶. برگ ۷۲، دیوان.
۷. برگ ۸۲ ب، موزهٔ دهلی.

او پشت داده به‌طرفی دیگر رفت و تصویر علّت صوری این معنی آن‌که در این حال صورت سُندَر خصم او که حریف خود را در عرصهٔ نبرد از خود غافل یافت [۱]فرصت فوت نکرده از سرقدرت و قوّت تمام رو به‌سوی هم آورد خود آورد. سَدهگَر دیگر وقت نیافت که متوجّه شاهزادهٔ تهوّر نهاد گردد. بنابراین با خصم [۲]خود مواجهه شده هردو رفته رفته به‌طرف دیگر رفتند و آن دو منظور نظر به‌نگهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی از توجّه صورت حضرت ظلّ الهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب عون و صون عالم بالا به‌خدمت والد والاقدر رسیدند و بعد از تقدیم سپاس عنایت الهی و منّت عاطفت نامتناهی آنحضرت به‌آداب معهوده ادای شکر همراهی همّت کارگر و توجّه کارساز پادشاهی نموده زمین‌بوس شکرانه به‌جا آوردند. چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والاگوهر [۳]سحاب خلافت که در عین‌الکمال از آفت گزند چشم بداختر محفوظ مانده بودند طبقات سبعهٔ بصر بصیرت را مکحل‌الجواهر بینش‌افزای عبرت و خبرت آموده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسّم و مصوّر به‌نظر حقیقت نگر درآوردند، نخست سجدات شکرانه [٤]در ازای این مایه عنایت بی‌کرانه به‌ظهور رسانیدند. آنگاه زبان به‌تحسین و آفرین و آغوش عاطفت از سرمرحمت به‌نوازش شاهزاده‌ها گشوده [٥]زمانی تنگ هردو را درکنار عنایت داشتند، خصوص گرامی شاهزادهٔ کرامت نصیب سلطان اورنگ‌زیب را که با وجود آن مرتبه صغرسن مصدر این مرتبه دلیری شده بود که اگر رستم داستان به‌جای آن دست‌پرور ید قدرت بودی هر آینه از جا رفته بی‌دست و پا شدی و این مایه تمکّن و این پایه ثبات قدم نورزیدی، بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند و در همان روز به‌خلعت خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند و ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر ارباب مناصب والا و بنده‌های روشناس درگاه معلّی از در ادای شکرانه درآمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز گشودند و انواع خیرات و مبرات بر اصحاب استحقاق قسمت کرده به‌وفای اقسام نذور و عهود که در آن روز و حال تهمید داده بودند این وقت قیام نمودند و در جشن وزن قمری آن فرخنده اختر برج اقبال که بیست و یکم ماه خرداد[٦] مطابق روز جمعه دوم ذوالحجّه[٧] سال هزار و چهل و دو

---

۱. برگ ۹۸، تونک.
۲. برگ ٤٦ ب، برتیش.
۳. برگ ۷۲ ب، دیوان.
۴. برگ ۸۳، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۹۸ ب، تونک.
۶. خورداد (موزهٔ دهلی).
۷. ذی‌احجّه (موزهٔ دهلی).

هجری روی داد حضرت ظلّ اللّهی[1] سایهٔ مرحمت نامتناهی بر ساحت قابلیّت و استعداد آن گرانمایه دُرّ درج اقبال و قبول گسترده [2]نخست در محفل خاص و عام [3]آن شاهزادهٔ والا[4]قدر عالی‌مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمد تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند. آنگاه شمشیر مرصّع و خنجر مرّصع با پُهول کتاره و سپر و یراق مرصّع و برچهه و عقدی مشتمل بر مروارید و لعل و زمرّد در کمال نفاست و گرانمایگی و یاره‌ای مرصّع بازو بند مرصّع به‌الماس و جیغهٔ مرصّع و چندین انگشتری قیمتی و دو اسب تبچاق که یکی از آنها به‌سرافراز نامور به‌زین مرصّع مزیّن و دیگر محلی[5] به‌زین طلا بود و «مَهَاسُندَر» نام فیل خاصگی با ماده فیل که قیمت مجموع به‌دو لک روپیه کشید مرحمت نموده به‌انواع مراحم دیگر نوازش فرمودند و از همهٔ این مراتب‌نمایان نیز تفویض پایهٔ والا و مرتبهٔ عظمٰی ثبت نمودن نشان رسالهٔ خرد بر ظهر[6] فرمانهای عظیم‌الشأن و ختم آن به‌خاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن فرخنده انجام ضمیمهٔ این مراتب[7] عواطف عمیمه شد و در این فرخنده روز عشرت‌آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب آیین عام شده بود و در این باب سایر معنی طرازان پارسی زبان از نثّار و نظّام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قصائد غرّا و مثنویات و عقود [8]داستانهای منظومه و مرسلات رسائل منثوره در [9]سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت گوش اعناق و صدور ابنای روزگار ساختند و همگی از عطایای پادشاهانه به‌کام خاطر رسیده سرمایهٔ بی‌نیازی جاودانه اندوختند. از جمله سعیدای گیلانی [10]مخاطب به‌بی‌بدل خان که در فنون استعداد خاصّه هنرهای جزئی از کل اهل روزگار امتیاز کلّی دارد، چنانچه حقیقةً در این مراتب معهوده بی‌بدل عهد خود است این داستان را در رشتهٔ نظم انتظام داده به‌عرض اعلی رسانید و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود به‌زر موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لالئی منثور مقرون گردید و مبلغ پنجهزار

---

۱. الهی (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۷۳، دیوان.
۳. برگ ٤٧، برتیش.
۴. برگ ۹۹، تونک.
۵. مجلّی (موزهٔ دهلی).
۶. طرز (موزهٔ دهلی).
۷. مرتبهٔ (برتیش).
۸. برگ ۹۹ ب، تونک.
۹. برگ ۸٤، موزهٔ دهلی.
۱۰. برگ ۷۳ ب، دیوان.

روپیه که در کفّهٔ ترازوی وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی دوربینی به‌حضور آورده بودند مرحمت شد.

و سخن سنج نکته‌پرداز اعنی ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این بدیع داستان را در صورت نظم به‌حلهٔ معانی رنگین و حلیهٔ الفاظ گوهرآگین آراسته درنظر اهل شهود جلوه نمود داد و چون به‌مسامع ایستادگان انجمن حضور والا که واقفان حقائق سخن و مشرفان دقائق این فن‌اند رسانیدند، منظور نظر اقدس و مطبوع [1]طبع دقیقه‌رس شده استحسان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی‌شمار دربارهٔ او قرین یکدیگر افتاد. [2]اکنون خامهٔ خودکامه در این گرامی نامهٔ نامی به‌ایراد بیتی چند از ابیات مختارهٔ آن داستان با ابیات دیگر نظر به‌ملاحظهٔ ترتیب ادای حق سخن می‌نماید، ابیات[3]:

صباحی شهنشاه گیتی فروز — شه معدلت‌پرور ظلم‌سوز
[4]به‌درشن[5] برآمد چو خور بر سپهر — جهان از رخش غرق انوار مهر
سران[6] سپاه و وجوه حشم — فتادند در سجده بر روی هم
گهی درنظر فوج لشکر گذشت — گهی کوه پیکر تگاور گذشت
به‌فیلان جنگی چو نوبت رسید — در آن [7]عرصه آمد قیامت پدید
چو شیر جبال آشکارا شود — به‌عالم قیامت هویدا شود
فتادند فیلان جنگی بهم — پی جنگ خرطومها شد علم
ندیدم چنین جنگ در هیچ‌کیش — نه صلح از قفا نی کدورت ز پیش
چه گرمی است با شعلهٔ کین‌شان — که آتش میانجی شود در میان
به‌آن عرصه چون شاه والا رسید — زمانی عنانی عنان تگاور کشید
ز سنگینی سایهٔ پادشاه — بدل شد به‌آرام جوش سپاه
چو کم گشت آشوب آن رستخیز — [8]به‌فیلان جنگی اثر کرد نیز

---

۱. برگ ۱۰۰، تونک.
۲. برگ ۸٤ ب، موزهٔ دهلی.
۳. نظم (برتیش).
۴. برگ ٤٧ ب، برتیش.
۵. درشن= زیارت: دریچه‌ای که در آن پادشاه می‌نشست و مردم او را از جنبهٔ نیایش می‌دیدند.
۶. کپیهٔ نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ برتیش، شمارهٔ برگ ٤٧ ب.
۷. برگ ۷٤، دیوان.
۸. برگ ۱۰۰ ب، تونک.

زمـــانی ســـر از جنـــگ برداشـــتند | ولـــی چـــشم بـــر یکـــدیگر داشـــتند
دویـــد از قـــضا زان دو فیـــل مهیـــب | یکـــی سُـــوی شـــاهزاده اورنـــگ‌زیـــب[1]
صـــف طاقـــت خلـــق از هـــم دریـــد | بـــه‌شـــهزادهٔ شـــیر صـــولت رســـید
بـــه‌مـــردی ز جـــا یـــک ســـر مـــو نـــشد | ز راه چنـــین ســـیل یکـــسو نـــشد
بـــه‌تمکـــین سرشـــته ز بـــس جـــوهرش | نجنبیـــد جـــز نـــبض از پیکـــرش
چـــو زیـــن بیـــشتر صـــبر را جـــا نبـــود | درآویخـــتماننـــد آتـــش بـــه‌دود
یکـــی نیـــزه بـــرق ســـان تافتـــه | نظـــر از رگ غیـــرتش یافتـــه
ز غیـــرت چنـــان زد بـــه‌پیـــشانیش | کـــه جـــست از قفـــا بـــرق رخـــشانیش
ز بـــس نیـــزه در کلـــه‌اش شـــد نهـــان | ســـرش گـــشت فـــانوس شـــمع‌ســـان
از آن رخنـــه کـــز نیـــزه شـــد در ســـرش | برون رفت مـــستی کـــه بـــد در ســـرش
در آن کـــوه پیکـــر نهـــان شـــد ســـنان | دگـــر بـــاره در رفـــت آهـــن بـــه‌کـــان
ز بـــرق ســـنان آتـــش کـــین فـــزود | همـــه شـــعله گردیـــد آن تیـــره دود
ز خرطـــوم انـــداخت پیچـــان کمنـــد | فتـــادا شـــب شـــهزاده در فیـــل بنـــد
گرفت اسـب و شـهزاده بـروی سـوار | ز بـــیم آب شـــد زهـــرهٔ روزگـــار
بـــه‌دنـــدانش شـــهزادهٔ کامیـــاب | مقـــارن چـــو بـــا صـــبحدم آفتـــاب
چـو در اسـب یـارای جـولان نـدیـد | [2]چـو شـهبـاز از خـانـهٔ زیـن پـریـد
همان[3] دم کـه بـا خـاک ره پـا فـشرد | چو خوردست جرأت سوی تیغ بـرد
علـم کـرد شمـشیر و بـر وی دویـد | گـران سـوی فیـل غنـیمش رسـید
چـــو نبـــود پـــسندیدهٔ پـــردلان | کـه گیـرد یکـی را دو تـن در میـان
ز روی مـــروّت ازو دســـت داشـــت | به‌چنگ هـم آورد خویـشش گذاشـت[4]

---

۱. موزهٔ دهلی، برگ ۸۵

۲. برگ ۷٤ ب، دیوان.

۳. هماندم که برخاست زه را سپرد (موزهٔ دهلی).

۴. موزهٔ دهلی، برگ ۸۵ ب.

نسخهٔ کتابخانهٔ تونک تنها وقایع پانزده ماه را نوشته و در آخر چنین آمده و این مطلب در نسخه‌های موزهٔ دهلی همچنین نسخهٔ کتابخانهٔ برتیش قید نگریده است:

تمّت تمام تشد تاریخ پادشاه صاحبقران [ثانی] شاهجهان تصنِیف عالی روی سخنوران زمان میرزا جلالای طباطبا نورالله مرقد و مضجعه بنورالمغفرت تم تم تم تم تم.

بـــه‌تکلیـــف [1]فطـــرت[2] دلیـــری نمـــود   بـــه‌ســنّی کـــه تکلیـــف بـــر وی نبـــود
دریـــن ســـن اگـــر بـــودی افراســـیاب   شـــــدی در دم از دیـــــدن فیـــــل آب
(نظم ختم شد[3])

فتح حصار بند دولت‌آباد به‌کلید [4]سعی اولیاء دولت ابد بنیاد

گشایش عقدهٔ هر کار فروبسته‌ای که اقتدار ید قدرت طلسم محال گشاد اشکال بروبسته باشد و البتّه به‌حلّ و عقد اقبال بلند صاحب دولتی است که از عهد روز نخست باز نصرت آسمانی به‌همراهی کوکب مسعودش پیمان بیعت معهود درست بسته باشد و فتح الباب امور مشکله و مقالید تدبیر کارگر هر چاره‌گر از استفتاح آن دندان طمع کند[5] باشد بنابر قسمت روز الست حواله بکار گشایی کلید تأیید مؤیّد است کامگار که پیوسته در بندگشایش کار بستهٔ تنگ دلان تهی دست بود و چگونه چنین نباشد که مقتدران عوالم علوی بنا بر نظام امور عظام کارخانهٔ عالم سفلی بر آن مهین لطیفهٔ شریفهٔ آسمانی نهاده‌اند و آن بهین عطیهٔ ربّانی را مناط انصرام کارهای محال‌نما نموده فی‌الواقع اگر نه چنانستی که طلیعهٔ الجند اقبال بلند در پیشرفت هر کار دو راز کار پیشرو بودی فتح حصاربند قلعه طلسم پیوند دولت‌آباد که عنقریب طرفی از حصانت و اشکال آن بدیع اساس غریب بنیان در ضمن [6]تصویر اشکال به‌زبان بیان خواهد آمد چسان آسان روزی اولیای دولت ابد پایان گشتی و اگرنه آن بودی که پای دستیاری تأیید در میان بودی کلید بست و گشاد آن حصانت آباد که از مبدای بنای این دیرکهن بنیاد تا

بتاریخ روز جمعه بیست و یکم شهر عظمة بهر شعبان سال یکهزار و دو صد و یک هجری مطابق سنهٔ تسعه عشرون جلوس میمنت مأنوس حضرت خلافت پناه جمشید جاه فریدون منزلت کیخسرو مرتبت خسرو ملک رفعت پادشاه کیوان حشمت مظهر اعطاف الهی مورد الطاف نامتناهی در شهوار صدف ابهت و جلال گوهر یکتای شوکت و اجلال رونق تخت شهریاری زینت اکلیل دارای زینت طراز قبّه خبر فرمانفرمایی درّ حشمهٔ کوکب سپهر عظمت و نامداری بر اعظم اوج کامگاری مصدر موارد دادگستری مظهر آثار رعیت‌پروری مروارید اصناف رعایت (برگ ۱۰۱ ب) منشاء گوناگون عنایت پادشاه بنده‌پرور خردور ـ دقیقه‌رس حقایق آگاه عدل افزای ظلم کاه مسکین‌نواز ظالم‌گداز شهریار بخت‌ور شهنشاه عالی گهر [شاه عالم ثانی] خلدالله ملکه و سلطانه وقت چاشت بسمت اتمام موسوم گشت:
قاریا بر من مکن قهـر و عتاب   گر خطایی رفته باشد در کتاب

۱. برگ ۱۰۱، تونک.
۲. جرأت (تونک).
۳. برگ ۷٤ ب، دیوان.
۴. برگ ٤٨، برتیش.
۵. کنده (برتیش).
۶. برگ ۷۵، دیوان.

این روزگار در دست چاره‌گری [1]کوشش زنگار برآورده چگونه به‌چنگ افتادی؟ و کیفیّت وقوع این واقعهٔ واقعی و علّت صوری این معنی تقدیری آن‌که: چون فتح خان پسر عنبر حبشی چندی از این پیش به‌مقتضای پیش‌بینی و به‌اندیشی و چه به‌حکم بی‌چارگی و اضطرار بندگی بنده‌های درگاه جهان‌پناه اختیار نمود و چنانچه سابقاً مسطور شد به‌قصد اظهار این معنی عبدالرّسول پسر خود با پیشکش گرانمند ارسال داشت. آنگاه ولینعمت خود بی‌نظام را از راه کمال اظهار دولتخواهی راهی دارالملک فنا گردانید. چون او را از میان برداشت به‌گمان این‌که مرضی خاطر عاطر آنحضرت است آن را وسیلهٔ شفاعت و میانجی استعفا ساخت. دستاویز ضراعت از در اظهار اطاعت درآمد.

در این مرتبه حضرت خلافت مرتبت بعضی از محال متعلّقهٔ او را که به‌ساهوی بهونسله عنایت فرموده بودند بنابر انجاح درخواه او بدو مرحمت نمودند و این معنی که موجب بی‌اعتباری و سبب سبکی ساهوی تباه رأی بود و بر آن سیاه روی گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سررشتهٔ [2]دولت جاوید که به‌دست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی و حق ناشناسی روگردان شده به‌عادل خان پیوست و بر آن ساده دل سلیم‌الصدر آن مصدر افغال ذمیمه و مبدای اشتقاق اعمال ناقصّه را که همواره اضمار شقاق و اظهار وفا و وفاق می‌نمود [3]به‌ولایت [4]خود راه و در حمایت خویش پناه داد و سخنان ساده فریب دور از راه آن مادّهٔ انتزاع امور شنیعه که به‌هیچ‌رو وجه وجهی و صورت معقولی نداشت از جا رفت و رفته رفته از روی کمال عدم بصیرت به‌اغرا و اغوای[5] آن شیطان‌سار اهرمن سیرت طریق بی‌راهه روی پیش گرفت و عاقبت‌اندیشی و پیش‌بینی را پی سرانداخته تسخیر دولت‌آباد و کسر صولت فتح خان را نصب‌العین ساخت و جمعی از سرکرده‌های لشکر تفرقه اثر خود را نامزد انصرام این مهمّ نموده با گروهی بی‌سروپا همراه او فرستاد.

و چون عمده‌های مردم بی‌نظام از فتح خان بنابر پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند و او نیز به‌حکم از بدگمانی‌ها و تباه‌اندیشی‌ها که بنابر مقتضای ملازم غدر و حذر و خیانت و خوف که لازمهٔ غدّاران است خاطر جمعی از ایشان نداشت، لاجرم به‌مهابت خان خان‌خانان نوشت که در اینولا مردم عادل خان به[6]تحریک ساهوی سیاه رو مصدر حرکات ناهنجار شده‌اند چنانچه به‌قصد

---

۱. برگ ۸٦، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٤۸ ب، برتیش.
۳. برگ ۷۵ ب، دیوان.
۴. برگ ۸٦ ب، موزهٔ دهلی.
۵. اغرا (برتیش).
۶. از (برتیش).

استخلاص دولت‌آباد نهضت نموده بالفعل از روی قوّت و نیروی تمام حصار را در حیطهٔ محاصره دارند و از قلّت غلّه و کثرت قحط و غلا کار بر آن حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند و چون خلاص ارادت و اخلاص سرشت که به‌مقتضای سرشت نیک جبههٔ عبودیت دیرین را از سرنو به‌داغ بندگی [1]زینت داده بر ذمّت همّت اولیای دولت ابد قرین لازم است که اگر ایشان قبل از استخلاص قلعه خود را برسانند. بنابراین که چارهٔ نجات در تسلیم آن حصار انحصار دارد ناچار کلید قلعه را به‌بیجاپوریان می‌سپارد و چون خان‌خانان بر این اتّفاق حسن که نتیجهٔ اوضاع متواقف و انظار متناسب [2]افلاک و انجم بود اشراف و اطّلاع یافت به‌کارفرمایی همّت عالی و کارطلبی اخلاص خالص نخست خان زمان خلف‌الصدق خود را به‌همراهی فوجی جرار از اولیاء دولت نامدار بر سرمخالفان بر سبیل [3]منقلای راهی ساخت و خود به‌تاریخ بیست و دوم دی‌ماه سال گذشته با نیّت صادق و رأی صائب و اندیشهٔ درست و عزم نافذ از دنبال به‌طریق استعجال روانه شد و خان زمان به‌مجرّد رسیدن به‌یک منزلی کهرکِی افواج منصوره را بر این موجب مرتّب ساخت که هراولی سپاه را به‌دلیرهمّت و لهراسب برادران خود و تابینان پدر حواله نمود و چنداولی نامزد مبارز خان و شکرالله پسر خود و چندی از مردمان نبرد جوی کارطلب ساخت و جَگراج و کهیلوجی و فوجی از بهادران تهوّر شعار را در برانغار و مرتضٰی خان و آتش خان را با بعضی از دلاوران به‌سرداری قوشون جوانغار تعیین نموده خود در قول فوج آرا گشته با این آراستگی صفوف متوجّه کهرکِی شد.

و چون طلیعهٔ هراول از کریوهٔ پهولسری گذاره شده، شنیدند که سرداران سر به‌دار مخالف [4]با ساهوی تباه‌کار و هفت هشت هزار سوار جرار سر راه را دارند. لاجرم از راه احتیاط سلوک طریقهٔ حزم را اهم دانسته تا پیوستن قوشون قول درنگ نمودند و در این اثنا فوج چنداول نیز بدیشان ملحق شده به‌هیأت اجتماعی به‌اعتماد عون و صون الهی و اعتضاد اقبال پادشاهی راه منزل پیش را پیش گرفته راهی گشتند و چون مردم غنیم مقهور افواج عساکر قاهره را با آن توزک شایسته از دور دیدند دو فوج شده رَندَولَه و قریب سه هزار سوار روی [5]به‌سمت دست چپ دلاوران راست آیین درست رأی نهادند و ساهو و میناجی و انکُس خان به‌اتّفاق باقی مخالفان نفاق طینت، پست فطرت به‌بلندی برآمده صف آرا

---

۱. برگ ۸۷، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۷٦، دیوان.
۳. برگ ٤۹، برتیش.
۴. برگ ۸۷ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۷٦ ب، دیوان.

گشتند و در این حال دلیرهمّت و لهراسب و سایر همراهان که تابینان خانِ‌خانان بودند و باد پایان شعله شتاب را به‌آتش افروزی خار مهمیز سرعت‌انگیز گرم عنان ساخته جلوریز رو به‌عرصهٔ ستیز آوردند و قوشونهای غنیم مقهور با وجود کمال عدم ثبات قدم به‌پایمردی رکاب پایداری نموده نیم لمحه ایستادگی کردند به‌دستگیری عنان سررشتهٔ گمراهی فراچنگ آورده به‌انداز دستیاری سرگرم بان اندازی شدند تا آن گاه که از هجوم افواج جنود رعب تزلزل در بنیان تمکینی که نداشتند راه یافته طریقهٔ فرار که همواره آن هنجار ناهموار پی سپر این گروه نابه‌کار است [1]مسلوک داشتند و با شتاب بخت برگشته و ادبار رو کرده یکسر تا کنار تالاب کِهرکِی به‌همان پا تاخته عنان یکران هزیمت و بارگی فرار دربارهٔ عزیمت درنگ منشی نساخته‌اند بلکه هیچ‌جا دست و پای‌شان آشنای عنان و رکاب [2]نشد چه جای آن‌که ثبات ورزیده دمی پا محکم توانند نمود و موکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب به‌جا آورده جمعی انبوه را از آن گروه ناعاقبت‌اندیش را متعاقب یکدیگر به‌عالم دیگر فرستادند و نقّاره و کرنای ساهو با اسب میناجی و انکُس خان و چند سراسب دیگر که از دیگران در میدان باز مانده بودند به‌دست دلاوران افتاد و مرتضٰی خان و آتش خان و نظر بیگ و یولم بهادر با سایر ارباب تهوّر که در قوشون برانغار مقرّر بودند به‌برخی [3]از فوج رَندَولَه برخورده خود را بر ایشان زدند.

و در اثنای زد و خورد آن دغا پیشه حریفان پرفن چون نقش برد خویش در بازی عقب دیدند صفوف خود را گشاد داده از یکدیگر پاشیدند و روی به‌پس پشته‌ای که برکنار عرصهٔ مصاف واقع بود آورده گریزان شدند و بنابر آن خود که در پشت آن پشته کمین کرده بودند ملحق گشته به‌استظهار پشتی یکدیگر حمله‌آور گشتند و چون [4]ثابت قدمان معرکهٔ پایداری دیدند که نقش معامله چنین نشست، با وجود قلّت عدد از آن زیاده سران پای کم نیاورده بی‌ایستادگی به‌جنگ ایستادند تا آنگاه که از کماهی قضیه به‌خان زمان آگاهی رسیده در حال با راو سَتَر سال و سایر بهادران فوج قول جلو ریز به‌مدد ایشان راهی شد و چون خان زمان بدیشان پیوست هزبران بیشهٔ ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به‌خون‌ریزی آن روباه[5] منشان دغا پیشه تیز نمودند و از سرنو به‌جنگ پیوسته با یکدیگر آمیختند.

---

۱. برگ ۸۸، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٤۹ ب، برتیش.
۳. برگ ۷۷، دیوان.
۴. برگ ۸۸ ب، موزهٔ دهلی.
۵. رو سیاه (موزهٔ دهلی).

قضا را از طرف راو سَتَر سال که زمین قلبی بود هجوم مخالفان کم فرصت زیاده کشید. راو به‌دل قوی با مردم خود پیاده شده پای ثبات افشرد و داد داروگیر داده آنچه حق مقام بود به‌جا آورد و از سمت دیگر خان زمان و آتش خان و دیگران گرم هنگامه آرایی گشته آتش کین را اشتعال دادند و در این مقام نیز از غنیم باطل ستیز که حق مقابله و مقاتله ادا نموده داد اقامت و مقاومت می‌داد انتقام کشیده کام خود گرفتند و در آن گرمی هنگامه مخالفان گم نام سیاه نامه در صفحهٔ میدان که فی‌الحقیقت محکمهٔ اثبات تهوّر و جلادت به‌ادای حق اشتهاد و شهادت است محضر دلاوری خویش را [1]به‌خط زخم شمشیر و مهر جراحت تفنگ و تیر دلیران رسانیده دعوای ثبات قدم را پایهٔ ثبوت دادند [2]و [3]بدین مایه تجلّد رأس‌المال شهرت سربازی و جانفشانی فرادست آورده اسم خود را در طومار نامداران ثبت نمودند.

و بالجمله در عین این حال که جنگ از هردو سو ترازو شده و کار از کارگری تدبیر و چاره‌گری مکر و تزویر گذشته معامله به‌نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده بود و دلاوران مخالف و موافق بر سران پلّهٔ پایهٔ قدر و مقدار دلیری یکدیگر می‌سنجیدند و هرکرا گردهٔ پردلی گرانبارتر بود جای خویش را نگاهداشته سبک‌سران خشک مغز از ادای حق برابری سرباز می‌زدند ناگاه از آنجا که همواره همراهی نصرت آسمانی همه جا موافقت موافقان به‌جا آورده در هیچ‌مادّه کوتاهی نمی‌کند در این مقام نیز شرائط جانب‌داری رعایت نموده حمایت طرف حق نمود و از این رو اولیای دولت پایدار بر سرآمده افواج غنیم را قدم ثبات از جا رفت. چنانچه روش معهود آن کجروان است در این مقام نیز ستیزی در طی گریز به‌جا آوردند، چنانچه چندان‌که رفته رفته روی از مقابله برتافته پشت دادند. بهادران و تهوّر شعاران قریب چهار پنج کروه از عقب ایشان تاخته در اثنای تعاقب نیز جمعی‌کثیر از آن سرگشتگان برگشته بخت را بی‌سر و بی‌سپر ساختند.

و از جمله خیل مجاهدان میدان دین و دلاوران موکب سعادت که همواره خار خار دریافت پایهٔ شهادت داشتند [4]چندی گلدستهٔ زخم‌نمایان بر سرزدند و چندی دیگر که غنچه آسا جُل قد و مغفر با خون آغشته به‌همان پا سرزده تا گلشن رضوان شتافتند و خان زمان مظفّر و منصور به‌معرکهٔ سعادت

۱. برگ ۷۷ ب، دیوان.
۲. برگ ۵۰، برتیش.
۳. برگ ۸۹، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۸۹ ب، موزهٔ دهلی.

که در موضع سانگی[1] دو کروهی کِهرکِی واقع بود معاودت نمود و بعد از این فتح‌نمایان سرداران شراندیش عادل خان را پای تمکّن برجا نمانده ثبات قدم را خیرباد گفتند و برسر چاره‌گری این قضیهٔ اتّفاقی آمده به‌خاطر آوردند که ناچار با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته از راه مصالحه و معاهده درآیند.

لاجرم از روی اظهار خیرخواهی پیغام دادند که چون پیشنهاد افواج پادشاهی استیصال بر اصل بنیاد دولت نظام‌الملک و استخلاص حصار دولت‌آباد است که تسخیر سایر ولایات دکن متفرع بر آن می‌گردد و این معنی که عنقریب به‌چهره‌گشایی اقبال صورت بسته چون بالاخره منجر به‌تزلزل بنیان دودمان عادل خان می‌شود به‌هیچ‌وجه مرضی ما نیست و صلاح طرفین در تمهید قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله‌ایم انحصار دارد، انسب آن است که به‌تشیید مبانی صلح پرداخته از مصالح اتّحاد و اتّفاق اساس دولت این دو خانواده را استواری دهیم. بنابراین رأی[2] برای بنای آشتی از هردو سو طرح اظهار یکجهتی[3] انداخته به‌همه جهت رنگ شعار[4] یکرنگی ریختند و به‌میانجی رسل و رسائل عقد بیعت در میان آورده وثاق پیمان را با ایمان مؤکد گردانیدند که از این پس طریق سلوک وفا و وفاق و نگاهداشت شق یکدیگر پیش گرفته شق عصای شقاق و نفاق نمایند و قلعه را بر طبق دستور معهود به‌نظام‌الملک باز گذاشته در رسانیدن رسد و آذوقه و ادای مراسم مدد دقائق همراهی به‌درجات رسانند و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون[5] فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت به‌جا آرند.

مجملاً فتح خان که از فاتحهٔ روزگار باز مدار کار بر بدعهدی و پیمان شکنی نهاده هیچ‌بیعتی را[6] ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست با نگاهداشت سررشتهٔ خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود به‌فریب دوستان ایشان پا خورده با آن بداندیشان همدست و همداستان شد و از سرپاس گفته و پذیرفتهٔ خویشتن درگذشته سررشتهٔ بهبود وقت را از دست داد و با وجود آن‌که فقدان آذوقهٔ قلعه در پایه‌ای بود که چهارپایان ایشان یکسر از دست رفته بودند ناچار از روی سفاهت و ملایمت[7] و پشتگرمی تعهدات مردم عادل خان دربارهٔ نگاهداشتن حصار و

---

۱. برگ ۷۸، دیوان.
۲. برگ ۵۰ ب، برتیش.
۳. برگ ۹۰، موزهٔ دهلی.
۴. اشعار (موزهٔ دهلی).
۵. هون یا هُن: سکّه‌ای که در جنوب هند رایج بود.
۶. برگ ۷۸ ب، دیوان.
۷. در اصل: ملاهت (برتیش و دهلی).

بازنداشتن دست از آن برسر ثبات قدمی که مقیم سرمنزل عدم بود پا محکم نمود و به‌مدد [1]بیجاپوریان در صدد آوردن رسد غلّه و کشیدن آذوقه به‌قلعه شد و چون نقص عهد فتح خان در ظفرنَگر به‌خانِ‌خانان رسید بنابر تحریک غیرت به‌تحریص حمیّت یکباره در پی چاره‌گری این کار شده همّت کارگر را دربارهٔ تنبیه آن سبکسر بل گوشمال سرتاسر آن تهی مغزان غنوده خرد کارفرموده نخست به‌خان زمان نوشت که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال یکبارگی قبل نماید و از سرنو دل بر کارسازی نیّت خالص و عزم راسخ و همّت نافذ و رأی صائب بسته عدوبندی و قلعه‌گشایی پیشنهاد سازد و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار از مضیق حوصله تنگ‌تر شده بنابر آن رَندَولَه و ساهوی مقهور به‌نظام‌پور آمده در پی سامان و سرانجام غلّهٔ قلعه‌اند نخست برسر ایشان ترکتاز آورده آن بداندیشان را آنجا بی‌جا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد و طریق [2]تنگ‌گیری و تضییق محاصره در صدد انسداد مداخل و مخارج قلعه باشد که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه از این ممر به‌متحصنان رسانند. آنگاه به‌تضییق و تفتیش ایشان کوشیده در این باب زیاده بر امکان مساعی جمیله مبذول دارد شاید [3]که از این راه آن گروه مقهور و [4]مخذول ابواب طلب امان مفتوح دارند. در این صورت زنهار از ایشان دریغ ندارد و الّا فرمانروایی تیغ بی‌زنهار برایشان حکم سازد.

چون نوشته به‌خان زمان رسید عموم مضمون آن خصوص استخلاص نظام‌پور و دفع و طرد رَندَولَهٔ مطرود و ساهوی مقهور را از حیز قوه به‌حوزهٔ فعل آورد و چون از این راه عرصهٔ کار یکباره بر فتح خان تنگ شد و از فقدان قوت و قوّهٔ هلاک و بوار خویش در آئینهٔ روی کار خویش معاینه نمود به‌کارفرمایی ادبار در راهنمایی اندیشه‌های دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره به‌مقام استحکام برج و باره درآمد. رفته رفته برسر جدّ و جهد وجدال قتال رفته خیریت خان بیجاپوری را که عم رَندَولَه سپهسالار عادل خان بود با سیصد سوار به‌درون قلعه طلبید و در اثنای این حال چهارم اسفندار سال ماضی گروهی سیاه باطنان سپاه بیجاپور باندار دستیاری خود را در ظاهر معسکر اقبال‌نمایان نمودند. خان زمان و کهیلوجی و مالُوجی و بهکوجی و یَسوَنت راو و سایر سرداران دکنی را بر سر

---

۱. برگ ۹۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۷۹، دیوان.
۳. برگ ۹۱، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۵۱، برتیش.

ایشان فرستاد و تا هنگام سلاح[1] پوشی او در برابر آن مردودی چند مطرود به‌رسم معهود طرید نموده عرصهٔ مصاف را به‌سلحشوری بیارایند[2] و کهیلوجی با دیگر امرای دکن به‌تحریک تهوّر از جا درآمده انتظار سردار نبرده‌اند و اسب انداخته جلوریز[3] بر قلب آن بیدلان تاختند و جملهٔ آن سست رایان سخت روی به‌مجرّد حملهٔ اوّل سلک انتظام و اجتماع صفوف از هم گسسته به‌افواج کلان خود پیوستند و چون کهیلوجی و همراهان از مواضعهٔ آن بدسگالان بی‌گمان بودند به‌خاطر جمیع تعاقب ایشان نمودند و در عرض این حال آن روباه صفتان کم فرصت از پشت گرمی یاران خود پیشترک شده به‌استقبال هزبران بیشهٔ جدال آمدند و اراده داشتند که دور دائرهٔ ایشان را با احاطهٔ پرگار قبل نقطه‌وار در میان گیرند شاید قبل از رسیدن سردار کاری بسازند.

در این وقت خان زمان در آن مکان خود را به‌وقت رسانیده با سایر پلنگ خویان سخت کوش سرکش که جز در کنام قربان و نیستان ترکش آرام نداشتند تیغ جلادت از نیام تهوّر و تجلّد کشیده بر ایشان حمله‌آور گشت و در صدمهٔ اوّل سلسلهٔ جمعیّت تفرقه خاصیت پراکنده نیّت را از هم دیگر پاشان و پریشان ساخته تا قریب سه کروه از عقب آن گروه فتنه‌پژوه تاخت و باد صدمهٔ شمشیر شعله تأثیر شیرمردان کارطلب بسی دلیران[4] پولاد مغفر، جوشن شکن را سر از تن و تن از مرکب بر خاک هلاک انداخت و آنگاه سردار شهامت شعار[5] با سایر بهادران عنان یکران برق پیکر صرصر نشان را مثنی ساخته همراه ظفر و نصرت به‌مقرّ خویش بازگشت نمود.

و چون در اینولا خان زمان را از جانب فتح خان یاس کلّی روی داده خاطر نشان و دلنشین او شده که آن جهالت‌کیش ضلالت‌اندیش به‌طریقی بی‌راهه انحراف پیش نگرفته که در این زودی برسر راه آید لاجرم یکبارگی در پی پیشبرد ملچار و در مقام جدّ و جهد محاصرهٔ حصار شد. نخست برادران خویش دلیرهمّت و لهراسب را با شکرالله پسر خود[6] و سایر تابینان خانِ‌خانان نگاهبانی ملچار موضع متمته که به‌جانب کِهرکِی است مقرّر نمود و بکرماجیت بُندَیله مخاطب به‌جَگراج را فرستاد که در ناگچَهری که آن سوی قلعه واقع است بساختن ملچار و ضبط آن پردازد و خود در مقام نظام‌پور اقامت گزیده به‌پیشبرد کار و تهیهٔ اسباب پیکار قیام نمود و خانِ‌خانان وقتی که از مراتب به‌فعل آمده بود

---

۱. صلاح (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۹۱ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۷۹ ب، دیوان.
۴. برگ ۹۲، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۵۱ ب، برتیش.
۶. برگ ۸۰، دیوان.

از ظفرنَگَر متوجّه دولت‌آباد شده در عرض راه به‌تعیین افواج و ترتیب آن پرداخت چنانچه نخست نصیری خان صوبه‌دار مالوَه را که عمدهٔ بنده‌های درگاه جهان‌پناه است به‌هراولی مقرّر ساخت و چنداولی را به‌عهدهٔ تعهد اوداجَی رام دکنی و برادران او مقرّر نموده و خود با پرتهیراج راتهور [۱]و بعضی از اولیای دولت در قول صف آرا گشت.

و به‌این توزک شایسته در روز بیست و یکم ماه اسفندار به‌دولت‌آباد پیوسته روز دیگر دور دائرهٔ حصار قلعه را پی سپر بارهٔ باد رفتار ساخت و همگی اطراف و اکناف آن را به‌احاطهٔ پرگار نظر دقّت نگر درآورده کیفیّت حقایق آن را از قرار واقع تصوّر نمود. آنگاه جَگراج را در خانهٔ فتح خان به‌دروازهٔ ناگچَهری جای داده دروازهٔ نظام‌پور به‌خان زمان و دروازهٔ پَتَن را به‌نصیری خان سپرده و ده مشهور به‌کاغذی‌وارَه نزدیک قتلو که کاغذ دولت‌آبادی مشهور را کاغذگران آن قریه می‌سازند به‌اهتمام دلیرهمّت و جمعی از مردم کارطلب مقرّر ساخت و در خانهٔ بی‌نظام که در نظام‌پور متّصل به‌قلعه واقع است اقامت گزید و در چندین جای دیگر ملچارهای به‌جا استوار ساخته قلعه را از روی ظاهراً به‌احاطهٔ بهادران بلندهمّت و باطناً به‌احاطهٔ همّت دلیرانه محاصره نمودند و کمر به‌عدو[۲]بندی و قلعه‌گشایی بسته و تهیهٔ مایحتاج کار و دربایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و راست کردن پیچ و خم کوچه سلامت و پیشبردن نقب و امثال آنها پیشنهاد نمود و خان زمان را [۳]با چهار پنج هزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزمای متعین[۴] نمود که پیوسته مستعد کار و آمادهٔ پیکار بوده بر ملچاری که مددگار در کار داشته باشد پای در رکیب آورده به‌شتاب [۵]سیلاب سر در نشیب روی بدان‌سو آورد و چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذی‌وَاره واقع است انحصار داشت به‌صواب دید سپاه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنگ درست انداز دوررس اژدها نفس که به‌دمی عالمی (را) برهم زده بنیاد جبال البرز مثال از بیخ و بن برمی‌کنند و به‌یک نفس باره‌های سبعهٔ خیبری سپهرچنبری افکنده بروج دوازده‌گانهٔ چرخ اطلس را در یکدیگر می‌شکنند کارگزاران[۶] حیله‌پرداز به‌انواع حیل و جرّ اثقال به‌فرازان کوه برآورده نصب نمودند و لهراسب را به‌اهتمام آن باز داشت که کارفرمای عملهٔ توپخانه باشد.

---

۱. برگ ۹۲ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۸۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۵۲، برتیش.
۴. معیّن (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۹۳، موزهٔ دهلی.
۶. در اصل: کارگذار (موزهٔ دهلی و برتیش).

و از آن جانب فتح خان نیز به‌سرانجام مصالح قلعه‌داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مداخل و مخارج پرداخته بی‌نظام را در کالاکوت باز داشت و خود در مَهاکوت جای اقامت گزید و همگی مردم را در درون حصار عنبرکوت که اساس نهادهٔ عنبرکه محیط بیرون شهر[1] است گذاشت و چون قلعهٔ اصل دولت‌آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلّه کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته و بنابر آن از حراست و نگاهبانی بی‌نیاز است چنانچه چندین از تفنگچیان همواره آنجا می‌باشند، به‌دستور معهود به‌همان اکتفا نمود.

مجملاً در آن ایّام که روز بازار محاصره رونق داشت و پیوسته هنگامهٔ مقابله از بیرون و درون گرم بود طرفین داد داروگیر و زد و [2]خورد می‌دادند و با وجود آن‌که [3]انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و امثال اینها به‌سرکاری عملهٔ این امر که پیوسته بر سرکار خویشتن جدّ و جهد داشتند در کار خود سر راست بوده به‌نحوی گرم تکاپو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن به‌عمل می‌آوردند، چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله ازدهان ایشان برمی‌آمد بیشترسرگرم شغل خویش می‌شدند. در این حال قطعاً بهادران جانسپار اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمی‌دادند و به‌پیشرفت کار مقیّد شده مطلقاً در جانفشانی پای کم نمی‌آوردند و سینه سپر دفع آن بلای ناگهانی که مانند قضای آسمانی ردّ آن در حیز قوّت بشر نیست می‌ساختند که برای سرکردن کار ولینعمت حقیقی بار حق نعمت [4]و تربیت و عنایت مالک رقاب خویشتن که تحصیل ابراز آن از دست همّت حقیقتاً واجب و لازم‌الادا و فرض فوری‌القضاست از گردن انداخته یکسر تا پای حصار می‌تاختند و با آن‌که در هر دفعه‌ای چندین دلاور کارطلب برسر پیشبرد مطلب از معرکهٔ جانفشانی و سربازی بیرون نبرده سر می‌باختند و دیگران سرگرمی دیگر اندوخته دیده و دانسته خود را به‌مهلکه می‌انداختند و بعد از نمایش دستبرد [5]برخی غازی و برخی شهید شده در ضمن دریافت این دو پایهٔ والا و درجهٔ علیا نقد سعادت‌دارین از میان می‌بردند.

از سوانح این ایّام روگردانی یاقوت نابه‌خرد فرتوت است از سعادت دو جهانی و کیفیّت معنی مذکور این صورت داشت که: چون قلعه مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی

---

۱. سپهر (برتیش).
۲. برگ ۹۳ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۸۱، دیوان.
۴. برگ ۵۲ ب، برتیش.
۵. برگ ۹٤، موزهٔ دهلی.

که به‌سلسلهٔ بی‌نظام داشت و می‌دانست [1]که این مقدّمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان می‌شود به‌خاطر ناقص آورد که از هر راه رو دهد زیاده بر امکان در این مادّه کوشیده نگذارد که این معنی صورت بندد و این امر واقعی که قلم تقدیر بر آن رفته بود به‌وقوع پیوندد و چون کاری که بالفعل در قوهٔ اقتدار او بود در رسانیدن آذوقهٔ بدان حصار و امداد اهل آن به‌تفنگچی انحصار داشت، لاجرم مکرّر این انداز دور از راه نموده غایت مقدور خود را به‌فعل آورد و لیکن ارداهٔ نارس او از فرط ضبط و ربط خانِ‌خانان صورت نبسته بر وفق مدّعا به‌ظهور نرسید و با آن‌که چندین مرتبه جمعی که از اردو بازار آن نابه‌کار حسب‌الاستصواب او غلّه به‌قلعه می‌بردند گرفتار گشتند. از آنجا که مدارسالاری سپاه بر مدار او اغماض عین است خانِ‌خانان به‌حکم اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاورد و مقرّر ساخت که جمله این بار و عملهٔ این کار را هر بار که [2]گرفتار آیند همانجا به‌قتل رسانند و با آن‌که مکرّر خون گرفتهٔ چند دستگیر شده به‌یاسا رسیدند و خبر به‌آن آشفته مغز و خفته خرد رسید بدین مایه تنبیهات رسا متنبه نگشت و به‌حکم ناپخته کاری‌های اندیشهٔ خام همان سررشته را از دست نداده برسر پیشنهاد پیشینه می‌بود تا آن‌که از خار خار داعیهٔ مذکوره که باعث خلهٔ خاطر آن نابه کار شده بود کار به‌جایی رسید که کچّهٔ این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بخیهٔ این راز نهفته آن‌گونه به‌روی روز افتاد که خانِ‌خانان را با وجود آن مرتبه اغماض [3]عین سررشتهٔ اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سرمستور از دست برفت و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته به‌او رسید.

با وجود آن‌که از جانب خانِ‌خانان هنوز [4]این معنی بروز نکرده بود و بنابر تلازم خیانت و خوف و غدر و حذر چنانچه مکرّر گذشت چندان توهم به‌خود قرار داد که دیگر با خود قرار تمکّن و استقرار نیارست داد. لاجرم یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی برخود روا دانسته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد و قطعاً عواطف و مراحم عمیمهٔ بندگان حضرت را به‌نظر حقیقت‌شناس درنیاورده قطع نظر از حقوق عنایات پادشاهانه نمود و از همراهی موکب سعادت بریده با همگی مردم و بنگاه خود به‌خیل عادل خان پیوست و در اینولا بنابر آن‌که فتح خان آذوقه به‌خیریت و همراهان [5]او از مردم عادل خان که در حصار عنبرکوت بودند نمی‌داد و از این راه کار ایشان به‌تنگی کشیده بود، بیجاپوریان به‌خاطر آوردند

---

۱. برگ ۸۱ ب، دیوان.
۲. برگ ۹٤ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۵۳، برتیش.
۴. برگ ۸۲، دیوان.
۵. برگ ۹۵، موزهٔ دهلی.

که به‌هر وجه که صورت بندد و از هر راه که رو دهد غلّه به‌ایشان رسانند. بنابراین قرارداد در پنجم ماه فروردین هنگام شام تا قریب چهار صد گاو غلّه بار به‌نواحی معسکر اقبال آمدند و به‌آن انداز دور از راه در دنبال بان اندازان گاو تازان آهنگ دخول قلعه نمودند و حسب‌الارشاد خانِ‌خانان اوداجَی رام و بهادرجی و لهراسب و جَگراج به‌مدافعهٔ آن شتافتند و از هردو سو جنگ بان و تفنگ دلیران نبرد آزمای رزم سنج ترازو شد.

و چون نیمی از شب سپری گشت رَندَوَلَه و فرهاد و بهلول و ساهو و انکُس قریب چهار هزار سوار همراه گرفته در وقتی که خان زمان به‌اهتمام ملچار شتافته بود بی‌خبر بر سرمنزل او ریختند و راو سَتَر سال که خان مذکور به‌نگهبانی ملچار خود را بدو اندک مایه مردمی از سپاهیان خود باز گذاشته با راجپوتان خویش و مردم خان زمان روی به‌مقابلهٔ [1]ایشان آورده مردانه کوشید و به‌ضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان برآورده غریب کارستانی بر روی کار آورد، چنانچه با وجود قلّت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی‌کثیر مثل برادرزادهٔ بهلول و یکی از اقربای [2]انکُس و چند نامدار دیگر از آن بادساران آتشی سیر بر خاک هلاکت افتادند. باقی محذول و منکوب روبه‌راه فرار آورده بر طبق الهزیمه احدی الغنیمتین هزیمت را نوعی از غنیمت شمردند و چون افواج غنیم در این دستبازیها مالش به‌سزا یافتند دو سه روز [3]سر به‌گریبان برده پای در دامان کشیدند و بار سیوم روز از روی نمایش دستبرد از نهانخانهٔ خاطر ناقص ایشان سر برزده ارباب حرکةالمذبوح به‌دست و پا زدن درآمدند و روی به‌عرصهٔ مصاف نهاده از اطراف معسکر اقبال صف کشیدند.

و خانِ‌خانان بنابر آن‌که در آن سرزمین نشیب و فراز بسیار بود مصلحت در تاختن ندیده دلاوران یکّه‌تاز را دستوری اسب انداختن نداد. حسب‌الاستصواب رأی صواب پیرای سپهسالار همگنان روبه‌روی ایشان صف آرا گشته یسال کشیدند و مخالفان دلیر پیش نیامده بعد از دو سه گهری عنان انصراف را انعطاف دادند و سران ایشان با یاقوت و رَندَوَلَه که قریب نظام‌پور منزل گزیده بودند یکجا شده انجمن کنکاش بر آراستند و پس از رَدّ و رُو بسیار که یاقوت مردود رأی تیره‌رأیان را در باب تردد بی‌جا و سواری هر روزه و خودنمایی از دور و شیوهٔ دستبازی و بان اندازی ناپسند شمرده همگنان را [4]در این روش ناقص سرزنش نمود و آرای جملگی آن بیهده کوشان باطل‌کیش به‌صوابدید آن

---

۱. برگ ۸۲ ب، دیوان.
۲. برگ ۹۵ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۵۳ ب، برتیش.
۴. برگ ٩٦، موزهٔ دهلی.

[1]خطااندیش بر این جمله قرار گرفت که هم در این گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذر آسوده و خاطر فارغبال در منازل خویشتن آرمیده‌اند با نبیره‌ها و مردم او و رَندَولَه و سایر مردم کار آزموده به‌هیأت اجتماعی برسر بنگاه ایشان تاخته کار خود را حسب‌المرام بسازند.

و بنابراین رأی دور از راه دوپهر از روز سپری گشته به‌آرام جای لشکر آمدند. آنگاه به‌اتّفاق یکدیگر دلیران درآمده برسر خیمه‌گاه دلیرهمّت ریختند و او خاطر به‌عون و صون الهی و همراهی اقبال پادشاهی جمع نموده با جمعیّت قلیل خود و چندی کومکیان سرگرم مقابله و مواجهه شد. اتّفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته‌ای که پیمانهٔ زندگی او به‌دُرد ممات لبریز و کاسهٔ سرش از بادهٔ غرور پندار سرشار بود باد جبروت در بروت نخوت انداخته به‌عرصهٔ مصاف تاخت و به‌بانگ بلند در خواه مبارزت (به)پرتهیراج راتهور نمود و او راتهور راجپوتی عمدهٔ دواعی اجابت ملتمس آن مدّعی گشته با او روبه‌رو شد و چون پرتهیراج را زور سرپنجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظلّ الهی بود در اندک فرصتی بر او غالب آمد و با دو تن دیگر [2]که به‌امداد آن اجل رسیده [3]شتافته تا رسیدن ایشان به‌خدا رسیده بود ناچار با او هم نبرد شدند. تنها درآویخته به‌همان اعتضاد هردو را سر از تن برداشت.

مجملاً چون دلیرهمّت با مردم خان‌خانان دلیرانه روبه‌روی ایشان شد و در این اثنا لهراسب برادرش به‌کومک آمده با فوج خود بدو پیوست. فریقین به‌یکدیگر آویخته با هم درآمیختند و در طرفین از فرط کشش و کوشش دلیران و کشاکش شمشیرهای [4]بُرّان بهادران سررشتهٔ پیوند تن با جان و علاقهٔ دلبستگی پیکر به‌روان یکدیگر گسیخته و اولیای دولت ابد قرین شعلهٔ تیغهای سرکش مانند آتش‌کین علم نموده بر خیل اعدا حکم ساختند، چنانچه به‌یکدم از اثر افسون همزبانی و خاصیّت افسانه‌خوانی آن دو تیز بیان سیاه زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فروگرفته تا بامداد روز نشور خفتند و در نیم نفس بسی سرکشان سخت کوش از ارباب نفوس قویهٔ خیل غنیم که مانند سست فطرتان پست همّت ننگ فرار با خود قرار نداده خود را بر آتش تیغ شعله‌بار دلاوران تهوّر شعار زدند «النار و لا للعار» گفته دانسته به‌آتش جمعیّت جاهلیّت سوختند و چون از هردو سو داد زد و خورد دادند بالاخره از مهب عنایت ربّانی و وزشگاه تأیید آسمانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال اولیای دولت

---

۱. برگ ۸۳، دیوان.
۲. برگ ٥٤، برتیش.
۳. برگ ۹٦ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۸۳ ب، دیوان.

جاودانی وزیدن آغاز [1]نهاده گلبن فتح و ظفر گل‌گل شکفتن گرفت و افواج غنیم خذلان شعار که در حقیقت خار راه کشاکش کار بودند گل عار فرار بر سرزده رو به‌وادی هزیمت آوردند و بهادران بر سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت خصوصاً هنگام عبور نهری که سرراه بود به‌دارالبوار راهی ساختند و از جمله مقتولان نامور بکهوجی کهاتکا برادر ججهار راو و برادر ساماجی نیز از این راه به‌بئس‌المصیر شتافتند.

چون خان‌خانان در اثنای این حال اطّلاع یافت که سیصد و پنجاه سوار از بنده‌های درگاه گیتی‌پناه در ظفرنَگَر مانده بنابر بیم دستبرد غنیم که مانند اندیشهٔ خویش در آن سرزمین پراکنده شده بودند یارای رسیدن خود به‌لشکر ظفراثر [2]چه جای رسانیدن رسد بیست هزار گاو غلّه آذوقه که هم در آنجا مانده ندارند، بنابراین به‌مصطفٰی خان نگاهبان آن تهانه نوشت که با مردم خود بدرقه شده آنها را با آذوقه به‌دولت‌آباد رسانند و چون [3]خاطر از جهت قلعه و جمع سامان راه که به‌همه جهت مهیّا و سپاه آماده گشته روز برآمدن معین شود آنها نماید تا فوجی از عسکر جاوید فیروز به‌امداد او گرایند و چون سپهسالار حسب‌الاختیار او مبارز خان و نظر بیگ خویشگی و راو دودا و احمد خان نیازی را به‌کومک فرستاد ثانی الحال آگاهی یافت که ساهو و بهلول و نبیره‌های یاقوت و امثال آن بدسگالی چند آهنگ قطع طریق مصطفٰی خان و همراهان نموده به‌همراهی پنجهزار سوار راهی شدند. بنابر آن خان زمان را به‌حمایت ایشان نامزد نموده بی‌درنگ بدان سمت ارسال داشت.

و خان مذکور راو سَتَر سال را با اکثر مردم کار آمدنی خود به‌نگاهبانی ملچار بازداشته خود با چندی از بنده‌های پادشاهی بدانصوب متوجّه شد و به‌مجرّد رسیدن کهرکِی خبر رسید که آن مقهوران مخذول را آگاهی بنده‌های پادشاهی بر حقیقت پیشنهاد و اندیشهٔ ایشان و خیال پریشان آن باطل‌اندیشان غافل و بی‌خبر در باغ[4] جنگل به‌بهانه‌ای نزول نموده‌اند و خان زمان را استماع این خبر از جا درآورده این معنی را از لطائف آسمانی و عواطف ربّانی شمرده و به‌حکم غلبهٔ تهوّر برسر اظهار تجلّد آمده از کثرت عدو و عدّت اعدا نیندیشیده خاطر به‌تأیید الهی که همه جا در اعانت اولیای دولت پادشاهی تا همه جا همراهی کرده در هیچ‌جا[5] کوتاهی نمی‌کند مطمئن ساخته بدانصوب راهی گردید و

---

١. برگ ٩٧، موزهٔ دهلی.
٢. برگ ٨٤، دیوان.
٣. برگ ٥٤ ب، برتیش.
۴. باغ و جنگل (موزهٔ دهلی).
۵. هیچ‌مادّه (موزهٔ دهلی).

چون به‌نزدیکی [1]آن باغ رسید و مخالفان بر کماهی حقیقت کار و کمی شمار عسکر ظفرآثار آگاهی یافتند، نخست این تصوّر که لازمۀ [2]فرط کوتاه‌بینی و تباه‌اندیشی است از ایشان حسابی برنداشته عقیدت‌کیشان را به‌چشم کم دیدند و با وجود آن‌که اغلب اوقات قلّت علّت غلبه است از مصدوقۀ کریمۀ کم من فیه قلیلة غلبت فیه کثیرة چشم دوختند و نظر بر آن معنی بی‌صورت انداخته از این راه جمعیّت خاطر تفرّقه‌پرورد اندوختند و به‌این دلیری با کمال اطمینان قلب و فراغ بال از باغ بیرون تاخته اطراف ایشان را فروگرفتند. در این حال خان زمان به‌حکم آن‌که یکدفعه اسب انداختن در اکثر احیان سبب پراکندگی فوج می‌شود از روی حزم و احتیاط صلاح در تاختن ندیده فیل سوار رخ به‌عرصۀ پیکار آورد [3]و قدم ثبات بر جای خود محکم نموده مقرّر ساخت که تفنگهای کلان و کجنال‌ها که به‌هندی زبان بادلیج و ضربزنی را گویند که برفراز فیلان استوار می‌سازند دفعه دفعه آتش دهند و از هر طرف که مخالفان هجوم آرند بهادران در دفع ایشان کوشند و هواخواهان دولت پایدار این تدبیر را صائب و دستورالعمل ساخته به‌هر جانب که آن خیل سکبسر بادسار رومی‌آوردند به‌باد حملۀ صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن گروه گرانجان برانگیخته بنابر فرط کشاکش سعی و کوشش علاقۀ پیوند روان و کالبد همگنان را از هم گسیختند و به‌آب تیغ شعله آمیغ سیل بنگاه بقا و برق خرمن حیات آن خس طینتان آماده ساخته از صدمه‌های سخت [4]سنگ تفرقه در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت می‌انداختند و رفته [5]رفته از دستبردهای پی در پی بهادران ثابت قدم کار بدان سرحد کشید که هیچ‌خون گرفته را آرزوی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی‌نمود، چه جای آن‌که پای جرأت و جلادت از خانۀ رکاب فراپیش گذارد و هیچ‌سرگذشته را از فرط افسردگی دست‌گیرانه به‌کام‌گیری نمی‌گرائید تا به‌گرم‌عنان ساختن مرکبان چه رسد و در این حال دلیران پرخاشجو و شیرافکنان پلنگ خوی که جز در کوهۀ زین آرام نداشتند بر خیل دکنیان روباه باز که مانند رمۀ نخجیر رم خورده در اطراف عرصۀ مصاف خزیده بودند ترکتاز آورده یک یک را از خانۀ زین درمی‌ربودند.

مجملاً از سه‌پهر روز تا دوگهری شب هنگامۀ جنگ تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بوده جمعی کثیر مخالفان در عرصۀ داروگیر عرصۀ تیغ بی‌دریغ گشتند و بقیة‌السیف مخذول و مغلوب شده اکثر

---

۱. برگ ۸٤ ب، دیوان.
۲. برگ ۹۸، موزۀ دهلی.
۳. برگ ۵۵، برتیش.
۴. برگ ۹۸ ب، موزۀ دهلی.
۵. برگ ۸۵، دیوان.

زخمهای منکر برداشتند و از جملهٔ ناموران اهل خلاف داماد فرهاد که عمدهٔ سرکرده‌های ایشان بود از پای درآمد و از موافقان چندی یکّه‌تاز عرصهٔ تیز جلوی و پیشروی بودند به‌حکم امتثال احراز سعادت مجاهدات در محضر استشهاد یعنی معرکهٔ جلادت ادای حق شهادت نموده به‌برداشت جراحت‌های [1]کاری که همانا آلتمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامگاری است فرمان یافتند و جمعی منشور ادعای مردمی[2] و مردانگی را به‌طغرای زخم‌نمایان که نشان اظهار تجلّد و تهوّر است رسانیده از این رو توقیع اقبال و قبول به‌دست آوردند و در پایان امر چون سرداران غنیم سر به‌دار دیدند که در عرصهٔ کارزار [3]پیکار بهادران جز [4]خوردن زخمهای کاری بری برنمی‌دارند و سوای به‌قتل دادن مردم کار آمدنی کار دیگر نمی‌سازد ناچار به‌یک پا جان مفتی بیرون برده[5] خود را به‌درون باغ انداختند و خان زمان به‌شکرانهٔ روزی شدن نصرت و فیروزی پاس سپاس فتح و ظفر داشته گاه بر کمان تکیه کرده در آن چلّه خانهٔ راستان و پاکان مانند خورشید سواران شب زنده‌دار مراقب وقت و حال می‌بود و گاه در تکیه‌گاه خانهٔ زین معتکف‌وار غنچه شده تا گل صبح بدین‌گونه گذرانیدند و سایر سپاهیان به‌طریقهٔ اهل وفا و حقیقت سلوک نموده مریدانه دور دائرهٔ خان زمان را مرکزوار در میان گرفتند و هم در آن مکان به‌این طریق از سرشام تا پایان سحرمژه برهم نزده شب را در عین احیا به‌سربردند.

و بامدادان که خان شرقی مکان زمان یعنی آفتاب تابان از دشت خاوران مشرق برآمده به‌انداز [6]تسخیر کشور باخترش تنها بر سرخیل اختر ترکتاز آورده خان زمان که از روی شجاعت‌دانی و کارطلبی جبلّی همواره از روی رزم جویی و نبرد آزمایی داشت در این مقام[7] که جای تردد به‌جا بود باز برسر پرخاش آمده بازو به‌عدوبندی گشاد و به‌نواختن گورکهٔ نصرت در چنگ زده در این باب داد تلاش داد و چندان‌که در لباس دستبازی و یکّه‌تازی بهادران دست و پا زده خواست که غنیم برسر جنگ آرد اثری از این مراتب مترتب نشد و چون ایشان از فرط مالشی که یافته بودند دم فروبرده نفس نیاوردند. بنابر آن‌که علّت غائی این حرکت رسانیدن رسد آذوقه به‌مقصد بود لاجرم متعرض مخالفان

۱. برگ ۹۹، موزهٔ دهلی.
۲. مردی (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۸۵ ب، دیوان.
۴. برگ ۵۵ ب، برتیش.
۵. زده (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۸۸ ب، موزهٔ دهلی/برتیش.
۷. مکام (موزهٔ دهلی).

نشده خود را در موضع پَتَن [۱]به‌مصطفٰی خان رسانیده و چون قبل از رسیدن خبر فتح خان زمان حقیقت معامله برخلاف واقع به‌خانِ‌خانان رسیده بود که افواج دکن خان زمان را در قبل دارند از این رو دلیرهمّت و پَهار سنگه بُندَیله و بهادرجی و سیّد علاول بارَهه و جعفر نجم ثانی و تلّوک چند و چندی دیگر از بنده‌های پادشاهی و سپاهیان خود را که مجموع قریب هزار و دویست کس به‌شمار درآمدند به‌امداد خان زمان فرستاد[۲] و فرستادگان از کِهرکِی گذشته به‌افواج شکست خوردهٔ غنیم برخوردند. نخست از هردو [۳]سو صفوف مقابله راست و درست نموده چون دست [٤]به‌مقابله گشودند. بهلول مخذول که سرکج‌اندیشان ناراستان بوده مکر و دستان او در داستانها ضرب‌المثل بود چون پیشتر با خود این اندیشهٔ ناقص درست کرده این خیال پخته بود که به‌دولت‌آباد شتافته به‌خانِ‌خانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد و پاس ملچارها از خود جدا ساخته و خود با اندک مایه سپاهی در اردو مانده بود دستبردهای‌نمایان نماید و در این وقت که دلیرهمّت و این قوشون جرار برخورد و دانست که خانِ‌خانان این مردم را نیز از خود جدا کرده این معنی باعث فرط دلیری او شد و یکبارگی همّت بر انصرام آن پیشنهاد گماشته قوت قسمت مجال فرصت وقت را موافق دستورالعمل حزم و احتیاط ندانست و به‌رخصت مشیر خود و دستوری دبیر تدبیر همگنان را از اندیشهٔ مجادله با دلیرهمّت بازآورده تصویب ترکتاز بدانصوب نمود.

و بنابراین رأی ناصواب دکنیان دست از جنگ کوتاه کرده به‌این اندیشهٔ دور و دراز راه سمت دولت‌آباد پیش گرفتند و دلیرهمّت [۵]نیز به‌مقتضای مصلحت وقت صلاح در کاوش ایشان ندیده خود را به‌خان زمان رسانید و چون آن خان منصوبه بین پیش‌اندیش را از ماجرای راه آگاه ساخت از فرط پی پُرکردگی به‌وادی بی‌تدبیری که در امثال این احوال عین نیکو محضری است [٦]افتاده به‌یقین دانست که خویشتن داری و پهلو تهی کردن آن دغا پیشهٔ حریف پرفن از پرخاشجویی خالی از غدر سگالی نیست و بنابر آن‌که از کمی مددگار سپهسالار و مکّاری آن غدّار پرکار آگاهی داشت به‌مجرّد اندک جولان اسب اندیشه پی به‌پیشنهاد آن سرگروه عناد پیشه برده به‌خاطر آورد که از هر راه رو دهد

---

۱. برگ ۸٦، دیوان.
۲. فرستاد فرستادگان (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۰۰، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ٥٦، برتیش.
۵. برگ ۸٦ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۰۰ ب، موزهٔ دهلی.

درصدد مدد خان‌خانان شده به‌منصوبه بازی غائبانه فرزین بند آن مدبّر مدبّر را که به‌لجاج[1] شطرنجی روزگار دو رخ طرح می‌دهد برهم زند و چون بالفعل مهمّی که مدد خواه باشد نبود و در آن باب اهتمام تمام داشت از این رو اهم را بر مهمّ ترجیح داده در دم دلیرهمّت را با همراهان او بازگردانید.

و چون بهلول و سایر بداندیشان تیره رأی در عین ظلمت شب به‌معسکر خان‌خانان رسیدند و از آنجا که خواست الهی به‌وهن و ضعف هواخواهان دولتکدهٔ پادشاهی تعلّق‌پذیر نگشته به‌مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود همگنان به‌اتّفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال آن وقت صلاح در شبیخون ندانسته [2]هنگام طلوع طلعیهٔ بامداد را میعاد جنگ قرار دادند. قضا را آخر آن همان شب دلیرهمّت به‌خان‌خانان پیوسته پیوند امید بسته را گسستند و فسخ آن عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند و از روی نیامدن کار و فرط یافتن شکست‌های [3]پی در پی و گوشمال و تنبیه بی‌شمار همگنان را یاس تمام دست داده [4]به‌گوشه‌ای فرو خزیدند و هوای خیالهای محال و اندیشه‌های دور از کار را در این نزدیکیها از دماغ بیرون کرده سرها به‌گریبان و دست‌ها در آستین دزدیده و پاها را در دامان پیچیدند و خان زمان در دوازدهم ماه سالم و غانم آذوقه را رسانیده از دستبردنمایان او که به‌اندک مایه مردی پنجهزار کس برچیده غنیم را با سرداران عمده ایشان شکست فاحش[5] داده بود و از باعث دل باختن آن بداندیشان تزلزل و فتور عظیم در بنای همّت و عزیمت ایشان افتاد و دلاوران موکب اقبال قوی دلی دیگر یافته به‌تازگی دلها به‌کارگری توفیق و تأیید بستند.

در اینولا کهیلوجی بهونسله که سابقاً در عهد عنبر سردار معتبر قوم خود و در این دولتکدهٔ والا به‌منصب شش‌هزاری ذات و شش‌هزار سوار و به‌انواع عنایات سرشار سرمایهٔ افتخار اندوخته در زمرهٔ کومکیان دکن انتظام داشت از فرومایگی و بد رگی جوهر گوهر زشت آشکارا نموده همان اندیشهٔ ناصواب یاقوت بد سرشت را پیشنهاد رأی خطا پیشه ساخت و هواخواهی سلسلهٔ بی‌نظام در سرجای داده به‌یاقوت بد سرشت، سست عهد پیمان گسل و همراهان او پیوست و برادران خورد او پرسُوجی و مالُوجی حق نمک عنایت و رعایت حضرت ولینعمت حقیقی را منظور داشته [6]از پیروی برادر باطل

---

۱. ملجای (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ٥٦ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۰۱، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۸۷، دیوان.
۵. فاحشی (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۱۰۱ ب، موزهٔ دهلی.

ستیز سعادت گریز خود باز ماندند و خانِخانان در مراعات جانب ایشان کوشیده هردو را بهاعطای خلعت و اسب و فیل و مدد خرج تفقد و دلجویی نمود.

هژدهم ماه قریب پنجهزار کس از غنیم تیره گلیم فوج فوج روبه‌روی ملچار خان زمان و راو سَتَر سال و اوداجَی رام [۱]و دلیرهمّت سیاهی ظاهر ساخته رفته رفته پیش آمدند و بنیاد دستبازی و بان اندازی نموده این فکر دور از کار داشتند چون بهادران بهمواجهه و مقابلهٔ ایشان مشغول شوند نزدیک دو هزار و پانصد تن از سواران ایشان که برفراز اُوپرکَهتکَه برآمده بودند انتهاز فرصت نموده آذوقه‌ای که همراه داشتند بهمتحصنان رسانند و خانِخانان از پیشنهاد آن بداندیشان اطّلاع یافته بهخان زمان و سایر دلاوران پیغام داد که چون [۲]غنیم این ارادهٔ فاسد پیشنهاد نمود تا اندیشهٔ ناقص آن باطل کوشان بهاتمام برسد. حق مقام آن است که یکّه‌تازان خیل سعادت در این مادّه که جای تمکّن و خویشتن داری است تمکین و بردباری پیش گیرند، هر چند ایشان خیره‌چشمی و چیره‌دستی نمایند جای خود را از دست ندهند و پای ثبات استوار ساخته عنان به‌دست شوخی و تیز جلوی بسپارند.

و چون مقهوران دانستند که اولیای دولت قاهره [۳]پی پیشنهاد خاطر ایشان بردند از روی اضطرار رَندَولَه و یاقوت کافر نعمت و یاقوت عادل خان و ججهار کهاتکه و سایر مخذولان که بر بالای اُوپرکَهتکَه بودند جمعی را از راه گریوه اوباش درّه که از سایر جهات بهقلعه نزدیکتر[۴] است پایین فرستادند که متحمّل بار غلّه شده به‌حوالی باره رسانند. قضا را پیش از این احتیاط پیشگان عاقبت‌اندیش عسکر منصور بهمقتضای پیش‌بینی دیواری از گچ و سنگ در میان عقبه برآورده سرراه را مسدود ساخته بودند و با این معنی که مرتضٰی خان و سیّد علاول که ملچارهای ایشان در آن حوالی بود بهمقام ممانعت درآمدند و با وجود کثرت اعدا [۵]بی‌محابا پا محکم نموده برسر این دیوار میان همگنان گیرودار دست داد.

چون آن مردم عقیدت‌کیشان بهشیر خان عدد کمتر بودند نصیری خان سیصد سوار بر سبیل کومک ایشان فرستاد و راجه پَهار سنگه بُندَیله در این باب با خان موافقت نموده بر وفق این عدد جمعی بهمدد ارسال داشت و احمد خان نیازی نیز بهاستصواب خان زمان با جمعی تفنگچیان بهکومک شتافته

۱. برگ ۸۷ ب، دیوان.
۲. برگ ۵۷، برتیش.
۳. برگ ۱۰۲، موزهٔ دهلی.
۴. نزدیک (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۸۸، دیوان.

این سه فوج در این‌گونه وقتی خود را به‌وقت رسانیدند و مخالفان به‌آن مایه کثرت عدد و عدّت هرچند کوشیده دست و پا زدند که مگر از راه کشش و کوشش ایشان قلیلی غلّه به‌دست متحصنان قلعه افتد بنابر کمال مساعی جمیلهٔ بهادران آن سودای فاسد سودی نداده اثری بر این مراتب مترتب نشد. ناچار به‌حکم افراط نومیدی جوالهای غلّه را از بالای کوهی که در نزدیکی قلعه میان ملچار مرتضٰی خان و جَگراج بُندَیله واقع بود به‌محض احتمال آن‌که درونیان قدری آذوقه از میان بیرون توانند برد به‌زیر انداخته خود پراکنده شدند و چون عموم اهل حصار خصوص خیریت خان از این واقعه خبردار گشتند از قلعه برآمده روی به‌سمت ملچار جَگراج که در آن وقت از مردم کار آمدنی خالی بود نهادند و از روی کمال گرانجانی همه چیز بر خود قرار داده به‌حمل جوالهای غلّه پرداختند.

در این اثنا خان‌خانان از این معنی اطّلاع یافته جَگراج را بجهة دفع و منع درونیان به‌ملچار خود فرستاد و او بر سبیل استعجال شتافته تنی چند از خود گرفتگان را که بنابر امیدواری آذوقه تن به‌گرفتاری آن‌گونه مهلکه داده از طمع دانه به‌دام افتاده بودند بی‌سر و [1]بی‌سپر گردانید و بقیه را به‌ضرب شمشیر [2]برگردانیده بی‌نیل مقصود دیگر باره حصاری ساخت و از آنجا که افزایش روزی به‌کوشش میسّر نمی‌شود با آن جدّ و اجتهاد چیزی به‌دست آن محروم نیفتاد مگر قلیلی که قبل از آمدن مشارٌالیه در تصرّف خود آورده بودند به‌قلعه رسانیدند و باقی را مردم بُندَیله بردند و خان زمان و سایر بهادران که بر صفوف غنیم در عرصهٔ مصاف یسال آرا بودند وقتی از رهگذر غلّه بردن بُندَیله به‌حرمان اهل قلعه جمعیّت خاطر اندوختند بی‌توقّف دست انداخته در اندک فرصتی تباه‌اندیشان را مانند اندیشه‌های پراکندهٔ ایشان متفرق و پریشان ساختند و در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکّن‌گران کرده از دنبال آن سبکسران جلوریز شتافتند و هر کرا دریافتند امان نداده تیغ تیز را بر او حکم ساختند، خصوص گروهی انبوه از قضا رسیدگان را که درکنار جویبار و آب کنده‌ها که برسر راه واقع بوده اصلاً گذار از آن مکان نداشت پا به‌گل فرو رفته چون دواب در خلاب مانده بودند همگی را در آن مکان سر از تن جدا ساخته بر خاک هلاک انداختند.

و در عرض این تعاقب که کار به‌طول کشید شکرالله پسر خان زمان با مردم کارطلب پدرش به‌هراولی معیّن بود لاجرم از همه پیشتر و بیشتر تاخته خود را به‌بهلول مخذول که روی از عرصهٔ ستیز برتافته سرگرم گریز بود، رسانید و آن کم فرصت روباه صفت نظر به‌خورد[3]سالی شکرالله که سردار آن

---

۱. برگ ۵۷ ب، برتیش.
۲. برگ ۸۸ ب، دیوان.
۳. خرد (موزهٔ دهلی).

فوج بود انداخته سرمایهٔ زیاده سری و خیره‌چشمی اندوخت و حسابی از او برنگرفته این معنی را غنیمتی بزرگ شمرده از مضمون مثل سایر «السبیل فی الحجر مثل‌الاسد» غفلت ورزیده به‌مواجهه و مقابلهٔ [۱]او پرداخت و بر این سر دیگر باره اصحاب وفا [۲]و وفاق و ارباب خلاف و نفاق روبه‌روی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بهم آمیخته و عموم آن باطل ستیزان جهول ظلوم خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت درآویختند و در این مرتبه نیز مراتب شدّت کرّ و فر به‌مراتب شتی از کرتهای دیگر درگذشت و بهادران پردل کم هراس مانند شیرژیان و ببربیان خود را به‌میان آن روبه‌منشان حیله‌گر زبون‌گیر انداختند و عرصهٔ جنگ را از[۳] تنگ وجود ایشان خالی ساخته ساحت سینه را از کینهٔ دیرینهٔ آن بداندیشان پرداختند. از جمله مَهَیش داس ولد دلیپ راتهور از زمرهٔ راجپوتان عمدهٔ خان‌خانان به‌کارفرمایی جلادت داد تهوّر و تجلّد داده ترددهای نمایان به‌جا آورد. از جملهٔ اقارب قرینهٔ او جَگَن[٤] نات نامی از راجپوتان [٥]نامی خود را به‌سعادت جان‌نثاری نزدیک گردانید بر استسعاد نیک‌نامی که غایت نیکو سرانجامی سپاه هست کامگاری یافت و دلاوران جلادت شعار تا دو کروه تعاقب آن گروه به‌جا آورده خلقی انبوه از ایشان به‌قتل آوردند و اسیر و اسب بی‌شمار گرفته همعنان فتح و نصرت و ظفر به‌معسکر سعادت معاودت نمودند.

از سوانح این ایّام

آنجهانی شدن اوداجَی رام است. [٦]آن فیروزبخت فرخنده فرجام که سررشتهٔ نژادش به‌سلسلهٔ برهمنان دکن می‌پیوست از مبادی احوال در سلک سرداران عمدهٔ نظام‌الملک انتظام یافته به‌نزد عنبر کمال اعتبار داشت و در اواخر کار که بخت کارفرمایش راهنما شده بود خود را به‌دربار سپهرمدار رسانیده[۷] داخل بنده‌های درگاه جهان‌پناه گردید و از جملهٔ کومکیان دکن شده مرتبهٔ منصبش پایهٔ والای پنجهزاری ذات و سوار رسید. مجملاً در عرض این اوقات بنابر اشتداد [۸]عوارض عارضه‌ای که از دیرگاه باز بر مزاجش طاری شده این وقت طغیان نموده بود درگذشت و چون مردم کار آمدنی داشت خان‌خانان نظر

۱. برگ ۱۰۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۸۹، دیوان.
۳. سمک (موزهٔ دهلی).
۴. جگنات (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۵۸، برتیش.
۶. برگ ۱۰٤، موزهٔ دهلی.
۷. رسانده (موزهٔ دهلی).
۸. برگ ۸۹ ب، دیوان.

بر مقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار به‌نام پسر خورد او تجویز نمود تا پراکندگی در سلسلۀ جمعیّت او راه نیابد. بیست و ششم فروردین‌ماه خانِ‌خانان صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار به‌سرداری خان زمان برسر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتّفاق وقوع داشت ارسال دارد. بنابر آن نصیری خان و سایر اعیان عساکر اقبال را همراه گرفته آن خان نصرت نشان به‌تقدیم این خدمت نامزد نمود.

و خان مذکور بامداد روز دیگر بر این موجب افواج عساکر منصور را مرتّب ساخته متوجّه مقصد شد، چنانچه دلیرهمّت را با تابینان [۱]خانِ‌خانان و راجپوتان کم منصب به‌هراولی منصوب و منسوب ساخت و برانغار را به‌اهتمام مبارز خان و احمد خان نیازی و احداد خان مهمند و سایر افغانان مقرّر نمود و جوانغار را به‌نصیری خان و مردم او بازگذاشت و خود با راو سَتَر سال و راو کَرَن با[۲] جمعی از ارباب مناصب والا در قول قرار تمکّن و استقرار داد و بعد از قطع چهار کروه مسافت علامت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته ظاهر شد که از قرار داد اولیای دولت ابد بنیاد اطّلاع یافته بنابر روش معهود از خیمه‌گاه به‌این انداز پیشتر آمدند که بهادران یکّه‌تاز را به‌دستیاری چندان نگاهدارند که عملۀ اردو و خدمۀ سپاه فرصت کوچ نیابند و چون سرداران از طور آن غدرکیشان خبردار بودند با وجود دلیری و شوخ چشمی ایشان التفاتی بدان کوتاه‌اندیشان ننمودند [۳]و همان طریق روبه‌سوی مقصد [٤]داشته راهی بودند.

و چون به‌موضع آهل و اهل که بنگاه ایشان بود رسیدند نخست تاراج‌گران دست یغما به‌غارت برگشوده استری تیز که به‌چنگ می‌افتاد بستند. چنانچه در یک لمحه دواب و اسباب ارباب خلاف از باب اسب و شتر و گاو و خیمه با سایر احمال و اثقال و غلّه بار به‌تصرّف غنیمت‌گران درآمد مگر قلیلی از [۵]پرتال که اصحاب آن پیشتر خبر یافته از آن مخمصه بیرون برده بودند و چون همگنان از لوازم اسیر و نهیب باز پرداختند به‌خاطر جمع و توزک درست خود را بر صفوف مخالفان زده به‌اندک زد و خوردی هم در حملۀ نخست سلک جمعیّت تفرقۀ ایشان را از یکدیگر پاشان ساختند و تا قریب دوپهر به‌آهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال‌گران باران درنگ نموده همگنان را از دور

---

۱. برگ ۱۰٤ ب، موزۀ دهلی.
۲. و (موزۀ دهلی).
۳. برگ ۹۰، دیوان.
۴. برگ ۵۸ ب، برتیش.
۵. برگ ۱۰۵، موزۀ دهلی.

و نزدیک یکجا کرده به‌هیأت اجتماعی کامران و مقضی‌المرام معاودت نمودند و به‌هنگام مراجعت غنیم تیره روز مکرّر خود را نمایان ساخته یکّه‌تازان خون گرفته ایشان به‌انداز دستبازی و خودنمایی نزدیکتر می‌ساختند و در این بازی عقب که از روی دغا پیشگی و پرفنی پیش گرفته نقش برد خویشتن در آن دیده بودند صرفه نبرده به‌جای دستبرد سرمی‌باختند تا آن‌که اولیای دولت ابدی که پیوسته مصحوب حمایت آسمانی و محفوظ حراست یزدانی‌اند بر سبیل استصحاب در کتف زمان امان ایزدی به‌مضرب سرادق نصرت پیوستند و چون در اینولا فتح خان را اظهار حیاتی به‌خاطر رسیده بود از سرتجلّد فوج آرا شده دو سه زنجیر فیل جنگی که در قلعه مانده بود [1]پیش انداخت و خود از دنبال روانه [2]شده به‌دروازهٔ پَتَن و کِهرکی آمد و چندی از دلیران را برگزیده مقرّر نمود که از راه دریچه‌ای که روبه‌روی دهانهٔ نقب واقع بود بیرون رفته مهیّای کار و مترصد پیکار باشند تا آنگاه خود نیز از عقب ایشان برآمده به‌هیأت اجتماعی روانه شوند که شاید بر نگاهبانان ملچاری که نقب از آنجا سرشده بود زده دستبردی نمایند و مردم پادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری را به‌تنبیه ایشان راهی ساختند.

و چون فرستادگان روبه‌روی ایشان شدند کار از موجهه و مقابله به‌مجادله و مقاتله کشید، بنابر آن‌که چندین تن از آن زیاده سران به‌ضرب تیر و تفنگ از پا درآوردند و دیگران سرخود گرفته سبک پا جان بیرون بردند، چنانچه تا درون قلعه هیچ‌جا ثبات قدم نورزیده پا محکم نکردند. چون در این چند گاه از فرط اشتغال بهادران موکب [3]اقبال به‌شغل جدال و قتال لشکر متوجّه کِهی که در هندی زبان عبارت است از آوردن هیمه و کاه نشده بودند لاجرم این متاع کم یاب[4] عزیزالوجود که کاه و هیمه باشد در همه اردوی معلّی به‌نهایت مرتبه کمی گرائید چنانچه کاه جایگاه اکسیر اکبر گرفته به‌هیمه قدر کبریت احمر یافته بود بنابر آن حسب‌الاستصواب رأی صواب پیرای خانِ‌خانان [5]و خان زمان و نصیری خان برای محافظت عملهٔ این کار و حملهٔ این بار نامزد شدند.

چون این دو سردار نامدار جمعی از مردان کار را برسر ملچارهای خود گذاشته راهی شدند خانِ‌خانان بنابر ژرف نگاهی‌های حزم و احتیاط بی‌پایان در ملاحظهٔ عواقب امورکه سردار را پاس آن مرتبه زیاده بر مراتب پایهٔ امکان این امر در کار است و آن خان [6]فرجام بین پایان نگر این دقیقهٔ جلیله

---

۱. برگ ۹۰ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۰۵ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۵۹، برتیش.
۴. یافت (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۰۶، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۹۱، دیوان.

را در درجهٔ اعلی داشت به‌نصیری خان پیغام داد که از معسکر والا بسیار دوری نگزیند و تا معاودت خان زمان هم در این نزدیکیها بوده با کمال بیداری و هوشیاری از مردم کِهی بی‌آگهی نباشد و چون خان مذکور بنابر صوابدید خانِخانان در نواحی سرمنزل خیل اقبال بر روی پشته‌ای که آنجا اتّفاق وقوع داشت جای گرفت و قراولان به‌جهت خبرگیری به‌سایر اطراف جهات فرستاد. قضا را رَندَولَه و چندی از سرداران اهل خلاف که از اصل معامله آگاه بوده بر قرارداد ثانی اطّلاع نداشتند، به‌مجرّد گمان خالی بودن بیشه از شیران، شیرک شده یک‌پهر و نیم از روز سپری گشته در پناه کوه چَمارتیکری کمینگاه گزیدند و قریب چهار صد سوار را فرستادند که نزدیکی بنگاه خان زمان شتافته خود را ظاهر سازند که تا مگر [1]جمعی از اهل جلادت که بانی پاسبانی اردوی خان مذکور باشند از سرتجلّد و تهوّر روبه‌روی ایشان شوند و ایشان را رفته رفته از معسکر خود جدا ساخته به‌سمت فوج کلان کشانند تا ایشان از تمکّن برآمده کمین گشاده و کمان کشیده راه بیرون شد بر روی ایشان ببندند.

قضا را در عین این قضیه چندی از بلوچان و منسوبان چندربهان که به‌کِهی شتافته بودند و بنابر آگاهی از کید اعدای دولت نامتناهی به‌گاه معاودت چند شتر و دو ماده فیل گرانبار هیمه و کاه را پیش انداخته از همه پیشتر راهی شده بودند در نیم کروهی اردوی مخالفان به‌گروهی از ایشان برخوردند و آن کم فرصتان وقت یافته همگنان را قبل نمودند. اتّفاقاً در این وقت نصیری خان بر مواضعهٔ اهل نفاق مطلع شده از همان موضع دو صد سوار جرار را همراه بابا بیگ [2]نام جماعه‌داری از مردم خود به‌اعانت و حمایت ایشان فرستاد و فرستادگان با شتاب تمام تاخته آن جمع تفرقه‌کیش باطل کوش را از یکدیگر متفرّق ساختند و همگی آن جماعت را با مجموع احمال و اثقال و بار پروار[3] [4]به‌سلامت از چنگ آن چیره‌دستان برهانیده به‌نصیری خان رسانیدند و چون طلیعهٔ فرستادگان رَندَولَه به‌ظاهر اردو رسید خانِخانان خبردار شده فی‌الحال دلیرهمّت و لهراسب را [5]با جمعی که پیوسته به‌همراهی ایشان تعیین یافته بودند فرستاد که کنار لشکر گاه اقامت گزیده از همه جا آگاه باشند.

مجملاً چون آن غدرپیشگان کیداندیش در بیرون خیمه‌گاه خان زمان به‌شرانگیزی و سلحشوری درآمده شوخ چشمی آغاز نهادند نگاهبانان آن اردو سوار شده در مقابل صف آرا شدند. در طی این

---

۱. برگ ۱۰٦ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۹۱ ب، دیوان.
۳. باربردار (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۵۹ ب، برتیش.
۵. برگ ۱۰۷، موزهٔ دهلی.

حال نصیری خان صد و پنجاه سوار به‌حمایت ایشان ارسال داشت و کوتوال اردوی خان زمان با استظهار فوج کومک پشت گرم گشته روی به‌مواجهه دکنیان نهاد و چون رَندَولَه در این صورت که نقش مرادش به‌وجه احسن درست نشین شده بود از این معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشهٔ آن خطا پیشه به‌هدف اصابت برخورده دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام به‌قید احاطه درآورده با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند از کمینگاه برآمد و مردم خود را به‌سه فوج منقسم ساخته جلوریز برسر ایشان تاخت و چون نصیری خان از تزویر آن روباه صفتان کم فرصت اطّلاع یافته استماع نمود که پاسبانان اردوی خان زمان را به‌طریق غدر از معسکر جدا ساخته در میان گرفته‌اند با آن‌که اکثر همراهان و تابینان خود را برای [1]محافظت سرراه‌ها جابه‌جا متفرق ساخته زیاده بر پانصد سوار با او نمانده بود از قلّت عدد [2]اندیشه‌مند نگشته مانند شیرژیان که همواره بی‌مددگار یک تنه رو به‌عرصهٔ کارزار می‌آرد بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به‌قلب سپاه ایشان ترکتاز نمود.

در اثنای راه جمعی از تفنگچیان را پیاده فرستاده در آب کندی که بر سرراه مخالفان بود به‌کمین نشانید و چون در این حال رَندَولَه و همراهان که مانند رمهٔ نخجیر رم خورده بی‌محابا می‌شتافتند بر سرتیر کمین کشان به‌آن رسیدند. قدراندازان ایشان را به‌باد تفنگ گرفته به‌یکدم اسب و آدم بسیار از آن تباه‌اندیشان به‌خاک هلاک انداختند و چون افواج غنیم را از کمین‌گشایی این طرف کاری جز این نگشود که چاهی که در راه دیگران کنده بودند خود بدان درافتادند و خاری که در گذار گذرندگان نهاده بودند هم در پای ایشان خلید. با وجود این‌گونه تنبیهی دلپسند غیبی که خردمند از آن پند ارجمند به‌هشیاری و بیداری گراید اصلاً متنبه نگشته بنابر پنداری که لازمهٔ غنوده خردان است [3]به‌مقتضای نفس امّاره و طبع زیان‌کاره کار کردند و دیگر باره خیال محال کمین‌گشایی بر محروسان حمایت خدایی بسته سمت فوج دلیرهمّت و لهراسب که به‌جانب نظام‌پوره کشیده بود پیش گرفتند و ایشان نیز به‌اتّفاق هم انداز مدافعهٔ اهل نفاق و ستیز نموده جلوریز تاختند [4]و چون نصیری خان را در این‌جانب نگرانی نمانده بود نظر بر قلب اولیا و کثرت اعدا نینداختند رو به‌دفع آن دو رویان تیره نهاد نهاد و چون آن کوتاه نظران با وجود عاقبت‌بینی و دوراندیشی از همه سو حوادث آسمانی را محیط

---

۱. برگ ۹۲، دیوان.
۲. برگ ۱۰۷ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٦۰، برتیش.
۴. برگ ۱۰۸، موزهٔ دهلی.

خود دیده دانستند که [1]از این میانه به‌آسانی جان مفت بیرون نمی‌توان برد، لاجرم هنوز که عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار ایشان بود مفت خود دانسته بر یک کنار عرصهٔ مصاف زدند و سرخویش گرفته راه هزیمت پیش گرفتند و خان زمان در آخر آن روز به‌سلامت معاودت نموده بود همگی احمال و اثقال و رواحل و عملهٔ آن امر مهمّ را قرین سلامت به‌معسکر رسانید.

از سوانح دولت روزافزون که در روز همایون سیم (۳) فروردین به‌محض کارگشایی اقبال تأیید پرورد حضرت ذوالجلال چهره‌نما گشت گشایش حصار عنبرکوت است و تبیین کیفیّت این فتح مبین بر این نهج است: چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملچار خان زمان سرشده به‌پای دیوار حصن مذکور رسیده بود و برخی از باره و برجی از بروج آن را خالی ساخته به‌هفتاد من باروت انباشده بودند همّت بر آتش دادن آن گماشتند و به‌مقتضای رأی صواب آرای سپهسالار کامگار قرار یافت که سایر سرداران والا [2]مقدار و بهادران نامدار مثل راجه پَهار سنگه با برادران و نظر بهادر خویشگی و راجه سارَنگدَیو و سیّد علاول بارَهه و پسران ناهر خان و نظر بیگ اوزبک و یولم بهادر و کِشَن سنگه و مدنی سنگه بَهدَوریَه و سَنگرام زمیندار جمّون و سیصد تن از تابینان نصیری خان در پی پیکار بل بر سرکار بوده مسلّح و مکمل سه گهری از شب مانده در ملچار خان زمان فراهم آیند تا بامدادان که در حضور سپهسالار نقب را آتش داده راه درآمد حصار گشوده شود به‌امداد تأیید ایزدی یورش نمایند.

قضا را در وقتی که یک گهری به‌طلوع طلیعهٔ صبح مانده بود هنوز خان‌ِخانان و سرداران برسر وعده نیامده [3]سرکار مهمّات نقب آتش به‌باروت رسانیده بیست و هشت درع از دیوار قلعه و دوازده گز از برج و باره به‌کام هواخواهان راه هوا گرفت و راهی خاطر خواه در کمال [4]گشادگی و فسحت وا شد و چون متکفّلان عهدهٔ یورش هنوز به‌وعده گاه نیامده بودند و خان زمان و نصیری خان و دلیرهمّت و لهراسب به‌حکم دوربینی‌های خان‌ِخانان اطراف لشکرگاه را از سبب تعرض مخالفان کم فرصت نگاه می‌داشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران به‌شغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت[5] وقت را از دست ندهد و فرصت فوت نکرده به‌انداز [6]نمایش دستبرد چشم زخمی به‌اولیای

۱. برگ ۹۲ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۰۸ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۹۳، دیوان.
۴. برگ ٦۰ ب، برتیش.
۵. مسایلات (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۱۰۹، موزهٔ دهلی.

دولت بی‌زوال که لایزال ازگزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت عین‌الکمال بدیشان مرساد، برسانند.

لاجرم با وجود حصول مقصد و عدم مانع که آن‌گونه جادهٔ عریض گشاده ساحت مفتوح شده و متعرض و مزاحم مرفوع گشته بود کسی داخل قلعه نشد. از این راه خانِ‌خانان گرفته و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم عتاب گردید.

بعد از طلوع بامداد خان زمان، نصیری خان را با همراهان دیگر طلب نموده چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی لشکرگاه خودنمایی و شوخ چشمی می‌کنند بنابر آن خان زمان را به‌مدافعهٔ ایشان باز داشته صلاح در معاودت دیگر سرداران دید و در این وقت متحصنان به‌هیأت اجتماعی برسر آن رخنه‌گاه جمعیّت نموده بنیاد آتشبازی و بان اندازی کردند و اراده داشتند که آن راه را به‌تخته‌ها و چوبهای کلان و امثال آن بل به‌تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند. بهادران آزرم خوی رزم جوی که حسب‌الموعود یورش [1]پذیرفته و لافها زده گزافها گفته بودند از دشواری کار و سختی و تنگی جا همگی در پس ملچار ایستاده قدم پیش نمی‌گذاشتند.

در این وقت سپهسالار کارطلب بس‌که طلبکار پیشبرد مطلب بود از اسب پیاده شده اراده نمود [2]که خود در این صورت بی‌ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانهٔ مات شاهسواران عرصهٔ مصاف بود رخ گذاشته نگذارد که به‌تازگی منصوبهٔ سّد رخنه فرو چیده آن راه بند سازند. چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیری خان یورش سردار را مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را از این پیشنهاد مانع آمد و هرچند خانِ‌خانان به‌مقام امتناع درآمده آنچه در قوهٔ امکان جدّ و جهد بود به‌فعل آورده همچنان نصیری خان برسر ممانعت پای فشرده بر سرکردن مهمّ یورش بر ذمّت گرفت. سردار شهامت شعار چون دید که این معنی از پیش نمی‌رود نصیری خان چنانچه باید و شاید از عهده پذیرفته برمی‌آمد در این صورت که از تعهد آن سردار رأی جمعیّت خاطر اندوخته بود و نقش پیشنهاد پیشینه از صفحهٔ خاطر خود محو نموده طرح یورش به‌رنگ دیگر انداخت و مادّه سرگرمی و قوی دلی سردار به‌احاد سپاه مهیّا [3]نموده همگنان را به‌ترغیب و ترهیب بی‌مناک و امیدوار ساخت.

آنگاه به‌توزوک و ترتیب اهل یورش پرداخته مَهَیش داس راتهور را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد و چون نصیری خان با سایر مردم سردار نامدار جمعی را که تعهد درآمدن رخنهٔ حصار

---

۱. برگ ۹۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۰۹ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٦١، برتیش.

[1]نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد و از عون عنایت ربّانی و صون حمایت آسمانی که حرزی است حریز و حصنی است حصین سپر[2] رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته به‌انصرام پیشنهاد خاطر پرداخت. [3]مجملاً همگنان به‌هیأت اجتماعی خود را بر آن دریای آتش که موج شور و شر بر چرخ اخضر می‌زد، زدند و متحصنان از سرجان گذشته در دهانهٔ رخنه بل برسر مال و عرض خان و مان پای محکم نمودند و از طرفین هنگامهٔ جدل و ردّ و بدل به‌نوعی گرم گردید که در برابر آن تفنگی آفتاب عرصهٔ محشر فسرده می‌نمود و روز بازار داد و ستد دلاوران به‌نحوی رونق‌پذیر شد که در جنبیت آن داروگیر روز حساب به‌شمار درنمی‌آمد.

چون در این‌گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را در دماغ جا می‌دادند بهبود هردو سرا در این ماجرا دانسته سوددارین سودا می‌شمردند چنین فرصتی به‌دست شان افتاده از این دست بازار گرمی به‌دلشان برخورده بود. لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غرامت سر به‌دربردن و زیان‌جان بیرون آوردن را بر خویشتن روا نداشتند و به‌انداز دریافت نیکنامی [4]کونین لوای جدّ و جهد افراشته و همّت به‌برآورد آرزوی دیرینه گماشتند تا آن‌که خلقی بی‌شمار از مردم سپهسالار و تابینان نصیری خان که فدویانه می‌کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری‌وار جان‌نثار گشته. کوتاهی مقال در عرض این حال که کار زار و پیکار در عرصهٔ نبرد مردان مرد به‌طول معاملهٔ جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به‌دور و دراز کشید، چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدنهای اژده‌های دمان ضرب زن و پیش دوانی فتیلهٔ زنبورک و بادلیج بل دمدمهٔ افسون دم‌گیرای توپ و تفنگ متنفسی در میدان جنگ نماند. قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک [5]رقاب انفس هیچ‌چیز حتّی جان عزیز دریغ نمی‌داشتند و به‌بذل مال و نفس همّت بر ابراز ذمّت از حقوق مرحمت آنحضرت می‌گماشتند. با وجود آن‌که از هر طرف زخمی و کشته بوده توده توده و پشته پشته به‌روی هم افتاده بودند بی‌ابا و محابا پای برسر قتیل و روی جریح نهاده بیشتر پیشتر می‌دویدند و باز آن مقهوری چند مخذول به‌مقام مدافعه و ممانعة درآمده به‌ضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقّه‌های باروت علّت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می‌گشتند و

۱. برگ ۱۱۰، موزهٔ دهلی.
۲. سیر (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۹٤، دیوان.
۴. برگ ۱۱۰ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۹٤ ب، دیوان.

بدین طریق سدّ رخنه نموده سنگ راه فتح می‌شدند و دیگر باره تأییدیافتگان نصرت ربّانی به‌هزار جرّ ثقیل خود را به‌دهنهٔ رخنه رسانیده [۱]سایر منصوبه‌های انسداد آن را که مخالفان به‌ضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می‌زدند و بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگنان دل بر شهادت آورده بلبیر[۲] گویان سورن انداختند و از جانب راست نصیری خان و نظر بهادر [۳]از ته دل به‌سربازی و جانفشانی پرداختند و به‌طیّب خاطر کلمتین طیّبین بر زبان و سایر مردم سپهسالار از سرتجلّد و روی تهوّر چشم[۴] و نظر بر تأیید آسمان دوختند و از طرف دیگر راجه بهادر سنگه و راجه سارَنگدَیو و سَنگرام و سیّد علاول و کِشَن سِنگه بَهدَوریَه به‌یاوری توفیق با آن موافقان وفا آیین وفاق سرشت اتّفاق نموده یک دفعه به‌درون ریختند و چندان‌که متحصنان کشش و کوشش نموده آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایی داشته باشد به‌جا آوردند سودی نداد و در این صورت نیز عموم درونیان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد داروگیر داده همگنان آنچه از سرحد احتمال قوه تصوّر بیرون [۵]بود در درون حصار به‌فعل آوردند، چنانچه کار[۶] از تیر و تفنگ به‌برچهه و تیغ و جمدهر و خنجر رسانیده و از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان نیز شدند، معهٰذا به‌جایی نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی‌مصرف تلف و ناچیز ساختند و هم در این مرتبه نیز گروهی انبوه به‌قتل رسیده جمعی‌کثیر زخمی گشتند، خصوص [۷]سرنوبت رَندَولَه که همراه خیریت خان شریر بود از پای درآمده به‌بئس‌المصیر برفت. ناچار بعد از این مراتب بقیةالسیف تا خندق قلعهٔ دوم که به‌مَهاکوت اشتهار دارد قرار اختیار نموده پناه آن فرار گرفتند و در این وقت خانِ‌خانان به‌وقت رسیده خود را به‌بهادر خان جانسپار رسانید.

و چون از این دست حصاری حصانت آثار که عنقریب در خاتمهٔ این عنوان فتح تابان خصوصیّات آن در ضمن تصویر حصون سبعه دولت‌آباد تحریر خواهد یافت بنابر تأیید ایزدی به‌قبضهٔ قبض و تصرّف اولیای دولت ابدی درآمد سپهسالار زبان نیایش گزار[۸] به‌سپاس و ستایش حضرت آفریدگار

---

۱. برگ ۱۱۱، موزهٔ دهلی.
۲. این واژه مشترک بود برای هندوها و مسلمین که در جنگ به‌عنوان شعار می‌زدند. تکبیر (دیوان هند).
۳. برگ ٦١ ب، برتیش.
۴. چشم از جان و نظر بر (برتیش).
۵. برگ ۹۵، دیوان.
۶. فکر (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۱۱۱ ب، موزهٔ دهلی.
۸. در اصل: گذار (برتیش و دهلی).

گشوده همگنان را موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شادباش بی‌شمار نمود و سایر غنائم و اموال قلعه که به‌دست یغمائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود از ایشان باز یافت ننمود، خصوص یک زنجیز فیل که به‌تصرّف مردم پَهار سنگه بُندَیله درآمده بود آن را نیز بر او مسلّم داشت و چون خان زمان بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند تاخته بود ایشان بنابر شکستگی دل و گرفتگی خاطر ناچار با دل و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف برتافته به‌بنگاه خود شتافته بودند [1]در این [2]اثنا خود را به‌خانِ‌خانان رسانید و سپهسالار اعظم با سایر امرای عظام به‌همان پا سرتاسر درون حصار را پی سپر ساخته نخست کل جزئیات دقائق حقائق آن را درست به‌نظر دقّت نگر درآورد. آنگاه تابینان نصری خان را با پَهار سنگه و پسران ناهر خان و سَنگرام و چندی دیگر از ارباب مناصب والا به‌محاصرهٔ مَهاکوت باز داشته خود به‌اردو بازگشت نمود.

روز دیگر از منزل بی‌نظام که در این مدّت آنجا اقامت داشت به‌خانهٔ یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازهٔ مَهاکوت واقع بود انتقال نمود و مالُوجی و چند منصبدار را که به‌محافظت ملچاری که به‌خودش منسوب بود منصوب ساخت. خان زمان و نصیری خان و راو سَتَر سال و راو کَرَن و مبارز خان را وصیّت کرد که به‌دستور معهود ملچارهای [3]سابق خود را از دست نگذارند و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مَهاکوت و صدد اهتمام سایر مایحتاج این امر مهمّ شده نخست نقّابان خاراشکن فرهاد فن را که به‌نوک متین آهنین و سرتیشهٔ فولاد صد رخنه در دهنهٔ سدّ سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می‌افکنند سرگرم سرکردن نقب و پیشبردن آن کار ساخت و در عین این حال که سپهسالار و سایر بنده‌های درگاه به‌تهیّهٔ ناگزیر وقت اشتغال داشتند از انهای خبرگیران خبردار [4]شدند که چون مخالفان را دل و دست از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع همان است به‌افسردگی گرائیده چنانچه که یکباره از نگاهداشت سایر حصون و باره‌های دیگر نومید مطلق شدند و از این راه سررشتهٔ دریافت بهبود وقت از دست داده بنابر کارفرمایی اضطرار دست و پا زدن [5]درآمده‌اند لاجرم حسب‌الصلاح رَندَولَه فساداندیش که بالفعل مدار غنیم بر سالاری اوست مقرّر ساخته‌اند که انتقالی که موجب تردد خاطر و شغل قلب دلاوران و باعث باز آمدن ایشان از اشتغال

---

۱. برگ ۱۱۲، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۹۵ ب، دیوان.
۳. برگ ٦٢، برتیش.
۴. برگ ۱۱۲ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ٩٦، دیوان.

محاصره و اهتمام مقدّمات آن باشد پیشنهاد اندیشهٔ خطا پیشه سازند، چنانچه نخست یاقوت و بهلول و فرهاد دکنی و کهیلوجی با چندی دیگر از آن گروه دد سرشت بدگوهر به‌جانب بَرار تلنگانه شتافته به‌آشوب‌انگیزی و ترکتازی درآیند و اگر دست دهد سرراه بر رسانندگان رسد آذوقه گرفته دستبردی‌نمایان نمایند. بنابراین خانِ‌خانان از سرحزم و روی احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سرداری و سالاری است در چهارم اردیبهشت خان زمان و راو سَتَر سال و راو کَرَن و امثال ایشان از بنده‌های پادشاهی را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از از دنبال آن گروه شراندیش شورش‌پژوه را امثال این خیالهای محال پیرامون خاطر فاطر نگردد.

چون در عرض این اوقات از طول ایّام [1]محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان به‌طریقی تنگ شده بود که کار ایشان به‌جان بل فی‌المثل کارد به‌استخوان رسیده چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان پوسیدهٔ جانوران مرده اگر به‌دست می‌افتاد آن را نعمتی عظیم و لقمهٔ چرب شمرده روز می‌گذرانیدند. بنابر آن رَندَولَه و ساهو بر این شدند که آذوقه به‌عنوان سر باربرده در خندق برابر دریچهٔ شیرحاجی بیندازند، شاید که بدین طریق قوت چند روزه به‌دست متحصنان افتاده فی‌الجمله قوتی بیابند. قضا را خانِ‌خانان از این قضیه آگاهی یافته نصیری خان و راو دودا و مالُوجی و پرتهیراج را به‌محافظت طرف بیرون و مَهَیش داس را با جمعی [2]از راجپوتان به‌نگاهبانی درون مقرّر ساخت که شب و روز بر سرکار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غلّه به‌اهل قلعه رسانند.

اتّفاقاً در پایان شب هفتم اردیبهشت‌ماه رَندَولَه و ساهو بنابر آن‌که از آگاهی مردم پادشاهی و مواضعهٔ ایشان در باب باز داشت کمین گشایان به‌مکامن و بستن مدخل و مخارج اکثر مواضع آگاه نبودند خاطر تفرقه ناک از این ممر جمع نموده با سه هزار سوار و هزار سرباری آذوقه به‌نزدیکی معسکر اقبال رسانیدند و خود همانجا توقّف نموده فوجی از سوار و پیاده‌های تیرانداز [3]و نیزه‌دار و تفنگچیان کَرناتَک که [4]در کثرت پویه و چابکی یکدست از بادپای ابر و گلگون برق می‌برند و در هیچ‌پایه پای کم از سوار نمی‌آرند بلکه در هر پله بر همگنان چربیده باز و به‌دستیاری و یکّه‌تازی

---

۱. برگ ۱۱۳، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۹٦ ب، دیوان.
۳. برگ ٦۲ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۱۳ ب، موزهٔ دهلی.

می‌گشایند و راه گذار بر فیل سواران می‌بندند همراه متحملان آن بار فرستادند که غلّه‌ها را نزدیک قلعه انداخته خود به‌آهستگی بازگردند.

چون آن سفیهان که بنابر سخنان ابله فریب سرداران پا خورده از اطّلاع اولیای دولت غافل بودند قریب به‌خندق رسیدند ناگاه کمین‌گشایان آگاه از مکامن و اماکن خویشتن بیرون جسته سرراه بر ایشان بستند و چون مخالفان مکرّر پیکار بهادران آزموده و سخت کوشی دلاوران دیده بودند و می‌دانستند که با وجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبّه‌ای از آن میان نیست و در آن میانه سعی‌ها ناچیز و خون‌ها هدر می‌شود لاجرم به‌دستور بارهای دیگر دیده و دانسته پی ستیز و آویز بارها انداخته یکباره راه گریز فراپیش گرفتند و همگی آنها به‌تصرّف نصیری خان و مَهَیش داس درآمد و چون فتح خان [1]از رسانیدن آذوقه نومید مطلق گشت و معهٰذا از رسیدن سرنقب به‌پای دیوار حصار مَهاکوت سرحساب شد و از صفحهٔ روی کار ظاهر بود که دمادم آن نیز به‌حوزهٔ تصرّف و حیز تسخیر بهادران عدوبند قلعه‌گیر [2]درمی‌آید.

لاجرم از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند باطن آن تیره درون و سیاه بیرون ریخته سراسر آن را فروگرفته بودند اهل و عیال و اسباب و اموال خود را به‌کالاکوت فرستاد و با خیریت خان و سایر متحصنان جریده در مَهاکوت توقّف گزید و چون خیریت خان و دوتاناگ ناته و تاناجی دَوریه و باقی مردم عادل خان از شدّت ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص قلّت آذوقه به‌تنگ آمده بودند معهٰذا خاتمهٔ کار معلوم و امید رستگاری از بلای قحط و غلا به‌یاوری تیغ بی‌دریغ منحصر، لاجرم به‌مقام چاره‌جویی درآمده در مآل کار خود کنگاش نمودند و بنابر انحصار رأی صواب در ضمن امان طلبی و شفیع‌انگیزی به‌میانجی استشفاع مالُوجی و استفتاح ابواب امان و آمال و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان[3] نمودند و چون خانِ‌خانان در این مادّه ایستادگی ننمود و خاطر ایشان از همه رهگذر به‌جمعیّت گرائیده چهارگهری از شب هژدهم اردیبهشت سپری گشته سرداران بیجاپوری به‌همراهی دو صد سپاهی از طرف ملچار نظر بهادر به‌دستاویز کمند فرود آمدند.

و حسب‌الاستصواب خانِ‌خانان، مالُوجی ایشان را تسلّی داده به‌حضور آن سپهسالارآورد و آن نویین خرد آیین طرزدانی و کار آگهی در مقام دلجویی و دلدهی سرداران [4]مذکور شده به‌پرداخت

۱. برگ ۹۷، دیوان.
۲. برگ ۱۱٤، موزهٔ دهلی.
۳. خانمان (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۱٤ ب، موزهٔ دهلی.

احوال و مرمّت ظاهر و باطن پریشان ایشان پرداخت و از همه باب ابواب [1]تفقد و تلطف بر روی دل آن دل شدگان گروه همگنان را مطمئن خاطر و ایمن ساخت. دلیرهمّت را مهماندار خیریت خان نموده و ضیافت سرداران هندو را بهمالُوجی مرجوع داشت.

و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده نزدیک بهخویشتن نشانید و بر وفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی [2]دربارهٔ هریک بهظهور رسانید. چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطرشان یکبارگی بهانس و الفت مبدّل شده قلوب رمیدهٔ همگنان بهآرام گرائید. آنگاه از هر در گفتگو سرکرده مجال مقال را طویل‌الذیل گردانید و گفته گفته در هر باب آغاز کلام را طراز انجام داده رفته رفته سررشتهٔ سخن بهاصل مطلب کشانید. نخست فرمانهای قضا نشان بهدستخط خاص که متضمن نوید قرب وصول کومک بهلشکر نصرت اثر و مشتمل بر مژدهٔ ارتفاع اعلام ظفر علامت بود بنابر آهنگ تسخیر آن کشور بدیشان نمود. آنگاه بر طبق ضرب‌المثل سایر ایّاک اعنی و اسمعی بهاجازه بهاین تقریب گوش زد مستمعان ساخت که چون عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقران ثانی قرین سعادات جاودانی می‌رسد پیشنهاد خاطر آن است که زودتر بهتسخیر این حصار پردازد و پس از پرداخت آن مهمّ پیش از [3]وصول رایات برکت آیات بهنهایت مساعی جمیله در تهیّهٔ اسباب فتح بقیهٔ حصون و قلاع و بقاع و اصقاع دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان‌نژاد و جهة عزیمت عزائم خاصیّت سازد، خصوص استخلاص بیجاپور و استیصال مخذولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته‌اند بدان حدود شتافته عادل خان سلیم‌الصدر و ساده دل را بهرهنمونی طریق عصیان برسر آینهٔ طغیان [4]داشته‌اند بهتازگی آثار همّت کارگر و جهد کارساز را بر پیشرفت این کار گماشته از عهدهٔ حق کشش و کوشش برآید و لیکن بهحکم آنکه تنبیه و تأدیب آن خرد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد است بالذّات مقصد نیفتاده و غرض اصلی استقامت آن کودک منش بی‌خردوش که بهبدآموزی[5] مشتی تباه رأی کج‌گرای خوب سرنمی‌کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است چندی «قربة الی الخالق طلبا بصلاح الحق» بهتقریب گذرانیدن موسم برسات و گذاشتن بهادران کارطلب در تهانجات سرزمین احمدنَگَر را سرمنزل اقامت بنمایند[6] که مگر در این

---

۱. برگ ۹۷ ب، دیوان.
۲. برگ ٦٣، برتیش.
۳. برگ ۱۱۵، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۹۸، دیوان.
۵. پندآموزی (موزهٔ دهلی).
۶. میماند (موزهٔ دهلی).

میانه آن کناره‌گزین طریق نجات به‌میانجی عقل صلاح‌اندیش برسر راه آمده بهبود حال و مآل خویش فراپیش گیرد و شیوهٔ ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده سنّت سنیه اسلاف خویشتن را دستورالعمل سازد تا در آن صورت این خیرخواه عبادالله به‌اظهار [1]عبودیت و اطاعت او قناعت نموده به‌این دست‌آویز از در شفاعت درآید و به‌وسیلهٔ عرائض متواتر فروگذاشت خودسری‌ها و نافرمانبری‌ها که در عرض این مدّت از او سرزده از درگاه والا استدعا نماید و اگر بنابر عدم خواست ایزدی خیریت عافیت و حسن عاقبت خوش می‌خواهد به‌خواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال خود کوشش کند و به‌همان دستور به‌دستان آن فتنه‌پرستان پا خورده گردن کشی از سرننهد لامحاله بر وفق «من اندر فقد اعذر حجّت» ظاهر و عذر واضح باشد که عنقریب خان زمان را در قندهار و دلیرهمّت را در پونه و چاکنه و لهراسب را در دهاروَر گذاشته و خاطر از این تهانَجات [2]به‌جمیع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصور خواهد ساخت و چون مقصود در طی این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته [3]روانه مقصد گشتند و در این اوقات چون خان‌خانان اطّلاع یافت که تنگنای ساحت حوصله مضیق عرصهٔ کار بر متحصنان از آن تنگتر شده که دیگر پذیرای تنگی تواند شد و بنابراین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است. لاجرم در این باب اهتمام بیشتر نموده هر روز به‌ملچار دلیرهمّت که حصار کالاکوت که از آنجا توپ رس بود بنابراین توپها بر آن نصب نموده بودند می‌شتافت و از صبح تا شام هر توپ را در حضور خود چندین مرتبه آتش می‌داد و می‌فرمود که بان بسیار نیز می‌انداختند.

[4]در این اثنا چون رَندَولَه و ساهو دیدند که کار از چاره‌گری چاره گذشته که معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه محال باشد، نخست بر آن شدند که دست از کشش و کوشش کشیده دارند و سرخویش گرفته سلوک راه بازگشت فراپیش نهند و لیکن بنابر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مهیّای حرکةالمذبوح شده از سرنو به‌دست و پا زدن درآمدند به‌انداز آن‌که شاید دستبردی نمایند تا در دل شب و گاه و بیگاه هر وقت قابو یابند فرصت فوت نکرده مقتضای وقت از دست ندهند، چنانچه در اطراف معسکر خیل سعادت به‌خودنمایی و بان اندازی اشتغال[5] جسته علّت تشویش حواس

۱. برگ ۱۱۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۹۸ ب، دیوان.
۳. برگ ٦۳ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۱٦، موزهٔ دهلی.
۵. اشتعال (موزهٔ).

و تفریق جمعیّت خاطر و تکدیر صفای وقت سر در آن کردند و به‌این طریق معامله را چندی در حیز تأخیر و تعویق نگهدارند و لااقل دمی چند باعث شغل قلب[۱] بهادران کارطلب شوند.

مجملاً [۲]به‌این خیال محال از مقام بَهولیورَ که در ده کروهی دولت‌آباد واقع است کوچ کرده نزدیک به‌کوه اَیلَورَه منزل گزیدند و خانِ‌خانان پی به‌مقصد ایشان برده در صدد دفع فتنه و رفع فساد ایشان شد و شب‌ها جمعی را می‌فرستاد که در کاغذی‌وَاره که سرراه ایشان است کمین کرده از کید ایشان آگاه باشند و در مقام انتهاز فرصت پا افشرده قابوطلبی را از دست ندهند. اگر دست دهد چندی از سرگروه‌های اهل فساد را به‌چنگ آورده در حال [۳]حق مقام به‌جا آرند و در این تاریخ خمیر راو بوهتیه[۴] به‌راهنمایی بخت کارفرما کار کرده خود را به‌ادراک سعادت عظمٰی[۵] بندگی درگاه والا نزدیک ساخت و حلقه بر درِ دارالفتح عبودیت که فی‌الحقیقت مفتاح ابواب سعادات است زده و راه این مقصد اقصی که شارع‌النجات است گشوده آنگاه از اهل خلاف و نفاق بریده به‌موکب اقبال پیوست و چون خانِ‌خانان را ملاقات نمود او را استمالت بسیار داده به‌مرحمت خلعت فاخره از سرکار خاصهٔ شریفه تشریف استظهار بخشید و عبدالله سوایی که عیال او با دو پسر، وقت تسخیر عنبرکوت دستگیرشده بودند چون بر او ظاهر شد که سوای اظهار ارادت و اخلاص طریقی به‌جهت خلاصی متعلّقان نیست خواه و ناخواه خواهان بندگی درگاه گشته از این راه در زمرهٔ هواخواهان انتظام یافت.

بیست و ششم اردیبهشت علامت افواج مخالفان از طرف اُوپرکَهتکَه ظاهر شد و نصیری خان و لهراسب و مالُوجی[۶] و امثال ایشان به‌استصواب خانِ‌خانان متوجّه مواجهه ایشان شدند و به‌محض توجّه اولیای دولت قاهره مقهوران تاب مقاومت نیاورده روگردان گردیده‌اند و بهادران تا سرکوه اَیلَورَه [۷]از دنبال [۸]ایشان تاخته قرین فتح و ظفر بازگشتند.

---

۱. قلّت (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۹۹، دیوان.
۳. برگ ۱۱٦ ب، موزهٔ دهلی.
۴. موتّهه (موزهٔ دهلی).
۵. عظمای بندگی (موزهٔ دهلی).
۶. باوجی (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۹۹ ب، دیوان.
۸. برگ ٦٤، برتیش.

و روز دیگر اهل کهی به‌سمت کِهرکِی می‌شتافتند و شیر خان اتّفاق آن روز نوبت [1]همراهی جَگراج بُندَیله بود. رَندَولَه از این معنی آگاهی یافته از دنبال راهی شده با قریب سه هزار سوار انتهاز فرصت نموده در پایان روز خود را نمودار ساخت و جَگراج در این حال از کید اعدا خبردار شده همگی مردم کهی را فراهم آورده به‌افواج خود پیشتر رفت و سرراه بر راه مخالفان گرفته به‌گیرودار درآمد و چون نخست اندک مایه مردی بر وفق رسم معهود ایشان از فوج به‌انداز دستیازی[2] شروع در مرکب تازی نمودند و قراولان فوج جَگراج متوجّه مقابله و مقاتله شده خود را بر ایشان زدند. آن باطل ستیزان به‌دستور مقرّر بی‌درنگ گریزان گشته آهنگ صف خود نمودند و قراولان عنان تعاقب را انعطاف نداده به‌همان پا از دنبال همگنان تاختند و در این حال که آن کم فرصتان از استظهار فوج کلان خودپشت گرم گشته وقت یافتند تا این‌گونه جمعیّت عظیم به‌هیأت اجتماعی متوجّه آن جمع قلیل شدند و چون سوار و پیادهٔ طرفین از روشن جبینان جلادت آیین قبیلهٔ بُندَیله و تیره درونان خیره‌نظر گروه دکن مانند سپاه سفید و سیاه مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار برابر یکدیگر یسال بستند و انداز آن داشتند که بهم برآمیخته در هم آویزند و به‌باد حملهٔ مرد افکن گرد از بنیاد وجود یکدیگر برانگیخته به‌دم تیغ شعله‌افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم به‌خاک هلاک ریزند نخست [3]یکّه‌تازان معرکهٔ جلادت از هردو سو در مقام کشش و کوشش داد داروگیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و سجال به‌جا آوردند. [4]چون کار از یکّه‌تازی به‌کین توزی و جلادت اندوزی جملگی افواج طرفین رسید و معامله از کمین گشایی و کمان کشی به‌شمشیر زنی و خصم افکنی جنگ مغلوبه کشید و وقت آن شد که همگنان را بر یکدیگر بسته هر تنی به‌سر خود بازو و رو به‌خون حریف خویشتن گشاید در این حالت جَگراج قطعاً به‌کثرت آن فرقهٔ تفرقه مبالاة[5] ننموده با وجود این معنی از قلّت عدد که اغلب اوقات علّت عدد جنود غیبی است مظنه غلبه را به‌سرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید از این رو سرمایهٔ نیروی دل و زور بازو فرادست آورده بدین‌پایه[6] دل گرمی اطمینان قلب و ثبات قدم اندوخت و از عقب فیلی که همراه داشت به‌اتّفاق همراهان خود بی‌اندیشه اسب به‌سوی حریفان وغا پیشه انداخت.

---

۱. برگ ۱۱۷، موزهٔ دهلی.
۲. دستیاری (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۱۷ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۰۰، دیوان.
۵. مبالات (موزهٔ دهلی).
۶. بدین‌مایه (موزهٔ دهلی).

آنگاه همگی افواج اهل نفاق که با ارباب وفاق روبه‌رو شده بودند به‌یکبار بارگیها برانگیخته از مواجهه و مقابله به‌مجادله و مقاتله پرداختند و فریقین بر یکدیگر ریخته در هرگوشه از مرد و مرکب پشتهٔ خسته و کشته بر یکدیگر انداختند و چون اولیای دولت به‌پشت گرمی تأثیر قلّت عدو چنانچه مذکور شد وثوق رجا بروزی شدن ظفر و فیروزی داشتند و از این رو قوارع خلوص [۱]نیّت و عزائم رسوخ عزیمت که همانا خاصیّت طلسم اکبر بل اسم اعظم دارد بهم ضم نموده منصوبه فتح به‌مثابه نصب کرده بودند که در مصاف ایشان شیردلان فیل زور را از فرزین بند ممات و خانهٔ مات راه گشاد و امید و نجاتی نبود و برخلاف این معنی چون مخالفان بنابر بسیاری اعوان و انصار قوی دل گشته نصرت را تابع کثرت می‌شمردند از این تصوّر غلط که در معنی علّت تامهٔ کسر سطوت و رفع صولت [۲]عسکر است نقش فتح خویشتن در خاطر بسته بودند [۳]لاجرم در این صورت از وفور غیرت حضرت غیور حقیقی شکست درست یافته به‌راه فرار شتافتند، چنانچه در این دفعه قریب صد تن از ایشان سرباخته مابقی جان مفت به‌دربردند و از مخالفان جمعی‌کثیر جریح و قتیل و اسیر و دستگیر گشتند، چنانچه از جمله گشتگان نامور منساجی وکیل رَندَولَه بود و همچنین الدّین قلی و نجلی و علی شیر و نظام از مردم نامدار و معتبر که هریک سردار قومی بودند و راجپوتان بُندَیله به‌هزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرائط تعاقب نیز به‌جا آوردند و در طی این حال چند سر اسب و چند نشان نیز از ایشان گرفته مظفّر و منصور به‌فوج خود ملحق گشتند. چون جَگراج دوپهر از شب منقضی شده با اهل کهی سالم و غانم به‌موکب اقبال پیوست صبح زود جمیع اسب‌ها و نشانها را با سرهای سرداران به‌جهت علامت [۴]آن فتح نمایان نزد سپهسالار آورد و تردد او محل تحسین به‌جا گشته اسبهای غنیمت در جلدوی آن جلدی و تجلد مردانه به‌مردم او بازگذاشته شد.

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که در این اوقات سعادت انتما چهره‌نما گشت، فتحِ خانِ والامکان خان زمان است و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضمان امن و امان معسکر اقبال و توضیح این ایهام آنکه: چون خان مشارٌالیه به‌سببی که هم در این نزدیکی گزارش پذیرفت متوجّه سمت بَرار گردیده به‌ظفرنَگَر رسید و برای تجسّس اخبار غنیم اشرار همانجا اقامت گزید. در این حال خبر یافت که رسانندگان خزانه کلّی و غلّهٔ بسیار که در این نزدیکی از برهان‌پور ارسال یافته

---

۱. برگ ۱۱۸، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۰۰ ب، دیوان.
۳. برگ ٦٤ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۱۸ ب، موزهٔ دهلی.

به‌رَوهَنکهَیر رسیده‌اند و [1]بدخواهان دولت که همواره خواهان امثال این حالند خبر یافته بدانجا شتافته‌اند. لاجرم پَهار سنگه بُندَیله و احمد خان نیازی را در ظفرنَگَر بازداشته بی‌درنگ آهنگ جانب رَوهَنکهیر نمود.

و چون خبر توجّه خان زمان به‌غنیم رسیده دانستند که با وجود او کاری نمی‌سازند انداز ترکتاز ظفرنَگَر و دستبازی[2] با فوج پَهار سنگه و احمد خان نیازی نموده بدانصوب شتافتند و به‌مجرّد رسیدن جلوریز بر سرمنزل احمد خان مذکور که بیرون قلعه در سمت قضیه سمت وقوع داشت ریختند و آن دلاور با آن‌که [3]جمعیّت کمی داشت پای کم نیاورده روی به‌مواجهه و مقابلهٔ آن تیره رأیان نهاد و دل بر کارگری اقبال بی‌زوال پادشاهی و کارسازی تأیید الهی بسته بازو به‌مقابله و مجادله اعدای دولت نامتناهی برگشاد و پَهار سنگه بعد از آگاهی رعایت مراسم همراهی نموده خود را به‌مدد او رسانید و آن سردار جلادت شعارتکیه بر استظهار دولت و سعادت خدیو روزگار نموده به‌کار زار درآمدند و به‌مساعدت همّت کارگر و به‌معاضدت اتّفاق یکدیگر با ایشان درآویخته بهم برآمیختند و عاقبت به‌نیروی تأیید ربّانی و توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته به‌آب دم تیغ آتش آمیغ و باد حمله‌های مرد افکن دمار از روزگار آن کم فرصتان نابه‌کار برآورده گرد از بنیاد و دود از نهاد فسادانگیزان شرارت سرشت برانگیختند، چنانچه قریب هفتاد تن ایشان از پای درآمده به‌سقرمقر [4]گرفتند و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دارالبوار فرار هیچ‌جا قرار نپذیرفتند و از جمله غنائم که بعد از فتح فتوح غنیمت گران شد پنجاه سر اسب بود که به‌دست مردم پَهار سنگه افتاد.

و چون خان زمان با خزانه و غلّه مقضی‌المرام به‌ظفرنَگَر رسید از آنجا متوجّه دولت‌آباد شد و این خبر [5]به‌غنیم رسید. بنابر آن‌که در این مدّت سایر سعی‌ها نامشکور آن گروه مقهور مباء منشور شده بود و دست باف خیال آن مشتی محال کوش باطل‌کیش بنابر فرط وهن و ضعف ذهن از بیوت [6]عنکبوت گشته خصوص تدبیری که دربارهٔ تجهیز یاقوت و رفقای دیگر به‌جهت شورش‌انگیزی سمت بَرار و ارادهٔ کج‌گرای آشوب‌زای و اندیشهٔ خطا پیشه ناقص تمییز آن گروه ناحق ستیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیزگردید. رَندَولَه و ساهو صلاح کار فساد بنیاد در این معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت و

---

۱. برگ ۱۰۱، دیوان.
۲. دستیاری (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۱۹، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ٦٥، برتیش.
۵. برگ ۱۰۱ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۱۹ ب، موزهٔ دهلی.

سایر همراهان او پیوسته به‌همراهی ایشان سرراه بر خان زمان بگیرند و بنابراین فکر دور و دراز از دولت‌آباد برآمده به‌راهی کوره راه‌گرای شدند. بعد از الحاق با یاران خود به‌اتّفاق روانهٔ مقصد گشتند.

و چون خان‌خانان از این اندیشهٔ بداندیشان آگاهی یافت نصیری خان و جَگراج را نامزد مدد خان زمان نموده به‌شتاب تمام فرستاد و غنیم مخذول پیش از وصول فوج کومک به‌خان زمان رسیده گاهی سیاهی نمودند و گاهی به‌آهنگ دستبازی[۱] نزدیکی جسته بانی چند از دور می‌انداختند. بنابر تعدیله[۲] بل به‌خاصیّت تیره‌بختی از این حرکات تباه و اندازه‌های دور از راه جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر برنمی‌داشتند و در ضمن سلحشوری در دور دست لشکر و دست درازی بر واپس ماندگان اردو به‌دستور معهود دیرینه کفی چند گاه کهنه به‌باد برداده و پس از غلبهٔ یاس ناچار مغلوب و منکوب سمت فرار فراپیش می‌گرفتند و هواخواهان دولت ارجمند گاه برگی به‌بهای دستبازیهای آن مشتی سبکسر نداده و دستبرده‌های دزدیده [۳]آن گروه [۴]گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وزن نمی‌نهادند.

مجملاً چون نصیری خان و جَگراج با اولیای دولت ابد پیوند پیوستند خان زمان در همان مکان به‌ترتیب صفوف پرداخته حسب‌الصلاح همگنان فوج هراول را به‌سرداری نصیری خان و همراهی راجه پَهار سنگه و اَرجُن عموی رانا جَگَت سنگه و فوج رانا که همراه او بود مقرّر داشت و مبارز خان و جَگراج و بهادرجی پسر جادون را با چندی دیگر چنداول ساخته با جمعی در فوج یسال آرا شد و خزانه و آذوقه را احاطه نموده به‌این توزوک شایسته مرحله نورد گشت و چون آن مخذولان فضول مکرّر خویشتن آزمایی کرده بودند زیاده بر آن خودنمایی را بادپیمایی شمرده دیگر نمایان نشدند تا آن‌که در روز دخول کهرکی دیگر باره حیله‌پردازان اهل نفاق این تدبیر و تزویر ناقص را به‌حلیهٔ اتّفاق کلمه آراستند که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معیّن‌اند اغلب اوقات نزدیک دو کروه از قول دور بوده فی‌الحال کومک هیچ‌یک از این دو گروه به‌آنها نمی‌تواند رسید، صلاح وقت و مقتضای حال مقتضی آن است که نخست راه به‌فوج قول بسته بر ایشان کمین گشا گردندکه شاید در ضمن این دستبازی[۵] دستبردی‌نمایان به‌چهره‌نمایی آید.

---

۱. دستیاری (موزهٔ دهلی).
۲. بعدیله (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۰۲، دیوان.
۴. برگ ۱۲۰، موزهٔ دهلی.
۵. دستیاری (موزهٔ دهلی).

مجملاً چون آن بدنهادی چند دد منش این معنی را پیشنهاد ساختند و با قریب نه هزار سوار در خارج کهرکی ترتیب صفوف [1]تیپ نموده خود را بر صف تیپ خان زمان [2]زدند. آن پلنگ صولت شیر سطوت به‌استظهار تأیید پروردگار و اعتضاد اقبال خدیو روزگار دل تهمتن و تن اسفندیار یافته راو سَتَر سال و راو کَرَن و تلّوک چند و سایر همراهان را از قلّت عدد که بنابر صدق اخبار [3]الهی چنانچه به‌تکرار سمت ذکر و تذکار یافته اغلب اوقات از روی یقین مظنهٔ غلبه است امیدوار ساخته دلی دیگر داد و چون همگنان بنابر ثبات قلب سردار تسلّی کلّی یافتند از سرنو قوی دل تمام در دنبال خان زمان تاخته خود را بر قلب آن بی‌دلان خذلان زده زدند و در حملهٔ اوّل از مقراض تیغ دو دم و مقراضهٔ پیکان دو سرشیرازهٔ صفوف اتصال پیوند ایشان را بریده جمله‌ای را از هم پریشان ساختند و چون در این حال جَگراج از حقیقت ماجرا خبردار گشت و برای کومک سردار فوج چنداول جدا شده به‌جانب قول شتافت، مخالفان از جدایی جَگراج منهائی[4] مبارز خان و بهادرجی را غنیمت بزرگ شمرده به‌آهنگ نمایش دستبرد بی‌درنگ به‌جانب فوج چنداول تاختند و چون علامت اهل خلاف به‌نظر بهادرجی که پیشتر از مبارز خان می‌شتافت درآمد و چشم بر نصرت آسمانی دوخته از سرتهوّر و روی تجلّد قدم به‌عرصهٔ مصاف نهاد و کمر مردمی و به‌مرد افکنی بسته بازوی جلادت به‌شیر اوژنی برگشاد.

و در این حال مبارز خان با مردم خود از دنبال رسیده به‌اتّفاق [5]یکدیگر بر خیل اعدا ریختند و به‌یاوری همراهی اقبال این تأیید پرورد ذوالجلال چون خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد نحوست و غبار ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود با خاک عرصهٔ مصاف برانگیختند. دراین کرت نیز پس از کرّ و فر بسیار به‌فر دولت و اقبال خدیو روزگار ظفر و فیروزی اولیای دولت شده غنیمت‌اندوز دفع و طرد غنیم تیره روز گشتند و شکست فاحش به‌صف تیپ اعدا هزیمت نصیب برخورده از ضرب تیغ شعله آمیغ سیماب‌وار با هزاران تب و تاب [6]و کمال اضطرار و اضطراب پناه به‌وادی فرار بردند. خان زمان مظفّر و منصور با همراهان راهی مقصد گردید.

و چهارم خرداد: با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصئون از فتنهٔ آخر زمانی در دولت‌آباد به‌معسکر اقبال جاودانی رسید و خزانهٔ شش لک روپیه رسانید با صد من باروت و

---

۱. برگ ۱۲۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٦٥ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۰۲ ب، دیوان.
۴. تنهایی (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۲۱، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۱۰۳، دیوان.

بیست هزار گاو غله بار که از قوم بنجارَه که عبارت است از جمعی گاوبانان که سایر انواع حبوب و غلات و امثال آن از امول خود برای سود و سودا به‌بلاد دور و نزدیک می‌برند و در میان این گروه متموّل هستند که یک مالک یک لک و دو لک گاو و سرمایهٔ احمال آن می‌باشد.

مجملاً چون در اینولا نقبی که اهتمام آن به‌سرکاری حکیم حیدر علی ملازم خانِ‌خانان [۱] تعلّق داشت به‌پای شیرحاجی قلعهٔ مَهاکوت رسیده موقوف انباشتن آن به‌باروت بود، مشارٌالیه حقیقت را مشهود سپهسالار نمود و آن سردار کارطلب که همواره طلبکار دولت ولینعمت خود بود برسر انصرام آن امر مهمّ آمده دستوری به‌پایان رسانیدن آن اراده داده بودند که به‌شیر خان اتّفاق بنابراین که تسخیر آن حصار هنوز در رهن تأخیر وقت بود در عین آن حال مُراری پَندِت از بیجاپور آمده در اَیلَورَه به‌مخالفان پیوست و رسیدن او که علّت شغل خاطر اولیای دولت به‌چنگ و جدال و دیگر اشغال بود موجب تعویق اتمام پیشنهاد مذکور گردید و این مُراری پَندِتی بود از پَندِتان [۲] یعنی دانایان دکن که از کمال شرارت ذات و شیطنت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاری و مردم آزاری می‌داد و از فرط چرب و نرمی [۳] و دوالک بازی شیطان صفت در مجاری عروق و تجاویف قلوم مردم درآمده از دست دوال پاجیان اختلاط می‌گشت و تا به‌ابرام و الحاح و خوشامدگویی و رشوت‌پذیری که از آن راه‌ها رگ خواب مردم گرفته نبض مزاج‌دانی همگنان به‌دست آورده بود کار خود نمی‌ساخت دست برنمی‌داشت و چون از این راه در دلها راه و در همه جا یافته نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت. [۴] از آنجا که آمد کار است رفته رفته کارش به‌جایی رسید که در امور دیوانی آن ملک دخل کرده در خلا و ملّا نزد عادل خان راه یافت، چندان‌که عاقبت امر به‌رتبهٔ وزارت و امارت ترقّی نموده مدار کاروبار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکی و مالی آن در خانه بر او قرار گرفت.

ملخص سخن آن برهمن اهرمن طینت افساد سرشت به‌مجرّد رسیدن قرار داد که همان شب مجموع مردم عادل خان و بی‌نظام به‌هیأت اجتماعی از جانب اُوپرکَهتکَه به‌یکدفعه برسر بنگاه سپاه ظفرپناه ریخته تا دستبردنمایان بنمایند و دست از مجادله و مقابله بکشند و چون خانِ‌خانان بر این معنی آگاهی یافت خان زمان را با راو سَتَر سال و سایر بنده‌های پادشاهی که به‌همراهی او مقرّر بودند از نواحی قلعه که مقر ایشان بود برخیزانیده نزدیک به‌کاغذی‌وَاره منزل داد و همانا این حرکت غنیم را

۱. برگ ۱۲۱ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٦٦، برتیش.
۳. برگ ۱۰۳ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۲۲، موزهٔ دهلی.

از اندیشهٔ خود بازآورد، چنانچه آن قرار داد به‌همین گذشت که به‌اندک مایه مردمی در همان شب با نواحی لشکرگاه خان زمان و همراهان آمده شروع در انداختن بان نمودند. سپهسالار شهامت شعار که خود به‌پاسبانی اردو پرداخته خبرداری [1]همه جا می‌نمود چون از دستبازی و بان اندازی ایشان خبر یافت بنابر کمال احتیاط نصیری خان و لهراسب را به‌کومک [2]خان زمان فرستاده و همگنان در کمال آگاهی و هشیاری بودند که ناگاه در سحرگاهان قریب دو هزار سوار غنیم به‌انداز افکار دور از کار نمودار شده کاوش آغاز نهادند و خان زمان با رفقا در همان آن آهنگ ادای حق مقاتله نموده به‌مقابلهٔ ایشان شتافت و به‌ضرب بیلک زره بر ناوک دلدوز و تیغ جوشن و مغفر شکاف خود بر فرق و بلک بر حدقهٔ آن فرقهٔ تفرقه اثر دوخته و پیوند ترک وتارک و سر و پیکر همگنان را از هم گسسته صفوف را از یکدیگر شکافت و بهادران از عقب هزیمتیان[3] تاخته تا روضهٔ شیخ برهان‌الدّین که دو کروهی سرمنزل خان زمان بود به‌مراسم تعاقب پرداختند.

در این تاریخ خداوند خان و سیّدی سالم که در سلک سرداران عمدهٔ بی‌نظام انتظام داشتند از قید فتح خان رهایی یافته به‌ملاقات خانِ‌خانان شتافتند و خان قدردان ایشان را تسلّی داده دقیقه‌ای از دقائق دلجویی و دلدهی همگنان باقی نگذاشت و از روی کمال تلطف دم نقد تفقد احوال خداوند خان را به‌نصیری خان که سابقهٔ روابط آشنایی و معرفت تمام با یکدیگر داشتند، باز گذاشت.

سیزدهم خرداد مُراری پَندِت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده و نیروی سرپنجهٔ شیرافکنان قوی بازو ندیده [4]بود از فرط بی‌خردی و نادانی فتح و ظفر عرصهٔ کرّ و فر را فرع هجوم جنود و جیوش و تابع وفور توابع و نفر دانسته از غلبهٔ سورت نشأ سرشار [5]غرور و پندار و کثرت و قلّت اعوان و انصار را علّت اقبال و ادبار انگاشت و بیشی و کمی عساکر را باعث پیشرفت کار [6]و عدم آن پنداشته همّت پست نهمت بر جلب دولت و سعادت روزی ناشده گماشت و بنابر آن خود در مقام ترتیب افواج و کارفرمایی سپاه شده نخست رَندَولَه و ساهو را با سه هزار سوار روبه‌روی خان زمان باز داشت و خود مصحوب یاقوت و دیگران با همراهی نُه هزار سوار روی به‌مواجهه فوج کلان پادشاهی آورد و چون در این اثنا سپهسالار از مقابلهٔ خان زمان با رَندَولَه و ساهو خبردار نبود

---

۱. برگ ۱۰٤، دیوان.
۲. برگ ۱۲۲ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برهمنان (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۲۳، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۰٤ ب، دیوان.
۶. برگ ٦٦ ب، برتیش.

در خاطر قرار داد که او را به‌تنبیه مُراری فرستد. بنابر آن مسرعی فرستاده در این باب بدو پیغام داد و چون عذر واضح خان زمان از مضمون جواب به‌وضوح پیوست لهراسب و مَهَیش داس را با فوج خود به‌مدافعهٔ مُراری و باقی مخالفان فرستاد و جَگراج و راو دودا و پرتهیراج را مقرّر ساخت که در خارج ملچارهای خود به‌غنیم صف کشیده آمادهٔ کار و مهیای پیکار باشند و دلیرهمّت و چَندَربهَان و چندی دیگر را به‌ضبط ملچارهای دورن عنبرکوت باز داشت.

و با وجود آن‌که در این‌گونه صورتی این معنی خلاف [1]سرداری و کاردانی بود بنابر فرط نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تنومند از قلعه برآمده و چون دلاوران خبر یافتند که سپهسالار با کمتر از ده بیست سپاهی به‌بیرون قلعه شتافته، چندربهان و مَهَیش داس هرکدام سی سوار از برادران خود را به‌دنبال سردار جلادت شعار فرستادند و خان زمان نیز بُهوپَت سنگه برادرزادهٔ رانا را با مردم رانا برای همراهی سپهسالار ارسال داشت و چون خانِ‌خانان با این قوشون که مجموع به‌صد سوار نمی‌کشید تا صف [2]راو دودا رسید. فرستادگان خان زمان نیز در این وقت خود را به‌وقت رسانیدند و چون به‌شیر خان اتّفاق در این میانه که افواج عظیمهٔ طرفین از این سرزمین به‌فاصلهٔ بسیار دور افتاده بودند گروهی از افواج اهل خلاف و نفاق که روبه‌روی مردم راو دودا واقع شده بودند و شوخ دیدگی و زیاده سری از اندازه گذرانیدند، خانِ‌خانان از دلیری ذاتی و تهوّر جبلّی با اندک مایه مردمی که همراه داشت انداز چشم‌نمایی بدان کوتاه نظران نموده بر صف ایشان تاخت و راو دودا فوج رانا و مالُوجی و پرسُوجی بهونسله نیز از عقب سپهسالار اسب انداختند و به‌صدمهٔ حملهٔ نخست بهادران متهوّر جملهٔ غنیم جای خود را گذاشته به‌طریقی طریقهٔ فرار سپردند که تا صفوف کلان [3]خود هیچ‌جا مالک عنان اختیار خویشتن نشده پای ثبات نیفشردند. در این حال مبارز خان و راجه پَهار سنگه و جَگراج نیز خود را رسانیده به‌سپهسالار پیوستند و در همان گرمی جَگراج را نزد خود نگاهداشته دیگران را به‌تعاقب فوج شکسته فرستاد و با آن‌که آخر آن روز شده بود بنابر آن‌که اندیشهٔ گوشمال مُراری خیره سرکوتاه نظر و یاقوت کافر نعمت فرتوت داشت از حال ایشان استفسار نمود و چون ظاهر شد که به‌مقابلهٔ لهراسب اشتغال دارند بی‌درنگ با جَگراج و قلیلی که همراه داشت بدان سمت روانه گشت.

---

۱. برگ ۱۲۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۰۵، دیوان.
۳. برگ ۱۲٤، موزهٔ دهلی.

در این حال راو دودا طلب دستوری برداشتن نعشهای افتادهٔ اقربای خویش که دراین نزدیکی افتاده بودند نموده، خان‌خانان بنابر آن‌که هنوز کار پیکار یکرو نشده بود و از هر سو افواج غنیم مقهور در تکاپو بودند صلاحِ وقت در این معنی ندیده رخصت نداد. راو دودا بنابر [۱]دلیری طبیعی و دل سوزی‌های خویشی بل به‌تهیهٔ اسباب اجل خویش مصلحت‌اندیشی وقت و روزگار سازی را [۲]به‌وقت دیگر انداخته بالفعل آن مهمّ را اهم شناخت و پس از تاختن سپهسالار به‌انصرام پیشنهاد خاطر پرداخته او نیز به‌سوی مقصد خویش تاخت و مالُوجی هم به‌رفاقت او از همراهی سردار باز مانده و چون اهل خلاف که در اطراف [۳]عرصهٔ مصاف به‌جست و جوی قابوی وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را به‌کام خود دیدند از این عالم نامردمی بل نامردی بر خویشتن پسندیده به‌اتّفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله‌آور گشتند.

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب به‌خویشان خویش می‌پیوندند دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی کمر همّت بستند و از اسبان فرود آمده دست و بازو به‌کشش و کوشش برگشودند و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوای بلندنامی افراختند و اخذ ثار خود از قاتلان نموده خون خویشان خویش نیز هدر بساختند و بعد از ادای حق مردی و مردانگی با شصت هفتاد تن از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیک‌نامی جاوید که نهایت نیکو سرانجامی سپاهی است در عوض گرفتند و چون خان‌خانان متوجّه مقصد گشت در عرض راه به‌دو فوج مخالف که نزدیک چهار هزار سوار بودند، دوچارِ شد و بنابر آن‌که مراد خاطر پیشنهاد اندیشهٔ تأدیب مُراری کافرکیش و یاقوت کفران پیشه بود ناچار با ایشان روبه‌رو گردید و بی‌آن‌که کار به‌طول کشد به‌باد حملهٔ دلیرانه که در حقیقت صبای غنچه گشای گلزار فتح است جمله خس [٤]طینتان را که خار راه گشایش کار شده بودند [٥]از پیش برداشته راهی بی‌راههٔ فرار ساخت.

و در این اثنا فوجی از مقهوران که بنابر حکم تخمین پنجهزار سوار بوده باشند از مکمن آبکندی‌نمایان شدند[٦] و پس از تجسّس به‌وضوح پیوست که یاقوت و عنبر و کهیلوجی در این فوج پیشروی مُراری در عقب ایشان صف آرا گشته‌اند و هراول خود را برابر افواج لهراسب فرستاده‌اند که

---

۱. برگ ۱۰۵ ب، دیوان.
۲. برگ ٦٧، برتیش.
۳. برگ ۱۲٤ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۰٦، دیوان.
۵. برگ ۱۲۵، موزهٔ دهلی.
۶. گشتند (موزهٔ دهلی).

بر وفق طریقهٔ معهود که همواره پویهٔ آن هنجار ناهموار و شیوهٔ ناستودهٔ ایشان است به‌کاو کاو دستبازی سرجنگ وا کنند تا چون آمیزش و آویزش قوشونهای طرفین دست دهد پای از عرصهٔ ستیز کشیده جنگ گریز را از دست ندهند شاید که رفته رفته او را به‌طرف ایشان کشانند و چون خانِ‌خانان از راه اتّفاق به‌آن سرگروه‌های ارباب عناد و نفاق روبه‌رو شده بود و با وجود قلّت اولیای قوی صَولت از داروگیر اعدای دولت، گریزی نداشت نخست بُهویّت سنگه را با مردم رانا به‌مواجهه یاقوت خان نامزد ساخته در استیصال بر اصل آن خسران مآل تحریص و ترغیب تمام نمود و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به‌عدوبندی برگشاد و به‌گاه حمله مسرعی را نزد جَگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را به‌امداد رساند.

و قضا را در این اثنا جَگراج را عجب قضیهٔ هایله پیش آمده مغاک شکسته به‌غایت پهناور حایل راه او شده بود که هزار جرّ ثقیل از آنجا گذشتن امکان نداشت. مجملاً در این وقت سپهسالار راجپوتان را به‌حکیمانه سخنان عاطفت‌آمیز و کلمات غیرت‌افزای حمیت‌انگیز که حال و وقت مقتضی آن بود سرگرم کار ستیز و آویز ساخته با وجود قلّت [1]اولیای دولت بر قلب لشکر مخالف زد و به‌اندک زد و خوردی آن شغال طینتان روباه منش که به‌گاه[2] جلوهٔ بیشه شیرک شده خودنمایی و گاو تازی می‌نمایند به‌هنگام کار و بار دم لابه گری آغاز کرده [3]در دَم برسر حیله‌سازی و روباه بازی می‌آیند، از صدمهٔ باد حملهٔ شیران شرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم افتاد. چنانچه دیگر امکان توقّف و مجال استقرار در آن مکان محال شمردند و تن به‌ننگ هزیمت و عار فرار نهاده جان مفتی به‌دربردند مگر چندین تن که سر به‌بدنامی فرونیاورده به‌زبان دهی سنان برچهٔ راجپوتان از دهان زخم خیرباد جان گفتند. قضا را در این اثنا از آنجا که کارگریهای بخت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است که بنابر شیر خان ظاهر به‌حسن اتّفاق زبانزد می‌گردد آب کندی به‌غایت عمیق و تنگ گذار بر سرراه لشکر شکسته آمده از این رو توزک افواج ایشان برهم خورد و در این حال منتهزان[4] فرصت وقت یافته قوشون یاقوت را در میان گرفتند و حبشیان سیاه کار تیره [5]روزگار از غایت حق نمک آن نمک به‌حرام کافر نعمت را دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فروگذاشت ننمودند و کهیلوجی و

۱. برگ ۱۰٦ ب، دیوان.
۲. جلو بیشه به‌شیرک (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ٦٧ ب، برتیش.
۴. مهتران (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۲٦، موزهٔ دهلی.

عنبر عادل خانی نیز داد کوشش داده با علی و محمّد برادرزاده‌های او زخمهای کاری و جراحتهای منکر برداشتند و در آخر کار روی به‌هزیمت آورده سرخود گرفتند.

و یاقوت فرتوت اجل رسیده خداگیر که همگنان او را در میان گرفته بودند آخر کار سر در سر کفران نعمت کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای درآمد و دیگر باره عموم حبشیان برسر بیرون بردن نعش[۱] او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند و دکنیان [۲]نیز در صدد مدد ایشان شده به‌اتّفاق حمله‌آور گشتند و راجپوتان حمیّت شعار حمایت یکدیگر کرده به‌مقام ممانعت و مدافعت مخالفان درآمدند و برسر این معنی پافشرده نهایت ایستادگی نمودندد و بار دیگر کارزاری به‌غایت صعب اتّفاق افتاده مصافی عظیم روی داده و در آخر امر به‌عنایت الهی، غالب و قاهر آمده مقهوران را شکستی فاحش دادند و چون آن تیره درونان کاری نساخته نومید از معرکه بیرون تاختند یکّه‌تازان راجپوت تا قریب نیم کروه رسم تعاقب [۳]به‌جا آورده گروهی انبوه که در دیوانکدهٔ عالم بالا بدنام از دفتر عطیهٔ بقای حیات به‌کزلک فنا حک شده بودند هم در طی راه طومار روزنامهٔ زندگی طی نمودند و چون اولیای دولت قاهره را با وجود کمی ایشان و کثرت عدد و عدّت آن تباه‌اندیشان از این دست فتح مبینی دست داده، خصوص سزا یافتن یاقوت کافر نعت که به‌تازگی جواهر سرمهٔ کوتاه‌نظران حق ناشناس و سرمایهٔ بصارت و بصیرت بی‌بصران ناسپاس گردید. سپهسالار با سایر سرداران شکرکنان و سپاس گزاران معاودت نموده همعنان فتح و نصرت آسمانی به‌معسکر اقبال جاودانی دوگهری از شب سپری گشته نزول نمود و از فرط نگرانی خاطر به‌استعلام چگونگی احوال خان زمان و لهراسب به‌امری دیگر نپرداخته در صدد خبرگیری بود که در این اثنا نصیری خان بعد از انقضای یک‌پهر شب رسیده خبر رسانید که به‌عنایت ایزدی و حمایت اقبال سرمدی مدبّران از همه جهت وادی فرار سپردند و عموم بهادران موکب سعادت خصوص خان زمان و لهراسب در کنف [۴]عافیّت و کهف ضمان در امن و امانند و چون سپاهیان نصیری خان چند سر اسب از دکنیان گرفته بودند همگی به‌نظر درآورده [۵]سپهسالار مجموع آنها را با اسبان یاقوت نیز که مردم او به‌دست آورده بودند باز بر ایشان مسلّم داشت.

---

۱. پس (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۰۷، دیوان.
۳. برگ ۱۲٦ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۰۷ ب، دیوان.
۵. برگ ۱۲۷، موزهٔ دهلی.

و چهارم خرداد مُراری پَندِت که در اینولا سرکردهٔ کنکاش و مدبّر آن گروه بود به‌انداز طرح انداختن هنگامه مکر و تزویر از مقام نواحی اَیلَورَه [۱] تا پنج کروه به‌سمت کِهرکی طی نموده و آنجا تمکّن ورزیده اقامت گزید و خان‌خانان به‌خیال این‌که اگر آن دغابازان از راه حیله‌سازی درآمده آهنگ بنگاه تازی برسر بنگاه بنده‌های درگاه داشته باشد ارادهٔ ایشان بر طبق دلخواه به‌انصرام نرسد، صلاح در آن دید که خان زمان از اُوپرکَهتکَه به‌طرف نظام‌پور که برسر راه ایشان واقع است ارتحال نموده آنجا جای‌گیرد و در این حال رَندَولَه و ساهو که به‌مشورت مُراری در حوالی اُوپرکَهتکَه مانده به‌گوشه‌ای متواری بودند چون جارا خالی یافتند حالی بدانجا شتافتند و شام گاه که به‌مقدّمهٔ کتائب افواج [۲] ظلمت شب داج ساحت گیتی را از طلایع عساکر انوار نهار خالی دید و خلو عرصه را غنیم غنیمت شمرده قاف تا قاف آفاق را به‌هجوم سپاه سیاه درون ظلام فروگرفت فوج فوج لشکر تیره باطن مخالف از جیوش جیوش و جنود جمعیّت خاطر اندوخته [۳] مطرود مرهته و سایر اوباش و رنود دکن در حمایت پردهٔ ظلمت شب از همه جهت جمعیّت خاطر اندوخته به‌ترکتازی درآمدند و انداز دست بازی کرده رو به‌سوی اردو درآوردند و اطراف لشکر منصور را فروگرفته از نزدیک و دور آغاز بان اندازی نمودند و از این جانب سپهسالار، لهراسب را با چندین [۴] بهادر کار آزموده پیکار فرسوده فرستاد که در پای گریوه ثبات قدم ورزیده سرراه مخالفان را نگاهدارد و نصیری خان و جَگراج و راجه پَهار سنگه را به‌منازل خود فرستاد که آماده و مستعد پیکار بوده مترصد اخیار و متفحّص اخبار باشند و هنگام سحر به‌نصیری خان و راجهٔ مذکور پیغام داد که بعد از لهراسب به‌اتّفاق متوجّه تنبیه اهل خلاف و نفاق شوند و جَگراج را بر سبیل ایلغار از راه کوتلی [۵] که قریب بنگاه او بود به‌تأدیب غنیم و بستن راه بر ایشان فرستاد و سایر تابینان خویشتن را به‌سرداری لهراسب معیّن نمود که از راه گریوه به‌فراز اُوپرکَهتکَه برآمده رسیدن نصیری خان و راجه پَهار سنگه که به‌شتافتن او از عقب او دستوری یافته بودند منتظر بوده باشد.

و چون جَگراج که او را از راه عقبهٔ دیگر راهی ساخته بودند بدیشان رسید همگنان به‌اتّفاق متوجّه شده از نیروی تأیید دولت قاهره [۶] مقهوران را مالشی به‌سزا و تنبیه و تأدیبی به‌جا دهند و چون اجتماع

---

۱. برگ ٦٨، برتیش.
۲. الواح (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۲۷ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۰۸، دیوان.
۵. کومکی (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۱۲۸، موزهٔ دهلی.

اکثر سرداران موکب منصور بر وفق صوابدید سپهسالار در اُوپرکَهتکَه اتّفاق افتاد به‌مخالفان برخورده آهنگ گرم ساختن هنگامه زد و خورد نمودند و به‌محض این‌که قوشونی از یکّه‌تازان کارطلب رزمجوی انداز مواجهه ایشان کرده بر آن کوتاه‌اندیشان تاختند همگی مدبّران که از همه سو آهنگ مقابلهٔ دلاوران موکب اقبال داشتند بر طبق رسم معهود و عهد ماضی فی‌الحال روی‌ها پشت‌نما به‌راه فرار آورده هزیمت‌گرای گشتند و قریب دو صد و پنجاه تن و شصت کس اسیر شده اسب بسیار به‌تصرّف تاراجیان درآمد و با وجود آن‌که جَگراج خود را دیرتر به‌موعید رسانید [1]حسب‌الموعود راه معهود که پیش روی او و قرارگاه آن گروه مردود و مطرود بود از قرار واقع مسدود نگشت بدین‌گونه فتحی مبین فتوح روزگار نصیب اولیای دولت بی‌پایان پایدار گردید و الّا به‌سعی عسکر منصور یکباره مشکور افتاده احدی از احاد آن مخذولی چند مقهور به‌سلامت نرستی، چنانچه همگی کشته یا گرفتار گشتندی.

و همین تاریخ یک‌پهر از روز سپری گشته خانِ‌خانان به‌ملچار رسید و علاول شتافت و اراده نمود که نقب شیرحاجی بارهٔ [2]مَهاکوت را که چندی از این پیش خالی ساخته به‌باروت انباشته بودند آتش دهند. قضا را فتح خان از این قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاده دود از نهادش برآمد و بی‌توقّف توکو پَندِت وکیل خود را نزد سپهسالار ارسال داشته از سر [3]تملّق و فروتنی و روی تضرّع و نیاز پیغام داد که چون پیشنهاد خاطر و قرار داد اندیشهٔ این عقیدت‌کیش ارادت پیشه آن است که به‌تسلیم کلید قلعه ابواب امن‌آباد نجات و دارالسّلام سلامت به‌روی روزگار خود و اهل حصار گشاید، انسب آن است که آتش زدن نقب امروز موقوف دارند و سبب تأخیر و تعویق یک روزه قرار داد مذکور آن است که این آشفته روزگار از روی بی‌چارگی و اضطرار با سرداران عادل خان عقد وثیقهٔ عهد و پیمان را به‌روابط ایمان غلاظ و شداد بر این جمله توثیق داده که بی‌استصواب ایشان در سایر ابواب خاصّه در باب مصالحه و معاهده مدخل ننماید، بنابر آن امروز کِشنا پَندِت وکیل معتمد خود را نزد ایشان می‌فرستد.

و حقیقت تنگی کار متحصنان به‌سبب شدّت ضیق طریق تعیش [4]که از طول مدّت محاصره و قلّت غلّه و کثرت عسرت و فرط وقوع بلای [5]قحط و غلا ناشی شده بی‌مبالات و تحاشی ابلاغ نموده اظهار

---

۱. برگ ۱۰۸ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۲۸ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٦٨ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۰۹، دیوان.
۵. برگ ۱۲۹، موزهٔ دهلی.

سایر اسرار مضمره و افکار مخمره به‌عمل می‌آرد، خصوص اراده مصالحه با اولیای دولت پادشاهی که به‌میانجی تسلیم حصار قرار یافته در میان می‌گذارد و ایشان را به‌تکلیف ارسال رسل و رسائل در باب تمهید قواعد معاهده مکلّف می‌سازد. اگر آن باطل ستیزان نیز برسر راه آمده از این در درآیند فبها و الّا بهانهٔ عدم ایصال رسد و آذوقهٔ کافی و رسانیدن مدد نافع که از شرائط محافظت عهد معهود بل عمدهٔ ارکان بیعت مقصود بود سبب تجویز نقص عهد و نکث عقد می‌سازد و خود مبانی صلح و صلاح را تشیید داده مفاتیح بسط و گشاد قلاع را می‌سپارد و خانِ‌خانان بنابر آن‌که راویح راستی گفتار از پیغام او استشمام ننموده خاطر نشان و دلنشین خود ساخت که مدّعای او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقّع فوت فرصت بل ترصد وقوع آفات تابعهٔ تعویق و تأخیر مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تختهٔ مکر و تزویز است، لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تأخیر ارادهٔ مصالحه که موقوف به‌صلاح و صوابدید مُراری [1]شراندیش باشد بوی خیری نمی‌آید، لیکن از باب اتمام حجّت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به‌صبر و شکیب می‌گذراند که اگر فتح خان در مقام نصب منصوبهٔ دغا و فریب و ترتیب مقدّمات به‌رنگ و نیرنگ نیست می‌یابد که از سر حیله‌وری و فسونگری درگذشته پسر خود را به‌معسکر اقبال ارسال و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را در این ضمن به‌ظهور آورد.

و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثری ظاهر نشد [2]به‌اشارهٔ سپهسالار آتش در نقب زدند و تمام یک برج با پانزده گز بارهٔ قلعه یکبار به‌هوا پرید و گذارگاهی در نهایت گشادگی و پهناوری گشاده شد و عمدهٔ ارادهٔ هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به‌فعل آمده اصل مادّهٔ یورش آماده گشت. در این اثنا دلیران شیردل پیل تن که برخلاف شیران و پیلان بیشهٔ بی‌اندیشه خود را بر دریای آتش می‌زنند بل مانند باد صرصر گذار از بحر و بر و کوه در برابر دانسته بنابر کمال عدم بیم و باک از بوار و هلاک نمی‌اندیشند در این پلّه نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی‌ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخّار آتش بی‌زینهار غوطه خوردند و مطلقاً به‌غلولهٔ توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقّهٔ باروت و بان و امثال آن متواتر مانند [3]ژاله از ابر بهاران باران مقیّد نگشته خود را به‌درون حصار انداختند.

و چون آن حصن حصین نیز به‌مفتاح اقبال کارگشا و طالع ارجمند خدیو آفاق‌گیر عدوبند مفتوح شد و خاطر همگنان من جمیع‌الوجوه به‌جمعیّت گرائیده و وقت سرانجام اسباب محاصرهٔ دیگر باره

---

۱. برگ ۱۲۹ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۰۹ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۳۰، موزهٔ دهلی.

[1]شد و هنگام اهتمام در مقدّمات فتح باقی حصون در رسید سیّد علاول و سَنگرام و یولم بهادر که بیرون شیرحاجی برکنار خندق ملچار داشتند به‌استصواب رأی صواب آرای سپهسالار کامگار در درون قلعه به‌پرداخت مهمّات ملچار پرداختند و در پایان همین روز بهروزی آموز سایر مقهوران از سمت چَمارتیکری به‌اراده مقابله و مقاتلهٔ بهادران عسکر جاوید فیروزنمایان گشتند و از کمال کوتاه نظری که در حقیقت عین بی‌بصری است به‌کثرت سپاه چشم سیاه کرده دیگر باره برسر خیره‌چشمی و چیره‌دستی رفتند و بر پلنگان [2]شیر اوژن و هزبران مرد افکن که بی‌ناخن زنی هلال پیوسته با چرخ در چنگ می‌زنند و بدون گذاره از سمت رأس ایشان دم به‌دم با ماه و ستاره برسر پرخاش می‌روند چشمک تحریک چنگ زدن گرفتند و چون از این کاو کاو بی‌جا که شیوهٔ اجل رسیدگان است سپهرکین توز بی‌مهر را به‌قهر خود چون پیمانهٔ زندگی خویش پر کردند[3] و به‌انگیز کوشش [4]خویش که پیشهٔ خون گرفته‌هاست چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خونریز است به‌ستیز خویشتن تیز ساختند و در این حال خان زمان و نصیری خان و چندی دیگر امثال آن عدیم‌النظیری چند بی‌مثل و عدیل به‌سبیل مقابله و مجادله بنابر صواب دید خان‌خانان روبه‌روی آن دو رویان ده دله خاصّه مُراری و رَندَولَه شدند و دمی چند هنگامهٔ جنگ از دور و نزدیک به‌هرزه‌گردی بان و نفس درازی تفنگ گرمی داشت چندان‌که هنگام گرم خویی تیغ دم سرد بی‌دریغ و نوبت تیززبانی سنان دل جوی جانستان در رسید و در میانهٔ آن میانجی سفارت تیز آتشین دهان آهنین زبان که پیک اجل پرّان است نیز پیام مرگ ناگهان از هر گوشه‌ای به‌گوش کار آگهان رسانید.

و چون در عمر آن تباه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجال آن ستاره سوختگان قریب به‌غروب مرگ و مشرف پر و بال هلاک شده چهارگهری از روز باقی‌مانده بهادران فیروزی نشان عنان ریز جلو انداخته به‌یکدفعه بر ایشان تاختند و به‌باد صرصر حمله اثر دلیران که پیوسته در پی شکفانیدن گل فتح‌اند آن مشتی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده همانا نقطهٔ خال صفحهٔ روی میدان بودند همگی مانند پرچم پُرخم [5]سلسله مویان تاتار تار و مار گشته هریک خال خال از یکدیگر [6]دور افتادند و در این پراکندگی چندین اسب و آدم ایشان به‌دست یغمائیان سپاه

۱. برگ ٦۹، برتیش.
۲. برگ ۱۱۰، دیوان.
۳. گردید (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۳۰ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۱۰ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۳۱، موزهٔ دهلی.

ظفرپناه آمد و یکّه‌تازان موکب سعادت را شب هنگام به‌مضرب خیام نصرت سالم و غانم معاودت روی داد.

از سوانح‌نمایان دولت پایدار ابد پایان

که در این ایّام احیان اتّفاق افتاد: رفتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهوی مخذول و رندولهٔ مقهور است. سبب ظاهری و علّت صوری این معنی سوای کارگری اقبال بی‌زوال آن بود که چون پسر محلدار خان نظام‌الملکی که او نیز در آن خانه خطاب پدر یافته بود اختیار گشاد و بست قلعهٔ نباتی از قلاع حصینهٔ دکن که در نواحی کالنَه واقع است به‌دست اقتدار او داده بودند از روی به‌اندیشی و راه بهبود خواهی خویش خواهان ادراک عبودیت مالک رقاب ملوک ممالک خطّهٔ آب و خاک گردید از روی بندگی درگاه سپهراشتباه حضرت پادشاهی در خاطر راه داده این معنی را به‌خانِ‌خانان آنها نمود، خان کامگار غائبانه او را به‌مراحم و عواطف پادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیشنهاد آن اندیشه نمود و او با این امیدواری از حصار مذکور به‌قلعهٔ کالنَه آمده پیغام‌گذاری زبان[1]آور نزد خانِ‌خانان فرستاد که این به‌اندیش امیدوار بنابر گفته و پذیرفتهٔ سپهسالار نامدار از قلعهٔ نباتی تا به‌کالنَه آمده مترصد است که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را به‌هرکه اشاره نمایند تسلیم نماید [2]و بعد از آن‌که فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان درگاه پرتو افکن گردد به‌موکب سعادت گراید. خانِ‌خانان بنابر مقتضای خیرخواهی اولیای دولت حضرت پادشاهی مزید مهربانی [3]نسبت به‌او منظور داشته جواب داد که چون در اینولا بیضاپور بنگاه رَندَوله و ساهو شده اگر از راه اظهار جانسپاری و سربازی بدانجا ترکتازی نموده دستبردی‌نمایان نماید، در این صورت دستاویزی شایان برای ادعای دولتخواهی خود و وسیلهٔ متین به‌جهت در خواه بنده‌های درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواری کلّی او خواهد شد.

محلدار خان این معنی مقید را که روز نخست خداخواه شده بود از خدا خواسته برسر موضع مذکور تاخت و از آنجا که حسن اتّفاق به‌آسانی باعث نشست نقش مرادی چند می‌گردد که از آن دست نقشهای درست به‌زور دست نیروی بازو ننشیند در این نزدیکی زن و دختر ساهو را با خزانه و نفائس اسباب او از جُنَیر به‌بیضاپور آورده همانجا مکنون و مخزون ساخته بودند، مجملا جملهٔ آنها

---

۱. برگ ٦٩ ب، برتیش.
۲. برگ ۱۳۱ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱۱، دیوان.

بدون ممانعت و مدافعت احدی احاد چنانچه با آن‌گونه خصوصیّات خصوص در این مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتمام به‌دست محلدار خان و همراهان او درآمد و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد با اجناس گرانمایه و [1]چهار صد سر اسب از ساهو و دو هزار هون از جمله اسباب رَندَولَه سوای آنچه خان مذکور به‌قبضهٔ قبض و ضبط درآورده بود به‌دست تاراجیان یغماپرست افتاد و به‌شامت نحوست بداندیشی و تباه سگالی از این دست خسرانی عرضی و مالی بدیشان رسیده خذلان زده جانی و مالی گشتند و چون حقیقت کار به‌سپهسالار رسید آفرین نامه متضمن انواع تحسین و استحسان به‌خان مذکور نوشته ارسال داشت و او حسب‌الاستصواب خان‌ِخانان عیال ساهو را به‌جعفر بیگ نگاهبان [2]کالنَه سپرده خود روانهٔ دولت‌آباد شد.

از سوانح عسکر اقبال

چون بنابر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان نقب حصار کالاکوت که اهتمام اتمام سرانجام آن به‌عهدهٔ تعهد و تکفّل او بود در عرض سه روز تمام شد، سپهسالار نامدار از راه عاقبت‌نگری و خاتمه‌اندیشی به‌خاطر آورد که زینه پایهٔ چند ترتیب دهد که اگر بالفرض به‌حکم اقتضای قضا چنانچه بعضی اوقات روی می‌دهد که آتش به‌باروت در نگیرد با حسب‌المدّعا کارگر نیفتاده رخنهٔ دیوار بر وفق دل خواه به‌گشایش نگراید هنگام یورش از آن نردبانها به‌دیوار حصار برآیند. بنابر آن آتش دادن نقب به‌تأخیر افتاده روز سی و یکم خرداد قرار یافت تا در این عرض زینه پایه‌ها مهیّا شود و چون در این حال فتح خان از [3]قرار داد مذکور به‌معیاد مقرّر خبر یافت و قطع از این معنی کرده می‌دانست که عنقریب این حصار نیز مفتوح شده مال و جان و عرض و ناموس او و بی‌نظام عرصهٔ فنا و زوال است ناچار عبدالرّسول پسر خود را نزد خان‌ِخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد و از روی جزع و ضراعت چناچه مقتضای حال و لازمهٔ وقت شفیع‌انگیزان شفاعت طلب پیغامهای [4]عجزآمیز رقّت‌آموز در باب خود و بی‌نظام داده به‌همه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود و از خسارت و غرامت کرده‌های ناکردنی خویش خصوص جرأت و جسارت نسبت به‌اولیای دولت روزافزون که همگی نتیجهٔ افسانه و افسون و مکر و دستان کج‌اندیشان و ناراستان و ثمرهٔ فریب و دمدمهٔ غرض پرستان و

---

۱. برگ ۱۳۲، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۱۱ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۲ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۷۰، برتیش.

فتنه دوستان بود شکایت تمام به‌ظهور آورد و التماس اغماض عین از کوتاه نظریها و بی‌بصیرتی‌های خود امان جان و مال و عرض و ناموس و خان و مان [1]به‌دستاویز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روزه و نقل و تحویل اهل و عیال خود و باز ماندگان عنبر پدرش و مردم بی‌نظام از سپهسالار درخواست و عبدالرّسول اعز و ارشد اولاد خود را که به‌جهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفتهٔ خود دربارهٔ پاس [2]عهد و وفا و عذر ارسال داشته بود توقّف او را به‌طریقهٔ وثیقه مقرّر نمود.

مجملاً به‌حکم آن‌که سپهسالار می‌دانست که محرومی حاجب خواه مقرون به‌رضای جناب الهی نیست و پاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهاری مرضی خاطر عاطر حضرت خلافت‌پناهی نه، لاجرم برای تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خشنودی و خرسندی ولینعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آنحضرت بالذّات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان به‌اصحاب استئمان است خصوص در باب زینهار جویی اهل اسلام و ایمان لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطرار او رحم آورده نخست او و سایر متحصنان را به‌مال و جان و عرض و ناموس امان داده و خان و مان بر همگنان مسلم داشت. آنگاه بنابر پیروی طریقهٔ مسلوکهٔ آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروای نیازمندی و قضای حوائج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع اقدس آنحضرت است دربارهٔ او به‌جانبخشی تنها پسند ننمود اکتفاء مجرد عفو ناکرده به‌محض دادن امان از خود خرسند نگشت و چنانچه دستور مقرّر و آداب معهودهٔ آن قدوهٔ ارباب کرم و قبلهٔ کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بر روی او مفتوح داشت [3]و سایر مدّعیات او خصوص بار بردار و مراکب [4]و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند منزل پالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده به‌جهت او فرستاد و داد در مانده بخشی و عاجز نوازی داد و داد و دهش را آیینی دیگر نهاد. فی‌الواقع کدامین[5] کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار این وضع[6] دستورالعمل مکارم آثار و مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رساند که

۱. برگ ۱۱۲، دیوان.
۲. برگ ۱۳۳، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳۳ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۱۲ ب، دیوان.
۵. کدام (موزهٔ دهلی).
۶. داضع (برتیش).

بعد از بخشایش یکجهان جان به‌دشمنان جانی و اعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسایی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد.

ملخص سخن چون فتح خان از این دست قلعه‌گشایی گرانمایه بعد از آن مایه عدوبندیهای رستمانه مشاهده کرده در حال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نزد سپهسالار کامگار فرستاده به‌زودی شروع در نقل و تحویل احمال و اثقال و اهل و عیال خویش و بی‌نظام و سایر متحصنان نمود و بست و گشاد همگی دروازه‌ها به‌دست اختیار معتمدان سپهسالار داد و خود با بی‌نظام و جمیع منتسبان و همگی درونیان در روز دوشنبه ششم ماه تیر از قلعه بیرون آمدند و یکباره جمیع حصون و باره‌ها با قریب یکهزار توپ خرد و کلان و [1]سایر اسباب و مایحتاج قلعه‌داری به‌تصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصّهٔ شریفه درآمد و سپهسالار نامدار مجموع دعاة دولت پایدار داخل [2]قلعه شده نخست در مسجد جمعهٔ دولت‌آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنولا مصر جامع مصر شده بود دعای ازدیار دولت ابد بنیاد به‌جا آوردند و خطبهٔ عروس ملک هفت کشور به‌تازگی برفراز منبر سدره پایه برخواندند و ملائک هفت آسمان [3]به‌نهم درجه منبر نُه پایه سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعای استدعا نمودند و در میانه آن جبرئیل امین آمین گو و مدّعا طلب آمده مزید دولت و اقبال جاوید این دولتکدهٔ عظمٰی که مطلب عمدهٔ اهل آسمان و زمین است از درگاه وهّاب بی‌منّت درخواه نمود. امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه به‌شیر خان طول از هندو کوه بدخشان تا جبال کامروی کوچ و آشام که در جوار ختا واقع است فروگرفته به‌حساب عرض از قندهار مجاور زمین داوَر تا قندهار دکن را به‌حوزهٔ اقتدار درآورده عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم [4]باختر را به‌زیر تیغ و نگین دارد به‌تحت و تصرّف درآورد، فرد:

این دعائیست که بر اوج فلک نارفته   کندش لطف الهی به‌قبول استعجال

اکنون جواد خامهٔ واسط نی‌زاد به‌واسطهٔ وفای وعدهٔ گرانمایه نخست به‌سیر جمله‌ای از توصیف و تعریف این حصن حصین وام حق مقام ادا نموده آنگاه از قرار واقع برسر تصور صورت آن می‌رود. حصار بدیع آثار دولت‌آباد همانا که عمدهٔ صنایع ابداع صنعت آفرین برآورندهٔ برازندهٔ چرخ‌برین است

---

۱. برگ ۱۳٤، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۷۰ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۱۳، دیوان.
۴. برگ ۱۳٤، موزهٔ دهلی.

نَه ساخته و پرداختهٔ مخلوق و کار و کردار مصنوع، ما اعظم الله چه طلسم اکبر است که جز به‌اسم اعظم صنایع عالم شکسته نگردد و این چه عقدهٔ دیوبند جادو پیوند است که بدون اعجازنمایی ید قدرت خدایی گشوده نشود چنانچه آن عجوبهٔ دهر از غایت فسحت ساحت و رفعت محیط و غرابت طرح و هیأت و خصوصیّت وضع و هندسه به‌هنگام تخمین و قیاس مناط احکام [1]مقیاس‌اندیشه مهندسان اسطرلاب نظر اقلیدس نظیر نمی‌گردد و همچنین از فرط حصانت حصار و متانت اساس و بسط فضا و منعت جا ساحت آرزوی فتح آن محاط کمند تصوّر سلاطین آفاق گشای عدوبند نمی‌شود و چه جای آن‌که تیسیر تسخیرش جز به‌توفیق آسمانی در حیز امکان وقوع‌پذیر تواند شد و یا بدون تأیید عالم بالا زبردستی از نیروی بازو و زور سرپنجهٔ استیلا تواند یافت. چه بنیاد آن بر فراز کوهساری رفعت طراز اتّفاق افتاده که برید سریع‌السیر صرصر تا از خویش نگذرد به‌پای تیغش گذر نکند و طائر تیز پر تا شاهبال مژگان نریزد از سهم مقراض تیغ دو سرش با قطع طریق طیران نسپرد. مهر تابان هر بامداد سرطلوع چون گوی گریبان از آن کلّهٔ جیب آن برآرد و هر شام گاه پای غروب به‌طرف دامان آن درآرد. سرپنجهٔ شیر گردون بر رنگ هامونش دست درازی نمی‌تواند کرد و تور آسمان بر دور دامانش گاو[2] تازی نیارد نمود. تیغهٔ خورشید انورش پیش تیغ سرش سپر انداخته و ترک انجم با آن مایه جگرداری از اشتلم برق تیغش در انجمن پنجم نور نظر باخته، رمهٔ نخجیر هامونش از سبزهٔ کشتزار چرخ اخضر چراگاه گزیده و حمل و جدی از اندیشهٔ چنگ پلنگش در پیش و پس شیر فلکی خزیده، زهی! نمودار هشت حصار سپهر که اساس خاک ریز هریک از چهار بارهٔ گردون ستیز که در پایین آن کوهسار بی‌پایان واقع است پای سرافرازی بر فراز کرهٔ اثیر نهاده و والامکانی هندوی چوبک زن کنگرهٔ آن تخته برسر ایوان کیوان زده چه جای بارهٔ چهارگانه‌ای [3]که برفراز آن کوه سرکش قاف شکوه وقوع یافته سنگ انداز همگی مانند [4]سرکش کاف برسر ارگ نهم حصار افلاک سایه گستر گشته و پای چهار دیوار [5]هریک از آن‌که در حقیقت ده نه سپهر نهم است در واقع از سرحصون تیغهٔ گردون درگذشته چنانچه همان سپهر دیگر گشته چه بی‌تکلّف رفعت پایهٔ هریک با پایهٔ رفعت همّت بلند و بخت ارجمند دوش بردوش اوست و متانت اساس آن همانا به‌اساس متانت فکر دانا و رأی خردمند

---

۱. برگ ۱۱۳ ب، دیوان.
۲. بزگوهی (برتیش).
۳. برگ ۱۱٤، دیوان.
۴. برگ ۱۳۵، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۷۱، برتیش.

هم‌آغوش و از همه بدیع‌تر خندق عمیق که در تحت آن کوه واقع است که فسحت بسیط زمین با بسط ساحت محیط مساحتش برنیاید و بحر محیط پهناور با طول و عرض آن برابر نیاید بعد غورش که مانند نفوذ اندیشهٔ مهندس پیشه به‌کاوش نوک تیشهٔ استادان خاراشکن فرهاد فن رگ و ریشه از محیط کرّهٔ ارض به‌مرکز دوانیده بی‌اغراق جای استغراق تفکّر به‌لجّه تحیّر است که بدینسان ژرف محیطی شگرف را چسان[1] در دل خارا جا داده‌اند و وفور تلاطم آبش که موج شور و شر بر اوج چرخ اخضر می‌زند. جل الله محل استبعاد و استعجاب تصوّر خرد است که بدان‌گونه بحری بی‌پایاب که محیط واژگون گردون را سرشار می‌تواند نمود چگونه در آن گرداب به‌یک طرف گنجیده.

باری قلعهٔ مذکور مشتمل است بر هشت حصار و از آنجمله چهار باره که همگی هزاره باره از فلک سبعه سیّاره به‌شیر خان قدر در پیش [2]و به‌حساب مقدار بیش‌اند و تقدیر رفعت هریک ثوابت چون شماره ستاره بیش از اقتدار مقیاس وهم و قیاس ثبات‌اندیش بر فراز کوه واقع است و چهار دیگر که هیچ‌یک از آن حصون [3]چنبری تن به‌همسری سپهراخضر درنمی‌دهند و سر برابری چرخ چنبری فرود نمی‌آرند در دامان کوه چون دو ابر آسمان بر دور یکدیگر درآمده‌اند و باره اوّلین که در هنگام توجّه حضرت صاحبقران ثانی در عهدنامهٔ شاهزادگی، نوبت دوم به‌تسخیر دکن اساس نهاده عنبر حبشی است که به‌عنبرکوت نامور است یعنی «قلعهٔ عنبر» و دومین مَهاکوت یعنی «قلعهٔ کلان» و سیوم به‌کالاکوت یعنی «قلعهٔ سیاه» و از این عالم هریک به‌نامی نامی‌اند و دورهٔ کوه آن نمودار سپهردوار را که پنجهزار درع شرعی است به‌ارتفاع یکصد و چهل ذرع، از جمله سمک آن که از سمک به‌سماک کشیده از همه سو تراشیده به‌آب رسانیده‌اند و آن سنگ خارا[4] را که همانا صخرهٔ صمّائی است به‌میانه‌اش همواره ساخته‌اند که با وجود آن‌که همواره نظّارگی آنجا بنابر دهشت تماشایی از پای تا سرنظر بند می‌شود هیچ‌جای پای نظر بند نمی‌شود بر اطراف آن خندقی به‌عرض چهل درعه و عمق سی درعه در سنگ صلب نایاب فروبرده‌اند و از [5]دامان کوه راهی مشتمل بر نُه زینه پایه‌های بی‌پایان و شعبهٔ شاخ در شاخ از عالم راه منار خم در خم بریده‌اند که همه جا از درون کوه پیش رفته چنانچه رونده رفته رفته سر از گریبان آن برمی‌کند و آن را به‌طریقی باریک و پیچیده و منشعب است که

---

۱. چمان (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۳٦، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱٤ ب، دیوان.
۴. خاره (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۳٦ ب، موزهٔ دهلی.

از برابری خیال پیچ در پیچ ارباب مالیخولیا و اندیشهٔ بی‌سر و بن اصحاب سودا سر باز می‌زند و در دوری و درازی از وادی بی‌پایان طول امل و آرزوی سر در گم اهل آز و نیاز اصلاً پای کم نمی‌آرد و با آن‌که طبقهٔ بالای آن باره‌های والا که جز این کوره راه هیچ‌طریق راهی ندارد و بدون راهنما و مشعل راه بیرون شد از آن نتوان یافت. نی، در محکمی به‌مرتبه‌ای است که اگر [۱]فی‌المثل زالی در آن حصن حصین حصاری گردد رستم دستان را خیال محاصرهٔ آن به‌خاطر گذار نمی‌کند، چه جای استخلاص قلعه و استیصال قلعگی پیشینان از روی حزم و راه احتیاط و پیش‌بینی بنابر تحصیل استحکام آن گذرگاه سمت پایین به‌دروازهٔ این در بند شده از طرف بالا نیز لوحی از آهن به‌مثابهٔ تابه ساخته کار تنگ و دشوار گشته معامله به‌جنگ مقابله پیش نرود و به‌روی آن راه انداخته‌اند که اگر به‌فرض[۲] محال از آنجا که به‌مقتضای قضایای روزگار روزی که دست [۳]از همه سو کوتاه گشته به‌جایی نرسد. دست آخر بر طبق مثل سایر [۴]آخرالدواء الکی آتش بسیار به‌زیر آن لخت آهنین برافروزند و به‌مرتبه‌ای آن را تفته سازند که تختهٔ تابناکی و افروختگی بر سرطبقه زیرین السفل‌السافلین زند و جوش و حرارت شرارهٔ شرارت بما فوق کرّه اثیر می‌رساند چنانچه سرتاسر آن راهگذر به‌طریقهٔ دهلیز سقر بخارانگیز بل شعله‌خیز گشته سمندر را مجال گذر از آن محل محال نماید.

الحاصل که قلعهٔ مذکور نام باستانی آن «دیوگیر» و «دهاراگر» است، از قلاع نامی این کشور که در محکمی مورد ضرب‌المثل است و از مبدای بنای آن جز نامی کهن و از دنیا دیگری اطّلاع ندارد، چنانچه به‌گمان هنود در هزاران هزار دَور و قرن پیش از این اساس نهادهٔ دیوان است. الحق خرد بر این معنی گواهی می‌دهد و راه احتمال می‌گشاید که شاید قبل از فطرت ابی‌البشر اساس نهادهٔ جان بن جان باشد. چه بعد از ملاحظهٔ نظر هیچ‌خردمندی را باور نمی‌آید که این‌گونه بنیانی غریب کار بشر تواند بود و از قدیم‌الدهر باز تا عهد [۵]سلطان محمّد تغلغ که پس از طول مدّت محاصره بنشست منصوبهٔ دست بر آن دیگری بجز بر آن مستولی نشد مگر اولیای دولت عظمای خدیو اعظم ثانی صاحبقران معظّم که [۶]به‌نیروی قوارع آیات اقبال بلند آنحضرت و عزائم عظیمه نیات صادقه که تأثیر اسمای عظام و سور عظیمه دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند:

---

۱. برگ ۱۱۵، دیوان.
۲. بالفرض (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۳۷، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۷۱ ب، برتیش.
۵. برگ ۱۱۵ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۳۷ ب، موزهٔ دهلی.

شود کار بـر مـرد هرچنـد سـخت   بـه‌سـستی گرایـد ز اقبـال بخـت
ز اوج سـما تـا سـمک هـیچ‌چیـز   تو خواهی شمر گنج، خواهی پشیز
چـو روزی نـباشـد به‌روز الســت   ز نـیـروی بـازو نـیـایـد به‌دسـت

مجملاً عرضداشت سپهسالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی و مژدهٔ گشایش حصاربند دولت‌آباد روز تیر از ماه تیر که بنابر رسم معهود همه ساله انجمن حضور پرنور از آذین جشن عید گلابی زینت‌پذیر بود و بندگان حضرت در عین کامبخشی و کامیابی سعادت‌افزای بیت‌الشرف سریر خلافت بودند، رسید و هواخواهان دولتکدهٔ جاوید مصیر رسوم مبارک باد این دو عید سعید ادا کرده اهل سور و سرور نوای شادی به‌ذروهٔ چرخ اثیر رسانیدند و حسب‌الامر اعلی گورکهٔ دولت والا را بنابر رسم شادیانه نواختند و هم در این انجمن فردوس آیین پادشاه دنیا و دین به‌تازگی سرحق‌گزاری[۱] بنده‌های وفادار و بهادران جانسپار آمده نخست سپهسالار را به‌عنایت خلعت خاصه با نادری، تکمهٔ [۲]لعل و مروارید و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصگی که یکی مجلّی به‌زین طلا بود با ساز و «دَل» نام فیل تنومند نامی مزیّن به‌یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر [۳]سرافراز ساختند و خان زمان را نیز از مرحمت خلعت و اسب و فیل نواخته همگی را به‌دست سیّد لطف علی بخاری ارسال داشتند و نصیری خان را به‌خطاب مستطاب خان دورانی کامل نصاب بلندنامی و کامیاب شادکامی ساخته مرتبهٔ منصبش را به‌پایه پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار از اصل و اضافه رسانیدند و خلعت و اسب و فیل بدو مرحمت فرموده بنابر ارسال آن مکرّمت والا پایهٔ قدرش از درجات اقدار اقران و امثال افزودند و مساعی جمیلهٔ سایر بنده‌های درگاه که هریک در این یساق توفیق تردد یافته مصدر اثر نمایان شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند و هریک سزاوار حال و قدر سرافراز شده نتیجهٔ نیکو بندگی یافتند.

چون در اینولا که این مهمّ اهم به‌انصرام رسیده پیشنهاد خاطر بر وجه احسن انجامیده بود و کار به‌مدّعا و روزگار به‌کام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب و مقضی‌المرام شده بودند و اعدای دولتکدهٔ جاوید بنیاد للَه الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و منکوب گشته چنانچه [۴]بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نمانده بود که [۵]به‌خیریت و خوبی سرانجام نیافته و در حیز قوه

---

۱. در اصل متن: حق گذاری (برتیش)
۲. برگ ۱۳۸، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱٦، دیوان.
۴. برگ ۱۳۸ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۷۲، برتیش.

مانده باشد و به‌این معانی بهادران جانسپار اخلاص شعار در مدّت محاصره دولت‌آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و صعب و اضرار و آزار کشیده بودند خصوص به‌علّت عسرت و تنگ معاشی که از رهگذر قلّت آذوقه ناشی شده بود، معهٰذا مدّت مذکور را پیوسته در معارک به‌مقابله و مقاتله غنیم که بنابر حساب عدد و شیر خان عدت به‌مراتب متعدّده از اهل ذوق بیش در پیش بودند [1]گذرانیده همه جا به‌محض تلاش و کوشش فائق آمده بودند با این معانی اغلب اوقات به‌نوبت همرهی عملهٔ کهی گزیده مکرّر برای رسانیدن آذوقه و مدد و مدد رسانندگان رسد از دولت‌آباد به‌برهان‌پور که نزدیک به‌صد کروه است آمد و شد می‌نمودند، چنانچه بی‌ارتکاب تکلّف می‌توان گفت که پای راکب در این مراتب از خانه زین بر روی زمین نرسیده باشد و پشت مراکب زین‌دار در کُل روی جُل ندیده بنابر آن رأی صواب آرای سپهسالار بر این جمله قرارگرفت که نگاهبانی حصار دولت‌آباد و مضافات آن را به‌یکی از سرداران کارگزار جانسپار سپرده خود با باقی بنده‌های درگاه که از [2]کفایت پاسبانی قلعه فاضل آیند فتح خان و بی‌نظام را همراه گرفته متوجّه برهان‌پور شود و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ البال و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند به‌آسودگی برآورده ستوران را آسایش دهند و بر طبق آن دستور صواب اساس و قرار داد مصلحت بنیاد سپاهیان قرار داده را که موافق قانون خرد آیین سلاطین آفاق‌گیر کشور شکار است کار بسته از سرنو به‌عدوبندی و اقلیم گشایی درآیند.

و بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهمّ دشوار و یساق شاق سختی بسیار و مشقت بی‌شمار کشیده بودند و معهٰذا در قلعه آذوقه نبود که آن را سرمایهٔ قلعه‌داری توان نمود، لاجرم کسی از دلیران بی‌گره جبین به‌قبول این امر صعب مبادرت ننموده متصدّی تعهد و تکفّل آن کار دشوار نشده در این حال خان دوران که ارادت صافیش از اکثر فدویان دیرین و نصیریان اخلاص آیین بیش و از رهگذر [3]قدم خدمت و صدق عقیدت هزار قدم درپیش بود گشاده پیشانی تقدیم این خدمت بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همّت فراپیش نهاد.

و چون خان‌خانان، خان مشارٌالیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده، دانست که اقدام به‌این مهمّ [4]اهم کَماینبغی از دست خان مذکور برمی‌آید و معهٰذا جمعیّت نمایانی که شایان سرگردان

---

۱. برگ ۱۱٦ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۳۹، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱۷، دیوان.
۴. برگ ۱۳۹ ب، موزهٔ دهلی.

این کار باشد نیز دارد، چنانچه با وجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کارطلب کار گزار موجود و همیشه همراه داشت از این رو دیده و دانسته این خدمت را بدو گذاشته سیّد مرتضٰی خان و چندی دیگر از ارباب مناصب والا را به‌همراهی باز داشت و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و بی‌نظام را مصحوب گرفته متوجّه مقصد شد و در عرض راه فرقه تفرقه اثر بیجاپوری همه از دور خودنمایی نموده مراسم شوخ چشمی به‌جا می‌آوردند. چون تنی چند از بهادران موکب اقبال به‌آهنگ گوشمال ایشان جلو می‌انداختند جای خود را گذاشته بنای ادبار به‌وادی فرار می‌ساختند و در طی بعضی یکّه‌تازیها کارشان از دست بازی به‌سربازی نیز می‌کشید. چنانچه تاناجی دَوریه که از جمله سردارن عمده سپاه عادل خان بود در این میان به‌قتل رسید.

و چون نواحی ظفرنَگَر سرمنزل سپاه ظفر اثر گردید بنابر آن‌که ذخیره بسیار آنجا انبار شده بود و خیل بنجاره بی‌شمار نیز به‌حکم اخبار خان‌خانان و سزاولی مترصدیان برهان‌پور از نزدیک و دور راهی لشکر پادشاهی شده و خبر رسیدن ایشان پیشتر رسیده از این رو نوخ غلّه به‌ارزانی گرائیده بود لاجرم سپهسالار [1]رفاهیت [2]عسکر منصور منظور داشته چندی قرار [3]توقّف در آنجا و در این حال مُراری و باقی مخذولان گروه عادل خان انجمن کنکاش آراسته رأی فساد بنیادشان بر آن قرارگرفت که از سرستیز و آویز در گذشته به‌دستاویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلاح آویزند تا مگر از این راه پی به‌سر منزل عافیت و سلامت برده از این در ابواب امن و امان بر روی روزگار خود گشایند و بنابر آن فرهاد، پدر رَندَوَلَه را برای در خواه این استدعائی به‌لشکرگاه بنده‌های درگاه فرستادند و به‌حکم آن‌که خردمندان گفته‌اند که: گفته و پذیرفتهٔ غدّار وثوق دانا را نشاید و پیمان مردم بی‌دیانت و عهد مکّاران نااستوار زینهار خوار که از عدم دین و ایمان ناشی می‌شود و اگرچه مؤکد به‌ایمان باشد مانند نفحهٔ گل و نشأ مل بیش از دمی چند نمی‌ماند. آن نویین حکمت منش خرد آیین مطلقاً عهد آن کم فرصتان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهده ننموده و پی‌مقصود آن مطرودی چند و مردود برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب و دستان نهاده داستان فنون مکر می‌سرانید و افسان افسون خدعه می‌خواند نیل حرمان بر رخسار کشیده علی‌الفور بی‌نیل مقصد و فوز مراد بازگردانید.

---

۱. برگ ۱۱۷ ب، دیوان.
۲. برگ ۱٤۰، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۷۲ ب، برتیش.

لاجرم آن کوتاه نظری چند کم فرصت را عدم بصیرت و بصارت بل سؤ سریرت و شرارت بر آن داشت که بالفعل [۱]از نزدیکی موکب سعادت معاودت نموده به‌این اندیشهٔ دور از راه متوجّه دولت‌آباد شوند شاید که بر جمعیّت خان دوران بنابر آن‌که در لشکر او اینولا قلّت عدد و کثرت [۲]غلا جمع است دستبردی نمایند. بنابر آن پیشنهاد ناقص تا دولت‌آباد یکسر شتافته به‌خاطر جمع در همان ملچارها که بهادران عسکر ظفراثر ساخته فرصت هدم آنها نیافته بودند جایی گرفتند و خان دوران در این آوان که آن کوتاه فطرتان[۳] دراز امل بدعمل به‌فکرهای دور از کار دَور دائرهٔ قلعه را چنبروار در میان گرفته این آهنگ خارج داشتند که آن حصار خیر آثار را به‌زور دست و ضرب راست فتح نمایند مکرّر از حصاربند برآمده به‌ضرب تیغ بی‌دریغ آن مخذولان را تنبیه و تأدیب بلیغ نمود و بنابر آن‌که رعایای پرگنات دولت‌آباد و نواحی آن به‌علّت درست عهدی و حسن سلوک همگنان از سردار و احاد سپاه ظفرپناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می‌دانستند که من بعد سروکار با اولیای دولت پایدار دارند غلّه بسیار به‌فروختن آورده بودند. متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمترکشیده کارشان به‌عسرت نکشید.

چون خان‌ِخانان از دلیری غنیم خبر یافت مصلحت در چشم‌نمایی بدان خیره‌نظران دیده اواخر ماه تیر با آذوقهٔ بسیار و حشم بی‌شمار بی‌درنگ از ظفرنَگَر متوجّه دولت‌آباد شد و دکنیان از این معنی [۴]آگاهی یافته تزلزل در بنای تمکینی که نداشتند راه دادند و معهٰذا بنابر فرط لوازم بند و بست و ضبط و ربط خان دوران که بر آن تیر اندازهٔ این نداشتند که ده تیرانداز دور بر دور آن حصار توانند گشت از فتح قلعه نومید مطلق گشته پیشتر عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند لاجرم دیگر مقیّد به‌هیچ‌چیز نشده فی‌الحال از آن مقام کوچ کردند [۵]و از این راه که رودبار بان گنگا در آنوالا به‌مثابه‌ای طغیان داشت که عبور از آن آسان مقدور نمی‌گشت ناچار راه ناسِک و تربنگ که در نزدیکی آن گمان گذار از آب به‌پایاب داشتند پیش گرفتند با شتاب تمام متوجّه بیجاپور شدند و چون خان‌ِخانان که در این یلغار از برید سریع‌السیر صرصر و پیک تیز تگ نظر قصب‌السبق سرعت و عجلت در ربوده بود به‌قصبهٔ تری‌گاون رسید. اتّفاقاً همانجا قضیهٔ ناگزیر بر اهل نفاق را استماع نمود. با وجود آن مایه تصمیم

---

۱. برگ ۱٤۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۱۸، دیوان.
۳. نظران (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱٤۱، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۱۸ ب، دیوان.

عزیمت بنابر مقتضای وقت مراجعت غنیم را [1]در صورت مذکور که به‌شیر خان معنی عین عزیمت بود به‌حساب غنیمت شمرده تصویب رأی معاودت برهان‌پور نمود و خود نیز متوجّه آن جانب شده ده هزار گاو غلّه را با خان زمان از همان مکان روانه ساخت که با آگاهی تمام همراهی گزیده رسد را به‌ده کروهی دولت‌آباد رساند و از آنجا [2]جملگی جمله آذوقه را به‌همراهی بدرقه راهی مقصد ساخته خود نیز به‌طریق سایر عسکر منصور و مؤیّد بی‌درنگ آهنگ طریقهٔ عود احمد نماید.

مجملاً سپهسالار شهامت شعار بعد از ورود برهان‌پور بنابر بعد غوراندیشه خوض پیشه و بینش دور، کم خردی فتح خان و بی‌نظام را پیش نظر عافیت نگر داشته اندیشه‌مند شد که مبادا آن دو تباه‌اندیش را نیش پایینی فطرت ناقص بر صدور حرکتی ناهنجار آرد که به‌حکم مراعات شرائط شرائع عقلی و سیاسات امور ملکی دفع ایشان واجب فوری گشته ارتکاب امر منهی که منافی وفا به‌عهد معهود باشد لازم شود، لاجرم از روی حزم و احتیاط هردو را نظر بند نگاهداشته جمعی [3]را به‌نگاهبانی ایشان برگماشت و به‌مقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگی آنها را از باب امانت به‌ارباب دیانت سپرد و چنانچه شرط تدین است همگنان را در باب مراعات و شرائط صیانت آن سفارش نمود.

و چون در اینولا امر اعلی از روی عنایت تمام دربارهٔ خان دوران بر این جمله زیور صدور یافت که سیّد مرتضٰی خان خلف سیّد صدر جهان که از خانزادان اصالت‌نژاد قبیله‌دار به‌کمال اعتبار و اعتماد امتیاز دارد در قلعه گذاشته خود بر جناح سرعت و عجلت [4]سمت صوبهٔ مالوَه که ضبط آن حدود به‌عهدهٔ او قرار یافته بود فراپیش گیرد و لاجرم حسب‌الحکم جهان مطاع پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ خاصّهٔ شریفه سرکار که همراه لشکر بود به‌رسم مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده قلعه را بدو سپرد و خود متوجّه مقصد گشته در عرض دو ماه داخل برهان‌پور شد.

از سوانح‌نمایان دولت ابد پایان

که در این احیان از مضمون عرضداشت راجه بَهارت مرزبان ولایت تلنگانه به‌سمع اولیای دولت جاویدانه رسید فتح حصن حصین دیگلور است که بنابر کارگشایی مفاتیح اقبال حضرت ظلّ الهی

---

۱. برگ ۷۳، برتیش.
۲. برگ ۱٤۱ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱۹، دیوان.
۴. برگ ۱٤۲، موزهٔ دهلی.

روزی عسکر منصور شد. بعد از آن‌که بولا و سیّدی مفتاح که گشاد و بست حصار مذکور به‌دست اختیار ایشان بود مکرّر از لشکر ظفراثر با وجود دو سه هزار سوار مالشهای سخت یافته به‌وادی فرار شتافته بودند مال و منال و عرض و ناموس خود را به‌معرض فنا و زوال درآورده خود جان به‌دربرده بودند چنانچه مادر و دختر و سه زن نکاحی بولا نایک با یک زنجیر فیل به‌قید ضبط و اسیر بهادران [۱] افتاد و از آن دست فتحی روزی روزگار هواخواهان شده از این عالم حصاری به‌دست درآمد.

بیست و هفتم ماه تیر عبدالله ولد قاسم خان و بهادر کنبو از بنگاله رسیده خود را به‌سعادت آستان‌بوس درگاه گیتی‌پناه [۲] رسانیدند و سه زنجیر فیل بر سبیل پیشکش از جانب عنایت الله و دو زنجیر از بابت بهادر داخل فیل خانهٔ خاصّه شد و هم در این روز سایر اسیران فرنگی قلعهٔ هوگلی از خرد و کلان، اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند و قاضی و میر عادل حسب‌الامر پادشاه اسلام‌پرور ایشان را کلمتین طیّبین تلقین نمودند هر که به‌طیّب خاطر و صدق نیّت اسلام آورد انواع عواطف دربارهٔ او مبذول افتاده به‌راتبهٔ مقرّر رسد و آنان‌که بنابر فرط قساوت قلب و شقاوت جبلّی ازلی از این سعادت عظمٰی اختیار حرمان نصیبی نمودند هر چندین [۳] را به‌یکی از امرای عظام سپردند که نخست همگنان را در مضیق مطمورهٔ زندان محبوس داشته به‌تهدید قتل و تضییق حبس در باب قبول مکلّف و مجبور سازند، ثانی‌الحال کسی را این سعادت روزی شود حقیقت را معروض رأی اقدس نماید که روزیانه به‌جهة او مقرّر گردد شاید که رفته رفته [۴] به‌طریق ترغیب و ترهیب همگی برسر راه آیند و با وجود این مایه اهتمام پادشاه اسلام‌پرور چندان اثری بر این مراتب مترتّب نشد و در آخرکار اکثر از راه تنگنای حبس به‌بئس‌المصیر سعیر شتافتند و قلیلی این درجهٔ والاپایهٔ جلیل دریافتند و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه نابه‌کار که کار فرنگ بل رشک کارنامهٔ مانی و نگارخانهٔ [۵] ارژنگ بود به‌نظر انور درآمد. از آنجمله آنچه [۶] صور انبیای علی نبینا و علیهم‌السّلام بود حسب‌الامر اعلی به‌رودبار جَون غریق و باقی شکسته و حریق گردید.

و هم در این تاریخ سایر شاهزاده‌های والاقدر عالی‌مقدار از منظور نظر مرحمت آمده به‌تازگی چهرهٔ اقبال از پرتو نور قبول افروختند و بنابر دریافت فیض اعطای جامهٔ بارانی کامیاب عاطفت سرشار

---

۱. برگ ۱۱۹ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۴۲ ب، موزهٔ دهلی.
۳. چندی تن (برتیش).
۴. برگ ۷۳ ب، برتیش.
۵. برگ ۱۲۰، دیوان.
۶. برگ ۱۴۳، موزهٔ دهلی.

گشته در این لباس از سرنو قامت سرافرازی افراختند و همچنین فروغ نظر توجّه بر ساحت احوال امرای نامدار کامگار حضور و نگاهبانان صوبجات انداخته همگنان به‌عنایت خلعت بارانی سرمایهٔ استظهار جاودانی اندوختند. راجه رای سنگه پسر مهاراج نیز مشمول عنایت پادشاهی گشته به‌مرحمت یک زنجیر فیل مفتخر و مباهی شده.

یازدهم ماه امرداد فیروز خان خواجه‌سرا که در عهد دولت حضرت جنّت‌مکانی از تقدیم خدمت معتبر نظّارت محلّ مقدّس منظور نظر اقدس بوده در اینولا نیز به‌اهتمام آن مأمور شده بود از سرنو نظر عاطفت دریافت و به‌فوز این سعادت عظمیٰ مفخرت‌اندوز و به‌عنایت فیل یک باره بر کام خاطر فیروز گشت.

روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور مزاج وهاج آن فروزندهٔ تخت و افروزندهٔ تاج از تاب عارضهٔ تب و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای بر شکال روی نموده بود افروخته شده از این رو عالمی [1]سر رشتهٔ قرار و آرام از دست دادند و سؤ المزاج شریف آن جان جهان، کالبد جهانیان را با جان سرگران ساخته نزدیک بود که همگنان از پُری غم و وفور الم قالب تهی کنند و این مایه تلخ کامی میان طبایع و عافیّت دلها و آرام شکر آب ناسازی انگیخت و کار بدان کشید که دیگر به‌همدیگر نسازند. مجملاً در این حال خرد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جهت دعای جان درازی [2]بندگان حضرت پادشاهی به‌درگاه جناب الهی برداشتند و شفای عاجل و صحّت کامل آنحضرت از شفاکدهٔ ایزدی مسألت نموده در باب مزید عمر و دولت جاودان آن والاجناب مراسم استدعای به‌جا آوردند و مقارن دعای دفع این بلا و کرب کرّوبیان عالم بالا لب به‌آمین گشاده ملأ اعلی برای برآمد این مطالب اجابت طلب آمدند و عالمی در این دعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد داد دعاگویی و فاتحه خوانی و اتمام ختمات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدّقات و انواع انفاق و ایثار درآمدند و از این راه نیز استشفاع نموده حلقهٔ استجابت بر درِ اجابت و اثواب زدند و عاقبت دعاها مقرون انجاح شده از دفع سؤ المزاج حضرت صاحبقران ثانی [3]که اصلاح گیتی در ضمن آن مندرج است امزجه اهل امکان عالم باز از حالت فساد قرین صلاح و سداد گردید و قوائم طبایع و قواعد ارکان که وهن و فتور بدان راه یافته بود دیگر باره ثبات و قرارگرفت، چنانچه بعد از سه روز عافیّت عاجل و صحّت کامل حاصل گشته اساس وجود سایر جزئیات کاینات که مشرف بر تزلزل شده

---

۱. برگ ۱٤۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۲۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۱٤٤، موزهٔ دهلی.

بود تشیید کلّی پذیرفت و سلسلهٔ نظام گیتی که قطع امید از پیوند یکدم نموده بود انتظام جاوید پذیرفت. اطبّای پایتخت به‌عنایت‌های سرشار و عواطف بی‌شمار پایهٔ [۱]سرافرازی فراز قدر و مقدار اقران و اقدار اشباه خود نهادند و به‌خلعتهای گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد کامروا افتادند و مبلغ یک لک روپیه که شاهزاده‌های والاگوهر بلنداختر و امرای کامگار نامور به‌اسم تصدّق آورده بودند حسب‌الامر اعلی به‌نیازمندان [۲]گیتی قسمت یافت و مبلغ پنجاه هزار روپیه از سرکار نوّاب خورشید احتجاب قدسی القاب شاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب و سایر بی‌گمان و پرستاران محل سلطنت و مخدّرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آمده بود به‌زنان بیوه و بی‌روزگار مرحمت شده مرهم کافور [۳]در هم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت و قرص گهرهای زر در مزاج دل خستگان ضربت مرض احتیاج خاصیّت شربت دینار به‌ظهور رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربان اضطرار پریشان روزگار گردید.

دوم شهریور سیف خان صاحب صوبهٔ الهآباد خود را به‌ادراک سعادت آستانبوس درگاه والا رسانیده هزار مهر و هزار روپیه به‌طریق نذر گذرانید و ظرائف نوادر بسیار از مرصّع آلات و طلا آلات و امثال اینها بر سبیل پیشکش کشید.

توجّه والای پادشاهزادهٔ نامدار کامگار بلنداقتدار عالی‌مقدار اعنی شاهزادهٔ جوان‌بخت و دولت سلطان شاه شجاع بهادر حسب‌الامر اقدس ارفع اعلی به‌سمت ممالک جنوبی به‌آهنگ تسخیر سایر بلاد دکن

بنابر آن‌که در حوالتکدهٔ عهد الست و قسمت خانهٔ روز نخست احاطهٔ درست روی زمین روزی روزگار اولیای دولت بی‌پایان پایدار شده و جای تفویض زمام اختیار دارایی سرتاسر عرصهٔ دکن که آن را نیز به‌دست اقتدار خدیو زمین و زمن داده‌اند، لاجرم به‌تحریک نصیبه و قسمت ازلی سپهسالار اعظم مهابت خان خانِ‌خانان که عمدهٔ هواخواهان دودمان دولت دیرمان و خواهان دولت دودمان حضرت صاحبقران سعادت قرین بوده پیوسته بر این بود که روز بروز ظهور و بروز این دولت [۴]روزافزون و سلطنت ابد مقرون ظاهرتر و نمایان‌تر شود چنانچه رفته [۵]رفته اکثر ممالک ربع مسکون بل همه بلاد و همه امصار هفت کشور به‌تحت تصرّف و تملک این مالک رقاب سلاطین روی زمین چون اقطار اقالیم

---

۱. برگ ۷٤، برتیش.
۲. برگ ۱۲۱، دیوان.
۳. برگ ۱٤٤ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱٤۵، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۲۱ ب، دیوان.

خاور و باختر به‌زیر تیغ و نگین مهر انور درآید خصوص در اینولا که اکثر ملک داخل ممالک محروسه شده همّت عالی و عزیمت راسخ بهر استخلاص بقیهٔ حصون و انتزاع تتمهٔ محال آن ولایت گماشته همه وقت و همه حال تأکید و مبالغه در این باب به‌مبلغ کمال می‌رسانید چه از فتح دولت‌آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه‌نشین آن رقعه است وهن و فتور و سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود، بنابراین آن قدوه دولت دولتخواهان حقیقت خصوصیّات سایر ولایات جنوبی و اهل آن دیار خصوص باقی ملک نظام‌الملک را مکرّر و در عرض عرایض به‌درگاه والا رفع نموده در خواه فکر این کار و اندیشه از تجهیز عساکر ظفرآثار به‌درجهٔ تکرار مرفوع ساخت و اظهار تنگی فرصت و ضیق مجال و احتمال عروض آفات و تخلل عوایق و موانع در خلال این احوال مذکور ساخته التماس و استعجال و عدم تجویز امهال و اهمال در این باب به‌جا آورده چنانچه از راه [1]دولتخواهی و خیراندیشی معروض داشت که چون از لشکر کومکی [2]این صوبه بنابر کشیدن یساقهای شاق در این تازگی و زودی عدوبندی و کشورگشایی کماینبغی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آن است که به‌زودی هرچه تمامتر افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدّتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی نیرو و تازه زوراند [3]اختیار رفته به‌سرداری یکی از شاهزاده‌های جوان‌بخت بلنداقبال با سایر اسباب جهانگشایی و کشورستانی به‌این صوبه ارسال یابد تا به‌اقبال کشورگیر آنحضرت در این زودی کار به‌کام و روزگار بر وفق مرام اولیای دولت ابد فرجام گردد.

مجملاً چون عرایض سپهسالار دربارهٔ سرانجام این کار به‌تکرار انجامید بندگان حضرت گیتی ستانی ظلّ سبحانی صاحبقران ثانی این معنی را که در عهد ازل خداخواه شده بود از خدا خواسته بر وفق مقتضای فرصت وقت که از جمله مساعدات روزگار و دلائل برآمد کار است عمل نمودند و چگونه خردمند دانش‌پرور در امثال این امور تجویز اهمال نموده تکاسل و تهاون روا دارد. خصوص ملوک مؤیّد کامگار که از عالم بالا به‌ناگزیر وقت و در بایست کار ملهم و خبردار می‌گردند چنانچه مقرّر است که برگزیدگان این طبقهٔ والا در امثال این احوال با وجود [4]کارفرمایی اقبال ازل آورد و راهنمایی خاطر الهام‌پرور که بهبود کار بدان اتّفاق می‌یابد در مبادی هر امری که پیشنهاد می‌نمایند

۱. برگ ۱٤٥ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۷٤ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۲۲، دیوان.
۴. برگ ۱٤٦، موزهٔ دهلی.

در سرانجام مصالح و انصرام مایحتاج پیشرفت آن مساعی جمیله مبذول می‌دارند. اگر بنابر مقدّمهٔ مقرّره که هر امری از امور که به‌حکم حکمت مقدر گشته هر آینه مقدّمات آن مقدور میسّر می‌گردد رفته رفته به‌خیریت و خوبی پیش رود و فال مراد زده و شگون مقصود گیرند و بی‌درنگ آهنگ اتمام آن نموده کوشش تمام در اهتمام به‌جا آورند و اگر خدا نخواسته امری دیگر خداخواه شده باشد این معنی را از اثارات تأیید و علامات توفیق شمرده بدان اشارت که در حقیقت عین [۱]بشارت است عمل نمایند و زمام خوض در انصرام آن نیروی خویشتن‌داری نگاهدارند.

الحاصل چون مقدّمات این امر خداخواه بر وفق دلخواه برآید به‌نیروی بازوی خلافت کبرٰی دومین رکن رکین اورنگ سلطنت عظمٰی شاهزادهٔ جوان‌بخت بلنداقبال دولت سلطان شاه شجاع را از سایر شاهزاده‌های عظّام به‌جهت تقدیم این امر عظیم برگزیدند و از روز یکشنبه ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم بالنصر و الظفر ده‌گری سپری گشته آن برگزیدهٔ نظر عنایت را منصب ده هزاری ذات و پنجهزار سوار از سرنو تارک کامگاری افراختند [۲]و از مرحمت علم و نقّاره و تومان طوغ و تشریف با نادری تکمهٔ زمرّد و مروارید و شمشیر مرصّع و گهپوهٔ مرصّع و رَت که از روی شگون و راه حسن فال چنانچه مکرّر نگارش پذیرفته کشور گشایان این اقلیم در وقت توجّه به‌تسخیر سمت جنوبی بر آن سواری می‌گزینند و دو سر اسب صرصرنژاد خاصّه یکی مزیّن به‌زین مرصّع و دیگری مجلّی به‌زین طلا و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای مبلغ شش لک روپیه به‌رسم انعام سرمایهٔ اکرام و اعظام عظیم‌القدر کریم‌الذات بخشیده تازه والامرتبه و بلندآوازه ساختند و هم در این روز برکت‌اندوز آن عالی منزلت والاپایه را بدین پایه عنایات خاص مختص نموده بودند مرخّص آنصوب فرمودند و به‌هنگام دستوری همّت بر همراهی بدرقه تأیید جناب الهی گماشته دست به‌دعا و استدعای فتح و ظفر آن بلنداختر از عطاکدهٔ فضل و افضال [۳]نامتناهی برداشتند و از روی اخلاص و نیّت صدق طویت اجابت این درخواه از درگاه مجیب حضرت‌الدعوات نموده فاتحه با کمال رقّت و توجّه خاطر خواندند و از راه کمال عنایت رعایت و جانب پاس مراتب و حفظ صورت ظاهر نفرموده فرمودند که هم از دروازهٔ دولتخانهٔ [۴]والاقرین دولت و سعادت به‌رت[۵] سوار شوند و گورکهٔ دولت را برای فال و شگون نصرت نوازش داده روانه سمت مقصد گردند.

---

۱. برگ ۱۲۲ ب، دیوان.
۲. برگ ١٤٦ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۲۳، دیوان.
۴. برگ ۷۵، برتیش.
۵. رَتهه (موزهٔ دهلی).

و از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سیّد خان جهان و راجه جَی سِنگه ولد راجه بَیتَهل داس و اللّه‌وردی خان و خواص خان که هم در این آوان التماس خطاب دولتخوانی نموده بود به‌مدّعا بر طبق استدعای کامرانی یافته و همچنین رشید خان انصاری و مادَهو سِنگه پسر راو رَتَن و قزلباش خان افشار و سیّد عالم بارَهه و چندرمن بُندَیله راجه روزافزون و بهیم راتهور و راجه رام داس گوالیاری و خلیل خان و اصالت خان و یکّه‌تاز خان و جمال‌الدّین و قمر خان قزوینی و حبیب خان سور و شیرزه خان و کرم الله ولد علی‌مردان خان بهادر و چندی دیگر از بنده‌های درگاه سپهراشتباه در رکاب سعادت شاهزادهٔ عالمیان معیّن شدند و از همه جهت قریب چهارده هزار سوار و احدی و پیادهٔ بسیار از تفنگچی و کماندار با دو هزار سوار دیگر از تابینان امرای حضور که پیوسته در سلک ملتزمان سعادت انتساب منتظم می‌باشند به‌ملازمت شاهزادهٔ بلنداختر مقرّر گشتند و هریک از سایر امرای نامدار نامور که در خدمت شاهزادهٔ خورشید مکانت سپهرنگین سعادت تلقین [1]پذیرفتند سزاوار حال و وقت و قدر و مقدار به‌عنایتی خاص مختص گشته مرخّص شدند، [2]چنانچه سیّد خان جهان به‌عنایت خلعت و اسب و فیل خاصگی با ماده فیل دیگر و راجه جَی سِنگه و اللّه‌وردی خان و دولت خان و خلیل خان به‌مرحمت خلعت و اسب و بعضی دیگر به‌عنایت اسب و جمعی به‌سروپای سرافرازی یافتند و مرتبهٔ اصالت خان از اصل و اضافه به‌پایهٔ هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخشیگری سپاه ظفرپناه بر سایر اقران تقدّم یافت و دو لک روپیه از خزانهٔ عامره کل عمرها الیه برای مدد خرج جزئیات دربایست عسکر مؤیّد همراه داده پانزده لک روپیه دیگر بر خزانه خالصات صوبه مالوَه برات نمودند.

بیست و سوم ماه صادق خان که از سایر بنده‌های درگاه آسمان‌جاه به‌صدق ارادت و صفای عقیدت سعادت امتیاز داشت و از کمال شرافت ذات کرامت صفات با خیرخواهی و نیک‌اندیشی عامه خلق الله جمع نموده بود به‌اندک عارضهٔ راه ارتحال پیش گرفته مراحل جوار رحمت پروردگار پیمود و پادشاه حق گزار حقائق آگاه، حقوق خدمت دیرین آن نویین ارادت آیین به‌مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان مهین خلف‌الصدق او را که مکرّر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت خدادادش جوهر عیار درست بر روی کار آورده بود [3]و زر جعفری ارادت صادق مادرزادش از اخلاص آزمون بیغش برآمده از سرنو منظور نظر مرحمت داشتند و سرمایه اعتبار ابدی و مادّهٔ افتخار سرمدی

۱. برگ ۱۲۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۱٤۷ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱٤۸، موزهٔ دهلی.

آن سلسله مهیّا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب [1]آن مرحوم را تا روز قیام قیامت مراسم پرسش به‌این روش تارک مباهات افراشتند که شاهزادهٔ والاگهر بلنداختر، سلطان اورنگ‌زیب بهادر را برای دلدهی و خاطرجویی او فرستادند که بعد از ادای مراسم پرسش او را با برادرانش به‌ملازمت اقدس فایزگردانند و چون همگنان به‌تازگی این سعادت عظمٰی حضور انجمن پرنور با کمال اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به‌ترتیب مراتب قدر و منزلت و مقدارش خلعت فاخره داده مباهی و مفتخر ساختند و از افزایش مراتب مناصب به‌قدر و مقدار همگی بر این موجب افراختند: جعفر خان از اصل و اضافه به‌منصب چهارهزاری ذات و دو هزار سوار و روشن ضمیر از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و عبدالرّحمٰن را از اصل و اضافه [2]هفتصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه پانصدی ذات و دو صد سوار.

شب بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ماه ربیع‌الاوّل محفل فرخندهٔ میلاد [3]حضرت رسول به‌رسم معهود همه ساله انعقاد یافت و در این شبِ بزرگوار حضرت پادشاه دیندار از روی رعایت نهایت مراتب ادب بر اورنگ خلافت اقدس جلوس نفرموده مسندنشین گشتند و بر این سرنقطه خاک غبرا را روکش محیط چرخ اخضر ساخته هفت طبقه روی زمین را پایهٔ کرسی سپهر هشتمین دادند. مجملاً سایر آداب و رسوم معهودهٔ این شب متبرک کماینبغی به‌ظهور آمد، چنانچه نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و نقلات و فواکه خشک و تر به‌ترتیب چیده شد و بعد از برخاستن [4]خوان نوال، روائح و اقسام بخورات طیّبه و نفحات انواع خوشبویی‌ها از همه سو برخاست و دود عود قماری که از سطح خاک اغبر تا فضای فلک قمر را معطّر نموده بود مجاوران کبود پوش خانقاه سپهر اطلس را از مجاورت فرط دود پرند عودی پوشانید و بوی ارگجه که از بسیاری مشک تتاری ناف زمین را همانا نافهٔ آهوی ختن ساخته بود از عالم خاک هوا گرفته به‌مشام معتکفان صوامع سبعهٔ افلاک رسید و تمام آن لیلة‌القدر عظمٰی به‌تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سایر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت فرجی و شال و امثال آن دادند [5]مبلغ هشت

---

۱. برگ ۱۲٤، دیوان.
۲. برگ ۷۵ ب، برتیش.
۳. برگ ۱٤۸ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۲٤ ب، دیوان.
۵. برگ ۱٤۹، موزهٔ دهلی.

هزار روپیه بر مقرّری معهود هر ساله که دوازده هزار روپیه بود افزوده بر جمیع ارباب عمائم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند.

در این تاریخ سیف خان مشمول تشریف شریف عاطفت و منظور نظر عنایت مبارک گشته هزار سوار از جمله منصبش که چهار هزار ذات و سوار بود دو اسبه و سه اسبه اعتبار یافت و از مرحمت خلعت و اسب و فیل نوازش پذیرفته به‌صوب اله‌آباد که نظم و نسق مهمّات آن صوبه بدو تفویض داشت، مرخّص شد و مهین پسرش یحیٰی نیز از اصل و اضافه به‌منصب نُهصدی ذات و دو صد سوار و عنایت خلعت و اسب سرمایهٔ مزید افتخار اندوخته رخصت همراهی پدر یافت.

غرّهٔ مهر سردار خان که از دیرین پرستاران جانسپار و خدمتگاران و فادار است به‌منصب سه هزاری ذات و سوار تازه عزّ امتیاز و شرف افتخار یافت.

در اینولا کمال دینداری و حق‌پروری حضرت پادشاه دنیا و دین که همواره برسر اظهار معالم [1]شرع مبین و اعلا اعلام ملّت حضرت خاتم‌النبیّین‌اند ظهور و بروز تمام نمود، چنانچه به‌تازگی تحریص و ترغیب آنحضرت در اجرای احکام حدود شریعت محمّدی، علی شارعها الصلواة و السّلام، شده دیگر باره فرمانهای جهان مطاع [2]در باب تنفیذ عموم اوامر و نواهی ملّت حضرت رسالت‌پناهی به‌حکّام و صوبه‌داران سایر ممالک محروسه با تأکید تمام و مبالغهٔ بسیار خصوص دربارهٔ اجرای سیاسات شرعی ارسال داشتند و در مادّه[3] عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره از حرمت بتکده‌های مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکّرات و بیع و شرای آن نهفته و آشکار و منع ایشان کفّار اشرار ممانعت و تعرض احوال هندوی که ارادهٔ مسلمانی داشته باشد و زجر آن مشرکان فجّار در باب سوختن اموات خود به‌نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبّهٔ علامت برسر سوختنگاه زنان ایشان بعد از فوت ازواج خود و منع آن ملاعین از شرای اطفال مسلمانان که به‌شیر خان اتّفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند مبالغه و تأکید به‌سرحد افراط رسانیدند.

و هفتم مهر ماه خان دوران در مالوَه رسیده سعادت بساطبوس اشرف دریافت و پانصد مهر به‌صیغه نذر [4]از نظر خدیو هفت کشور گذرانیده پرتو قبول بر آن تافت و سَنگرام زمیندار کهور نیز خاک آستان سپهرنشان را بالانشین تیکه زعفران به‌پیشانی ساخت. راجه بختاور پسر راجه راج سنگه کَچهواهه

۱. برگ ۱۲۵، دیوان.
۲. برگ ۱٤۹ ب، موزهٔ دهلی.
۳. بارهٔ (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۷٦، برتیش.

که به‌راهنمایی سعادت اسلام آورده بود و در اینولا [1]شرف استلام عتبهٔ والا نیز دریافته به‌عنایت [2]خلعت و انعام ده هزار روپیه اختصاص یافت.

دهم ماه مذکور عمدةالدّوله اسلام خان که بعد از تغییر صوبه‌داری ولایت گُجرات در عرض راه حسب‌الامر اعلی از اوجَین بجهة سرانجام بعضی از مهام به‌برهان‌پور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار مهر و هزار روپیه بنابر رسم نذر به‌نظر انور درآورد و موازی یک لک روپیه از جواهر و مرصّع آلات گرانمایه و سایر نفائس و نوادر گُجرات بر سبیل پیشکش گذرانیده پرتو نظر قبول که از روی عنایت تمام که بدان خان والامکان دارند بر آنها تافت و نیز بی‌نظام و فتح خان که خان‌خانان به‌مقتضای وقت و حال ایشان را نظربند داشته مصحوب آن صاحب سعادت ارادت بی‌پایان و عقیدت‌نمایان به‌درگاه والا ارسال داشته بود در همین روز سعادت‌اندوز مشرّف ملازمت اشرف گشتند و بی‌نظام حسب‌الامر اعلی حوالهٔ سیّد خان جهان شد که در قلعهٔ گوالیار با یکی از خویشان او که پیشتر در فتح احمدنَگَر به‌دست آمده بود یکجا نگاهدارد و با وجود آن‌که فتح خان بنابر بدعهدی و شرارت سرشت و فساد نیّت استحقاق عاطفت و اشفاق نداشت عموم عنایت حضرت [3]ظلّ الهی، تباهی و رو سیاهی او را منظور نظر اقدس ننموده نظر بر عجز و افتادگی و شکسته و پریشان حالی او انداخت و او را در زمرهٔ بنده‌های درگاه والاجای داده مبلغ دو لک روپیه سالیانهٔ او قرار یافته فیل نیز بدو مرحمت شد و از جمله اموال مذکوره که به‌قید ضبط درآمده بود آنچه مخصوص فتح خان بود همگی بر او مسلّم شده اسباب متعلّقهٔ بی‌نظام در سرکار خاصّه شریفه مضبوط گشت و در این [4]تاریخ تقدیم خدمت بخشیگری احدیان به‌عبدالرّحمٰن ولد صادق خان از تغییر کاظم بیگ عمزادهٔ طالب خان دستور فرمانروای ایران مفوّض گردید.

و دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ هزار و چهل و سه فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم از عمر بی‌شمار خدیو روزگار به‌آیین هر ساله آذین و تزیین یافت و سایر رسوم و آداب این خجسته روز سعادت‌اندوز به‌ظهور رسید و چون قرار دادهٔ خاطر اشرف آن بود که هرگاه سرداری سپاه ظفرپناه در یساق از مهمّات دولت به‌یکی از شاهزاده‌های والاقدر عالی‌مقدار تفویض رود منصب والا به‌نام نامی آن گرامی‌نژاد عالی‌تبار تجویز افتد و در همین ایّام

---

۱. برگ ۱۵۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۲۵ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۵۰ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۲٦، دیوان.

چنانچه سبق ذکر پذیرفت شاهزادهٔ بلنداقبال سطان [1]شاه شجاع که هنگام یورش دکن مرتبهٔ منصب عالی یافته بودند بنابراین به‌طریق اولی تعیین منصب مهین شاهزادهٔ جوان‌بخت و جوان دولت لزوم عقلی داشت لاجرم در این روز مبارک تارک شایستگی آن گرامی شاهزاده سرافراز منصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتابگیر مایهٔ سربلندی یافته دقائق قدر و مقدار آن بلنداقبال نامدار عنایت علم و نقّاره و تومان طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ در سفرها بنابر درجات اقتدار اختصاص پذیرفت و هم در این روز برکت‌اندوز عنایت آنحضرت به‌تازگی شامل حال زبدهٔ سادات عالی درجات عمدةالدّوله اسلام خان گشته آن خان والامکان را میربخشی ساخت و آن شایستهٔ انواع عواطف بی‌پایان را بعد از تفویض این خدمت‌نمایان با عطای خلعت خاص سرافرازی بخشید و بنابر حسن اتّفاقات عدد حروف «بخشی ممالک» (۱۰٤۳ ه) با تاریخ استسعاد [2]آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمٰی موافق آمد و نیز خان دوران صوبه‌دار مالوَه به‌مرحمت خلعت و شمشیر خاصگی و اسب و فیل سعادت تعیین [3]در فوج شاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان شاه شجاع مختص [4]گشته مرخّص شد. شمس‌الدّین ولد نظر بهادر خویشگی به‌منصب هشتصدی ذات و سوار سرافراز گردید. منصب حیات خان از پرستاران معتمد دیرین که داروغگی آبدارخانهٔ خاصّهٔ شریفه و سرکردگی خدمتگاران نزدیک که به«خواص» معروفند نامزد اوست هشتصدی ذات و دوصد[5] سوار قرار یافت و همچنین باقی بیگ قلماق که از زمرهٔ غلامان صاحب اعتماد وفادار حقیقت آیین حق‌شناس داخل است به‌منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار نوازش یافت. خدمت فوجداری نواحی دارالخلافهٔ کبرٰی به‌مکرّمت خان دیوان بیوتات تفویض یافت و عنایت خلعت و فیل و تفویض منصب که هزاری ذات و هزار سوار ضمیمهٔ آن عاطفت عمیمه شد و قاضی محمّد سعید گرهرودی از تغییر خان مذکور خدمت دیوانی بیوتات و مرحمت خلعت و منصب هزاری ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه سرافرازی پذیرفت و خدمت داروغگی داغ و تصحیحه ارباب مناصب والا از تغییر او به‌زین‌الدّین علی برادر مفخر سادات اسلام خان مرجوع شد.

---

۱. برگ ۱۵۱، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۲٦ ب، دیوان.
۳. برگ ۷٦ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۵۱ ب، موزهٔ دهلی.
۵. پانصد (موزهٔ دهلی).

دهم آبان طبع فیّاض آنحضرت که همواره دربارهٔ نفع رسانی نیازمندان گیتی وسیله طلب و بهانه جواست بنابر تجویز منجّمان دیگر باره طلا و نقره که به‌وزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند و در آن سال بحمدلله بنابر صدق حدیث شریف «کذب المنجّمون و ربّ الکعبة»[1] با حقیقت خاصیّت تصدّق[2] که دافع و رافع بلیّات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصدیق آن می‌نماید در همهٔ آن سال مطلقاً مکروهی پیرامن وجود آنحضرت نگشت.

و بیست و نهم ماه مذکور رایات ظفرآیات به‌صوب صیدگاه ندارا باری ارتفاع یافت و در عرض پانزده روز موکب اقبال در آن حدود شکار انداز نشاط‌اندوز بود ده نیله‌گاو و صد آهو به‌تفنگ خاصّه و انواع طیور به‌باز و جرّه صید شد و چون تابش ماهچهٔ لوای والا ساحت باغ دَهرَه را که به‌نور منزل موسوم است تازه مطرح اشعهٔ انوار ظلّ الهی[3] ساخت و مجاز این نام نامی از این رو حقیقت پیدا کرد و عموم بنده‌های درگاه گیتی‌پناه خصوص یمین‌الدّوله آصف خان و علّامی افضل خان که در دارالخلافه بازمانده بودند بنابر رسم معهود استقبال موکب اقبال نمودند و به‌وسیلهٔ پذیره پذیرای انواع سعادت جاودانی شده از دریافت شرف ملازمت بهره‌اندوز[4] گردیدند.

در اینولا پرسَوتَم سِنگه نبیرهٔ راجه جَی سنگه کَچهواهه که به‌دلالت هدایت از بی‌راههٔ ضلالت و غوایت انحراف جسته با شاهراه مستقیم حق گرائیده بود منظور نظر انور شده به«سعادتمند» نامور گشت و به‌مرحمت خلعت و اسب و هزار روپیه انعام اکرام یافت.

وقایع ماه دی

پنجم ماه[5] مذکور محلدار خان که سابقاً کیفیّت دولتخواهی و نیکوخدمتی او گزارش یافت از دکن سعادت‌گرای گشته به‌شرف ملازمت اشرف رسیده و مشمول انواع عواطف بی‌پایان شده به‌منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مرتبهٔ[6] قدرش رفعت‌نمایان پذیرفت و به‌عنایت خلعت و گَهپوَهٔ[7] مرصّع و اسب و فیل رعایت یافته به‌نهایت مراتب مدّعا رسید و ضم انعام بیست هزار روپیه نقد با این

---

۱. برگ ۱۲۷ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۵۲، موزهٔ دهلی.
۳. ظلا اللّهی (موزهٔ دهلی)
۴. بهره‌ور (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۵۲ ب، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۱۲۷ ب، دیوان.
۷. گهپوه: واژهٔ هندی است برای نوعی خنجر که مثل جوالدوز می‌ماند.

مراتب جبر کسور و تلافی فتوری که به‌احوال او راه یافته بود نمود با رفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار مُونگیَر از مضافات صوبهٔ بهارجاگیر یافت.

دوازدهم ماه مذکور خیرات خان ایلچی قطب‌الملک که در نخستین سال جلوس همایون فال به‌ایران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلکنده داشت، از سعادت‌اندوزی زمین‌بوس درگاه والا بر کام خاطر فیروزی یافته سه تقوز اسب عراقی با چند سر اشتر بردعی و شتر بختی و انواع نفائس [۱]و اقمشهٔ ایران و امثال آن به‌رسم پیشکش کشید.

در اینولا کلیان جهالا که در مهمّ رانا به‌عهد شاهزادگی دستگیر شده بود به‌عنایت آنحضرت جانبخشی یافته چندی در بندگی سعادت‌اندوزی داشت تا آنگاه که رانا به‌ملازمت رسید و [۲]مشارٌالیه را به‌او بخشیدند عرضداشت رانا جَگَت سنگه را که مشتمل بر اظهار کمال اطاعت و انقیاد بود به‌درگاه والا رسانید و یک زنجیر فیل و چند قبضه شمشیر سروهی و بعضی از تحف که بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود گذرانید.

و بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم شهر رجب سال مذکور خجسته انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پاینده به‌آیین فرخنده آراستگی پذیرفت و جشن خاطر پسند نظر فریب به‌طرح بدیع و وضع غریب با زیب و زینت‌نمایان ترتیب یافت و جمیع مراسم معهوده و آداب مقرّره این روز طرب افروز از داد و داهش [۳]و بخشش و بخشایش و احداث و افزایش مراتب مناصب و مبالغ رواتب به‌ظهور رسید. از جمله علّامی افضل خان به‌اضافهٔ هزاری ذات نهایت کامگاری یافته منصبش از اصل و اضافه شش هزاری ذات و سه هزار سوار شد. جعفر خان از مرحمت نقّاره به‌تازگی بلندآوازگی پذیرفت و چون مکرّمت خان خدمت فوجداری مضافات دارالخلافه را بر طبق خاطر خواه به‌تقدیم رسانیده بود بنابر آن از عنایت بی‌پایان پادشاهی در ضمن افزایش پانصد سوار منصبش از اصل و اضافه به‌پایه دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار رسید [٤]و به‌مرحمت‌نمایان علم امتیازپذیر گردید. باقی بیگ قلماق به‌خطاب خانی پایهٔ قدر و مقدارش افزایش یافت و به‌اضافهٔ سه صدی ذات و صد سوار بر منصب سابقش که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود سرمایه مزید اعتبار و افتخارش افزود. میر عبدالکریم داروغهٔ عمارات دارالخلافه از اصل و اضافه به‌منصب هزاری ذات و دویست و

---

۱. برگ ۷۷، برتیش.
۲. برگ ۱۵۳، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۲۸، دیوان.
۴. برگ ۱۵۳ ب، موزهٔ دهلی.

پنجاه سوار نوازش یافت و جَسوَنت رای بخشی دوم احدیان درجهٔ منصبش از اصل و اضافه به‌پایهٔ ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار رسید و بیتانند پسر بَنوالی داس که پدر بر پدر اشراف فیلخانهٔ سرکار اشرف داشته یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید و از دریافت پایه قبول به‌تازگی سرمایهٔ نیکو خدمتی فرادست آورده پیوند نسبت عبودیت سلسلهٔ خود را از سرنو استحکام داد.

از بدایع امور غریبه که در این روز که تفرّج آن روی داده باعث حیرت نظّارگیان شد این‌که رستم خان دکنی اسبی معلّم یازنده پیشکش [۱]نمود که با کمال دلیری بی‌محابا که با ژنده پیلی مست نبود یا چاده فیلی که بسیار کلان نباشد روبه‌رو می‌شد و دستها بر پیشانی و کلّه فیل استوار نموده خرطوم و سر او را به‌دندان می‌گزید چون فیل او را به‌زور از خود [۲]دور می‌کرد باز رخ به‌سوی هم‌آورد خود آورده برگرداگرد فیل، فرزین‌وار خانه خانه به‌جست و خیز درمی‌آمد و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتهز فرصت خود بوده به‌منصوبهٔ فرزین بند خیل می‌پرداخت تا آن‌که رفته رفته خود را به‌حریف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می‌کرد. مجملاً چندان شگرفی و بوالعجبی به‌ظهور می‌آورد که فیل را بی‌دست و پاکرده در عرصهٔ میدان فیل بند دهشت و مات حیرت می‌ساخت.

وقایع بهمن‌ماه

یازدهم این ماه مهین شاهزادهٔ بلنداقبال که در آنولا حضرت واهب متعال آن سعادتمند جاوید را از کریمهٔ سلطان پرویز مرحوم صبیهٔ فرخنده لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از فیض ورود مسعود ظلّ سبحانی محل وقود انواع میامن آسمانی و برکات جاودانی گردید و پادشاهزاده خردپرور ادب‌پرورد در صدد ادای لوازم این مقام شده سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام [۳]بود از پای انداز و نثار پیشکش به‌جا آوردند. آنگاه حسب‌الامر اعلی دو تقوز پارچهٔ درست با جمدهر مرصّع به‌یمین‌الدّوله و یک دست خلعت فاخره با چارقب زردوزی به‌علّامی افضل خان و شایسته خان و به‌عمدة‌الدّوله [۴]اسلام خان و میرجمله و جعفر خان و موسوی خان و شاهنواز خان خلعت و فرجی و به‌باقی بنده‌های روشناس خلعت تنها [۵]عطا گردید و همگنان از اعلی تا ادنی نخست در ملازمت حضرت خلافت مرتبت مراتب تسلیم و آداب معهوده به‌جا آورده ثانیاً در خدمت شاهزادهٔ عالمیان

---

۱. برگ ۱۲۸ ب، دیوان.
۲. برگ ١٥٤، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۷۷ ب، برتیش.
۴. برگ ١٥٤، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۲۹، دیوان.

رسوم مقرّره ادا نمودند و بندگان حضرت از روی کمال عنایت و نهایت مرحمت نعمت خاصّه در منزل شاهزاده نامدار تناول نموده آخر آن روز به‌دولتخانهٔ والا بازگشت فرمودند.

انتصاب پذیرفتن رایات ظفرآیات موکب منصور به‌صوب دارالسلطنهٔ لاهور

مدبّر و مقدّر کل حلب حضرته و عظمت قدرته سایر جزئیات و کلیّات اجزای عالم را قدری و مقداری و حدّی و اندازه‌ای قرار داده بدانسان که جمیع اشخاص عالم امکان را از انسان گرفته تا جمادات و غیر آنها را از قسمت انواع سعادات و اضداد آن به‌قدر استعداد مادّه نصیب شامل و نصاب کامل بخشیده حتّی اجزای امکنه و ازمنه‌ای که بعضی را سعید و بعضی دیگر را ضد آن مقرّر و مقدّر ساخته، مجملاً چنانچه اجزای ازمنه مثلاً به‌سعادت و نحوست و علی تفاوت‌المراتب و الدرجات اتّصاف دارند. همچنین قطعات [1]اماکن از جمله بعضی بقاع ابدالآباد صنم خانه و کنیف و کنیسه می‌باشد و بعضی دیگر جاوید مساجد و معابد و اراضی مقدّسه و نیز سعادت مفاخرت و عدم آن به‌قیاس زمانها مدّتی معیّن و محدود دارد که بعد انقضای این مدّت معهود آن حالت مبدّل و متغیّر می‌گردد. بنابراین مقدّمه خطّهٔ خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم و آب و خاک است و بی‌شک[2] بقعه‌ای است از بقاع مبارکهٔ ارض و لهٰذا بنابر دریافت قسمت سعادت از عهد باستان [3]باز پیوسته پایتخت سلاطین عظّام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولتکدهٔ عظمٰی شده، چون مدّتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کردهٔ الهی و برگزیدهٔ عنایت نامتناهی مفخر و مباهی نگشته از این برکت سامی حرمان نصیب بود. در این وقت که مدّت محرومی به‌انتها رسیده نوبت سعادتمندی‌ها درآمد این معنی محرّک ارادهٔ آنحضرت آمده آهنگ نهضت بدان سمت[4] بر قصد اقامت و اندیشهٔ درنگ پیشی گرفت و معهٰذا برخی از سعادت نصیب‌های بقعهٔ کامل نصاب کشمیر دلپذیر مؤیّد تمشیت آن مشیّت و مؤکد رسوخ آن نیّت گشته عزم آن سمت جزم سمت پذیرفت.

لاجرم [5]آخرهای روز پنجشنبه چهاردهم بهمن‌ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعهٔ افواج بحر امواج موکب منصور به‌جانب پنجاب و صوب لاهور متوجّه شد و در موضع

۱. برگ ۱۵۵، موزهٔ دهلی.
۲. بلک (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۲۹ ب، دیوان.
۴. به‌آن سمت (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۵۵ ب، موزهٔ دهلی.

گهات سامی[۱] که نزدیک دارالخلافه واقع است به‌جهت مصلحت تهیّهٔ مصالح سفر آحاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که از ستوده آیین‌های این سلطان رعیت‌پرور دادگر است سه روز درنگ اتّفاق افتاد و از آنجا خان عالم را که در فنّ صید میرشکاری و نگاهداشت جمیع جوارح طیور و رسانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد به‌سعادت همراهی رکاب ظفرانتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرّج شکار صیدگاه پالم نموده از دهلی بازگردد و هم در این روز خان مشارٌالیه را به‌انعام یک هزار و پانصد مهر اکرام بخشیدند و چهار صد اشرفی به‌حاکم خان و دوازده هزار روپیه [۲]به‌شیر خان ترین عنایت شد و صوفی بهادر به‌مرحمت یک زنجیز فیل گرانقدر گشت.

[۳]روز هژدهم از آنجا قرین دولت و سعادت کوچ فرمودند و بنابر آن‌که تمام راه مزارع و کشتجات رعایاست و از عبور لشکر پهناور که هنگام قلّت عرض آن بیش از یک کروه می‌باشد ضرر کلّی به‌سایر زیردستان می‌رسد و پیوسته حضرت پادشاه [٤]معدلت گستر دادگر به‌جهت رعایت احوال رعیّت جمعی از سپاهیان شکوهند صاحب مهابت را برای اهتمام آینده و رونده برسر راه‌ها باز می‌دارند که حتّی‌الامکان مردم را بر سلوک جاده‌ها داشته نگذارند که محال زراعت پی سپر و پایمال شود و با وجود آن چون این معنی بنابر عظمت اردوی گیتی پوی دست بهم نمی‌دهد مردم دیندار و متدیّن را متصدی برآورد پایمالی زراعت می‌سازند که از روی حق و راه حساب بی‌حیف و میل جبر کسر و تلافی نقصان مالی[٥] ایشان از خزانهٔ عامره عمرها الله تعالی نمایند.

در این وقت نیز به‌حکم رسم معهود بخشی احدیان و میرآتش را مأمور ساختند که هر کدام با تابینان خود از احدیان برگشتند و تفنگچی هردو طرف جاده را نگاهداشته مانع روندگان شوند که به‌اختیار گرد زراعت نگردند و برخی از امنا نیز به‌جهت برآورد پایمالی و تلافی مالی رعایا باز داشتند (و) غیرت طاهره رکن‌الدّوله اسلام خان میربخشی را به‌عنایت اسب عراقی و خاصه اختصاص بخشیدند و یک زنجیر فیل نیز به‌شافی[٦] پسر رحمت خان مرحمت نمودند.

---

۱. گهات سامی (Ghat-e Swami).
۲. برگ ۷۸، برتیش.
۳. برگ ۱۳۰، دیوان.
۴. برگ ١٥٦، موزهٔ دهلی.
۵. مال (موزهٔ دهلی).
۶. ساقی (موزهٔ دهلی).

بیست و پنجم ماه روز مبارک دوشنبه مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبهٔ مَتُهرا که از قدیم‌الدهر باز پرستشگاه معتبر [1]هندوان است [2]مقام فرمودند و در این حال چون الله‌وردی خان قراول بیگی به‌عرض اعلی رسانید که در بیشهٔ برابر مَهَابَن بر آنسوی رودبار چون تنومند شیری چند گوزن افکن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام به‌انعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی آن سرزمین می‌رسانند. به‌مجرّد اخبار حضرت پادشاه شیر شکار قطع نظر از شغفی که به‌شکار داشتند بنابر دفع ضرر زیردستان بی‌درنگ آهنگ صید آن زبردست ددی چند اهرمن مانند نموده کشتی سوار از آب عبور فرمودند و بر فیل زین‌دار قرین دولت و سعادت برآمده به‌شبگاه آنها شتافته دو قلاده شیر نر تناور و دو دیگر ماده را که از آنها در تندی و تنومندی زیاده بودند صید نمودند و گرزبرداران حسب‌الحکم اقدس شیر بچّه‌ای را که به‌نظر درآمد زنده دستگیر ساختند.

آنگاه بندگان حضرت مشغوف و مسرور قرین دولت و سعادت لوای معاودت به‌عسکر منصور برافراختند و شب این روز برکت افروز که لیلةالبراة بود با وجود عدم تهیّهٔ سامان، طرّازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتی مطاع هردو کنار رودبار و کشتی‌های میان آب را چراغانی کردند که مانند آن در نظائر این بی‌نظیر روز به‌نظر درنیامده بود.

و روز دیگر از آن مقام کوچ شده [3]غرّه اسفندار نواحی رحیم‌پور مضرب بارگاه اقبال و مخیم سرادق عسکر منصور شد و از این منزل خلعت خاص با دو سر اسب خاصگی و دکهدگی[4] مرصّع گرانمایه مصحوب کلیان جهالا که پیشکش رانا به‌درگاه والا آورده بود (برای او) ارسال فرمودند و نیز چون در این منزل الله‌وردی خان معروضداشت که (در نواحی) بیشه‌ای است که در انبوهی [5]آن چندین شیر قوی پنجه نیرومند (به‌نظر درآمد). آنحضرت از کمال خواهش خاطر مبارک بدان [6]شکار دلخواه در عین گرمگاه (که وقت) استراحت بود دوپهر دوگهری سپری گشته به‌دولت سوار شدند و سه‌پهر گذشته به‌وطنگاه شیران رسیدند و دو شیر قوی هیکل را به‌تفنگ خاصّه صید نمودند که یکی نر بود و

---

۱. برگ ۱۵٦ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۳۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۵۷، موزهٔ دهلی.
۴. زیور آلتی است شبیه گوشواره که به‌عنوان گردن‌بند راجه‌ها از آن مثل حلقهٔ گردن استفاده می‌کردند و چون نزدیک قلب بود لذا مثل ستاره‌ها برق برق می‌درخشید.
۵. برگ ۱۳۱، دیوان.
۶. برگ ۷۸ ب، برتیش.

وزن آن به‌هفت من و ربع هندوستان کشید که قریب هفتاد و دو و نیم من تبریزی می‌شود و دیگری که ماده بود به‌پنج من رسید.

در اینولا اطبّای درگاه والا را منظور نظر مرحمت ساخته به‌حکیم‌الملک مبلغ چهار هزار روپیه و به‌حکیم مؤمنا دو هزار روپیه لطف فرمودند.

وقایع اسفندار ماه[۱]

چهارم این ماه اعتقاد خان صاحب صوبهٔ دهلی در یک منزلی شهر از کمال بلنداقبالی به‌سعادت تقبیل حلقه هلال رکاب آن سرور که تاج تارک گردنکشان هفت کشور است، رسید و از این رو [۲]سرحلقهٔ سرافرازان گیتی از امثال و اقران خود شده بر این سر فرق افتخار به‌فلک قمر رسانید.

و روز دیگر نزهتگاه سلیم‌گده که برکنار رودبار جَون واقع است از نزول اقدس آنحضرت روکش مدینهٔ اسلام بغداد گشت و آب رودش که همانا از زهاب چشمه‌سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجلهٔ بغداد بل در جان عین‌الحیات و سلسبیل افکند و این موضع در اصل بنا نهادهٔ سلیم خان پسر شیر خان افغان است که بعد از اساس افکندن چهار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود و حضرت [۳]جنّت‌مکانی را نزاهت این مکان جنّت‌نشان دلنشین افتاده آن را عمارت و مرمّت فرمودند و نشیمنهای خوش و منزلهای دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می‌نمودند.

مجملاً حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم‌گده که هفتم ماه بود همعنان دولت و سعادت سوار شده نخست به‌زیارت روضهٔ منوّرهٔ حضرت جنّت‌آشیانی نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه طاب ثراه شتافتند و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی‌مقام و ادای وظائف زیارت آن حظیرهٔ خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرّکه این کشور است [۴]انعام خدّام و مجاوران و امثال آن به‌جا آورده متوجّه زیارت مرقد مقدّس قدوةالسالکین برهان‌العارفین سلطان‌المشایخ شیخ نظام‌الدّین اولیا متوجّه شدند و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضهٔ انواع میامن و برکات اندوخته پرتو قرأت فاتحهٔ فائحه مشاعل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک برافراختند. آنگاه به‌خیرات و تصدّقات پرداخته

---

۱. وقایع ماه اسفندار (موزهٔ دهلی)، وقایع اسفندیار (برتیش).
۲. برگ ۱۵۷ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳۱ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۵۸، موزهٔ دهلی.

خدمۀ آن آستانه را از ناز تمنّا و آز بی‌نیاز ساختند. مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خاصّۀ شریفه سوای آنچه شاهزاده‌های والاقدر عالی‌مقدار و امرای نامور و کامگار بنابر رسم تصدّق گذرانیده بودند حسب‌الامر اعلی معتمدان درگاه والا به‌اصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند.

هشتم ماه ماهچۀ مهر شعاع کوکبۀ جاه و جلال از افق دارالملک[۱] مذکور اوج ارتفاع گرفته موکب اقبال به‌جانب شکارگاه پالم که از صیدگاه‌های مقرّر پادشاهی است رهگرای شد و عمارات عالی که در آن مقام اساس نهادۀ [۲]حضرت جنّت‌مکانی و به‌اتمام رسانیدۀ حضرت صاحبقران ثانی است از میامن نزول اقدس علو مکان و سمو مکانت سپهر اطلس یافت و چهار روز در آن فرخنده سرزمین نزهت آیین بساط اهتراز و انبساط را منبسط ساخته نشاط صید و صید نشاط پرداختند و در این ایّام صیدی [۳]غریب و شکاری عجیب اتّفاق افتاد که تفرّج آن صورت فرح‌آمیز بهجت‌آموز زنگ کلفت هزار ساله از آینۀ زنگار فرسود سینۀ ارباب[۴] محن و آلام دیرینه زدودی و تماشای آن حالت سرورافزای غمزادی ملال‌آباد خاطرهای ناشاد را شادیکده خطاب داده بهجت‌آباد نمودی، بی‌تکلّف اگر آوازۀ این صید تازه که صیت شهرت آن محیط شش جهت گیتی گشته به‌دخمه بهرام گور که [۵]تمام روزگار را مصرف شکار نموده رسیدی هر آئینه کار صورت صور دربارۀ او به‌ظهور آورده بنابر اهتراز قبل از روز نشور محشور شدی و اگر خسرو پرویز را که در طرب‌اندوزی و صیداندازی از زمرۀ اکابرۀ عجم امتیاز روزی بوده بر همه و در همه مواد عیش و عشرت سرافرازی داشت یکبار هزار یک این صید شیرین روی دادی لامحاله دیده از دیدار شیرین و شکر بربسته همه عمر به‌شکار کمر بستی و دیگر گوش به‌نوای نکیسا و لحن بارید نگشاده به‌امید این‌گونه اتّفاق بدیع داد صید افکنی دادی.

و صورت معنی مذکور آن‌که: چون حضرت پادشاه کشورگیر اقلیم شکار در این نخجیرستان سرگرم کسب نشاط شدند و هر روزه یکران کامگاری و اسب [۶]کامرانی به‌جولان درآورده از مراد خاطر کام‌گیر و دادستان می‌گشتند، قضا را در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگی که به‌خاص بان موسوم است چهل آهوی سیاه شکار شد، چنانچه هریک از دست شکاری ناوک کاری اعنی غمزه آهو چشمان ختایی به‌یک انداز افتادند و هر کدام بعینه مانند صید خدنگ دلدوز جانسوز یعنی نگاه مژگان

---

۱. دارالسلطنت (برتیش).
۲. برگ ۱۳۲، دیوان.
۳. برگ ۱۵۸ ب، موزۀ دهلی.
۴. از تاب (موزۀ دهلی).
۵. برگ ۷۹، برتیش.
۶. برگ ۱۳۲ ب، دیوان.

تنگ چشم یغمایی از یک تیر زمین‌گیر گشتند و این صید بدیع که از هیچ‌صیّادی که روزگار به‌نخجیر افکنی گذرانده و طریق معاش خود از آن رهگذر داند، چه جای پادشاهان عظیم‌الشأن منقول نیست موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد، چنانچه بی‌نهایت از جا درآمده فرمودند که از این دست صیدی شاید از مبدای آفرینش باز هیچ‌پادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یک روز به‌دست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد. خصوص حضرت جنّت‌مکانی را با وجود آن‌که اکثر اوقات عمر شریف را به‌شکار افکنی مصروف می‌داشتند چه روزی که به‌جَنگیره[1] از صیدگاه‌های مقرّر نواحی دارالخلافهٔ کبرٰی شانزده آهو به‌دست مبارک [2]شکار شده بود طبع مقدّس از این معنی نهایت شعف و انبساط داشت. چون شکارها به‌نظر مقدّس حضرت جنّت‌مکانی درآمد فرمودند که ما هرگز در یک روز زیاده از هژده آهو نیکفنده‌ایم.

مجملاً در این حال که طبع مبارک کمال شکفتگی و خوشحالی داشت طالبای کلیم از شعرای سرآمد پایتخت این رباعی به‌نظم آورده به‌عرض رسانید و مورد تحسین بسیار گشته موقّع احسان بی‌شمار شد:

[3]چون شاهجهان پادشه کشورگیر　　افکنده به‌صیدگاه پالم نخجیر

روزی به‌تفنگ خاصبان چل آهو　　افکند که نفکند به‌یک صید دو تیر

دوازدهم ماه رستم خان دکنی از سَنبَهل که جاگیر مقرّر اوست رسیده خود را به‌سعادت زمین‌بوس درگاه والا رسانید.

پانزدهم ماه اعتقاد خان در موضع سَونپَت به‌عنایت خلعت مختص گشته مرخّص دهلی شد.

در اینولا چون ابدال خان والی تبّت به‌حسن سعی ظفر خان صوبه‌دار کشمیر اطاعت‌پذیر شده بل به‌راهنمایی بخت کارفرما برسر راه آمده سلوک طریقهٔ انقیاد فراپیش گرفت. لاجرم لوازم فرمانبرداری و وظائف طاعت گزاری[4] به‌جایی رسانید که روی زر را سکّهٔ نام نامی و سرمنبر را از خطبهٔ القاب سامی پادشاه هفت کشور زینت و زیور داد و نُه اشرفی مسکوک به‌این [5]سکّهٔ مبارکه که بر سبیل نمودار با پیشکش بسیار از نفائس آن کشور ارسال داشته بود در روز هفدهم ماه مذکور به‌نظر انور درآمد و

---

۱. حالت تحریف و تخفیف شدهٔ واژهٔ «جهانگیره» است.
۲. برگ ۱۵۹، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳۳ ب، دیوان.
۴. در اصل: گذاری.
۵. برگ ۱۵۹ ب، موزهٔ دهلی.

هم در این روز رستم خان دکنی از عنایت خلعت رعایت پذیرفته به‌معاودت سَنبَهل دستوری یافت. سپهدار خان که از احمدنَگر متوجّه قبلهٔ سعادت و وجهه ارادت خود شده بود در این روز رسیده از پرتو ادراک شرف زمین‌بوس درگاه والاچهره به‌نور اعتبار تازه افروخته تارک به‌عزّ افتخار بی‌اندازه افراخت و هزار اشرفی بر سبیل نذر گذرانیده به‌موقع قبول وصول یافت.

بیست و ششم ماه مذکور سرزمین پرگنهٔ انبالَه که در عهد پادشاهزادگی داخل محال [1]جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته پرتو توجّه بر عمارت و تربیت آن محلّ قابل[2] می‌گماشتند، [3]در این مدّت متمادی و عهد بعید از عدم دریافت سعادت ورود عسکر منصور دعوای کهنه عین فاحش و شَکوَه حرمان دیر ساله داشت، در اینولا که فروغ‌پذیر پرتو ماه رایت ظفر هاله شده از زمین تا به‌آسمان ممنون عکس نعال مهر بارقهٔ هلال مثال مراکب و مواکب اقبال گشته نقش آنها را منّت آسا بر سر و چشم جای داد به‌این اعتبار سرافتخار به‌آسمان رسانید و زبان بی‌زبانی به‌شکرگزاری ادراک میامن و برکات جاودانی گشاد و گل زمین باغی فردوس [4]آیین که طرح افکندهٔ عهد سعادت مهد پادشاهزادگی بود در مبادی ایّام جلوس اقدس آن را با پرگنهٔ مذکور به‌نوّاب قدسی القاب پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب مرحمت فرموده بودند از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدّم همایون داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت و چون آن نمونهٔ ریاض رضوان عمارتی لایق به‌شأن پرستاران آن قرین حور عین رابعهٔ بنات سپهربرین نداشت، بنابر آن متصدّیان مهمّات آن پرگنه را به‌اساس نهادن نشیمنهای دلنشین خاطر پسند موافق هندسه و طرحی که بر ضمیر منیر مهر انور هفت کشور و نیابت مناب نیّر اعظم چرخ اخضر پرتو افکن گشته بود فرمان‌پذیر گشته.

بیست و نهم ماه قصبهٔ پرگنهٔ سرهند که از جمله خالصات است مضرب سرادق اقبال شده عرصهٔ باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش‌آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از تربیت و مرحمت حضرت جنّت‌مکانی نیز شاهد قابلیت آن به‌سرحد نهایت خوبی و مرغوبی گرائیده بود و درختانش رشک طوبی شده و سدره آسا به‌منتهای مرتبهٔ کمال رسیده بودند [5]از میامن ورود اقدس غیرت‌افزای فلک اطلس گشت و نشیمنهای دلکش آن که در غایت دلنشینی و فیض بخشی بودند از برکت نزول مقدّس رشک

---

۱. برگ ۷۹ ب، برتیش.
۲. کامل (دیوان هند).
۳. برگ ۱۳۳ ب، دیوان.
۴. برگ ۱٦۰، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۳٤، دیوان.

فرمای هفت کاخ سپهراخضر گردیده روکش این آبنوسی طارم مقرنس آمد و چون وقت قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و در این نزدیکی‌ها تا دارالسلطنهٔ لاهور جای دیگر که درخور تزیین انجمن جشن نوروزی باشد یافت نمی‌شد، بنابراین بزم آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندان محافل عیش و عشرت به‌اتّفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت به‌آذین [1]بندی این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل باغ مذکور طرح افکنده حضرت جنّت‌مکانی بود، مأمور گشتند.

---

۱. برگ ۱٦۰ ب، موزهٔ دهلی.

آغاز سال هفتم از دور اوّل ادوار سنین جلوس همایون حضرت ظلّ سبحانی صاحبقران ثانی

در اینولا که والی ولایات عالم علوی یعنی نیّر اعظم و نوربخش عیون اعیان عالم بار دیگر نظر مهر در کار ذرّات کائنات کرده پرتو التفات کلّی بر ساحت احوال سایر جزئیات گیتی گسترد و بر افسردگی حال صحرا و چمن و بی‌برگی و پژمردگی گل و یاسمن که غارت زدگان یغمای دی و بهمن بودند بخشوده قهرمانان قوی قدرت قوای نامیه را به‌قهر و طرد عساکر بر او نامزد فرمود. لاجرم همگی همه همّت بر تجهیز افواج منصوره گماشته هریک از گماشتگان خود را به‌سرکاری کاری باز داشتند و معهٰذا سایر طبایع و ارکان و بساط و مرکبات کون و مکان از ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهی در صدد مدد کومک شده به‌مقام انتقام درآمدند، چنانچه تا گلبن ساده باطن پاک دامن جُل قد تو برتوی غنچه [1]در برکرده سپر زرّین قبّهٔ گل به‌دوش افکنده تا آب پاک طینت صافی درون از جوش حباب و آژین[2] موج چهار آئینه بند و جوشن پوش گردید و چون همگنان به‌شیر خان فرموده چسبان و چست ساز و برگ ترکتاز را راست و درست کردند نخست کوکبهٔ موکب باد بهار در [3]عرصهٔ دشت و صحرا آشکار گشت و گورکهٔ سطوت و دبدبهٔ دولت از رعد قوی صولت بر فیلان سحاب طوفان بار عربده گر بار کرده سلاحشور و صف آرا شد. آنگاه سایر سپاه ظفرپناه فروردین با حشمت جمشید و فرّ فریدون به‌توزوک شایان و آیین‌نمایان فضای باغ و راغ و عرصهٔ هامون و کهسار را فروگرفت و چون قوشونهای لشکر نصرت نوروزی [4]بر سپاه جورکیش سرما و لشکر قهراندیش مهرگان به‌انداز کینه‌توزی ترکتاز آوردند و به‌صدمهٔ نخست خیل خزان شکست درست خورده بار ارتحال و رخت

---

۱. برگ ١٣٤ ب، دیوان.

۲. از تن (موزهٔ دهلی).

۳. برگ ۸۰، برتیش.

۴. برگ ١٦١، موزهٔ دهلی.

فرار از روی زمین بربست و با شتاب باد وزان هزیمت به‌وقت را که در حقیقت نوعی است از فیروزی غنیمت شمرده سرخود گرفت.

لاجرم سلطان سیّارگان منصور و مظفّر بر طارم میناکار سپهر چهارم به‌سریر زر نشان حمل بر نشست و نخست برای ادای رسم تهنیت و مبارکبادی نیّت آرایش جشن عیش و شادی بسته آنگاه بر سبیل همایون فالی شگون روی زمین را بساط انبساط پیراست و از محیط افلاک تا مرکز خاک را به‌نور حضور آذین بهجت و سرور بسته ابواب شکفتگی و نزهت بر روی گل تا خار این سبز گلزار گشود، چنانچه از سرنو چهار بازار گیتی رواج و رونق [۱]کلّی پذیرفته آب و رنگ دیگر بر روی کار روزگار باز آمد. خارای مشجّر فستقی کهسار از عکس سبزرنگی لاله‌زار دشت عنّابی گشت و حلّه سنجاب سحاب از پرتو انواع ازهار و الوان انوار رنگ کاغذ ابری گرفت. گونهٔ پرنیان هوا از فرط رطوبت آبی گردید و سیمای سیم مذاب آب از وفور صفا و سبیلان سیمابی شد.

در این وقت از نور حضور انور و پرتو انوار سراپای فرخنده‌فر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر انجمن جشن نوروزی که به‌زیور نوادر بحری و کانی از درّ و گوهر و سیم و زر زینت گرفته بود سرمایهٔ زیب‌پذیری اندوخت و از تمکّن آن عرش مکانت کرسی مکان پایهٔ سریر میناکار گوهرنگار چندان مایهٔ تمکین و وقار به‌دست آورد که از رشک گران‌سنگی و والاقدری مقدار آن سنگ سبکسری و بی‌وقری به‌مینای فیروزه گون [۲]سپهر گوهرآگین برخورده شکست در کار علو درجاتش که بالا گرفتهٔ ازلی است راه یافت. چون آن محیط جود و مدار عُلیا منطقهٔ عالم وجود بر مقر مقرّر خویش استقرار حق به‌مرکز حقیقی خود قرارگرفت و سایر شاهزاده‌های بلنداختر والاگوهر و امرای کامگار نامور آداب معهوده رعایت نموده مراسم تهنیت و مبارکباد به‌جا آوردند و هاله‌وار اطراف آن قمر طلعت مهر طالع را که با سعادت سعد اکبر از مطلع سپهر نیک اختری یعنی تخت دولت اکبری طلوع خجسته داشت، قرار گرفتند و آن بحردل، ابر کف به‌دستور هر روزه نخست دست به‌داد و دهش گشوده داد بخشش و بخشایش دادند. آنگاه بر مراتب و مناصب و وظائف ارباب [۳]رواتب افسرده بسی مدارج ارباب مراتب مذکوره احداث نیز فرمودند.

از جمله در این روز سعادت‌اندوز سپهدار خان که از اکثر بنده‌های عمدهٔ درگاه سپهراشتباه به‌جمعیّت سپاه و ثروت در پیش و در کاردانی و کارگزاری از اقران و امثال بیش بود بنابر

۱. برگ ۱۳۵، دیوان.
۲. برگ ۱٦۱ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳۵ ب، دیوان.

مقتضای کارگری اخلاص خالص و نیّت صالح به‌تازگی مشمول عواطفت و منظور مراحم پادشاه مرتبه سنج پایه‌شناس آمده درجهٔ منصبش از اصل و اضافه به‌پلّهٔ پنجهزاری ذات و سوار که از آنجمله سه هزار دو اسبه و سه اسبه اعتبار یافته بود رفعت‌گرای گردید و به‌تقدیم خدمت عمدهٔ صوبه‌داری گُجرات که در این نزدیکی بنابر بعضی وجوه که مقتضای جهانبانی است از باقر خان نجم ثانی تغییرپذیر شده بود، سرافرازی پذیرفت و هم در این فرخنده محفل مخلع به‌خلعت فاخره و مختص به‌عنایت اسب و فیل مرخّص گشت و هم در این روز [1]طرب افروز امام قلی نامی که از جانب شاه صفی دارای دارالملک ایران مصحوب خیرات خان رسول قطب‌الملک به‌رسالت گلکنده نامزد [2]شده بود از بساط‌بوس انجمن حضور پرنور بر کام خاطر فیروز گشته نامه‌ای که شاه صفی مصحوب او به‌درگاه والا ارسال داشته بود گذرانید و پیشکش مشتمل بر سایر نوادر تحف و نفائس طرف ایران کشید. از جمله بیست سر اسب عربی نسب عراقی شیر خان به‌نظر انور درآورده که همگی به‌همه حساب بر بادپای برق رفتار سحاب سبقت می‌گرفتند و در تندرَوَی و تقدم پرتگاور آتش عنان صرصر اشتلم نموده به‌نرمی پویهٔ رهوار لوند بادیه نورد آب را سبق روانی می‌دادند، با چند شتر بختی [3]که از تندی پویه و خوبی خرام با شتاب بخت آیان و اقبال مقبل دم از مقابل گویی می‌روند و در سرعت دَو از جمازهٔ خودرو باد قبول گرو می‌بردند و چند سر اشتر رهوار صبا رفتار که به‌هنگام جلو ریز قاصد تیز پر سبا یعنی پیک سبک خیز هدهد را گرانجان خوان و کند پای می‌خواندند و دیزهٔ بروعی قمر در زده مشعشی مهر انور را کودن و پالانی می‌شمردند.

مجملاً از آنجا که آمد اقبال است تمامی پیشکش او به‌نظر قبول آن سرور درآمد و مشارٌالیه هم در این انجمن والا از عنایت خلعت تشریف اعظام یافته به‌انعام چهل هزار روپیه نقد سمت اکرام پذیرفت و پاینده بی‌اورنگ که به‌عزیمت طواف حرمین مکرّمین رهگرای شده بود در این روز فرخنده از دریافت شرف ملازمت والا سعادت‌اندوز گردید و دو تقوز اسب و ده شتر نر و مایه بُختی بر سبیل پیشکش درآورد و بالتمام منظور انظار قبول افتاده از عطای مبلغ دو هزار رویه به‌صیغهٔ انعام پذیرای مرحمت گشت.

۱. برگ ۸۰ ب، برتیش.
۲. برگ ۱٦۲، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳٦، دیوان.

و بالجمله حسب‌الامر والای نیّر اعظم روی زمین، سامان طرازان به‌تهیّهٔ اسباب چراغان اطراف تالاب سرهند پرداختند و شب این روز عشرت‌آموز به‌افروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش [۱]روز شد، چنانچه ماه منیر که در جنب پرتو این شب فروغ‌افزای ظهور و بروز کرمک شب افروز نداشت به‌نور اندوزی درآمده ذخیره روز نیک و بد آماده ساخت و روزگاری دراز از فرط استغنای طبع بی‌نیاز بوده به‌تبرک دریوزهٔ مهر انور پرداخت و تمام آن شب از عکس [۲]انوار شمع و فروغ چراغ در دل آب‌نمایان بوده هر حبابی صدف گوهر شبچراغ می‌نمود، نشأ تفرّج تماشائیان دو بالا شده سطح آب آسمانی پر ستاره به‌نظر اهل نظّاره درمی‌آمد و چون آن گل زمین که از کمال نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت‌برین بود به‌غایت خاطر پسند و دلنشین افتاد. بنابراین بندگان حضرت بر آن شدند که نشیمنی عالی به‌هندسهٔ غریب و وضع نظّاره فریب در آن سرزمین بنا فرمایند که یک روی آن بهشت روی زمین به‌سوی تالاب و روی دیگر به‌جانب باغ باشد و در لحظهٔ طرحی تازه و نقشی بدیع که به‌هیچ‌وجه نظیر آن در شش جهت به‌نظر نظّارگیان درنیامده بود رسم نمودند و دیانت خان دیوان و فوجدار سرکار سرهند را برسر سرانجام آن کار داشتند که در ساعت مسعود رنگ ریخته بی‌درنگ اساس نهد.

دوم ماه ماهچهٔ لوای والای آن دویمین نیّر اعظم از افق سرزمین سرهند طلوع نموده به‌سمت مقصد ارتفاع یافت.

روز دیگر ظاهر سرای اعتمادالدّوله از پرتو ورود مسعود آن شمع سراچهٔ وجود و فروغ خورشید جود حضرت واجب‌الوجود چون نورستان باطن خدابینان و صفوتکدهٔ قلوب خلوت‌نشینان مهبط انوار ظهور و سرمنزل وفود طلایع نور گردید. در همین منزل راجه جَگَت سِنگه ولد راجه باسُو که از حوالی کانگرَه به‌آهنگ ادراک شرف آستانبوس درگاه والاسعادت گرای شده بود [۳]به‌مقصد رسیده دریافت شرف مقصود نمود و نیز دیانت خان مشمول انواع عواطف شده مرتبهٔ منصبش از اصل و اضافه به‌درجهٔ [۴]هزاری ذات و پانصد سوار رسید و از مرحمت تشریف فاخر [۵]مخلع و به‌رخصت سرهند ممتع گشت.

---

۱. برگ ۱٦۲ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۳٦ ب، دیوان.
۳. برگ ۱٦۳، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۸۱، برتیش.
۵. برگ ۱۳۷، دیوان.

دهم ماه ساحل رودبار بَیاه قرار گاه دریای لشکر طوفان اثر خاقان بحر و بر شد.

و روز دیگر که عید ماه روزه بود در آن خجسته مقام قرار اقامت یک روز اتّفاق افتاد و چون بارگاه محیط فسحت در آن سوی رود برای ادای نماز عید افراشته شده بود حضرت پادشاه اسلام شعار و دیندار از خورشیدوار ظلال افاضهٔ انوار ظلّ اللّهی برسر هلال سفینه افکندند و چون کشتی به‌اقبال قبول آنحضرت مانند باد دبور از آب عبور نمود و آن سرور بسان مهر انور پرتو طلعت همایون بر مدار سرادق شفق گون پادشاهی که افق تا افق کشیده شامیانه‌های سپهرنشان مانند شادروان نور سپیده صبح گاهی ماه تا ماهی را فروگرفته بود، گستردند و در آن مجمع که از فرط کثرت جمعیّت و فرّ حضور پرنور آن عزیز کردهٔ حضرت عزّت عز شأنه غیرت جامع دمشق بل مصر جامع شده بود با جمیع علمای اسلام و ائمّه انام نماز عید صیام ادا نمودند.

از سوانح ملال‌افزای اندوه‌گرای

که در این ایّام اتّفاق افتاد سؤالمزاج وهاج قرّةالعین افروزندهٔ تخت و افرازندهٔ تاج مهین شاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان داراشکوه والانژاد است و چگونگی علّت این قضیه آن‌که: چون حسب‌الحکم قضایای آسمانی بل مقتضای کون طبایع که فساد مزاج اجساد تابع آن است و لامحاله بنابر استلزام خاصیّت امکان عقدهٔ ترکیب بند کالبد انسان در حالی از احوال به‌انحلال گراید در اینولا کریمه که از مواهب حضرت [1]واهب متعال بدان بلنداقبال موهبت شده بود آهنگ مسند[2]آرای گلگشت قصور جنان و ریاض رضوان نمود. لاجرم طبیعت قدسی سرشت آن باعث استقامت قوائم سریر دولت که هرگز گرد کدورت و غبار کلفت گرد آن صفوتکدهٔ صفا نگشته بود و امید که دیگر هرگز نگردد به‌علّت افراط الم و غصّه رفته رفته از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار با تب محرّق منتهی گشت و لمحه لمحه شدّت آن عارضه به‌فرط اشتداد منجر گشته مدّت امتداد می‌یافت و از این رو حضرت خلافت مرتبت بی‌نهایت اندوهناک شده افراط حزن و ملال خاطر آنحضرت مرتبه به‌مرتبه به‌مراتب کمال رسید و نوّاب قدسی القاب پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب نیز در این باب قلق و اضطراب به‌جایی رسانیدند که دون مافوق آن مرتبه اندازهٔ تصوّر خرد بلندآهنگ رسااندار است و بالجمله آن قدسی طینت حوری‌نژاد بنابر افراط مراتب محبّت که به‌برادر فرخنده اختر خود داشتند تجویز دوری فی‌الجمله نیز ننموده بر طبق در خواه دستوری از بندگان حضرت سرادق سعادت شاهزادهٔ نامدار را

۱. برگ ۱۶۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۳۷ ب، دیوان.

نزدیک به‌حریم حرم خلافت نصب می‌فرمودند که گاه بی‌گاه خود متفقد احوال آن والااقبال بوده کدبانوان و پرستاران شبستان عصمت متعهّد بیمارداری و متصدی غمگساری و تیمارخواری آن کوکب دری برج کامگاری می‌شده باشند و آنحضرت نیز به‌دولت و سعادت چندین پَهر روزه مراسم عیادت فرزند اقبالمند بنابر نزدیکی جابه‌جا می‌آوردند.

و چون اطبّای پایتخت با وجود کمال مهارت و خبرت غفلت نموده پی تشخیص مرض نبردند فرمان جهان مطاع به‌طلب وزیر خان که در این فن نهایت [۱]مرتبه حذاقت دارد [۲]و از قدم خدمت تکرار معالجات نبض کیفیّت مزاج خدیو روزگار و طبع شاهزاده‌های عالی‌مقدار به‌دست آورده بود توقیع صدور پذیرفت و خان مشارٌالیه بعد از ورود فرمان‌گیتی مطیع بر سبیل ایلغار از لاهور راهی شده روز یکشنبه چهاردهم ماه خود را به‌ملازمت شاهزادهٔ نامدار رسانید و تشخیص مرض و عرض آن نموده با معالجه پرداخت و در [۳]اندک وقتی بنابر سودمندی تصدّق و دعا بل توجّه عالی و همّت والای پادشاه دین و دنیا که به‌انواع سعادات دنیوی و اخروی مؤیّد و مؤبد و موفّق سرمدند دوا و مداوا مفید افتاده و بهبودی چهرهٔ ظهور نمود و عاقبت مزاج مقدّس شاهزادهٔ اقبالمند سعید به‌عافیّت جاوید گرائیده شفای کلّی حصول یافت و صحّت ذات آن والاگوهر باعث جمعیّت خاطر مبارک این علّت تامّه استقامت احوال طبایع و ارکان گردید و وزیر خان بنابر انتظار ساعت مسعودی که برای استسعاد ملازمت والامختار او بود به‌لاهور معاودت نمود که چون آن وقت معهود درآید احراز این سعادت عظمٰی نماید و چون خاطر اقدس سَروَر هفت کشور از رهگذر تندرستی شاهزادهٔ والاگهر من جمیع‌الوجوه به‌جمعیّت تمام گرائید از آن مقام قرین دولت کوچ فرموده شانزدهم ماه کنار تالاب خواجه هشیار که در خارج دارالسلطنه بسیار به‌موقع خود واقع شده مرکز اوتاد و مربط اطناب سرادق جاه و جلال و مضرب قباب موکب اقبال گردید.

هفدهم مطابق هفتم شهر شوّال مبارک فال که ساعتی مسعود بود حضرت خلافت‌پناهی شاهنشاهی از این منزل که مهبط اشعهٔ ورود [٤]آن ظلّ ظلیل حضرت نورالانوار شده بود همعنان دولت و سعادت بر فیلی تنومند [٥]کوه شکوه در حوضهٔ زرّینی که چتری آن را به‌تصرّف طبع اقدس دقیقه‌رس

---

۱. برگ ۱۳۸، دیوان.
۲. برگ ۱۶۴، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۸۱ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۳۸ ب، دیوان.
۵. برگ ١٦٤ ب، موزهٔ دهلی.

بر صورت چتر مدوّر ساخته بودند سوار شده متوجّه دارالسلطنه شدند و در این حال وزیر خان خود را به‌ملازمت اشرف رسانید و غبار نعال مرکب موکب اقبال را که کحل‌الجواهر ابصار و بصائر هر سیاه و سفید بل کیمیای بقای ابد روح و جسد و آبحیات جاویدی است توتیای ضیای دیدهٔ امید ساخته هزار مهر و هزار روپیه به‌طریق نذر از نظر انورگذرانید و نجابت خان فوجدار کوه دامان کانگرَه که جاگیر نیز همانجا گرفته بود و میرزا والی و سزاوار خان پسر لشکر خان فوجدار لکهی جنگل با مجموع کومکیان صوبهٔ پنجاب و سایر اعاظم اشراف و اکابر اعیان اهالی و موالی دارالسطنه که همراه وزیر خان بنابر مراعات رسم پذیره به‌استقبال موکب اقبال برآمده بودند برای سعادت زمین‌بوس گردیدند و بعد از انقضای یک‌پهر روز که ساعت سعادت‌گرای گردید ساحت دولتخانهٔ مقدّس از نزول اقدس پایهٔ کرسی هشتمین غرفهٔ این طارم مقرنس یافته کرّوبیان عالم بالا و ملأ اعلی بافتهٔ کارگاه بوقلمون چرخ اطلس را در راه پادشاه سلیمان‌جاه بر سبیل پای انداز گستردند.

و نوزدهم ماه که فرخنده جشن شرف آفتاب به‌رسم معهود همه ساله روکش پیرایش نگارخانهٔ چین بل سرمایهٔ آرایش بهشت‌برین شده بود چنانچه از اسباب نکویی اسباب چیزی که نداشت گویی همین نظیر و قرین بود. در آن روز شرافت‌اندوز به‌طریق روزه جهانی امیدوار از فرط داد و دهش آن کامبخش داد ده داد [1]مراد خاطر و کام دل داده از نهال تمنّا و گل امید برخورده ثمر چیدند و خرمن خرمن حاصل تخم آرزو که کاشتهٔ دیرینه بوده، برداشتند و از جمله سعید خان صاحب صوبهٔ کابل که در مدّت جلوس اقدس از زمین‌بوس آستان مقدّس مراد دل حاصل نکرده بل [2]کام لب برنیاورده بود چون در این ایّام از روی عنایت تام امر والا در باب طلب او صدور یافته بود در این روز به‌درگاه والا[3] رسید و خود را به‌آرزوی دیرینه رسانیده بر کام خاطر فیروز شد و هزار مهر و هزار روپیه به‌صیغهٔ نذر و یکصد سر اسب و همین عدد شتر بختی بر سبیل پیکش از نظر انور گذرانید.

و چون وزیر خان [4]در عرض مدّت صوبه‌داری پنجاب نفائس و ظرائف هر دیار و هر مکان از جواهر بحر و کان و آلات مرصّع و زرّین و اوانی سیمین مصنوع صنعت پیشگان همه روی زمین و انواع اقمشهٔ ایران و توران و هند و فرنگ و خطا و ختن و امثال اینها از آن و این چندان تصوّر کمیّت و کیفیّت توان نمود برای پیشکش پادشاه بحر و بر و خاقان هفت کشور آماده ساخته بود در این روز

۱. برگ ۱۳۹، دیوان.
۲. برگ ۱٦٥، موزهٔ دهلی.
۳. اعلی (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۸۲، برتیش.

به‌ترتیب چیده از نظر انور گذرانید و بنابر آن‌که این معنی از روی صدق ارادت و صورت حسن عقیدت از او سرزده بود قطع نظر از این دقیقه‌ای که در مدّت جلوس ابد مقرون امثال و اقران او را از این دست پیشکش سرانجام نمودن دست نداده بود و خدمتگزاری او به‌غایت مستحسن و محسن افتاده و از راه سرراه سرافرازی آن عمدة‌الملک پرتو نظر اقبال بر ساحت قبول موازی چهار لک روپیه از آنجمله یافت.

در این تاریخ نجابت خان که خدمت [1]فوجداری دامن کوه کانگرَه را کماینبغی سرکرده بود منظور نظر عنایت شده مرتبهٔ منصبش از اصل و اضافه به‌پایهٔ سه هزاری ذات و دو هزار سوار رسید. مخلص خان که به‌امید دریافت سعادت سرمد یعنی زمین‌بوس بارگاه حضور پرنور از گورَکهپُور به‌سوی دربار سپهرمدار راهی شده بود در اینولا رسیده از همراهی بخت مساعد و مرافقت طالع موافق آرزوی خاطر دریافت و دو زنجیر فیل کوه نظیر بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید. قلیج خان از صوبهٔ ملتان که در عهدهٔ حراست او مقرّر بود رسیده به‌نیروی کارگری اقبال از ادراک سعادت تقبیل خاک آستان سپهرنشان [2]خود را به‌نهایت مراتب پیشنهاد اندیشه و قرار داد خاطر رسانیده و پیشکش درخور حال خود از اسبان عراقی و سایر نفائس و نوادر ایران به‌نظر انور درآورده بنابر کمال عنایت سرشار که نسبت بدان عقیدت سرشت ارادت شعار داشتند همگی منظور نظر افتاد و هم دارین تاریخ چهل سر اسب کَچهی با دیگر تحف و ظرائف گُجرات که باقر خان پیش از تغییر و تبدیل حکومت گُجرات بر سبیل پیشکش مرسل داشته بود به‌نظر همایون درآمده بنابر تمهید[3] تمنّای امید او به‌محل قبول موصول گردید و میرجمله جملگی پیشکش شاهزاده‌های جوان‌بخت اقبالمند و امرای عقیدت منش اخلاص پیوند که از روز نوروز اسعد تا روز شرف اشرف مقبول نظر انور افتاد مبلغ دوازده لک روپیه کشید.

بیست و پنجم ماه فروردین به‌طواف روضهٔ ملائک مطاف حضرت جنّت‌مکانی توجّه نمودند و بنابر رعایت نهایت ادب در بیرون دروازه آمادهٔ [4]ادای حق تعظیم و اعظام گشته پیاده شدند و همه جا کمال اجلال و اکرام آن عالی مقام به‌جا آورده در همهٔ ابواب دقیقه‌ای از دقائق برداشت و بزرگداشت آن بقعهٔ متبرّکه فروگذاشت ننموده و بعد از مراعات آداب معهوده زیارت مرقد مقدّس و ادای وظائف مقرّره از اعطای مجاورین و انعام خدمهٔ روضهٔ منوّره فرمودند و خیرات و تصدّقات مساکین و عجزهٔ

---

۱. برگ ۱۳۹ ب، دیوان.
۲. برگ ١٦٥ ب، موزهٔ دهلی.
۳. مبانی (برتیش).
۴. برگ ١٤٠، دیوان.

دارالسلطنه خصوص سکنهٔ جوار حظیرهٔ خطیره حضرت جنّت‌مکانی به‌نقیب ساکن اعلی علّیینند اضعاف قرار داد خاطر آن ضعفا به‌فعل آوردند، چنانچه ده هزار روپیه از سرکار خاصّهٔ شریفه و نصف این مبلغ که شاهزاده‌های عالی‌قدر بلنداختر به‌رسم خیرات مقرّره آورده بودند با دو هزار روپیهٔ دیگر از نائبِ خان نامور یمین‌الدّوله بر سایر مستحقان پخش شد و در این ایّام فرخنده فرجام که عرصهٔ دارالسلطنه از میامن [1]اقامت موکب سعادت غیرت ریاض رضوان و رشک ساحت دارالسّلام بود بنابر کمال معدلت گستری و رعیّت‌پروری نخست به‌درست ساختن شکست و ریخت خراب آباد قلوب صاحبدلان عمرها الله تعالی پرداخته آنها را معموره عمارت جاوید [2]ساختند. آنگاه از روی وفور رأفت و مرحمت احوال پریشان عموم سپاهی و رعیّت آن ولایت خصوص تحقیق و تشخیص کیفیّت سلوک عمّال و اعمال خالصات دیوانی و شقداران محال جاگیردار نمودند و در هر مادّه از این مواد با خوض تمام داد غوررسی و بازپرسی دادن و انصاف رعیّت مظلوم از راعی ستم پیشه گرفتن که در حقیقت این معانی [3]نیز نوعی از عمارت‌پردازی دلهای خراب است پیشنهاد ساختند و پس از پرداخت این معنی به‌مرمّت‌اندیشی عمارات دولتخانهٔ دارالسلطنه که از دیرباز کسی نپرداخته بود توجّه تمام مبذول داشتند و بنابر آن‌که عمارات غسلخانه و خوابگاه در اصل به‌اعتبار طرح و وضع دلپسند و خاطر خواه آنحضرت نبود معماران هندسه‌پرداز حسب‌الامر اعلی به‌تازگی طرحهای غریب نظر فریب رسم نموده از نظر مشکل پسند گذرانیدند و رنگ ریختن و بنا نهادن و به‌اتمام رسانیدن طرحی که از آنجمله مختار افتاده به‌اهتمام وزیر خان و سایر متصدّیان مهمّات عمارات دارالسلطنه بازگذاشته که تا هنگام مراجعت از سفر مبارک انجام کشمیر اتمام‌پذیر سازند و همچنین رو هندسه و طرح عمارت شاه برجی که در عهد حضرت جنّت‌مکانی افکنده اساس آن را از زمین برآورده بودند تا غایت همچنان مانده بود فرمودند و طرّاحان نیرنگ طراز رنگ طرحهای تازه‌ای که به‌خاطر اقدس دقیقه‌رس [4]رسیده بود ریختند و شرح کمیّت و کیفیّت آن را یمین‌الدّوله که در باب طرّاحیها و تصرّفات در ابواب این فن ید طولی دارد حسب‌الامر اعلی از دستخط خود بر همان طومار مطرح ثبت نموده به‌مهنّدسان سپرد که عمل آن دستور اکمل را دستورالعمل سازند تا بنابر مقتضای قضیهٔ حکمت آمود اوّل‌الفکر آخرالعمل در آغاز کار ابواب حرف ثانی مسدود گردد. دربارهٔ سرانجام مصالح عمارت شاه برج که کمال فسحت و عظمت

---

١. برگ ١٦٦، موزهٔ دهلی.
٢. برگ ٨٢ ب، برتیش.
٣. برگ ١٤٠ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۶۶ ب، موزهٔ دهلی.

بنا دارد چنانچه در هر رسته‌ای از آن‌که به‌حرف معماران «لا» خوانند سه لک خشت پخته صرف می‌شود، کمال اهتمام نموده اتمام آن را نیز در مدّت مذکور مقرّر و معیّن فرمودند.

سوانح ماه اردیبهشت

[۱]از جمله برکت‌افزایی خانهٔ نویین اعظم و دستور معظّم، رکن‌الدولهٔ کبرٰی، خان آصف مکان، آصف خان است از یمن ورود مسعود حضرت سلیمان زمان و موجب این معنی برای عاطفت عمیم آن‌که چون یمین‌الدّوله در سمت قلعهٔ شهر برکنار میدان نخّاس که مجمع اهل سود و سودای این مصر جامع[۲] است منازل عالی بنیاد رفیع‌العماد اساس نهاده بود و مبلغ بیست لک روپیه در مدّت ده سال به‌اهتمام تمام سمت اتمام داده در اینولا بجهة تحصیل یمن و برکت تکمیل قدر و منزلت درخواست حضور پرنور آنحضرت به‌منزل مذکور نمود و بنابر رعایت جانب آن خان والاجناب ساحت آن عالی منزل غرّهٔ اردیبهشت از فرّ ورود مسعود آن قرّةالعین اعیان وجود و مظهر حسن ایجاد و سخا وجود روکش قصور و منازل بهشت موعود شد و از این رو سایر نشیمن‌های غریب و مناظر نظّارگی فریب آن رشک سرابستان ارم معهود به‌تازگی آب روی کهن طارم چرخ کبود گردید.

فی‌الواقع این فرخنده منزل که [۳]قبل از نزول اجلال خیل سعادت و حلول کوکبهٔ اقبال و دولت و ادراک پرتو نظر قبول آنحضرت در بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زینت و ترتیب و وفور زیب و زینت و ظهور انواع خصوصیّت و مرتبت به‌مرتبه‌ای بود که همگی اصحاب خبرت و عبرت از جهان گردان گیتی نورد که به‌واجبی ساحت قبضه خاک را وجب وجب نوردیده و برآورد کرده پای سیاحت و نظر مساحت نموده‌اند از این دست منزلی بر روی زمین از امثال و اقران آن خان عظیم‌الشأن با آن‌که مثل و قرین در زیر سپهربرین ندارد [٤]نشان نمی‌دادند[٥]. الحال که محفل [٦]دولت و اقبال و محمل جاه و جلال و حامل بارگران حشمت و سلطنت و محل شوکت و شکوه حضرت خلافت گشته راه قیاس خردمندان در تصوّر مراتب این ابواب گشاده است و مقیاس تقدیر و تخمین کیفیّت و کمیّت مزید خواص و مزایا بعد از این مراتب به‌دست افتاده چنانچه از این مزیّت ظاهر می‌شود که

---

۱. برگ ١٤١، دیوان.
۲. جامعیت (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ١٦٧، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ١٤١ ب، دیوان.
۵. نمی‌دارند (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۸۳ برتیش.

خصوصیّات ارتفاع پایۀ شأن و منیعت مکان در کدام پلّه و دقائق عظمت قدر و مقدار آن در چه درجه خواهد بود.

مجملاً خان آصف مکان که فی‌الحقیقت در همه باب ارسطوی فن و افلاطون این آوان است و از روی آداب دانی و قاعده‌شناسی قانون که هر کار و دستورالعمل روزگار نخست پاس شکر و سپاس حضرت پروردگار داشته سپس همّت بر ادای شکرانۀ آفریدگار به‌ستایش و نیایش گماشت. آنگاه رعایت مراسم معهودۀ ظاهری نموده لوازم این مقام را همگی به‌جا آورد، خصوص پای انداز موکب سکندر حشم، حضرت سلیمان زمان و نثار مقدّم مکرّم آن موسٰی دست، عیسٰی نفس که به‌قدر دسترس امکان پاس این مرتبه نیز داشته پیشکش لایق از غرائب و ظرائف اطراف و [1]اصقاع گیتی به‌نظر انور آن سرور گذرانید، مشتمل بر انواع نوادر جواهر و آلات زرّین مرصّع به‌جواهر گرانمایۀ بحری و کانی و ظروف سیمین و اقمشۀ روی زمین و دیگر نفائس و تحف روزگار از اسب و فیل و امثال آن‌که بنابر شیر خان کمیّت و کیفیّت از پیشکشهای لایق که در ایّام سابق می‌گذرانید به‌مراتب بیش در پیش بود، چنانچه قیمت مجموع شش لک روپیه می‌کشید و بنابر مراعات خاطر آن خان رفیع مقام که در باب خواست قبول مبالغه و تأکید تمام [2]داشت باتمام مقبول افتاد.

آنگاه بندگان حضرت پادشاه حقائق نگاه ادای حقّ اخلاص و ارادت این نویین عقیدت آیین نموده در آن منزل سعادت حامل تا آخر روز قرین دولت و اقبال توقّف فرمودند و تناول نعمت خاصّه و استراحت معتاد همانجا به‌جا آورده بر این سر آن خان والامکان را به‌تازگی امتیاز ابد و سرافرازی سرمد بخشیدند.

و دوم ماه نجابت خان از عنایت خلعت و اسب نوازش پذیرفته به‌محل فوجداری سابق رخصت یافت و در همین روز پنج زنجیر فیل از بابت پیشکش سیّد حسین ولد سیّد دلیر خان بارَهه سعادت‌پذیر امرار از نظر انور گشت.

سوم ماه موکب سعادت به‌شکار جهانگیرآباد که از صیدگاه‌های معتبر مضافات دارالسلطنه که به«هرن مناره» معروف است متوجّه شده و بعد از سه روز که روزگار صرف سیر و شکار گشته چندین آهو به‌تفنگ خاصّه صید شد، همرکاب دولت سعادت عنان انصراف به‌دارالسلطنه انعطاف پذیرفت.

---

۱. برگ ۱٦۷ ب، موزۀ دهلی.
۲. برگ ۱٤۲، دیوان.

هفدهم ماه، انوار نظر مرحمت این منظور انظار عنایت آفریدگار بر ساحت ترقّی احوال قلیج خان فروغ گستر گشته یک هزار سوار از جمله منصب سابق او که چهار هزاری ذات و هزار سوار بود دو اسبه و سه اسبه اعتبار یافت و از عنایت [1]خلعت و اسب نوازش پذیرفته در همین روز به‌صوب صوبهٔ ملتان مرخّص شد. مخلص خان نیز به‌تقدیم خدمت نگاهبانی صوبهٔ تلنگانه از صوبجات دکن اختصاص‌پذیر گشت و از افزایش پانصدی ذات و سوار و عنایت خلعت و اسب نوازش یافته مرخّص گردید. محلدار خان دکنی به‌مرحمت خلعت و اسب و علم و نقّاره و انعام بیست هزار روپیه نقد و تقدیم [2]خدمت فوجداری سرکار گُورَکهپُور که از مخلص خان در این ایّام تغییرپذیر شده بود سرافراز گشته در همین روز دستوری یافت.

از سوانح این ایّام فسخ عزیمت گلگشت کشمیر بهشت نظیر است. در این اوان تأخیر نهضت مقرّر تا رسیدن ساعت مختار دیگر و سبب ظاهری این معنی سوای اقتضای قضا و اراده منقلب قلوب که عارف به‌نیات و خصوصیّات و معروف به‌فسخ عزائم و نسخ ارادت است آن‌که: چون در مبادی ایّام نزول دارالسلطنهٔ [3]عظمٰی اوّل اردیبهشت مبدای انشای سفر دومین بهشت موعود یعنی کشمیر دلپذیر مقرّر و معهود شده بود و ثانیاً از مضامین وقایع واقعه‌نویسان آن سمت سمت ظهور یافت که رهگذرها و گریوه‌ها پیش از اوائل خرداد از زیر برف ظاهر نمی‌شود، لاجرم بنابر انهای انها وهن و فتور در مبانی آن اراده راه یافت و چون نزدیکی ماه ذی‌قعده که نوّاب غفرانمآب مهد علیا در روز چهار شنبه هفدهم آن به‌فردوس اعلی خرامیده‌اند، نیز در رسیده بود بنابراین که در سرتاسر ماه مذکور آن مهر سپهرسروری چون صبح صادق سراپا سفید پوش می‌باشند از ارتکاب انواع مستلذات طیّبه مثل تزیّن و تفرّج و طیّب و غنا و رود و سرود اجتناب فرموده مقیّد به‌مطلق رامش و آرامش نمی‌شوند و برخلاف سایر شهور که آن معانی مخصوص چهارشنبه است [4]این معنی مؤیّد تأخیر افتاد. چه در این صورت مرضی خاطر عاطر نیامد که ایّام کلفت و کدورت را در متنزهات آن بهشت آباد گلگشت شکوفه و تفرّج لالهٔ جوغاسی و تماشای گل و سُنبل و نظّاره باغ و راغ به‌سر برند. لاجرم دقائق‌شناسان [5]درج پیمای هندی و فارسی را در باب اختیار ساعتی دیگر مأمور فرمودند.

---

۱. برگ ۱٦۸، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱٤۲ ب، دیوان.
۳. برگ ۸۳ ب، برتیش.
۴. برگ ۱٦۸ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱٤۳، دیوان.

غرّه ماه خرداد که فرخنده روزی بود در کمال میمنت و نیک اختری جهت نهضت موکب منصور به‌سمت مذکور مقرّر شد و بنابراین قرار داد و پس از انقضای مدّت موعود در رسیدن عهد معهود در همان ساعت سعادت ضمان همعنان دولت و اقبال از دارالسلطنهٔ والاتوجّه اعلی به‌سمت مقصد اتّفاق افتاده آن روی رودبار راوی مرکز اعلام نصرت و مخیم سرادق شوکت و حشمت گشت.

دوّم ماه وزیر خان را از تشریف خلعت خاص و جمدهر مرصّع مشرف و مخلع نموده دستوری معاودت به‌لاهور فرمودند و از جملهٔ سواران منصبش که به‌اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار مقرّر شد، سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه و دو هزار سوار یک اسبه معتبر گشت.

و روز دیگر به‌قصد سمت بَهنبَر از آن مقام کوچ فرمودند و بعد از ورود به‌ساحل رود چَناب بر وفق روش معهود کشتیها با یکدیگر پیوسته پل بستند و به‌این طریق بر سبیل آسانی تمام از آن راه گشاده گذار گذشتند.

مجملاً چون مراحل این راه تا بَهنبَر که مساحت مسافتش سی و سه کروه پادشاهی است به‌هشت منزل طی شد.

روز چهارشنبه دهم ماه مذکور مطابق سوم ذی‌حجّه هزار و چهل و سه بدان قصبه رسیدند. چون راه پیر پَنچال در این وقت از توقّفی که در لاهور فرموده بودند گشوده شده بود چنانچه اصلاً برف نداشت [1] از آن راه بنابر نزدیکی با وجود کمال صعوبت از سایر مسالک اختیار فرمودند، چه این بهشت روی زمین به‌حکم «خفّت الجنّة بالمکاره» [2] چهار راه بدهنجار دارد که همگی از راه صعوبت و حزونت جادهٔ دشوار گذار که همه جا به‌متین گریوه‌های پرپیچ و خم و قلّه‌های کهسار البرز آثار می‌گذرد، نحوی است که به‌شرح راست نیاید [3]، چنانچه هر مسلک دقیقی از این مسالک معاینه از دست راه باریک صراط به‌طریقی تیز و تند است که مقراض قوائم رواحل چون عزائم قاطعهٔ راکب و راحل در قطع مراحل آن کند است، چه تندی کوتل و تیزی تیغ آن کوهسار تا به‌حدّی است که هر قدم از آن مرحله پای راحله را پی می‌کند، نی نی در آن راه باریک نه تنها پاهای مراکب در معرض تلف است بلکه خیل راکب را نیز سرها علف تیغ بی‌دریغ است. آری جاده‌های آن عقبات صعبه از عالم سالکان ناقص مسالک طریقت که نه برهنجار رفته‌اند. با وجود آن‌که روزگار در پایان بردن آن مسافت پرآفت

۱. برگ ۱٦۹، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱٤۳ ب، دیوان.
۳. نمی‌آید (موزهٔ دهلی).

به‌سر آروده‌اند بنابر فرط ریاضات شاقّه از موی باریکتر گشته چون به‌جایی [1]نرسیدند به‌طریقی بی‌راه و بی‌طریق افتاده‌اند که یک قدم از هیچ‌سالکی مناسک همراهی به‌جا نمی‌آرند، چنانچه مرحله پیما همه راه بی‌جاده قطع طریق می‌نمایند و معهذا پا لغزیده تا همه جا همراه‌اند بدان مثابه که در هر گام دام لغزشی در راه رهروان به‌خاک نهفته‌اند که تا قدمگاه قارون هیچ‌جا دست از ایشان باز نمی‌دارند.

فی‌الواقع بی‌چاره سالک را در این مسلک پرخوف و خطر عجب کار مشکلی افتاده که از باریکی و تنگی راه هر قدم پای برسر تیغ دارد و از تیزی [2]و تندی تیغهٔ کوه تیز بدو معنی سر در پای تیغ و با آن معانی عالم لغزش بدانسان فراخ که با وسعت عالم امکان دم از مساوات می‌زند و از همه [3]بالاتر این‌که سایر مسافران عوالم وجود در یک قدم به‌سرمنزل عدم می‌رسند و مسکین لغزنده این مراحله پرآفت ابدالآباد در قطع مسافت است و پایانی پیدا نیست:

اندرین وادی که ما را با دم تیغ است کـار مطلب افتاده (ز) لغزش گرتهی می داشـتی

مجملاً از این جمله راه پگلی و دمتور است که به‌هر طور از دیگر مسالک بهتر است. اگرچه نشیب و فراز بسیار دارد و از همه دورتر است، امّا برف در این حدود کمتر می‌بارد و مسافت آن به‌هیچ‌طریق آفت ندارد و از این رهگذر که پر سرد سیر نیست بلکه فی‌الجمله گرمسیرت دارد، برفها زود به‌گداز رفته راه خالی می‌شود و این راه به‌سی و پنج منزل طی می‌گردد، یکصد و پنجاه و چهار کروه پادشاهی است. هر کروهی دویست جریب و هر جریبی بیست و پنج درعهٔ پادشاهی است که مجموع چهار هزار و پانصد درع می‌شود.

دوم راه چومک است که یکصد و دو کروه و بیست و نه منزل مسافت دارد و در این مسلک نیز برف کم است، امّا در چند موضع آن از رهگذر گداختن برف گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث توقّف می‌شود، چنانچه ژنده پیلان تنومند آنجا چون خر در خلاب بند می‌شوند. از این راه در اواسط بهار به‌کشمیر می‌توان رسید.

سوم راه پَنوچ که مسافت آن بیست و سه مرحله است و نود و نه کروه و بنابر کمی برف نسبت به‌راه پیر پَنچال در اواخر بهار از این راه تماشای گلهای ربیع و شکوفهٔ کشمیر را در می‌توان یافت.

---

۱. برگ ۸٤، برتیش.
۲. برگ ١٦٩ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ١٤٤، دیوان.

چهارم راه پیر پَنچال است که در کمال صعوبت و دشواری گریوه‌های [1]شیخ و بسیاری برف و یخ است چنانچه که تا پایان [2]اردیبهشت برسر آن کوه انبوه است و از اواخر فصل خریف تا اوائل بهار عبور سواره از آن راه در کمال تعسّر است و در موسم زمستان مجال گذار مراکب از آن محال متعذر و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به‌بیست کوچ طی می‌شود، چنانچه از لاهور تا بَهنبَر هامون است به‌هشت منزل و از بَهنبَر تا کشمیر کوهسار دشوارگذار است به‌دوازده مرحله و از این راه گذر گلگشت شکوفهٔ کشمیر و تفرّج گل و لاله اوائل بهار احتمال ندارد و چون عنقریب به‌خواست حضرت باری مجملی از خصوصیّات این راه و دشواری مسالک در ذکر احوال منازل آن خصوص عقبهٔ باری براری مذکور خواهد شد اکنون به‌تحریر ناگزیر وقت پرداخت:

چون از بَهنبَر تا کشمیر سرتاسر مراحل کوهسار دشوارگذار است به‌نحوی که اکثر راهگذر بر کمر کوه می‌افتد در نهایت تنگی عرض و بسیاری خم و پیچ و بنابر آن عبور شتر از آن کمال تعسّر بل تعذّر دارد و معهٰذا باربردار آن راه منحصر در فیل و اسب و اشتر و آدمی است، لهٰذا حمل پیشخانه‌ای که حشمت این دولتکده را کفایت کند به‌غایت دشوار است و با این معانی هم بارندگی و سرمای صعب نیز هست، لاجرم در تمام آن راه که چهل و هفت کروه است به‌دوازده منزل پادشاهی پیموده می‌شود. یازده جا به‌عهد حضرت جنّت‌مکانی لری[3] که در زبان کشمیری زبان عبارت است از عمارتی که به‌وضع و شکل خاص می‌سازند و مهندسان هند به‌طرح و هندسهٔ معهوده خود مشتمل بر غسلخانه و محلّ خواص[4]پوره یعنی آرام جای پرستاران و خدمهٔ خدمات بنا نهاده بر این موجب به‌اتمام رسانیده‌اند: ۱- جَوگی هتّی، ۲- نوشهره، ۳[5]- چنگر هَتّی، ٤- راجور، ٥- تَهنه، ٦- بیرم کله، ۷- پوشانه، ۸- لری محمّد قلی، ۹- هیره‌پور، ۱۰- شاجه مرگ، ۱۱- خان‌پور و بنابر آن‌که در این مدّت متمادی اندراس به‌اساس آنها راه یافته بود بندگان حضرت در مبادی ارادهٔ سیر کشمیر و مرمّت هر لری به‌عهدهٔ اهتمام یکی از امرای عظّام فرمودند و چون هر مرتبه‌ای که حضرت جنّت‌مکانی را طی این راه رو می‌داد همگی اردو یک دفعه به‌کوهستان درمی‌آمدند و از تنگی گذارها همگنان مزاحمت و تشویش یکدیگر داده ضعفا از قوی‌دستان زحمتها و آزارها می‌دیدند، چنانچه بار مردم از گریوه‌های تنگ‌گذار و

۱. برگ ۱۷۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ١٤٤ ب، دیوان.
۳. لری/لدی: واژهٔ زبان کشمیری است که به‌معنی تیم به‌کار رفته.
۴. برگ ٨٤ ب، برتیش.
۵. برگ ١٤٥، دیوان.

همچنین سوار با مراکب افتاده بود و ناچار آن را با چهارپایان به‌جا گذاشته می‌گذشتند و دیگران از سوار و پیاده بر روی بار و باربردار بلکه بر روی مرد و مرکب گذاشته همگی را پی سپر و پایمال کرده به‌این طریق راه می‌نوشتند و از این دست بارها در تنگنای آن مراحل بنا بر هجوم مردم و کثرت فیلان بارها با راحل و راکبان با مرکب از کوه می‌پریدند از این راه ضرر بسیار به‌عجزه عسکر می‌رسید و چندین بار بندگان حضرت خود به‌رأی‌العین مشاهده فرموده بودند.

لاجرم آنحضرت که به‌مرتبهٔ جهانبانی بل درجهٔ سلیمانی از آن رسیده‌اند که مقدار سرمویی آزار به‌پشّه‌ای و اضرار به‌موری نمی‌رسانند در این صورت مراضی الهی درنظر داشته همه جا خصوص در یساق‌ها که جای تطاول سپاهیان دراز دست است و نگاهبانی عوانان اردوی به‌دستوری شده که از بیم بی‌وجه مضرّت به‌کسی بل زحمت بیکسی نمی‌تواند رسانید، در این وقت نیز از سررحم و روی مروّت سرشار نظر به‌آسودگی خلائق نموده [1]مقرّر فرمودند که امرای عظّام با مردم خود به‌این دستور دفعه دفعه از عقب یکدیگر طی عقبات نمایند: چنانچه شاهزاده‌های والانژاد و اسلام خان میربخشی و جعفر خان و شاهنواز خان قوش بیگی و فدائی خان و مرشد قلی خان و قراولانی که در شکارگاه‌ها از حضور ایشان ناچار است [2]با چندی از خدمهٔ خدمات نزدیک و قلیلی از اهل کارخانجات ضروری در رکاب سعادت انتساب باشد و یمین‌الدّوله با شایسته خان خلف‌الصدق ایشان و چندی که قرابت قریبه و نسبتی نسبی یا سببی به‌آن خان عظیم‌الشأن داشته باشد با تابینان و سایر تبعه از عقب موکب سعادت به‌یک منزل روانه شود و از دنبال علّامی افضل خان با سایر عملهٔ دیوان و محرّران دفتر خانه و به‌همین روش میرجمله با جمیع اهل بیوتات سرکار خاصّهٔ شریفه، آنگاه معتمد خان بخشی دوم با سایر ارباب مناصب والا به‌فاصلهٔ یک منزل از دنبال یکدیگر راهی گردند.

و بالجمله هم در آنولا که موضع بَهنبَر مقر سریر والا فرمانروای بحر و بر و مرکز رایات نصرت و ظفر پادشاه هفت کشور بود، ظفر خان صوبه‌دار کشمیر بنابراین که آن پرگنهٔ[3] معمور که از مضافات پنجاب است به‌جاگیر او قرار پذیرگشته بود تا آنجا بر سبیل استقبال پیشتر آمده پذیرای سعادت ملازمت شد و پانصد مهر و هزار روپیه به‌طریق نذر گذرانید و چون سایر اردوی گیهان سیر به‌همان طریق معهود مقرّر در عقب ماند و موکب اقبال بنابر قرار داد رأی انور پیش افتاده از بَهنبَر راهگرای گردید و

---

۱. برگ ۱٤٥ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۷۱، موزهٔ دهلی.
۳. پرگنه: واژهٔ هندی است برای بخش و ناحیه به‌کار رفته است.

عقبهٔ صعبه‌ای که به‌گهاتی[1] علی دکّه زبان‌زد است از سوی بَهنبَر یک کروه و ربع از جانب دیگر در میانه سه ربع [2]کروه مسافت آن است طی شده آن روز به‌همه جهت چهار و ربعی پی سپر گشت.

و منزل جَوگی هتّی که لرهی آن برکنار مختصر تالابی به‌غایت خوش و دلکش اساس یافته [3]از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت و چون در آن سرزمین مقدّس نزول اقدس دست داد بنابر آن‌که عمارت لری آن منزل در عهدهٔ تکفّل عمدةالدّوله اسلام خان بود پیشکشی درخور حال و وقت کشیده [4]از دریافت نظر اقبال و قبول مایهٔ سرافرازی تازه به‌دست آورد.

روز دیگر از این مقام کوچ فرموده همعنان دولت و سعادت متوجّه نوشهره شدند و بعد از پیمایش سه و نیم کروه در نوشهره منزل گزیدند و آن قصبه حاکم‌نشین پرگنه‌ای است از مضافات کشمیر که در آبادانی نظیر بَهنبَر است و در خارج آن به‌امر حضرت عرش‌آشیانی حصاری از سنگ و صاروج در کمال استواری اساس نهاده‌اند و بر دامنهٔ خاکریز قلعه رودی صفا آمود واقع است که آب سیماب سان آن گویی جدولی است از سیم خام که بر صفحه الوح سنگ رخام غلطان است و یا مانند شریان عین‌الحیوة روح طبیعی به‌مجاری شریان در کالبد رود روان است و در آن رودبار کوثر اثر نوعی از ماهی فلس‌دار یافت می‌شود همانا پشیزه بر مسام ماهی شیم داغ پولک آن گشته و در سنگ جوف سمک تا سماک هر جا ماهی است حتّی جوف فلکی و ماهی مائدهٔ عیسویش عبده نوشته. بی‌تکلّف در خوش گوشتی و بی‌خاری آن کچه پرخاری و ناگوارای شبوط بغداد گل کرده و ماهی سنگ سرهرمز چون پلوهٔ تَهتَه و بَهکَّر به‌فتوای ذرّه تا خورشید و ماه [5]و ماه تا ماهی در باب دعوی همسری آن سر بر سنگ زده و آن روز در عرض این راه زمانی دراز اتّفاق درنگ افتاده به‌تفرّج تمثال فیل گذشت که حسب‌الامر حضرت جنّت‌مکانی از سنگ خاره بنابر سببی که هم‌اکنون مذکور می‌گردد انگیخته بودند که نظیر هریک از آن دو نقش بدیع بی‌نظیر در ذهن صورانگیز انسان چه جای خارج اذهان صورت‌پذیر وقوع نتواند شد.

و علّت آن معنی این صورت داشت که در مرتبه‌ای از مراتب که حضرت جنّت‌مکانی طی این راه می‌فرمودند دو لخت سنگ کلان [6]به‌نظر آن سروَر درآمد که از فراز کوه به‌زلزله‌ای و امثال آن غلطیده

---

۱. گهاتی: به‌معنی وادی یا درّه.
۲. برگ ١٤٦، دیوان.
۳. برگ ۸۵، برتیش.
۴. برگ ۱۷۱ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ١٤٦ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۷۲، موزهٔ دهلی.

سرراه گرفته بود. لاجرم نخست نقش این معنی در خاطر عاطر درست بستند که چون رفع بر سبیل نقل و تحویل تعسّر بلکه تعذر دارد آهسته آهسته شکسته آن فرزین بند دشوار گشاد را که راه بر شاه و گدا بسته به‌آسانی گشایش دهند. قضا را از آنجا که مقتضای قدر به‌امری دیگر تعلّق‌پذیر بود بنابر نکته دقیقه، مصرع:

نقّاش نقش آخر بهتر کشد ز اوّل

نقش بند فکرت صورت آفرین آنحضرت ثانیاً تصویر این معنی بر لوحهٔ متخیّله بست که لختی از آن دو کوه لخت را شکسته از باقی آنها صورت دو فیل درست هیأت بپردازند و به‌این طریق آن خرسنگ‌ها را از راه مردم بردارند.

و بنابر فرمودهٔ آنحضرت صورت‌نگاران خاراشکن و سنگ‌تراشان فرهاد فن این کشور که به‌نوک تیشهٔ فولاد هزارگونه نقش و نگار شیرینی از دل سنگ برمی‌انگیزند که هریک شور از جان صورت بی‌جان شبدیز بل از دخمهٔ فرهاد و پرویز برانگیزد و به‌اعجاز تردستی صنعت آن‌گونه موجهٔ رطوبت از لوح [1]سنگ خارا برآورده به‌تموّج درمی‌آرند که شعلهٔ رشک آن دمار از جان موج پرند خارا و دود از دل آبحیوان برآرد، از آن دو کوهچه صور تمام معانی برآوردند.

و بر طبق این معنی درست که در خیال آنحضرت نقش بسته بود دو تمثال سایه‌وار به‌همان کلانی که فرد اعظم این نوع می‌باشد راست کردند، چنانچه آن کارنامهٔ روزگار که از آن روز باز در بند آن [2]نیرنگ‌سازان جادو طراز است همانا به‌درستی شبیه و گردهٔ تصویر نقّاش صنع بل نگار کردهٔ نقشبند اختراع و فرد اوّل کار صانع و نقشهای بدیع ابداع است. آری کردهٔ [3]معلول فعل عله العلل است و بالآخره سایر آثار اثر اول‌الاوّل چه به‌اتّفاق کلمه عقلا سررشتهٔ وجود و ایجاد بدو می‌پیوندد و همه راه به‌دیدهٔ آن دهندهٔ بی‌منّت رود «لاموحد سوی الله ولا موثر فی الوجود الا الله بل بزعم الموحدی علی رغم الملحدین لاوجود ولا موجود سواه تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا».

و بالجمله چون قصبهٔ مذکوره جاگیر ظفر خان بود و اهتمام سرانجام لری آن به‌او مفوض پیشکشی گرانمند گذرانید و بر این قیاس هریک از امرا دو لریی که مرمّت آن به‌عهدهٔ تکفّل ایشان رجوع‌پذیر بود پیشکشی فراخور مقتضای حال و وقت می‌کشیدند.

---

۱. برگ ۱٤۷، دیوان.
۲. برگ ۸۵ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۷۲ ب، موزهٔ دهلی.

و چون از نوشهره به‌دولت و اقبال کوچ فرموده چهار و نیم کروه مسافت طی شد و در چَنگر هَتّی که روشنضمیر خلف‌الصدق صادق خان متعهّد عمارت آن بود نزول اجلال فرمودند و از آنجا به‌موکب سعادت به‌راجور که پنج و نیم کروه در میانه بود به‌دولت شتافتند [۱]و لری آن‌که عمارتش به‌عهدهٔ ظفر خان بود بر ساحل رودخانه‌ای اتّفاق وقوع داشت فیض نزول موکب جاه و جلال دریافت.

و روز دیگر چهار و نیم کروه را پیموده به‌موضع تَهنه از توابع راجور و رود سعادت خیل دولت اتّفاق افتاد. چون لری از این منزل به‌عهدهٔ میرجمله تعلّق داشت و گماشته‌های میر مذکور از سخت‌گیریهای وقت او با سهل‌انگاریهای کم تمییزی خود چنانچه باید بدان نپرداخته بودند بنابراین مقدّمه عمارت آن مرضی طبع دشوار پسند نیامد و با وجود این معنی چون از آنجا به‌کوهستان داخل می‌شدند و از استراحت مردم و آرامش مزدوران و [۲]آسایش ستوران ناگزیر بود لهٰذا خدیو دادگر مهربان و پادشاه عاطفت گستر که در همه اوقات و احوال از فراغ بال و رفاه خلائق و رعایت رعایا غافل نیستند یک روز در همین روز مقام اقامت گزیدند.

و روز دوم به‌دولت کوچ فرموده متوجّه بیرم کله که تا همانجا سه و نیم کروه مسافت است، گشته‌اند و چون در آن مرحله اکثر راه جاده به‌زمین گریوه رَتَن پَنچال که شرح نزهت و خوشی و دلکشی آن محال است، اتّفاق وقوع دارد و کوتل آن به‌دشواری عقبهٔ پیر پَنچال نیست، چنانچه همه جا سواره به‌آسانی می‌توان گذشت بلکه در حقیقت قطع مسافت آن از دست گلگشت رشته‌های خیابان باغات و صفوف سروستان چناب است از این راه موکب اقبال جابه‌جا خرامان و تفرّج کنان مرحله پیما گشته همه جا ادای حق مقام نمود.

بی‌تکلّف امتداد طول آن جاده که در معنی چون خیابان عمردراز خوش آینده بل مانند عرض سن شباب طرب فزاینده [۳]است به‌نحوی مطلوب مسافر افتاده که از ته دل نمی‌خواهد که آن نمودار کوچه راه سبز عمر خضر هرگز به‌سرآید و آن سواد اعظم عالم رحمت الهی و مهبط انور را فیض نامتناهی تا ابد به‌پایان انجامد و چگونه چنین نباشد که سرتاسر آن زمین ارم نشان خصوص هردو طرف راه اقسام گلهای الوان از جمله یاسمین سفید که دستکار دهقان آفرینش است به‌مثابه‌ای جوش کثرت و فوران وفور دارد که امعان نظر نظّارهٔ آن دیدهٔ اهل بینش را خیره کرد و از عکس ازهار و انوار رنگارنگ آن گلزار خدا آفرین جوهر هوای جو به‌مثابه‌ای رنگین می‌نماید که گویی نظّارگی عینک خیال فرنگی

---

۱. برگ ۱٤۷ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۷۳، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱٤۸، دیوان.

پیش نظر آورده و بر گل زمین بل سربه‌سر روی زمین کوه و هامونش از بسیاری سُنبل که توده توده و خرمن خرمن بر روی هم افتاده رونق قفای [1]شمشاد قدان که از طرّهٔ کاکل خم اندر خم و گیسوشکن [2]در شکن روکش سُنبلستان چین است در هم شکسته و همه جا در مجاری انهار روانبخش آن روضهٔ رضوان آبهای روان و چشمه‌سارهای جوشان است چنانچه آب هریک در صفا و سردی و گوارش به‌مرتبه‌ایست که میان آن و سرچشمهٔ حیوان فرق از انسان است تا حیوان و از روی زمین تا آسمان. چندان‌که نظر کار می‌کند انواع درختان سبز و خرّم و شاداب که از سرچشمه سحاب آب می‌خورند به‌نحوی سر در سر یکدیگر کشیده‌اند که هیچ‌جا آسمان به‌نظر درنمی‌آید و اکثر آن درختی است به‌تناوری شاخ و برگ چنار که در سر آغاز بهار چندان گل سرخ کلان که هر غنچه‌ای از آن چندین گل است مانند گلدسته بهم پیوسته بار می‌آرد که جز گل چیزی منظور نمی‌شود و گلبن آن که در حقیقت خرمن [3]گلی است مخصوص این عقبه است، چنانچه در جای دیگر به‌نظر سیّاحان بحر و بر درنیامده و اگر نهال آن را در زمین دیگر بنشانند پای نمی‌گیرد و غرابت این گل به‌مشابهی است که می‌توان گفت که آن سرزمین‌برین نیز از سایر روی زمین امتیاز بلکه بر بهشت‌برین نیز تفوّق دارد، چه هر گلی از آن گلبن در پایین به‌رنگ ساق پیوسته و برفراز آن چند گل بدیع صورت تمام هیأت معاینه به‌اندام کلاه پرطاسیان برهم بسته است و در باب رنگ و آب بدان‌گونه که گویی بر روی گلگون لاله‌رخان روشنی گلگونهٔ آب و تاب از آن برده و در برابر آن لطافت گل نازک بدن عبّاسی در سوگ و آب و رنگ شعار عبّاسیان گرفته.

و بالجمله آن روز یعنی روز چهارشنبه هفدهم خرداد که مطابقه با روز عیدالضحٰی داشت موکب سعادت در لری منزل بیرم کله که به‌اهتمام ظفر خان اتمام یافته بود برای اقامت سنّت نماز عید مقام نموده بعد از فراغ نماز میانه‌های روز قرین دولت و سعادت به‌تفرّج آبشار غریب مجره نشان آن موضع که [4]قریب به‌هشت آسیا آب از سی چهل گز راه به‌شدّت تمام فرو می‌ریزد متوجّه شدند و لحظه‌ای چند به‌ملاحظه آن دلاویز آبشار نظّاره فریب خاطر پسند که همانا طلسمی است نظربند و بدیع و تفرّج گاه عجیبی است اعجاب پیوند، مقیّد شده به‌تماشا پرداختند و از استحصان طبع اقدس و انطباع عکس نظر انور بر حسن منظر آن شاهد صنع گیتی آفرین افزودند و از فیض حضور پرنور و برکت ورود

---

۱. برگ ۱۷۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۸٦، برتیش.
۳. برگ ۱٤۸ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۷٤، موزهٔ دهلی.

مسعود مادّهٔ استفاضهٔ آن آبشار حیات بخش دلکش که از وفور شفافی و صافی و فرط گوارش و عذوبت آب نوشگوار صد آب حیوان بل چشمه‌سارهای روضهٔ رضوان [1]آنجا به‌گرد می‌رود، مهیّا و آماده نمودند.

و چون داد تماشا داده از ادای وام حق به‌مقام کام خاطر ملتزمان فتراک دولت و ملازمان رکاب سعادت برآوردند بنابر آن‌که از بَهنبَر پنجهزار پیاده به‌جهت راندان انواع وحوش از سایر جهات این کوهسار مقرّر شده بود و در این مدّت شکاری بسیار فراهم آورده به‌کوه‌های اطراف درّهٔ بیرم کله رسانیده بودند، لاجرم بندگان حضرت را شکار قمرغه در این سرزمین دلپسند مرضی خاطر آسمان پیوند افتاده به‌فراز تختگاهی که در وسط درّهٔ مذکور سمت ترتیب یافته بود برآمدند و آن سروَر را که جز صید قلوب مرغوب و به‌غیر شکار ملک هفت کشور امری دیگر مکنون ضمیر منیر نظر انور نیست آن روز از فرط اهتراز و انبساط به‌حکم اکتساب مزید طرب و نشاط به‌شکار انواع جانور راغب آمده به‌شکفته‌رویی مهر تابان جرگه‌ای که از ماه تا ماهی کشیده محیط تکهٔ حمل و رنگ جدّی آسمان تا گوزن گاو زمین شده بود درآمدند و بنیاد کمان کشی و کمین گشایی و بندوق اندازی نموده از چند راه به‌صید افکنی اشغال فرمودند چنانچه هر نخجیری [2]که از دامان و کمر کوهسار آشکار می‌گشت به‌تفنگ خاصّه شکار می‌شد. از جمله دو آهو را از راه راهی به‌غایت [3]بعید که رسیدن تفنگ بدانجا چه جای نشانه زدن و صید افکندن از طور استبعاد ظاهر حرونی بی‌نهایت دور بود به‌تفنگ خاصّه زده انداختند و این معنی سبب تحیّر نظّارگیان ظاهربین گردید و سه آهو را پیاده‌های هندوستانی در قلهٔ آن کوهستان که جز برخی از کشمیریان [4]کهسار نورد را به‌چنگ و ناخن در آنجا راه پیما شدن میسّر نیست به‌جلدی و چسبانی تمام زنده دستگیر کردند.

روز دیگر که پنجشنبه هژدهم ماه بود، ماهچهٔ رایات موکب اقبال پادشاهی که کوکبهٔ آن ماه تا ماهی را فروگرفته از افق کهسار بیرم کله طلوع نمود و به‌سوی منزل پوشانه که از آنجا دو کروه در میانه فاصله است و در زیر کتل پیر پَنچال سمت وقوع دارد پرتو توجّه گسترد.

و روز دیگر از لری اینجا به‌دستور منزل مذکور ظفر خان سرکار اهتمام آن بود به‌سمت کهسار پیر پَنچال ارتفاع یافت و آن عقبه‌ای است دشوارگذار همانا بر روی زمین نظیر آن به‌نظر گیتی نوردان

۱. برگ ۱٤۹، دیوان.
۲. برگ ۱۷٤ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۸٦ ب، برتیش.
۴. برگ ۱٤۹ ب، دیوان.

جهان گرد درنیامده باشد، چنانچه در حق توصیفش از فرط تنگی دستگاه لفظ و معنی همین قدر در ظرف تقریر و حوصلهٔ تحریر می‌گنجد که گویی تیغ تیز آن با تیغهٔ آفتاب تابان هم نیام است و طرف[۱] کمرش که سررفعت از جیب کهکشان برآورده با حمائل جمازه دست و گریبان و پای کوه دامانش چه جای پایان درّه تا قدمگاه قارون هم مقام است سرقله‌اش که پلّه کرسی را در رفعت پایه به‌غایت فرو مایه می‌داند با جمله ساق عرش اعظم دوش بردوش و پای کاوش غور رگ و ریشه‌اش به‌استظهار پستی پایه از روی سرزنش پشت گاو و سینهٔ ماهی زیندار را ریش کرده با پله پست فطرتان هم آغوش، چنانچه شاعر سلیم طبع سلیم تخلّص، صحیح فکرت، سالم فطرت که از منسوبان عمدةالملک اسلام خان [۲]میربخشی در توصیف این کوه حق مقام ادا نموده آنجا که در داستان تعریف کشمیر می‌گوید:

کند سالک [۳]حذر زین کوه بی پیر	کـه تیـغ او زنـد برابـر شمـشیر
زمین طفلی به‌دامـن دایـه و ارش	فلک نیلوفری بر چـشمه‌سـارش
ز رفعت سـبزه او چـرخ اخـضر	در و بـادام کـوهی چـشم اختـر
شکـسته شیـشه افـلاک سـنگش	سـتاره پنبـهٔ داغ پلـنگش
سر تیغش به‌نـاف آسـمان اسـت	شکم دزدیدن افلاک از آن اسـت

مجملاً با وجود آن‌که از نشیب آن تا فراز قریب دو کروه پادشاهی است و به‌غایت تند و پای لغز است به‌مثابه‌ای که سواره از همه آن گذاره نمی‌توان شد. سرتاسر آن راه که بدین هیئت موصوف است:

سوی کشمیر در این تنگ جاده	رود بـا آن نزاکـت گـل پیـاده

بندگان حضرت پالکی سوار گذشتند و اکثر جاها ارباب مناصب والا که پیش پیش موکب اعلی پیاده رهگرای شده بدین مفخرت نامتناهی متفاخر و مباهی بودند و به‌وسیلهٔ مدد حاملان آن سریر عرش نظیر از تحمّل شکوه این متحمل بار خلافت الهی سعادت‌پذیر می‌شدند و این سعادت عظمٰی و پایهٔ والا را سرمایه مباهات خود و اولاد و بارنامه اسباط و اعقاب خویش تا روز حساب می‌ساختند.

چون این مرحله که تا منزل پیش سه و نیم کروه پادشاهی است قطع شد لری محمّد قلی بیگ ترکمان که در عهد حضرت عرش‌آشیانی متعهّد حکومت این ولایت بوده آن را برای آسایش متردّدین این راه اساس نهاده بود، در اینولا ظفر خان حسب‌الحکم والا از وجوه خزانهٔ عامره متصدّی عمارت آن شده سرمنزل خیل اقبال گشت.

---

۱. بطرف (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۷۵، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۵۰، دیوان.

و روز دیگر از اینجا به‌جانب منزلی که در میان درّه واقع است و به‌سرای سوخته اشتهار دارد متوجّه شدند و از منسلک آن‌که موسوم [1]به‌ناری [2]براری است و با کمال پیچایی و دشواری نهایت بیم‌انگیزی و هراس ناکی دارد، قرار عبور دادند و آن راهی است چون مسالک طریقت باریک چنانچه [3]در حقیقت می‌توان گفت از غایت تنگی و بی‌راهی و بی‌طریقی سلوک آن همراهی خضر طریق رفاقت توفیق برنمی‌تابد. بوالعجب راهی که مانند کلالهٔ کاکل مشک بیز و زلف دلآویز سلسلهٔ مویان تاتاری و پرچم گیسوی خم اندر خم گلرخان فرخاری بسی دل بی‌دلان در آن راه باریک به‌مویی آویخته و چون مرغولهٔ پیچان رسن یعنی پیچاک شکن در شکن طرّهٔ حبشی‌نژادان هندی‌زاد پیوند علاقه یکجهان جان را از تن گسیخته چنانچه شاعر جادو فن نادره سخن محمّد قلی سلیم تخلّص در توصیف این راه باریک طرز سخن تازه را دقّت و رقّت دیگر داده، ابیات:

کسی چون بگذرد زین کـوه انـدوه — که ره همچون صدا پیچیده در کـوه
زهی از زلف خوبان پیچش افـزون — کـزین ره گـشته کجرفتـار گـردون
ز پیچ و تـاب ایـن راه کـج آهنـگ — طلمسی چون نگین‌بینی به‌هر سنگ
دریــن ره چــون تــوانی ره بریــدن — کــه باشــد مــرغ را بــیم پریــدن
چنان معلوم می گـردد کـه ایـن راه — ره مــوران بــود بــر خــرمن مــاه
به‌برهان نیست دیگر عقـل محتـاج — ازیــن ره رفتــه پیغمبــر بــه‌معــراج
درین ره خوش بود معشوق دلخـواه — نتوانـــد کـــس او را بـــرداز راه

مجملاً آن روز موکب منصور همه جا از راهی در نهایت باریکی و تنگی که بر کمر کوه پیچیده‌گذار نمود و با وجود آن‌گونه گذرگاهی هولناک بلکه محال چنانچه یک طرف آن درّه‌ای است به‌غایت عمیق که از فرط خطرناکی و سهمگینی آن نظّارگی را [4]بنابر عدم یاری طاقت نظر یارای نگریستن بدان سو می‌کند و از نهایت ضیق جاده دو کس جرأت آن ندارند که پهلوی هم توانند رفت، عبور اردوی جهان پوی به‌نحوی آسان اتّفاق افتاد که [5]از عون و صون الهی و همراهی همّت کارگر پادشاهی سرمویی آزار و اضرار به‌کسی نرسید و چون از سرای مذکور گذشته بعد از مرحله نوردی سه کروه و

۱. برگ ۱۷۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۵۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۸۷، برتیش.
۴. برگ ۱۵۱، دیوان.
۵. برگ ۱۷٦، موزهٔ دهلی.

سه ربع در منزل هیره‌پور که اهتمام لری آن به‌تکفّل دستور اعظم علّامی افضل خان مفوض بود نزول اجلال موکب اقبال دست داد.

و این فرخنده منزل از حسن توجّه آن خردپرور وزیر نیکو محضر در کمال نزهت و فسحت ساحت و نهایت صفای در و دیوار عمارت‌پذیر شده بود به‌غایت محسن و مستحسن آمد و پیشکش گرانمندی که آن دستور سعادت پیوند گذرانید منظور نظر اقبال افتاده به‌موقع قبول وصول یافت.

و دیگر روز موکب جاوید فیروز مصحوب بخت و اقبال که همه جا از همراهی رکاب ظفرانتساب پادشاهی سعادت‌اندوز می‌باشد راهی شد و بعد از طی چهار کروه در مقام شاجه مرَگ «به‌فتح ر» که به‌اعتبار گشادگی فضا و حسن منظر سرآمد سایر منازل دیگر است و متعهّد عمدةالملک شایسته خان در تقدیم تزیین و مرمّت آن به‌شایستگی تمام قیام و اقدام نموده بود قرین دولت منزل گزیدند و از آنجا به‌سمت خان‌پور که عمارت آن بنابر سرکاری گماشتگان خان عظیم‌الشأن آصف خان در خاطر پسندی و دلنشینی از روضهٔ رضوان و غرفهٔ قصور حدائق حورنشان می‌داد روان شدند و در سرتاسر راه [1]که از فرط سبزه و سه برگه و الوان گلهای ییلاقی مرغزار جنّات عدن را به‌یاد می‌آورد از وفور عقده‌های مروارید شبنم غلطان که گرد روی عذار شاهدان لاله‌زار شده رخشان و درخشان بود آب و رنگ جگر گوشهٔ بدخشان و قرّةالعین عدن را از یاد می‌برد تفرّج کنان می‌خرامیدند تا آن‌که بر مزار شیخ مؤمنای بغدادی که از اقران [2]و معاصرین حضرت علی ثانی میر سیّد علی همدانی است و اطراف مرقدش از فرط جوش سبزه و گل و لاله و سُنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار جنان و ریاض رضوان دلنشین‌تر می‌نمود گذار کوکبهٔ برکت آثار افتاده به‌غایت نظر فریب و دلپسند آمد و لمحه‌ای در آن دامگاه ظاهر نگاه به‌توقّف گذشته چندان‌که ملتزمان رکاب سعادت انتساب در عین کشمیر تفرّج منزّهات بامشان رود همدان و گلگشت کوه دامان الوند که چشم و چراغ منزهات روی زمین است، نمودند و چون سه کروه راه به‌این طریق پی سپر نعال مراکب موکب اقبال شد سرمنزل خان‌پور مذکور برکت قدوم فیض لزوم دریافت.

و روز دیگر عبارت است از پنجشنبه بیست و پنجم خرداد توجّه عسکر منصور از خان‌پور به‌صوب دارالملک کشمیر مینو نظیر که از آنجا پنج کروه مسافت در میان است، اتّفاق افتاد و ساحت دولتخانهٔ سپهرنشانه از پرتو ورود مسعود بندگان حضرت سکندر حشمت، سلیمان حشم یعنی

---

۱. برگ ۱۵۱ ب، دیوان.
۲. برگ ۸۷ ب، برتیش.

پادشاه فرخنده مقدّم، مسیحا دم که فی‌الحقیقت در روی زمین دوم نیّر اعظم است غیرت‌افزای طارم [۱]چهارم گشت.

تصویر مینوکدهٔ عدیم‌النظیر کشمیر و ذکر نقیر و قطمیر خصوصیّات کیفیّت آن بهشت نشان دلپذیر و بیان برخی از سوانح دولت ابد بنیاد که از مدّت ورود عسکر منصور بدین نمود خلد موعود تا هنگام صدور از آن روی داده

مرتبه‌شناسان حوالت خانهٔ فطرت روز نخست که در سایر ابواب قسمت روزی:

در نابسته احسان گشادند　　به‌هرکس هرچه می‌بایست دادند

بسط اقسام ارزاق به‌مقدار نصاب استحقاق کرده‌اند و تقسیم انواع سعادات درخور اقدار استعدادات به‌ظهور آورده چنانچه از محیط افلاک گرفته تا مرکز عالم آب و خاک ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهی را درخور کماهی حقائق احوال از دقائق کمال بهره‌ور و نصیبه بر ساخته‌اند. افاضهٔ انواع فیوضات بر سایر جزئیات کائنات بر طبق مصلحت کاملهٔ ازلی و وفق حکمت بالغهٔ لم‌یزلی نموده‌اند. لاجرم هر آنچه به‌هرکس و هر چیز عطا کرده‌اند زیاده از مراتب قدر و درجات منزلت آنها داده‌اند مگر نزهت آباد کشمیر ارم‌نژاد که فروغ اقبال بی‌منتهای مبدای فیّاض بر ساحت قبول آن [۲]گلشن خدا آفرین به‌مراتب از مرتبه امکان قابلیّت آن تافته و آن گلزار جاوید بهار زیاده از درجات فرض وهمی احتمال عقلی فوز نظر فیض دریافته و از اینجاست که محسنات آن بهشتی مقام به‌جایی رسیده که از فرط نزهت ساحت و وفور افاضهٔ روح و راحت نمونهٔ تصویر حدائق جنان است و از غایت فرح فزایی فضا و فیض بخشی آب و هوا حجّت تصدیق ریاض رضوان، چنانچه مشاهدهٔ شاهد و عیان دلیل صدق بیان است [۳]که آن منتسخ اصل فردوس‌برین مظهر کمال قدرت و آئینهٔ شاهد حسن و صنعت آفرین است و چگونه چنین نباشد که دهقان آفرینش سرتاسر منزهات روی زمین در ضمن آن سرزمین بهشت آیین بر وجه احسن تعبیه نموده و نظائر سایر خصائص جنّات عدن و نفائس حدائق ثمانیه از عیون جاریه و قطوف دانیه و اشجار و اثمار و بساتین و انهار و ریاض و حیاض و ریاحین و ازهار و شراب ظهور و منازل و قصور و ارائک و سریر و جوی شیر و غلمان و جواری جنان و کواعب اتراب حورعین و ماء معین و آن و این در این ارمکده خاطرپذیر به‌ودیعت نهاده، از خصائص این بهشت

---

۱. برگ ۱۵۲، دیوان.
۲. برگ ۱۷۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۵۲ ب، دیوان.

خاص وفور آب است، از چشمه‌سار و انهار و آبشار و تالاب و غدیر و آبگیر و سر همه سرچشمهٔ ویرناگ است و آن دو منهل فیض که هریک آب تسنیم و کوثر برده‌اند و آب بر سلسبیل [۱]سبیل کرده‌اند. دیگر جویبار لار است همانا که در جنب شیرینی آب نوشگوارش جوی لبن سائع آب در شیر کرده و از تصوّر سلاست و صفای آن منهل نهر عسل مصفی آب به‌دهان آورده و از صفای عذوبت آب گذشته و فرط خضرت و نضرت و رطوبت خاک پاک و هوای جانفزا از مزایای این گل زمین است، چنانچه زمین و آسمان چندان که نظر کارگر می‌شود [۲]سبزهٔ تر و اشجار سرسبز سایه‌دار و بارور است که درنظر جلوهٔ نمود می‌کند بلکه از عکس سبزهٔ زمرد پیکر جوهر هوای شاداب جوهر معاینهٔ لوحی از زمرد اخضر ملحوظ تماشاگر می‌گردد.

از جمله همه جا در کوی و بر زن بام و در و باغ و راغش سبزهٔ دلکش که [۳]بی‌اغراق خضروش آب حیات ابد خورده گویا فرش سندس خضر و بساط استبرق اخضر گسترد و در بوم و بر و صحرا و کشت و هامون و کهسارش سرو و چنار و صنوبر و سایر اشجار سدره آسای طوبی کردار سر در سر یکدیگر کشیده‌اند. همانا مرغان اولی اجنحهٔ نشیمن قدس‌اند که از شاخهای اخضر بال در بال و پر در پر بافته‌اند. نی نی، سرتاسر این شاهد سبز فام خضر لباس طوطی است بهشتی که از شاخسار طوبی هوا گرفته و در فضای این رشک رضوان آرام و قرار پذیرفته و کوهسار مشجّر و باغ و راغ سراپا شجرش از وفور تراکم سرو و صنوبر همانا یکه سروی است خورشید تذرو که نسرین چرخ بر اطراف آن طائر واقع گشته و مرغ زرّین آفتاب و نوری سهیل یمانی آشیان بر آن بسته‌اند و قمری سفید قمر بل فاخته خاکستری سپهرچنبری در پیرامون آن بال پرواز گشاده.

و بالجمله با آن‌که در خوبیهای آن سخن نیست چندان‌که به‌تصوّر اندیشهٔ سخنور نکته‌پرور درآید سخن در خوبیهای آن هست. لاجرم اکنون عنان سرخنگ خامه را از پویه مبادی این وادی منعطف ساخته برخی از محسنات آن را در ضمن بیان خصائص و باقی را در خاتمه این عنوان به‌اندازاه و دسترش بنان و بیان ادا می‌کند و بالفعل به‌ناگزیر وقت پرداخته از ذکر حد و رسم و کم کیف خواص و مزایا و آیین و وضع و مقدار طول و عرض آن ادای حق مقام می‌نماید:

---

۱. برگ ۸۸، برتیش.
۲. برگ ۱۷۷ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۵۳، دیوان.

کشمیر نام سرزمینی است در غایت رفعت مکان و سعت شأن محاط به‌چار دیوار کوهسار سپهرآثار که از روی ارتفاع تیزی قلّه [۱]با قمهٔ چرخ چنبری حرف برابری می‌گوید و طول آن خطّهٔ پاک که از جنوب به‌سوی شمال [۲]کشیده به‌اعتبار مسافت قصبهٔ ویرناگ تا موضع دواره کیل از مضافات وچهن و کهاوره باره نزدیک به‌یکصد کروه رسمی است و عرض آن از موضع ککنه‌گیر که در مشرق رویه آن واقع است تا فیروزپور از توابع پرگنهٔ نانگل قریب سی کروه و این گل زمین بهشت آیین بنابر اختلاف اقوال بعضی از محالش داخل اقلیم چهارم است و برخی از اقلیم سیوم با مجموع قریب به‌حاق وسط اقلیم چهارم اتّفاق افتاده و طولش از جزائر خالدات یکصد و هشت درجه است و عرضش از خط استوا سی و پنج درجه، شرقی حدود آن جبال تبّت و بعضی از بلاد کاشغر است و غربی جبال افغانان بنگش و نغر و جانب آن ارض الله واسعه هندوستان است و شمال رویه بدخشان و سمت خراسان.

مجملاً جمله اعمال این ولایت مشتمل است بر چهل و چهار پَرگَنَه و چهار هزار قریه و جمع رقمی آن دو کرور دام است که موافق تنخواه دوازده ماهه بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد و الحال حال حاصل آن در اوانی که [۳]این ارض مقدّس از نزول اقدس روکش نهمین رواق مقرنس سپهر اطلس باشد بنابر رفع درجهٔ نرخ ارتفاعات به‌همین مبلغ و بیشتر می‌کشد والا مداخل آن تا بیست لک روپیه و کمابیش به‌حکم تفاوت مراتب تسعیر می‌رسد و صاحب «ظفرنامه» با وجود کمال آگاهی بر کماهی عموم حقائق خصوص احوال اوضاع سالک و ممالک چون کشمیر داخل ممالک محروسه صاحبقران اعظم نشده بود و حقیقت آن فردوس حقیقی از افواه بدو رسیده و از قرار واقع بر خصوصیّات این ملک اطّلاع نداشته، لاجرم بعضی [۴]مزایای آن را خصوص عدد پرگنات که سی و دو انگاشته به‌تفاوت بر صحیفهٔ گزارش[۵] نگاشته و نام شهر حاکم‌نشین آن سری‌نَگَر است و کشمیر هم این بقعهٔ دلپذیر و رقعهٔ ارم نظیر است که همانا [۶]آب روی کشور آب و خاک بل رشک اقالیم سبعه افلاک. در باب تسمیهٔ این بدین نام نامی چندین وجه مسموع شده و وجیه‌ترین آن وجوه این‌که: در عهد ماضی مرتاضی یزدان‌پرست «کاش» نام که از صحبت سایر انام نفور بوده به‌حکم آن‌که حضور قلب و

۱. برگ ۱۷۸، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۵۳ ب، دیوان.
۳. برگ ۸۸ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۵٤، دیوان.
۵. در اصل: گذارش (برتیش و دهلی).
۶. برگ ۱۷۸ ب، موزهٔ دهلی.

صفای وقت را در غیبت مخلوق می‌دانست از حضرت واهب بی‌ضنّت پرستش گاهی که دور از دردسر مردم و خالی از شور و شرهمسایگی بنی نوع بشر باشد مسألت نمود و سهم‌السعادت دعوتش بر هدف اثر کارگر آمده و ملکی از ملائک ارضی به‌خالی ساختن این سرزمین که از آب سرشار بود مأمور شد و به‌اعتبار اقامت آن عابد در یکی از جبال این محال به‌کاش میر موسوم گشت، چه «سر» به‌لغت قدیمهٔ هند به‌معنی کوه است و معنی ترکیبی آن کوه کاش است و به‌اعتبار کثرت وقوع در مواد مقالات و موارد استعمالات «الف» از آن افتاده و بالفعل بیشتر احیان در محاورات اهل بلاد هند به«کاشمیر»[1] به‌اثبات الف مستعمل می‌شود. در گفتگوی اهل کشمیر «کاشیر» به‌اسقاط میم بل به‌حذف الف نیز ایراد می‌نماید و مبدای بنای این نزهت آباد طرب بنیاد را جمعی از زمان حضرت خلیل‌الرّحمٰن علی نبینا و عُلیاالسّلام نشان می‌دهند و بنابر اخبار برخی از اهل اخبار در روزگار حضرت سلیمان عُلیاالسّلام گذار براق برق سیر باد پای صرصر که بساط حشمت آنحضرت را بر وفق مضمون صدق مشحون «صباحها شهرا و رواحها شهرا» شبان روزی دو مایه [2]راه می‌برد بر این سرزمین آسمان نشان افتاده دلنشین آن سرور آمد و دیوان به‌فرمودهٔ آنحضرت از سمت باره موله که مشاهده آن تنگنا بالفعل شاهد صدق این معنی است کوه را شکافته این عرصه را از آب پرداختند و از آن روز باز این خطّهٔ پاک که همانا از قلمرو اقلیم آب و خاک نیست و امید که پیوسته به‌عدل و داد خداوند این دولتکدهٔ [3]ابد بنیادآباد باد به‌آبادی گرائیده رفته رفته مردم‌نشین شد تا در آن هنگام که پرتو نیّر اعظم دولت حضرت اکبری بر ساحت این هیولای والای بهشت‌برین تافته صورت نوعی یافت و ساکنان آن که اکثر از رهگذر عدم حسن سلوک و سؤ زی و ضیق طریق معاش به‌قول عزیزی از اهل تمییز، مغولان کوره یعنی گازری ندیده بودند مکرّر به‌همه رو شست و شو یافتند و از اثر تکرار صدور و ورود اردوی جهان پوی حضرت جهانگیری آهسته آهسته طرزی دیگر برخود بسته در زی مردم آدمی جلوگیر گشتند و در پاکیزگی مآکل و ملبس کوشیدند و رفته رفته به‌اکتساب علوم و آداب وکسب لطافت طبع و نزاکت منش بل شرافت ذات و تقدّس صفات درآمدند تا در اینولا که همای چتر سپهرفرسای حضرت ظلّ سبحانی صاحبقران ثانی [4]سایهٔ تربیت بر این کشور گسترده و بالقوه‌اش زیاده

---

۱. اسم این مرتاض کشیپ (Kashyap) بود و این واژه همریشه Caspian است که اکنون آن را بحر خزر می‌خوانند. سر به‌معنی دریاچه است کشمیر مخفّف کشیپ سر می‌باشد که پیش از ورود آریانژادان به‌این سرزمین اسمش «ستی سر» بود.
۲. برگ ١٥٤ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۷۹، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۸۹، برتیش.

از آنچه در شأن استعداد مادّهٔ آن بود به‌فعل آمد و به‌تازگی مراتب استکمال سکنهٔ این بهشتی مسکن به‌مرتبهٔ کمال رسیده یکبارگی سیرت انسان کامل با صورت بشری ایشان جمع شد. آنگاه به‌تلاش اکتساب هنرهای جزئی به‌کلّی که لازمهٔ آدمی‌گری است درآمده قرع ابواب آن نمودند تا آن‌که سایر حرفه‌های دقیقه و استعدادات حیثیّات شریفه را [1]به‌درجهٔ اعلی و مرتبهٔ والا رسانیدند. از جمله چندین مرد فاضل و شاعر صاحب تخلّص بالفعل در کشمیر هستند و از فضلای کشمیرزاده دانشمند فاضل حکیم متبحّر محقّق مدقّق علّامه بحر و بر مولانا و استادنا من وحی به فی افتناءالمعقول و المنقول استادنا شمس‌الملّة و الدّین محمّد الکشمیری دام جلاله که از نژاد اعاظم ملکان این ملک‌اند و در شرافت ذات و تقدّس صفات به‌مرتبه‌ای که همانا گلِ بهشتی سرشت ایشان را از خمیرهٔ طینت [2]فرشته سرشته‌اند. الحق جمیع خصائل ملکی و انسانی ملکهٔ ایشان شده مطلق فضائل نفسانی ملک طلق آن انسان کامل گشته و چون کسب علوم بعد از تحصیل مقدّمات و تکمیل اعتقادات در یونانکدهٔ صفاهان نموده‌اند همانجا وطن گزیده بالفعل از اکابر مدرّسان آن خطّه‌اند.

مجملاً سایر اشیای این ملک از جزئی گرفته تا کلّی الحال از حضیض مرتبه نقص، اوج کمال گرفته دقائق آن درجهٔ اهلی پذیرفته، چنانچه در این کشور که جز شال و شالی و میوهٔ[3] جنگلی چیزی دیگر به‌هم نمی‌رسید امروز به‌یمن تربیت این خدیو معدلت گستر رعیّت‌پرور همه چیزش حتّی میوه به‌حدّ کمال رسیده است. از جمله شالی که به‌شیر خان قلّت نرخ و کمی کمیّت عدد مردم به‌خاک برابر بود امروز بنابر کثرت خلائق و فرط آبادانی با وجود وفور حاصل به‌بهای کلّی گرائیده، چنانچه به‌مقتضای تفاوت تسعیر که ترقّی فاحش بل افحش‌تر نموده همانا ارتفاعات املاک کشمیر کبریت احمر اکسیر اکبر است و شال به‌حکم عدم تصرّف طبیعت و دقّت سلیقهٔ مردمش در نهایت سهولت بود در اینولا به‌جایی رسیده که بالاتر از آن در تحت تصوّر خرد والا نمی‌آید و از این دو راه اهل این ملک [4]که فلوس چه جای درم و دینار بر پشت ماهی فلسدار دیده بودند آن نیز در جویبار الحال که درجهٔ نرخ شالی عالی شده و شال مال گشته و معهٰذا مراتب داد و دهش خدیو روزگار سرمایهٔ افزایش اموال ایشان آمده لاجرم رفته رفته اهل این خطّه یک قلم به‌وایهٔ نهایت تموّل و تجمّل رسیده پایهٔ

---

١. برگ ١٥٥، دیوان.
٢. برگ ١٧٩ ب، موزهٔ دهلی.
٣. پتوه (موزهٔ دهلی).
٤. برگ ١٥٥ ب، دیوان.

مالداری را بر حدّ کمال رسانیده‌اند، چنانچه سوداگران ایشان همانا که کیمیا گرانند گویی چون خورشید اکسیری کان در این کهسار طلاسازی و زرگری پیشه دارند.

از جمله ملّاحان که فرومایه‌ترین ایشانند با وجود آن‌که قدر ذرّه مقدار بل مقدار ذرّه زر نداشتند اکنون [1]وفور ثروت و کثرت خواستهٔ ایشان به‌درجه‌ای پیوسته که کشتی کشتی درهم و دینار ذخیره نهاده خزینه خزینه طلا و نقره دفینه دارند. امّا میوه‌ای که ترقّی کیفیّت آن محسوس است در وفور کمیّت نیز به‌جایی رسیده که اطراف شهر تا هر جا که چشم کار می‌کند باغ در باغ و بستان در بستان به‌یکدیگر پیوسته به‌نظر می‌آید. سراسر درختان میوهٔ پیوندی همه در کمال خوبی و نفاست است. از جمله شاه‌آلو که عبارت است از گیلاس، با وجود نهایت لطافت و شادابی و رنگینی و خوش طعمی در کلانی همچند آلوچهٔ گیلانی می‌شود. انواع سیبش که همگی از اقسام سیب همه جا بهتر می‌باشد در سالی که از آفت سماوی بماند به‌غایت کلان و شاداب و لذیذ و لطیف می‌شود، چنانچه سیب سمرقند و اراپس سپاهان بل سیب ذقن سهی غبغبان زود سیری می‌آرد و خوردن سیب آن افزایش خواهش ثمره می‌بخشد. زردآلو در لطافت و شیرینی [2]میانه می‌شود. امّا به‌غایت کلان نمی‌باشد، چنانچه در اینولا انواع [3]میوه‌های اعلای آنجا به‌وزن درآید، زردآلو به‌نوزده مثقال کشید. شاه‌آلو زیاد از یک مثقال برآمد و وزن شفتالو شصت مثقال و سیب پنجاه و هفت مثقال و بهی به‌نود و پنج مثقال رسید و دیگر ناشپاتی که نوعی است از امرود، به‌غایت لطیف و شاداب و نازک به‌صورت نظیر نظری چنانچه فرط لطافت آن که از باب لطف لطیفهٔ نازک وجدانی است به‌بیانی به‌مثابه‌ای است که مانند بر روی نازنین شاهدان طنّار تاب نگاه گرم ندارد و خربزه‌اش هر ساله ژاله زده و کرم خورده می‌شود و اگر سالی از این دو بلای مبرم ارضی و سماوی سالم برآید از عالم خربزهٔ فرد اوّل عراق می‌شود بلکه در شیرینی بر خربزهٔ بهشتی طهران می‌چربد و در شکنندگی و نزاکت از خربزهٔ بخارا کاریز پای [4]کم نیاورده در لطافت از دست خربزهٔ بخارا می‌شود بلکه به‌همه وجوه از خربزهٔ سنگ بست مشهد مقدّس دست می‌برد. انارش وسط مایل به‌اعلی است. هندوانه‌اش به‌غایت کلان و اکثر شهیدی می‌باشد. بی‌اغراق شاعرانه در سرخی لون به‌رنگی است که چون بطیخ شامی حلب هدر کرده و در شیرینی از نبات مصری گرو برده و سایر میوه‌های مغزدار از عالم فندق و بادام و گردکان و امثال آن که شمار مراتب ذکر هریک به‌دور و دراز

---

۱. برگ ۱۸۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۸۹ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۵٦، دیوان.
۴. برگ ۱۸۰ ب، موزهٔ دهلی.

می‌کشد به‌شیر خان کیفیّت و کمیّت بی‌حساب و شمار بهم می‌رسد. از جمله وفور گردکان به‌مراتبه‌ای است که در تمام آن ولایت و نواحی آن روغن گردکان در چراغ می‌سوزانند و برخی از مساکین روغن تازهٔ از آن را در طعام صرف می‌کنند.

کوتاهی سخن نیروی قوّت نامیه در این سرزمین نهایت مرتبه کمال دارد [1]و زیادتی تربیت آب و هوا و نشو و نمای این خاک پاک به‌هیچ‌وجه وجه کمی نی، بنابراین اگر کوتاهی در باب نضج فواکه و سایر جهات خوبی میوه‌ها رو داده باشد از رهگذر آن است که وصول نوع کامل اشجار مثمّره از دیگر بلاد به‌این نزهت آباد انتقال نیافته و الّا از جمله انواع درختان میوه‌دار که در سایر ولایات خوبی میوهٔ آن مورد ضرب‌المثل است، آنچه فرد اوّل آن نوع بجنس در این سرزمین نهال شده باشد به‌مراتب متعدّده بهتر می‌شود، چنانچه مزیّت فرع بر اصل از آن لازم می‌آید و چگونه چنین نباشد که زور قوّت نامیهٔ این اقلیم نامی به‌مرتبه‌ای است که قلم چنار به‌طول سه ذرع و به‌زخامت ران آدمی کمابیش در این سرزمین برپا می‌گردد و ریشه می‌دواند.

و همچنین سرتاسر درختان میوه‌دار از دست سیب و به و امرود و انار و امثال آن به‌طول دو گز و سه گز گُندگی بازو و ساعد آدمی [2]قلم کرده نهال می‌کند و در اندک وقتی سرسبز و بارور می‌گردد و از این بدیعتر آن‌که درختان سالخورده از هر دست مثل چنار و سفیدار و امثال آن از فرط تنومندی به‌بغل آدمی تن آورد درنیاید از بیخ و ریشه کنده به‌هرجا که خواهند نقل می‌کنند و به‌همان شادابی می‌ماند که برگ آن نیز پژمرده نمی‌شود و از این معنی چه شگفت که در این وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط رأس قوهٔ نامیه است حفظ صورت نفوس نباتی مایه‌ای دارد که در عین سورت سرمای دی و بهمن دست ذبول به‌گریبان سبزه و سه برگه کوه دامن این سرزمین چه جای پیرامن شاخ و برگ اشجار آن نمی‌رسد و به‌آن مرتبه جمود آب و هوا خمود طبائع آنجا [3]چهره‌نما نمی‌تواند بود، فکیف در عین فروردین و اردیبهشت که به‌خاصیّت فیض آب لطف کیفیّت هوای این گل زمین خاص از شاخچهٔ موج خشک خارای کوه گل تر می‌دمد بلکه شاخ آهو و رنگ هامون و کهسارش [4]الوان میوه‌های رنگارنگ بار می‌آورد.

---

۱. برگ ۱٥٦ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۸۱، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۵۷، دیوان.
۴. برگ ۹۰، برتیش.

بی‌تکلّف با وجود آن‌که در محال سرد سیرش مثل گریوه پیر پَنچال و امثال آن که حقیقةً حاق وسط کره زمهریر است و سورت سرما به‌درجه‌ای است که در رأس سرطان بل قلب اسد آنجا برف و بارش است. اعتدال هوای کوهستان پنوج به‌مثابتی است که در عین قوس و جدی درختان خداکار کهساری شکوفهٔ بهاری می‌کند تا آن‌که میانهٔ موضعین یک روزه راه به‌خط مستقیم بیش مسافت نیست و نگارنده این «نگارنامه» که هردو صورت را مشاهده کرده دانای آشکار و نهان و خبردار غیب و شهادت بر این معنی به‌گواهی می‌خواند چه در عین شدّت فصل شتا که همه جا طاعون خزان و وبای سرما عام سالبلوی می‌شود چنانچه اطفال نبات از سرد مهری مهرگان افسرده و پژمرده می‌باشند و شاهدان نوخاستهٔ [1]ریاحین و ازهار از داروگیر سپاه دِل سیاه و مه دلگیر می‌گردند در این مسیحاکده که از لطف هوای روح‌فزا همه احیان احیای صبا در پایه‌ای است که پای کم از بهار به‌باد صنعا ندارد دسته دسته تازه‌نگار سُنبل‌تر در زیر لحاف قاقم برف بر بستر مخمل سبزهٔ شاداب خفته می‌باشد و سیمتن نازنینان سیمبر شکوفهٔ سیراب‌تر سر از منظرهٔ شاخ بدر کرده خندان و شکفته می‌زیند. در آن موسم زمستان که سرود خوانان [2]چمن سرابستان روی زمین منقار بسته و گلو گیرند در این گلزار همیشه بهار از گرمی هنگامهٔ نشو و نما و رونق بازار نشاط و انبساط حدّت شعلهٔ آواز بلبل به‌حدّی است که از سورت آن مینای غنچه پر گلاب ناب می‌گردد و شد نغمه و مدّ ترانه سایر نشیدسرایان چمن به‌مرتبه‌ای است که از شدّت آن پردهٔ گوش گل می‌درد، چنانچه بی‌اغراق سخن‌سازی پیش از موسم بهار که دست صبای مسیحا نفس به‌همدستی تأیید قوّت نامیه سرانگشت تقاضای تکلّم[3] بر لب اطفال غنچه و کودکان شکوفه زند صدای خنده سرشار گل سوری تا سرچهار دیوار چمن می‌آید بل لبهای دیوار گلشن که سرتاسر آن از نونهالان گل و کلاله مویان سُنبل لبالب است به‌زباندهی غنچه‌های عذار گل سوسن زبان‌آور سخن می‌کند.

قبل از آن‌که مشاط باد بهاری به‌غازه کاری عذار گل و تازه کاری طرّهٔ سُنبل درآید شاهدان تازه رخسار ازهار و انوار کهساری از زیر برف خوی کرده چهره می‌نمایند و شکنهای جعد گیسوی مسلسل سُنبل پارینه شانه زده برمی‌آیند. بالجمله چون بدایع این نقش بدیع نقشبند ابداع و محاسن این بهین صنعت[4] خامه اختراع جل جلال صانعه از آن گذشته که قلم توصیف بر صفحهٔ استیفا هزار و یک

۱. برگ ۱۸۱ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۵۷ ب، دیوان.
۳. یکقام (موزهٔ دهلی).
۴. خانه (موزهٔ دهلی).

اوصاف آن توان گذاشت، ناچار شرح برخی از خصائص آن را [1]به‌ادای ترانه‌های ظرافت طراز که در این باب ساخته و پرداخته مرغوله سنجان انجمن نظم و نثر گشته باز می‌گذارد خاصّه اشعار لطائف شعار مرغ زبانان والا بارگاه حضرت سلیمان زمان که در توصیف این مکان ارم نشان به‌زبان خامه دو زبان داده [2]به‌مسامع عُلیا رسانیده‌اند و دست باف فطرت معجّز فکر نشان طراز احسان و تحسین و استحسان و آفرین یافته مثل داستان نغمه‌پرداز گلشن راز حاجی محمّد جان متخلّص به‌قدسی مشهدی و مثنوی شاعر ساحر فن جادو کلام طالبای کلیم همدانی و گفتار نیرنگ آثار سیّدالشعراء میر عمادالدّین محمود الهی تخلّص اسدآبادی که به‌قدر قدرت انسان اندازه مکنت امکان ستایش این عرشی مکان در ضمن مضامین آن ابیات تضمین نموده‌اند و چهره‌پرداز صورت این «نگارین‌نامه» معنی طراز با وجود اعتراف کمال عجز و مسکنت در همین تاریخ [3]بدین مسلک رفته لنگ لنگان طریقه پیروی این پیش آهنگان به‌انشای رساله‌ای فراپیش گرفته و پس از وصول به‌مسامع اقبال و قبول صلهٔ گرانمند یافته و بر آن سروَر سلک بندگان درگاه سپهراشتباه و زمره ثناطرازان بارگاه آسمان جان انتظام پذیرفته بنابر تجویز مضمون منظومهٔ «هو السمك ما كررته يتضوع» از فرط تشوّق به‌تکرار مدیح آن سروَر خاتمهٔ این عنوان را به‌ایراد آن رساله که مصدر به‌ثنای خدیو هفت کشور است بر طبق ختامها مسک سمت اختتام می‌دهد و اکنون به‌ایراد این چند بیت از جمله داستانی که در تعریف این گلستان دهقان ریخته منقار کلک و انگیختهٔ کلک منقار آن طائر داستانسرای سرابستان قدس شده ادای حق مقام می‌نماید و چندی دیگر از اشعار آن داستان را پی اشعار به‌اسم ناظم جابه‌جا به‌مقتضای مقام در رشتهٔ تناسب کلام انتظام می‌بخشد. ابیات:

خوشا کشمیر و خاک پـاک کـشمیر[4] — که می‌ریزد بهشت از خـاک کـشمیر
سـوادش سـرمهٔ چـشم بهـار اسـت — بهشت و [5]جوی شیرش آب لارسـت
ز جـوش سـبزه در دشـت و بیابـان — زمـین کـشته و ناکـشته یکـسان
نظر چنـدان کـه بـر دسـتش گمـاری — بجـز آب زمـرّد نیـست جـاری
بـه‌زیـر سـبزه ره در کـوه و صـحرا — چـو از عقـد زمـرد رشـته پیـدا

---

۱. برگ ۱۸۲، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۵۸، دیوان.
۳. برگ ۹۰ ب، برتیش.
۴. موزهٔ دهلی، برگ ۱۸۲ب.
۵. برگ ۱۵۸ ب، دیوان.

ارم از سبزه‌اش یک شاخ سُنبل　　بهشت از گلبنش یک دسته گل
بود نشو و نما اینجا روان را　　بهار دیگر است این بوستان را
کند گل برسر دستار ریشه　　شود پولاد سبز از آب تیشه
به‌مینا گر کند فیض هوا کار　　ببالد چون کدوی تازه برتار
گر افتد از کف ساقی پیاله　　دواند ریشه[۱] در گل همچو لاله
ز فیض ابر می‌روید درین کاخ　　ز تار شمع گل بیش از رگ شاخ
درین گلشن ز جوش سبزه و گل　　نمی‌آید به‌گوش آواز بلبل
جز آن گلها که مشهور جهانست　　گل اینجا بوستان در بوستانست
گلش را یک به‌یک می‌بردمی نام　　زبان را گر بقا می‌بود در کام

شهر کشمیر آنچه کشمیر که به‌سری‌نَگَر اشتهار دارد معموری است در نهایت طول و عرض و کمال وسعت و عظمت و بنابر آن‌که سایر ابنیهٔ آن که مانند خانه‌های چشم دیوار به‌دیوار و در به‌در است در هم اساس یافته که از این نهایت عدم فسحت ساحت و گشادگی فضا دارد و با وجود این معنی در کمال دلگشایی و فرّخ فزایی و روح و راحت است، چنانچه این مصر جامع که بالفعل به‌یمن تربیت و عمارت‌گری یگانهٔ خدیو هفت کشور در وفور جمعیّت و فرط جامعیّت با معمورهٔ ربع مسکون برابر است از رهگذر کثرت کوی و برزن و امتداد و اتساع دروب و محلات و نزهت و رفعت باغ و منازل و دلنشینی دور و قصور از دمشق شام یاد می‌دهد. در باب [۲]خضرت و نضرت بام و در تقدّس و تنزّه بوم و بر شهرت غوطه دمشق را که اشرف و انزه جنات چهارگانهٔ دنیوی است از یاد می‌برد و اکثر منازل این کشور که اشکوب بر اشکوب از تخته و چوب بنیاد یافته بعینه از عالم مراتب حدقهٔ هفت طبقه است که همگی در کمال صفا و نور به‌مردم‌نشینی معمور، نشیمنهای عالی آن که اکثر مخرجهای مفتوح ساحت گشاده [۳]فضا بر اطراف آن منصوب است بنابر وفور در و پنجره و فرط روزن و منظره در کمال خوش هوائی است، به‌نظر نظّارگیان در نهایت خوشنمایی خصوص از جایی که [۴]بر همه آن مشرف بود بیننده تیز نظر را عینک دوربین فرنگی بر دیده باشد در این صورت شبیه هفت کشور به‌نظر می‌آید و در فصل اردیبهشت و فروردین که سرتاسر این زمین بهشت آیین از جوش سبزهٔ

---

۱. دود اندیشه (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۵۹، دیوان.
۳. برگ ۱۸۳، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۹۱، برتیش.

تر روکش سپهراخضر می‌شود معاینه بهشت‌برین درنظر تماشایی جلوه‌گر می‌گردد، چه بر سایر دیوارهای خانه و باغ که سر آن را خاکریز نموده انواع گلهایی خاصه سوسن کبود و سفید در هم می‌کارند و اکثر فصول خصوص بهار که در و دشت و صحرا و کشت و نیز مزارهایی حتّی روی قبور انواع گل و سُنبل و لاله و سوسن از کاشته و خودرو چهره‌نما می‌شود تماشای آن بر و بوم هوشربا و نظر فریب بومی و غریب می‌باشد و همچنین جمیع بامها که خرپشته ساخته روی آنها را توز پوش می‌کنند و خاک بر آن ریخته در میان سبزه‌های خدا کار و سوسن و لاله جوغاسی می‌کارند و جوش آن گل که صنفی است از اصناف لاله و معهٰذا از وفور نشو و نمای این سرزمین در کمال [1]بالیدگی و خوش رنگی می‌شود بی‌تکلّف آن‌گونه درنظر می‌آید که گویی آتش به‌بام و درگرفته، این کیفیّت خاص خصوص با وصف عموم و وفور از جمله خصائص این شهر است، همانا همین معنی منظور آن طائر قدسی آشیان بوده آنجا که فرموده. ابیات:

به‌شهرش خانه‌ها رنگین ز لاله   چو از میخانه‌ای چشم پیاله
زده گل برسر دیوارها صف   ز سُنبل روی دیوارش مزلّف
چو آساید کسی در خاک پاکش   نکشته خاک گل روید ز خاکش

و از جمله مزایای شهر، نهر بَهت است که یکی از انهار خمس مشهوره به‌پنجاب است و این رودبار [2]که منبع آن چشمه‌سار کوثر آثار وِیرناگ است و مَصَبّ آن دریای شور، از سمت شمالی کشمیر راهی می‌شود و رفته رفته چندین نهر پهناور با آن می‌پیوندد، چندان‌که آبی عظیم به‌این روش فراهم می‌آید و قریب سی کروه راه در نوشته به‌شهر می‌رسد و از میان آن خطّهٔ پاک گذشته به‌سوی شمال مایل می‌گردد و در ده کروهی شهر به‌تالابی محیط فسحت موسوم به«اولَر» در غایت طول و عرض که محاط آن از روی تخمین قریب بیست و پنج بلکه سی کروه باشد، ملحق می‌شود و از یک جانب آن برآمده تا موضع باره موله بر مجاری زمین هموار جاری می‌شود. آنگاه به‌کوهستان درآمده از حوالی جبال پَهگلی و دَمتور می‌گذرد و در زمین هندوستان به‌آب چناب می‌پیوندد و از نواحی ملتان گذشته با سایر پنجاب یکجا می‌شود و از اراضی اوچه و بَهکَّر و سیوستان بادیه نورد گشته در حوالی بندر لاهری فرضهٔ بلاد تَهتّه چنانچه مذکور شد به‌آب شور می‌رود و اهالی شهر کشمیر [3]از ادنی و اعالی برکنار این جویبار خانه‌های سافل و عالی درخور قدر و حال و تفاوت مراتب مال و منال ساخته‌اند و

---

۱. برگ ۱۵۹ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۸۳ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱٦۰، دیوان.

بر این آب پهناور ده پل عظیم که به‌لغت کشمیر آن را «کدل» می‌خوانند به‌فتح کاف و دال، از چوب بسته‌اند به‌طریق غریب و روش بدیع بی‌گچ و آهک در کمال استحکام و استواری که سالهای بسیار ایست می‌کند به‌نحوی که وقوف بر آن باعث ایستادگی عقل می‌شود، چنانچه از جمله چهار پل که در میان شهر واقع است پلی که بنابر انتساب به‌اسم بانی که زین‌العابدین نامی است از ملکان باستان این ناحیّت به«زین کدل» اشتهار دارد، قریب به‌دویست سال از عهد گذشتن او گذشته به‌همان روش ایستاده که نشست[1] به‌اساس آن راه نیافته و از همه بدیعتر با آن‌که از جمله چهار چشمه آن یکی نزدیک به‌چهل درع است و بر زبر [2]پیل پایه‌های که به‌همین چوبهاست بر روی دیگر گذاشته شده شاه تیرهای عظیم افکنده‌اند و در مدّت صدور و ورود موکب مسعود پادشاهی همواره ژنده فیلان تنومند کوه شکوه که فوج فیلان سحاب تاب همسری آنها نمی‌آرد [3]و کوهسار قاف پای صدمهٔ هیچ‌یک ندارد باردار از روی آن می‌گذرند و تا این معانی خصوص این غرض خلل به‌میانی آن فیل پایه‌ها راه نمی‌یابد.

بالجمله خصائص کشمیر بسیار است و به‌حکم وجوب اجتناب از اطناب کلام ناگزیر و ناچار، لاجرم بنابر تجویز خرد علی‌الاجمال به‌ذکر چند نزهتگاه پرداخت و از ایراد غرائب و بدایع آن‌که خرد از باب استبعاد از قبول آن استکاف می‌نماید و بیان برخی از آنها دفتری جداگانه می‌خواهد بالضروره [4]پهلو تهی ساخت. از جمله تالابی است واقع در سمت شرقی شهر که از فرط نقش و نگار گلهای رنگارنگ و وفور انواع سبزه‌های مختلف اشکال همانا شاهدی سراپا غنج و دلال است و نام نامی آن تال که دَل[5] به‌فتح دال است بر دلگشایی و فرخ فزایی آن همه تن سرمایه اشتهاد و استدلال است و الحق قطع نظر از اغراقات شاعری و مبالغات سخنوری به‌حکم قطعی می‌توان گفت که نظیر این تال غریب نظر فریب بر روی زمین موجود نشده باشد و شبیه این آبگیر بدیع دلپذیر به‌دیده هیچ‌آفریده درنیامده، اگر هم ترک ادب عنان گرم لگامی شبدیز خامهٔ تیز جلو باز نزدی هر آینه در باب امتناع تعداد مراتب محسنات بدیعهٔ این تالاب که به‌همه حسابِ آن را اوّل دلائل واضحه بر اظهار قدرت جهان آفرین می‌توان شمرد، بل از جمله حجّتهای کامله بر اثبات وجوب وجود آن والاجناب می‌توان گرفت

---

۱. نشیب (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۸٤، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۹۱ ب، برتیش.
۴. برگ ۱٦۰ ب، دیوان.
۵. دال کامی.

به‌دلالت مضمون آیت کریمهٔ «لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي»[1] الآیهٔ طریق [2]اشتهاد پیمودی چه این صنعتکده که اعظم آیات قدرت و حکمت آنحضرت است از جمله کلمات رب که به‌متعلّق علوم و حکم تفسیر و تعبیر یافته می‌تواند بود فی‌الواقع مشاهده‌ای از شواهد این دعوی است که آن مرآت شاهد صنع از بدایع مخترعات مبدع عالم است چه خصائص آن به‌مثابه‌ای است که خرد گواهی می‌دهد که این همه لطائف ابداع و صنایع اختراع کار طابع و ارکان نیست بل همانا فاعل آن جز حکیم علیم حی توانا و محدّث کون و مکان و موجد کم فکان نیست، لعنت‌الاملاحده[3] «حیث قالوا ان العالم موجد اعلی حده».

الحق این رنگ نقوش و صور گوناگون که قلم بطلان بر نقش و نگار کارگاه [4]بوقلمون کشیده و کار امتزاج آب و خاک چگونه تواند بود که این‌گونه اشکال مختلفه و اوضاع جداگانه که از عکس رنگ‌آمیزی گلهای آن اطلس ساده کار کارخانهٔ چرخ‌برین روکش نگارخانهٔ چین افتاده آثار ازدواج عناصر و افلاک چسان تواند شد، آری از قوالب خاکی و آبی که در حقیقت قوابل محض‌اند بی‌نظر اقبال فاعل حقیقی چه کار آید و از مشیجهٔ مواد آتشی و بادی که در معنی استعداد بختند بدون آثار جلیه مبادی کدام نتیجه زاید، زهی کوتهی خرد و ابلهی منش اگر به‌نظر عبرت نگر در جمیع مواد و صور ذرّه تا خورشید خاک اغبر و سپهراخضر تماشاگر گردند و هر آینه صورت این معنی در آینهٔ معاینه مصوّر بل مجسم گردد که موجد این مادّه قابل اثبات فاعل واجب‌الوجودی است که از آذر گلهای طری گویی صدگونه نقش آزری بر آب زده و مبدع این نقش بدیع فاعلی است مختار که از نار نمرود همانا هزار گلزار خلیل بر روی رود نیل دمانیده، نی‌نی، از مشت غنچه کَوَل نمونهٔ دست موسوی از بغل آبگینهٔ فرعونی نمودار نموده و از ساقهٔ آن معاینهٔ ساق بلقیس در آئینهٔ صرح ممرد سلیمان [5]نمایان ساخته.

مجملاً جملهٔ دَل از پرتو گل آتشی کَوَل که داغ رشک بر دل لاله جوغاسی سوخته و شعلهٔ غیرت در مجمرهٔ یاقوت رمّانی گلنار فارسی بل در جان آتشکده فارس افروخته به‌مثابه‌ای درمی‌گیرد که گویی

---

۱. کهف (۱۸)، آیه ۱۰۹
۲. برگ ۱۸٤ ب، موزهٔ دهلی.
۳. الملاحده (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱٦۱، دیوان.
۵. برگ ۱۸۵، موزهٔ دهلی.

از انعکاس شعاع آفتاب جهانتاب بر آینه خانهٔ دل آتش در آب افتاده، چنانچه [۱]تماشائیان تفرّج‌اندوز عالم آب از نشأهٔ سیر چراغان جوش گل که [۲]در دل روز گیتی افروز می‌گردد به‌روشی مدهوش و مست گشته از دست می‌روند که به‌هیچ‌وجه از سر و سر از پا فرق نمی‌کنند و جابه‌جا در میان این آبگیر گشاده ساحت جزیره‌هایی کم فضا که دهقانان آن را گلزار و سبزی کار ساخته‌اند قریب بهم واقع نشده بسیار خوشنما و نزدیک به‌دل، و همچنین خیابانهای ممتد در عین آب ترتیب داده و درختهای چنار و بید که مانند سبز فام طائران اولی اجنحهٔ نشیمن قدسی پر در پر بافته‌اند یا بهشتی طاوُس دل چتر سبز بر سرکشیده نهال نموده‌اند چنانچه به‌هنگام گرما کشتی‌نشینان که از میان این خیابان می‌گذرند از سایهٔ ساحت آن میوهٔ راحت می‌چینند و با وجود این ثمرهٔ عظیم نظر تماشایی دور و نزدیک از تماشای دلکش آن بیدهای مجنون‌وش که هریک حسن صد لیلی دارند در قلب اسد گلچین فیض اردیبهشت و فروردین می‌گردد.

و از اینها گذشته هم در دِل دَل باغهای فردوس فضای نزهت فزا خصوص باغ عیش‌آباد و بحر آرا که به‌سرکار داری بحر و بر تعلّق دارد، طرح انداخته‌اند و همچنین جزیره‌هایی مشجّر که در معنی سرابستانهای فیض گستر است مثل جزیرهٔ شاهزادهٔ اصغر اعظم سلطان مراد بخش جوان‌بخت والاگوهر و جزائر چندی از امرای عظام سمت وقوع دارد. بی‌تکلّف سرتاسر کشمیر از کثرت اشجار و انهار و آبگیرها خصوص از پهلوی دَل مذکور یا آب است در خیابان یا خیابان در آب و در وصف این بهشتی پیکر که بر روی [۳]چشمه‌سار کوثر واقع است این یگانه شاعر فرشته محضر گوهر سفته آنجا که گفته:

چـه ذرّه آسـمانی [۴]بـر قـراری	ز گلهـای کـول خورشـید زاری
لبالـب گـشته بحـر از لؤلـؤ تـر	درو کـشتی روان بـر آب گـوهر
قضا از قضا از سیم بالش آفریـده	بغیر از جوش گل طوفان ندیـده
ز کشتی‌های لعلی صد بدخـشان	مگـو دریـا نـدارد حاصـل کـان
نهد بـر روی دریـا گرچـه سـینه	دود بـر روی مـوج گـل سـفینه

۱. برگ ۹۲، برتیش.
۲. برگ ۱۶۱ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۸۵ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۶۲، دیوان.

کوتاهی سخن اکثر روی این آبگیر دلپذیر که محیط آن از راه تخمین دلفریب قریب هفت کروه باشد، انواع گلها روپوش می‌شود از قسم نیلوفر و گل کَوَل مذکور که نوعی است از لالهٔ آتشی از دست لالهٔ جوغاسی که غنچهٔ آن خالی از تکلّف هردو مشت را پر می‌کند و تخمی از عالم فندق در میان آن هست که آن را کَوَل گَتّه[1] می‌خوانند و بسیار خوش طعم و برگ آن که نیم درع[2] بلکه زیاده قطر آن باشد به‌شکل سپهرمدوّر می‌شود، در کمال سبزی و صافی لون و قطرات آب که معاینه مانند مروارید غلطان عمانی بر سطح آن صفحهٔ زمرّدین می‌افتد در غایت خوش آیندگیست، چنانچه عکس سبزی آن بر لوح زبرجد اخضر که در زیر آنها نمایان می‌گردد عیب زمرّد کهنه به‌تازگی بر طبق عرض می‌نهد و بیشتر طائر دل را برگ کَوَل و نیلوفر و گل آنها و نوعی دیگر از گل زرد که بسیار درهم و برهم می‌شکفد فروگرفته، چنانچه در خیابانی که از فرط آمد شد کشتی‌ها خالی از گل و سبزه است آب محسوس می‌گردد و امّا چه آب معاینهٔ آئینهٔ سکندر یا چون طلق محلول و قمر مغسول کیمیاگر که از گلهای زرد در هم شکفته بوته‌های اکسیر زر در عین گداز [3]به‌نظر می‌آید و دستانسرای سحر کلام طالبای کلیم در وصف این گلزار شکفته نیکو گفته ابیات:

گل زردش که دریا را نقاب است — بساطش نیز از آفتاب است
به‌دریا سربه‌سر پیرایه گستر — گرفته آب را آئینه در زر
به‌زور نامیه از قعر دریا — دمیده سبزه تر نیزه بالا
درین گل کافتاب گلستان است — سراسر سبزه ها زرّین سنان است

[4]بی‌تکلّف نه همین تنها روی این آب پر گل و سبزه است بلکه از ته تا بالا همه جا بغل بغل سبزهٔ شاداب به‌انواع و اشکال غیرمکرّر بلند و پست رسته چنانچه گویی ته آب [5]از سروستانهای و خیابانهای معاینهٔ بوستان خیال است که استادان نگارپرداز ساخته روی آن را آئینه پوش می‌سازند و همانا آن قدسی مکان این معنی را درنظر داشته که گفته:

چنان از قعر دریا نمودار — چنان کز دیده پر عکس دلدار
بهار دیگر و کشمیر دیگر — بهشتی در میان آب کوثر

---

۱. کَوَل گَتّه (Kawal Gatta): میوهٔ گل کَوَل.
۲. درعه (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ١٦٢ ب، دیوان.
۴. برگ ١٨٦، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ٩٢ ب، برتیش.

یکی[۱] فردوس چون کشمیر را دید   سر از شرمش بـه‌زیـر آب دزدیـد

و از جمله خصائص این خطّهٔ پاک که همانا منبع آبروی عالم آب و خاک است گلگشت باغ و راغ و در و دشت و صحرا و کشت است به‌طریق کشتی سواری چه از فواصل این منبع سرشار حضرت پروردگار یعنی دَل مذکور که از همه سو کشش دلهای صاحبدلان و جذب خواطر مقبلان را بدو راه است، شعبه‌ای نزدیک به‌زنده رود جدا شده که در جویبار بَهت[۲] می‌ریزد و از این رهگذر عموم مردم خصوص تموّل و اصحاب تجمّل سیما، بنده‌های پادشاهی که خانه‌های بر ساحل رود تالاب مذکور دارند کشتی‌نشین گشته تا به‌دربار [۳]خدیو روزگار که بر شط غربی تال در کمال اشراف بر آن دریا بار واقع است آمد و شد می‌نمایند.

و همچنین سایر منزهات این شهر و اطراف و نواحی آن را به‌رکوب سفائن که حقیقةً[۴] راکب آن مسافر و مقیم است سیر می‌کنند چنانچه پیوسته روی دریای بَهت و دَل از کشتیهای منقّش مزیّن ملبّس به‌پوششهای فاخره ملوّن رشک سراپای چمن می‌شود بل از روی رنگینی روکش پشت طاوُس و چشم خروس می‌گردد و شبانروز خاصّه شبهای مهتابی که عکس ماه منیر از حلقه‌های موج شوخ چشم دام نظر بند نظّاره‌گیر به‌روی آب می‌کشند جابه‌جا از تفرّجیان سفینه گزین هنگامهٔ باده و ساز گرم بازار است و هر گوشه حلقهٔ دامی از اهل ناز و نیاز درکار.

مجملاً هیچ‌وقتی نیست که از غنای مطربان کشتی‌نشین و سرود [۵]سرایان اطراف و سواحل و بحر و تال خصوص کنجی نشینان هندوی است که از شورانگیزی اداهای شیرین و حرکات موزون و پیچ و خم تام کمرهای پرتاب آتش در دل آب می‌اندازند شعلهٔ اضطراب در جان شیخ و شاب نیفتد و از روش نشست و خاست و حرکت و سکون نی نی رقص و سماع و اصول تال همدستان ایشان چرخ کهن سال به‌وجد و حال درنیاید و از این دست پری‌نژادان کشمیرنژاد که به‌خاصیّت آب و هوای این کشور که طبع طرب‌انگیز اهل آن از جوان و پیر و غنی و فقیر بالطبع به‌رعنا طلعتی مخلوق و مفطور است همگی به‌مرغوله سنجی اصوات و موزونیت طبایع و درستی اصول که از فروع آن اصل اصلی است مجبول بل مجبورند و همواره [۶]به‌سرگرمی طرب و نشاط و وجد و حال سماع در عین اهتزاز و

---

۱. یلی (موزهٔ دهلی).
۲. بَهت (Bhatt).
۳. برگ ۱٦۳، دیوان.
۴. در اصل: حقیقتاً.
۵. برگ ۱۸٦ ب، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۱٦۳ ب، دیوان.

انبساط جوش و خروش بوده عموم این سرزمین خصوص روی دَل را از رهگذر چشم و گوش دامگاه طائر نظر و مرغ دل ساخته‌اند.

فی‌الواقع در این مقام که مصداق حقیقی اطلاق لفظ رود و سرود است هوش هوس‌منشان عاشق پیشه و هواپرستان نظر باز که به‌گوشهٔ چشمی دل از دست می‌دهند به‌گرمی هنگامه‌سازی و شعله آوازی سرگرم سوز و گداز می‌شوند، کجا به‌جا ماند که غنچه دهانان غنچگی و گلرخان بلبل نوا صدگونه غنج و دلال و هزار رنگ کرشمه و ناز نغمه‌ساز و مرغوله‌پرداز می‌گردند و در دامگاه چتری کشتی که مانند طاوُسان چتر زده بهشتی در گلزار دل به‌خرام ناز درمی‌آید به‌کمین بی‌دلان می‌نشیند و به‌تیر و کمانچه در صدد صید دلها شده جانها را هدف ناوک بلا می‌سازند و بحر اصول و دف در کف آورده به‌ضرب تلبک راست آهنگ در مقام دلیری درآمده دست به‌دائره هوش ربایی می‌باشند و از این دست دلها فرا چنگ آورده بدین قانون خردها [1]به‌تاراج می‌برند.

بی‌تکلّف شیشهٔ توبهٔ حریفان تنکظرف دو شاب دل که به‌بوی باده مستانه می‌شوند و به‌استماع تلنگی و سماع دنگی [2]دیوانه می‌گردند، در این مقام چگونه بر سنگ نخورد که شکر لبان نایی و بلبانی و بربط زن و ربابی که مانند آفتاب جهانتاب پرتو نور بخشی بر هلال سفینه افکنده با قنینهٔ شراب ناب در برج آبی دل به‌سر عالم آب می‌آیند و بی‌حجاب چون پردهٔ طنبورساز پرده‌دری مست و مستور کوک کرده کشتی کشتی بادهٔ [3]عنبی برسر جوش و مخموری بیایند و از مزهٔ غمزه‌های گوشهٔ چشمی و نقل بوسه کنج لبی بی‌دلان را جان داده می‌برند.

بـزم طـرب و نگـار سـاده   و ز بوس و کنار نقل و بـاده
مسکین عاق چه چاره سازد   بـی‌چـاره چگونـه دل بتـازد

قصّهٔ کوتاه سرتاسر تماشاکده‌های شهر و اطراف آن را که زیور صفحهٔ دهرند تا موضع کهنه بل بلکه تا اپنج که از بالا رویهٔ رود بَهت قریب شانزده کروه است از طرف نشیب تا باره موله دوازده کروه از این راه به‌کشتی می‌توان گشت و نیز چون از بَهت به‌دیگر آبگیرها راهست از این راه به‌همین روش گلگشت می‌توان نمود، خصوص تال عظیم‌القدر اولَر و تالاب نور صفاپور که عنقریب طرفی از فسحت و نزهت آن زبانزد خامه می‌گردد و همچنین تالاب پهناور یمه سرکه و تال مشهور بهاکر که یازده کروه مسافت ساحل آن به‌مساحت درمی‌آید و دیگر تالابهای خورد و کلان مثل تال نو سر

۱. برگ ۹۳، برتیش.
۲. برگ ۱۸۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ١٦٤، دیوان.

و غیره، سوای تالاب چه پل و نوشهره که بر سمت غربی شهر وقوع داشته به‌بَهت راه پیوند ندارد. الحال سکنهٔ این بهشتی مسکن که در حوالتکدهٔ قسمت روز نخست به‌محض نظر عنایت مبدای فیض به‌سهولت مسلک زی و عدم دشواری هنجار روزی اختصاص یافته‌اند بنابر کثرت آبها احمال و اثقال خود را همه سو در کمال آسانی بر مراکب چوبین از مراحل آبی نقل و تحویل می‌فرمایند چنانچه از این رهگذر فراخ عیشی ایشان به‌نحوی ناشی شده که بی‌تلاش در کمال عدم ضیق طریق معاش [1]تعیّش می‌نمایند «فسبحان من أعطى من شاء ماشاء فعال لما [2]یزید و یشاء».

و از منتزهات این نزهت آباد فردوس بنیاد سرابستان‌های فردوس نشان است که هریک از آن رشک حدائق جنان در رشاقت اشجار طوبی کردار و شکفته‌رویی ریاحین و طراوت ازهار خاصّه دلگشایی فسحت چمن و خیابان و سلاست آبهای روان هزار نکته خاطر نشان و گرفت دلنشین آنان بر ریاض رضوان دارند و سرجملهٔ آنها روضهٔ فردوس آیین فرح‌بخش است و آن ارم‌وش گلزار جاوید بهار که سرسبز درختان دلکش آن که همانا خضر آسا آب حیات سرمد خورده و سبز کرده و برآورده حضرت پادشاه جهان‌بخش کشورستان ثانی صاحبقران است که آنحضرت در ایّام سعادت فرجام پادشاهزادگی چنانچه سبق ذکر یافت در سرزمین خلد آیین شاله‌مار بی‌قرین آن قرینهٔ بهشت‌برین را احداث فرموده‌اند و از آن روز باز که مدّت چهارده سال است به‌اثر تربیت نیّر اعظم روی زمین و نظر عنایت مهر سپهر چهارمین، سال به‌سال بل لحظه به‌لحظه صفا و نزهت آن مانند انوار قمر انور که روز به‌روز حسن روزافزون آن می‌فزاید در عین افزایش بوده که اکنون که نام خدا چون ماه چهارده به‌سرحد کمال رسیده به‌زبان وقت آن یگانه خلف‌الصدق روزگار و ثمرةالفواد لیل و نهار را که هزار باره از ریاض هشت بهشت بهتر و نزهت‌تر است از تنگی دستگاه لفظ و معنی ناچار ثالث قمرین خطاب داده بل نور نیّرین لقب نهاده و منادی مقتضای مقام از شش جهت در باب اکتساب فرح و شادی از تفرّج این رضوانکده صلا در داده و لیکن هزار حیف و دریغ که ابیات:

به‌قدر سیر این گلشن نظر کو — بهشتی این چنین جایی دگر کو
ز هر برگش گلستانی نمایان — چو از آئینه عکس خوب رویان
[3]چنان نبرگ گلش پرآب و تاب است — [4]که گویی غنچه مینای گلاب است

---

۱. برگ ۱۸۷ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱٦٤ ب، دیوان.
۳. برگ ۹۳ ب، برتیش.
۴. برگ ۱٦٥، دیوان.

ارم[1] در پـــشت دیـــوارش نشـــسته | خجـــل چـــون عنـــدلیب پرشکـــسته
ز شبنم بس‌که خاکش کامیـاب اسـت | برو نقـش قـدم نقـشی بـر آب اسـت
ز خاک آن چمـن گـر پرشـود مـشت | چو نرگس گل دمد از هر سرانگـشت
ز تـــأثیر هـــوا در ســـایه گـــل | دود تـــا نـــاف آهـــو بـــیخ سُـــنبل
خیابـــانش بـــود فـــردوس اکثـــر | لبالـــب شـــاه نهـــرش ز آب کـــوثر
نباشـــد جـــز دریـــن فـــردوس ثـــانی | خیابـــــــانی ز آب زنـــــــدگانی

ملخّص سخن خصوصیّات این حدیقهٔ خلد آیین خصوص حقائق محاسن و بدایع خیابان شاه نهره مجره نشانش به‌درجه‌ای رسید که سرتاسر الفاظ و معانی مسطوره در لوح محفوظ با وجود عدم تناهی وفا به‌توصیف دقیقه‌ای از دقائق نامتناهی آن نمی‌کند، ناچار از روی پیش‌بینی قبل از شروع در توصیفش که فی‌الحقیقت مقدور سایر ممکنات نیست از طی این طریقه پس چشم طریقت زده در این مقام حفظ صورت ادب و ضبط آبروی استعداد نمود و خویشتن داری به‌جا آورده به‌تصویر مجملی از طرح وضع آن پرداخت.

مجملاً آن منظور نظر تربیت مبادی عالیه به‌این صورت اتّفاق افتاده که از مبداء آن که سمت بالای باغ و پایین کوه دامن باشد تا منتها که به‌آبگیر دلپذیر دَل منتهی می‌شود رشتهٔ خیابانی طنابی راست کشیده که طول آن دو هزار و یکصد و سی درع است، بر این تفصیل: چنانچه خیابان هریک از فیض بخش و فرح‌بخش سی صد و ده درع و خیابان [2]داخل خواص‌پوره یکصد و دوازده درع و خیابان بیرون یک هزار و سی صد و نود و هشت درع است. عرض عریض آن سی و یک گز و شاه جویی در عرض ده گز که به‌شیر خان فرموده فرمانفرمای انس و جان به‌شاه نهر زبان‌زد است از وسط حقیقی آن جاری است و آبش از چشمه‌ساری است کوثر آثار که در دور دست واقع است، از دامان کوهی معروف به‌بهاک گذشته داخل باغ می‌شود و همه جا حاق وسط خیابان را مجرای آب حیوان ساخته به‌بحیرهٔ دَل ملحق می‌گردد و بر طرفین خیابان درختان چنار و سفیدار که در حضور فایض‌الانوار به‌فاصلهٔ ده گز در یکدیگر نهال شده و [3]همگی در این مدّت متمادی به‌نهایت مرتبهٔ کمال رسیده به‌بالای چرخ والا اقامت کشیدند و اکنون که به‌فیض نظر انور سرمایهٔ ترقّی اندوخته‌اند هر یکصد ره از

۱. (موزهٔ دهلی، برگ ۱۸۸).
۲. برگ ۱٦٥ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۸۸ ب، موزهٔ دهلی.

سدره بالاتر بالیده و به‌خوبی از برابری نخل طوبی سرکشیده‌اند و در وسط باغ دو سه جا عمارات و نشیمنهای دلنشین به‌طرح بدیع و هندسهٔ غریب در نهایت صفا و زینت و زیب اساس یافته و در پیش هر نشیمنی حوضهای کلان سی گز در سی گز و بیشتر سمت ترتیب پذیرفته مشتمل بر چندین آبشار و فوارهٔ جوشان دلآویز که تفرّج آنها به‌غایت طرب‌افزا و فرح‌انگیز است و از آب چشمهٔ مذکور که در همان نهری لبالب جریان یافته هرجا که به‌حوض می‌ریزد آنجا آبشاری که به‌چادَر معروف است از عالم لوحی از بلور مصفّا احداث پذیرفته چنانچه صافی و شفافی آن به‌مرتبه‌ای است که از آن تا آئینهٔ فرنگی و مینای حلبی تفاوت [1]از صفای صبح تا ظلمت شام است.

و در اینولا حسب‌الامر والا بر سمت بالای باغ فرح‌بخش بهشتی روضهٔ دیگر موسوم به‌فیض‌بخش سمت طرح پذیری یافت و مهندسان سطرلاب نظر مقیاس قیاس مأمور شدند که بعد از طرح باغ در وسط آن حوضی چهل درع در چهل درع قرار داده نشیمنی عالی در حاق وسط آن اساس افکنند، مشتمل بر طنابی ده گز در هشت گز و براطراف چهارگانه آن ایوانهای عالی بنای، فتح فضا از سنگ بنا نهند و روی سقف آن را از خاتم‌بندی چوب و تل و [2]عاج و ابنوس به‌طریق بندهای دلگشای خاطر پسند فرنگی و گره‌های خوش طرح هندی[3] بپوشند و به‌رنگ دیوار باغ جروکهٔ عام و خاص ساخته قرینهٔ آن عمارتی عالی اساس مشتمل بر حمّام ترتیب دهند و همگی را در کمال تکلّف و تزیین زود به‌اتمام رسانند.

و از جملهٔ ارمکده‌های بقعهٔ سراپا انبساط کشمیر دلپذیر سرابستان معروف به‌باغ نشاط است که به‌دستور اعظم آصف خان متعلّق است. بی‌تکلّف [4]از فرح‌بخش گذشته آن‌گونه نزهت گاهی گشاده فضای طرب‌افزای شاید که به‌روی زمین موجود نباشد و صورت آن جنّت‌آیین محل بدین دستور که بر ساحل تال دلگشای دَل در سرزمینی بلند و پست معاینه از دست طبقات آسمان نُه مرتبه به‌روی یکدیگر اتّفاق افتاده چنانچه به‌مراتب از افلاک تسعهٔ والامرتبه‌تر و به‌یک مرتبه از بهشت‌برین برتر و به‌هزار درجه بهتر و نزه‌تر است و در درآمد باغ عمارتی عالی مشرف بر دَل مزید مزایای آن آمده و در منتهای آن که به‌دامان کوه پیوسته از این دست [5]نشیمنی دلنشین بنیاد شده و در هر مرتبه از نهری

---

۱. برگ ١٦٦، دیوان.
۲. برگ ٩٤، برتیش.
۳. بندی (برتیش).
۴. برگ ۱۸۹، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ١٦٦ ب، دیوان.

سرشار که در وسط حقیقی آن جاری است و آبشاری احداث یافته و حوضی پهناور نیز ترتیب پذیرفته که سخن در وصف طول و عرض آن بر فرض ایجاز به‌دور و دراز می‌کشد.

و دیگر باغ نورافزای دولتخانهٔ والاست که بنابر صفای نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی زمین سمت وقوع کمتر دارد، چه آن مطرح نظر فیض مبدا از همه مناظر فیض نظر خدیو هفت کشور بیشتر و پیشتر دریافته و لهٰذا ظهور و بروز آن نور صفای روز به‌روز در افزایش است، چنانچه نمود این معنی در مسمای این اسم اسمی مانند ظهور جان و جسم در سایر اشیا و آفتاب در وسط سما با حسن وجوه صورت‌نماست.

و از این عالم است باغ بحر آرا و عیش‌آباد که نخستین روبه‌روی جروکهٔ دَرشَن واقع است از این رو بر سایر باغات روی زمین بل حدائق هشتگانه بهشت‌برین به‌چندین وجه تفوّق دارد و در وسط طبقهٔ زیرین آن باغ که مشتمل بر دو طبقه است چهار چنار شیق‌القد[1] بر زوایای اربعه تختگاهی گشاده بسیط کشیده بساط واقعست که قامت هریک به‌شیر خان قدر و مقدار بل به‌همه حساب دست از طوبی برده و سررفعت از گریبان سدرةالمنتهی برآورده و ساعد شاخ سرفرازشان سرپنجهٔ تطاول و دست انداز بر روی پنجهٔ آفتاب دراز کرده و شست ریشهٔ غور پیشه‌اش که حوت فلکی همه تن [2]خارخار آن دارد که قلابش را به‌کام خویشتن نبیند از کاو کاو نفوذ پشت گاو زمین را ریش کرده و ماهی زمیندار را در بند کمند خویشتن آورده و حسب‌الامر خدیو انفس و خداوند آفاق در حاق وسط ساقهای هر [3]چهار چنار تالاری منقّش ملوّن ترتیب داده‌اند که در رفعت پایه پای تفوّق بر کرسی مثمّن سپهر هشتم نهاده و عکس رنگینی آن چهار طاق طارمی که سر همسری برابری کاخ چهارمی سپهرکبود فرود نمی‌آرد جان در کالبد دو پیکر و رنگ به‌روی هفت اورنگ چرخ دو رنگ درآورده و این سرابستان عالی تا باغ عیش‌آباد که به‌دو معنی ثانی آن است و هر در دو در دل آئینه خانهٔ تال دل پرتو وقوع افکنده‌اند تعلّق به‌سرکار خاصّه خدیو روزگار دارند.

دیگر سه بستانسرای فردوس‌پیراست که هریک مانند مالکهٔ آن یعنی مهین بانوی دهر ملکهٔ گیتی جهان آرا بیگم مخاطب به‌بیگم صاحب از فیض وجود فایض‌الجود باعث آرایش صفحهٔ جهان و آسایش جهانیان‌اند، نخستین در عین تالاب دَل واقعست اساس نهادهٔ جواهر خان خواجه‌سرا است و

---

۱. در اصل: شیق‌القدر (برتیش و دهلی).
۲. برگ ۱۸۹ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ١٦٧، دیوان.

الحال که به‌سرکار [۱]خاصّهٔ ملکهٔ ملکی خصال انتقال یافته و باغ و سرای آن پرتو کمال مرمّت و تربیت یافته و از حیث اسم و مسمّی به‌دو وجهه جهان آرا گشته.

دومین باغ نورافشان که برکنار رودبار بَهت احداث کردهٔ نور محل است و از زمان حضرت جنّت‌مکانی تا اکنون که به‌سرکار آن مریم دوم و بلقیس ثانی تعلّق‌پذیر گشته به‌نوعی عمارت و ترتیب یافته که مزیدی بر آن متصوّر نباشد و همانا نظیر آن با این مایه خصوصیّات خاص سیّما به‌اعتبار فسحت ساحت خیابان و چمن و وفور روح و راحت، نشیمنهای نزهت وطن وقوع رسته چنارهای سدره آسا بر شط آن رود کوثر آثار همانا «جَنَّٰت تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ»[۲] آشکار گردیده شاید که [۳]بر روی زمین کمتر باشد.

[۴]سیومین باغ صفا که بر روی پشته‌ای مشرف بر تال آسمان مثال صفاپور که بر سمت شمال شهر در هفت کروهی آن سمت وقوع دارد احداث یافته، بی‌تکلّف و تصنّع آن آن مرآت‌الصفا که مظهر کمال جلوهٔ حسن شاهد صنع گیتی آفرین و روکش مصنع کوثر و منبع ماء معین روضهٔ حورعین است از غایت نزهت و فسحت فضا و وفور نور و صفا به‌مثابه‌ای است که اگر روی تال عدیم‌المثال دَل در میان نبودی و حفظ صورت گلهای کَوَل ضرورت ننمودی هر آئینه بی‌ابا و محابا گفتمی که شبیه و نظیر این آبگیر نظر فریب دلپذیر در بهشت‌برین چه جای روی زمین موجود نیست و تصویر آن بدین‌گونه است که بر سمت شرقی این تال که محیط آن از همه جهت قریب سه کروه باشد کوهچه‌ای در کمال سبزی و خرّمی واقع شده که همانا که خضری است برکنار عین‌الحیوة جاوید خفته یا معاینهٔ مسیحاست که بر سرچشمهٔ خورشید جا گرفته و از عکس صور گوناگون و نقوش بوقلمون گل و سبزه آن کوه گردون شکوه که گویی عرش میناکار بلقیس با کرسی زمرّدنگار سلیمان است آبگینهٔ صرح ممرد تال پریخانه می‌گردد و چشم‌ها از دیدن آن چشمه پژمان گشته عقل خردمند فرزانه مانند پری دیده دیوانه می‌شود.

و مجملاً حسب‌الامر سلیمان عهد متصدّیان سرکار آن بلقیس زمان در این مکان آسمان نشان نشیمنهای دلنشین اساس نهاده صورت تمام داده‌اند، چنانچه به‌همه معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت‌پذیر نیست.

---

۱. برگ ۹٤ ب، برتیش.
۲. بقره (۲)، آیه ۲۵.
۳. برگ ۱٦۷ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۹۰، موزهٔ دهلی.

دیگر باغ کرنه، به‌کسر کاف و فتح را و نون، که اگر نه در حق توصیف [1]آن عجز بیان زبان بند بنان سخندانان اعجاز نشان شدی و عقال تعذر و شکال اشکال و تغییر بند پای سرخ خنگ خامه بلندآهنگ بودی هر آئینه عقده عقد لسان از آن گشاده لگام خود کامی به‌دست اختیار این داده در این وادی مرحلهٔ چند نوشته گشتی و فی‌الجمله وام حق ادای شدی، بالجمله این سرزمین ارم آیین در ایّام پادشاهزادگی به‌سرکار [2]خدیو روزگار متعلّق بود و اکنون به‌مهین شاهزاده بلنداقبال همایون بخت مرحمت شده به‌شاه‌آباد مسمّٰی گشته و سمت مزید عمارت و ترتیب پذیرفته رفته رفته به‌نیروی اقبال آن منظور نظر قبول مبادی عالیه رسایی کمال آن به‌جایی رسیده که بالفعل بالقوه نامتناهی آن به‌فعل آمده.

و از اعظم منتزهات این خطّه که از جهات خوبی آن است باغ نسیم و افضل‌آباد است که در هردو شمال رویهٔ تال دَل شرف بر آن واقعند[3] و در کمال فسحت ساحت و نزهت و فضا و نشیمنهای خاطر پسند نشاط‌افزا و وفور اشجار میوه‌دار و فرط ریاحین و ازهار نخستین احداث نمودهٔ [4]خان والامکان اعظم خان و دومین بنیاد نهادهٔ دستور معظّم علّامی افضل خان است.

دیگر باغ الهی که همانا مهبط انوار فیض نامتناهی و دست‌پرورد ید قدرت الهی است و آن نزهت آباد در سایر جهات خوبی گواهی ندارد مگر از رهگذر عمارت که قصورش درخور شأن آن روضه رضوان و حدیقهٔ بهشت نشان نیست و لهٰذا در اینولا حسب‌الامر اعلی متصدیان سرکار [5]خاصّهٔ پادشاهی در اساس نهادن نشیمنهای دلنشین رفیع‌الشأن به‌وضع بدیع و هندسهٔ خاطر پسند نامور گشته طرح آن بر طبق فرموده افکندند و آن را میرزا یوسف خان مشهدی به‌هنگام حکومت کشمیر در شمال رویهٔ شهر برکنار شعبهٔ پهناور از جویبار مشهور به‌نهر لار که گواراترین آبهای این کشور است احداث کرده، چنانچه آن نهر کوثر اثر در میان حقیقی آن جاری است و تختگاهی در وسط آن باغ ترتیب یافته و حوضی ده در ده در عین آن و بر کرانهٔ حوض چناری سال خورده که همانا با این دیرینه دیرکهن بنیاد همتاست[6] اتّفاق افتاده و الحق این باغ از بعضی وجوه بهترین محاسن آن[7] سرزمین و به‌اعتبار این چنار از همه وجه چشم و چراغ چنارستان نور باغ و خیابان چنار شهاب‌الدّین‌پور است.

---

۱. برگ ۱٦۸، دیوان.
۲. برگ ۱۹۰ ب، موزهٔ دهلی.
۳. واقع شده (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۹۵، برتیش.
۵. برگ ۱٦۸ ب، دیوان.
۶. همسایه است (موزهٔ دهلی).
۷. این (موزهٔ دهلی).

و آن بقعه‌ای است به‌غایت دلپسند و نظر فریب و روضهٔ بسیار فیض بهر و نزهت [۱]نصیب واقع در پنج کروهی شهر و آن سرزمین که از رهگذر کمال اکتساب نظر فیض مبدای کامل نصاب است مرغزاری[۲] است در غایت فسحت و همواری که از یک طرف آن آب لار مذکور که رودی است به‌غایت عظیم در کمال عذوبت و سفیدی و سردی، چنانچه مکرّر اشعار بدان شده، جاری است و از جانب دیگر دریای بَهت چنانچه آن موضع مجمع‌البحرین و محل اتصال این دو دریاست و رستهٔ طولانی از درختان چنار تنومند کشیده قامت که همگی در نهایت سرسبزی و شادابی‌اند برکنار رودبار واقع است[۳] چنانچه گویی سطری است از اشجار طوبی واقع برکنار جدول بهشت که بی‌میانجی قیام قیامت و غوغای روز رستخیز و شور و شر محشر این بحر جاری و فیض سرشار خیر محض جل شانه هم در دار دنیا به‌اعلی [۴]و ادنی رسیده.

مجملاً جمله از محسنات این خطّه پاک که گویی از خصائص نشو و نمای این آب و خاک است آن‌که: در هر گل زمین این مجموعهٔ خوبی و نسخهٔ جامعهٔ فنون محبوبی که چوبی به‌خاک فرو برند، از جمله اشجار مثمّره و خواه غیر آن، بی‌درنگ پای می‌گیرد و بی‌توقّف ریشه می‌دواند و از فرط شادابی هوا و فیض شبنم سرسبز شده به‌همان شادابی شاخ و برگ می‌نماید و از این رو در اطراف شهر از هر سو تا چهار پنج کروه درختان بید و چنار و سفیدار و زردآلو و سیب و امرود و توت و گردکان و عناب و امثال آن نهال کرده‌اند که همگی ریشه در خاک دوانیده و مانند درختان بیشه عروق شان از تحت‌الثری آب می‌کشد و شاخ و برگ انبوه آن که سر در سر یکدیگر کشیده‌اند از رطوبت شبنم سیراب هر برگی جداگانه برات قسمت روزی خود می‌گیرند و در پای اکثر آن اشجار درخت تاک کشته‌اند چنانچه به‌مرور ایّام قوی و تنومند شده بر آن درخت تنیده انگور بسیار بار می‌آرد. بی‌تکلّف از کثرت، برومندی به‌مثابه‌ای است که بی‌دستوری مالکان املاک [۵]سالکان طریق مسالک دست تطاول و دست انداز بی‌باک مانند شاخهای تاک [۶]بر آن درختان دراز می‌کنند و از ثمرهٔ آن بدون مزاحمت دهقان و تعرّض مالک بهره‌ور بل زلّه‌بر می‌گردند و بنابراین معنی یعنی فرط نشو و نما در هر سرزمین

---

۱. برگ ۱۹۱، موزهٔ دهلی.
۲. مرغداری (موزهٔ دهلی).
۳. واقع شده (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱٦۹، دیوان.
۵. برگ ۹۵ ب، برتیش.
۶. برگ ۱۹۱ ب، موزهٔ دهلی.

درویشان مرتاض که ایشان را به‌لغت کشمیر ریشی[1] خوانند طلباً لمرضاة الله تعالی دهقانی و باغبانی پیشه نموده‌اند بی‌توقّع مزد و منّت به‌اندیشهٔ تحصیل صواب درختان میوه‌دار نهال کرده به‌طریق وقف [2]میوهٔ آن را بر ابنای سیل سبیل نموده‌اند چنانچه همانا به‌شیر خان این حساب پرستش ایزدی و ریاضت کشی را در غرس اشجار مثمّره و پخش اثمار آن حصر می‌شمارند و به‌این طریق باغات بی‌شمار و اشجار در شهر و ده این کشور سبز کرده و برآورده ایشان است.

و از جمله لنکا نام ریشی از زمرهٔ آن درویشان و ریاضت‌کیشان که اهل ولایات نسبت ولایت بدو می‌دهند دو سه جزیرهٔ پهناور که آب بَهت بر اطراف آن محیط است در نزدیک شهر احداث کرده و از آنجمله جزیره‌ای در یک کروهی شهر واقع است به‌ونکنه زو یعنی جزیرهٔ ونکو، بنابر انتساب به‌نام ملاحی که آن را بدو باز می‌خوانند زبان‌زد است. بی‌تکلّف می‌توان گفت که بهترین و نزه‌ترین جنّات اربعهٔ روی زمین باشد، چه طول آن که قریب یک کروه است. در عرض هزار درع کمابیش، سرتاسر از درختان میوه‌دار مثل سیب و امرود و زردآلو و گردکان و غیر اینها به‌مثابه‌ای پر درخت و انبوهست که هیچ‌جا آفتاب بر زمین نمی‌تابد و در زیر آن سبزه در کمال شادابی و همرنگی رسته که گویی همه جا فرش زبرجد گسترده و در فصل نوروز که به‌تحریک جنبش نسیمی دست کرم‌آموز شاخ شکوفه درم ریز پشیزهٔ سیم بر فرش زمرّدین آن سبزهٔ نوخیز می‌بیزد معاینهٔ سطح سپهراخضر بر نثار اختر درنظر تماشاگر می‌نماید و هر گل زمینی از آن روضهٔ ارم آیین که سبزهٔ شبنم آمودش از بامداد تا هنگام شام رطوبت آگین است بعینه مانند بر روی سبز فام بتان هندی‌نژاد در دیدهٔ تفرّجیان نظر باز به‌جلوهٔ [3]ناز درمی‌آید، چنانچه امعان نظر در آن هوش از سر سرجوش و مخمور می‌برد و پردهٔ طاقت [4]بر مست و مستور می‌درد[5].

کوتاهی سخن انصاف آن است که دلائل شورانگیزی‌های حسن شاهد شیرین شمائل کشمیر دلپذیر که به‌نام ایزد آراستهٔ دلبری است همه تن کشتهٔ کرشمهٔ خوبی و پیراسته‌نگاری است پای تا سر آن معشوقی و محبوبی در مرتبه‌ای است که همانا به‌عدم تناهی اتصاف دارد چنانچه در تعداد جهات محسنهٔ شش جهت آن دورات مجدد جهات و مراتب نامعدود عدد به‌سر آید و شمار ادنی پایهٔ آن

---

۱. اصل تلفظ این واژه به‌زبان سانسکریت رِشی (rishi) است
۲. برگ ۱٦۹ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۷۰، دیوان.
۴. برگ ۱۹۲، موزهٔ دهلی.
۵. بر مست و مستور می‌برد و پردهٔ طاقت بر مست و مستور می‌درد (موزهٔ دهلی).

به‌پایان گراید و شاهد حال نزهت سرچشمه‌های کوثر نشان و روضه‌های ییلاقی آن است که اگر فی‌المثل دربارهٔ شمارهٔ خوبیهای هریک صبر ایّوبی با وجود عمر نوح صرف شود هنوز هزار یک آنها به‌حساب درنیامده آن به‌سر آید ناچار به‌اندازهٔ حال و قدر قدرت مقال خصوصیّات سرچشمه‌های آن را در عنوانی جداگانه بیان نموده اکنون به‌شرح برخی از محاسن ییلاقات می‌پردازد.

در این سرزمین چندین ییلاق بهشت آیین واقع است که همانا قرین هیچ‌یک در روی زمین [1]موجود نباشد. از جمله ییلاق «گوری مرگ» است که در عهد باستان چراگاه اسبان مرزبانان این ملک بوده و «گوری» به‌ضم کاف فارسی و کسر راء معجمه، و «مرگ» به‌فتح میم و را به‌لغت این کشور ایلخی است و مرگ مرغ و معنی ترکیبی آن مرغزار[2] ایلخی است و آن گل زمین است برفراز کوهی مرغ در کمال رفعت و فسحت و ساحت که فرّاش صنعت به‌همدستی ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان ملوّن منقّش بر بسیط آن گسترده، چنانچه [3]انواع گلهای رنگارنگ و سبزهٔ مینارنگ آن گویی در نکویی از پرند بر نقش و نگار کارگاه بوقلمون بل اطلس نهم بارگاه سپهرنیلگون دستبرده و بر دور دائرهٔ آن از کوهساری سراسر صنوبر شادروان خارای مشجّر بر پای کرده و با خیل[4] کواعب اتراب بستانسرای رضوان به‌تفرّج آن خضرستان که گویی آنجا سپهراخضرستان افتاده سربه‌سر و دوش به‌دوش ایستاده‌اند و در صحن این نگارستان خدا آفرین جابه‌جا پشته‌های مرتفع [5]پر گل و سُنبل قرینهٔ یکدیگر اتّفاق افتاده که گویی بساط انجمن نوروزی پادشاه هفت کشور و خاقان بحر و بر است که همه جا در برابر یکدیگر خرگاه‌های مخمل زربفت منقّش و پرند زردوز افراشته‌اند که از گلهای رنگارنگ و بوته‌های طرزنگار طرازان فرنگ مطرز شده و یا هر بقعه‌ای از این گلزمین فردوس آیین طاوُسی است بهشتی که بنابر فرط سرجوشی و مستی از پشته‌های پرگل چترهای رنگین بر سرکشیده به‌یک وجه سند ملکیت دهقان بهار است که به‌نیروی قوّت نامیه تصرّف در این گلزمین ارم آیین نموده و در این باب سجل شهادت ذرّه تا خورشید بر قبالهٔ اوراق لاله ثبت نموده یا مثل اقطاع ابدی این سرزمین را به‌آل تمغای مهر انور رسانیده، نی نی شبیه سریر گوهرنگار و نمودار تخت میناکار سلیمان روزگار است که جابه‌جا قبّه‌های لعلی درخشان به‌جای نگین‌های لعلی درخشان از آن آشکار گشته و

---

۱. برگ ۹٦، برتیش.
۲. مرغدار (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۷۰ ب، دیوان.
۴. خیال (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۹۲ ب، موزهٔ دهلی.

بر حواشی آن از رشته‌های سطور شقائق نعمان کتابهٔ مینایی احمر محضر رنگین بر لوح زمرّد به‌خون یاقوت سیلان نوشته‌اند [۱] و نهر آبی در کمال صفا و روانی و شفافی در مجاری آن جاری است که معاینه‌ای از دست سریان روح در انهار شریان اوان است.

مجملاً بوم و بر آن آیت صنع ایزدی که از جوش گل زیور پوش گشته و موج سبزهٔ نوخیزش از سرطوفان گل گذشته معنی لفظ سبز ته گلگون را به‌خود تفسیر می‌کند و سبزهٔ سرجوش[۲] دلکشش که به‌تحریک جنبش نسیمی از خواب راحت می‌خیزد و خواب مخمل با بیخودی تعبیر می‌کند، نظم:

این بقعه که جنّت برین است ‌ ‌ یارب ز چه دست سرزمین است
کز روح هوا در آن مناظر ‌ ‌ روح القدس آمده مجاور
چون گل در وی هوا شکفته ‌ ‌ بیدار نسیم و سبزه خفته
از سُنبل تر به‌کوه و هامون ‌ ‌ زنجیر به‌پای بید مجنون
هر سو نهری در آن گلستان ‌ ‌ افتان خیزان چو خیل مستان
[۳]چون نرگس ناز مست هوشیار ‌ ‌ چون بخت سحر به‌خواب بیدار
چون[٤] نشأ به‌غمگساری روح ‌ ‌ جاری شده در مجاری روح
مشاطه باد صبحگاهی ‌ ‌ در وی مشیّت الهی
که غازه کشد به‌چهرهٔ گل ‌ ‌ که شانه زند به‌جعد سُنبل

دیگر ییلاق توشه مرگ است که در صحن آن بارگاه رفعت‌پناه مهندس تقدیر گونیا سطح مستوی آن را از گونیای قدرت استقامت‌پذیر ساخته و پیشکار کارگاه صنع یعنی قوت بساط زمرّد رنگ سبزهٔ نوخیز معاینه از دست کورک مخمل کم خواب فرنگی و جعد مسلسل موی زنگی در غایت ناهمواری و یکدستی گسترده چنانچه به‌یک وجه گیسوی دلجوی شاهد صنع است که پرچم خم اندر خم و مرغوله شکن در شکن آن را مشاطهٔ اعتدال [٥]طبیعت به‌شانه استوای خلقت پیراسته و به‌وجهی دیگر سبزهٔ نورسته‌اش همانا خط سبزی است که بر صفحهٔ روی گلرخان تر و تازه دمیده باشد، نی نی محضر اسشتهاد حسن سرشار شاهد سبز فام کشمیر است که همانا چون خط سبز روحانیان به‌قلم

---

۱. برگ ۱۷۱، دیوان.
۲. سرخوش (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۹٦ ب، برتیش.
۴. برگ ۱۹۳، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۷۱ ب، دیوان.

ریحان خفی نگارش پذیرفته یا صفحات هیکل مصحف صنع است که از قلم غبار بهدستخط خاص مصنّف سمت اختصاص رقم یافته و تصویر این بقعهٔ ارم نظیر بر این وجه است که قطعهٔ زمین قریب جریب در غایت همواری و پهناوری بر فراز کوهی که ارتفاع آن نزدیک دو کروه باشد اتّفاق یافته و بر بسیط مستوی آن ارض مقدّس و بقعهٔ شریف بساطی از سبزهٔ لطیف در کمال نعومت که همانا قماش پوش فریسه دوزی است فرش گشته و همه جا از انواع لاله و گل و جوش اقسام سُنبل گل‌گل طراز زر یافته و از عقد درر شبنم غلطان و لالی شاهوار رشحهٔ باران شده شده مروارید عمّان جابه‌جا بر حواشی آن بهجای تحریر دوخته شده و نه تنها روی زمین آن سطح سطح تا پایین آن کوه بدین آیین تزیین پذیرفته بلکه زمین تا آسمان آن سرزمین که دستگاه ید قدرت [1]و کارنامهٔ صنع آنحضرت است از این دست اتّفاق افتاده چنانچه عکس سبزهٔ تازه و تر از سطح خاک اغبر گرفته تا اوج چرخ کبود جوهر هوای جو را معدن زمرّد اخضر گردانیده و بهنیروی استعاره آب و تاب از گلهای عرقناک سیراب آن عروق گویا در رنگ پنجهٔ مرجان احمر ریشهٔ نفوذ در دل سنگ خارا آن سوی مرکز دوانیده بلکه از جوش بالش [2]از آن روی زمین بهسوی سپهروالا بالا کشیده، بی‌تکلّف وفور انواع ازهار و انوار ییلاقی در این سرزمین بهمثابه‌ایست که شمار آن نوعی از تعذر دارد چنانچه بندگان حضرت که در ایّام پادشاهازدگی سایهٔ گلگشت بر این سرزمین‌ها گسترده و هردو را بر این سر آسمان پایه ساخته‌اند بهزبان مبارک فرمودند که در آنولا زیاده از شصت‌گونه گل و لاله آنجا بهنظر والا درآمد و از ثقات اهل تمییز عزیزی که عندلیب نواسنج این بستان است در مقامی که بهوصف این ارمستان که هزار یک حق آن ادا نشده بهصد داستان دستانسرا گشته بیان نموده که در یک گل زمین آن گلزار خدا آفرین نود و هفت رنگ گل بهشمار درآمده و راست گفتاری زبان بهبیان این دعوی آراست که چون در این باب مکرّر سخنان محال نما استماع رفته بود چنانچه مشهور بود که عزیزی از اهل تمییز این ادعای نموده که در مقام امتحان این معنی درآمده و گلهای [3]پی سپر موضع یک قدم راه شمرده چهل قسم گل بوده و سی و دو رنگ گل بهیک انداز دست در مشت جاکرده، بنابر آن بهصدد اختیار صدق و کذب این اخبار درآمده بهروش مذکور بیست و پنج نوع گل بهدست آمده بود.

مجملاً در هر بقعهٔ ارتفاع سرد سیرش ییلاقی اتّفاق افتاده که هیچ‌یک از هم پای کم ندارند. از جمله ییلاق معروف بهماده لین و ییلاق سنگ سفید و امثال آن که در صورت طرازی هریک چه

---

۱. برگ ۱۹۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۷۲، دیوان.
۳. برگ ۹۷، برتیش.

جای معنی‌پردازی سررشتهٔ سخن به‌درازی می‌کشد. اکنون [1]جواد خامهٔ خودکامه در وادی گرمی [2]و هنگامهٔ وفای وعده تیز لگام می‌گردد و خاتمه این همایون عنوان را به‌ایراد رساله‌ای جداگانه که در توصیف این بهشت جاودانه مصدر به‌مدیح آن سرور خداوندان اورنگ و افسر شده چنانچه سابقاً در سوق عبارت اشارتی بدان رفته سمت اختتام می‌دهد.

سواد رسالهٔ توصیف کشمیر دلپذیر که از برکت تصدیر پرنور و ثنای یگانهٔ خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر مرسلهٔ صدر ابنای روزگار بل آویزهٔ گوش و گردن بنات گردون شده

سحرگاهی چون باطن آگاه صاحبدلان دیدهٔ ظاهر بر دیده مظاهر کونی و الهی گشاده و با گشاده‌رویی مبدای فیض چشم بر گشاد دریچه فیض مبدای نهاده آئینه سینه معارف خزینه از زنگار علائق روزگار زدوده و روبه روی مرآت‌الکمال عقل فعال دکانچه استقاضه را در گشوده که ناگاه به‌اقبال قابلیّت خرد بالغ رسد به‌فوز نظر قبول رسیده خویشتن را به‌نهایت مراتب عطا و مواهب بی‌منتهای مبادی عالیه رسانید، یعنی از عطاکدهٔ انعام عام ایزدی ممد ممتد موائدش به‌سلیمان و مور و عنقا و صعوه رسیده بر وفق قسمت ازلی سرمایهٔ غنای ابدی اندوخت و از الوان نعمای آن خوان یغما که قاف تا قاف آفاق کشیده به‌فراخور برداشت ظرف استعداد بهره‌ور و زلّه‌بر گردید و چون از آن عالم به‌خطاب کامل نصاب مخاطب گشته شامل نصیب به‌جهان اسباب بازگشت نمود عالمی دید از مژدهٔ خبر قدوم مسیحا دمی لبریز نوای خیرمقدم آمده و عالمیان به‌بشارت وفود [3]فرخنده قدمی نوید حیات جاوید یافته چندان‌که از فرط اهتزاز و انبساط این موهبت کبرٰی که زمین و آسمان از گل فیض آن همه تن غنچه سان پیرهن پیرهن برخویش بالیده‌اند ماه تا ماهی به‌زبان بی‌زبانی سپاسگزار[4] آمده و از ذوق این بشارت عظمٰی که ذرّه تا خورشید [5]یکسر از چاشنی سرجوش آن نخل صفت در جوش شدند شش جهت کاخ مسدّس خاک تا بهین طارم مقرنس افلاک چون شأن انگبین از شهد شکر سرشار گشته هم در این زمان که زمین زمین از دماغ پیرایی نوید نسیم هفت اندام گرایی پذیرفته بود و چرخ فرتوت از فرّ مژدگانی اقبال موکب سعادت جاودانی نشاط نوجوانی از سرگرفته در هر گل زمین این خطّه پاک اعجاز آب و خاک انواع بساطهای گوناگون مزیّن که در پرکاری تلوّن از نسج کارگاه بوقلمون دست

۱. برگ ۱۹٤، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۷۲ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۷۳، دیوان.
۴. در اصل: سپاسگذار (برتیش و موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۹٤ ب، موزهٔ دهلی.

می‌بردند و در والایی قدر از اطلس ساده نقش گردون پای کم نمی‌آرند به‌طریق پای انداز گسترانیده خرمن خرمن دینار و درم شکوفه و دامن دامن زرگل که همگی آن نقود به‌همه وجه درست به‌عقود نثره و پرن نمی‌نمایند بلکه هریک از شعرای یمانی و سهیل یمن به‌هیچ‌وجه نمی‌نمایند بر روی گلزار سمن و سرگلبن نسترن بر سبیل نثار باشد و طبق [1]طبق جوهرنمایی شقائق نعمانی و کاسه کاسه زر و سیم نرگس بستانی که در صفا و درخشانی تاب از یاقوت رمّانی و لعل بدخشانی برده‌اند بر فضای در و دشت و صحرا و کشت مرتب گردانید و خوانهای زمرّدین [2]برگ کَوَل شبچراغ شبنم به‌رسم پیشکش در صحن آبگینهٔ صرح و ممرد و دَل بر طبق عرض چند و چگونه این آیین بدیع معمول نباشد که این روضهٔ دلنشین از وصول غبار موکب خدیو روزگار نقد مرادی دیرینه در جیب و بغل سینه می‌بیند که پیرکهن سال سپهرعمرها به‌طاق ابروی آن آرزوی هزار ساله از ساغر ماه و مهر پیاله می‌کشد. آری، ماهچهٔ اعلام ظفرفرجام سروَری فریدون فر، دارا نفر پرتو سایه بر تارک این سرزمین آسمان پایه افکنده که بر آن سرزمان و زمین مانند قبّهٔ بارگاه سپهرجاهش بر اوج طارم ماه می‌نازد و فروغ شاهپر همای چتر پادشاهی ظلّ الله بر سر سایر این کشور نزهت‌پرور افتاده که مهرانور از نسبت همسری ماه منیر آفتابگیرش کلاه شادی بر آسمان می‌اندازد. پادشاهی، که از تازه‌رویی گرد راه موکب آسمان‌جاهش روی زمین کشمیر دلپذیر گلگل شکفته و چمن چمن نکهت ذخیره [3]نهاده و تربت عطر آگین تبّت ختن ختن نافه در جنین ناف آهو نهفته به‌سُنبلستان ختا تحفه فرستاده. زهی، خجسته مظهر موعود که سرتاسر ملاء اعلی از مناظرهٔ پنجرهٔ هشتمین منظرهٔ والا دیدهٔ انتظار بر شاهراه ورود مسعودش نهاده‌اند و بهرام و کیوان چون وشاقان ترکی و خادمان هندی عطر مثلث ماه و کشتهٔ مهر بل عود طارم در سه بُعد محیط عالم از مرکز کرّه زمین تا اوج مثلثات گردون مجره گردان گشته، عرش رتبه‌ای که از نظّارهٔ پیشطاق جاهش آسمان را با آن مایه رفعت پایه کلاه ماه تمام از تارک افتاده و بگاه نگاه بر شمسهٔ قصر جلالش سپهربرین را با وجود [4]عینک دوربین نیّرین بر دیده و سرپنجهٔ هلال بر روی ابرو دوران سر و تیرگی نظر دست داده، زهی جواد کرم‌پرور و داور عدل گستر که بدانسان همّت والانهمت بر مراعات عدل و احسان گماشته که داد و دهش در ضمن داد داده و پاس بخشایش در عین بخشش داشته، حبّذا بانی مبانی جهان بانی که بنای سیاسات ملک و دولت براساس دین و ملّت نهاده و طریق حکمرانی

---

۱. برگ ۹۷ ب، برتیش.
۲. برگ ۱۷۳ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۹۵، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۷٤، دیوان.

سلطنت و پادشاهی را بر مجاری احکام و حدود و شرایع انبیا و اوامر و نواهی نوامیس الهی جاری ساخته و لهٰذا از حراست عفاف عهدش مضراب اهل طرب دست بر راهزنی کاروان خرد نیابد و از پرتو احتساب نهیش شراب عنب حجاب هوش و پردهٔ چشم و گوش کسی نگردد، دینداری رایات کفر نگونسار ساخته و اعلام معالم اسلام برافراخته، داداری بنیاد بیداد گر بر افکنده و ریشهٔ ستم پیشه از بیخ برکنده، زهی آزادگی که با وجود آن‌که مدّ سرکش کاف فلک ممتدش از قاف تا قاف آفاق کشیده فرط بی‌تعلّقی آن سرورَ به‌این پایه دلبستگی به‌مرتبه‌ای است که همانا از شرم تجردش همسایهٔ عیسٰی آسمان گزین گشته و با آن‌که مدار دائرهٔ نون جز این طویل الذیلش محیط خزینهٔ عدل تا دفینهٔ معدن گردیده دقائق [1]عدم علاقه خاطر [2]انورش با وجود این مرتبه علائق ظاهر در درجه‌ای است که گویی از خجلت آن عنقای بی‌نشان قاف‌نشین شده، کریمی که به‌برکت فراخ دستی احسان بی‌کرانش سرمایهٔ گنج شایگان که از دست تنگ چشمی فرومایگان [3]دل پُری داشت اکنون در وسعت آباد فراغ خاطر جا گرفته، بحر کفی که به‌باد دستی جُود بی‌پایان دخل گنج باد آورد را که جمع کردهٔ مدخلان بود از خاک برگرفته به‌باد بر داده، منعمی که خزانهٔ عدل و گنجخانهٔ معدن پرداخته تا حوصلهٔ معدهٔ آزار پر ساخته، زهی خیر محض بل محض خیر که خاری که از راه خیرخواهان برداشته دیدهٔ شراندیشان را بدان انباشته و آنچه از کید گنج شایگان کم نموده بر کاسهٔ تهی مایگان افزوده، نی نی افتاده‌ای که به‌تأثیر نظر اکسیر اثر آن آنحضرت از خاک مذلّت بر نخاسته گنج شایگان است و پایه‌ای که از ترتیب آن سرورَ به‌وایهٔ رفعت نرسیده پلّه فرومایگان، حبّذا کامل فطرتی که دقائق کمالاتش در اعلی درجات بل ذات قدسی صفاتش مظهر صفات جمال حضرت ذوالجلال است و عقل کل صاع ستان نصاب کاملش، توکّل دریوزه گردست و دلش:

سخا سیلی سائل آور	عطا ابری باران گوهر
خاطر طوری تجلّی انگیز	دل بیت‌المعموری عرفان خیز
سینه از صفا صیقل آئینه جمشید	دیده در ضیا منبع سرچشمه خورشید

جانبخشی دم را مسیح به‌جان هواخواه، دلدهی نگاه را یوسف(ع) در خریداری تا همه جا همراه، جبین با شکفته‌رویی گلزار ابراهیم، نظر به‌پاکدامنی دست کلیم، خطاب رنگین آب و تاب فصل‌الخطاب فصحا برده، سؤال زبانده ابکم مادرزاد را به‌پاسخ آورده، یکی از تیغ بندان آفتاب، یکی از نیزه‌داران

---

۱. برگ ۱۹۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۹۸، برتیش.
۳. برگ ۱۷٤ ب، دیوان.

شهاب، بهرام خنجر گزار، اسکندر چهار آئینه‌دار، کمینه رامشگر بزم ناهید، کهنه خاک‌نشین راه خورشید، کمند مریخ [1]بند بهادران کیوان تسخیر رمح صاعقه سنان یکه جوانان سپاه عصای عالم پیر، دهان مار سرتیز چون دندان سرمار گزنده و زبنورک [2]ناوک دلدوز جانداران از نیش پیکان جانسوز مانند قضای آسمان زننده، خدنگ دورگیر کماندران را زود رسی اجل پران و تفنگ رعد آهنگ برق‌اندازان را آتش نفسی اژدهای دمان، زهی صاحبقران سعادت قرین که داغ تمغای خورشید نشانش تخت نشین تختهٔ سرین شیر[3] غرّین گشته و پالهنگ رایضان ایلخی ستورانش لگام توسنی ابلق چرخ‌برین شده دستبرد و دراز دستی صولتش که ملک و باج از خداوندگان تخت و تاج گرفته بدان عقده بست و بند از حصول طلسم پیوند گشاده و دست همه تیغ بندان مانند دستهٔ تیغ بر تخته بسته و از کشاکش کوششهای سخت که مؤیّد به‌عزائم عزیمت راسخ و قوارع همّت نافذ ساخته و بدان رونق بازار سیاست و حراست اکاسرهٔ کبار و قیاصرهٔ عظام شکسته سدّ اکبر متانت بل طلسم اعظم حصانت بر دین و دل بسته و پیوند انتظام نظام از سلسلهٔ سست نظم عدل نوشیروان گسسته کشورستانی که داستان فتوحات بی‌پایانش تحت ظفرنامه برسر شاهنامه زده و کارنامهٔ دستبرد گردانش دهان [4]اکاسرهٔ عجم از دعوی زبردستی رستم بسته، رعد قوی هیبت با آن مایه طمطراق شدت اگر به‌سیماب سنجاب راه گوش نگرفتی هر آئینه از صوت دبدبهٔ سطوتش زهره طراق شدی و صاعقه عظیم صولت با وجود آن مرتبه بطش شدّ و [5]مدّ اگر در جوف زمین و خیل کرّهٔ آب نگشتی از خوف سورت شعلهٔ قهرش آرام نگرفتی. اگر خاقان ترکستان است از سهم دستبرد تاختش بر فراز تخت زَهره باخته و اگر ترک پراشتلم انجم است از بیم ترکتاز مبارزان سرکش در انجمن پنجم قالب تهی ساخته از تلاطم گرداب جوهر تیغ تیزش سفینهٔ دل اسفندیار جگردار به‌جیحون خون لنگرانداز و از برق‌سنان شعله‌خیر سیرش گُردهٔ رستم گُرد در وادی گریز دو اسبه [6]به‌عالم آب تازد. اگر اکاسرهٔ ایران را سجدهٔ نقش پای مبارک آن سروَر دست دادی غبار راهش را اکلیل زر از روی افتخار بر سرگذاشتندی و اگر قیاصرهٔ روم را آوازهٔ گوش سطوتش آویزه گوش گشتی هر آئینه از سرتعظیم مانند ترسایان به‌استماع صدای ناقوس کلاه ناموس از سر برداشتندی، ابیات:

---

۱. برگ ۱۷۵، دیوان.
۲. برگ ۱۹٦، موزهٔ دهلی.
۳. سبز فرس (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۹۸ ب، برتیش.
۵. برگ ۱۷۵ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۹٦، موزهٔ دهلی.

هوای خدمتش چون در سر آرنـد　　چو هدهـد تاجـداران پـر برآرنـد
بـــرای خطبـــه نـــامش مکـــرّر　　ملائـک کـرده‌انـد از بـال منبـر
کند طغـرای نـامش را چـو انـشا　　بـه‌آب زر قلـم شـوید زبـان را

اعنی زیور بخش دیهیم صاحبقرانی مربع‌نشین چهار بالش سلیمانی آرایندهٔ افسر کسروانی بخشندهٔ اورنگ کیانی به‌غایت ایجاد وجود موجد نظام کارخانهٔ وجود، بر آرای طراز جهان آرایی، زیبایی دیبای دارایی، عرش‌نشین کرسی هفت اقلیم، فرازنده و طرازنده سریر و دیهیم، مقرب درگاه قرب الهی، مصداق حقیقی اطلاق شاهنشاهی، جانشین خلفای راشدین، تتمهٔ ائمّهٔ دین، پادشاه کامل نصاب، تام‌النصیب شهنشاه [1]داراشکوه، اورنگ‌زیب دارای جهان آرای، اسکندر افلاطون رأی نوشیروان دیندار، حقیقت گزین حق گزار، کارفرمای کارخانه دین طرازی، ابوالمظفر شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی.

شــاه فریـــدون فـــر، دارا نفـــر　　آئینــه صـــورت فـــتح و ظفـــر
کرده چو رأیش روش فیض عام　　جام ز جم ساخته و جـم ز جـام
مــور ســلیمان ز کــم آزاریــش　　دیـــده بـــدوزد ز دیـــن‌داریـــش

زهی جهانبان جودبانی که به‌تأثیر معماری عدل و احسان و مرمّت دهش و دادش خراب‌آباد گیتی بدانسان عمارت‌پذیر گشته که جغد خانه خراب از معمورهٔ عالم رخت به‌ویرانه بر و بوم عدم کشیده و نشان بوم ویرانه‌نشین از روی زمین برافتاده و از یمن چمن پیرایی سیاست و آبیاری حراستش بدان‌گونه خار و خاشاک فتنه و فساد از نزهت آباد [2]عالم آب و خاک پاک شده که گویی اکنون سراسر گلستان جاوید ربیع زمان یک چمن بل گلبن بی‌خار امن و امان است که از سرد مهری فتنهٔ آخر زمان دشت خزان فتور به‌پیرامن دامان آن نرسد و از لجّه تا ساحل [3]بحر بی‌تلاطم و هریک رودبار بل یک چشمه‌سار آبحیات صلاح سداد است که از طوفان خیز حوادث روزگار دشوارانگیز غبار آشوب و چین سوزش بر جبین مرآةالصفای آبش نیستند.

خاصّه نزهت آباد کشمیر مینو نظیر که به‌تازگی سواد نسخهٔ حدیقهٔ جنان بل بیاض مسودهٔ ریاض رضوان گشته، فردوس‌وار فروردین و اردیبهشت نشناسد [4]و چون بهار گلزار ارم از ترکتاز خریف و

---

۱. برگ ۱۷٦، دیوان.
۲. برگ ۱۹۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۹۹، برتیش.
۴. برگ ۱۷٦ ب، دیوان.

شتا نهراسد چنانچه به‌نام ایزد اکنون گلشنی است همیشه بهار بلکه گلبنی است جاوید گل پربار، تموزش سورت سردی دی و بهمن گزیده و خزانش از سامان رنگ و بوی بهار و سرمایهٔ آب و تاب گلزار دکانها بر خویشتن چیده، چگونه چنین نباشد که جوهر آب لطافت نصاب این روضهٔ شرافت انتساب در عین جریان معاینهٔ روح حیوانی است که از منبع عین‌الحیوة قلوب صاحبدلان برآید و در انهار عروق انسان کامل به‌روانی درآید و هوای کوه و صحرای این مقدّس فضا که هنگام هبوب گویی از تحریک مروحهٔ بال قدسیان به‌تموّج درآمده همانا دم روح‌الامینی است که در جوف جیب و آستین مریم عذرا ترویح روح‌القدس نماید.

بی‌تکلّف تقدّس سرزمین این گلشن خدا آفرین به‌سرحدی کشیده که از هر زمین عنبر آگینش گلاب ناب توان کشید و تنزه این نزهتکدهٔ ارم آیین به‌جایی رسیده که از سایهٔ نهال شادابش میوهٔ رسیده توان چید. از جوش فیض سرشار این بر و بوم بهشتی فضا نخل موم در دل خاک پاکش پای گرفته ریشه دواند و از فرط نشو و نما تحت‌السماء این سرزمین فردوس انتماء فی‌المثل گلبن خشک تصویر غنچهٔ تر دماند وفور رطوبت هوای جان فزای فضایش تا بدانجاست که هرجا گرد باد جلوه‌گر شود بر فور فوّاره‌وار سپر رمانی علم گردد و از بخششهای بوم و بر جان پرورش به‌مرتبه‌ای است که اگر بالفرض محال باد سموم بر این محال گذار کند در حال آثار نفائس عیسوی آشکار کند. فی‌الواقع [1]در این ساحت خلد مساحت که موقع روح و منبع راحت است کجا نهال دودی قامت به‌سرافرازی افراخته که هماندم زور قوّت نامیه سهی سروی از آن نپرداخته و خیل فاختهٔ خاکستر سلب قمری کوکو زن معشوق طلب اطراف آن کعبهٔ مطلوب را مطاف خود نساخته و در کدام گلزمین چراغان گلبن گل آتشی چهرهٔ عاشق کش افروخته که در همان گرمی فوج پروانه سرباز بی‌پروا خود را بر تیغ شعلهٔ آتش گل نزده و هم در پای گلبن از پر و بال سوخته شمعها بر سرمزار خویشتن نیفروخته، خاک چمن گل پیراهنش که همانا پرویزن نسترن بیخته به‌جای سمن و یاسمن نثره و پرن برانگیخته و آب حیات بخش عیونش که گویی از پردهٔ چشم حورالعین صفا پذیرفته آبروی ماء معین به‌خاک برآمیخته، غریق بحر حریم که سیمیای این آب سیماب سیما را به‌رموز سنجی کیمیای خرد قمر اکسیری معمول خوانم یا مرأةالارواح مصقول زیبق مصعد مغسولش نویسم یا طلق محلوب محلول خاصّه جدول رودبار لارش که به‌پشتگرمی عذوبت و سردی بر روی رود نیل دویده و آبگیر دل دلپذیرش که به‌نیروی رو یافتن از گلهای آتشی کَوَل آب روی چشمهٔ سلسبیل بر خاک راه سبیل گردانیده. لوحش

۱. برگ ۱۷۷، دیوان.

الله از آن لوح سیمن زمرّدنگار [1]و صفحۀ سادۀ پرکار که از فرط تلوّن و تنوع نقش و نگار همانا منتسخ اصل تصاویر قوۀ مصوّره یا سرمشق نقشبند خیال است که این همه نقش بدیع [2]غریب و نگار عجیب نظر فریب که بر صحائف ابداع و صفایح اختراع می‌نگارند همگی از روی آن برداشته به‌روی [3]کار می‌آرند، زهی عین‌الحیوة مبسوط و دل مفتوح که گویی زیور روی زمین بل آئینۀ حسن شاهد صنع گیتی آفرین است که معاینه مانند عینک الماس تراش خیال که منظور واحد را در عین ناظر متعدّده جلوه می‌دهد، جمال مصنوع بی‌نظیر کشمیر را در ناظر عین یکی هزار می‌نماید، چه گویم استغفرالله از تکثیر و خلط واحد تکثیر اگر نه کوتاه نظری و ناقص بصیرتی که در حقیقت عین بی‌بصری است و حجاب هوش و پردۀ چشم گوش باشد آئینۀ کثرت‌نما را با مراةالحقیقت اثبات توحید چه نسبت است. این مظهر وحدت بجهت من جمیع‌الوجوه است که در دیدۀ معنی‌بین هزار را با یکی می‌آرد و آن مبداء کثرت بی‌منتها که در صفحۀ نظر صورت نگر یکرنگی را هزار می‌نگارد.

مجملاً این زینت صفحۀ وجود همانا بهشت موعود است که بر طبق منظومه:

فرداست وعده جنّت و امروز شد نصیب　　آری وفـای وعـده کریمـان چنـین کننـد

پذیرفته، آخرت در دنیا به‌وفا رسیده و همگنان را بدون وساطت انواع وسائط معهوده دم نقد بی‌حساب به‌همان فردوس بجنس رسانیده، شگرفی نگر که از این موج آبگیر دلپذیر در عین شدّت شتا سامان شکفتگی و سرمایۀ گشاده‌رویی با صدگونه برگ و نوا و هزار رنگ نشو و نما در چین جبین دارد و هوای روح‌پرور فضایش با وجود موسم دیگری ذمه عالمگیر درست از انفاس روح‌الامین آیات احیاء اموات در طی شکن آستین دارد و عظمت قدر و مقداربین که اگر از پی او پی نسیم گستاخ روز نگارچین بر جبین آئینۀ آب کوثر آیینش نشیند ذرّه [4]تا خورشید در صدد تلافی شده ماه تا ماهی به‌عذر خواهی درآید، چندان‌که ماه و مهر به‌مقام دلجویی آب درآمده از عالم عکس در آئینۀ شکسته با اضطراب [5]سیماب هزار جا صورت نماید. از صفای نظر زهره مذاب دَل و حسن منظر سهیل زار کَوَل که در حقیقت چشم و چراغ آیین بندی این نیلوفری حصار است در عین روز چراغان گیتی افروز درنظر روزگار جلوۀ ظهور و بروز نموده و وجدهای بی‌خودانه و رقصهای مستانۀ شاهدان

---

۱. برگ ۹۹ ب، برتیش.
۲. برگ ۱۹۸، موزۀ دهلی.
۳. برگ ۱۷۷ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۷۸، دیوان.
۵. برگ ۱۹۸ ب، موزۀ دهلی.

سبزهٔ خضر مسلب که به‌تازگی پشت لب سبز کرده به‌روی کار آمدند، صوفیان کبود پوش سپهرازرق زراق را به‌چرخ و سماع آورده. زهی بوالعجبی که شیرین دهنان غنچهٔ نیلوفر هماندم که لب از شیر شبنم شسته‌اند کجّهٔ تردامنیهای عالم را به‌نوعی گل کرده که عالم را گلستان ساخته و شادخواران را سبزهٔ نوخیز که با غایت سیاهکاری‌شان در پناه ساده دلیهای دَل در لباس بود اکنون بخیهٔ بی‌اعتدالی آن‌گونه به[1]روی کار انداخته‌اند که کار از پخته‌کاری اخفا در گذشته هواداری شاهد آتشین نقاب کَوَل که به‌صورت ثمرةالفواد آب در معنی جگر گوشهٔ آفتاب است آب و آفتاب را بر روی یکدیگر کشیده چنانچه بر این سرلمحه لمحه آب سلیم‌الصدر[2] پاک باطن از خنجر سیاه تاب غنچهٔ نیلوفر دشنه بند بر روی آفتاب می‌دود و آفتاب تیغ باز از گل[3] صبح تا هنگام شام لحظه لحظه [4]از کتارهای خطوط شعاعی خنجر بر آفتاب می‌کشد، بی‌تکلّف و تصنّع در این منبع فیض سرمدی که مصنع کمال صنع ایزدی است هیچ‌لمحه‌ای نیست [5]که لطائف بدایع دریا و کان به‌بدیع‌ترین وجهی متکون نگردد، چنانچه در هر طرفة‌العین به‌چشمک تحریک نسیم از قطرات گوهر مذاب آب صد هزاران طفل نوزادهٔ لؤلؤ منثور در قماط پرنیان برگ کَوَل مانند کریمهٔ صلب سحاب نیسانی و یتیمهٔ شیمه‌ای بر نطع ادیم یمن می‌غلطند و قطعه قطعهٔ این بلور تر شاداب که در درخشانی معاینه به‌شعرای شامی و یمانی می‌نمایند از عکس آن انجمن زبرجدین صورت زمرّد بسته عیب زمرّد کهنه درست بر طبق عرض می‌نهند، [6]تاب زلف سُنبل آبیش آب پرتابی کله کاکل به‌سُنبل خاکی برده به‌خاک طرّهٔ تابناک مسلسلش پرچم پرخم لاله رویان تاتار و سلسلهٔ گیسوی مرغوله مویان دیلم را چون جعد شکن در شکن زنگیان به‌پیچ و تاب درآورده:

چــه دَل سرچـــشمهٔ مــاء معینـــی	درو هــر غنچــهٔ گــل حــور عینــی
بــه‌دور ایــن محـیط انــدر تسلـسل	گهی جوش گل و گه مـوج سُـنبل
ز شـــاخ مـــوج آب ایـــن ارم زار	دمـد گـل چـون شـکنج طـرّهٔ یـار
درو نیلـــوفر فرخنـــده پیکـــر	پــری در چــشمهٔ حیــوان شــناور
کـــشد از غنچـــه او روی زردی	گـــل خـــور در رواق لاجـــوردی

---

۱. بر (موزهٔ دهلی).
۲. شبنم آنصدر (موزهٔ دهلی).
۳. خاک (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۰۰، برتیش.
۵. برگ ۱۷۸ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۹۹، موزهٔ دهلی.

ندانم کین پریوش را چه نام است بهشت عدن یا کوثر کدام است

باری چون در تنگنای این مقام خامهٔ خود کامه که از سر خامی و روی ناکامی در توصیف این روضهٔ بهشت نشان عظیم‌القدر رفیع‌الشأن به‌بلندپروازی و بالا دوی درآمده[1] تهی دستی بضاعت لفظ آیان و معنی شایان ناچار باغستان و سروزار ته آب خورشید انوارش را به‌سرابستان خیال یعنی مرغزار و چمن آبگینه [2]پوش کاغذ کار نشینه نمود و خرد حقیقت دوست مجاز دشمن بر این سرقلم به‌سست رأیی و تهی مغزی منسوب داشته مداد را به‌تیره نهادی و کاغذ را به‌ساده لوحی معیوب ساخت.

لاجرم کلک سیاه پلک از روی خجالت سر برنیاورده عرق‌ریزان و افتان و خیزان راه پیشینهٔ خویش فراپیش گرفت و از مبادی این بی‌پایان وادی گامی طی نگشته طومار مطلب مستوی را مطوی ساخته هم با سررشتهٔ خویشتن بازگشت نمود. حبّذا ساحت ارم زار بی‌نظیر اعنی کشمیر دلپذیر که سبزهٔ سبزبخت خضرا لباسش که آبحیات جاوید خورده خضر آن را آبیار و الیاس میراب است و نهال سدره مثالش عرق نفوذ در زیر زمین به‌آب بسیط فروبرده از فیض منهل [3]عالم بالا سیراب، سبحان الله این چه سرزمین دلنیشن است که تا درختان بیشهٔ انس پیشه‌اش که در دست کشت دهقان آفرینش‌اند به‌بوم و بر دلها ریشه دوانیده‌اند و اشجار طوبی شعار ریاضش که همانا سبز کردهٔ مبدای فیاض‌اند همگی از جاذبهٔ کمند دلکش شاخ مشق جذب قلوب رسانیده، خارای مشجّر کوهسارش از موج سبزهٔ زنگار گون آبی به‌روی کار کارگاه بوقلمون آورده و پرند سبزکار مرغزارش که همانا بهین کارنامهٔ [4]صنع آفریدگار است آب کارِ دیبای چینی برده، اگر از روی صفائی تنها همین آئینهٔ روی زمینش خوانم روی رضوان در میان دیده حفظ صورت بهشت نموده باشم و اگر خامهٔ انشا از راه‌گذار قافیهٔ سجع کشمیر فردوس نظیرش نویسد [5]خود جنّت را منّت‌پذیر کرده باشد. همه تن حیرت این معنیم که گلزار جاوید بهار کشمیر ندیده در این صورت تا صدق حقیقی لفظ گل[6] زمین چسان مفهوم کسان می‌شود و بی‌استعاره و اخذ از جلوهٔ نمایش نشو و نما گلشن ارم آیین فرح‌بخش نمایمای[7] معانی رنگین چگونه چهرهٔ نمود می‌نماید. انصاف آن است که اگر دایهٔ آب و خاک کشمیر به‌پاک نهادی خود بنازد و

---

۱. برآمده (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۷۹، دیوان.
۳. برگ ۱۹۹ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۰۰ ب، برتیش.
۵. برگ ۱۷۹ ب، دیوان.
۶. خاک (موزهٔ دهلی).
۷. نمانمای (موزهٔ دهلی).

از روی تفاخر سررفعت بر آسمان افرازد می‌زیبدش. آری مهین آن سرابستان فردوس‌نژاد که از فرط تقدّس سرشت و وفور سرمایهٔ رفعت قدر و گوشوارهٔ عرش دوش به‌دوش با پایهٔ کرسی هم آغوش است بر دامن کوه پاکش افتاده و لیکن کدامین کوه کوهی فردوس شکوه که بی‌تکلّف بهار گلزار مینو داغ لاله راغ آن است که در هوای حیات بخش ریاض رضوان هلاک گرفتن سراغ آن، تعالی الله از آن سرابستان که نفحات گلهای شادابش در غرفهٔ طارم و باغهای سرافراز آن نائب مناب روح و روان است و عروق نهال چمنش در صدر انجمن دلهای صاحبدلان جانشین شریان سهی سرو بالای گلرخان هزارجا دل بر صنوبر بوم و برش بسته و آئینهٔ ساعد بلورین دلبران از رشک ساق چنار دلاویز خیابانش دلشکسته [1]مو به‌مو سبزهٔ خط نو خطان خطّهٔ خوبی به‌جعد شکن در شکن ریحانش درست دل باخته‌اند و سرتاسر طرّهٔ شمشاد آزاد قامت سهی قدان سرخم پرخم سُنبل مسلسلش به‌یکقلم خط بندگی داده قامت سرو عرصاتش هر جا قیامتی برپا کرده و منطق طیورش بی‌منّت نفخ صور اموات نبات را احیا [2]کرده، ابیات:

گـل و شمـشاد بـاغ شـاه عـادل   دوانـد چـون محبّـت ریـشه در دل
چنان بر تازگی نخلش سوار اسـت   که گویی سایه اش ابـر بهـار اسـت
ز گل افتاده چندان رنـگ بـر رنـگ   که جـای نالـه بـر بلبـل بـود تنـگ
نگـردد تـا فـضایش گردآلـود   چـراغ لالـه را در دل گـره دود
درین گلـشن نـدارد قـدر خاشـاک   ارم گو از خیابـان سـینه زن چـاک

دشنهٔ سوسنش با خنجر مژگان برگان[3] در زبان درازی و طرّهٔ سُنبلش با سُنبل طرّهٔ هندونژادان در دست بازی، لالهٔ گرم خونش سرگرم سراغ درد و داغ و گل شکفته رویش مدام در سرانجام ساز و برگ ایاغ، مصراع موزون سرو روانش که همانا چهارمین مصرع رباعی طبایع و ارکان است هر سهی سرو نوان از راه شکسته هزار نکتهٔ سنجیده گرفته و مثنوی مسلسل یعنی شاه نهر خیابانش که در لطافت آب «ساقی‌نامهٔ» ظهوری برده، سلاست «محمود و ایاز» زلالی را به‌آب داده، قصیدهٔ مرصّع کاهکشان را پهلوی هفت بند آسمان بر طاق نسیان نهاده:

ز خـویش آبحیـوان تـاب دارد   که چندین خضر را سـیراب دارد
[4]نباشد جز دریـن فـردوس ثـانی   خیابـانی ز آب زنـدگانی

---

۱. برگ ۲۰۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۸۰، دیوان.
۳. ترکان (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۰۱، برتیش.

قدر گوهرانش با آب گوهر قدر و شمیم عنبر خاکش با خاک عنبر و سودهٔ مشک اذفر همحظر[1]، رفعت قدر و عظمت مقام‌بین که تا در این کشور رنگ تاب بر روی گلی و طرّهٔ سُنبلی نشکند آفتاب شوخ چشمم ماه ماه از حجاب سحاب بیرون [2]نمی‌آید و تا رنگ آژین بر جبین آئینه آیینش ننشیند ماه سرد مهر پیوسته از اضطراب سیماب‌وار برسر آب می‌لرزد و همه جا بر اطراف نسرین زار [3]خیابانش که مانند نهر مجره از محیط به‌محیط کشیده گویی صد نسرین طائر و واقعند و جابه‌جا هزار نثر و پروین ظاهر و لامع:

خیابـانش کـه دارد فـرش از سـنگ　　　پر از گل گشته همچون نقش ارژنگ
که سنگش بس‌که هـست آئینـه آثـار　　　بـود عکـس ریـاحین رو بـه‌دیـدار
از آن آب طـــــراوت آشـــــکارا　　　نمایـــان موجهـــاماننـــد خـــارا
بر این گلشن نظر هر چند پرداخـت　　　خیابـان را ز جـدول بـاز نـشناخت

آیینهٔ آب جدولش در هیچ‌صورت روی زنگار کدورت ندیده و آبگینهٔ خاک پاکش اصلاً نقّار خاطر و غبار سینه نفهمیده، دریا دریا آب به‌پای خود بر روی چمنهاش روان است و چمن چمن گل برسر دریاچه‌ها به‌سرخویش سرگردان، خامهٔ زبان‌آور در توصیف درختان بارور این طوبی زار دلپذیر چگونه قامت به‌سرافرازی علم سازد و به‌کدام زبان در تعریف میوه‌های لطافت پرورش چهرهٔ معنی رنگین پردازد که عمری در ظلمات حیرت دوات عرق گرداب دهشت این معنی گشته که سرسبز نهال بلنداقبال شاه‌آلو را معدن زمرّد اخضر نویسد یا کان یاقوت احمر و لعل نو کرک میوهٔ سیرابش را جگرپارهٔ آفتاب نامد یا گوشوارهٔ لعل شاداب و چگونه چنین نباشد که معدن سیلان با آن مایه سخت‌رویی پیش نهال سدره مثالش به‌صد وجه از یاقوت رمّانی رو ساخته و کان بدخشان با آن مرتبه سنگدلی به‌سبکروحی [4]ثمرةالفواد بیگانه و گرانجانی جگرگوشهٔ خویش اقرار نموده، حقّهٔ گوهر شاهوار انارش از فرط رنگینی شأن کان بدخشان درهم شکسته و از وفور شادابی دهان درج مروارید عمّان از دعوی طراوت بسته، از غصّهٔ آب و تاب گل انارش غنچهٔ سوری در دل گلبن باغ ارم گره شده و رشک‌نما نمای دانه‌های نار خندانش به‌برخندهٔ دندان‌نما خونها در دل نار بستان رضوان و جگر نار پستانان کواعب اتراب چنان کرده، به‌برکت شباهت با ثمرةالفواد تاک پاک سرشتش خوشهٔ پروین چون

---

۱. همخطر (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۸۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۰۰ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۸۱، دیوان.

خرمن هالهٔ بیدانه و از پرتو نسبت بندگی به‌صاحبی قرّةالعین یاقوت رمّانی [۱]و سهیل یمانی به‌مبارکی روی و سعادت اختر فسانه، زهی اقبال بلند سبزبختان درختان خوشکن که جگر گوشهٔ هریک را آفتاب انور به‌هزار خون جگر درکنار و برمی‌پرورد و پنجهٔ مرجان به‌صد دستاویز رنگین نسبت شجرهٔ نسب ثمرهٔ آن درست می‌کند. ساده لوحی نگر که آبی شادابش که از میرآبی آمیزی صفاهان عار دارد، بن به‌آبیاری کریمهٔ معدن بل یتیمهٔ عدن در داده و شگرفی‌بین که سیرابی گلابیش که مانند بهی صوفی‌وش صافی منش این بهشت سرمدی نوبر مدی نکرده گاه طعنهٔ طنز بر لطافت تلخی[۲] نظر زده و گاهی بخیهٔ عیب زمختی و سختی به‌گویجی صفاهانی بروی کار افکنده، آلوچهٔ لطیفش از فرط سیرابی در عین [۳]خامی کنایه پیری و بی‌آبی بر فیروزهٔ جبالی شهر لاجوردی زده و سیب بدیع نظر فریبش از کمال لطافت و شکنندگی دل سیب ذقن سیمین غبغبان را از آسیب سرزنش حرف پهلودار خون کرده، فی‌الواقع در این دارالعداله[۴] اعتدال هوا چگونه [۵]کچه نهفته یعنی خونهای خفتهٔ الوان جواهر معدنی گل نکند که با شکوفهٔ آلو بالو شکفته نهالش تهمت خون یاقوت بر خویشتن بسته و چسان بخیهٔ پنجهٔ زینهای آب و تاب جهان افروز بر روی روز نیفتد[۶] که از شیفته رنگی زردآلو رنگ بر روی درست مغربی که برگه سرقه اوست شکسته، چنانچه شفتالو گونهٔ یاقوت لبان به‌هیچ‌وجه خیال بوسه بر جبین گلعذارش نتواند بست. از این دست سیب دلفریب غبغب بلورین ذقنان رونق بازار شفتالوش نیارد شکست. تنگ ظرفی صراحی امرود و لطافت آمودش غلبهٔ نشأ سرشار راح روح‌افزا غبارگون و لون مروارید امرودی به‌خلاف معهود بر سنگ آزموده و رشک لطافت و حلاوت ناشپاتیش که شاخ‌های آن دست از شاخ نبات برده‌اند، چون در رگ و [۷]ریشه نیشکر مصری به‌جوش آورده:

بـه‌شـیرینی ز هـر شـیرین شـمائل	چـو مرواریـد امـرودی بـرد دل
ز حیـرت خـشک مانـده کلـه قنـد	که از شرمش توان شد آب تا چنـد
ز شـاه‌آلـوی آن فـردوس عـالی	نمانـد شـأن صـنع ذوالجلالـی
به‌رنگ آتـش اسـت و آب یـاقوت	ز آب آتـشین دل را دهـد قـوّت

---

۱. برگ ۲۰۱، موزهٔ دهلی.
۲. ملیحی (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۰۱ ب، برتیش.
۴. دارالعدالت (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۱۸۱ ب، دیوان.
۶. سفید (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۲۰۱ ب، موزهٔ دهلی.

طـراوت بـس‌کـه شـد سـرمایهٔ او　　گـــل سـیراب گـــردد ســـایهٔ او

در این مقام که جای تحیّر یکّه‌تازان مضمار نکته‌رانی و پلّهٔ سکوت گرانمایگان درجات دقیقه سنجی است، کلک سرزده زبان گرفته با این پایه عذر لنگ چگونه از عهدهٔ ادای وام حق مقام یعنی توصیف عموم محاسن این سرابستان برآید، خصوص خواص و مزایای نشیمنهای برجستهٔ آن که از کمال رفعت [1]و شأن و عظمت مکانت و مکان، گوشهٔ ابروی پیشطاق رواقش را به‌اشارهٔ رخصت پای‌بوس پایهٔ کرسی سلیمان بل به‌عرش بلقیس سرفرود نمی‌آید و سایهٔ پای دیوارش که مدار نجوم ثابت و سیّار است به‌مُجرا گرفتن سجدهٔ خورشید قدم رنجه می‌فرمایند، زهی عالی بنیاد رفیع‌العماد که در برابر گشاده‌رویی جهروکهٔ بدیع منظره‌اش که مطلع روز امید سیاه و سفید صبح و شام است، مناظر سبع شدّاد را در دوکان خودنمایی تخته بند شده و به‌انداز مگس رانی از طرّهٔ آبنوس فام طارمش عنقای قاف سپهر چهارم صبح تا شام به‌افشاندن دم طاوُس خطوط شعاعی سربلند گشته نگاه آفتاب به‌نظر یافتن از دیدهٔ روزن گشاده رویش رو نیافته و آفتاب نگاه نظّارگی تا از گلگشت لاله زار پشت بامش گل مراد چیده دیگر بر روی آفتاب نیافته در حریم اطراف هریک از این حرمهای ملائک مطاف که ماه تا به‌ماهی بر عظمت قدر و رفعت مقدارش گواهی می‌دهند دریاچهٔ خورشید آب هلال ماهی سمت وقوع یافته که از ذرّه تا خورشید در وصف صفا و نور آن تا همه جا همراهی می‌کند و مد شاه نهره مجره نشان که از مبدای باغ تا منتهای [2]آن که به‌دَل منتهی می‌شود به‌امتداد عمر دراز خضر کشیده همه جا در منصب آن به‌دریاچه‌های مذکور آبشاری دلاویز که به‌چادَر اشتهار دارد سرشار عرض نهر گشته چنانچه گویی سطح عرضی [3]محضی است که مجسّم شد یا جوهر لطافت به‌حقیقت مجرّد از مادّهٔ مصوّر آمده یا لوحی از بلور تر است که بنابر فرط صافی و شفافی عینک دیدهٔ روحانیان را [4]می‌شاید یا معاینهٔ آیینهٔ حلب و تختهٔ سینهٔ سیمین بران فرنگی نسب است که درنظر تماشاگر[5] جلوهٔ نمود می‌نماید، نی نی، طبقهٔ زجاجی از جمله طبقات سبعهٔ حدقهٔ اهل نظر است که بنابر فرط شوق تفرّج این[6] عالی منظره خطوط شعاعی از دیده برآمده و در پیش مردم چشم صورت تجسّم بسته یا بعینه پرده‌های عیون حورالعین است که به‌تماشای این سرچشمهٔ ماء معین به‌یکدیگر پیوسته و از این

---

۱. برگ ۱۸۲، دیوان.
۲. برگ ۲۰۲، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۰۲، برتیش.
۴. برگ ۱۸۲ ب، دیوان.
۵. تماشا جلوه‌گر (موزهٔ دهلی).
۶. آن (موزهٔ دهلی).

دست جابه‌جا در میان جوی و کنار حوضش فوّاره‌های تیز زبان روشن بیان در وصف سلاست و صفای آب مضامین بلندآیان و اداهای نازک‌رسا رطب‌اللسانند که هریک از روی تشبیه‌گویی ید بیضا است از جیب موسای عمران یا آستین مریم عذرا آشکار گشته یا همانا ساعد سیمین حور است پنجه تاب پنجهٔ آفتاب جهانتاب آمده، ابیات:

در آن حوضــی پــرآب زندگانیــست　　که موجش را خبر از ساحلش نیــست
ز هــر فــوّاره‌اش آبــی بــر افــلاک　　روان همچــون دعــا از ســینه پــاک

باری چون پهناوری محیط توصیف این گلشن فردوس چمن در مرتبه‌ای است که اگر بالفرض شناوران بحور نظم سیر با نظام پرگاروار پای ثبات در این کار استوار کرده به‌اندازهٔ گشاد حوصلهٔ همّت بغل باز کنند با عمر نوح از دائرهٔ امواج این لجّهٔ بیگانه ساحل، آشنای کنار نگردند و طول ذیل حکایت تعریف این به‌غایتی است که اگر فی‌المثل نثرطرازان بلندآوازه بقیهٔ عمر را چون طوطیان افسانه‌پرداز هندوستان در این باب به‌فسون‌سازی صرف نمایند هنوز مانند هزار دستان باقی داستان‌شان به‌بهارستان [1]نشأه فردا می‌افتد، چه جای عالم ثنای بی‌منتهای خدیو بحر و بر که خرد خورشید سواران عرصه‌ای که یکّه‌تازان مضمار راز حقیقت و مجازند به‌یاوری تگاوری اندیشهٔ گرم عنان قدم مبادی آن بی‌پایان وادی نیارد گذاشت، فکیف بنان از دست رفته نی‌سوار این کودک منش چگونه مسافت آن بیدای ناپیدا کنار که براق باد پای آتش لگام سحاب در ریختن[2] گام آن نعل برق می‌اندازد و عنقای زرّین بال مهر انور در عین هوای فضای آن شاهیر پرتو می‌افکند به‌سر تواند برد، لاجرم ادیب ادب آداب‌دان بنان خام طمع را از این مسلک دور از راه نزدیک به‌مجال باز داشته خامهٔ خودکامه را در تحریک سلسلهٔ اقبال ناممکن تمکین مداد و همکنار بر سرکف عنان آورده به‌شاهراه دعای مزید جاه جاودانهٔ خدیو زمانه دلالت می‌نمود و لیکن بنابر آن‌که دعای دولت حضرت پادشاه هفت اقلیم که از فریضهٔ پنجگانه فرض‌تر است از عالم ثنای آن سَروَر به‌مثابه‌ای بی‌حد و مر است که اگر سایر کائنات از ازل تا ابد در این جاده ابواب استدعا گشاده روح‌الامین نیز در طلب این مطلب اثر خود آمین گو گردد هنوز هزار یک وام حق مقام ادا نشده باشد ناچار به‌یکدو بیت از اشعار بلاغت شعار دستورالعمل شافی سخندانی حکیم شریف‌الدّین حسن شفائی صفاهانی در این باب تشفّی قلب و تسلاّی خاطر تحصیل می‌نماید:

برآرد روزگارش از دو لــب کــام　　لب یار و لب جوی و لــب جــام
الهــی در جهــان خنــدان بمانــد　　که بر خاک و فلک تکبیر خوانــد

---

۱. برگ ۲۰۲ ب، موزهٔ دهلی؛ برگ ۱۸۳، دیوان.
۲. تحسین (موزهٔ دهلی).

[1]بیان سوانح دولت پایدار ابد پایان در احیان نزول موکب جاه و جال در این سرمنزل نزهت و فسحت و اوان اقامت در این مقام روح و راحت تا هنگام ارتفاع رایات اقبال از آن خطّهٔ سعادت نشان

چون سوانح عهد [2]عافیت مهد فرخنده خدیو زمین و زمان که عمده‌ترین آنها در جمیع احوال و اوقات بعد از تحصیل خشنودی و رضامندی خالق منحصر در استحصال[3] فراغ بال و رفاه حال خلائق است چه این حضرت که لله الحمد به‌تأیید آسمانی مؤیّد و به‌توفیق ربّانی موفّق مسددند به‌نحوی ادای لوازم جهانبانی را التزام نموده آنسان پاس شرائط پاسبانی گیتی می‌دارند که آیین حراست و قوانین سیاست آنحضرت در حفظ دین و دول و ملک و ملل دستورالعمل سلاطین ماضی و حال بل قدمای حکما رامی شاید، چنانچه در هیچ‌حال از اغاثت ملهوف و اعانت و انتظار مظلوم و انتقام ظالم و تدبیر منزل و مدینه و عمارت ملک و خزینه و رعایت احوال سپاهی و رعیّت و حمایت بلاد و عباد به‌حسن سلوک و صدق نیّت غفلت نمی‌ورزند و پیوسته انتظام سلسلهٔ نظام کل به‌نگاهداشت سررشتهٔ عدل و احسان نسبت به‌سایر افراد انسان منظور می‌دارند، خصوص در اینولا که سرزمین کشمیر دلپذیر از ورود موکب مسعود مورد امن و امان شده به‌طریق اولی مراسم معهوده نسبت به‌سکنهٔ این بهشتی مسکن مراعات نموده سایر سپاهی و رعیّت آن ولایت را به‌رعایت و حمایت و داد و دهش و بخشش و بخشایش کامیاب [4]ساخته و مرمّت خزانهٔ قلوب بی‌دلان به‌آب و گل حسن تفقد و لطف دلجویی و خبر خاطر دل شکستگان[5] به‌مرهم مرحمت و اشفاق نموده همگنان را زیاده از قرارداد خاطر پیشنهاد آرزو بر تمنّای خویش فیروزی دادند، چنانچه کامبخشی و کامرانی و گلگشت باغ و راغ و کسب نشاط و طرب و سیر کشتی مصرف اوقات فرخنده ساعات بشد، لاجرم به‌تفصیل این مراتب نپرداخته به‌شرحی برخی از دقائق را نگارش می‌دهد:

از سوانح این احیان ابد پایان

سیزدهم ماه تیر انجمن [6]حضور پرنور که ابدالدهر به‌انواع زیب و زینت زر و گوهر آب طراوت و رنگ شادابی دارد به‌تازگی در جشن عید گلابی آذین رنگین پذیرفت و آب و تاب دیگر یافته تازه‌رویی و

---

۱. برگ ۱۰۲ ب، برتیش؛ برگ ۱۸۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۰۳، موزهٔ دهلی.
۳. استیصال (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۸٤، دیوان.
۵. شکسته‌گان (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۲۰۳ ب، موزهٔ دهلی.

نوی از سرگرفت و بنابر ادای مراسم معهودهٔ این روز شادی افروز شاهزاده‌های جوان‌بخت، بلنداقبال و اعیان دولت و ارکان سلطنت و سایر امرای عظام و ارباب مناصب والا هریک فراخور قدر و حال صراحیهای مرصّع و زرّین میناکار و ساده و چینی از گلاب ناب مالا مال گذرانیدند و جمیع وظائف این عید سعید از داد و دهش و بخشش و بخشایش مراعات‌پذیر شد.

بیستم ماه مذکور فضای منزل مهین شاهزادهٔ والااختر از پرتو ورود مسعود سَروَر سلاطین بحر و بر و فروغ نور حضور خدیو هفت کشور غیرت فزای چهارمین طارم چرخ اخضر شد و شاهزادهٔ دانش‌پژوه آداب‌دان سایر مراسم معهوده از پای انداز و نثار [۱]و امثال آن رعایت نموده پیشکشی عالی نیز از مرصّع آلات و انواع امتعهٔ نفیسه و سایر تحف و نوادر به‌نظر انور آن سَروَر درآوردند و حضرت خلافت مرتبت بنابر ملاحظهٔ خاطر آن بلنداختر اوج اقبال همگی را رتبهٔ تشریف قبول بخشیده به‌حکم مزید تفقّد و دلجویی و مراعات جانب شاهزادهٔ والاجناب نعمت خاصّه آنجا [۲]تناول نمودند و در پایان روز پای سپهرفرسای در رکاب هلال دوال بدر آسا آورده به‌سعادت سرای خلافت معاودت فرمودند.

در اینولا به‌حکم اعجازنمایی‌های بخت بلندطالع والا امری بدیع و غریب از آنحضرت سرزد که اگر بالفرض آن دقیقهٔ جلیله به‌حساب کرامات اولیا شمرده شود از طور ظاهر عقل روی کاربینان سست خرد نیز دورنما نبود. فی‌الواقع با وجود الهام‌پذیری عموم ارباب دول خصوص اصحاب دین از آن طبقهٔ [۳]والا این معنی را مخصوص اختصاص یافتگان تأیید ازل می‌باشد اگر بدان حضرت که به‌انواع توفیقات آسمانی مؤیّدند منسوب گردد اصلاً بی‌نسبت نباشد، چه این پادشاه صاحب ولایت که رعایت احوال همه عبّاد از سپاهی و رعیّت که در حقیقت رمه معبودند حوالت بدانحضرت شده و سلامت آفاق و انفس و استقامت امزجهٔ عالمی در ضمن سلامت و رهین استقامت مزاج وهاج آنحضرت بل قوام نظام عالم امکان و قیام قوائم طبایع و ارکان فرع تقوم و تقرّر وجود آن اصل اصیل تمکین کلی سایر جزئیات کائنات است اگر ملهمان عالم بالا برای حذر [۴]از بلائی که دفع آن را از این‌گونه ذات مقدّسی واجب عقلی می‌دانند الهام آن نمایند هر آئینه در این صورت شگفتی نباشد و مخطوری لازم نیاید و کیفیّت آن بر این وجه است که: چون باغ جهان آرا به‌سرکار نوّاب قدسی القاب پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب متعلّق شد و حسب‌الامر زُهرهٔ زَهرای فلک خلافت کبریٰ سرکاری

۱. برگ ۱۸٤ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۰۳، برتیش.
۳. برگ ۲۰٤، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۸۵، دیوان.

عمارت و نهال کردن اشجار و گلکاری آن به‌کارگزاری فراست خان خواجه‌سرا رجوع‌پذیر گشته بنابر حسن اهتمام مشارٌالیه شاهد استعداد قابلیّت تربیت آن به‌خوبی و مرغوبی هرچه تمامتر درنظر جلوه‌گر آمد و رفته رفته سایر مهمّات ضروری آن نظم و نسق و رواج و رونق دیگر پذیرفته بر وفق دلخواه برآمد بلکه در حقیقت پرتو تأثیر آن اسم اسمی بر ساحت مسمی تافته کمال نزهت و صفا و طراوت یافت، چنانچه شایستگی آن پذیرفت که مطرح اشعۀ انظار و مهبط انوار حضور پرنور حضرت ظلّ اللّهی گردد و لهٰذا به‌کرات و مرات در عین سیر کشتی فیض امرار نظر مفیض‌الانوار دریافته میمنت ورود مسعود نیز پذیرفت.

مجملاً در مرتبه‌ای از مراتب [1] که حضرت خلافت مرتبت بنابر درخواست آن ملکۀ ملائک صفات فیض قدم و برکت قدوم بر آن روضۀ ارم آیین و جنّت حور عین مبذول داشته و با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت و پرستاران محل سلطنت به‌نظّارۀ سایر جزئیات پرداخته از سیر سراسر آن سرابستان نشاط‌اندوز و طراوت افروز گشتند و تفرّج کنان در چمن و گلشن و سمن زار و خیابان خرامان گشته همه جا [2] از نظر فیض انور روح‌افزای فضای آن بودند، قضا را در عین گلگشت نشیمنی چهار طاق که به‌هندی زبان آن را چوکندی[3] خوانند در کمال نزهت و حسن موقع برسر راه آن یگانه انفس و آفاق افتاد که از همه سو روبه‌روی خیابان و چهار چمن گل و سه برگه و سمن بود [4] و از این راه روی در و دیوار و سقف و جدار آن را به‌انواع پیرایۀ گرانمایه آرایش و پیرایش داده و فرشهای ملوکانه و بساطهای خسروانه در بسیط صحن آن نشیمن نزه گسترده بودند که مگر بنابر حسن منظر و استحسان نظر منظور آن نظر کردۀ انظار عنایت حضرت آفریدگار آمده لمحه‌ای مقر آن قرّة‌العین اعیان آفرینش گردد و چون نظر انور بر آن مجلس دلنشین افتاد خود به‌دولت توقّف گزیده در پیش رفتن استادگی نمودند و نزدیکان بساط قرب را از نزدیکی آن منع فرموده بودند که این عمارت کاواک که مشرف بر افتادن می‌نماید به‌خاطر چنین می‌رسد که دمادم منهدم می‌گردد و بنابر آن‌که در این چند روز اساس یافته انهدام آن غرائب تمام داشت و بعضی از شرف یافتگان سعادت حضور که به‌درک دریافت امثال این امور ندارند و از نقص فطرت توان شناسایی اصحاب تأیید ایزدی در ایشان مخلوق و مفطور نشده بلکه این معنی در شأن امثال و اقران ایشان نیست این امر مستبعد را که به‌ظاهر خرَد، دورنما بل

---

۱. برگ ۲۰٤ ب، موزۀ دهلی.
۲. برگ ۱۸۵ ب، دیوان.
۳. چوکهندی (Chaokhandi): چهار طاقیی که روی آن کلاهی گِرد می‌باشد.
۴. برگ ۱۰۳ ب، برتیش.

نزدیک به‌محال بود به‌تن برنداشته [۱]بر این سر در باطن با خود داوری داشتند اتّفاقاً مقارن این حال سقف آن بدیع میان [۲]فرو ریخته این معنی باعث حیرت کوتاه‌بینان بل علّت حیرت اینان گشت.

پنجم امرداد پادشاه معارف سنج حقیقت آگاه که در حیقیت مزاجدان عالم مجازند بنابراین که نبض حقائق اعیان وجود به‌دست آورده و تشخیص خصوصیّات احوال اشخاص نموده دوای هر دردی دانسته‌اند و پی به‌چارهٔ امور دشوار علاج برده و از این راه به‌یقین جازم می‌دانستند که آفریدگار ارکان و طبایع که خواص و مزایا در نهاد هر شیئی از اشیا ذخیره نهاده و در طبیعت هر چیز فوائد بسیار و منافع بی‌شمار به‌طریق ودیعت تعبه نموده و بسی برکات و میامن در دم و قدم اصحاب تأیید ازلی گذاشته و همّت عالی و توجّه کامل پروردگان لطف جبلّی را آثار عظیمه و قوّتهای قویه داده لاجرم خاطر نشان و دلنشین آنحضرت شده بود که ارباب علل و امراض مخوفه از اصحاب ارادت بنابر عنایت عالم بالا به‌وسیلهٔ فیض عبادت و برکت تفقد و تلطف آنحضرت شفای عاجل و صحّت کامل می‌یابند و چون در آن ایّام عارضهٔ مخوفه طاری مزاج علّامی افضل خان گشته چند روزی صاحب فراش بود به‌خاطر مبارک آوردند که بنابر گزارش حق اخلاص خالص واردات صادق او را به‌سعادت عیادت اختصاص بخشید، لاجرم منزل آن عقیدتمند الخدمته را از برکت قدم و یمن مقدّم مهبط صفا و نور سرمدی نمودند و به‌میامن فیض پرسش و دلجویی بسیار و تأثیر جانداروی لطف سرشار آن اخلاص شعار را سرمایهٔ شفا و حضور ابدی کرامت [۳]فرمودند.

مجملاً چون پرتو [۴]انور حضور پرنور و احیا دم حیات حیات بخش او را از آن مهلکهٔ مهلکه نجات بخشیدند آن دستور دانش منش آداب‌دان بر وفق مقتضای مقام رسوم پای انداز پا به‌جا کرده وظائف نثار به‌جا آورد و به‌شکرانهٔ آن مکرّمت پادشاهانه که رأس‌المال افتخار و سرافرازی جاودانهٔ خاندان او بود ترتیب پیشکشی درخور حال و قدر خود نموده به‌نظر انور [۵]گذرانید و آنحضرت برای این‌که این کرامت والا به‌محض قصد احیای مراسم سنّت حضرت نبوی عُلیاالسّلام بوده نیّت خالص آن از روی ظاهر نیز شائبهٔ امری دیگر مثوب نگردد چیزی جز وجه نثار که همان جا در وجوه استحقاق نیازمندان صرف شد به‌موقع قبول جان دادند.

---

۱. برگ ۲۰۵، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۸٦، دیوان.
۳. برگ ۲۰۵ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۸٦ ب، دیوان.
۵. برگ ۱۰٤، برتیش.

بیان سایر سوانح دولت بی‌پایان دربار سپهرمدار خدیو روزگار

نوزدهم امرداد حضرت شاهنشاهی ظلّ اللّهی جهانبانی صاحبقران ثانی قرین کامبخشی و کامرانی در نزهتکدهٔ فردوس آیین باغ فرح‌بخش مذکور که سابقاً به‌شاله‌مار اشتهار داشت تفرّج کنان مراسم گلگشت به‌جا آورده یک شبانروز نشاط‌آموز و طرب‌اندوز شده بودند و به‌سعادت اراداهٔ معاودت نموده قرین دولت کشتی سوار به‌نزدیکی باغ نشاط که طرح انداختهٔ یمین‌الدّوله نامدار است چنانچه سبق ذکر یافته عبور فرمودند و خان آصف مکان تسلیمات درخواست نزول حضرت سلیمان زمان در آن مکان به‌قصد تفرّج باغ مذکور تقدیم نمود و آنحضرت از روی عنایت و رعایت جانب آن نوئین ارادت آیین فیض قدوم و برکت قدم به‌آن قائم مقام گلستان ارم ارزانی [1]داشتند و خان دانش سنج قاعده‌دان به‌شکرانهٔ این عنایت سرشار که رأس‌المال مزید افتخار و اعتبار جاودانهٔ آن سلسلهٔ والاست مراسم این مقام از پای انداز و نثار اقامت نموده پیشکش گرانمند فراخور [2]حال و وقت از اقسام نوادر جواهر گرانمایه و نفائس مرصّع آلات ثمینه به‌نظر انور آن سَروَر درآورد و چون سرتاسر خیابان و آبشارهای آن روضهٔ بهشت آثار که از فرح‌بخش گذشته به‌مراتب متعدّده خصوص نظر به‌حسن منظر یعنی اشراف بر تالاب دلگشای دَل نموده از روضهٔ رضوان خوشتر و دلکش‌تر است پرتو نظر نور گستر آنحضرت دریافت و نظر فریبی‌های آن تماشاکدهٔ غریب بی‌نهایت دل پسند و خاطر خواه افتاد تا پایان روز در همان فیض‌انگیز فضای دلآویز نشاط‌افروز و طرب‌افزا بوده شامگاه همراه دولت و سعادت به‌دولتخانهٔ والا معاودت فرمودند.

دوازدهم شهریور پیشکش ظفر خان صاحب صوبهٔ کشمیر مینو نظیر که مشتمل بر انواع ظرائف آن ولایت از اقسام پشمینه مثل شال و کمر بند و گوش پیچ طرح‌دار و ساده طوس و از همه اقسام و انواع شالهای ترمه وجامه وارهای الچه ترمه که به‌کربلائی معروف است از بابت زرباف و ساده و انواع پتوی پرزدار و ساده و قالیچه و جانماز از پشم شال همگی در کمال نفاست و گرانمایگی که تعریف هیچ‌یک از آن به‌توصیف راست نمی‌آید و همچنین زعفران و اتاقهٔ پرکلکی اقار که به‌آن نفاست در جایی دیگر کمیافت است و از این عالم انواع چوبینه آلات مثل تخت و پالکی و تخت روان [3]و سندلی و امثال اینها که نظیر آنها در عالم یافت نمی‌شود و آن را از چوب و تل ساده و کنده‌کاری و ابلق آن نوع می‌سازند و سایر نفائس آن دیار از نظر مهر آثار گذشت و چوب و تل از خصائص این کشور است که

---

۱. برگ ۱۸۷، دیوان.
۲. برگ ۲۰٦، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۸۷ ب، دیوان.

ساده و ابلق آن در کمال نفاست و ندرت می‌شود چنانچه سفیدیش در نهایت بیاض است و در شفافی و صافی از عالم عاج به‌همان سنگینی و نقش ابلق آن به‌غایت بدیع و دلکش می‌شود و در کمال خوش طرحی و نوعی از آن تحریرهای خط سیاه می‌دارد به‌باریکی خط [۱]قلم موکه همانا نقوش آن از دست تشبه نگارانگیزان [۲]فرنگ است چنانچه اغلب اوقات استنباط تصاویر غریبه و تماثیل بدیع از آن می‌توان نمود.

چهاردهم ماه مذکور مطابق روز پنجشنبه دوازدهم ربیع‌الاوّل که روز ولادت سراسر سعادت سَروَر کائنات است صلوة الله و سلامة عُلیا و علی آله و صحبه شب آن روز برکت افروز همایون محفل میلاد آنحضرت در بارگاه خاص و عام ترتیب و زینت بدیع آیین آذین پذیرفت و در آن انجمن خاص سایر فضلا و علما و ارباب عمائم و اصحاب صلاح و تقوی و جمیع خداوندان استحقاق بار عام یافتند و آنحضرت به‌رسم معهود همه ساله از روی تعظیم و احترام آن محفل مکرّم بر روی مسند دولت که حسب‌الامر اعلی بر بسیط زمین گسترده بودند قرین دولت و سعادت آرام گرفتند و چنانچه معهود این مجلس مقدّس است نخست همگنان به‌تلاوت قرآن و ذکر و صلوات و ادعیه اشتغال نمودند و بعد از فراغ سایر حاضران این انجمن را بنابر [۳]تجویز و تعریف صدرالصدور به‌انواع داد و دهش و بخشایش و بخشش از خلعت فاخر مثل جامه و فرجی و شال و نقد از اشرفی و روپیه و وظائف از روزینهٔ نقد و زمین مزروع و قابل زراعت نوازش نمودند، چنانچه سوای خلعت و وظایف احداث رواتب و اضافهٔ مراتب آن مبلغ دوازده هزار روپیه زر نقد بر ایشان قسمت شد و بعد از انقضای دوپهر شب جمعی از اعیان دولت را همانجا باز داشته خود قرین دولت و سعادت تشریف به‌خلوتگاه اشرف بردند و آنگه پیشکاران بارگاه جاه و جلال خوان نوال گسترده الوان اطعمه و اشربه و اقسام شیرینی و نُقل به‌ترتیب چیدند و بعد از رفع خوان پان و انواع خوشبوی از ارگجه و بخور حاضر ساختند. [۴]مجملاً تمام آن شب متبرک را احیا داشته به‌قرأت قرآن و ارسال صلوات و انشاد قصائد نعت آنحضرت عُلیا و علی آله و صحبه افضل الصلوات و اکمل التحیّات گذرانیدند.

بیستم شهریور ماه منزل جعفر خان مهبط انوار نزول خدیو روزگار گشت و آن خان سعادت نشان این عطیهٔ آسمانی را نشان جاودانی دانسته نخست مراسم پای انداز و نثار به‌تقدیم رسانید. آنگاه

---

۱. برگ ۲۰۶ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۰۴ ب، برتیش.
۳. برگ ۱۸۸، دیوان.
۴. برگ ۲۰۷، موزهٔ دهلی.

پیشکشی درخور حال و قدر خود از انواع نفائس و ظرائف به‌نظر انور درآورده همگی بنابر رعایت جانب او به‌محل قبول درآورد.

انتصاب لوای نصرت نصاب ظفر انتساب از دارالنزهت کشمیر دلپذیر به‌فسحت آباد هندوستان از راه چشمه‌سارهای گوهر نشان و بیان خصوصیّات آنها به‌قدر قدرت و شرح برخی از سوانح دولت ابد پایان

[۱]در سوق بیان مقدّمات معهوده که در عنوان‌های گذشته سبق گزارش[۲] پذیرفته این مقدّمه مبرهنه مبیّن شد که سایر اشیای عالم کون حتّی اجزای امکنه را انواع سعادت معیّنه مقدّر و مقرّر است که به‌شیر خان اختلاف ازمنه بیش و کم و شدّت و ضعف در آن مدخل می‌یابد، چنانچه قبل از این اقبال ارمکدهٔ کشمیر بر سعادت نزهستان هندوستان غلبه نموده به‌جذب سرپنجه در خواه شوق دامن کشان طرادهٔ ظفرطراز لوای والا را به‌سوی خویش مایل ساخت و چندی به‌فوز آن سعادت سرشار سعادت کامیاب فیض بوده چندان‌که قضیهٔ برعکس شد و باز سعادت روزافزون و بخت همایون عموم آن امن‌آباد امان خصوص دارالسلطنت [۳]مبارکه افزایش پذیرفته بر سعادت ازل آورد این کشور بنابر فرط استعداد خدا داد چیره‌دست آمد.

لاجرم مزید قابلیّت انطباع اشعهٔ ماهچهٔ رایات آفتاب شعاع باعث نهضت و [۴]انبعاث خیل دولت شده در این زودیها توجّه موکب اقبال بدان سمت وقوع یافت و به‌تاریخ ذیل اعلام فرخنده علامت از افق این خطهٔ پاک بدانصوب ارتفاع پذیرفت و چون نزه‌ترین و بهترین نزهتکده‌های جنّت‌آیین کشمیر مینو نظیر سایر چشمه‌سارهای سلسبیل آثار است که بر سمت جنوبی آن در دامانهای کوهستان اتّفاق وقوع دارد خصوص چندِ این سرچشمه که منتهای آنها به‌عین‌الحیوة ویرناگ منتهی می‌شود چنانچه عنقریب به‌اندازهٔ طاقت زبان و توان بیان سرجمله از خصائص آن چشمه‌سار کوثر آثار به‌خواست ایزدی زبان‌زد خامه کارنامه گزار می‌گردد.

در اینولا [۵]که هوای سعادت موطن امن و امان یعنی کشور هندوستان از مکامن ضمیر انور سر برزد به‌خاطر مبارک خطور نمود که از گلگشت این گلهای زمین دلنشین و تفرّج عیون[۶] ماء معین آن

---

۱. برگ ۱۸۸ ب، دیوان.
۲. در اصل:گذارش.
۳. برگ ۱۰۵، برتیش.
۴. برگ ۲۰۷ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۸۹، دیوان.
۶. عین (موزهٔ دهلی).

روضه‌های ارم آیین کام دیرینه نظر برآمده وام حق مقام نیز ادا شود و از فیض قدوم مبارک مادّهٔ استفاضه منابع آنها آماده گشته از آن جانب به‌سوی دارالسلطنهٔ لاهور توجّه روی نماید.

بنابراین بیست و پنجم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم ربیع‌الاول بعد از گذشت دو ساعت از روز یکشنبه موکب جاوید فیروز به‌مبارکی و فرخندگی از کشمیر برآمد و از پرتو انوار نیّر اعظم روی زمین که آن روز معاینه‌ای از عالم ماه هاله‌وار کشتی‌نشین بود هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر و جویبار بَهت[1] را روکش نهر کهکشان بل جوی شیر ریاض رضوان ساخت و آن روز نشیمنی دلنشین که در وسط باغی ارم آیین برکنار دریای بَهت است در قصبهٔ پانپر که منبت زعفران زار است و از آنجا تا دولتخانهٔ شهر سه کروه و ربع و از راه آب پنج کروه مسافت است اساس پذیرفته بود سرمنزل خیل سعادت شد.[2]

و روز دیگر قصبهٔ وتنی‌پور از مضافات پرگنهٔ اولَر که از پانپور تا آنجا به‌خشکی سه و نیم کروه و از راه دریا چهار و نیم کروه است مهبط انوار حضور گشت و از آنجا قریهٔ بی‌جراره که داخل توابع پرگنهٔ اینج است و از راه خشکی چهار کروه و ربع و به‌کشتی تا آنجا پنج کروه در میانه فاصله است به‌ورود مسعود فیض‌پذیر گشت [3] و چون این فرخنده مقام دلگشا که از کمال فسحت ساحت و نزهت فضا قابل عمارت و مستعد تربیت بوده لاجرم در این تازگیها به‌اقطاع مهین شاهزاده جوان‌بخت، سعادتمند، سلطان داراشکوه مقرّر شده بود و هم در اینولا معماران جادوکار نیرنگ‌نگار بنابر اشارت والای شاهزادهٔ بلنداختر، عالی[4]تبار عمارتی سزاوار عظمت و شأن و رفعت مکانت و مکان ایشان اساس‌پذیر ساخته و باغی در آن بقعهٔ ارم آیین که همانا قطعه‌ای است از فردوس‌برین درخور فسحت همّت و قدر و قدرت آن والامقدار عظیم‌القدر طرح انداخته بودند و نهری به‌پهناوری سه درعه از وسط آن در جریان آمده به‌وساطت آبشاری که گویی بر مجاری نهر مجره جاری است به‌رودبار بَهت می‌ریخت و در آن سر آب نیز نشیمنی خاطر پسند دلاویز در میان سرابستانی از دست[5] باغ مذکور بنیاد نموده به‌مقام اتمام آن درآمده بودند چنانچه با وجود عدم تمامی از قرینهٔ دلپذیر خود که همانا در تمام روی زمین نظیر ندارد و اصلاً پای کم نمی‌آرد و اگرچه هنوز هیچ‌کدام بر وجه دلخواه

---

۱. بهشت (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۰۸، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۸۹ ب، دیوان.
۴. والا (موزهٔ دهلی).
۵. دشت (موزهٔ دهلی).

سمت اتمام نیافته از این رو قابلیّت [1]تام مزید توقّف بندگان حضرت نداشتند با این معانی یک‌روز در آن مقام روح و موطن راحت اقامت فرمودند.

و شب دیگر متصدّیان سرکار شاهزادهٔ عالمیان چراغانی نمایان در هردو کنار [2]بَهت نمودند که برابر هر فتیلهٔ آن شمع چراغانی خاور لگن مهر انور مانند فروغ چراغان روز بی‌نمود و بود و در جنب نمود ضیای آن چراغان نور افروز [3]گلشن سپهر هشتم چون آشیان زاغان تیره روز می‌نمود.

بالجمله روز پنجشنبه بیست و نهم ماه تا پل کهنه بل که مقطع سیر عالم آب و مطلع انوار منابت اشجار ازهار زهره سیمای شعری شعار و مبدای لاله زار سهیل آثار است به‌کشتی قطع نمودند و همانجا ماهچهٔ لوای والا از افق ساحل بَهت طلوع سعادت نموده به‌سوی نمونهٔ عین‌الشمس اینج ارتفاع‌گرای گردید و خورشید هفت کشور از برج حوت سفینه به‌طارم حمل آسای تخت روان انتقال خجسته فال فرموده و در آن ساعت مسعود که این فرخنده تحویل همایون به‌شرف خانهٔ سریر کرسی نظیر که سرتاسر سرافزاران روی زمین از روی کسب سرمایهٔ تفاخر آرزوی دست دادن حمل پایه‌های آن همایون بخت تخت عرش نشان دارند دست داد و عموم اهل مرز و بوم مذکور که ایشان را سعادت لقای انور آن سرور روی نداده بود همچنین اکثر بنده‌های درگاه آسمان جناب خصوص ملتزمان رکاب ظفرنصاب و مردم جلو که در همین چند روز بنابر رکوب سفینه از دریافت شرف رویت طلعت اشرف حرمان نصیب بودند همگی سعادت‌اندوز شده دولت جاوید پذیرفته و سکنهٔ آن سرزمین از وفور این مراد دیرینه خداداد کامروای عطیهٔ خدایی داده آن فرخنده روز برکت افروز را عید سعید و نوروز امید گرفتند.

مجملاً در آن روز منزل سعادت محمل موکب اقبال در نزهتگاه اینج که به‌جاگیر عمدةالدّوله اسلام خان میربخشی تفویض یافته بود مقرّر شده و چون عمارات این سرزمین [4]بهشت آیین [5]که در عهد حضرت جنّت‌مکانی مشتمل بر غلسخانه محل گرداگرد آن دو بدیع سرچشمه غریب نظر فریب ترتیب یافته بود چنانچه باید به‌نظر انور درنیامد و پسند طبع مشکل پسند آن سرور نشده بدانها خرسند نگشتند. رأی والای حضرت ارفع اعلی بنای عالی رفیع که درخور شرافت این شریف مکان بدیع باشد

---

۱. برگ ۱۰۵ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۰۸ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۹۰، دیوان.
۴. برگ ۲۰۹، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۹۰ ب، دیوان.

اقتضا نمود، چه آن نشیمنهایی بی‌رتبه بدین دستور بنیاد یافته بود که در عمارت محل منبع یک چشمه را حوضی ده در ده ساخته بودند، چنانچه آب آن از حوضی مختصر که در وسط تختگاهی فسیح و سایهٔ چناری عظیمی واقع است گذشته به‌حوضی بیست در بیست که در زیر آن چبوتره مرتّب گشته داخل می‌شد و از حوض مذکور برآمده نهری عظیم از آن جریان می‌یافت و چشمهٔ غسلخانه نیز که از حوضی به‌همان ساحت می‌جوشد و آب آن زیاده بر دو سه آسیاست از دریاچهٔ چهل گز در چهل گز گذشته به‌نهر چشمهٔ اوّل می‌پیوست و با وجود این طرح ناپسند و وضع غیرمرضی در نهایت عدم تکلّف و صفا بوده کمال ضیق و فضا داشت بنابر اشارهٔ والا رکن‌الدّوله مشارٌالیه بر سر آن دو سرچشمهٔ کوثر آثار بل دو چشم روی زمین که نظر آنها نظر بر بعضی از خصوصیّات خاصّه وفور صفا و عذوبت آب و بسیاری ماهی همانا در روی زمین کمیاب باشد عمارت خاطر پسند و منازل فردوس مانند اساس نهاده در مقام آن شد که تمام آنها را به‌زودی سمت تمامی دهد و چون در آن موضع بتخانه‌ای به‌غایت عظیم از بناهای عهد قدیم مانده بود که هنود را [1]عقیدتی راسخ و ارادتی [2]شدید بدان معبد اصحاب جهالت و مقصد اهل ضلالت بوده هنوز بازگشت کلّی و آمد و شد متواتر و متوالی به‌سوی صنمکدهٔ مذکور داشتند از این راه حضرت پادشاه دین‌پرور دربارهٔ تخریب دیرینه دیر مذکور [3]را از بیخ و بنیاد امر فرموده آن قریه را که کفرآباد بود اسلام‌آباد نام نهادند و از آنجا قرین دولت و سعادت به‌منزل پیش که بنابر کثرت ماهی در چشمه‌سار نزهت آثار آن سابقاً مچّی بَوَن[4] یعنی مکان ماهی نام داشت و بالفعل بنابر آن که یمین‌الدّوله آصف خان سمت انتساب دارد به‌آصف‌آباد موسوم است، متوجّه شدند و آن سرزمین که از عهد باستان باز از خصوصیّات مزیّت به‌همین چشمهٔ پرماهی داشت و آصف خان به‌اشارت عالی حضرت جنّت‌مکانی در مقام تربیت آن جنّت‌آسامکان شده آنجا باغی به‌غایت دلگشا و خوب طرح انداخته و عمارتی بسیار خوش و مرغوب ساخته چنانچه آن بهشت روی زمین رفته رفته به‌نحوی نزهت آیین آمده که تفرّج آن روضهٔ بهشت آیین که دلنشین اهل نظر شده عزم رحیل ابنای سبیل را بدل اقامت جاوید می‌سازد.

مجملاً جهات خوبی آن رضوانکده بدان سان مرضی خاطر عاطر افتاده فرط نزهت به‌نحوی یاد نهضت از ضمیر نور برد که توقّف دلنشین آمده سه روز قرار اقامت دادند.

---

۱. برگ ۱۰٦، برتیش.

۲. برگ ۱۹۱، دیوان.

۳. برگ ۲۰۹ ب، موزهٔ دهلی.

۴. *بَوَن/بَهوَن* (Bhawan): کاخ یا خانه‌ای مجلل.

و روز دیگر خواهش تفرّج چراغ افروزی کنار دریاچه‌ها و انهار آن چشمه‌سار سلسبیل آثار فرمودند و یمین‌الدّوله به‌سرانجام آن پرداخته شب دوم چراغانی در عرصهٔ ظهور جلوه‌گر آمد که از [۱]پرتو عکس حیاض و انهار که از انطباع نور آنها همانا جداول انوار شده بودند چراغ چراغان نهره مجره تا روز نشور و روشن و پرنور خواهد ماند.

روز چهارم که غرّه مهر ماه بود چون خاطر عاطر یگانه سرورَ هفت کشور از سیر این فردوس نهم باز پرداخت به‌ارادهٔ گلگشت سرچشمهٔ اچهول[۲] کوچ فرموده بعد از قطع مسافت در آن محل شریف نزول اشرف نمودند. این نزهتکدهٔ بدیع آیین که بالفعل به‌بیگم‌آباد نامور است و سابق به‌اچهول موسوم بود از جمیع جهات خوبی در شش جهت ربع مسکون [۳]نظیر خود ندارد و سرسایر نیکویی‌های آن سرچشمه‌ای است به‌غایت غریب و بسیار خاطر پسند و دلفریب که تماشای آن ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهی را شیفته و فریفتهٔ خویش دارد، چنانچه نظّارگیان ماه و مهر که چون سایر تماشاگران در تفرّج آن همه تن چشم نگرانند از نگاه رو به‌قفا اچهول شده‌اند و سپهرآبگینه گون چون دیدهٔ مردم عینک‌دار پیوسته با چهار چشم واله نظّارهٔ آن گشته، وفور صفا و نور آن منبع آب و تاب سرچشمهٔ آفتاب در پایه‌ای است که لوح بلورین سینهٔ سیمبران در باب دعوای برابری آن سینه سپر نمی‌تواند کرد و تأثیر صافی و شفافی آن به‌مثابه‌ای کشف حجاب و رفع نقاب در سایر مکنونات خفیه‌ای می‌نماید که رازداران کامل اقتدار در مقابل آن قفل بر صندوق اسرار نمی‌توانند زد. زهی، منهل روح روان که نگاه حسرت سکندر که در راه طلب چشمهٔ حیوان جان سپرده همواره بدان نگران بلکه چشم امید [۴]حضرت خضر پیغمبر پیوسته بر آن است و مراتب جانبخشی عذوبت به‌مرتبه‌ای که منبع‌سار حیوان بل حیاض ریاض رضوان چشم تمنّا بر دریوزهٔ فیض آن دوخته و دقائق لطافت و سلاست در ورجه‌ای که انهار تسنیم و سلسبیل چه جای فرات و نیل مانند بنای سبیل از مصارف زکوٰة آن شده‌اند سرمایهٔ افاضه از استفاضهٔ فیوضات سرشارش اندوخته و کمیّت و کیفیّت سردی آن به‌درجه‌ای است که دم افسردهٔ سرد حرفان طاقت توان آن ندارد که یک نفس آن [۵]به‌حرف آن آشنا تواند کرد و عکس کرّهٔ زمهریر بل اثیر را آن تاب نی که دمی در آب آئینه آسای آنجا تواند گرفت. بی‌تکلّف از فرط سردی و روشنایی

---

۱. برگ ۱۹۱ ب، دیوان.
۲. اچهول (Achhool).
۳. برگ ۲۱۰، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۹۲، دیوان.
۵. برگ ۱۰۶ ب، برتیش.

آبش اگر بالفرض انگشت شمع فروزان از دور بر اشاره آن دست یابد در دم بیتاب گردد و اگر فوّاره یک چشم زدن در آن چشمه [۱]تاب آرد هر آئینه مانند شمع کافوری افروخته به‌وفور نور انگشت‌نما شود، خامه تهی مغز را چه حدّ آن‌که در توصیف لطف جوشش و حسن صورت ترانهٔ آن دمی به‌جوش و خروش درآید که از بی‌هوشی ذوق آن در دم از دست نرود و اندیشهٔ سرگشته را کدام یارا که از حرکات موزون و سماع دلکش آن به‌اخذ بحر اصول که پیوسته آهنگ راه بالا دارد لب به‌حرف زیر و بم آشنا کند که در همان مقدّم قفا نخورد. این چند بیت از ترانه‌های طائر شاخسار قدسی در وصف این منبع و مأخذ رود و سرود به‌جای خود وقوع ورود یافته، ابیات:

اگـــر عمـــر ابـــد خـــواهی [۲]در ایّـــام	ز آب چـــشمه اچـــول طلـــب کـــام
سکندر آب اگر زین چشمه مـی خـورد	بـــرای چـــشمه حیـــوان نمـــی‌مـــرد
صفای چـشمه‌بـین کـه چنـد فرسـنگ	نمایـــد ســـنگ در آب آب در ســـنگ
اشـــارت جانـــب ایـــن چـــشمه از دور	کنـــد انگـــشت را فـــوّاره نـــور
زنـد زان مـاهیش خـود را بـه‌قـلاب	که گشت آتـش‌پرسـت از سـردی آب
بـه‌روی چـشمه مـاهی صـف کـشیده	چـو مژگانهـای بـر تـر روی دیـده
دمـــادم چـــشمه از مـــاهی طپیـــدن	کنـد چـون چـشم انـداز پریـدن
چه معجّـز دارو ایـن سرچـشمه نـوش	که دائم دیگ سردش هست در جـوش

و تصوّر این وضع این چشمه‌سار کوثر آثار که مراتب کمیّت و کیفیّت محسنات آن از مایهٔ توصیف خرد افزون است این کیفیّت دارد که در دامان کوهچهٔ مشجّر به‌اشجار سایه گستر که مشرف بر قریه‌ای است اچهول نام از قرای این کشور چشمه که هزار یک وصف آن ادا نشده واقع است چنانچه قریب ده آسیا آب بلکه زیاده در کمال جوش و خروش از آن فوران می‌نماید و برسر آن سرچشمه در عهد حضرت جنّت‌مکانی باغی و عمارتی نه درخور شأن آن به‌فرموده نور محلّ بنیاد یافته بود و چون در تاریخ ورود مسعود این مظهر موعود به‌کشمیر به‌سرکار نوّاب قدسی القاب پادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب تعلّق پذیرفته بیگم‌آباد [۳]خطاب یافت و چندین عمارت دلپذیر خاطر پسند از محل و غسلخانه و درشن و خاص و عام و حمامی به‌غایت دلکش و خواص‌پوره‌ها و امثال اینها که طرح و هندسهٔ آن بر شیر خان تصرف طبع اقدس مزیّت وضع و رسم یافته اساس پذیرفت و

---

۱. برگ ۲۱۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۹۲ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۱۱، موزهٔ دهلی.

پذیرفت و در تاریخ تحریر که عبارت است [1]از سال هزار و پنجاه هجری به‌صد زیب و زینت و هزار آب و تاب سمت اتمام گرفته چنانچه بر سرچشمه حوضچه‌ای که آب از آن می‌جوشد در میان ایوانی که بر اطرافش همگی این منازل دلکش واقع است مرتب شده و در پیش همین ایوان دریاچه‌ای ترتیب یافته که آب چشمه از دو ممر داخل آن می‌شود و ثلث آب از دو راه به‌دو نهر که عرض هریک از سه درع زیاده است درآمده از میان دو دست عمارت که بر یمین و یسار دریاچهٔ مذکور وقوع یافته بیرون می‌رود و آب نهری که به‌جانب دست راست روان است از آبشاری که بنابر تخمین ارتفاع آن هفت هشت درع باشد به‌باغ ارم آیین که در مرتبه پایین آن طرح یافته می‌ریزد و نهر دیگر که به‌طرف چپ راهی می‌شود بر میان عمارت جهروکه گه درشن گذشته از آبشاری چهار پنج درع تخمیناً به‌حوضی زیاده از صد در صد که باغی تازه نهال بر اطراف ثلثه آن واقع است به‌شدّت تمام [2]منصب می‌گردد. از روبه‌روی ایوان سرچشمه نهری دیگر به‌عرض پنج درع بلکه [3]زیاده جدا شده از آبشاری که همان ارتفاع دارد به‌حوضی پهناور که در آن واقع است و فوّاره‌های خروشان از آن جوشان است می‌ریزد و آب از این حوض برآمده بر میان ایوان بدیع بنیان غلسلخانه که در وسط باغ بهشت نشان واقع است می‌گذرد و از سایر عمارت خاص و عام گذشته به‌دریاچه‌ای عظیم که... طول و عرض دارد متّصل می‌شود.

مجملاً این ارمستان بی‌قرین که تربیت [4]خدا آفرین داشت در اینولا که به‌پرتو توجّه سایه خدا فروغ تربیت و مرمّت بر ساحت بهشت فسحت این[5] یافته راه قیاس خرد گشاده است که به‌چه پایه رسیده باشد. الحاصل در این زمین فیض‌آمیز نیز سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت‌آموز و عیش‌اندوز بودند. در عرض این ایّام نیز چراغان‌نمایانی که در کیفیّت و کمیّت به‌مراتب از چراغان سابق بیش و در پیش بود، حسب‌الامر آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان حضرت صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته به‌تازگی روی زمین از چراغان آن سرچشمه آب و تاب گرفت.

---

۱. برگ ۱۹۳، دیوان.
۲. برگ ۱۰۷، برتیش.
۳. از اینجا تا «از این دریاچه برآمده» از نسخهٔ دیون هند افتاده است.
۴. برگ ۲۱۱ ب، موزهٔ دهلی.
۵. آن (موزهٔ دهلی).

و سوم[۱] روز مقام هوای تفرّج سرچشمۀ لوکَه بَهون[۲] که در سه کروهی بیگم‌آباد واقع است از صفوتکدۀ خاطر عاطر سر برزده بدانسو توجّه نمودند و بنابر آن‌که نشیمنهای آن دلنشین مقام هنوز صورت‌پذیر اتمام نشده بود لاجرم قرار اقامت ندادند و در تفرّج محاسن آن روضۀ دلکش به‌همین امر انظر انور اکتفا نموده باز همعنان دولت و سعادت به‌بیگم‌آباد معاودت فرمودند و چون نزهت سرزمین دلنشین بهشت نشان تن به‌ناز تحریر و تقریر درنمی‌دهد و از بی‌نیازی تعریف سخن‌سازی توصیف نمی‌سازد بنابراین به‌بیان کیفیّت انواع خوبی‌های آن نپرداخته خامۀ خودکامه در تصویر وضع آن بدینسان وام حق مقام از دست خود ادا می‌نماید که: در دامن کوه آن سرزمین که به‌اشجار سرو و صنوبر مشجّر است چشمه‌ای در کمال صفا و لطافت می‌جوشد که قطره قطره آبش قطرۀ رطوبت به‌سحاب شاداب و زکوت عذوبت به‌دجله و فرات می‌دهد و روش سلاست و سیلان به‌سلسبیل و کوثر و طور صفا و لمعان به‌آب گوهر تعلیم می‌نماید و برسر این[۳] چشمه حوضی چهارده در چهارده ساخته شده و دو نهر به‌عرض دو گز از طرفین آن جریان یافته به‌دو حوض دیگر که همان مساحت دارد به‌رود جانب [۴]آن واقع است اتّصال می‌یابد و نهری دیگر به‌عرض چهار درع در ضلع ثالث حوض سرچشمه جاری شده از میان عمارتی که نه درخور شأن این مکان است و در عهد قدیم ساخته‌اند گذشته به‌دریاچه‌ای که طولش چهل و هشت درع و عرض چهل و پنج درع است داخل می‌شود و از این دریاچه برآمده[۵] به‌صحن عمارت غسلخانه درمی‌آید و از حوضی نه درع در نه درع که به‌پیش روی عمارت اتّفاق وقوع دارد گذشته به‌حوضی بیرون می‌رود و در صحن غسلخانه تختگاهی مربّع که هر ضلعی از آن دوازده درع است در پای چنار سال خورده به‌غایت تناور ساخته‌اند که نسر طائر از طیران افتاده تا بر شاخچۀ آن نشسته و نسر واقع دست از خود شسته تا به‌صد حیله آشیان بر پای بی‌جوشهای آن بسته و از این دست چهار چنار سرافراز برکنار دریاچۀ کلان در یک رسته واقع است که [۶]هریک در جمیع جهات خوبی دست از طوبی برده‌اند و همگی به‌همه وجه صد ره از سدره درگذشته.

---

۱. سیوم (موزۀ دهلی).
۲. لوکَه بهون (Lauka Bhawan).
۳. این (موزۀ دهلی).
۴. برگ ۲۱۲، موزۀ دهلی.
۵. از «زیاده جدا شده از آبشاری...» تا اینجا در نسخۀ دیوان هند پیدا نیست.
۶. برگ ۱۹۳ ب، دیوان.

مجملاً در اینولا تربیت این نزهت گاه دل پسند نظر فریب [1]به‌شاهزادهٔ والاقدر سلطان اورنگ‌زیب تفویض یافته و عمارت عالی و نشیمنهای پادشاهانه به‌وضع و طرح غریب و هندسهٔ بدیع تازه اساس پذیرفته و عنقریب زیور اتمام می‌یابد و پرتو تفوق علو و رفعتش بر طارم چهارم سپهر می‌تابد.

پنجم ماه مهر موکب اقبال از بیگم‌آباد نهضت فرموده به‌نزهت آباد ویرناگ نزول اجلال نمود.

ورود موکب مسعود به‌سرچشمهٔ کوثر اثر ویرناگ و تزیین انجمن فردوس آیین به‌جهت جشن وزن قمری سال (پنجاهم) از عمر جاوید قرین نیّر اعظم روی زمین و ارتفاع ماهچهٔ والا به‌دارالسلطنهٔ لاهور و دیگر سوانح دولت بی‌منتها

نظم

تعالی الله ز فیض کوه ورناگ — که باشد آبروی عالم خاک
کتاب صنع شکل کوهسارش[2] — فلک چون خط ریحان برکنارش
سرسبزش ز فیض دامن پاک — کشیده پای در دامان افلاک
سبکسر آسمان با احترامش — زبان سنگین ز سنگینی نامش
عمود قلّه‌هاش سرکوب گردون — فلک در دامنش چون نقطه در نون
سرش حرف فلک را سبز کرده — برو تیره[3] سپهر سیر خورده[4]
خزان از سبزه‌اش مویی نخسته[5] است — که رنگش چون زمرّد رنگ بسته است
چو فیروزه است آب و رنگش از خود — رگ سبزه رگ سبز زمرد
ز جوش لاله زار پای سروش — شده سرشار می مینای سروش
فتاده چشمه‌سار فیض ناکش — چو چشم پاک در دامان پاکش

زهی سرچشمهٔ کوثر اثر که چشم پاک [6]اخوان‌الصفا پاک‌بین نسخهٔ کتاب‌الطهارت از روی صفحات ماء معینش برگرفته و از فیض پاکیزه دامنی دامان کوه خضر شکوهش چشمه‌سار زندگانی صفای عیش

---

۱. برگ ۱۰۷ ب، برتیش.
۲. موزهٔ دهلی، برگ ۲۱۲ ب.
۳. سبزه (موزهٔ دهلی).
۴. خرده (موزهٔ دهلی).
۵. نخست (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۱۹٤، دیوان.

صفای عیش جاودانی از سر گرفته آئینه آبش معاینه چون آب آیینه صافی نهاد و تیغ سبزهٔ نهرش مانند مرأة طبع آزادگان از بند زنگار کدورت آزاد هر دم نقوش موجهٔ آبش چون رقوم اسم اعظم پادشاهی به‌نام ایزد[۱] و سکّه بر درم ماه تا ماهی زده به‌هر چشم زدن تبسّم حبابش مانند اصحاب وحدت وجود دم از اثبات توحید الهی زده، حبّذا صوفی صاف نهاد که قطعه‌هاش[۲] ملمع معلّم یعنی پرنیان فاخر موج بدان‌گونه سپهرزرّاق ابن‌الوقت از وجد و حال جوش و خروشش به‌چرخ و سماع درآمده که دلق هزار بیخی ازرق را به‌پنجهٔ آفتاب از گریبان مجره[۳] تا دامان افق چاک زده شاهد سرو قد نهر حیات بهرش همانا سبز ته گلگونی است که از گلگونهٔ عکس گلزار عبّاسی که بر اطراف جویبار شکفته رنگ آل پذیرفته و از انطباع تمثال کوه خضر لباس شعار هاشمی گرفته چشمهٔ آفتاب انور به‌طاق ابروی محرابی موجش از پیمانهٔ هلال ازهر [۴]پیوسته ساغر سرشار می‌کشد و طول و عرض شاه جوی دلخوش از پهلوی آب و تاب چشمه و کوه همواره با خلیج بحر اخضر برمی‌زند. لوحش الله از آن شاه نهر انور که از فرط لطافت آب همانا چون لطیفه آیان فجر مصنوع است و تر زبانی فوّاره شکفته دهانش چون بدیههٔ تندنمایان و مطبوع حیات بخشی نظّاره پهنای جویبار کوثر آثارش تعبیه چون عرض [۵]عمر دراز خوش آینده و سلاست فقرات امواج آب خورشید حبابش از ظهور لطافت چون سطور دیباچه‌های ظهوری هوش رباینده، مطلع‌های بلند اشجار سدره نشان خیابانش مانند مصرع‌های آمده آمده [۶]و مثنویات مسلسل آبشارهای مجره آثارش همانا از ریحهٔ خامهٔ مبدای فیّاض ریخته بحر طویل شاه نهرش با عروض و اطوال شاخهای محیط دم برابری می‌زند و رباعی چهار مصرع بلند یعنی انهار اربعه حدائق ثمانیه از مثمن ترکیب حوضش اخذ سلاست می‌کند. طوفان جوش سرچشمه‌اش بعینه مانند موج خیز سرشک نظر بازان راه بر ماهی و ماه بند کرده و آب و تاب پیچاک موجه‌اش درست چون شکنهای طرّهٔ مهوشان آفتاب را در خم کمند آورده آب بلورین حبابش چون لعل نوشین یاقوت لبان سیراب فیض عذوبت و هوای طرب فزای فضایش مانند صفای دماغ سرمستان سرشار نشأهٔ رطوبت سالک سلیم‌القلب آبش بی‌مشقت مشق در دل خارا صفت تصفیهٔ باطن و کشف قلوب آشکارا نموده و مرآة‌الصفای سرچشمه ساده لوحش آئینه آسا از دل خویش پیش چشم آشنا و بیگانه بر طبق عرض

---

۱. در اصل: بنامیزد (برتیش و دهلی).
۲. در لباس (موزهٔ دهلی).
۳. مجرده (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۲۱۳، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۹٤ ب، دیوان.
۶. برگ ۱۰۸، برتیش.

نهاده اطفال تیز زبان سبزهٔ نوخیز نهرش که به‌صورت سبق صفحهٔ آب روان می‌کند به‌معنی در باب اغتنام فصل عیش کتاب کتاب سخن ادا می‌کند[1] و سرّ روشن ضمیر آب صافی سرشت چشمه لمحه لمحه از جنبش گوشهٔ ابروی موج چشمک تحریک می‌زند و پیاپی دربارهٔ شناخت قدر عمر یکدمه اشارتهای [2]روشن می‌کند. آری سطور امواج این عین‌الحیوة موّاج [3]که دم به‌دم بر صفحات بیاض آب صورت رقم گرفته سمت عدم می‌پذیرد و همانا تصویر مدات عطیهٔ عمر است که در دفتر محو و اثبات قضا و قدر ثبت می‌شود. چه می‌گویم زهی مجازپرستی و ظاهربینی از مشاهدهٔ این کیمیای روح و جسد بل عین احیاء روان و کالبد یعنی سطور امواجش مطالب قوّت قلب و مراتب نزهةالارواح حالی می‌شود چه جای مطالعهٔ فصول حقائق و معارف بل فصوص تقدیس و تنزیه اعنی خیابانهای صفحات آبش که در هر نفسی بسی فتوحات قدسی از آن روی می‌دهد و هر دمی چندین نفحات انسی از قوجات آن می‌دمد که اشارات شفاء آنجا یکرو می‌رود و چگونه چنین نباشد که رقوم درهم امواج که در این نسخهٔ کتاب مبین به‌یدّ قدرت خط سرنوشت لوح جبین آب شده آیتی است مبهم که جز سواد خوانان اسرار سفیدی و سیاهی سواد آن ندارند و نکتهٔ سربسته حبابش که غوراندیشهٔ ته‌دار هیچ‌خرد پیشه به‌کنه خوض آن نمی‌رسد همانا سورهٔ سرّی است که همین نخل معمّای ماده وحدت تفسیر آن توان نمود.

کوتاهی سخن امید که زبان فوّاره‌اش که مانند دعای مستجاب از سینهٔ ارباب الباب آسمان شتاب گشته به‌نیّت دفع آفت عین‌الکمال این نظر کردهٔ حضرت ذوالجلال پیوسته به‌دعوت جذب‌البحر رطب‌اللسان باد و زبانهٔ تیغ تیز موجه‌اش که فسان زده از کوره سنگ خارا آشکارا شده و به‌قصد قلع و قمع اعدای این دولت ابد منتها با سبحهٔ بلورین حباب که بر سجّاده روی آب افتاده [4]همواره به‌مواظبت دعای سیفی و حرز علوی مصری تر زبان شواد، فرد:

بـر دشـمن شـه زمانـه نفـرین گوبـاد — هرکس گوباش و هر چه باد این گوباد
خلقی به‌دعای زبان اجابت کوش است — جبریل[5] در ایـن میانـه آمـین گـو بـاد

---

۱. نماید (برتیش و دهلی).
۲. برگ ۲۱۳ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۹۵، دیوان.
۴. برگ ۱۹۵ ب، دیوان.
۵. موزهٔ دهلی، ۲۱٤.

سرچشمهٔ ویرناگ که همانا چشم جهان‌بین خطّهٔ پاک کشمیر مینو نظیر بل نور دیدهٔ روی زمین است. حسن خدا آفرین آن سرزمین بهشت نشان دلنشین از آن گذشته که او را به‌این و آن توان ستود. بی‌تکلّف چنانچه صفا و نزهت خدادادش از تربیت و مرمّت سمت ازدیاد پذیرد همچنین شاهد وصفش به‌مشاطگی نظم و نثر و حلیهٔ مستعار استعاره و تشبیه احتیاج ندارد و کدام مزّیت به‌این می‌رسد که منبع دریای بَهت است که یکی از دریاهای مشهور به‌پنج آب است. مجملاً از جمله خصائص آن کوهی است در کمال درستی اندام [1]و شکل و نهایت سبزی و پر درختی، چنانچه اصلاً کوه به‌نظر درنمی‌آید و همین باغی در نهایت سبزی و خرّمی محسوس می‌شود که درختان آن قطعاً بلند و پست نیست و وقوع آن کوه بر لب چشمه به‌نحوی است که تمامی در سرچشمه عکس افکن است، چنانچه در موسم بهار چشمه از انطباع آن بعینه نگین زمرّدی است در کمال شادابی و در فصل خزان جزع یمانی ملوّن. حضرت جنّت‌مکانی در عهد پادشاهزادگی منبع آن چشمه را وسیع ساخته‌اند و حوضی به‌هیأت مثمّن پرداخته که قطر آن چهل درع و هر ضلعی هفده درع است و عمق کناره‌های آن قریب به‌ده ذرع و وسط نزدیک سه[2] درع باشد [3]و با وجود آن از غایت صفای آب به‌غایت نزدیک می‌نماید، چنانچه توهم آن می‌شود که دست به‌ته آن رسد و کثرت ماهی در آن حوض به‌مثابه‌ای است که بعضی اوقات قطعاً آب به‌نظر درنمی‌آید.

پیش از این بر دور چشمه عمارتی نه درخور شأن این مکان رفیع‌الشأن و در پیش روی آن باغی از دست آن عمارت واقع بود. بندگان حضرت پادشاه گیتی‌پناه که بعد ار مرمّت معمورهٔ دل معماری عرصهٔ عالم آب و گل بر ذمّت همّت والا واجب و لازم می‌دانند چون مشاهده فرمودند که بالقوه این گلزمین دلنشین به‌فعل نیامده و شاهد قابلیّت عمارت و ترتیب این مطرح اشعهٔ انظار فیض جناب احدیّت [4]به‌عرصهٔ شهود جلوه‌گر نشده به‌خاطر عاطر آوردند که به‌مقام آبادی این گلشن خدا آفرین بل معشوق و محبوب‌القلوب اهل روی زمین که هنوز از صد گلشن یک گل نشکفته درآیند و آن پادشاه حسن صنع را که خوبی خداداد و محبوبی مادرزاد دارد شاه‌آباد نام نهاده به‌مشاطگی تکلّف و تصنع را باعث مزید آرایش و پیرایش آن سازند.

---

۱. برگ ۱۰۸ ب، برتیش.
۲. سی (دیوان هند).
۳. برگ ۱۹٦، دیوان.
۴. برگ ۲۱٤ ب، موزهٔ دهلی.

مجملاً بنابراین معنی استعداد این نزهت آباد را که خداوند انواع خوبیهای خداداد است ضایع و ناچیز نگذاشته در صدد تربیت آن مادّه مستعد شدند و بالفعل از تصویر طرح و شکل عمارات و شاه[1] نهر و فوّاره و آبشار و حیاض و ریاض آن به‌مجرد فی‌الجمله اقبالی برسر هیولای قبول محض آن صورت نوعی فایض گردانیدند و طرح آن عمارت نظر فریب [2]و باغ دلکش بنابر دستور ذیل به‌هندسه غریب کشیده به‌حیدر ملک کشمیری داروغهٔ عمارت سپردند که دستورالعمل او باشد، چنانچه برکنار حوض مثمّن اصل سرچشمه ایوانی به‌طول هفدع درع و در عرض دوازده ذرع اساس یابد و یک رو به‌باغ و روی دیگر به‌سوی حوض و بر دو سر آن دو طنبی که هریک شاه‌نشین رو به‌باغ داشته باشد و جویی به‌پهنای پنج ذرع از حاق وسط ایوان بر میان حقیقی باغ جاری گردد و از هر طرف آن ایوان دیگر که مجموع جاده ایوان باشد و همگی رو به‌باغ داشته باشد و از جانبین نهر مذکور دو جویی که عرض هریک چهار گز باشد از پیش آن ایوانها روان گشته یکی از ته عمارت جهروکه و دیگری از زیر عمارت سر در باغ بیرون رود و حمّامی در کمال صفا و خوشی بنیاد پذیرد با دیگر حوضها و آبشارها و در منتهای باغ حوضی به‌مساحت شصت ذرع در پنجاه ذرع مرتّب گردد که فوّاره کلانی در وسط آن در جوش و سه آبشار بر سه طرف آن و در زیرش باشد و از عمارت قدیم همان ایوانهای خرد رو به‌حوض منبع به‌حال ماند.

ملخص سخن چون در عین ایّام تنزه و تفرّج تاریخ وزن معهود در رسید [3]بنابراین به‌تاریخ روز یکشنبه نهم مهرماه فرخنده جشن وزن مبارک قمری سال (پنجاهم) از عمر ابدی اتصال آنحضرت به‌آیین خاطر خواه دل پسند آذین و تزیین یافت. بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرّرهٔ این فرخنده انجمن پرنور به‌اضعاف نظائر آن سمت ظهور پذیرفت و باعث مجدد بر این معنی سوای مقتضای خوی اقدس [4]آنحضرت که پیوسته در جستن وسائل داد و دهش بهانه جو است آن‌که: چون پادشاه دنیا و دین و نیّر اعظم روی زمین بنابر تقاضای طبع جواد همواره برینند که روزگار عیش غنی و فقیر تساوی‌پذیر گردد، چنانچه در سیاق احوال سابقه به‌تکرار سمت ذکر یافته و اکنون باز تذکار می‌یابد لاجرم سالی دو بار برخلاف معهود مهر انور برج میزان را مطلع انوار ظهور می‌گردانند تا دل جگر گوشگان کان به‌دست آید و خاطر نازک یتیمهٔ عمان به‌مسرّت گراید، زر و گوهر را از خاک

---

۱. شاهد (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۹٦ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۱۵، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۰۹، برتیش؛ برگ ۱۹۷، دیوان.

برداشته کفّه برابر را گهر سنج می‌نماید، و پلّهٔ قدر عدن و معدن را به‌اضافت سعادت موازانه افزایش درجهٔ مقدار داده به‌آسمان می‌رسانند و چون به‌شیر خان اتّفاق نُه روز قبل از این تاریخ خورشید گیتی افروز تحویل مبارک برج میزان نموده بود بنابر آن‌که طرز میزان‌نشینی بدو تعلیم فرموده ثمرهٔ این شیوهٔ ستوده و فائدهٔ این سنّت حسنه و خصلت محموده بر او ظاهر سازند. در این نوبت بر مراسم معهودهٔ هر ساله افزوده نخست گنجینه‌های سیم و زر و دُرجهای دُرّ و گوهر را پرداختند. آنگاه کنار و بر تهی دستان هفت کشور را چندان‌که گنج حوصله آرزوی ایشان بود از نقد مراد و جنس تمنّا پرداختند، چنانچه مراتب عموم خود سرشار به‌مراتبه‌ای رسید که برج سُنبله از خوشه چینان این خرمن خرمنهای جواهر به‌کفّهٔ ترازو در جیب و دامان آرزو کرد و پروین نثارچین از توده‌های لالئی منثور که بر افشانده دست گوهر پاش بود واسطةالعقد به‌کف آورد در یکدم از افشاندن سرپنجهٔ گنج بخش عطا سنج [1]کفین میزان سپهر و پلّه‌های ماه و مهر گرانبار گردید [2]و ریخته‌های دست بی‌خاطر از کاسهٔ آز و کیسهٔ اهل دراز ماه تا ماهی را چون بدره ماه و صره ماهی سرشار درهم و دینار گردانید.

از جمله عطایافتگان سخن سنجان سرآمد پایتخت همایون بخت بودند که قلائد قصائد غرّا به‌رسم تهنیت این فرخنده جشن سعید آویزهٔ گوش و گردن روزگار ساخته بودند با مثنویات تعریف کشمیر ارم نظیر به‌مسامع والای ایستادگان انجمن حضور معلّی رسانیدند به‌تشریف تحسین و احسان و استجادهٔ استحسان رسیدند، چنانچه همگی را در لباس سروپای خلعت زر تار مانند سخته‌های سخن بدیع فن شان از جدول طلا همه تن در زر گرفتند و جیب و کنار همگنان را چون بحور اشعار آبدارشان از گوهر شاهوار سرشار نمودند و از این دست اصحاب رود و سرود را از ریختهٔ کف زر ریز بسان دف نواختند و مادهٔ استغنای همگی را آماده نموده برگ عیش و ساز عشرت ایشان را مانند ساز غنا و طرب به‌نوا ساختند و همچنین مراتب مناصب بنده‌های درگاه والا را مناسب اقدار و احوال هریک سمت افزایش داده مدارج رواتب و وظائف ارباب آن را زیاده از مرتبه قرار داد خاطر همگنان افزودند و چون طبع اشرف از گلگشت این نزهت آباد باز پرداخته خواهش منش اقدس از آن بهشتی مقام به‌کوچ تعلّق پذیرفت لاجرم در فرخنده روز دوشنبه دهم مهر ماه ماهچهٔ رایات آفتاب شعاع از افق آن خطّهٔ پاک یعنی شاه‌آباد ویرناگ طلوع نموده [3]به‌سمت دارالسلطنهٔ لاهور ارتفاع یافت و موکب منصور کوچ در کوچ به‌چهار منزل مرحله پیما شده موضع هیره‌پور مرکز اعلام ظفرعلامت و مضرب

---

۱. برگ ۱۹۷ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۱۵ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۹۸، دیوان.

خیام خیل دولت گردید و در طی راه کشش خاطر عاطر به‌تماشای آبشار اوهَر که [۱]در ده کروهی موضع جمال نگری واقع است گرائیده و عنان توجه بدانجهت معطوف داشتند و از تفرّج آن انبساط خاطر اقدس و نشاط‌طبع مقدّس اندوخته به‌دولت و سعادت معاودت فرمودند.

و از خصوصیّات [۲]کیفیّت آبشار مذکور آن است که: منبع آن چشمه‌ساری است موسوم به‌کوثر ناگ یعنی چشمهٔ کوثر و آن در پرگنهٔ برفراز کوهی مرتفع واقع است چنانچه کوهی دیگر بر آن مشرف نیست[۳] و فسحت محیط آن در مرتبه‌ای است که دوره‌اش به‌چند کروه رسمی می‌کشد و در باب خصوصیّات این چشمه خصوص عمق آن سرچشمهٔ ژرف که به‌غایت سهمگین و مهیب است از اهل این کشور امری چند شبیه به‌خرافات جاهلیّت استماع رفته که عقل در اذعان آن توقّف دارد.

مجملاً بدیع‌ترین امری که بالفعل مشاهده می‌شود آن است که کوهساری بر آن اشراف ندارد که به‌شیر خان ظاهر طراوش و فوران و انصاب آب آن منبع با این مایه کثرت از فیض آن باشد چه آن آب عظیم در کثرت و وفور به‌مرتبه‌ای است که آب آبشار اوهَر که به‌تخمین نظر بیست آسیا آب بلکه زیاده‌تر باشد یک ثلث آن است و دو ثلث آن‌که از دو طرف دیگر منشعب می‌گردد به‌سمت کوهستان ولایت کِشتوار راهی می‌شود و زعم بعضی آن است که منبع آب آبشار بیرم کله که سابقاً سمت [۴]گزارش یافت نیز این سرچشمه است. ملخّص سخن شعبهٔ نهر اوهَر از آن منبع جدا شده همه جا در میان کوهسار با نهایت شدّت و تندی به‌غایت سر در نشیب بر روی سنگهای غلطیده می‌آید و نزدیک به‌بالای آبشار اصل از سه چهار درع راه بر روی سنگ کلانی در کمال صلابت می‌ریزد، چنانچه تند آمدنهای آب در دل آن صخرهٔ صمّا رفته رفته حوض کلانی مایل به‌تدویر بهم رسیده که خاراتراشان فرهاد پیشه به‌نوک تیشهٔ فولاد از آن دست حوضی به‌سالهای دراز نتوانند انگیخت و از آنجا گذشته به‌فاصله اندک از قریب پانزده درع ارتفاع به‌نشیبی که هیأت مستطیل دارد از عالم حوضی خدا آفرین که طول آن قریب سی درع و عرض آن نزدیک به‌بیست ذرع تخمیناً باشد با شدّت و صولت هرچه تمامتر می‌ریزد و صدای که از آن می‌خیزد به‌مثابتی بلند می‌شود که به‌مرتبهٔ مهابت می‌رسد، چنانچه دوکس که در نزدیکی [۵]یکدیگر باشند بانگ بلند را هم استماع نمی‌توان نمود و

---

۱. برگ ۱۰۹ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۱٦، موزهٔ دهلی.
۳. هست (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۹۸ ب، دیوان.
۵. برگ ۲۱٦ ب، موزهٔ دهلی.

همه جا در هوای فضای آن موضع ریزه‌های آب شبیه به‌ذرّات احداث می‌یابد[۱] که به‌حس بصر مدرک می‌شود و چون آفتاب بر آن می‌تابد هرجا که عقب آن گشاده نباشد الوان مختلفه از عالم قوس قزح مرئی می‌شود و آن آب از این موضع پیچان و جوشان و خروشان بر آن رفته چندین آبشار دیگر حادث می‌گردد که آن رتبه ندارد.

الحاصل اگرچه در کشمیر آبشارهای نمایان و دلاویز بسیار است امّا این آبشار به‌مثابه‌ای امتیاز دارد که هیچ‌یک طرف نسبت آن نمی‌تواند شد و از آن گذشته آبشار سک ناگ است [۲]که بر یک دست ییلاق توشه مرگ مذکور واقع است چنانچه ده آسیا آب از قریب پانزده ذرع بلندی به‌دریاچهٔ پایین آن که کمال صفا و نزهت دارد می‌ریزد. بالجمله خیل سعادت و اقبال به‌راه گریوه پیر پَنچال از مقام هیره‌پور کوچ به‌کوچ قطع مراحل در عرض نه روز قصبهٔ بَهنبَر به‌ورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساخت.

بیان برخی از سوانح دولت که در ممالک جنوبی به‌وقوع پیوسته

خبر آن از عرضداشت منهیان آن صوبه در مقام کشمیر دلپذیر [۳]به‌عرض اشرف رسید و بنابر پاس نظم سلسلهٔ سخن در باب گزارش احوال آن کشور در مقام خود ایراد نیافته به‌تأخیر افتاد. از جمله وقایع ولایات مذکوره نهضت مواکب اقبال و کتابت جاه و جلال است به‌سرداری شاهزادهٔ بلنداختر والاقدار سلطان شجاع و کارگزاری سپهسالار شهامت شعار مهابت خان خانِخانان به‌آهنگ تسخیر قلعهٔ پرینده به‌بالای گهات و سبب صوری این معنی تقدیری آن‌که چون قلعهٔ مذکوره که از حصون حصینهٔ دکن است از عهد قدیم باز اختیار گشاد و بست آن به‌دست اقتدار سلسلهٔ نظام‌الملک بود و در وقتی که نوبت نگاهبانی آن به‌رضوان آقا نامی از گماشتگان ایشان تعلّق داشت اعظم خان چندی [۴]پرگار احاطه گرداگرد آن مرکز منطقهٔ اشکال برآورده دور آن را مانند نقطهٔ دائرهٔ نون به‌مضیق متحصن و محاصره درآورد و چنانچه در سوق احوال سابق سمت گزارش پذیرفت و چون تسخیر آن حصاربند اشکال پیوند [۵]بنابر وقوع در رهین تعویق روزگار یکچند در حیز تأخیر مانده بود به‌قبضه درنیامد، لاجرم دست از محاصرهٔ آن قلعه باز داشته بی‌نیل مقصود از پای آن حصار برخاست و در همان گرمی هنگامه عادل

---

۱. ماند (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۱۹۹، دیوان.
۳. برگ ۱۱۰، برتیش.
۴. برگ ۲۱۷، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۱۹۹ ب، دیوان.

خان به‌میانجی پیغام و نامه در مقام تطمیع رضوان آقای مذکوره شده نخست او را به‌مواعید دلپذیر خالی[۱] از وعید و ترغیب نویدهای رغبت‌انگیز و سخنان ابله فریب فسون‌آمیز مثل وعدهٔ سه لک هون نقد و تقبل انتظام در سلک مردم عمدهٔ خود دو دله ساخت و دم نقد اقطاع ناحیتی نامی نامزد او نموده به‌انواع تفقد و اجناس تلطف دلدهی و استمالت داد و با این همه مواعید امیدافزا در صدد صدگونه ترحیب نیز شده او را به‌اقسام وعید ترسانید. از جمله پیغام داد که چون لشکر مؤیّد پادشاهی در واقع به‌فتح و نصرت الهی مسددند بدان‌گونه سرپنجهٔ تصرّف در ولایت نظام‌الملک برده‌اند[۲] که کف دستی از این سرزمینی به‌قبضهٔ قبض درنیاورده دست از این ملک باز دارند خاصّه این قلعه که در این نزدیکی از مضیق محاصرهٔ ایشان برآمده و عنقریب برسر آن قلعه به‌جنگ و ستیز به‌چنگ درمی‌آرند. در آن حال محال است که احاد حشم قلعه چه جای نگاهبان آن از ایشان مجال خلاصی بل چشم مهلت نیم طرفةالعین داشته باشد. بنابراین چون میان این دو سلسلهٔ جدایی نیست طریق اسلم و روش انسب آن است که برسر راه آید و بی‌طریقی و بی‌رأیی را وا گذاشته کلید قلعه را تسلیم گماشتگان این جانب نماید.

مجملاً در آخر کار به‌میانجی از برهمنان شیطان‌سار اهرمن سیرت آدم فریب دکن [۳]که به‌میان درآمده رضوان آقای ساده دل و سلیم‌الصدر را دغا دادند، قلعه از تصرّف [۴]آن سلسله برآمده به‌قبضهٔ ملک عادل خان درآمده و آن را به‌سیّدی فرحان نام غلامی که از عمده‌های اهل اعتماد او بود سپرد و از غنائم این قلعه که به‌دست عادل خان درآمد توپ موسوم به‌ملک میدان است که اگرچه از روی ظاهر فراغ قلعه بود امّا به‌مراتب بر اصل مزیّت[۵] داشت و آن توپی است به‌غایت بلندخانه و سرراست و درست انداز و خوش ساخت که گلولهٔ آن یک گز تخمیناً قطر دارد و شاید که از آن بابت توپی در همه روم و فرنگ و بلاد مغرب که فن آتش بازی و توپ اندازی مخترع ایشان است نباشد و آن توپ را رومی خان میرآتش نظام‌الملک ریخته بود و از آن وقت باز در قلعهٔ احمدنَگر می‌بود.

و چون در زمان حضرت عرش‌آشیانی آن حصار به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد توپ مذکور نیز به‌دست افتاد و چون [۶]در ایّام حضرت جنّت‌مکانی آن قلعه مسخّر عنبر حبشی شد و توپ باز در

۱. خانی (موزهٔ دهلی).
۲. نزده‌اند (دهل).
۳. برگ ۲۰۰، دیوان.
۴. برگ ۲۱۷ ب، موزهٔ دهلی.
۵. فریب (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۱۱۰ ب، برتیش.

تحت تصرّف مردم نظام‌الملک آمد عنبر آن را به‌قصد تسخیر قلعهٔ سولاپور از احمدنَگر برآورد و چون آن حصار به‌کارگری این توپ مسخّر گشت به‌این انداز که مبادا باز در قبضهٔ تملک[۱] اولیای دولت آید آن را به‌قلعهٔ پرینده برده در خندق دوم آن قلعه که از آب خالی است انداخت تا در اینولا که عادل خان بر آن دست یافت دست از آن باز نداشته به‌انواع حیل و فنون جرّ ثقیل به‌بیجاپور نقل نمود.

ملخّص سخن از آن وقت باز که قلعهٔ دولت‌آباد به‌حوزهٔ تسخیر اولیای دولت عدوبند کشورگیر درآمده بود همواره خیال استخلاص حصن مذکور که به‌نظام‌الملک تعلّق داشت و عادل خان بنابر رنگ[۲]آمیزی انواع فنون و فسون آن را به‌چنگ درآورده بود در ساحت خاطر سپهسالار جلوه خطور داشت تا در اینولا که شاهزادهٔ والاقدر عالی‌مقدار سلطان شجاع بهادر به‌نواحی برهان‌پور رسیده خانِ‌خانان با سایر لشکر کومکی آن کشور از پذیرهٔ خیل دولت پذیرای سعادت شد در مجلس نخست هم درخواست نهضت [۳]شاهزادهٔ عالمیان بدانصوب نمود و آن والاهمّت که همگی همّت والا را مصروف پیشرفت مهام دولت و تحصیل رضامندی و خرسندی حضرت خلافت مرتبت داشتند تصویب این رأی صواب آرای در این مرتبه نمودند که داخل شهر نشده متوجّه آن صوب شدند[۴] و شهر را بر یکدست گذاشته در ظاهر باغ زین‌آباد قرار نزول دادند.

بنابر استصواب سپهسالار روز جمعه هشتم آبان‌ماه سال گذشته بدان سمت راهی گشتند و چون قصبهٔ ملکاپور در چهارم آذرماه معسکر سپاه منصور شد به‌صلاح دید خانِ‌خانان، خان زمان را خلعت و فیل داده بر سبیل منقلای مرخّص فرمودند و او را به‌این طریق امر نمودند[۵] که به‌طریقهٔ ایلغار پیشتر شتافته در ملک مخالفان آتش نهیب و تاراج بر افروزد و ولایت را خراب ساخته و کاه و غلّه میانه پرینده و بیجاپور را بسوزد و در این فوج از مسلمانان مبارز خان و اللهوردی خان و مرتضٰی خان و رشید خان و اصالت خان و باقی بیگ اوزبک و مبارک خان نیازی و از راجپوتان راجه گج سنگه، جَگراج، راجه بَیتَهل داس، راو کَرَن، راجه پَهار سنگه بُندَیله، راجه [۶]روزافزون، راجه سارَنگدَیو سَنگرام زمیندار جمّون، هر داس بُندَیله، هر داس کَچهواهه، عجب سنگه با چندین دیگر معیّن شدند و خود به‌دولت و سعادت بعد از ارسال این فوج با خانِ‌خانان و سایر مستسعدان همراهی رکاب سعادت راهی

---

۱. تملیک (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۰۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۱۸، موزهٔ دهلی.
۴. شوند (موزهٔ دهلی).
۵. فرمودند (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۲۰۱، دیوان.

مقصد گشتند و از همین تاریخ چهار فوج به‌جهت رسانیدن رسد آذوقه بر این موجب مقرّر فرمودند: نور محمّد عرب با پانصد سوار در ظفرنَگَر به‌جای مصطفٰی خان ترکمان که در آنولا به‌تهانه‌داری سرحد کشور عدم شتافته بود، سیّد عالم بارَهه با پانصد سوار در جالناپور، قزلباش خان با قریب هزار سوار در شاهگده، صف‌شکن خان با قریب دو هزار سوار در بیر و چون خبر معسکر ظفراثر رسید که ساهو بهونسله تباه رأی تیره روز که با چندی فتنه‌جوی دیگر یکی از منتسبان بی‌نظام را [1]از حبس رهایی داده دستاویز فسادانگیزی ساخته است در اینولا به‌نواحی احمدنَگَر آمده و از سرنو حشری فراهم آورده بر آن سراست که به‌حدود دولت‌آباد شتابد و آن سرحد را محشر شورش و آشوب افروخته سازد و از آنجا به‌سمت ظفرنَگَر رفته در عرض راه معترض احوال بنجاره و رسانندگان آذوقه به‌لشکر گردد. بنابر آن شاهزادهٔ والاتبار عالی‌جاه به‌صوابدید سپهسالار دولت خواه، دولت خان را با سه هزار سوار کارطلب نامزد ساخت که هرجا به‌افواج آن گروه نابه‌کار برخورد بر ایشان زده حق سزای آن ناسزاواری چند [2]باطل ستیز شرانگیز درکنار روزگار ایشان گذارد بلکه آن سرگروه افواج بغی و خروج را اگر دست دهد [3]به‌دست آرد و الّا با تبعه و لحقه از ولایت پادشاهی اخراج نموده تا جُنَیر مراسم تعاقب به‌جار آرد. آنگاه سرزمین چَمارگوندَه را تاخته و ویران ساخته موضع سَنَگمَیر را سرمنزل اقامت نماید.

و در همان تاریخ که عادل خان از قرار داد خاطر عاطر شاهزادهٔ والاتبار عالی‌نژاد و اولیای دولت ابد بنیاد پادشاهی آگاهی یافته بود در حال کِشناجی دیو را با خزانهٔ گرانمند به‌انداز سرانجام غلّهٔ قلعهٔ پرینده و سایر مایحتاج آن راهی ساخته بود و رَنَدوَلَه و مُراری پَندِت را با سایر سپاه خود مقرّر نموده که در ساحل آب سین تهانه ساخته به‌نوبت پاس شرائط پاسبانی ولایت و خس مذکور عموماً بدارند و خصوصاً دربارهٔ حراست قلعه غفلت نورزند و آنچه پیش رود از دست برآید در این باب به‌جا آرند و چون خان زمان با جمیع همراهان از ملکاپور راهی شد بنابر کمال دولت خواهی با سایر امرای عظام انجمن کنکاش آراست و نخست حسب‌الصلاح همگنان ترتیب عسکر منصور را بدین دستور مقرّر ساخت که راجه جَی سنگه با سایر راجپوتان هراول باشد و نگاهبانی فوج برانغار به‌اللّه‌وردی خان

---

۱. برگ ۲۱۸ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۱۱، برتیش.
۳. برگ ۲۰۱ ب، دیوان.

و رشید خان و اصالت خان و جمیع تفنگچیان تعلّق‌پذیر گردد و مبارز خان با سایر افغانان [۱]برانغار و جَگراج چنداول شود وصف آرایی فوج قول به‌دستور معهود بر سردار مقرّر باشد.

آنگاه همگنان با این توزوک نمایان و آیین شایان به‌شتاب باد و سحاب روانه شدند و همانا بر جناح طائر در سایر راه سیران بل طیران نموده به‌زودی خود را تا نواحی پرینده رسانیدند و آنجا برکنار نهر آبی که در یک کروهی قلعه روان است بنابر آن‌که آب نواحی آن حصار در همان نهر انحصار دارد منزل گزیدند و همه مردم از [۲]سردار تا احاد لشکر همگی به‌همّت کوشش نموده هیمه و کاه بسیاری جمیع سپاه جمع کردند و چون آن قلعه بر هامون واقع است و در همه طرف پیرامون حصار از کمال همواری آن سرزمین فراز و نشیبی که به‌جهت پیشبردن ملچار و سیبه درکار است یافت نمی‌شود و بی‌سرانجام کوچهٔ سلامت به‌توپ رس قلعه چه جای تیر سرتفنگ به‌پای حصار گذار نمی‌توان کرد و معهٰذا از راه کمی آب نزول لشکر در جمیع جهات قلعه جهت احاطهٔ تامه دشوار دست بهم می‌دهد لاجرم از این چند راه محاصرهٔ آن حصار کمال اشکال دارد و با وجود این معانی خان زمان شروع در تهیّهٔ اسباب قلعه‌گیری و محاصرهٔ حصار نموده نخست از سوی بنگاه خود جمیع ملچارها را قسمت کرد و اللّه‌وردی خان متعهّد سرانجام کوچهٔ سلامت و سرکردن مهمّ نقب شده در پیشبرد آن اهتمام نمود.

و چون متحصنان به‌همه رهگذر خصوص از جهت سرانجام ضروریات قلعه و استحکام مداخل و مخارج و مرمّت دیوارهای حصار خاطر جمع ساخته بودند و کاری جز مدافعه و مقابله نداشتند همّت پست[۳] نهمت بر آن گماشته شب و روز گرم انداختن بان و تفنگ و آتش دادن توپ و ضرب زن بودند و از جانب عسکر منصور بهادران آزموده کارطلب نیز طلبکار پیش رفت مطلب آمده به‌جان و دل می‌کوشیدند و در اکثر روزها چندین تن زخمی و جان‌نثار می‌شدند و بعضی اوقات مردم غنیم را از رخنه‌های دیوار و سرکنگره به‌تفنگ [۴]می‌زدند و از قضایای حقیقه که در نفس امر علل تامه می‌دارد و کوتاه نظران ظاهربین آن را از اتّفاقات می‌دانند و در عرض این ایّام [۵]از آنجا که قدر قدراندازیهای قضاست روی داد، چنانچه یکی از برق‌اندازان تفنگچی را نادانسته به‌جانب شکافی از رخنه‌های دیوار

---

۱. برگ ۲۱۹، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۰۲، دیوان.
۳. پشت (برتیش).
۴. برگ ۲۱۹ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۲۰۲ ب، دیوان.

حصار که آنجا شخصی درنظر او جلوه‌گری نموده بود آتش داده [۱]و اتّفاقاً سیّدی فرحان نگاهبان قلعه از آنجا به‌تفرّج ملچار عساکر ظفرآثار در عین اشتغال بود که به‌میانجی دست بازی اجل بندوق بر شقیقهٔ آن قضا رسیده خون گرفته خورده از سردیوار حصاربند وجود به‌قعر خندق خراب آباد عدم افتاد و بنابر پخته‌کاریهای متحصنان این معنی بر اولیای دولت جاودان پوشیده مانده بخیهٔ راز نهان به‌روی روز نیفتاد چندان‌که نهفتهٔ عادل خان را از این صورت آگاه ساختند و آنگاه که غالب نامی از بیجاپور به‌جای سیّدی فرحان آمده داخل قلعه شده در این حال بیرونیان بر این حالت اطّلاع یافتند.

شانزدهم اسفندار شاهزادهٔ عالی مقدار با سپهسالار و عموم امرای عظّام خصوص خان دوران چنانچه گذارش یافت که ثانی‌الحال به‌همراهی فوج تعیین یافته بود و در نواحی بیر از ملازمت سعادت‌پذیر شده به‌مقام کنساپور که سه کروهی قلعهٔ پرینده بود رسانیدند و به‌صوابدید دولتخواهان همانجا چند روزی اقامت فرمودند که از توقّف عسکر منصور در همان موضع مردم کهی با خاطر جمع آمد شد نمایند و در این صورت کومک خان زمان نیز با حسن وجوه سمت ظهور یابد و چون از قدوم فرخنده شاهزادهٔ عالمیان تزلزل در ارکان قرار دل و ثبات قدم غنیم افتاد چنانچه مانند مرغ نیم بسمل که حرکات ناهنجار بی‌اختیار از او سرزدن گرفته خود را بی‌خودانه بردم تیغ زند به‌دست و پا زدن درآمدند و از روی کمال [۲]اضطراب و اضطرار ناچار همه چیز را به‌خود قرار داده همین قرار داد را [۳]پیشنهاد خود ساختند که با ساهو و بقیة‌السیف مردم بی‌نظام به‌هیأت اجتماعی روبه‌روی موکب اقبال شوند.

اتّفاقاً در روز نوبت کهی تابینان خانِ‌خانان که لهراسب پسر خود را با حکیم خوشحال بخشی دکن و جمعی از بنده‌های درگاه والا و مردم خویشتن به‌نگاهبانی فرستاده بود و اهل نفاق در انصرام آن اندیشه متّفق شده راه بر همراهان مردم کهی گرفتند و خانِ‌خانان چون بر قرارداد آن مقهوران اطّلاع داشت اکتفا به‌فرستادگان ننموده خود نیز سوار شد و خان دوران نیز از این معنی خبردار شده جمعی را به‌خبرگیری باز داشت که اگر تلاقی فریقین رو دهد در آن صورت او را با خبر سازند و چون سپهسالار به‌نیم کروهی معسکر سعادت رسید نزدیک ده هزار سوار آن مقهوران نمودار گردیدند و قوشونی از ارباب جلادت ایشان از باب اظهار تجلّد و تهوّر پیش تاخته به‌قلعدار خان و حسینی قدیمی و چندی دیگر که قراول فوج خانِ‌خانان بودند برخوردند و چون اهل خلاف و نفاق به‌مجرّد رسیدن

---

۱. برگ ۱۱۱ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۰۳، دیوان.
۳. برگ ۲۲۰، موزهٔ دهلی.

خود را بر وفاق‌کیشان زدند خانِ‌خانان مکرّر به‌آن بداندیشان مصافها نموده روش ناستوده ایشان را آزموده بود با وجود این‌که شوخ چشمی و بالادوی آن کوتاه نظران از حد درگذشت مطلقاً مقیّد بدیشان نشده عنان به‌تیز جلوی نداده و خود را همانجا نگاهداشته همانجا قرارگرفت و لیکن لهراسب را به‌امداد ایشان فرستاد و چون او به‌اندک زد و خوردی از شدّت صدمهٔ غنیم جای خود را گذاشته به‌خانِ‌خانان رسید در این حال که کار از خویشتن داری و اصطبار درگذشت سپهسالار آزمون کار با وجود فرسودگی روزگار دیگر از اطّلاع بر اطوار دکنیان نابه‌کار از کید و فریب ایشان [1]غفلت یا تغافل نورزیده ناچار خود نیز [2]از جا درآمد و بر قلب آن گروه زده ایشان را [3]از پیش برداشت و آن ناقص نظران باز شوخ چشمی نموده به‌دستبازی درآمدند و دیگر باره خانِ‌خانان خواه ناخواه اسب انداخته چون شیرژیان بر گاو تازان روباه باز تاخت.

مجملاً رفته رفته چنانچه طور ایشان است سپهسالار را به‌طرف فوج کلّی خود کشانیدند و آن اهرمن صفتان کم فرصت به‌یکدفعه از چهار سوی فوج خانِ‌خانان درآمده همگنان را احاطه کردند و سپهسالار جلادت آثار بنابر تنگی عرصهٔ کار یکباره از سرجان درگذشته با خود قرار کشته شدن داد و بی‌ملاحظه پاس مراتب خویشتن داری که لازمهٔ سرداری و سپهسالاری است به‌یک مرتبه خود را بی‌خودانه بر ایشان زده به‌زد و خورد درآمد و لهراسب نیز از روی تهوّر و بهادری دلیرانه بر سر دست و پا زدن درآمد و مَهَیش داس راتهور که از نوکران عمدهٔ خانِ‌خانان بود با برادران خود و رَگُهناتهه بهاری و چندی دیگر از راجپوتان آن سپهسالار با قوشونی عظیم از فوج غنیم که متوجّه آن خان عالی مکان بودند به‌قصد ادای مراسم مواجهه روبه‌رو شد و چندان‌که همگنان جدل کنان و خصم افکنان کام خود از حریف افکنی و تیغ زنی گرفتند سودی نداد و با این همه به‌باد حمله‌های مرد افکن از بنیاد وجود بی‌بود آن خاکساران برمی‌انگیختند و به‌شعلهٔ تیغ جانسوز دمار از روزگار آن خس طینتان برمی‌آوردند سرگرمی ایشان درکار بیشتر و آتش ستیزشان تیزتر شد.

الحاصل هر چند در دفع و طرد آن مطرودی چند مخذول ساعی مبذول داشته دست و پا زدند چنانچه قبضه آسا دو دسته تیغ بی‌دریغ گرفته درکار بودند و غلاف‌وار پای [4]تا سر به‌زخم شمشیر دو

---

۱. برگ ۲۰۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۲۰ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱۲، برتیش.
۴. برگ ۲۰٤، دیوان.

دم [1]داده داد کشش و کنش داروگیر دادند و حق تلاش و آویز با آن گروه باطل ستیز به‌جا آوردند و به‌جایی رسید تا آن‌که عاقبت کار بعضی قتیل و برخی جریح بر خاک عرصهٔ میدان کارزار که همانا مهد راحت و بستر عافیت دلاوران است بی‌جان و بی‌هوش افتادند و چون خان دوران از کماهی حقیقت معامله آگاهی یافت بی‌درنگ به‌ترتیب فوج خود که مهیّای کار و آمادهٔ پیکار بودند پرداخته غیرت خان را با تابینان عبدالله خان بهادر فیروزجنگ در قوشون برانغار قرارداد و گرزبرداران پادشاهی را مثل خواجه طاهر و امیر بیگ و ناد علی و امثال ایشان که ثانی‌الحال از درگاه والا در فوج آن خان شهامت آیین سمت تعیین پذیرفته از دنبال بدو پیوسته بودند با چندی از یکّه‌جوانان کارطلب خود به‌هراولی نامزد ساخت و خود در قول صف آرا شده با قریب ده هزار سوار و پانصد مرد مردانهٔ جرار با این توزوک شایان بی‌درنگ به‌آهنگ کومک خانِ‌خانان شتافت و در عین رسیدن خود را بر فوجی که از عقب آن سزاوار کومک شهامت شعار آغاز گیرودار نموده بودند زده به‌اندک زد و خوردی از نیروی تأیید ایزدی ایشان را پریشان ساخت و به‌همان پا بر قلب جمعی که در دست راست سردار دلیرانه می‌کوشیدند و فوج روبه‌روی خود را برداشته بنابر فرط شوخیها خیره‌چشمی و چیره‌دستی از حد خود گذرانیده بودند تاخت و ایشان را نیز به‌استظهار تأیید الهی و اعتضاد همراهی اقبال بی‌زوال پادشاهی از پیش برداشته با فوج عظیم غنیم مخذول [2]که در مواجهه سپهسالار داد کشش و کوشش داده و مَهَیش داس و همراهان [3]او را انداخته بودند روبه‌رو شد و خود نیز با سایر بهادران شیراوژن که چون پلنگان قوشون افکن به‌قصد شکار فوج بر گونهٔ زین خدنگ برآمده ناخن و چنگ به‌خون خصم رنگ کرده بودند و باز از نو آهنگ نخجیرگری و شکار اندازی [4]نموده سرپنجهٔ ستیز به‌صید بقیهٔ آن روباه صفتان کم فرصت تیز داشتند. در این مقام به‌مقتضای وقت هریک نهنگی خونخوار شده بر دریای لشکر موّاج یعنی افواج غنیم زدند و در آن محیط زخّار بسان مرغابیان موج بی‌محابا غوطه خورده به‌داروگیر و زد و خورد درآمدند.

ملخّص سخن در آن نیسان فنا و غنا که کران تا کران سحاب اجل کلّه زده بود و ابر هلاک تتق بسته یکه سوار رگ ابر بلا یعنی پلارک مرد افکن باران چون بر چمنستان عرصه کارزار می‌بارید و از لکّه میغ دیگهای جوشان و توپهای خروشان صاعقهٔ عالم سوز بر خیابانهای صفوف مصاف می‌افتاد

---

۱. برگ ۲۲۱، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۱۲ ب، برتیش.
۳. برگ ۲۰٤ ب، دیوان.
۴. برگ ۲۲۱ ب، موزهٔ دهلی.

و در سوی دیگر وزش برق تیغ بی‌دریغ از نیام دلاوران خرمن بخت تیره روزان را بر[۱] یکدیگر می‌سوخت و بارش تگرگ آتشین از تفنگ رعد آهنگ از قوس قزح کمانهای بلند خانه کمین‌گشایان ژالهٔ تیر زودگیر چون اجل پرّان به‌پرواز درآمده بود و همه جا بی‌دستان ترکش راست‌کیشان از سرد مهری زمهریر مرگ در غیرموسم خزان گرم برگ ریزان پیکان شده هر طرف بهادران تهوّر شعار از سر بی‌باکی در سایهٔ سروستان سرهای قیامت قامت خرامان گشته بودند به‌گلگشت سوسن زار سنانهای برچهٔ جان‌ستان درآمده از فرط اهتراز تهوّر آغوش شوق برگشاد کمان گشوده چنانچه سهی قدان ناوک‌های دلجوی را [۲]مانند دلبران سرکش در برکشیده بر لاله ستان خون می‌غلطیدند و در آن میانه احیاناً گلهای زخم‌نمایان لاتکلّف بر سرهم می‌زدند و دسته دسته سوسن دشنهٔ سیاه تاب و نیلوفر خنجر شاداب بی‌مبالاه حریفانه بر کمرگاه یکدیگر می‌خلانیدند چندان‌که از فرط دوست دشمنی‌های بل دوستی‌های دشمنی یکدیگر کار ایثار به‌جایی رسانیدند که در آن قسم مقام نازکی آب تیغ از گلوی بیم دریغ نمی‌داشتند بل یک قطره آب دشنه و خنجر به‌خون تشنه به‌حلق و خنجر یکدیگر می‌رسانیدند و بیمارداری و [۳]غمخواری هم به‌سرحدی کشانیدند که پهلوهای شکافته یکدیگر به‌سوزن بیلک دلدوز رفو کرده به‌مقراضهٔ سُهار جگر شکاف می‌دوختند و هم در زخم مرهم زنگار پیکان بر جراحت می‌انداختند چندان‌که در ساحت رزمگاه که خوابگاه راحت مردان است چندین مرد مردافکن از طرفین به‌این روش دست تنگ در آغوش کشاده شاهد آن جراحتهای خون گرم درآورده به‌خاک و خون خفتند و بس هزبران شیراوژن در میانهٔ صید غمزهٔ آهوان شیر شکار یعنی چشم جوهر زهر آبدار دیده طمع از زندگی بر بستند و چندین دلاور تهوّر شعار گرفتار عشوهٔ غنچه دهانان ناوک خون خوار شده اسیر کمند پرخم دلاویز نیزه‌های صنوبر قامت گشته خیرباد جان گفتند.

و آخر امر چون نسیم نصرت و شمیم ظفر از وزشگاه تأیید ایزدی بر مشام اولیای دولت جاودانی وزیده لاجرم به‌بوی عنایت عالم بالای روی تازه یافته از سرنو روبه‌روی مخالفان شدند، چه بهادران موکب اقبال که در ظلال لواهای والاحضرت ظلّ سبحانی پشت استقلال به‌استظلال آن [۴]گرم داشته از آن رو مستظهر و مستمال بودند اکنون که به‌تقویت آسمانی و نیروی [۵]بازوی بی‌اندازه اندوختند همگنان

---

۱. در (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۰۵، دیوان.
۳. برگ ۲۲۲، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۰۵ ب، دیوان.
۵. برگ ۱۱۳، برتیش.

بنابر اعتماد آن اعتضاد همدست یکدیگر شده یکدفعه از روی اتّفاق بر اهل نفاق و خلاف حمله‌آور گشتند و به‌باد صدمهٔ صرصر اثر روی عرصهٔ مصاف را از کدورت وجود نابود آن ناپاکان بی‌باک صاف و پاک ساخته به‌طریق تعاقب از دنبال ایشان تاختند و بالجمله بدانسان آن اهرمن سیرتان انسان صورت از لمعهٔ برق تیغ و سنان خصم افکنان میادین دین یعنی اولیای دولت سرمدی حضرت شهاب دین محمّدی نیست و نابود شدند که شیاطین از مد شهاب و دیوان از تأثیر فاتحةالکتاب و چون آن مردودی چند مخذول مطرود [1]و منکوب و مقهور مغلوب شده از صدمهٔ عساکر قاهره به‌طریقی گریزان گشتند که در بنگاه خویشتن نیز ثبات قدم نورزیده پا محکم نیارستند نمود و در این حال هواخواهان دولت خدیو زمانه به‌شکرانهٔ روزی شدن فتح و نصرت بر بقیهٔ سیف تعاقب ابقا نموده از آنجا بازگشتند و مَهَیش داس را که جراحتهای کاری داشت با دیگر زخمیان و کشتگان از جمله راجپوتان خانِخانان بنابر فرط غمخواری برداشته به‌معسکر سعادت فرستادند و سوای دلیران راجپوت از بهادران موکب اقبال چندین تن دیگر به‌یافتن زخمهای منکر که باعث رو سفیدی مردان است چهره به‌گلگونهٔ خون آل ساخته بودند و قلیلی از مردم تیغ آبدار زلال حیات جاوید یعنی شربت نوشگوار شهادت نوشیده و پَتَنگ راو پسر دهنّاجی زمیندار چالیس‌گاون که او [2]نیز سه زخم نیزه بر سینه و زخم شمشیری بر سرش رسیده هم در میدان افتاده بود نیکنامی سرمدی در برابر اندوخت و دهنّاجی پدرش که در آن میانه برسر او رسید مطلقاً از قتل پسر متأثر نشده هم آنچنان به‌دولتخواهی مقیّد بود و چون بهادران همعنان ظفر و نصرت معاودت نمودند در ظاهر معسکر سعادت به‌موکب اقبال شاهزادهٔ عالمیان که بعد از آگاهی بر کماهی حقیقت احوال بی‌درنگ به‌آهنگ کومک توجّه فرموده بودند رسیده مراسم مبارکباد فتح تازه به‌جا آوردند و آن تربیت‌پرور و ادیب خرد ازل آورد ادای حقوق جانسپاری و جانفشانی همگنان به‌اظهار عنایت و مهربانی فرمودند و هریک را جداگانه در ادای حق اخلاص و ارادت سرشار فراخور حال و کار موقع تحسین و آفرین بی‌شمار ساختند، خاصّه خانِخانان و نصیری خان که ایشان را به‌تمکّن و اثبات قدم و تردد و جدّ و جهد ستوده نیکو [3]خدمتی ایشان را بسیار مستحسن و محسن داشند و حق مقام آن است که در این واقعه نصیری خان به‌بذل مساعی جمیله خصوص در حق خانِخانان و تخلیص آن خان والامکان از این نوع مخمصهٔ مخوفه و مهلکهٔ مهلکه که قرار برآمدن از آن با خود نداده بود از سایر دولتخواهان به‌تفرّد تمام سمت اختصاص دارد.

---

۱. برگ ۲۲۲ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۰۶، دیوان.
۳. برگ ۲۲۳، موزهٔ دهلی.

هژدهم ماه مذکور شاهزادهٔ بلنداقبال موکب جاه و جلال را از مقام کُناپور کوچ فرموده به‌صوب پرینده روانه شدند و منزل آن والاتبار در چهار دیوار که به‌نزدیکی خیمه‌گاه خان زمان بر فراز بلندی اساس پذیرفته بود قرار یافت و در آن روز قریب پانصد خون گرفته در باب تقریب [1]موعد اجل موجّل خود استعجال ورزیده از قلع برآمدند و بر سرمصرع و مقتل خویشتن یعنی به‌ملچار راجه پَهار سنگه بُندَیله ریخته به‌دست و پا زدن درآمدند و به‌اندک زد و خوردی جمعی‌کثیر را به‌کشتن داده باقی زخمی و کوفته راه فرار پیش گرفتند و همگی اهل ملچار در سربازی و جانفشانی پای کم نیاورده از سایر [2]فدویان برسر آمدند، خصوص راجپوتان راجهٔ مذکور و تابینان اصالت خان و مردم راجه روزافزون که تنی چند به‌کار آمده باقی زخمهای کاری برداشتند.

بیستم ماه خان‌ِخانان خود به‌همراهی مردم کهی برآمده به‌دستور این ترتیب صفوف قتال آراسته و یسال جنگ و جدال راست کرد. هراول سیّد خان جهان و با برادران و تابینان او، جورانغار: خان زمان و راو سَتَر سال، رشید خان، پرتهیراج و جمعی دیگر، چنداول: راجه جَی سنگه، مرتضیٰ خان با چندی از بنده‌های درگاه گیتی‌پناه و در برانغار خود قرار گرفت و سیّد شجاعت خان و راجه بَیتَهل داس و احمد خان نیازی و مبارک خان نیازی را در میان فوج جورانغار و چنداول جای داد و مالُوجی و سایر دکنیان را با شیرزه خان و صالح بیگ جلایر و کریم داد قاق شال و چندی دیگر مابین برانغار [3]و چنداول قرار بودن مقرّر نمود و چون به‌این آیین شایان شش کروه مسافت پیمودند و عمله و جمله کار بار کهی به‌بنیاد کارسازی خود نمودند و در این حال مخالفان از دورنمایان گشته رفته رفته پیشتر آمدن گرفتند. فی‌الحال خان زمان را با مردم فوج جورانغار و جمیع ترکش بندان در جهت بسیار مردم کهی به‌جهت حمایت ایشان قرار ایستادگان داد که غنیم مزاحمت بدیشان نیارند رسانید.

و چون همه این گروه از فراهم‌آوردن کاه [4]و هیمه باز پرداخته مراجعت نمودند، خان زمان حسب‌الاستصواب خان‌خانان زمانی در دنبال مانده سپهسالار و سایر سپاه متوجّه لشکر گاه شدند، آن مقهوران را که تا این آن از دور ایستاده انتهاز فرصت وقت و انتظار وقت فرصت داشتند به‌اتّفاق و بر صف فوج خان زمان که در همان مکان ثبات قدم ورزیده بود جلو انداختند و آن شیردل از تاخت آن روبه صفتان کم فرصت که در لباس گاو تازی اسب انداخته بودند از جا نرفت و چون ثبات قدم

۱. برگ ۲۰۶ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۱۳ ب، برتیش.
۳. برگ ۲۲۳ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۰۷، دیوان.

ورزیده جملهٔ ایشان را به‌کاهی برنداشت و به‌اندک دست بازی که در میان همگنان بر وی نمود جمعی‌کثیر از آن کوتاه‌اندیشان سرباختند و قلیلی از مردم خان زمان کشته و زخمدار گشتند و چون سپهسالار از این واقعه خبردار شد خود را به‌شتاب باد و سحاب به‌اصحاب تجلّد و تهوّر رسانیده و بر آن کم فرصتان زیاده سرحمله‌آور شد و داد جلادت داده از انتقام کشی و کینه‌توزی آن سیه روزان کام خود گرفت و چون آن شرانگیزان از این مخمصه گریزان شده افتان و خیزان به‌در رفتند باز خود را توزوک کرده بر فوج سیّد خان جهان ترکتاز آوردند و به‌همان روش خانِ‌خانان خود را رسانیده ایشان را به‌بدترین روشی گریزانیده و دیگر باره خود را بر فوج مالُوجی زدند و سپهسالار نامدار [1]بر ایشان تاخته دربارهٔ تنبیه و مالش آن باطل ستیزان حق مقام به‌جا آورد.

و الحق آن روز خانِ‌خانان در باب سرداری عسکر جاوید فیروز تقصیری در زد و خورد و داروگیر ننموده آنچه بالقوه مردانگی بود از قوه به‌فعل آورد و [2]فوج راجه جَی سنگه که چنداولی لشکر در عهدهٔ او بود هنگام مراجعت همه راه با مخالفان جنگ کنان راهی شده از امری چند که لازمهٔ کشش و کوشش بود چیزی باقی نگذاشت و به‌همه حساب بر ایشان فاضل آمده نام خود را در دفتر ارباب سعادت و جلادت ثبت نمود و عافیّت مردم کهی او در زمان عافیت و سلامت به‌موطن امن و امان یعنی معسکر اولیای دولت خدیو زمین و زمان رسانیده بیست و دوم ماه میانهٔ الله‌وردی خان و گروهی از مخالفان که به‌مقابل ملچار آن جلادت شعار آمده شوخ چشمی و پرخاش جویی آغاز نهاده بودند [3]دست بازی وقوع یافت و رفته رفته هنگامهٔ جنگ گرم و بازار اجل تیز شده بعد از داروگیر بسیار که جمعی از هردو سو کشته و زخمدار گشتند اهل خلاف روی از عرصهٔ مصاف تافته به‌وادی فرار شتافتند.

بیست و هشتم که حسب‌الامر شاهزادهٔ جهانیان نوبت سیّد خان جهان و خان دوران و چندی از منصبداران بود که با مردم کهی شتافته مراسم نگاهبانی و حراست به‌تقدیم رسانند، چون همگنان به‌هنگام سحر همراهی گزیدند و پنج گهری روز سپری گشته نزدیک دو هزار سوار غنیم خود را درکنار اردو نمودار ساختند و باقی از دنبال بهادران که به‌همراهی مردم کهی شتافته بودند راهی شدند، خانِ‌خانان لهراسب را با جمعی از دلاوران به‌مواجهه ایشان فرستاد و در این حال آن کوته‌اندیشان بنابر عدمِ ثبات قدم از پیش آن سردار نامدار پس پا شدند و تاب برابری نیاورده روی راست پس خم

۱. برگ ۲۲٤، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۰۷ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۱٤، برتیش.

طریقت زدند و رفته رفته راه فرار پیش گرفته از پی پیش رفتگان [1]شتافتند و چون افواج غنیم خود را [2]به‌سیّد خان جهان و سایر همراهان رسانیده آغاز بان اندازی نموده و بهادران موکب اقبال مردم کهی را فراهم آورده احمال و اثقال را در میان گرفته بر سبیل استعجال به‌همراهی ایشان راهی شدند.

در این حال از بازیچه‌های بدیعهٔ روزگار شعبده‌ساز و نیرنگ‌نمایی‌های سپهر دو رنگ و چرخ حقّه‌باز، آتش بان به‌قطار شترهای کاه بار برخورده از آنجمله خرواری درگرفت و چون در آن اثنا باد تیز در وزش بود شعلهٔ آتش بی‌زنهار که همانان با مخالفان زبان داشت به‌زبانه کشی درآمده از این قطار به‌دیگر قطارها سرایت نمود، چنانچه در یکدم زدن شتر و گاو بسیار با چندین اسب و آدم در یکدیگر سوختند و از این حادثهٔ ناگهانی شورش در سپاه افتاده توزوک موکب اقبال جاودانی برهم خورد و افواج غنیم روبه باز بیشتر شیرک شده رفته رفته پیشتر آمدند و شوخ چشمی آغاز نهاده بنیاد دست بازی نمودند و چون از این واقعه خبر به‌خانِ‌خانان رسید بی‌درنگ خان زمان را طلبیده تا رسیدن او خود پیشتر آهنگ جنگ گاه نمود و موکب اقبال شاهزادهٔ عالمیان نیز از عقب متوجّه شد و چون خانِ‌خانان از توجّه ایشان آگاه شد بنابراین که اهتمام به‌شأن آن مهمّ در مرتبه‌ای نبود که آن عالی مرتبت والامنزلت را متحمّل تصدیع باید باشد در حال بازگشته به‌ملازمت شتافت و درخواست معاودت آن بلنداختر به‌معسکر سعادت نموده در این باب دقائق التماس از درجهٔ الجاح و ابرام در گذرانید و با وجود این معنی شاهزادهٔ عالی‌تبار از قبول ملتمس سپهسالار ابا نموده فرمودند که چون آن نار قضیهٔ اتّفاقی ناگهانی روی داده با آگهی یافتن و از دنبال شتافتن [3]معامله یکسو و یک رو شده بود از این رهگذر نهایت مراتب غرامت و ندامت و باعث کلفت و کدورت خاطر شده در این مرتبه دیده و دانسته چگونه به‌تکلیف تحصیل سرمایهٔ تأسّف [4]ابدی نماید. در این حال خانِ‌خانان از این معنی که موجب امیدواری کلّی دولتخواهان بود از جا درآمده به‌غایت خوشحال و خوشوقت شد و او و همگنان زبان به‌دعای آن بلنداقبال گشوده در این باب شکر ایزدی به‌جا آوردند.

مجملاً سپهسالار نامدار بعد از ادای سپاس آفریدگار عذر مقدّم مکرّم شاهزادهٔ مهربان به‌جا آورده در خواه فیل سواری آن شاهسوار عرصهٔ سعادت نمود و آخرالامر حسب‌الالتماس آن هواخواه فیل سوار رخ به‌سوی عرصهٔ کارزار آوردند. آنگاه خانِ‌خانان خود با راجه بَیتَهل داس و پرتهیراج به‌طریق

---

۱. برگ ۲۲٤ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۰۸، دیوان.
۳. برگ ۲۰۸ ب، دیوان.
۴. برگ ۲۲۵، موزهٔ دهلی.

هراولی پیش پیش راهی شد و چون افواج غنیم که سردار ایشان نبیرهٔ یاقوت کافر نعمت بوده با کهاتکا و چندی دیگر شتر و گاو بسیار از مردم کهی جدا نموده می‌راندند از دور موکب سعادت را دیده نشانهای شاهزادهٔ عالمیان و سپهسالار را شناختند و آگاهی یافتند که به‌قصد امداد [1]مردم کهی و تنبیه ایشان راهی شدند ناچار از سر چهارپایان گذشته خود به‌پایمردی یک پا سر مفتی به‌دربردند و چون خان زمان خاطر از اردو به‌نگهبانی راجه جَی سنگه جمع ساخته با رشید خان و راجه سارَنگدَیو از دنبال موکب اقبال شتافته بود در این حال رشید خان خان‌ِخانان او را به‌همراهی راجه بَیتَهل داس و پرتهیراج به‌تعاقب غنیم راهی ساخت و چون خان مشارٌالیه به‌اتّفاق ایشان از عقب تاخت و نشان نبیرهٔ یاقوت را گرفته به‌خدمت شاهزادهٔ عالمیان فرستاد [2]و خود نیز در پی آن کوته‌اندیشان گذاشت. شاهزادهٔ عالی مقدار قریب هزار سوار از مردم خود را به‌کومک خان زمان ارسال داشت و خود با سپهسالار به‌مضرب خیام عسکر ظفراثر معاودت فرموده و خان زمان تا وقت شام مراسم تعاقب به‌جا آورده مظفّر و منصور عنان انصراف را انعطاف داد و از آن جانب سیّد خان جهان و خان دوران [3]و همراهان ایشان نیز از طرف دیگر مخالفان را تا به‌آن روز دوانیده در لوازم تعاقب از اشتر و فیل تقصیر روا نداشته معاودت نمودند و شاهزادهٔ قدردان ترددات شایسته همگنان را محسن و مستحسن داشته آفرین بسیار به‌ظهور آوردند و در حق خان زمان التفات و عنایت سرشار مبذول داشتند.

بیست و نهم ماه مذکور چون خان زمان با جمعی که همراه او مقرّر بودند به‌نگاهبانی مردم کهی شتافته بود، در این حال سپهسالار خبر یافت که مخالفان به‌این اراده سوار شدند که اگر فرصت اقتصا کند و موافقت بخت و مساعدت وقت دست دهد به‌نگاهبان بعضی از ملچارها که نقب از آنجا سرشده دستبردی نمایند و اگر مطلب بر وفق مدّعا روی ننماید تاخت برسر مردم کهی برند. بنابراین خان‌ِخانان همگی اهل ملچارها را از این معنی خبردار ساخته تأکید نمود که آمادهٔ کار و مهیّای پیکار باشند و خود به‌حمایت خان زمان روانه به‌سمت مردم کهی شد و چون افواج غنیم روباه باز از رفتن سپهسالار آگهی یافتند اردو را از شیران بیشه مردافکنی خالی انگاشته شامگاه رَندَولَه و نبیرهٔ یاقوت و سایر مقهوران به‌نزدیک ملچارها آمده [4]سواره ایستادند و جمعی‌کثیر را پیاده کرده برسر اهل هر ملچار فرستادند و الله‌وردی خان که پیشبرد آن کار و نگاهبانی جملگی ملچارها در عهدهٔ تعهّد او بود

---

۱. برگ ١١٤ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۰۹، دیوان.
۳. برگ ۲۲۵ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۰۹ ب، دیوان.

به‌اعتضاد تأیید الهی و همراهی اقبال پادشاهی نیروی تازه و مدد نصرت بی‌اندازه یافته به‌ضرب تیر و تفنگ در یک نفس هفتاد تن از اهل خلاف را در عرصهٔ مصاف انداخت و جمع‌کثیر را زخمی ساخته به‌کار خود پرداخت و از این‌جانب چندی از مردم او و راجپوتان جَگراج نیز زخمهای کاری برداشتند و عاقبت مخذولان بنابر عدم ثبات قدم دست از اقامت مراسم باز داشته به‌تک پا سر بیرون بردند و خبر شکست مخالفان در نزدیکی مقصد به‌خانِ‌خانان رسیده راه معاودت عسکر [1]سعادت فراپیش گرفت و خان زمان نیز با همراهان مردم کهی را قرین سلامت به‌لشکر رسانید.

دوم فروردین شاهزادهٔ عالم و عالمیان به‌صواب دید سپهسالار سیّد خان جهان و خان زمان و راجه جَی سنگه و راو سَتَر سال و مبارز خان و راو کَرَن و سایر بنده‌های پادشاهی را نامزد فرمودند که سحرگاه برسر بنگاه غنیم ریخته آن غنوده خردان را در عین انضمام غفلت عارضی خواب با غفلت و الی تنبیه و تأدیب بلیغ نمایند و چون همگنان به‌موجب امتثال مثال عالی چهارگهری از شب پنجشنبه سیوم ماه مانده متوجّه به‌مقصد شدند و یک‌پهر از روز سپری شده بدانجا رسیدند، قضا مردم غنیم مقهور خبردار شده [2]اکثر اسباب را به‌دربرده بودند بنابر آن پیشنهاد موافقان بر وفق خاطر خواه برنیامده همین [3]پانزده گاو که به‌آن باز داشت با قرب دو دانگ گاوان غلّه بار ایشان به‌تصرّف درآمد و آدم بسیار به‌دست مردم راجه جَی سنگه که هراول بود اسیر شدند و زن مودهوجی برادر مُراری پَندِت در آن میانه به‌دست درآمده چون همگنان معرفت حال او نداشتند بنیاد تزویر و تلبیس نموده عاقبت به‌بهانهٔ آن‌که برهمن زنی است مرتاضیه که ارادهٔ پرستش فلان عبادت گاه داشته در این لباس شروع به‌عجز و جزع نمود و زینهاری راجپوتان شده، آن طائفه بر زاری او بخشوده از فرط عقیدتی که بدین طبقه دارند دست از او باز داشتند و چون سیّد خان جهان و خان زمان و برخی از ارباب مناصب والا که در فوج قول صف آرا بودند خبردار شدند که راجه جَی سنگه خود را بر افواج غنیم که با اسباب بنگاه خود به‌شتاب تمام مرحله پیما بودند زده گرم زد و خورد است بنابر آن عنان یکران سرعت به‌دست عجلت سپرده آهنگ کومک او نمودند و چون در این حال آگاهی یافتند که مودهوجی مذکور با فوج مبارز خان هم نبرد گشته و آن شیرمرد مردانه از آن زیاده سرپای کم نیاورده سرپنجهٔ [4]عدوبندی به‌چیره‌دستی برگشاده از این راه خان زمان روی به‌امداد مبارز خان آورده و سیّد خان جهان و سایر

۱. برگ ۲۲٦، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۱۵، برتیش.
۳. برگ ۲۱۰، دیوان.
۴. برگ ۲۲٦ ب، موزهٔ دهلی.

همراهان به‌انصرام همان مرام متوجّه شدند و به‌مجرّد رسیدن خان زمان، مبارز خان با مبارزان افغان‌نژاد دلی دیگر یافته به‌اتّفاق در باب مبارزت اهل خلاف و نفاق مبادرت نمودند و چندی از ناموران غنیم در این مرتبه نیز به‌بئس‌المصیر جهنّم پیوسته مودهوجی مقهور مخذول دو زخم تیر برداشت و عاقبت مقهوران را از عرصهٔ مصاف رانده تا قریب چهار کروه مراسم تعاقب به‌جا آوردند [1]و گروهی انبوه را قتیل و جریح بدارالبوار فرار مقر و مفر دادند و یک پهر از روز باقی‌مانده سایر اولیای دولت جاوید فیروز خصوص سیّد خان جهان و راجه جَی سنگه که ایشان نیز به‌نیروی سرپنجهٔ مردی و مردانگی غنیم خود را گوشمال به‌سزا داده بودند سالم و غانم به‌اردو ملحق شدند.

پنجم ماه مذکور سیّد ابوالمعالی نامی از معتبر تامی عادل خان بر راهنمایی بخت کارفرما طریق به‌اندیشی فراپیش گرفته خود را به‌ملازمت شاهزادهٔ عالمیان رسانید و منظور نظر توجّه شده به‌مرحمت خلعت و اسب و فیل و تجویز منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار بر مراد خاطر کامگار شد و چون در عرض طول مدّت محاصره با وجود بذل مساعی جمیلهٔ اولیای دولت قاهره کار نقب به‌جایی نرسید و مقصد بر وفق دلخواه پیش نرفت چه از بعضی نقبها آب برمی‌آمد و ما بقی را آن باد پایان خاکسار پی‌برده می‌انباشتند سوای نقبی که از ملچار الله‌وردی خان سرشده بود و بنابر اهتمام آن خان کارطلب شجاعت نشان که کوشش تمام در آن باب به‌جا می‌آورد از عروض آفات مذکوره سالم مانده به‌پای دیوار شیرحاجی رسیده بود لاجرم دولتخواهان به‌اتّفاق همه بر آن شدند که آتش در آن زنند. بنابر آن شاهزادهٔ عالمیان از راه کوچه سلامت بدانجا شتافته آن را در حضور خود آتش دادند و چون [2]یک برج پرید و راهی که به‌شیر خان فسحت درخور یورش باشد گشاده نگشت، روزی چند صبر کردند که نقبی دیگر که به‌نزدیک دیوار پست رسیده بود آماده شود و چون آن را نیز آتش دادند در این مرتبه هم اندک مایه رخنه وا شده چندان گشادگی مقصود [3]بود بهم نرسید سی و یکم ماه جمعی از غنیم که زیاده بر هزار تن بودند به‌ملچار اصالت خان ریختند و آن خان فاطمی‌نژاد و علوی انتساب را رگ شجاعت اصلی یعنی شهامت و نجدت هاشمی محرّک سربازی و جانسپاری آمده ادای حق مقاتله و مقابله نمود [4]و به‌ذات خود در برابر آن باطل ستیزی چند شرانگیز چندان دست و پا زده ثبات قدم ورزید که ایشان بی‌پا و بی‌جا شدند و چون در اینجا کاری نساختند ناچار به‌همان پا برسر

---

۱. برگ ۲۱۰ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۲۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۱۱، دیوان.
۴. برگ ۱۱۵ ب، برتیش.

ملچار جَگراج رفتند. دلیران یکدل یکجهت بُندَیله نیز مانند شیران یله که چندی با آن گلّهٔ روباهی چند دوریه ده دله مراسم مجادله و مقاتله به‌جا آورده مدّتی متمادی هنگام جنگ تیر و تفنگ در میان همگنان گرم بود و عاقبت آن فرقهٔ مخذول مقهور چندین تن را به‌کشتن داده با زیاده سران دیگر که تن به‌زخم کاری داده بودند فرصت هزیمت را فوت نکرده فراری شدند.

و چون سابقاً خانِ‌خانان، کاکا پَندِت ملازم خود را به‌جهت تحصیل غلّه به‌سمت بیِر فرستاده بود و غنیم مطّلع شده در باب گرفتن سرراه و اندیشهٔ ناصواب به‌خاطر راه داده بودند و بنابراین تدبیر دور از کار نبیرهٔ یاقوت با قریب چهار هزار سوار بدانجانب راهی شده اتّفاقاً در بیست و دوم اردیبهشت خانِ‌خانان از ارادهٔ واهی ایشان آگاهی یافته حقیقت کار را به‌عرض شاهزادهٔ عالی‌تبار رسانید و دربارهٔ تنبیه آن غنوده خردان و تافتن گوش آن زیاده سران به‌جد شده دستوری خواست که از هر راه رو دهد دستبردی‌نمایان به‌آن بیهوده[1] رایان نماید [2]و چون به‌شیر خان مقتضای رأی صائب و اندیشهٔ درست نخست تاختن بنگاه اهل خلاف که علّت بی‌دلّ ایشان است انسب بود. [3]شاهزادهٔ عالمیان تصویب این معنی نمودند و جَگراج و لهراسب و یکّه‌تاز خان و جمعی دیگر از برادران را به‌نگاهبانی معسکر اقبال بار[4] داشته خود نیز ارادهٔ نهضت فرمودند و چون سپهسالار از روی ارادت و اخلاص سرشار بنابر مشقت ایلغار و حرکت به‌تصدیع شاهزادهٔ عالمیان راضی نبود در باب تقاعد آن والانژاد از این یشنهاد در خواه را به‌سرحد ابرام و الحاح رسانیده به‌جایی نرسید چنانچه خانِ‌خانان با سیّد خان جهان و خان دوران و خان زمان و راجه جَی سنگه و سیّد شجاعت خان و راو سَتَر سال و مبارز خان و مرتضٰی خان و سایر بهادران در رکاب سعادت انتساب روانه گشتند و لمحه‌ای در ظاهر اردو به‌قصد الحاق جمیع همراهان اتّفاق درنگ افتاد چندان‌که توزوک و ترتیب صفوف بدین دستور قرار یافت: هراول سیّد خان جهان با سایر همراهان، چنداول خان دوران، برانغار خان زمان و راو سَتَر سال و مبارز خان و جمعی از مبارز خان، جوانغار سیّد شجاعت خان و مرتضٰی خان به‌همراهی جوقی از بهادران، قول سپهسالار و راجه جَی سنگه و راجه بَیتَهل داس و سایر بنده‌های درگاه گیتی‌پناه و چون با این آیین شایسته به‌سمت مقصد مرحله پیما شدند هنوز نرسیده غنیم از توجّه شاهزادهٔ عالمیان و قرار داد مردم پادشاهی آگاهی یافته اندیشهٔ کار خود نموده بودند و اسباب خود را به‌محال دور دست ارسال داشته

---

۱. بیهده (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۲۷ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۱۱ ب، دیوان.
۴. باز (موزهٔ دهلی).

و چپرها[1] را آتش داده سواره مهیّای کار و آمادهٔ پیکار ایستاده بودند و چون تقارب فریقین اتّفاق افتاد و فوجی از اهل نفاق در فوج برانغار خودنما شده بنیاد بان اندازی نمودند و خان زمان بر ایشان تاخته در حملهٔ نخستین آن تباه‌اندیشان [2]را چون اندیشهٔ [3]پراکنده ایشان پاشان و پریشان ساخت و سیّد خان جهان نیز با گروهی که روبه‌روی او پرخاش جو شده بودند مواجهه گشته به‌داروگیر درآمد و راجه جَی سنگه و راجه بَیتَهل داس به‌امداد آن خان شجاعت نشان شتافته مراسم معاضدت به‌جا آوردند و خان مذکور به‌اعتماد همراهی اقبال پادشاهی و اعتضاد موافقت موافقان نیروی دِل [4]و زور باز وی دیگر انداخته ایشان را از پیش برداشت و به‌اتّفاق اهل وفا و وفاق آن بداندیشان را پیش انداخته از پی تاخت و خان دوران که چنداول سپاه ظفرپناه بود از عقب هنگنان به‌انداز تعاقب آن بد عاقبتان از جا درآمد و خان زمان نیز که از غنیم خود پرداخته بود از یکسو رسیده خود را به‌یلان رسانید و با سیّد خان جهان و راجه بَیتَهل داس از همه بیشتر پیشتر شتافته مخالفان را دریافتند و حق کشش و کوشش به‌جا آورده جمعی‌کثیر را جریح و قتیل و اسیر و بقیةالسیف تعاقب را طرید در خیم ساختند و بهاو سنگه برادر راجه بَیتَهل داس و پسر پرتهیراج با جمعی از راجپوتان تردّدنمایانی نموده و چندین تن را بی‌سر و بی‌سپر بر خاک هلاک انداختند و از همراهان ایشان در عین زد و خورد چند کس زخم کاری خورده از خون جراحت‌نمایان که غازهٔ تازه‌رویی مردان است سرخی مردی و مردانگی به‌دست آوردند.

و در طی راه گریز مُراری که به‌ظاهر سالاری سپاه مخالف با او بود از مرکب در غلطیده به‌خاک‌خواری افتاده و سرگذشته از سلاحداران مابین او حق نمک‌خوارگی منظور داشته در این قسم وقت نازکی ایثار حیات نمود و از اسب [5]فرود آمده دیگر باره او را به‌بارگی سوار ساخت و آن مدبّر خود این‌گونه غنیمتی را مفت خود دانسته آن بیچاره را به‌پای تیغ سپرده خود به‌صد جان کندن سر به‌دربرد و آن اجل رسیده که در این نوع مخمصه از مرکب پایین آمده جان [6]خود را دیده و دانسته فدای او نموده بود عمرش به‌پایان رسید. مجملاً پس از جلوه‌نمایی شاهد فتح در عرصه گاه شهود شاهزادهٔ جهانیان چون خاطر از همه رهگذر جمع نمودند پیش از همه بنابر دلگرانی به‌احوال

---

۱. چیزها (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۱۲، دیوان.
۳. برگ ۲۲۸، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۱٦، برتیش.
۵. برگ ۲۱۲ ب، دیوان.
۶. برگ ۲۲۸ ب، موزهٔ دهلی.

اردو قرین سعادت لوای معاودت را ارتفاع بخشیدند و سایر بهادران آخر آن روز به‌معسکر اقبال داخل گردیدند.

از سوانح این ایّام انعطاف یافتن عنان انصراف منصور است پی برآمد مقصد به‌دارالملک برهان‌پور
و علّت واقعهٔ این واقعه هر چند رهین بودن سایر اشیاء در گروگره وقت و حیز تعویق و تأخیر روزگار است و لیکن امور متعدّده نیز به‌سبب صوری این معنی آمد. نخست عدم تهیّهٔ اسباب یورش که از جمله پیش نرفتن نقب بود. از رهگذر فرط تراوش بل جوشش آب چنانچه مذکور شد، دیگر عسرت عسکر ظفراثر بنابر نایابی علیق دواب و تعذر علاج آن تا این‌که سپهسالار حسب‌المقدور بلکه ما فوق امکان در آن باب دست و پا زده مساعی جمیله مبذول می‌داشت و لیکن کشش و کوشش سودی نداده در آخر کار از چاره‌گری فرو ماند چه تا ده کروه و زیاده هیچ‌جایگاه هیمه و کاه نمانده بود و هر نوبت که لشکر به‌کهی می‌رفت بیش از ده بیست کروه در طول و عرض اطراف آن تردد نموده به‌هزار جرّ ثقیل و نصب صد منصوبه حیل و جنگ و جدل [1]خوراک یکروزهٔ دواب به‌چنگ می‌آوردند و از آمد و شد بسیار که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات می‌شد وقت وفا نپرداخت لوازم محاصره و سرانجام اسباب تسخیر حصار نیز نمی‌نمود و از همه عمده‌تر وجود نفاق بود که باعث عدم اتّفاق و علّت برنیامدن مطلب شد و چون در صورت کدورت باطنی سرداران و سایر امرا که به‌ضرورت رفته رفته به‌عدم اتّحاد اهوا و آزار آحاد عسکر منجر می‌گردد پیش نرفتن معنی مطلوب از آن ظاهرتر است که به‌اظهار و تبیین نیاز باشد. لاجرم بدان نپرداخته [2]بیان مبدای حدوث و منشأ ظهور این سیلاب خانه کن بنیاد بر افکن بل آتش خرمن سوز شعله افروز و باعث طغیان اضرام آن می‌نماید:

مجملاً وجه ناشی شدن این نفاق [3]بی‌وجه آن بود که در وقتی که خان دوران سپهسالار را کومک به‌وقت نمود چنانچه در جایی گذارش پذیرفت از زبان او گفته یا ناگفته در افواه افتاده که خانِ‌خانان به‌سعی من از قتل نجات یافت و گفته گفته این معنی به‌خان رسیده از این سخن مادّهٔ رنجش پیدا شد و بنابر آن‌که اکثر امرا و سایر ارباب مناصب از بدسلوکی و ناهنجاری خانِ‌خانان آزرده خاطر بودند وقت یافته به‌نمامی درآمدند و از زبان سپهسالار نیز گفتگوهای ناملائم و سخنان نامناسب به‌خان دوران

---

۱. برگ ۲۱۳، دیوان.
۲. برگ ۲۲۹، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱٦ ب، برتیش.

رسانیدند و از فتنه‌انگیزی‌هایی که در حقیقت افروزندهٔ شعله حقد و کینه است رفته رفته در میانه آتش بغضی افروخته شد که به‌خودداری‌های مواسا و مدارا امکان خس پوش ساختن بعضی از آن چه جای همگی آن به‌هیچ‌وجه صورت نمی‌بست تا کار بدانجا کشید که روز به‌روز [1]این امر باطنی ظهور و بروزنمایان نمود و از راه رعایت جانب جانبین و حمایت طرفین شراره شرارت آن مرض مُسری به‌همگنان سرایت کرد و عاقبت به‌زور مادهٔ فساد به‌جایی رسید که در میان همگی بخیهٔ عداوت که در لباس بود به‌روی کار افتاده دشمنی‌های نهانی آشکارا شد، چه هیچ‌یک حوصلهٔ هضم این لقمهٔ ناگوار و فروخوردن این غصّهٔ گلوگیر نداشتند بالضرور امور باطنی ظاهر شده کار از مدار درگذشت.

آری آتش کینه که در زاویهٔ سینهٔ کسی به‌شعله کشی درآید و از هر که از سخن چین هیزم کش به‌آتش افروزی درآمده در میانهٔ خود را و دست طرفین وا نماید و هر لحظه به‌چشمک زنی غمز دامن زن گردد نفس نفس به‌سرگوشی خوشامدگویی دم دمیده از این دو راه دمدمه و افسون او کارگر افتد آن نه آتشی است که به‌آب دریای محیط فرونشیند و این درد [2]بی‌درمان نه مرضی است که مزمن که به‌چاره‌گری افلاطون بل معجّزنمایی مسیح دواپذیر گردد.

مجملاً این معنی باعث آن شد که رسم کومک و امداد و اعانت خیرخواهی و صواب‌گویی از سردار گرفته تا احاد سپاه در میانه پایمال گشت بلکه همگی به‌شکست کار یکدیگر کوشیده در افسردگی رونق بازار هم جدّ و جهد بذل می‌نمودند و به‌رغم یکدیگر در هر باب کنکاشهای خطا داده مصلحتهای که عین مفسده بود می‌دیدند و عاقبت کار بدانجا کشید که غنیم را از تدبیرات و قراردادها آگاه می‌ساختند، چنانچه از آن پس هیچ‌اندیشه از پیش نرفت و قطعاً مهمّی و پیشنهادی به‌انصرام نرسید و با این معانی قرب موسم برشکال که در حقیقت جز و اخیر خلّهٔ تامّهٔ مراجعت لشکر بود در میان آمد. چون سپهسالار دید [3]که سرانجام کار معامله بدین مقام رسید و دانست که بیش از این توقّف باعث مزید خرابی همگنان می‌شود معهٰذا کاری از پیش نمی‌رود لاجرم از روی پیش‌بینی‌ها و عافیّت‌اندیشی‌ها دیده و دانسته تسخیر قلعه را به‌تأخیر قرار داد و از شاهزادهٔ عالم و عالمیان در خواه دستوری معاودت نمود و این معنی را به‌وجوه معقوله بنابر اعتقاد خود خاطرنشین و دلنشین ایشان ساخت و با آن‌که شاهزادهٔ حقائق آگاه از حقیقت کار خبردار بوده کماینبغی از کماهی دقائق حقائق اعلی درجات آگاهی داشتند و لیکن چون مکرّر حضرت خلافت مرتبت فرموده بودند که در جمیع

---

۱. برگ ۲۱۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۲۹ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۱٤، دیوان.

مراتب از صلاح و صواب دید خان‌خانان به‌هیچ‌وجه تجویز تجاوز ننماید در این صورت بنابر اطاعت فرمودهٔ حضرت والد بزرگوار که در معنی منجر به‌طاعت حضرت پروردگار می‌شود ناچار به‌قبول مبادرت فرمودند و سایر امرا را طلب نموده بعضی از وجوه، خصوص رسیدن برشکال را دستاویز وجوب [۱]معاودت ساخته همگی را دستوری کارسازی ارتحال دادند.

[۲]دهم خردار از مقام پرینده طبل رحیل کوفته ندای «حی علی السبیل» در دادند و از بیم عربدهٔ فیلان سحاب بر شکالی که به‌یکدم بحر محیط را خالی و ربع مسکون را پُر می‌کند قبل از آن‌که به‌منصوبه طلسم بند سیلاب که شتران بدمست امواجش کف بر لب شور و شغب می‌آوردند و هوای شورش و آشوب در سرجای داده سرراه بر سوار و پیاده و اسب و فیل بندند طریق موکب اقبال با شتاب با د و سحاب رخ به‌راه نهاده کوچ در کوچ متوجّه برهان‌پور شدند و بعد از قطع سه چهار مرحله روز چهاردهم ماه مذکور که عسکر منصور از مابین گریوه هژده کروهی پرگنهٔ بیر کوچ کرده بود مخالفان [۳]مقهور خود را از دورنمایان ساختند و رفته رفته به‌نزدیک آمده مرکب تازی که حقیقتاً در برابر شیرمردان از آن روباه بازان عین گاو تازی است آغاز کردند چندان‌که از روی شوخ چشمی و خیره‌سری برسر یله‌بان انداختن آمده بنیاد بان اندازی نمودند.

قضا را در آن روز نوبت چنداولی موکب جاوید فیروز به‌عهدهٔ تعهّد خان زمان و راو سَتَر سال و جَگراج و راو کَرَن و چندی دیگر مقرّر بود. لاجرم همگنان بارگی بادپای آتش عنان را به‌خار مهمیز آتش‌انگیز گرم لگام ساخته یکبارگی از جای درآورد و به‌اتّفاق و اعتماد بر موافقت بخت مراققت اقبال حضرت ظلّ اللّهی نموده بر آن کوتاه نظران که از خیره‌چشمی کار به‌چیره‌دستی رسانیده بودند تاختند و از فوج برانغار راجه جَی سنگه و مرتضٰی خان و چندی دیگر امداد فوج چنداول پیشنهاد نموده از پی اسب انداختند. و اصالت خان و خلیل خان از فوج برانغار پیروی یاران نموده از عقب چون برق سواران بر قلب خرمن آن سیاه روزان زدند و به‌باد حملهٔ نخستین صرصر کین برانگیخته بنیاد آن خس طینتان [۴]مگس صفت را که به‌حرکت نسیمی بل به‌تحریک مروحهٔ ناپیدا بلکه معدوم مطلق می‌شوند و باز به‌هنگام فرصت همانا در ساعت مخلوق شده هجوم می‌آرند و باعث کدورت دماغ و عدم صفای وقت گشته برهمزن هنگامهٔ فراغبال می‌گردند به‌باد فنا در دادند.

---

۱. برگ ۲۳۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۱۷، برتیش.
۳. برگ ۲۱٤ ب، دیوان.
۴. برگ ۲۳۰ ب، موزهٔ دهلی.

مجملاً همگنان از تعاقب ایشان شتافته چندان از عقب آن ناعاقبت‌اندیشان تیغ زنان و خصم افکنان شتافتند که همگی را از جای که سپاه نصرت‌پناه کوچ کرده بود در گذرانیدند و یکّه‌تازان شیر صولت فیل زور زیاده از صد سوار نامور آن گروه نابه‌کار را در عرصهٔ گیرودار از اسب [1]حیات پیاده نموده به‌خانهٔ ممات فرستادند و جمعی‌کثیر را نیز کوفته و خسته و زخمدار به‌وادی فرار راندند و چندی را دستگیر نموده اسب بسیار به‌دست آوردند و آن مخذولان منکوب را که مغلوب و مقهور ساخته بودند به‌نوعی گوشمال و سرکوب دادند که دیگر هوای دست بازی بل بان‌اندازی از دور در سرجای نداده تا بیجاپور سایر اوطان خویش هیچ‌یک را هیچ‌جا پای ثبات در خانهٔ رکاب سربند نشد بل دست همگنان در هیچ‌مکان اشیای مصافحه عنان نگردید.

ملخّص سخن موکب اقبال شاهزادهٔ عالمیان با خانِ‌خانان و خان دوران و خان زمان و سایر ملتزمان رکاب سعادت انتساب به‌تاریخ دوم تیرماه سال حال داخل برهان‌پور شد و چون کیفیّت معامله از انهای واقعه‌نویسان ممالک جنوبی گوش زد واقفان پایهٔ سریر گردون نظیر گردید سرتاسر کردار و گفتار سپهسالار را نکوهیده و ناستوده گرفته بل بی‌حساب ناخردمندانه شمرند، چنانچه سایر این[2] معانی که به‌هیچ‌وجه مرضی حضرت ظلّ سبحانی نبود به‌وجوه متعدّده بر خاطر عاطر آنحضرت نحوی گرانی نمود که همگی شیوه‌های ناسردارانهٔ او را [3]به‌زبان مبارک آورده [4]او را غائبانه نکوهش فرمودند و یک یک از نقود آرای[5] ناسره او را تزییف نموده بر شمردند چنانچه نخست نخستین علم شنیع او را که عبارت است از نهضت دادن شاهزادهٔ عالمیان به‌درخواهی که در حقیقت عین تکلیف به‌جهت[6] تسخیر قلعه بر بنده‌های تحت همایون بخت است به‌بالای گهات بی‌نهایت ناپسندیده دانسته بسیار مذمّت فرمودند و بر این قیاس سلوک بی‌روش ناسردارانه با [7]سرداران و بنده‌های درگاه والا نمودن و همگی را از خود رمیده دل و رنجیده خاطر ساختن و گوش به‌حرف سخن‌چینان فتنه‌انگیز کرده راه نفاق همگنان گشودن آنگاه به‌مقام اصلاح از آمدن بلکه رفته رفته به‌تقویت قول تباه رأیان ضعیف خرد پرداختن و مادّه فساد مفسدان آماده ساختن و از همه عمده‌تر بعد از این مراتب تصویب رأی خطا

۱. برگ ۲۱۵، دیوان.
۲. آن (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲۳۱، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۱۷ ب، برتیش.
۵. ازا (موزهٔ دهلی).
۶. بجهة (موزهٔ دهلی).
۷. برگ ۲۱۵ ب، دیوان.

پیرای معاودت نمودن و شاهزادهٔ عالمیان را بی‌برآمد مراد و نیل مقصد به‌برهان‌پور بازگردانیدن و بالجمله فی‌الحال از موقّف خلافت فرمان جهان مطاع شاهنشاه گیتی مطیع توقیع وقیع صدور یافت که شاهزادهٔ والاقدر عالی‌مقدار با سایر امرای نامور کامگار که در موکب جاه و جلال آن بلنداقبال سعادت تعیین پذیرفته بودند بی‌توقّف به‌درگاه والا معادت نمایند.

بیست و چهارم مهر جَگنات کلاوَنت که در اینولا «مهاکبِراج»[1] خطاب یافته در فن موسیقی روش هند خصوص ترکیب نغمات دلنشین تصانیف و ابداع معانی بدیعه و مضامین عالیه در سرتاسر این کشور همتا و همسر خود ندارد از دارالسلطنهٔ لاهور که حسب‌الامر اعلی برای تألیف تصانیف آنجا توقّف نموده بود به‌زمین‌بوس موقّف خلافت رسیده دوازده دُرپَت[2] که در این مدّت به‌نام نامی بندگان [3]حضرت مشتمل بر معانی بکر و نغمات مختلفه مؤلّف ساخته بودند در انجمن والا به‌سمع اعلی رسانید و به‌غایت پسند طبع اقدس و خاطر حقائق یاب دقیقه‌رس پادشاه هنر سنج قدردان افتاد و از عنایت آنحضرت با زر هم‌ترازو گشته چهار هزار و پانصد روپیه که همسنگ شده بود بد و مرحمت شد.

و دُرپَت [4]عبارت است از تصنیف نغمات مؤلّفه که به‌نام ملوک و اصحاب دولت ساخته ابیات آن مدح و ثنای ایشان باشد و آن «بشَن پَت» که به‌معنی تصنیف به‌نام شِری کشَن معبود هنود که این طبقهٔ واهی عقیدهٔ باطل‌کیش در حق آن مبطل به‌اَوتار یعنی حلول حق تعالی قایل‌اند هردو از مخترعات راجه مان تَونور راجهٔ گوالیار است و علّت ابداع آن شد که در عهد باستان تا زمان راجهٔ مان مذکور مدار اهل هندوستان در غنا و سرود بر نوعی از صوت و عمل بود که آن را کَبت[5] و چَند[6] و دوهر[7] می‌خواندند و چون نظم آنها به‌لغت اهل کَرناتَک بود که فنون علم موسیقی از آن ولایت در سایر بلاد هند انتشار یافته بنابر کمال اشکال آن زبان اهل این کشور از آنها به‌حسن[8] نغمه تنها پسند نموده چندان ذوق سرشار از معانی نداشتند لاجرم راجهٔ مذکور که نهایت مهارت در فن موسیقی و تألیف نغمات

---

۱. مهاکبراج (Maha Kebraj): حالت تحریف یافتهٔ کلمهٔ فصیح زبان سانسکریت مها (بزرگ) کَوی (Kave) سخنور و راج (دربار) است، یعنی ملک‌الشعرا.

۲. دُهر پَد/پَت (Dhor Pad/Pat) نوعی از آواز به‌زبانهای هندی و بِرَج و همچنین مطلع شعر که به‌موقع آواز خواندن چندین مرتبه تکرار می‌شود.

۳. برگ ۲۳۱ ب، موزهٔ دهلی.

۴. برگ ۲۱٦، دیوان.

۵. کَبت: حالت تحریف یافتهٔ واژهٔ زبان سانسکریت کَوِتا (Kaveta) است. معنی آن شعر می‌باشد.

۶. چند (Chhand): به‌معنی سرود و وزن شعر است.

۷. دوهر (Dohar): نوعی از آواز به‌زبان هندی.

۸. بجنس (موزهٔ دهلی).

مطربه داشت چنانچه نایَک بَخشوی گوالیاری که پیشوای اهل این علم است تربیت کرده و برآوردهٔ اوست به‌لغت گوالیاری دُرپَت و بِشَن پَده وضع نموده آنها را منسوخ ساخته و رفته رفته نایَک مذکور که در این فن فرید قرون و اعصار است به‌دقّت طبع نازک در آنها تصرّفات آیان به‌جا کرده این طرز تازه را به‌سرحد کمال رسانید و از آن عهد باز به‌توجّه راجه دوجو نایک گوالیار [۱]که لغت آنجا در تمام هندوستان [۲]سند است و اهل آن از ذکور و اناث به‌لطیفه‌گویی و شیرین زبانی و ملاحت گفتار و لطف تکلّم و نزاکت طبع و دقّت فهم و حسن صوت و درستی اصول و آهنگ و توافق نطق و ضرب به‌بی‌مثلی مورد ضرب‌المثل‌اند معدن نغمه و منبع فن موسیقی [۳]شده و تصانیف نایک مذکور که از باب کارنامه‌های خواجه عبدالقادر است که استادان صاحب قدرت این فن از استماع آن گوش می‌گیرند[٤] بلکه حلقهٔ شاگردی شادی غلامش در گوش هوش می‌کشند در هیچ‌جا بهتر از اهل آن سرزمین یاد ندارند بلکه به‌خوبی ایشان نمی‌خوانند.

مجملاً نایک مذکور که یگانهٔ عصر بلکه وحید قرون قبل و بعد خود بوده چنانچه گلبانگ آوازهٔ او چون صیت حسن صوت هزار دستان آویزهٔ گوش هوش اهل چهار حد خرّم بوستان هندوستان به‌جهت هفت کشور شده بود از اصحاب مهارت این فن به‌چندین وجه که از خصائص اوست امتیاز داشت. از جمله آن‌که علم و عمل را باهم به‌نحوی ضم کرده بود که در عین خوانندگی «پکاوج[٥]» را که دهلی است به‌شکل اهلیلچی نواخته مراعات نطق و ضرب در کمال توافق می‌نمود. چنانچه استادان فن القاع و وصول که به‌هزار جرّ ثقیل ریخت ضروب و تال آن نگاه می‌دارند به‌درستی او نمی‌توانستند نواخت و دیگر آن‌که: تیز آهنگی آواز و قدرت آن بلندآوازه در سایر دقائق فن خوانندگی خصوص علو درجه شد و «پد» در مرتبه‌ای داشت که ما فوق آن امکان ندارد بلکه بالاتر از آن به‌تصوّر خرد والا درنمی‌آید چه جای آن‌که به‌عمل توان آورد. از جمله هیچ‌کس با او موافقت نمی‌توانست کرد و برخلاف خواننده‌های این کشور که بی‌دمکش نفس نمی‌توانند کشید از هم آواز و همدست بی‌نیاز بود. دیگر آن‌که نهایت مراتب فصاحت و بلاغت با آن مرتبه خبرت در این فن جمع کرده بود چنانچه ابداع

---

۱. برگ ۲۳۲، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۱۸، برتیش.
۳. برگ ۲۱٦ ب، دیوان.
۴. گوش گرفتن: رسم هندیان است وقتی که اعتراف عظمت و بزرگواری کسی را بنمایند با شست و انگشت، لالهٔ گوش را در دست می‌گیرند. یعنی می‌گویند: "من قایل عظمت فلان شخص هستم".
۵. پکاوج (Pakhawaj): نوعی از آلات موسیقی.

معانی عالیه و مضامین لطیفه و ایراد آن در سلک نظم به‌عبارتی در کمال آیانی و شایستگی [۱]و رُفتگی و شستگی به‌مثابه‌ای می‌نمود که فحوای شعرای این ملک به‌براعت او قرار داشتند.

الحاصل رتبهٔ نایک در این فن به‌مرتبه‌ای رسید که با آن‌که دست‌پرور راجه بود آن قدردان هنر او را از مفاخر خود دانسته بر سایر راجه‌های این کشور به‌وجود آن بدیع‌الوجود عدیم‌المثل تفاخر می‌نمود و آن نادرهٔ دهر و یگانهٔ هفت اقلیم نیز با وجود این خصائص دقائق حق‌شناسی و وفاداری که در امثال این طائفه عزیزالوجود است به‌درجه‌ای داشت که با کمال تطمیع و ترغیب راجه‌های عظیم‌الشأن این ملک جدایی از ولینعمت خویش اختیار ننموده تا وقت نزع روان راجه به‌هیچ‌وجه روی از او برنتافت و چون بعد از او ابراهیم بن سکندر لودی قلعهٔ گوالیار را از دست راجه بکرماجیت پسر او انتزاع نمود بنابر مقتضای همان حقیقت‌شناسی به‌همراهی دشمن او رضا نداده پای در راه فرار نهاد و خود را به‌راجه کَهیرَت سنگه راجهٔ کالنَجَر رسانیده سادس خصائص خمس او شده، چه راجهٔ مذکور را از مواهب خاص عالم بالا به‌اختصاص پنج نادرهٔ عصر بل یتیمهٔ دهر از جمیع سلاطین روی زمین امتیاز داشت که از مبدای آفرینش تا آن عهد ملوک هفت اقلیم را در هیچ‌روزگاری امثال یکی از آنها روزی نشده بود چه جای اتّفاق وجود هر پنج در یکجا چنانچه کسری و پرویز نیز که از سایر خسروان عجم بل سلاطین عالم به‌چند مزیّت لوای مزید امتیاز می‌افراشت اگر نظیر یکی از این بی‌نظیری [۲]چند به‌نظر درآوردی عموم آن مزایا خصوص شمائل شیرین [۳]محبوبه‌اش از چشم او افتادی و اگر از این دست نوادر به‌چنگ آوردی هر آئینه طلای دست افشار را از دست دادی و از تگاور صبا رفتار سبکخیز [۴]شبدیز که ابلق نیرنگ روزگار پای همپویگی آن نداشت و سمند مهر و خنگ ماه بل نیله‌گردون گیتی نورد به‌گرد گرد او نمی‌رسید شکال تعلّق و عقال علاقهٔ خاطر گسستی و دیگر بر تخت طاقدیس که از روی کاخ هفت طبقهٔ خاک در زیر رواق نُه طاق افلاک به‌یکتایی طاق بود و هیچ‌صاحب دیهیمی را از شهریاران اولی‌الایدی و الابصار از آن دست تختی به‌چنگ نیفتاده بود و آن رنگ گرانمایه اورنگی هیچ‌تاجدار نداشته بلکه نظیر آن فرخنده سریر به‌نظر هیچ‌صاحب افسری درنیامده بود، بنشستی.

---

۱. برگ ۲۱۷، دیوان.
۲. برگ ۲۳۳، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۱۸ ب، برتیش.
۴. برگ ۲۱۷ ب، دیوان.

مجملاً از جمله نوادر راجه که به‌حقیقت سر همهٔ آنها بی‌مثل حکیمی بود دانا از طبقهٔ براهمه که برهمه انواع دانش قادر بوده در جمیع فنون حکمت یعنی الهی و طبیعی و ریاضی و سایر فروع آن اصول اصله از اصناف نوع بشر بدانسان امتیاز داشت که انسان از جنس حیوان و در حکمت عملی و سیاست مدنی و منزلی بدان‌گونه ماهر که راجه به‌نیروی رأی انورش از سایر رایان این کشور باج گرفتی و به‌زور تدبیرات متین و ترویج آرای مبینش دقائق نظام کارخانه دولت راجه اعلی درجات رونق و رواج پذیرفته بود، چنانچه مهاراج ادای خراج پذیرفتی. بی‌تکلّف اگر کسری‌الخیر انوشیروان را که سر اکابر اکاسره است صحبت او روی دادی هر آئینه به‌دستوری خرد ادب آیین دست از مصاحبت دستور دانش منش خویشتن بزرجمهر دانا شسته نظر از صوابدید تدبیر او بستی و اگر هرمز را در انجمن حضور او نقش مجالست درست نشستی [1]لامحاله به‌بزرگی او [2]اعتراف نموده پیوند امیدواری از بزرگ امید وزیر خویشتن گسستی.

دیگر پسری نیکو محضر فرخنده سیر که از سایر ابناء روزگار در همه ابواب سرآمده بوده در هیچ‌مادّه از هیچ‌کس پای کمی نمی‌آورد، خصوص در باب کمال جمال و حسن خُلق و لطف خَلق که در این مواد شامل نصیب کامل نصاب آمده در جمیع فضائل نفسانی و خصائص انسانی ثانی نداشت، چنانچه راجه به‌شیر خان این مزیّت نیز بر پرویز آن مثابه‌ای تفوق داشت که مافوق آن به‌تحت تصرّف تصوّر درنیاید چه از ناخلف پسر بهش پدرکش با خلف‌الصدق ادب‌پرورد خردپرور که سرچشمهٔ حیات جاوید و سرمایهٔ امید پدر باشد فرق در مرتبه نیست که تا روز شمار هزار یک مراتب آن به‌شمار درآید.

سوم در مطربه که در حسن صوت و لطف صورت و نهایت تفرّد در فنون غنا و رقص و کمال مهارت در انواع رود و سرود هردو یگانهٔ دهر و فتنهٔ شهر بودند، چنانچه از شرم تیز آهنگی آواز و تندی مضراب سازشان زهره چنگی هردو ناخن خویشتن را از بن دندان شکسته و دستبرد موافقت ضرب و نطق شان پیش[3] دست مطربان بالا دست بسته و از انفعال خوبی رقص و پای کوبی ایشان، رقّاصان سرآمد از پا نشسته، اگر خسرو پرویز حرکات و سکنات موزون و نشست و خاست مطبوع هریک از آن دو شوخ شیرین شمائل شورانگیز به‌نظر درآوردی مجنون آن لیلی و شان شده شکر

۱. برگ ۲۳۳ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۱۸، دیوان.
۳. بیمن (موزهٔ دهلی).

شیرینی‌های شیرین و شکر در کام او عیش او کار زهر آب خنجر شیرویه کردی [۱] و اگر یکبار الحان [۲] و ترانهٔ طرب آمود آن تازه‌نگار پرکار استماع نمودی دیگر گوش به‌نوای نکیسا نگشادی و از آن پس آرزوی سی و دو لحن باربدی را در پیشگاه خاطر بار ندادی.

دیگر طوطیی از غنچهٔ منقار دو برگه‌اش که گل صد برگ را طرز شکفتگی آموختی [۳] در یک داستان هزار گل دستان شکفتی و هرچه بدو تعلیم گردیدی اگر همه سُر [۴] نکو بودی بیش از گفتن نکو گفتی. سبزبختی که از روشنی بیان بدان‌گونه سخن سفید کردی که رنگ به‌بیرون داده معنی سخن رنگین درنظر صورت بستی. بالغ کلامی که بدان سان ابواب طلاقت لسان بلاغت بیان گشادی که رونق بازار براعت سحبان از کسادی بضاعت شکستی، نوش لبی شیرین منقار خضر سلیمی سکندرش آئینه‌دار روان گفتاری که چشم سخن از او جان پذیرفته بود، شیرین بیانی که از معلّم سلیمان منطق‌الطیر یادگرفته قوّهٔ حافظه در پایه‌ای که اگر تعلیم یافتی هر آینه لوحهٔ سینه‌اش معاینه مانند لوح محفوظ حافظ قرآن گشتی، قدرت ناطقه در مرتبه‌ای که چون معانی بیان نمودی از اطّلاع هلال منقارش صنعت براعت استهلال نمودار شدی.

ملخّص سخن چون نایک مذکور که از حدّت شد و مد نغمه چون شعلهٔ آواز بلبل خون گل به‌جوشی می‌آورد و در هر دستان از هزار داستان به‌دستبرد ترانهٔ رنگین دست می‌برد مفت به‌چنگ راجه افتاده نوادر پنجگانهٔ او بر این سرنازل منزله سته ضروریه شده کمال عشره کامله پذیرفت. لاجرم آن قدردان هنرمندان درخور قدرت حق قدر او به‌جا آورده [۵] تا به‌جایی در مقام انعام و اکرام او شد که مُهر مهر بر او افکنده حاصل خزینهٔ شایگان بر آن گنج باد آورد رایگان افشاند بلکه مُهر مهر از آن پنج گنج روان داشت برداشته به‌صد دل بر او بست و سرپنجهٔ تعلّق از همهٔ آنها به‌آب دلسردی شسته سرگرم صحبت آن باعث گرمی هنگامهٔ شور و سرور شد و چون راجه چندی از حسن معاشرت او بهره‌ور و زلّه‌بر شده ذخیره ایّام محرومی برداشت. از آنجا که شور چشمی‌های روزگار تنگ نظر است آفت عین‌الکمال در عین برخورداری به‌عیش او برخورده، قضا را گوش زد سلطان بهادر [۶] گجراتی شد که از این دست دستان سرایی از قضایای اتّفاقی به‌دست راجه کَهیرَت سِنگه آمده، لاجرم بنابر چشمک

۱. برگ ۲۱۸ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۱۹، برتیش.
۳. برگ ۲۳٤، موزهٔ دهلی.
۴. اصطلاح موسیقی است به‌معنی آهنگ، مقام و نو.
۵. برگ ۲۱۹، دیوان.
۶. برگ ۲۳٤ ب، موزهٔ دهلی.

زنی طمع خام به‌مقام پخته کاری درآمده نامه‌ای از روی کمال ملائمت و همواری به‌راجه نوشت و سرجملهٔ مطالب آن‌که چون از مواهب آسمانی از این عالم عطایا به‌راجه ارزانی شده انصاف و مروّت اقتضای آن دارد که از جملهٔ آن مکارم عظیمی در باب ایثار یک مکرّمت که از آن به‌دست آمده یعنی نایک مذکور که سرجملهٔ آنهاست آثار جوانمردی به‌ظهور آرد و چون راجه را به‌اصابت گزند چشم بدان‌گونه مصیبتی پیش آمده به‌چارهٔ آن درماند و چندان‌که دست و پا زده اموال عظیمه در بدل آن بی‌بدل پذیرفت سودی نداده به‌جایی نرسید چه سلطان در همه باب خاصّه به‌زور و زر و لشکر و کشور بر او غلبه داشت و معهٰذا از در مردمی درآمده بود لاجرم با وجود این‌که این معنی بر او به‌غایت‌گران بود چه وجود نایک را اهم ستّه ضروریه حیات [1]خود می‌دانست بالضروره با کمال دلگرانی آن عطیهٔ کبرٰی را به‌رسم هدیه به‌خدمت سلطان فرستاد و سلطان نیز وجود آن غنیمت عظیمه را مغتنم دانسته بیش از همه بدو ولوع داشت و تا نایک نافرجام [2]روزگار معظّم و مکرّم در دربار سلطان روزگار به‌سربرد و بعد از نایک سرزمین گوالیار که بر و بومش عیش‌انگیز و نغمه خیز و آب و هوایش طرب‌آموز و نشاط‌آمیز است تان سَین نام سرودسرایی را جلوه داده محفل آرای بزم روزگار ساخت و او در مبادی روزگار خود نزد راجه رام چند بَگّهیله راجهٔ ملک پنهه و قلعهٔ مادهون می‌بود تا آن‌که حسب‌الامر حضرت عرش‌آشیانی راجه او را به‌دربار سپهرمدار فرستاد و از پرتو نظر عنایت و تربیت آنحضرت کارش به‌حدّی بالا گرفت که در زیر چرخ والا نظیر خود نداشت، چنانچه روش تازه [3]آن نیرنگ طرز جادو طراز به‌نحوی مطبوع طبایع افتاد که رفته رفته روش خوش آینده نایک را یکباره از یاد مردم برد و با وجود آن‌که گمان آن بود که طریق مستقیم او از کمال قوام و متانت تا قیام قیامت بر نهج استقامت خواهد بود. امروز تصانیف متین او نظر به‌روش تان سَین حکم تقویم پارین دارد، خاصّه از پرتو تصرّفات طبع نازک لعل خان که در اینولا سرآمد خوانندهای پایتخت والاست و از حضرت اعلی خطاب «گون سمدر» [4] یعنی دریای علم یافته طرز او کمال دیگر پذیرفته و در دلها دفع دیگر و در طبع‌ها قبول دیگر بهمرسانیده و او نیز از [5]اهل گوالیار است و نسبت دامادی با تان سَین داشته شاگرد آن استاد اهل نغمه است که همگی این طبقه اسناد و استسناد خود بدو می‌رسانند.

---

۱. برگ ۲۱۹ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۱۹ ب، برتیش.
۳. برگ ۲۳۵، موزهٔ دهلی.
۴. گون سمدر (Gon Samudr): بحر هنر.
۵. برگ ۲۲۰، دیوان.

اکنون از این پهنا دَوی و فراغ رَوی حسب‌الامر اعلی روی داده و بنابر شوق سخن رفته رفته سوق سخن در این وادی به‌طول کشید باز آمده تا سررشته سیاق سابق که عبارت است از سوانح دولت بی‌پایان می‌رود:

وقایع این ایّام سعادت فرجام

بیست و پنجم مهر بندگان حضرت دوپَهر روز آهنگ شکار قمرغه که چند روز پیش ده پانزده هزار کس از اطراف انواع نخجیر و اقسام وحوش رانده در یک و نیم کروهی بَهنبَر فراهم آورده بودند همعنان اقبال به‌سمت صیدگاه شتافتند و هشتاد هودیال که قوچ کوهی باشد و چَکارَه که صنفی است از آهو خرد جثّه شکار شد و چون روز به‌آخر آن رسیده بود به‌سعادت معاودت فرموده روز دیگر باقی را که از آنجمله سی و نه هودیال و چَکارَه بود صید نمودند.

بیست و هفتم به‌محض خاصیّت حسن عهد پادشاه دین‌پرور که ثمره نیّت آن سرور بود راجه [1]جوگوی زمیندار بَهنبَر با سایر قبیله و عشیره و خویشان خویش که قریب پنجهزار نفس بودند اسلام آوردند و به‌دولت این سعادت از حضرت خلافت راجهٔ دولتمند خطاب یافته و سبب صوری این معنی قطع نظر از هدایت ایزدی و نصیبهٔ ازلی و سعادت ابدی آن بود که چون در اینولا از سلسله جنبانی عالم بالا به‌عرض والا رسید که اکثر سکنهٔ ولایت بَهنبَر و اطراف و نواحی [2]آن با وجود ادعای مسلمانی و اتصاف به‌سنن آن از سرجهالت و نادانی با کفّار وصلت می‌کنند و تا الحال این طریقه میان ایشان مسلوک است که دختران کفّار را که به‌مسلمانان داده باشند بعد از موت دفن نمی‌کنند و دختر مسلمان را که در خانهٔ هندوان باشد به‌روش ایشان [3]می‌سوزانند.

لاجرم بندگان حضرت پادشاه دین‌پناه این فرمان دیوان فرقانی را که از مؤلّف احکام یزدانی به‌رسالهٔ حضرت رسالت شرف صدور یافته و در دارالنشاء شریعت غرّا طغرای امضا پذیرفته حلیهٔ توقیع نفاذ بخشیدند که مسلمه‌ای که در خانه کافری باشد و او اسلام آرد بر طبق شرع شریف نکاح بسته بدو باز گذارند. آنگاه او را از نظر انور گذرانیده به‌انواع عواطف آن سرور فائز گردانند و اگر به‌مقتضای شقاوت ذاتی بر کفر اصرار نموده تن به‌دین ندهد و گردن بدین سعادت ننهد بر وفق وسع تموّل جریمه از او گرفته او را از مسلمه تفریق نمایند.

---

۱. برگ ۲۳۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۲۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۲۰، برتیش.

مجملاً چون بر این سیر جمعی‌کثیر از قبول اسلام سعادت‌پذیر شدند و انواع عواطف دربارهٔ ایشان به‌وقوع پیوست این معنی محرّک سلسلهٔ ابتدای راجه مذکور شده و به‌ته دل از علاقه تعلّق تعقدهای پرخم و پیچ زنّار پیوند گسل گشته بر سرشاهراه راست هدایت ابد و عقد بیعت اسلام چون عقده‌های سبحهٔ تسبیح و تهلیل به‌صد دل سررشتهٔ آن بست و خویشان آن هدایت‌گرای به‌اندیش نیز به‌محض متابعت او به‌شیر خان پیروی طریقهٔ دین مبین [1]نموده بر طبق قضیهٔ حقه المجاز قنطره الحقیقهٔ رفته رفته سلوک شاهزاه حق و حقیقه پیش گرفتند و اتباع منهج قویم و صراط مستقیم شریعت غرّا نموده شعار شرع شریف و معالم ملّت زهرا آشکارا کردند و حضرت خلافت‌پناهی انواع عنایات سرشار در حق اکثر ایشان مبذول داشته پایهٔ هریک درخور قدر و مقدار افراشتند و قاضی و معلّمی را موظّف ساخته به‌جهت تعلیم لوازم اعتقادات و وظائف عبادات مقرّره بر ایشان گماشتند.

و چون ظاهر قصبهٔ گُجرات مضرب خیام دولت و اقبال شد چندی از سادات و مشایخ آن قصبه معروض واقفان عتبهٔ سدره مرتبه داشتند که بعضی از کفرهٔ فجره زنان و کنیزان مسلمات را در تحت تصرّف دارند و گروهی بدبخت خارج از دائره نیز از طور حدّ و اندازهٔ گلیم کوتاه خود پای بیرون نهاده مساجد را داخل عمارات خود ساخته‌اند. بندگان حضرت تحقیق حقیقت این امر را به‌شیخ محمود گجراتی که داروغگی همگی نو مسلمان بدو مفوّض بود مرجوع فرمودند و مقرّر ساختند که بعد از ثبوت این مقدّمه زنان و کنیزان را از اینان گرفته مساجد را از منازل آن بی‌دینان افراز نماید، آنگاه حقیقت را از قرار واقع بی‌مداهنه و مسامحه داخل واقعه نموده به‌عرض اقدس رساند و چون شیخ به‌آن قصبه رسیده نموده واقعی برآید هفتاد اصیله و کنیز مسلمه را از تصرّف آن بی‌دینان برآورده به‌مردم متدیّن پرهیزگار سپرد و چندین مسجد را از خانه‌های ایشان مفروز ساخت و چون ماجرا بر رأی عالم آرا وضوح یافت در این باب [2]نیز حکمی که در باب مردم جوگو صدور یافته بود فرمودند و از این گروه چندی سعادت [3]اسلام پذیرفته همان ازواج ایشان انتظام یافتند و از عواطف بی‌پایان کامروا گشته باقی به‌تعزیر و تنبیه سزای خود یافتند و بی‌سعادتی ایشان که نسبت به‌مصحف عزیز استحقاقی از او سرزده بود بعد از اثبات او را گردن زدند. آنگاه امر اعلی به‌صدور پیوست که در سایر ولایت پنجاب که هر جا این صورت بی‌معنی روی نموده باشد متکفّلان مهمّات شرعی و متصدیان خدمات عرفی آنجایی که دست از پی برده از قرار نفس‌الامر شرائط تفحّص و تجسّس به‌جا آرند و به‌هیچ‌وجه

---

۱. برگ ۲۲۱، دیوان.
۲. برگ ۲۲۱ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۳٦ ب، موزهٔ دهلی.

مراعات خاطر و ملاحظهٔ جانب ننموده مسلّمات را از قبضه و تصرّف و اراضی مسجد از تحت عمارات ایشان بر آرند و به‌همان دستور بر طبق امر مذکور عمل نمایند.

[۱]مجملاً به‌این طریق قریب دو صد مسلمه را از خانهٔ کفّار برآورده به‌عقد مسلمانان شده درآوردند و قریب چهار صد هندو به‌طیّب خاطر قابل کلمتین طیّبین گشته از ته دل مسلمان شدند و مشمول عنایات نامتناهی جناب ظلّ اللّهی آمده عواطف بیکران حضرت پادشاهی در حق همگنان مبذول افتاده هفت مسجد از تصرف کفرهٔ فجره برآمده به‌تازگی عبادتگاه اهل اسلام و محل وضع مساجد مسبعهٔ عبّاد و زهّاد انام گردید و سه بتخانه از بیخ و بنیاد بر کنده شده به‌جای آن مساجد و معابد اساس یافت. امید که این سایهٔ بلندپایهٔ حق و سزاوار خلافت مطلق همواره در ترویج دین و احقاق حق مؤیّد و موفق گردد، بحق الحق و اهله و ذویه.

از سوانح این فرخنده ایّام

چون در اینولا قلم تقدیر به‌مقتضای فضای نافذ بر عزل عبدالقادر مانک‌پوری [۲]میر عدل اردوی جهان پوی رفته بود لاجرم به‌قصد استرداده رفع مراتب [۳]و نصب منصوبهٔ تقلید دیگر مناصب عزم اظهار خواهش عطلت و اختیار عزلت حزم نموده و چون بنابر آن اندیشهٔ باطل و طمع خام مصیده مکیده به‌خاک نهفته دام کید و دها برای صیدجاه دنیا در راه نهاده به‌استظهار تمام از تکفّل منصب کامل نصاب مذکور استعفا کرد. بندگان حضرت آن سیّد رفیع‌القدر را راستگو پنداشته از این خدمت پرمشغله معاف داشتند و میر برکه بخاری را که سیّد نیکو محضر پاک دین صاحب دیانت است بجهة تصدّی این شغل شریف عظیم‌الشأن از سایر مردم آدمی وش دربار سپهرمدار برگزیده به‌حفظ مرتبهٔ عدالت که در تقدیم آن کمال دادگیری و نیکوخاری و نگاهداشت سررشتهٔ نصفت و انصاف در کار است و از پاس شریعت و حقیقت و هزارگونه خصائص و حقائق دیگر خصوص عدم رعایت خواطر و جانبداری در سلوک این طریقهٔ دقیقه ناچار[۴] برگماشتند و چون او متقلد قلادهٔ این امر و متعهّد انصرام آن مهمّ شد و سیّد مذکور که بنای کار براساس تقلید اهل حق و حقیقت نهاده استعفای او نفس امریت نداشت بلکه به‌محض اطاعت نفس امّاره و خواهش طبع زیان‌کاره بود چون حباله جبلّه که وضع نموده بود ضایع و

۱. برگ ۱۲۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۲۲، دیوان.
۳. برگ ۲۳۷، موزهٔ دهلی.
۴. ناجایز (موزهٔ دهلی).

ناچیز مانده صید مطلب به‌دام نیفتاد و کمند اندیشه‌اش کوتاهی کرده به‌نشیمن عنقاء مدّعا نرسید و معهٰذا مگسی در محکمهٔ حکومتش نپریده کلاغی بر کلوخش نمی‌نشست، در این مادّه که تیر تدبیرش بر سنگ خورده بود از گوشه[1]گیری پشیمان شده رفض مذهب اعتزال نموده و حوصله‌اش از این خسران مبین تنگی کرده تشنیع این امر شنیع منکر که عبارت از دعوی غبن فاحش است بل فحش است بر خود پسندیده لیکن چندان‌که از این غرامت که به‌او رفته [2]بود اظهار ندامت نمود اثری بر آن مرتب مترتب نشد و چون بسیار کوشید و به‌جایی نرسیده سودی نکرد ناچار رضا به‌قضا داده دم درکشید.

از وقایع این ایّام شکار قمرغه است

باعث این معنی آن‌که چون از تقریر ماهیّت دانان خصوصیّات احوال ولایات مکرّر مسموع بندگان حضرت پادشاه ولایت شعار شده بود که در نواحی کهته از توابع کاهون داخل مضافات جالوهه که به‌بیله غازی اشتهار دارد انواع نخجیر و اقسام جانوران وحشی یافت می‌شود و صید قمرغه به‌آسانی دست می‌دهد و پیوسته این معنی مکنون خاطر عاطر و مخزون ضمیر منیر آنحضرت بود تا در اینولا اللهوردی خان قراول بیگی را که در فن میرشکاری و جانورداری دست تمام دارد و همواره این مهمّ را [3]از روی خبرت و مهارت به‌شایستگی سرکرده مأمور فرمودند که جمیع قراولان موضع مذکور شتافته به‌تهیّهٔ سامان و سرانجام صید پردازد و از پرگنات آن حدود مردم بسیار به‌جهت پیشرفت کار شکار و احاطه جانوران فراهم آورده همراه ببرد و وحوش را از اطراف رانده در جایی که مناسب قمرغه داند نگاهدارد و چون خان مشارٌالیه حسب‌الامر اعلی بدانجا روانه شد موکب اقبال به‌آهستگی از دنبال بدانصوب [4]توجّه فرمود و بندگان حضرت پادشاه گیتی‌پناه همه جا در راه به‌شکار نیله‌گاو و خرگور سرمایهٔ انبساط خاطر اقدس می‌اندوختند و چون فرموده به‌جا آمده نفاذ قرین صدور امر مذکور شده و روز دوشنبه دوازدهم آبان‌ماه ساحت شکارگاه را لوامع ماهیچهٔ لوای والا که ماه تا ماهی از پرتو آن فروغ‌پذیر است فروگرفت و بندگان حضرت از نور حضور انور فضای آن عرصه را مطرح اشعهٔ انوار ظلّ الهی ساخته به‌یکّه‌تازی و شکار اندازی درآمدند و سه روز پی در پی در آن سرزمین رحل اقامت

۱. برگ ۲۲۲ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۳۷ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۲۱، برتیش.
۴. برگ ۲۲۳، دیوان.

انداخته به‌نشاط صید و صید نشاط پرداختند و در عرض این[۱] ایّام چهار صد و بیست و سه شکاری از قوچ کوهی و چَکارَه و ماخور شکار شد و آن عبارت است از بزکوهیی که آن را رنگ نیز خوانند و به‌هندی زبان آن را رام چهیله گویند. از آنجمله پنجاه رأس را به‌تیر و تفنگ خاصّه انداخته و باقی را وقتی که شاهزادهٔ عالی‌قدر والامقدار از شکار باز پرداختند جمعی از مقرّبان حضرت حسب‌الامر اعلی صید کردند و از گوشت شکاری‌های خاصّه که در این ایّام صید شده بود بعد از تقسیم به‌شاهزادهٔ والاگوهر بلنداختر و امرای نامور و سایر بنده‌های روشناس درگاه والا بهره‌اندوز گشتند.

از سوانح این ایّام عافیّت فرجام

چهاردهم آبان‌ماه خان زمان که همواره از نامهربانی خانِ‌خانان پدر خویش گله‌مندی داشت در اینولا بنابر بی‌روشی سرشار و بدخویی ناهنجار او که از حد تعدی به‌تجاوز داشت به‌نحوی رمیده دل و رنجیده خاطر شده بود [۲]که تجویز این معنی دور از راه نموده سرحد عظیم بالای گهات را بی‌سردار واگذاشته بدون تحصیل رخصت متوجّه درگاه گیتی‌پناه شده بود در این تاریخ رسیده خود را به‌سعادت ملازمت پادشاه قدردان مهربان رسانید و بندگان حضرت چون اطّلاع بر خصوصیّات احوال خان زمان خصوص صفای عقیدت و خلوص اخلاص و ارادت و کارطلبی‌های او داشته به‌دولت می‌دانستند که این معنی بنابر اختیار از او سرنزده و تا قدرت بر پاس خود داشته نگاهداشت آن عالم سرحدی را از دست نداده و بدون اضطرار و بی‌دستوری روی به‌دربار گیتی مدار نگذاشته بنابراین معنی گرفتی و مؤاخذه بر او کرده این معنی را به‌روی [۳]او نیاوردند چه از آنجا که حضرت پادشاه حکیم منش و سراپا دانش همه جا به‌مقتضای احکام عقلی عمل نموده دستورالعمل خرد والا از دست نمی‌دهند. چون تکلیف مجبور در معنی نوعی از جبر است از این معنی اغماض عین فرموده نظر بی‌روشی‌هایی و کوتاه‌اندیشی‌های خانِ‌خانان کردند و نخست در لباس کمال تعجّب و تحیّر از طور و سلوک ناهنجار آن سردار نامدار با فرزند خلف ارشد کار آمدنی خود فرمودند که:

حال این است آشنا را وای بر بیگانه ها

آنگاه بر زبان مبارک آوردند که از طور معاش ناپسندیده نکوهیده او با خان زمان ظاهر می‌شود که رنجش خان دوران و سایر بنده‌های درگاه از او بی‌جا نبود.

---

۱. آن (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۲۳ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۳۸ ب، موزهٔ دهلی.

مجملاً چون بالای گهات نگاهبانی لایق نداشت بی‌توقّف از موقّف خلافت فرمان اشرف به‌نام خان دوران صوبه‌دار مالوَه [1]شرف صدور یافت که بی‌درنگ از آنجا به‌بالای گهات شتافته تا رسیدن صاحب صوبهٔ دیگر به‌حفظ آن سرحد و ضبط و ربط سایر ولایات [2]متعلّق بدان پردازد. قضا را در همین تاریخ از انهای واقعه‌نویسان آن حدود به‌وضوح پیوست که مهابت خان خانِ‌خانان از اشتداد عراضهٔ بواسیر کهنهٔ دیرینه که در این کشور به«بگندر» معروف است آهنگ صوبه‌داری عدم آباد نمود و هم در این روز راجه جَگّت سنگه ولد راجه باسُو که زمیندار صاحب اعتبار دامان کوه کانگرَه است از وطنگاه خود سعادت‌پذیر شرف زمین‌بوس عتبهٔ سدره مرتبه شد.

از وقایع این اوقات سعیده ساعات

صید نشاط‌اندوز جرگهٔ خرگور است که هر گز به‌سعی فرمانروایان این کشور به‌منصهٔ ظهورنمایان نشده بود و سبب اتّفاق [3]سنوح آن شکار نادرالوقوع این‌که: چون چراگاه و مقر این جانور وحشی که اکثر اوقات در بیابانهای دور دست می‌باشد نخست مقر شوره زمین شخ است که از آب و آبادانی بعیدالوقوع باشد. چنانچه از راه دور به‌آبشخور معیّن آمده باز به‌جای خود می‌روند و در اطراف بَهنبَر[4] و خوشاب از پرگنات عمدهٔ پنجاب که برکنار رودبار بَهت واقع است از این دست سرزمین بسیار است، بنابراین خرگور نیز در آنجا بی‌شمار است.

و در اینولا که نواحی آن سرزمین پی سپر نعال مراکب موکب والای خدیو هفت کشور گردید الله‌وردی خان قراول بیگی مذکور در آن حوالی تنگنایی به‌نظر درآورد که غدیری به‌غایت کم آب در آن واقع بود بنابر آن به‌خاطر آورد که سرراه آبشخور از مقر معتاد گلّه‌های گور را بگیرد تا [5]چون به‌ضرورت[6] برسر این غدیر آیند آنها را به‌دام درآرد و رفته رفته عرصهٔ کار بر آنها تنگ ساخته با خاطر جمیع به‌اتمام تمام لوازم قمرغه پردازند. مجملاً این اندیشهٔ مستعبد را نزدیک به‌کار انگاشت و برسر انصرام آن پیشنهاد آمده نخست تفحّص آبشخور مقرّر گوران نمود آنگاه جمعی را به‌جهت منع آنها از آن آبگاه معین تعیین کرد. چون مکرّر آن سوخته درونان آتش عطش را از آب خوردن باز داشتند و

---

۱. برگ ۲۲٤، دیوان.
۲. برگ ۱۲۱ ب، برتیش.
۳. برگ ۲۳۹، موزهٔ دهلی.
۴. بُهیره (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۲٤ ب، دیوان.
۶. بالضرورت (دیوان هند).

ناچار بدان مضیق درآمدند در این وقت دام کلان که به‌بادر موسوم است و خصوصیّات آن سابقاً گذارش یافته بر اطراف آنها کشیده همگی را به‌حیطهٔ احاطه درآورده‌اند[۱].

و چون این معنی دور از راه که به‌توجّه اعلی قریب‌الوقوع شده بود صورت‌پذیر گشت بندگان حضرت پادشاه جهان‌پناه با شاهزاده‌های عالی‌تبار و چندی از مخصوصان و مقرّبان حسب‌المقرّر به‌میان آن دامگاه درآمده چندی را خود به‌تفنگ و تیر افکندند[۲] آنگاه به‌شیر خان امر مطاع شاهزاده‌های جوان‌بخت بلنداقبال چندی دیگر را صید نموده تتمه ارکان دولت ابد پیوند انداختند و چند خرگور [۳]بچّه را گرزبرداران و قراولان زنده دستگیر ساختند و خاطر اقدس بندگان حضرت از این شکار بدیع اتّفاقی بی‌نهایت منبسط و فرح ناک گردیده از آنجا خوش و شادکام متوجّه دارالسلطنة شدند.

بیست و چهارم ماه مذکور نجابت خان از دامن کوه کانگرَه که به‌ضبط او مقرّر بود سعادت ملازمت والا اندوخت و از پرتو نظر عنایت و توجّه آنحضرت رایت اقبال و قبول افراخته چهره امید جاوید افروخت.

[۴]سوانح آذرماه

چهارم آن ماه وزیر خان صوبه‌دار پنجاب در منزل کالی‌تری که در یک و نیم کروهی دارالسلطنهٔ لاهور واقع است بر سرزمین سدّه سدره نشان جبین سای آمده از این رو تارک عظمت شأن را آسمان فرسای ساخت و پانصد اشرفی و هزار روپیه به‌طریق نذر گذرانید.

ششم ماه مذکور ساحت دارالسلطنه از ورود مسعود شهنشاه زمین و زمان اعنی حضرت خلافت مکان، ثانی حضرت صاحبقران مکانت دارالخلافهٔ اکبرآباد یافت و به‌تازگی سرزمین دولتخانهٔ معلّی را از نزول اجلال و [۵]قدوم جاه و جلال آن پادشاه والا منزلت والا و کار بالا شده مقدار قدر و شأن آن از لامکان بل حیز امکان درگذشت و در همین روز سعادت‌اندوز مهین شاهزادهٔ جوان‌بخت بلنداقبال سلطان داراشکوه به‌تازگی منظور نظر عاطفت نامتناهی و مشمول ظلّ مرحمت سایهٔ رحمت الهی شده عنایت‌نمایان آفتابگیر که از خصائص پادشاهان این سلسلهٔ عُلیا عظیم‌الشأن و ارشد اولاد امجاد ایشان است به‌آن بلنداختر اوج سعادت و اقبال لطف فرمودند و از آن نمایان‌تر تفویض سرکار خجسته آثار حصار فیروزه است به‌آن شاهزادهٔ همایون فرّ فیروزبخت چه تعلّق آن سرکار سعادت آثار به‌سرکار

---

۱. درآورند (موزهٔ دهلی).
۲. افکنده (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲۳۹ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۲۵، دیوان.
۵. برگ ۱۲۲، برتیش.

شاهزاده‌ها به‌غایت فرخنده فال و خجسته شگون است. چه از آن روز باز که حضرت فردوس‌مکانی آن را [۱]به‌حضرت جنّت‌آشیانی مرحمت فرمودند و روز به‌روز که آثار حضرت فردوس سعادت و فیروزی و نیک اختری و بهروزی در مستقبل احوال آنحضرت ظهور و بروز تمام بود محال همایون فال مذکور را بر خود مبارک گرفتند و لهٰذا نخست آن را به‌حضرت عرش‌آشیانی عنایت نمودند و همچنین تا به‌حضرت صاحبقران ثانی از سلف به‌خلف مرحمت [۲]شده چنانچه در احوال ایّام پادشاهزادگی به‌بسط تمام ایراد پذیرفته بنابراین آنحضرت نیز سرکار برکت آثار مذکور را به‌شاهزادهٔ والاقدر عالی‌مقدار ارارزانی داشتند و فوجداری سرکار مذکور حسب‌الاستصواب رأی صواب آرای به‌محمّد علی بیگ خواهرزادهٔ قلیج خان تفویض یافت.

از سوانح دولت روزافزون که در این روز بهروزی اندوز همایون به‌منصه ظهور و بروز جلوه‌گری نمود نظم و نسق ممالک جنوبی است بدین دستور

سابقاً صوبه‌داری کل خاندَیس و بَرار و دَکن به‌یک صاحب صوبه تفویض یافت و حضرت پادشاه دقائق‌شناس حقائق آگاه بنابر مقتضای وقت و حال و حکم مصالح و حکم دولت که به‌کنه آن نمی‌توان رسید و نکته[۳] و سرّ آن از عالم نکات و اسرار افعال محکمهٔ حضرت حکیم علی‌الاطلاق جلّت حکمة و جلب حجة در حجاب خفا مستور است در این ولایات پهناور دو صاحب صوبه مقرّر فرمودند چنانچه بالای گهات و بَرار و دولت‌آباد و احمدنَگر و مضافات اینها که مجموع یک ارب و نوزده کرور دام جمع دارد به‌ضبط و ربط صاحب صوبهٔ جداگانه مرجوع باشد. پایین گهات که نود کرور دام جمع تمام آن است با یک صوبه‌دار باشد و بنابراین دستورالعمل خرد آیین مصلحت بنیاد خانه‌زاد قابل رسید معامله فهم کاردان یعنی شجاعت نشان خان زمان [۴]به‌این مکرّمت والاسرافراز شده نگاهبانی بالای گهات به‌عهدهٔ تعهّد او مفوّض گردید و او را به‌اضافهٔ سه هزار سوار دو اسبه و سه اسبه که از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار دو اسبه و سه اسبه باشد پایهٔ اعتبار و سرمایهٔ افتخارافزایش پذیرفت و مرحمت خلعت خاص و جَمدَهر و شمشیر مرصّع و اسب خاصگی و فیل [۵]با تلایر[۶] ضمیمهٔ سایر این

۱. برگ ۲٤۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۲۵ ب، دیوان.
۳. بکنه و هنر آن (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۲٤۰ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۲۲٦، دیوان.
۶. تالایر (موزهٔ دهلی).

مراحم عمیمه شد و در همین محفل خاص به‌عنایت رخصت اختصاص یافت و صوبهٔ پایین گهات در عهدهٔ تکفّل خان دوران صاحب صوبهٔ مالوَه شد و خلعت و شمشیر مرصّع برای او مرسول گشت و [1]ارسال خلعتهای فاخره مصحوب خان زمان باعث مزید مفاخرت سایر امرای دکن فرمودند و از امراء کومکی ممالک جنوبی راجه جَی سِنگه و مبارز خان و جَگراج و راو سَتَر سال را در بالای گهات مقرّر فرمودند[2] و راجه نهار سنگه بُندَیله و مادَهو سنگه و نظر بهادر را در برهان‌پور معیّن فرمودند و باقی امراء عظّام را به‌اختیار خان دوران و خان زمان بازگذاشتند که به‌مقتضای مصلحت دولت در تعیین ایشان عمل نمایند و از حضور پرنور[3] خواجه عنایت الله احراری خویش عبدالله خان بهادر فیروزجنگ و مغول ولد میرزا شاهرخ را مخلع ساخته مشمول انواع کامیابی و کامگاری همراه خان زمان به‌بالای گهات مرخّص ساختند و چون در عهد سابق سرکار بَیجاگده و سرکار نَدَربار و سلطانپور و نیر و بهانیر و غیر اینها و نیز بعضی از اعمال سرکار هاندَیه که بر آن سو آب نَربَدَه در سمت برهان‌پور واقع است به‌آن ولایت کمال مرتبهٔ نزدیکی و از مالوَه سمت وفور دوری داشت با این معنی داخل اعمال مالوَه مقرّر شده بود بنابراین به‌خاطر مبارک آوردند که محال مذکوره را با محال سرکار هاندَیه که در آن طرف دریای [4]نَربَدَه واقع است در تحت خاندَیس مقرّر دارند و باقی اعمال هاندَیه که در این جانب آب مذکور است به‌دستور معهود داخل مالوَه باشد و هم در این روز صوبهٔ مالوَه را که از خان دوران تغییرپذیر شده بود به‌حراست الله‌وردی خان قراول بیگی مفوّض فرمودند و از اضافهٔ هزاری ذات و دو هزار سوار که بنابر اصل و اضافه [5]چهار هزاری و چهار هزار سوار باشد پایهٔ قدر و مقدارش افزودند و در همین انجمن والا خان مذکور را به‌عنایت خلعت خاصّه و جَمدَهر و شمشیر و اسب و فیل مختص نموده مرخّص ساختند و اسحٰق بیگ زورآبادی خویش یادگار حسین خان از اصل و اضافه به‌منصب پانصدی ذات و صد سوار و خدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبهٔ پایین گهات سرافراز شد و محمّد رشید کابلی به‌خدمت دیوانی آن صوبه و منصب پانصدی ذات و صد سوار از اصل و اضافه امتیاز پذیرفت و هم در این روز خدمت بخشیگری و واقعه‌نگاری پنجاب به‌قاری بیگ داروغهٔ دارالسلطنهٔ لاهور رجوع‌پذیر گشت و مرتبهٔ منصبش از اصل و اضافه به‌پایهٔ هفتصدی ذات و صد و پنجاه سوار

---

۱. برگ ۱۲۲ ب، برتیش.
۲. نمودند (موزهٔ دهلی).
۳. برادر (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۲٤۱، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۲۲٦ ب، دیوان.

رسید و در این تاریخ خواجه جهان خوافی از خدمتگزاران دیرین این دولتکدهٔ ابد قرین که سعادت زیارت حرمین مکرّمین دریافته از سرنو احرام طواف رکن و مقام قبلهٔ آمال انام بسته بود به‌مقصد و مرام خود رسیده ادای مناسک مقرّره و رعایت مراسم معهوده نمود و نه رأس اسب عربی به‌طریق پیشکش از نظر انور گذرانید.

هشتم پادشاهزادهٔ جوان‌بخت سعادتمند سلطان شجاع که حسب‌الامر اعلی از دکن متوجّه درگاه والا شده بود سعادت پای‌بوس مرشددارین خود را بر پایهٔ مزید سرافرازی کونین ساخت و یک هزار مهر و یک هزار روپیه بنابر رسم نذر به‌نظر اقدس درآورده و دولت خان که همه جا در رکاب ظفرانتساب شاهزادهٔ خرد نصاب [1]سعادت نصیب بود خود را به‌ملازمت والا رسانیده جبههٔ بخت به‌سعادت زمین‌بوس عتبهٔ سدره مرتبه نور اندود ساخت. مشارٌالیه از [2]خدمتگاران دیرین ارادت آیین این آستان سپهرقرین [3]است و بنابر آن‌که کمال فهمیدگی و مزاج‌شناسی و آداب‌دانی و ارادتمندی دارد به‌تقدیم خدمت خاص ملازمت شاهزادهٔ عالمیان تعیّن یافته بود که اگر بالفرض آن ادب‌پرور و ادیب مانند ازل آورده به‌حکم لوازم سن صبیی امری که از طور آداب و توره بیرون باشد ارتکاب نماید با تأنی از ابواب دستورالعمل و قانون سامی که در هر باب خصوص روش سلوک با عمودم مردم به‌دستخط خاص نوشته تسلیم آن قرّةالعین اعیان خلافت نموده بودند و نقل آن را به‌خان مذکور سپرده کار ببندد و از روی ادب تمام این[4] معنی را بر سبیل تذکر و تذکار در خدمت شاهزادهٔ کامگار مذکور سازد و حقیقت امور را بر طبق نفس‌الامر نهفته آنها نماید.

دهم ماه مذکور روضهٔ بهشت آیین حضرت جنّت‌مکانی از ورود مسعود حضرت ظلّ سبحانی نور آمود شد و از پرتو فاتحه فایحه آنحضرت قنادیل انوار روح و راحت در آن مطاف قدسیان افروخته گشت و مبلغ ده هزار روپیه بر مجاوران بقعهٔ ملائک خدم قسمت شد. در این تاریخ بختیار خان دکنی منصب دو هزاری ذات و سوار یافته به‌فوجداری سرکار لکهی جنگل و بهارَه از تغییر سردار خان خلف لشکر خان سعادت تعیّن پذیرفت و سرافراز خان مذکور به‌مرحمت خلعت و اسب اختصاص پذیرفته داخل کومکیان ممالک جنوبی شد و جاگیر در آن صوبه یافته هم در این روز بدانصوب مرخّص گشت.

---

۱. برگ ۲٤۱ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۲۷، دیوان.
۳. برگ ۱۲۳، برتیش.
۴. آن (موزهٔ دهلی).

شانزدهم ماه راجه جَگَت سنگه زمیندار نواحی کانگرَه به‌تهانه‌داری حدود بنگش پایین و گوشمال متمردان الوسات ختک[۱] نامزد شده به‌عنایت [۲]خلعت و خنجر مرصّع و اسب رعایت یافت.

بیست و هفتم ماه منزل یمین‌الدّوله از قدوم سعادت لزوم [۳]و فرّ قدم انور فرقد مقر پادشاه فریدون خدم، دارا نفر اعنی حضرت جهانبانی ظلّ سبحانی مهبط انوار برکت جاودانی شد و خان والامکان دانش منش آداب‌دان پس از اقامت مراسم پای انداز و نثار پیشکشی درخور قدر خود از انواع نوادر جواهر و نفائس امتعهٔ گرانمایه کشیده و از وصول کل آنها به‌موقع قبول مجدّداً سرافراز گشته امتیاز کلّی یافت و بندگان حضرت خدیو روزگار از روی کمال مرتبه عنایت سرشار ارادهٔ آماده ساختن همه مزید سرافرازی آن مرید دیرین اخلاص آیین فرموده تمام روز را همانجا در بسط انبساط پایان بردند و آخرهای روز به‌سعادت سرای دولت معاودت نمودند.

سوانح دولت ابدی در ماه دی

سیوم آن ماه نظر عاطفت مستعدپرور خدیو هفت کشور پرتو عنایت و توجّه بر ساحت حالت قبول و قابلیّت استعداد تربیت شاهزادهٔ سعادتمند بلنداقبال جوان‌بخت سلطان اورنگ‌زیب بهادر که پیوسته منظور نظر پرورش آباء علوی است مبذول داشته تجویز منصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار به‌نام نامی آن والاقدر عالی‌مقدار فرمودند و نمایش مراتب رتبه والا و منزلت معلای آن شایستهٔ نوازش‌نمایان و افرازش پایهٔ بی‌پایان را به‌مرحمت علم و نقّاره و تومان طوغ افزایش داده دستوری بر سرپا کردن سرادق سرخ که از خصائص پادشاهان و شاهزاده‌های رشید این دودمان دولت جاوید می‌باشد ضمیمهٔ این مراحم عمیمه نمودند و هم در این [۴]روز امر سنگه ولد راجه گَج سنگه را به‌منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار پانصد سوار و عنایت اسب و فیل و علم پایهٔ سرافرازی بخشیدند.

هشتم دی‌ماه مذکور حضرت پادشاه معارف‌پناه حقائق آگاه که از راه کمال ربط به‌مبدای همواره خواهان همنشینی ارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان می‌باشند و [۵]پیوسته راه آشنایی [۶]مرحله

---

۱. جبل (برتیش و دیوان هند).
۲. برگ ۲۲۷ ب، دیوان.
۳. برگ ۲٤۲، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۲۸، دیوان.
۵. برگ ۱۲۳ ب، برتیش.
۶. برگ ۲٤۲ ب، موزهٔ دهلی.

پیمایان طریق معرفة الله که در معنی نزدیکان پیشگاه آن شهنشاهند می‌کشانید، در اینولا بنابر سلوک طریقهٔ معهوده شوق صحبت عارف خدا آگاه و عمدهٔ مقرّبان درگاه قدوةالسالکین و اسوةالواصلین میان شیخ میر که سرآمد ثابت قدمان طریقت و پی رو پیشوایان این راه چنانچه سرجمله از خصوصیّات احوال شریف آن خاتم‌الاولیای در خاتمهٔ دفتر نخستین به‌خواست ایزدی گزارش خواهد یافت به‌تازگی محرّک ارادهٔ صادقهٔ آنحضرت آمده قرین سعادت متوجّه زوایهٔ متبرکهٔ آن سرخیل عزلت گزینان شدند و بعد از اتّفاق ملاقات چون بندگان حضرت اشرف پرورش ستودهٔ ایشان و اطّلاع و اشراف داشته می‌دانستند که از صحبت ما سوا نهایت مرتبةالضحار دارند هنوز استیفاء خط تام ننموده همان لحظه التماس دعای وداع نمودن و آن سرحلقهٔ سلسلهٔ اهل الله که از روی اشرف خواطر بر ضمائر آگاه بودند چون میلان خاطر مبارک آنحضرت را دریافتند و خود نیز بنابر آن‌که خدا جویی‌ها و حق نیوشی‌های آنحضرت گوش زد ایشان شده بود از دیر باز میل دریافت لقای انور آن سرور داشتند. لاجرم با آن‌که کم کسی را پیش خود راه می‌دادند از سرخواهش تمام خوب درآمده خوش برآمدند و از روی [1]انبساط اهتراز میل مفرط به‌صحبت آنحضرت نموده چندان‌که تکلیف توقّف آن سرور را به‌سرحد تأکید و مبالغه رسانیدند، بنابر آن چون مالک رقاب انفس و ملک‌الملوک آفاق چنانچه مذکور شد به‌مجالست خاک‌نشینان گوشهٔ تنهایی که فی‌الحقیقة پادشاهی عالم مجاز نیز ایشان دارند اشتیاق مفرط داشتند از سرخواهش ته دلی قبول جلوس نموده پادشاهزاده‌های نامدار و یک دوی از خاصان در محفل آن قدوهٔ اهل دل صحبت[2] اشراق نشستند.

مجملاً در آن انجمن صدق [3]و صفا بسی حقائق و معارف از هر باب خصوص سخنان ارباب سلوک و اصول که در روائح عرفان وجدان از آن استشمام می‌شد مذکور کردند و از سخنان بلند آن دو پادشاه عالم صورت و معنی حاضران این بهین محفل اهل دل سرمایهٔ بلندپایگی اندوختند و به‌برکت صحبت سراپا کیفیّت آن دو مرشد کامل ظاهر و باطن از شاهراه اتّفاق به‌سرمنزل عرفان و وجدان رسیده از ته جرعهٔ فیض آن دو شاب رحیق تحقیق و والا مشرب مذهب وحدت و توحید نشأ شراب معرفت دوبالا رسانیدند و به‌پرتو نظر آن دو بلندپرواز والا دید در یک دم طی مراتب کرده از درجهٔ علم‌الیقین به‌مرتبهٔ عین‌الیقین طیران نمودند و به‌اقبال نظر قبول آن دو عارج به‌معراج حق و حقیقت سلم‌السماوات استعلا و استدراج به‌دست آورده قابلیّت ترقی به‌مقام حق‌الیقین یافتند و بالجمله با آن‌که

---

۱. برگ ۲۲۸ ب، دیوان.

۲. نصیحت (برتیش).

۳. برگ ۲٤۳، موزهٔ دهلی.

ذکر نصایح خبرت بخش غیرت‌افزا در خدمت این رموزدان اسرار آگاهی اعنی حضرت ظلّ الهی بنابر کمال عدم احتیاج آنحضرت در امثال این امور به‌استفاضه و استکمال از دست تکمیل کامل و تحصیل حاصل است و لیکن از آنجا وظیفهٔ اهل الله در صحبت پادشاهان خدا آگاه در اندرزگویی و نصیحت‌گری انحصار دارد لاجرم پندهای سودمند مذکور ساخته ادای حق مقام نمودند و آنحضرت [۱]که گنجور لطائف و دقائق و خازن معارف و حقائقاند بنابر خشنودی الهی و خرسندی جناب عرفان‌پناهی از باب تجاهل‌العارف فرمودهٔ [۲]ایشان را به‌کمال توجّه خاطر و حضور قلب اصغا فرموده در مخزن سینهٔ اسرار خزینه جا دادند و چون خدمهٔ شیخ هیچ‌چیز از کسی نمی‌گرفتند مگر قلیلی از لوازم بشریّت که این نیز در وقتش به‌موقع قبول وصول می‌یافت آنحضرت از زخارف دنیوی به‌رسم فتوح بگذرانیدند [۳]همین سبحه و دستاری سفید به‌نظر انور ایشان که از روی باطن به‌نور معرفت الهی مزیّن و حالی بوده هرچند به‌ظاهر از زیور بصارت عاطل و خالی بود درآورده اظهار چشمداشت قبول نمودند و جناب شیخ بنابر رعایت آن والاحضرت به‌قبول آن هدیه مبادرت فرمودند.

و بندگان حضرت در پایان صحبت از روی انبساط به‌نحوی که بر خاطر شریف گران نیامده باعث انقباض ایشان نشود توقّع قبول قلیلی نقد به‌جهت تقسیم بر فقرا و مساکین که منسوبان جناب ولایت انتساب و مجاوران بقعهٔ برکت نصاب‌اند اظهار نمودند و بندگان شیخ از سربسط تمام فرمودند که فقیر مستحق نمی‌باشد چه هرکه خدا داد احتیاج به‌ماسوی نمی‌دارد و مجملاً چون مجلس از فاتحه تا خاتمه که به‌فاتحه توديع اختتام یافت کماینبغی به‌انجام رسید قرین سعادت و مصحوب و اقبال به‌دولتخانهٔ والا معاودت نمودند.

بیست و دوم[۴] چون حقائق احوال شیخ بلاول که زاهدی است به‌غایت پاک اعتقاد و پارسایی است بی‌نهایت پرهیزکار و پاکیزه روزگار از دنیا گوشه‌گیر و از خلق نفرت گرفته و دوری‌پذیر و به‌این معانی به‌شکفته‌رویی و خوشی محاوره و مهمانی و دوستی و نان دهی سرآمد عزلت گزینان ولایت [۵]پنجاب است مکرّر به‌مسامع عُلیا رسیده بود لاجرم اراده ملاقات شیخ مذکور فرموده به‌زاویهٔ مشارٌالیه

۱. برگ ۲۲۹، دیوان.
۲. برگ ۱۲٤، برتیش.
۳. برگ ۲٤۳، موزهٔ دهلی.
۴. دویم (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۲۹ ب، دیوان.

تشریف حضور پرنور ارزانی داشتند و بعد از استیفا صحبت رنگین که به‌خوشی و دلکشی پر از نمود خیرباد شیخ به‌جا آورده مبلغ ده هزار روپیه بر مجاوران و تبعهٔ بقعهٔ شیخ قسمت فرمودند.

بیست و چهارم ماه که ساعت مختار مسعود بود اشاره عُلیا والاحضرت اعلی دربارهٔ روانه شدن پیشخانهٔ برکت نشانه به‌سمت دارالخلافهٔ [1]عظمٰی سمت وقوع پذیرفت و شاه علی کوتوال و عملهٔ فرّاشخانه از مشرف و میر منزل و امثال ایشان به‌طریق معهود این دولتکدهٔ والا که در نظائر این وقت خلعت می‌یابند به‌خلاع فاخره مخلع شدند و در همین روز سعادت‌اندوز تربیت خان که در تقدیم خدمت رسالت بلخ بر طبق مقصد و مرام اقدام نموده بازگشته بود به‌سعادت زمین‌بوس آستان آسمان نشان فائز شد و چهل و پنج رأس اسب و چهل و پنج شتر نر و مایه بُختی و چند پارچهٔ چینی نفیس و دیگر نفائس از قالی و نمد تکیه و امثال آن به‌طریق پیشکش گذرانید. از ظرائف تحف او مصحفی بود در بلخ به‌دست آورده که به‌خط شاد ملک خانم بنت سلطان محمّد میرزای بن میرزا پیر محمّد بن میرزا جهانگیر بن صاحبقران اعظم از «بای بسم تا میم تم» یک خط و یک قلم به‌خط ریحان در نهایت خوشی و دلکشی صورت رقم یافته بود و در آخر آن نام و نسب خود را در ضمن سطری چند به‌قلم رقاع نحوی خوش نوشته بود که به‌خطوط استادان سبعه مشتبه می‌شد. بندگان حضرت از مشاهدهٔ آن بی‌نهایت منبسط و خوش وقت شده آن تحفهٔ نایاب را که از حیثیت خط نیز درج در مکنون بود در خزانة[2]الکتب خاصّه مخزون ساختند.

[3]بیست و پنجم ماه فرخنده انجمن جشن مبارک وزن همایون شمسی سال چهل و پنجم از عمر ابد پایان خدیو زمین و زمان در نشیمن شاه برج دولتخانهٔ دارالسلطنه که ارتفاع شرفات غرفه‌های گردون عروجش از غایت رفعت و مقدار سر به‌برابری بروج چرخ چنبری فرود نمی‌آرد و متانت اساس خاکریز افلاک ستیزش خصوص در اینولا که محل وزن والای حضرت اعلی شده از کمال عظمت مکانت و مکان و رزانت قدر و مقدارش به‌همسنگی مرکز کرّهٔ زمین نمی‌دهد، انعقاد یافت و بنابر رسوم معهوده این روز شرافت‌اندوز [4]از داد و دهش و اضافهٔ مناصب و افزایش مراتب و رواتب به‌ظهور آمده سایر ارباب استحقاق و استعداد به‌چندین مرتبه زیاده از مراتب خواهش بر کام خواطر و مراد دلها فیروز گشتند و در همین فرخنده روز سعید خان صوبه‌دار کابل به‌فوز سعادت زمین‌بوس

---

۱. برگ ٢٤٤، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٢٣٠، دیوان.
۳. برگ ١٢٤ ب، برتیش.
۴. برگ ٢٤٤ ب، موزهٔ دهلی.

انجمن حضور همایون از سرنو ممنون بخت سعید شد و هزار اشرفی و هزار روپیه به‌صیغهٔ نذر گذرانیده منظور نظر قبول آمد و عبدالقادر پسر احداد ددمنش بدنهاد که ریاست سایر افغانان دیونژاد سرحد کابل داشت در اینولا به‌وساطت راهنمایی آن شجاعت انتما و تحریک بخت کارفرمای خود ترک سلوک و طریقهٔ ناشایست عصیان و طغیان نموده دست از ارتکاب کار ناکردنی راهزنی باز داشته بود و به‌اعتماد عهد و پیمان خان سعادت نشان خاطر جمع و دل نهاد شده ارادهٔ بندگی درگاه جهانبان پیش گرفته بود به‌وسیلهٔ او از سعادت زمین‌بوس آستانهٔ سپهرنشانه رأس‌المال [1]سرافرازی جاودانه به‌دست آورده و در همین انجمن والا سعید خان به‌اضافهٔ هزاری ذات و چهار هزار سوار که سه هزار از آن دو اسبه و سه اسبه اعتبار پذیرفته بود، مقرّر شد. تربیت خان از اصل و اضافه به‌مرتبهٔ منصب هزار و پانصد ذات و پانصد سوار رسید و تقدیم خدمت آخته بیگی از تغییر مرشد قلی خان بدو تفویض یافته از عنایت خلعت نیز نوازش پذیرفت. اصالت خان خلف[2] میر میران یزدی از اصل و اضافه به‌منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار سرمایهٔ مزید اعتبار اندوخت و از تغییر عبدالرّحمٰن ولد صادق خان به‌تقدیم خدمت بخشیگری احدیان و مرحمت خلعت نوازش پذیرفت و خلیل خان برادرش نیز به‌همین پایهٔ منصب از اصل و اضافه بلندپایه گشت.

بیست و ششم ماه وزیر خان صاحب صوبهٔ پنجاب بنابر آن‌که در خدمت آنحضرت نسبت خدمت قدیم و بندگی دیرین داشت به‌تازگی او را از خاک برداشته پایهٔ قدرش از سمک به‌سماک رسانیدند و منزل آن خان وزارت مکان را که در این ایّام سمت اتمام یافته از فیض ورود مسعود بهشت آیین بل رشک فرمای فردوس‌برین گردانیده بر این سراساس بنای اعتبارش را مایه‌دار بل پایدار ساختند و او را از رأس‌المال افتخار ابدی و مباهات سرمدی به‌وایه تمنّا مایه‌دار فرمودند و خان مذکور که از پرتو قدم خدمت خدیو جهان با وجود دانش رسمی رسوم ملازمت ملوک دانسته آداب‌شناسی و قاعده‌دانی دیگر انداخته بود شکرانهٔ این عنایت سرشار که باعث سرافرازی جاودانه اولاد و اعقاب بود به‌جا آورده بعد از ادای مراسم [3]پای انداز و نیاز پیشکش گرانمند از سایر ظرائف و نوادر مشتمل بر مرصّع آلات و ظروف و آلات زر و باقی امتعهٔ نفیسهٔ خصوص زربفت و قماشهای گرانمایهٔ ایران و گُجرات و پنجاه سر اسب عراقی از نظر انور پادشاه هفت کشور و چون در [4]مبادی قدوم دارالسلطنه هنگام نهضت

---

۱. برگ ۲۳۰ ب، دیوان.
۲. اصالت خان میر میران (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲۳۱، دیوان.
۴. برگ ۱۲۵، برتیش.

کشمیر موازی چهار لک روپیه از جمله پیشکش او شرف قبول یافته بود نخست از موقّف خلافت در قبول توقّف و ایستادگی تمام روی داد و ثانیاً بنابر غایت درخواست التماس آن خان عقیدت مکان ارادت مقام که به‌سرحد الجاح و ابرام رسیده بود سبب رعایت جانب و ملاحظهٔ خاطر نهایت مراتب عنایت تام با این معنی نومیدی او نشود در این مرتبه نیز مبلغ دو لک روپیه از سایر اجناس به‌درجهٔ قبول رسیده، مجملاً شب و روز مذکور که لیلةالمعراج بود مبلغ ده هزار روپیه بنابر [1]قانون معهود هر ساله چنانچه سابقاً مذکور گشته بر سایر نیازمندان قسمت شد.

وقایع ماه بهمن

دوم آن ماه منزل یمین‌الدّوله آصف خان از تشریف قدوم اشرف آن سرود داغ دل منازل قمر بل عزّت فزای شرف خانهٔ مهر انور گشت و خان قاعده‌شناس سپاس این عنایت بی‌قیاس به‌جا آورده نخست اقامت مراسم پای انداز و نثار نموده آنگاه پیشکش لایق از انواع جواهر و آلات مرصّع و طلای وطلایی و اقمشهٔ ثمینه آماده ساخته به‌نظر انور درآورد و نظر به‌کمال عنایت جانب خان رفیع جناب پرتو اقبال قبول بر آن تافت.

وقایع ولایت جنوبی که در اینولا سمت [2]وقوع و شیوع یافت

چون مهابت خان خانِ‌خانان که پاسبانی آن حدود بدو تفویض داشت به‌مقتضای قضای آسمانی آنجهانی شد و هنوز خان زمان که صوبه‌داری صوب بالای گهات بدو رجوع داشت نرسیده عرصه به‌ظاهر خالی بود ساهوی تیره رأی سیاه روز با گروهی از بازماندگان مرحوم بی‌نظام چنانچه شیوهٔ ناستودهٔ آن اهرمن صفتان کم فرصت است مساعدت وقت را غنیمتی عظیم انگاشته دست یازی روزگار را ار دست نداده[3] برسر مضافات دولت‌آباد که در قبضهٔ قبض و تصرّف اولیای پایدار بود شتافته در خیره‌چشمی و چیره‌دستی که از دست ایشان می‌آید قطعاً کوتاهی نکردند و چون سیّد مرتضٰی خان در قلعهٔ دولت‌آباد اندک مایهٔ مردمی داشت و مخالفان در کثرت عدو و عدت کمی نداشتند ناچار از آنجا که مقتضای حزم و احتیاط است به‌فکرهای دور و دراز افتاده بنابر لوازم سرداری به‌همین قلعه‌داری تنها اکتفا نمود دست از ادای دلیری که بنابر نگاهبانی آن حصن حصین [4]وظیفهٔ او

۱. برگ ٢٤٥ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٢٣١ ب، دیوان.
۳. ندادند و (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٢٤٦، موزهٔ دهلی.

نبوده به‌حکم تهوّر در خاطر داشت باز داشت و بالضرور از آن زیاده سران پای کم آورده از قلعه برنیامد و خان دوران بعد از آگاهی بر این قضیه حسب‌الحکم پادشاهی چنانچه سابقاً گذارش یافت پنجم بهمن از مالوَه به‌برهان‌پور شتافته مادَهو سنگه و میر فضل الله را به‌پاسداری شهر و نواحی باز داشت و خود با راجه جَی سنگه و مبارز خان و جَگراج بُندَیله و مالُوجی و پرسُوجی بهونسله و حکیم خوشحال بخشی و کرم خان و باقی بیگ اوزبک و جمعی دیگر متوجّه بالای گهات شده روز پنجشنبه به‌ظفرنَگَر رسید و بی‌توقّف راهی گشته در عرض سه روز به‌کهرکِی شتافت و از آنجا بر سبیل ایلغار قطع مراحل در اندک [1]فرصتی به‌دولت‌آباد پیوست و یک روز در آن مقام به‌قصد استعلام مقرّ آن آشفته مغزان خیره‌سر و استحضار مقصد و مطمح انظار آن کوتاه نظران پیش پا نگر قرار اقامت و استقرار داد و چون خبردار شد که مخالفان مخذول که در اطراف دولت‌آباد پراکنده گشته بودند به‌مجرّد استماع خبر وصول خیل سعادت بی‌درنگ تهانه‌ها را گذاشته آهنگ سمت راندوه نمودند بنابراین هشتم ماه از دولت‌آباد برآمده به‌راندوه راهی شد و چون به‌مقصد رسیده اطّلاع یافت که آن تیره روزگاری چند همان روز که ماهچهٔ مهر [2]شعاع رایت [3]موکب منصور از افق خط دولت‌آباد ارتفاع پذیرفته از راندوه نیز احتیاطی وادی فرار نموده‌اند و به‌شتاب بخت برگشته در آن سرزمین هائم و سرگشته می‌گردند. لاجرم هماندم به‌قصد گوشمال مخالفان خارج آهنگ مهیّای تعاقب شد و چون ساز راه راست شد از آن مقام راهی شدند و یک و نیم روز گذشته به‌کنار آب بان گنگا رسیدند و در آنجا ظاهر شد که افواج غنیم بی‌راه از وهم ضرب دست و زخمهٔ تیغ گران‌سنگ بهادران که اگر به‌مثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و رکاب ثقیل سازند اسفندیار رویین تن بل رستم تهمتن به‌سنگی هزیمت تن نهاده عار فرار به‌خود قرار دهند[4]، سر به‌وادی انهزام گذاشته‌اند و به‌امید خلاصی از جنگ دلاوران اگر بالفرض خدنگ راست آهنگ شان راه بالا پیش گیرد هر آئینه به‌سهم آن بهرام خنجر گزار[5] از دور دائرهٔ چنبر چرخ چاچی بیرون رود از سر مواجهه و مقاتله موکب اقبال درگذشته‌اند و طریق مجادله و مقاتله بر یک سو گذاشته به‌سمت سیوگاون رهگرای شدند.

---

۱. برگ ۲۳۲، دیوان.
۲. برگ ۲٤٦ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۲۵ ب، برتیش.
۴. دهد (برتیش)
۵. گذار (برتیش).

مجملاً چون خان دوران با سایر بهادران به‌مجرّد استماع [1]این خبر راه به‌جانب پیش گرفته آخر آن روز به‌مقصد رسید و اینجا خبر یافت که آن گروه خاکسار باد پیما دو کروه از سیوگاون گذشته بر سرساحل آبی منزل گزیده‌اند، لاجرم سردار جلادت شعار از کمال کارطلبی‌ها با وجود تنگی وقت [2]و تنگ آمدن سواران و به‌ستوه آوردن ستوران از ایلغار بسیار ترتیب صفوف موکّب اقبال پرداخته راجه جَی سنگه و جَگَراج را در فوج هراول صف آرا ساخت و خود در قول قرارگرفته برانغار و جوانغار نیز به‌پیرایهٔ وجود بهادران پیکار آزموده کارگزار پیراسته روی به‌مواجهه آن تیره رأیان آورده و چون به‌مقصد رسیدند مخذولان به‌مجرّد ظهور علامات موکب اقبال پشت به‌عرصهٔ کارزار روی به‌راه فرار آوردند و پناه به‌ظلمت شب برده زینهاری شب تاری شدند.

چون تعاقب دشمن در سیاهی شب منافی روش سپاهگری بود از دنبال ایشان نشتافته همانجا فرود آمدند و یک‌پهر از شب مانده به‌سمت امراپور روانه شد که شاید از آن مقهوران خبری بیاید و چون سایر سرداران بدانجا رسیده جاسوسان خبر رسانیدند که ایشان اسباب بنگاه خود از گریوه مانک دوند به‌سمت قلعهٔ جُنَیر راهی ساخته خود اراده دارند که از راه کوتل موهری به‌بالای گهات برآیند. لاجرم همگنان به‌صلاح دید یکدیگر قرار دادند که چون غنیم حسب‌الامکان روبه‌روی اولیای دولت نمی‌شود به‌طریق ایلغار از عقب ایشان به‌قصبهٔ مانک دوند شتابند شاید که بدین روش بنه مخالفان به‌تصرّف درآید و در این صورت بنابر مقتضای «**الغارة احد العلتین**» وهن و فتور [3]در بنیاد جمعیّت تفرقه خاصیّت ایشان افتاده سلک پیوندشان به‌پراکندگی گراید[4] و چون به‌این اندیشهٔ صائب راهی شده به‌نزدیکی مقصد رسیدند ظاهر شد که بعضی از بار و بنه اهل ادبار به‌بالای گریوه رسیده و باقی مشرف بر رسیدن است. لاجرم دلیران یکّه‌تاز به‌شتاب سیلاب سر در نشیب از عقب آن بد عاقبتان روی به‌فراز عقبه نهادند و چون قوشونی از غنیم که بدرقهٔ آنها بودند بیرقهای نشان غازیان موکب عظیم‌الشأن و لوامع تیغ و سنان و بوارق اسلحه ایشان را که مانند برق لامع در پی آن تیره‌بختان داشتند به‌نظر درآورده از داعیهٔ موکب اقبال آگاه شدند، به‌خاطر آوردند که دمی چند سرراه [5]را نگاهداشته به‌دستیاری درآیند که مگر در عرض آن مدّت جمیع مردم ایشان وقت یافته خود را به‌بالای گریوه رسانید و

۱. برگ ۲۳۲ ب، دیوان.
۲. برگ ۲٤۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲٤۷ ب، موزهٔ دهلی.
۴. گرایید (دیوان هند)؛ برگ ۲۳۳، دیوان.
۵. برگ ۱۲٦، برتیش.

چون مفسدان به‌این عزیمت فاسد سنگ راه مطلب و سدّ باب مقصد بهادران شده پیش روی سیلاب خانه کن بنیاد افکن را به‌مشتی خاشاک بستند و سرراه آتش شعله افروز خرمن سوز را به‌دستهٔ خس گرفتند در دم از صدمهٔ دلیران موکب مسعود به‌نحوی نیست و نابود شدند که گویی جملهٔ آن گروه سیاه بیرون تیره درون معاینه:

چون سرمه که در رهگذر باد فروشـند

به‌محض جنبش باد حمله نخستین که در حقیقت اثر صرصر داشت معدوم مطلق گشتند.

آنگاه یغماییان عسکر اقبال دست به‌نهب [1]و غارت گشوده آتش تاراج در اسباب [2]آن بدکیشان سرکش زدند و قریب هشت هزار گاو غلّه بار و باقی کاروان که بان و سلاحهای جنگ بر آن بود به‌تصرّف درآمد و نزدیک سه هزار نفس از بیم سر تن به‌ذل اسیری داده گردن بغل دستگیری نهادند و از این فتح مبین که در نصیب اولیاء دولت ابد پیوند آمده باعث کسر قلوب بقیهٔ اعدا شد، تزلزل تمام در اساس عزیمت غنیم فتوری عظیم در مبانی رسوخ منیت آن فرقهٔ پریشان نیّت پراکنده طویت راه یافت و خان دوران سایر غنائم این فتح بزرگ را که در معنی از عظائم علامات اقبال صاحبقران ثانی بوده به‌ظاهر از آثار عزائم همم بهادران روی نموده بود بر سایر سپاهیان مسلم داشت و به‌همان پا راز راه پاتهیری تا احمدنَگَر شتافته به‌خصوصیّات قلعه آنجا باز رسید و از رهگذر سرانجام آذوقهٔ قلعه و مدد خرج حشم به‌همه جهت جمعیّت خاطر اندوخته متوجّه پَتَن شد و چون در این حال خبر به‌خان دوران رسید که خان زمان به‌نواحی دولت‌آباد رسیده و بنابر آن لشکر کومکی بالای گهات را نزد خان مشارٌالیه ارسال داشته خود به‌برهان‌پور که نظم و نسق و حراست آن در عهدهٔ تعهّد او بود بازگشت نمود. از بدائع امور که همانا از اخلاص خالص و ارادت صافی و خاصیّت صدق نیّت و حسن عقیدت تواند بود آن‌که: این مایه ترددات نمایان و ایلغارهای دور و دراز آن خانهٔ والاپایهٔ بلندمکان در عرض هژده روز صورت صدور بست.

وقائع دربار سپهرمدار

ششم بهمن ماه منزل علّامی افضل [3]خان که در لاهور اساس یافته به‌تازگی سمت اتمام پذیرفته بود از یمن قدم و برکت قدوم آنحضرت محل نزول فیوضات آسمانی و مهبط میامن و برکات جاودانی

---

۱. از اینجا تا «... است و فیل سرافراز گشته» از نسخهٔ دیوان هند افتاده است.
۲. برگ ۲٤۸، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲٤۸ ب، موزهٔ دهلی.

گشت و آن دستور اعظم و سایر اطوار و اوضاع او دستورالعمل دانشوران حال بل دانایان عهد ماضی و استقبال را نمی‌شاید به‌شکرانهٔ این مایهٔ سرافرازی ترتیب پای انداز نمایان نموده پیشکشی گرانمند از انواع نوادر جواهر و مرصّع آلات و امتعهٔ نفیسه گذرانید و ده هزار روپیه که به‌صیغهٔ نثار نامزد شده بود از تموّج دریای سخا و جود به‌ساحل امیدواری عبدالقادر پسر احداد مذکور که در آن انجمن پرنور به‌سعادت بار کامگار بود افتاده سیر چشم تمنّا گشت و موکب سعادت به‌تاریخ... همعنان جاه و جلال و قرین دولت و اقبال از دارالسلطنهٔ لاهور سمت دارالخلافهٔ کبرٰی شد و چون در اینولا شاهزادهٔ والاگوهر [1]سلطان مراد بخش که تا غایت آبلهٔ اطفال برنیاورده درینولا به‌سبب همان عارضه صاحب فراش بودند و در این حال سواری بنابر احتمال حرکت عنف کمال دشواری داشت از این رو به‌جدائی چند روزه قرّةالعین اعیان خلافت راضی شدند که بعد از زوال آن عارضه از دنبال به‌آهستگی متوجّه شوند و به‌جهت تعهّد و تفقد احوال و پرستاری و تیمارداری شاهزادهٔ عالمیان رابعهٔ دوم [2]ستی خانم را که در فنون طب‌النّساء بل در معالجهٔ امراض مخوفه از درستی سلیقه یدطولی دارد در لاهور باز داشتند و وزیر خان را که در مداوای او و اصعبه کمال مهارت و خبرت اندوخته مکرّر از عهد صبی باز معالجهٔ سؤالمزاج شاهزاده‌های نامدار نموده دهم در منزل نخستین به‌مرحمت خلعت خاصّه و فیل مختص ساخته مستظهر و مستمال مرخّص فرمودند که به‌تداوی آن بلنداقبال پردازد و در این تاریخ شیخ موسای گیلانی به‌تفویض خدمت دیوانی پنجاب امتیاز پذیرفت و نجابت خان به‌خلعت خاصه و عنایت فیل نوازش پذیرفته رخصت شتافتن به‌محال فوجداری سابق یافت و زمیندار چنپال که در اینولا به‌سعادت آستانبوس درگاه والا فائز شده بود به‌عنایت خلعت و اسب رعایت یافته به‌همراهی خان مذکور مرخّص شد و چون قرارداد خاطر اقدس آن بود که موکب اقبال از دارالسلطنهٔ لاهور تا پرگنهٔ سهارنپور به‌خشکی مرحله نورد گشته از آنجا کشتی سوار متوجّه دارالخلافهٔ لاهور عظمٰی شود، بنابر آن بعضی از کارخانجات سرکار خاصّهٔ پادشاهی و ناظمان امور آنها و عملهٔ متعلّقه بدان و سایر حشم و خدم زیادتی که همراهی همگی در این راه چندان درکار نبود حسب‌الامر اعلی از شاهراه اعظم راهی اکبرآباد شدند و هم در اینولا سعید خان به‌عنایت خلعت و جمدهر مرصّع و پهولکتاره و اسب و فیل سرافراز گشته[3] به‌کابل مرخّص شد و [4]عبدالقادر مذکور به‌مرحمت خلعت و شمشیر و فیل و انعام ده

۱. برگ ۱۲٦ ب، برتیش.
۲. برگ ۲٤۹، موزهٔ دهلی.
۳. از «و غارت گشوده آتش...» تا اینجا از نسخهٔ دیوان هند افتاده است.
۴. برگ ۲٤۹ ب، موزهٔ دهلی.

هزار روپیه و منصب هزاری ذات و سیصد سوار بر تمنّای خاطر کامگاری یافته حسب‌الامر والا همراه خان مشارٌالیه راهی شد و موکب مسعود به‌ساعت مختار از دارالسلطنهٔ [1]لاهور ماهچهٔ رایت ظفرآیت را که فروغ مهر انور و سعادت اکبر دارد ارتفاع بخشیده کوچ در کوچ رو به‌سوی دارالخلافهٔ عظمٰی آورد.

و بیست و نهم ماه باغ حافظ رخنه که چشم و چراغ سرزمین سرهند است از فیض نزول موکب سعادت، بهشت روی زمین شد و از گلگشت سرتاسر آن بهشتی مسکن خاصّه نشیمن دلنشین که حسب‌الامر اعلی برکنار تالاب بیرون باغ به‌تازگی بنیاد یافته بود و وام حق مقام به‌ادا رسید، آنگاه تصرّفات به‌جای آنان که تازه در باب کیفیّت عمارات آنجا به‌خاطر مقدّس دقیقه رس رسیده بود به‌متصدّیان عمارات خاطرنشین فرمودند که طبق فرموده به‌ظهور آرند.

وقایع ماه اسفندار

دوم آن ماه ظاهر پرگنهٔ شاه‌آباد که ابدالآباد از پرتو فیض نزول موکب اقبال پادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معاینهٔ مانند صفوتکدهٔ باطن روشندلان صفای آئینهٔ مهر انور پذیرفت. در این منزل عمدةالدّوله اسلام خان میربخشی را به‌سرداری هفت هزار سوار در باب تنبیه متمردان آن سوی آب دهلی که پیوسته در پی سرکشی [2]بوده برسر راهنزنی می‌باشند نامزد نموده راهی ساختند و سردار خان و دیندار خان و شیخ فرید ولد قطب‌الدّین خان و اصالت خان و لطیف خان نقشبندی و سیّد عالم بارَهه و قلعدار خان و سیّد لطف علی و چندی دیگر در این فوج معیّن شدند و مقرّر شد [3]که رستم خان دکنی از سَنبَهل که به‌جاگیر او مقرّر است به‌فوج آن رکن‌الدّوله پیوسته در این مهمّ همراهی گزینید و هم در این تاریخ اشتعال شعلهٔ غضب پادشاهی که نمودار التهاب آتش قهر الهی است به‌زبانه کشی درآمده برسر سوختن خرمن جان و خانمان زیاده سران گردنکش اینجاب آب جون آمد و تقدیم این خدمت نامزد شایسته خان مهین خلف یمین‌الدّوله [4]نامدار شده، هم در این روز خان مشارٌالیه را با ده هزار سوار از جمله تابینان والد ماجد خود با اختیار ولد مبارز خان و جمعی ارباب مناصب والا که عدد سواران همگی تا پنجهزار کس می‌کشید به‌انصرام این قرار داد صواب بنیاد رخصت دادند و مقر فرمودند که به‌زودی تا دهلی شتافته مصحوب باقر خان به‌استیصال آن فسادانگیزان اشتغال نماید.

---

۱. برگ ۲۳۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۵۰، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۲۷، برتیش.
۴. برگ ۲۳٤، دیوان.

پنجم ماه مذکور مطابق پنجم شهر برکت بهر رمضان چون در نواحی لوریه راه بر ساحل رودبار جون افتاد برخلاف معهود بحر کرم بل ابر جود کشتی‌نشین گشته تفرّج کنان و شکار افکنان به‌سوی مقصد توجّه فرمودند.

و یازدهم ماه چون [1]سفینهٔ اقبال که در آن محل محمل کوه وقار و سکینه بود بر باغ و عمارات مقرّب خان که در سرزمین کیرانه برکنار آب سمت وقوع دارد گذار افکند، بندگان حضرت به‌قصد مزید اعتبار آن پرستار دیرینه و تمهید قواعد مباهات جاوید سلسلهٔ او لمحهٔ فیض نزول همایون بدین منزل نزهت آیین مبذول داشتند و خان مذکور پس از اقامت مراسم پای انداز و نثار مجموع اسباب و اموال خود که در این مدّت به‌دولت این دولتخانهٔ ابدقرین اندوخته بود در صحن آن سرابستان به‌ترتیب چیده به‌نام پیشکش مسمّی بل به‌سمت شکرانه موسوم ساخت و بندگان حضرت بنابر مراعات خاطر او به‌قبول قلیلی از جواهر و طلا آلات اکتفا نموده معدودی از آلات سیمینه که به‌غایت خوش ساخت بود به‌جهت نمونه ساختن پذیرفتند و مابقی را به‌خان مذکور بخشیدند.

چهاردهم ماه سیّد شجاعت خان که از وقت معاودت دکن باز به‌جاگیر خود شتافته بود ادراک فوز سعادت ملازمت نمود.

پانزدهم دارالملک دهلی سرمنزل خیل اقبال آمده عرصهٔ نزهستان نورگده به‌هبوط انوار ظلّ الهی حقیقتاً (کذا) نورستان [2]قدس گردید.

و روز دیگر به‌طواف مرقد منوّر حضرت جنّت‌آشیانی متوجّه شده از ورود آن حظیره خطیره فیض‌اندوز گشتند و بعد از ادای آداب زیارت از قرأت فاتحه فایحه و [3]استدعای مغفرت وظیفهٔ مقرّره‌ای که عبارت از عطای مجاوران است در ضمن عطای مبلغ پنج هزار روپیه ادا نمودند.

هفدهم ماه معظّم اهل اردوی جهانپوی همانجا باز داشته با شاهزاده‌های والاگوهر و چندی از مقرّبان درگاه والا و خدمهٔ خدمات نزدیک و قراولان که ناگزیر شکارند به‌سوی صیدگاه پالم[4] شتافتند. چهار روز در آن سرزمین نشاط‌اندوز شکار بوده قضا را بر طبق دستور معهور آن نوبت در یک روز چهل آهوی سیاه از همان تفنگ خاص که به«خاصبان» نامی است صید نمودند و این اتّفاق بدیع باعث مزید انبساط طبع آمد.

---

۱. برگ ۲۵۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۳٤ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۵۱، موزهٔ دهلی.
۴. پالم (Palam): در حال حاضر در این محلّ فرودگاه داخلی کشور است.

بیست و دوم ماه از نزدیکی شهر دهلی گذشته آن دارالملک را بر جانب دست چپ گذاشتند و در آن نزدیکی قرین دولت فرود آمده به‌سعادت منزل گزیدند و از دوّار ظاهر شهر کوچ مبارک موکب اقبال پیوست.

بیست و پنجم همعنان اقبال و دولت انداز شیرافکنی نموده به‌سوی بیشه‌ای که همیشه کنام شیران اژدها صولت می‌باشد متوجّه شدند و به‌یک دم شش [1]قلاده تنومند هزبر قوی هیکل سه نر و سه ماده به‌دمدمهٔ افسون اژدهای دمان بی‌جان شد و چهار بچّهٔ شیر دستگیر پنجهٔ صولت گرزبرداران شیرافکن البرزشکن موکب دولت شدند.

و در اینولا والا مکرّمتی از مکارم عالم بالا و مواهب حضرت ایزد تعالی که نسبت به‌سایر عالمیان عموماً و [2]به‌حضرت ارفع اعلی و شاهزادهٔ اکبر اعظم خصوصاً روی نموده باعث شکفته‌رویی عالم و امیدواری ابناء آدم گردید. رسیدن نصیبهٔ کاملهٔ آن پادشاهزادهٔ سپهرجناب است از فیض قسمت ازلی به‌کمال نصاب یعنی [3]فرخنده ولادت سعادتمند شاهزادهٔ قدسی‌نژاد در شبستان عصمت و عفّت کریمه شاهزادهٔ غفرانمآب سلطان پرویز و تبیین خصوصیّات کیفیّت این عطای متین آن‌که:

روز بیست و ششم اسفندار ماه الهی مطابق جمعه بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و چهل و سه که موضع سلطانپور از مضافات پرگنهٔ پَلوَل مخیم سرادق اقبال بود به‌هنگام طلوع طلیعهٔ مهر انور تباشیر صبح ظهور آن فرخنده فرّ اختر برج سروری جلوه‌گری نمود و نوید قرب ورود مسعود این همایون مولود ارجمند به‌عالم شهود وقتی به‌سمع اشرف رسید که تمام محل پادشاهی و اکثر اردوی گیتی پوی راهی شده بودند. بنابراین از توقّف خلافت کبرٰی امر اعلی به‌توقّف شاهزادهٔ والاقدر زیور صدور پذیرفت که بعد از قدوم آن خجسته قدم فرزند سعادت پیوند به‌آهستگی متوجّه شوند و چندی از امراء عظّام را در خدمت شاهزادهٔ عالمیان باز داشتند که هنگام کوچ در رکاب برکت نصاب آن شاهزادهٔ عظمت نساب پذیرای اکتساب سعادت گردند و چون این [4]بشارت عظمٰی که عبارت است از میلاد آن والانژاد که در دو گهری و ربع از پهر اوّل این روز سعادت افروز وقوع یافته بود در منزل دیگر به‌موقّف عرض اعلی رسید از کمال انبساط خاطر عاطر آن روز فرخنده را عید سعید گرفتند و

---

۱. برگ ۱۲۷ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۵۱ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۳۵، دیوان.
۴. برگ ۲۵۲، موزهٔ دهلی.

گورکهٔ دولت را به‌نوای شادیانه این نوروز اعظم نواختند و سایر بنده‌های درگاه والا مراسم تنهئت و مبارکباد به‌طریق اعیاد معهوده به‌جا آوردند.

بیست و هفتم ماه در عرض راه میان موضع منجهوی و بچهولی معروض ملتزمان رکاب سعادت انتساب شد که در نزدیکی این محل تنومند [1]شیری چند اهرمن هیکل در بیغولهٔ جنگل جا گرفته‌اند که ثور آسمان بل اسد چه جای جدی و حمل را از محاذی مسکن و محل خویشتن مجال گذشتن نمی‌دهند و از این راه آزار و اضرار تمام به‌انعام و مواشی سکنهٔ حوالی و حواشی این سرزمین می‌رسد لاجرم حضرت پادشاه شیر شکار از کمال خواهشی که به‌شکار شیر داشتند هم از راه آن سمت متوجّه شدند و در عین رسیدن چهار شیر نر و ماده را به‌تفنگ خاصه انداختند.

سی‌ام ماه مذکور سرزمین دلنشین گهات سامی که در نزدیکی دارالخلافهٔ عظمٰی برکنار دریای جون سمت وقوع دارد از ورود مسعود موکب اقبال قرین روکش سپهربرین گشته والا نشیمنهای آسمان نشان که تازه در آنولا حسب‌الامر سامی نزدیک گهات مذکور سمت یافته بود از نزول اشرف منزلت شرف محمل حمل پذیرفت و [2]در این منزل پادشاهزادهٔ والاقدر عالی‌مقدار حسب‌الامر اعلی متعاقب راهی شده بود فوز سعادت ملازمت نمود و هزار مهر و هزار روپیه به‌رسم معهود بر سبیل نذر از نظر انور گذرانیده التماس نام آن [3]فرخنده اختر نموده و بندگان حضرت آن همایون قدم خجسته قدوم را به«سلیمان شکوه» موسوم فرمودند و از اتّفاقات بدیعه تاریخ ولادت سراسر سعادت آن شاهزادهٔ فرخنده اختر است که مصرع موزون:

سلیمان شکوه سـلیمان شـکوه (۱۰٤٤ ﻫ)

درست آمد و هم در این روز عبدالله خان بهادر فیروزجنگ که حسب‌الصدور امر جهان مطاع به‌تأدیب متمردان رَتَن‌پور مأمور شده بود و بعد از تقدیم آن مهمّ چنانچه هم‌اکنون ایضاح آن امر مبهم می‌نماید. زمیندار آن موضع بابُو لَچهمَن و سایر زمینداران نواحی آن را با سایر غنائم همراه گرفته به‌درگاه والا رسید و سعادت ملازمت اندوخته نخست هزار [4]اشرفی به‌رسم معهود به‌نذر ملازمت گذرانید و موافق عدد مذکور اشرفی که به‌نیّت برآمد این مهمّ نذر نموده بود به‌نظر انور درآورد و التماس گذرانیدن پیشکش خود و زمینداران مذکور نموده، بنابر حکم اشرف به‌روز فرخندهٔ نوروز موقوف ماند

---

۱. برگ ۲۳۵ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۵۲ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۲۸، برتیش.
۴. برگ ۲۳٦، دیوان.

و کیفیّت فتح مذکور آن‌که: چون خان فیروزجنگ به‌گوشمال زمینداران سرکش آن سرزمین فرمان‌پذیر شده آهنگ آن مقام نموده راهی شد بعد از قطع مراحل در چهار کروهی کوتل بهاگی که نزدیک شصت کروه از رَتَن‌پور دور است منزل [۱] گزید در این وقت امر سنگه زمیندار مادهون با جمعیّت خود به‌خیل اقبال ملحق شد و چون آن خان والامکان مابین کریوهٔ مذکور رسید از آنجا که راه سرداری و کارگزاری و لشکر کشی و سپهسالاری است در آن مقام اقامت ننموده بی‌توقّف و تأمل با وجود صعوبت گریوه پای در راه نهاد و چون زمینداران آن حدود که به‌استظهار غرور و پندار پشت گرم شده به‌منزل پیش شتافته بود و آنجا سرراه گرفته در مجادله گشاده ارادهٔ آن داشت که به‌غبار وجود بی‌بود مشتی سبک سرخاکسار پیش صدمهٔ صرصر بگیرد و روی لطمهٔ بحر اخضر به‌پشتی خس نهادی چند خاشاک سرشت نگاهدارد.

در این حال که خان فیروزجنگ از پیشنهاد آن ملامت منشی چند و سفاهت‌کیش آگاه گشت فی‌الحال به‌شتاب باد و سحاب راهی شده روی به‌بالای گهات نهاد و شعله‌افروز آتش‌کین گشته به‌باد حمله نخستین دود از نهاد دمار از روزگار آن بدطینتان ددگوهر برآورد و چون از همین صدمه گروهی انبوه کشته گشته در سقر مقر گرفتند باقی قرار به‌فرار داده به‌مقر مفر که عبارت است از تینوتهرنام حصاربندی اشکال پیوند واقع در جنگل شمال رویه کتل [۲] شتافتند و بهادران تهوّر شعار از عقب ایشان به‌فراز آن عقبه برآمده به‌جستن آثار آن اهرمن منظری چند دیوسار پرداختند.

و چون سمت هزیمت آن بد باطنان ظاهر شد با وجود این‌که اطراف آن حصار از کثرت انبوهی اشجار جنگلهای دشوار [۳] گذار چندین حصار دیگر محاط بود چون باد صرصر در خلال درختان راه کرده بدان جنگل درآمدند و رفته رفته خود را به‌نزدیکی به‌دیوار باره رسانیده در همان گرمی هنگامه محاصره و تهیّهٔ اسباب فتح را گرم ساختند و ترک جان بر خویشتن آسان نموده کار بر متحصنان دشوار گرفتند و چون به‌کمتر فرصتی ساحت حوصله بر اهل آن حصار از مضیق محاصره تنگ عرصه‌تر گشت و دیدند که کار بدین مرتبه کشید و دانستند که چاره معامله در «جوهر» [۴] انحصار دارد دیده و دانسته بنابر وفور جهل و غرور تیغ بی‌داد از نیام نهاد بدکشیده از جان اهل خان و مان خود

---

۱. برگ ۲۵۳، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۳٦ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۵۳ ب، موزهٔ دهلی.
۴. جوهر: میان راجپوتان رسم بود وقتی که می‌دیدند در جنگ پیروزی به‌دست نیارند، زنان و فرزندان را در آتش انداخته خود به‌جنگ و نبرد می‌پرداختند.

دریغ نداشتند و بعد از کشتن زنان خود نیز کوششهای مردانه نموده به‌درک اسفل سعیر و قعر بئس‌المصیر شتافتند و قلعه به‌گشایش گرائیده معدودی [۱]چند از عیال و اطفال و جمعی که فرصت جوهرنمایی نیافته بودند دستگیر شدند و چون سر آن گریوه بدهنجار به‌غایت ناهموار بود احمال و اثقال اردو خصوص ارابه‌های توپخانه از فرط ناهمواری جاده در کمال دشواری عبور می‌نمود ناچار دو سه روز در آن مقام اقامت گزیده راه را هموار ساختند و از آنجا به‌توزوک شایان و روش‌نمایان به‌سمت رَتَن‌پور راهی شدند و چون بابُو لَچهمَن زمیندار آن موضع از این‌گونه فتحی که بر سرسواری دست داده بود آگاهی یافت از خواب [۲]پنداری به‌بیداری و از [۳]مستی بی‌هوشی به‌هشیاری گرائیده هوای خورأیی که لازمهٔ جنگل‌پروری و خودرویی است از سر بیرون کرد و از سر تملّق و فروتنی و روی عجز و زاری پیغامهای رقّت‌انگیز تضرّع‌آمیز داده به‌شفاعت امر سنگه زمیندار مادهون ابواب ضراعت و اظهار اطاعت گشود و قبول پیشکش گرانمند نموده تعیّن مبلغ را به‌حضور خود باز گذاشت و چون امر سنگه مذکور از جانب او ابواب استئمان مفتوح داشت و خود نیز به‌وسیلهٔ نامه و پیغام از در درخواه درآمد. از آن‌که شیوهٔ ستوده بندگان این درگاه بنابر پیروی مرشددارین خویشتن عفو زلات و صفح جنایات و اعطای آیان و بخشایش جان و مال خانمان زینهار خواهان است لاجرم سردار مروّت آثار فتوت شعار قبول ملتمس او نموده از سرجرم او درگذشت و سُندَر کِب رای که در اینولا از درگاه والا نزد خان فیروزجنگ آمده بود به‌همراهی یکی از اهل اعتماد امر سنگه نزد بابُو لَچهمَن فرستاد که آن پریده هوش رمیده دل را آرمیده ساخته استمالت دهد و از آنجا که راه سپاهگری است خود نیز کوچ در کوچ از دنبال راهی شد و چون کِب رای مذکور به‌رَتَن‌پور رسیده او را استظهار و استمالت داده از همه رهگذر جمعیّت خاطر تفرقه ناک اندوخته بی‌درنگ [۴]آهنگ ملاقات خان فیروزجنگ نموده هفتم بهمن ماه مطابق هفتم ماه شعبان سه زنجیر فیل به‌طریق ره آورد همراه گرفته به‌دیدن خان مشارٌالیه آمد و چون از سخنان لطف‌آمیز و تفقد و دلجویی جان دل نهاد شده قرار داد که تهیّه خود نموده همراه به‌درگاه گیتی‌پناه شتابد.

---

۱. برگ ۱۲۸ ب، برتیش.
۲. برگ ۲٥٤، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۳۷، دیوان.
۴. برگ ۲٥٤ ب، موزهٔ دهلی.

آنگاه دو لک روپیه نقد و نه زنجیر فیل کوه شکوه به‌رسم پیشکش پذیرفته مقرّر نمود که در بیست و پنج روز سرانجام نماید. مجملاً در مدّت موعود [۱]از عهده تعهّد معهود برآمده با پیشکش مصحوب خان فیروزجنگ روانهٔ درگاه والا شد و در آنولا استسعاد به‌ملازمت یافت، چنانچه هم‌اکنون گذارش پذیرفت و هم در این روز اسلام خان و شایسته خان که در نواحی سرهند به‌گوشمال زیاده سران هردو جانب رودبار جون رخصت یافته بودند و بر سرزمین آنها تاخته خان و مان ایشان را سوخته و خراب ساخته و قریب ده هزار تن از مفسدان متمرد که جز قطع طریق و قتل متردّدین کاری نداشتند بی‌سر و بی‌سپر و عیال و اطفال آن بدسگالان را اسیر و دستگیر نموده سالم و غانم معاودت کرده بوند با سایر همراهان به‌سجدهٔ درگاه والا رسید و باقر خان صاحب صوبهٔ دهلی و رستم خان جاگیردار سَنبَهل نیز که حسب‌الامر جهان مطاع خدیو زمانه غائبانه به‌همراهی این دو فوج مأمور شده بودند فرموده را [۲]بر طبق صدور قرین نفاذ ساخته هم در این روز فوز ملازمت والا رأس‌المال مزید اعتبار و افتخار جاوید نمودند و هریک پانصد مهر به‌رسم نذر از نظر انور گذرانیده منظور نظر مرحمت آمدند و هم در این تاریخ اعیان امرا و اکابر و اشراف و اعالی [۳]و اهالی دارالخلافه از متصدّیان خدمات و غیر ایشان و جمعی دیگر که به‌آهنگ ادراک سعادت ملازمت از اطراف به‌دارالخلافه شتافته منتظر ورود مسعود بودند مثل اعتقاد خان و لشکر خان و راجه بَیتَهل داس گَود و مکرّمت خان و احمد بیگ خان و امر سنگه زمیندار ماندهون و زبردست خان و عرب خان برادرزادهٔ عبدالله خان فیروزجنگ و میر عبدالکریم بخشی و داروغهٔ عمارات دارالخلافه به‌شرف آستان‌بوس درگاه والا که مدّتی از سعادت جاوید حرمان نصیب بودند رسیده [۴]کامل نصاب شدند.

و چون ساعت مسعود برای نزول همایون موکب اقبال به‌مرکز محیط دولت یعنی دارالخلافهٔ عظمٰی و جلوس فرخنده آن نائب مناب نیّر اعظم و قرّةالعین صاحبقران معظّم بر سریر سپهرنظیر مرصّع که در این ایّام آن نمودار فلک ثوابت صورت اتمام پذیرفته بود به‌اختیار منجمین روز جمعه سوم فروردین قرار یافته بود بنابراین جشن تحویل آفتاب جهانتاب و انجمن افروز در دولتسرای گهات سامی مقرّر شده و سامان طرازان کارخانجات سلطنت به‌تزیین [۵]محفل نوروزی منطبق دستور مقرّر

---

۱. برگ ۲۳۷ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۵۵، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۲۹، برتیش.
۴. برگ ۲۳۸، دیوان.
۵. برگ ۲۵۵ ب، موزهٔ دهلی.

هر ساله و آذین بزم جلوس مذکور در صحن عام و خاص دولتخانهٔ دارالخلافهٔ کبرٰی مأمور گشتند و همگنان به‌شیر خان فرموده نخست اسپک مخمل زربفت منقش، کار گُجرات را که قریب یک لک روپیه صرف مصارف آن شده بود در پیشگاه ایوان چهل ستون به‌ستونهای زرّین و سیمین افراشتند و بر اطراف آن از این جنس شامیانه‌هایی به‌پایداری همان دست ستونها ایستاده کردند.

آنگاه روی زمین بارگاه همایون را به‌گستردنی‌های ملوّن و بساطهای مزیّن روپوش ساخته روکش کارگاه بوقلمون گردون ساختند و در سایهٔ اسپک چَبُوترَه مربّع ترتیب داده محجّری زرّین بر چهار ضلع آن نصب نمودند و اورنگ مرصّع مذکور را در وسط حقیقی آن گذاشتند و شامیانه‌ای که جابه‌جای آن جای تحریر بر اطراف بوته‌ها و گلهای مطرز به‌تار زر و مروارید غلطان آبدار دوخته بودند تا مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سربندهای آن به‌جواهر ثمینه مرصّع بود و آن را یمین‌الدّوله به‌یک لک روپیه برآورده پیشکش نموده بود بر فراز آن افراخته و بر جوانب [1]تخت فرخنده‌بخت که چترهای مرصّع که مسلسل آن به‌لالئ قیمتی مکلل بود منصوب نمودند و جابه‌جا تخت‌ها و سندلی‌های طلایی و ساده و میناکار گذاشته خرگاههای سیمین با پوششهای زردوز در برابر یکدیگر زدند و در و دیوار و سقف و جدار و طاقهای اطراف محوطه خاص و عام عمارت نقّارخانه و پیشطاقهای سردروازه را که شاهزاده‌های والاقدر عالی‌مقدار و اعاظم امرای نامور کامگار متکفّل آذین و تزیین آن شده بودند در اقمشهٔ نفیسهٔ [2]هر دیار از مخمل طلا باف و زربفت ایرانی و دیبای رومی پرتگالی و پرنیان‌های چینی و ختایی و پرده‌های مصوّر فرنگی که رشک کارنامه ارژنگی است گرفتند و همه جا در صحن مجلس بهشت زیب فردوس زینت ظروف طلا و مرصّع و میناکار به‌ترتیب چیدند محفلی مینو نظیر آذین‌پذیر شد که از مبدای آفرینش تا این غایت همانا به‌این آرایش و پیرایش حتّی در نظائر این روز به‌نظر نظّارگیان درنیامده باشد.

(تخت مرّصع شاهجهان)

اکنون خامهٔ خودکام در این مقام به‌تصویر جمله از خصوصیّات شکل و هیأت[3] این گوهرین سریر بدیع آیین که جز قلم قدرت صورت آفرین از عهدهٔ تحریر آن برنمی‌تواند آمد دلیری می‌نماید.

---

۱. برگ ۲۳۸ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۵۶، موزهٔ دهلی.
۳. هیئت (موزهٔ دهلی).

این تخت همایون که قطع نظر از سخن آرایی شاعرانه روی سریر خسروانی [۱]و سر اورنگ کیانی ملوک عجم با پایهٔ نردبان آن هم پلّه نمی‌تواند شد چون در مبادی این احیان جلوس ابد پایان رأی گیتی آرای خدیو زمین و زمان به‌ترتیب آن پرداخت جمیع جواهرخانهٔ بیرونی را سوای جواهری که در جواهرخانهٔ خاصّه محل نمی‌باشد و اغلب اوقات از تزیین آنحضرت زینت‌پذیر می‌گردد منظور نظر انور ساخته از آنجمله موازی هشتاد و شش لک روپیه از لعل و یاقوت و زمرّد [۲]و مروارید که در سنگ و رنگ و قیمت امتیاز داشت اختیار فرمودند و با یک لک توله طلا که دویست و پنجاه هزار مثقال جوهری باشد و قیمت آن چهارده لک روپیه است تحویل بی‌بدل خان داروغهٔ زرگرخانه سرکار خاصّهٔ شریفه نمودند و در مدّت هفت سال تمام سمت اتمام یافته مبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سه هزار تومان ایران و چهار (کرور) خانی توران باشد در مصارف آن به‌خرج رفت.

و تصویر خصوصیّات آن بر این صورت است که: هیأت آن فرخنده سریر مستطیل و مسقف سمت ترتیب پذیرفته چنانچه همانا از نسبت آن وضع [۳]همایون عموم این شکل احسن صور و اجمل تقاویم و اکمل و افضل اشکال و اوضاع گشته و گوییا کمال صفاهان و جمال صفاهانیان را خصوص همین ماده منظور افتاده آنجا که می‌گوید:

تا عقل کرد نسبت این وضع با فلک هیأت مستطیل کنون شکل افضل است

و آن روکش منیر شش پایه برجیس که تخت طاقدیس بل عرش بلقیس را از طاق دلها انداخته و کرسی گوهرنگار سلیمان را درنظرها بی‌وقع ساخته وصف رفعت پایهٔ گرانمایه‌اش سخن را باز بر کرسی نشانده و ثنای والای پلّهٔ مقدارش بنابر فرط رتبهٔ مقدار قدر سخن را از پایهٔ کرسی نشاند در گذرانیده چندان‌که به‌ساق عرش رسانده سقف مرصّعش به‌هشت قائمهٔ زرّین میناکار که هریک قاعدهٔ این نه گنبد مینائی گوهرنگار می‌تواند شد افراشته شده و بر فراز سطح اعلای که طاوُس زرّین میناکار که جابه‌جا بر چتر افراشته آنها زمرّد به‌کاربرده روبه‌روی یکدیگر سمت وقوع دارند و هریک دانه که هریک همانا جگر پارهٔ آفتاب تابان و ثمرهٔ فواد دل کان بدخشان است، بی‌تکلّف درست با جگر افروخته [۴]می‌نماید مانند مرغ آتشخواره به‌منقار گرفته چنانچه نظّارهٔ آن به‌غایت دلکش دلآویز افتاده و

۱. برگ ۱۲۹ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۳۹، دیوان.
۳. برگ ۲۵٦ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۳۹ ب، دیوان.

طول آن سه و ربع ذرع و عرض دو و نیم ذرع و ارتفاع آن از پایهٔ تا مرتبهٔ نشیمن (یک) ذرع و از آنجا تا به‌سقف (پنج ذرع) و همه جا انواع جواهر از یاقوت و زمرّد و الماس فرنگی تراش خرد و کلان به‌طرح در نقش و نگار آن به‌کار رفته، چنانچه تماشای هوش ربای آن قرار از خاطر و شکیب از دل می‌برد و در هر قطعه‌ای از قطعات عذاره آن چند لعل کلان بدخشانی به‌درخشانی آفتاب تابان بر نگین خانهٔ زر به‌تمکین هرچه تمامتر نشسته و کتابهٔ درون آن اشعار آبدار شاعر فرشته شعار اعنی زینت صفحهٔ روزگار [۱]حاجی محمّد خان قدسی تخلّص که از شعرای سرآمد پایتخت است به‌مینای زمرّد فام نگاشته و این چند بیت از آن جمله است:

زهی فرخنده تخت پادشاهی — که شد سامان به‌تأیید الهی
فلک روزی که می کردش مکمل — زر خورشید را بگداخت اوّل
به‌حکم کارفرما صرف شد پاک — به‌مینا کارش مینای افلاک
برای پایه‌اش عمری کشیده — گهر افسر به‌سر خاتم بدیده
در اطرافش بود گلهای مینا — فروزان چون چراغ از طور سینا
دهد شاهجهان را [۲]بوسه بر پای — از آن شد پایه قدرش فلک سای
سرافرازی که سر بر پایه‌اش سود — ز گردون پایه ای بر تخت افزود

و تاریخ اتمام را «اورنگ شاهنشاه عادل» (۱۰٤٤ ه) یافته (۱۰٤٤ ه) و سخن سنجی دیگر به‌این تاریخ برخورده، مصرع:

سریر همایون صاحبقرانی (۱۰٤٤ ه)

و یگانه شاعر نادر سخن جادو کلام طالبای کلیم نیز قصیده‌ای در تهنئت اعیاد ثلاثه سعیده، نوروز و عیدفطر و عید قدوم اسعد به‌دارالخلافهٔ عظمٰی سمت نظم داده چند بیت در تعریف این برج شمس و قمر در ضمن آن [۳]درج در دُرج نموده و آن ابیات که پادشاه دقیقه‌شناس هنرپرور او را بر این سر به‌زر وزن فرمودند تا مطلع و سرقصیده بی‌ملاحظه حظّهٔ ترتیب در این نامه نامی ایراد یافته به‌این وسیله ادای حق مقام به‌جا آمد:

---

۱. برگ ۲۵۷، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۳۰، برتیش.
۳. برگ ۲٤۰، دیوان.

قصیده

خجسته مقدّم نوروز و غرّه شوّال فشانده‌اند گل عیش بر سرمه و سال
به‌چشم مردم دارالخلافه عید نویست غبار موکب شاهجهان جهان جلال
رسیده کوکبه صاحبقران ثانی را ز گرد لشکرش ای آسمان به‌خویش ببا
ز رشک چودش ابر از خود دلگیرست بدان مثابه که خود را زند به‌تیغ جبال
کسی چو دست بفلسی نداشت از کرمش به[1] زیر پای درآورده مال چون پامال
شرف پذیرد نوروز در چنین عیدی که پادشاه نشیند به‌تخت استقلال
به‌وصف تخت مرصّع گهر فشان گشتم خدا نصیب کند عمر خضر و طول مقال
هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل به‌رونمایی گرفته است تا نمود جمال
توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت که نه ز باد رسد آفتش نه ز آب زوال
فتاده پرتو یاقوت و لعل بر الماس چنانچه عکس چراغان فتد در آب زلال
زمرد کهنش تازه‌تر ز سبزه نو که اجتماع نقیضین را شمرده محال
طلای تخت شدی آب ز آتش یاقوت اگر نه قطره فشان می‌شدی زلال لال
بها ندارد و دیگر هر آنچه خواهی هست ز شأن و شوکت و فرو شکوه و حسن و جمال

خدای را سپاس که در عهد پادشاه هنرپرور هنرنواز کار هنرها به‌مرتبه‌ای بالا گرفته و هنرها بدان مثابه پیش آمده که بالاتر و بیشتر از آن به‌تصوّر اوهام درنمی‌آید و چگونه چنین نباشد که پیش از این در عهد پادشاه عرش آشیان [2]آسمان‌جاه اکبر پادشاه که به‌کمال اهل زمان گل زمین هندوستان از اجتماع انواع اهل هنرگلستان روی زمین بود و الحق چنین بود یگانهٔ زمان شیخ ابوالفضل در اکبرنامه، میر حسین مروزی را به‌انشای شانزده (بیت) که مصراع اوّل آن تاریخ ولادت حضرت عرش‌آشیانی و مصراع ثانی تاریخ جلوس آنحضرت است به‌مرتبه‌ای ستوده که آن ابیات را کارنامه هنروری شمرده، اکنون به‌میامن دانش‌پروری این حضرت معاملهٔ استعداد و اهل آن به‌جایی رسیده که داروغهٔ زرگرخانهٔ خاصّه بی‌بدل خان مذکور که در فنون هنرها و انواع بدایع صنایع خصوص صیاغت و صناعت حکاکی و خوشنویسی وحید عصر خود است قصیده‌ای مصنوع مشتمل بر یکصد و سی و [3]چهار بیت در سلک نظم انتظام داده که دوازده بیت از اوّل بر این نهج است که از هر مصرع آن تاریخ ولادت سراسر

---

۱. موزهٔ دهلی، برگ ۲۵۷ ب.
۲. برگ ۲٤۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۵۸، موزهٔ دهلی.

سعادت آنحضرت مستنبط می‌شود و بدیعتر آن‌که [1]از مضمون ابیات آن اشاره به‌مطلب مستفاد می‌گردد و از هر مصراع سی و دو بیت بعد از ابیات مذکوره تاریخ جلوس فرخندهٔ آنحضرت و از هر مصرع نود بیت باقی تاریخ نهضت آنحضرت از دارالخلافه به‌سوی دارالسلطنت و نزهت آباد کشمیر که عبارت است از هزار و چهل و سه معلوم می‌گردد و غریب‌تر آن‌که مصراع:

هزار بود و چل و سه بسال از هجـرت (١٠٤٤ ه)

با همین تاریخ به‌حساب جمل موافق می‌آید و در بعضی ابیات آن ورود مسعود آنحضرت به‌دارالملک دهلی و توجّه خجسته آثار به‌شکارگاه پالم و انعطاف عنان دولت از آنجا به‌دارالسلطنهٔ و نهضت کشمیر دلپذیر و معاودت به‌دارالخلافهٔ کبرٰی و جلوس اسعد بر تخت مرصّع ایراد یافته، چنانچه از مضمون چند که از آنجمله به‌رسم نمونه در این مقام ثبت نمود ظاهر [2]می‌گردد، قصیده:

خدای واحد بی‌چون جهان نموده عیان	برای شـأن جهـان پادشـاه کـلّ جهـان
بـداد وجـود و باحـسان شهنـشه آفـاق	علیم و عالی و دانا نواز و ملـک سـتان
هـزار سـاله بمانـاد آن‌کـه هـر دم از و	بود بدور جهان صد هزار جـان شـادان
بمدح شاهجهان طبع ایـن دوازده بیـت	ز قـسمت ازل آورد از دلـم بـه‌زبـان
از آن دوازده هـر مـصرعی بگـاه نگـار	کنـد تولّـد شـاهجهان پنـاه بیـان
باکبرآبـاد از جهـد کـامران بـسریر	جلـوس کـرد ز تأییـد عـالم منّـان
هزار بود و چل و سه بسال از هجـرت	که شد بدهلی با شاهی و سپاه گـران[3]
بنـو بهـار بیامـد بگلـشن سـرهند	گل بهار ابد بـا هـوا چـو گـل خنـدان
ز کـامرانی نـوروز کـرده عـزم نمـود	سوی مدینـه لاهـور بـر جهـان شـادان
ز جود شاهجهان داد ده سـوی کـشمیر	بـداد بـرق تـگ بـاد پـای را جـولان
هزارگونه بود گـل بکـوه و هـر قـدمش	هزار چشمه ولـی بـه‌ز چـشمه حیـوان
بسوی هند عنان تاب زود شد بـا جـاه	جهانده بـرق‌نمـا ابـرش چـو بـادوزان
بـداد وجـود بدارالخلافـه آمـده بـاز	فلک بدور رکاب و ملـک بـدور عنـان
هزار شـک بیفـزود بـاز حـسن جهـان	ز نوبهـار سـریر جـواهر الـوان
بهر زمـی[1] کـه از آن سـایه فتـاد فلـک	بـداد تـا بایـد دسـتگاه و مایـه کـان

---

۱. برگ ۱۳۰ ب، برتیش.

۲. برگ ۲٤۱، دیوان.

۳. شدند بدهلی و شاه گران (موزهٔ دهلی).

جمال و رنگ ز اورنگ پادشاه ز من بداد گیتی صد رنگ بر زمین و زمان
خدیو ملک و ملل پادشاه دین و دول جهان گشاد بامداد قوت ایمان
جهان‌پناها شاهنشهی و دریا دل محیطی از کرم وجود لیک بی‌پایان
ز سهم گرد و سنانت دل عدو جاوید شود بزیر زمین چون رگ جهنده طپان
از آن بود سردشمن برنگ سنگ سیاه که از برای حسامت بود مدام فسان[۲]

۱. زمین (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲٤۱ ب، دیوان.

سرآغاز سال هشتم از دوران ادوار سنین جلوس جاوید قرین حضرت ظلّ سبحانی صاحبقران ثانی که قرون آن تا آخر زمان به‌دوران گردون مقرون باد

شاهنشاه نوروز نژاد خاورزاد یعنی جمشید خورشید که سیر سایر ممالک محروسهٔ خویش فراپیش گرفته گاهی در نزهتستان ریاض و حیاض سُنبله و سرطان سرگرم گلگشت می‌بود و گاه در صیدگاه اسد و جدی نشاط‌اندوزی و شکار اندازی می‌نمود، چون نوبت دستبردنمایی سیاه دل سپاه مهرگان و وقت [1]صف آرایی معرکهٔ نبرد لشکر برد درآمد رفته رفته قوشونهای رزم آزمای سرما ساحت کوه و هامون بل صفحهٔ [2]زمین و زمان را فروگرفتند در آن هنگام که وقت گرمی هنگامهٔ قشلاق بود در گوشهٔ تابخانه قوس و کنج کاخ دلو به‌سربرده موسم شتا به‌پایان آورد تا در اینولا که از گوشه‌گیری شبستان زمستان حوت گرفته خاطر گردیده هوای فسحت دارالخلافهٔ حمل در فضای طارم و باغ جای داد و از فرط شوق یک تنه به‌سوی آن موطن نشاط و انبساط تاخته در شرفات غرفهٔ شرف محل خویشتن نشیمن ساخت و از پرتو نظر مهرش دیگر باره هنگامهٔ نشو و نما گرمی گرفته آبی تازه روی کار عالم آب و خاک باز آمد و از سرنو سایر قوالب عنصری را جانی تازه به‌تن درآمده روی زمین بساتین و خاطر پژمردهٔ ریاحین آب و تاب شکفتگی پذیرفت و بنابر مقتضای وقت و تقاضای مقام ماه تا ماهی را به‌اعطای خلعت شاهانه مفتخر و مباهی نموده از بام و در چرخ اخضر گرفته تا بوم و بر خاک اغبر را در پیرایهٔ معصفر انوار گرفت چنانچه بر این سرکوهسار تا هامون به‌پشت گرمی اعتدال هوا [3]پوستین قاقم برف از تن برآورده باغ و راغ پرنیان چینی ریحان و پرند ختایی لالهٔ نعمان در برکردند و در و دشت و صحرا و کشت جامه گردانده کرتهٔ عنّابی گل و حلّهٔ گلناری لاله پوشیدند.

---

۱. برگ ۲۵۹، موزهٔ دهلی.

۲. برگ ۱۳۱، برتیش.

۳. برگ ۲۴۲، دیوان.

در این حال که از بساط خاک گرفته تا بسیط افلاک از فر نشاط در جامه نمی‌گنجید و سرتاسر گیتی از وفور اهتراز چون غنچهٔ گل صد برگ پیرهن بر پیرهن به‌خویشتن می‌بالید چنانچه تا چلّه‌نشینان صومعه به‌رسم تفرّج از زاویهٔ کاخ فیروز فام شاخ برآمدند و حتّی اطفال شکوفه به‌رسم نظّاره از مناظر اغصان سر برآوردند نیّر اعظم روی زمین و ثانی صاحبقران سعادت قرین که تمام سال را در سیر و سیاحت[1] اکثر این کشور اکبر خاصّه تفرّج [2]نزهتکدهٔ کشمیر مینو نظیر و صید نخجیر و شکار شیر به‌سربرده بودند سرآغاز نوروز گیتی افروز عرصهٔ ظاهر مرکز خلافت را به‌نور قدوم انور رشک فرمای شرفخانهٔ چهارمین طارم سپهراخضر ساختند و در ساعت نهم از شب چهار شنبه غرّه شوّال مبارک فال سال هزار و چهل و چهار به‌وقت تحویل آفتاب جهانتاب در دولتسرای گهات سامی بر سریر فرحناکی و شادکامی جلوس همایون فرمودند و روز چهار شنبه که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب و نشاط عام شده بود و در همان خجسته مقام به‌شادی و نشاط و شکفتگی و انبساط گذرانیده ابواب داد و دهش بر روی اهل روزگار گشودند و طریق ضیق معیشت بر تنگدستان از همه جهت مسدود نموده به‌جهت سایر اهل احتیاج مایحتاج عیش مهنّا که در حقیقت عمر مثنّی است مهیّا ساختند و عموم خلائق خصوص اهل دارالخلافهٔ عظمٰی از آن [3]سه عیدسعید که عبارت است از نوروز و عیدفطر و عید قدوم همایون بر کام خاطر فیروزی یافته سامان [4]عشرت هزار ساله ذخیره نهادند بل عیش جاوید آماده ساخته گرو از عمر رفته و آینده گرفتند.

آذین فرخند محفل فردوس آیین به‌جهت جلوس همایون سعادت مقرون افسرسران و سرور سروران ثانیِ صاحبقران بر زرّین اورنگ گوهرآگین و گشایش ابواب بخشش و بخشایش خیر مآل به یبان سوانح دولت ابد قرین

مبدای این سال فرخنده فال که مانند سراپای روزگار این دولت ابد پایان پایدار مجمع سعادات ابدی و منبع برکات سرمدی است آفت عین‌الکمال به‌آن مرساد که خجسته بهاری است فیض آثار دلیل نیکویی تمام این سال خیر مآل و آماده مبارک فالی مستقبل احوال و چگونه چنین نباشد که بنای اقران میامن این سه عیدسعید که در حقیقت مبشّران نوید سعادت جاوید اهل عالم سفلی‌اند مهدشان عالم بالا

۱. سیرسیاحت (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۵۹ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳۱ ب، برتیش.
۴. برگ ۲٤۲ ب، دیوان.

[1]یعنی مقدّران قضای ایزد تعالی براساس آن گذاشته‌اند چنانچه که عجالةالوقت از پرتو فیوضات آن نهال امیدواری بی‌برگان گیتی به‌بار و بر برآمده سرتاسر آرزوهای سایر نیازمندان عالم برآمد، خصوص در این فرخنده روز که خجسته محفل نوروزی به‌جهت جشن جلوس همایون بر سریر مرصّع از سرنو آذین پذیرفته تزیین یافته بود سَروَر هفت کشور در همین مجلس مقدّس مانند مهر انور که به‌زرّین اورنگ میناکار سپهراخضر برآید به‌تخت گوهرنگار برآمدند و مانند نگین خاتم اسم اعظم در کمین خانه زر مربع‌نشین چهار بالش تمکین گشتند.

لوحش الله از این بزم گوهرآگین و انجمن نوآیین که مستوفی وهم را به‌همدستی دبیر چرخ اثیر برآورد کسر و کسور خارج مخارجش دست نداده و دخل دریا و کان و خراج هفت اقلیم جهان در خرج مصارف آن خارج جمع افتاده، فی‌الواقع چگونه خامهٔ انشا از عهدهٔ [2]اخبار کیفیّت این بارگاه همایون و رشک کارگاه بوقلمون برآمده حق توصیف آن به‌جا آرد که همه جا فراز آن صحن دلکش شامیانه‌های مخمل زربفت منقّش کشیده که هریک در فسحت نعم‌البدل اسپک دَلبادَل و در زینت روکش این زنگار گون خرگاه مکلل گشته‌اند و در حسن صنعت دقیقه به‌درجه‌ای که همانا روح مانی عمرها در نقش و نگار آن لطیفهٔ آسمانی کار کرده و در تصویر نقوش جسمانی آن لطائف روحانی به‌کاربرده در سایهٔ آن نگارین محفلی چون دل بی‌غم خوش و خرّم مانند نزهت آباد فراغ خاطر شاد داغ دل گلشن ارم حسن ترتیب یافته که پای تا سرش مانند سرتاپای خوبرویان شمائل خوبی و مخائل محبوبی است و صفای در و دیوارش که معاینهٔ چون جوهر آیینه [3]مصفّا و در زر گرفته به‌مثابه‌ای که گویی مردم دیدهٔ پاک‌بین روحانیان از روی [4]آن نسخهٔ نزهت‌الارواح برگرفته روی زمین بهشت آیینش به‌رو یافتن از فروش گوهرپوش خویشتن را بر رخ فلک ثوابت کشیده و فضای فرح فزایش به‌هواداری رحمت یعنی شامیانه‌های سپهرنشانه بسط بساط انبساط از سرادق صبحگاهی و بسیط ماه تا ماهی درگذرانده، نظم:

بزمی به‌صفا چو فکر دانا — در وی همه کائنات پیدا
چون عارض دوست در نکویی — در وی همه آرزو که جویی

---

۱. برگ ۲٦۰، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲٤۳، دیوان.
۳. برگ ۱۳۲، برتیش.
۴. برگ ۲٦۰ ب، برتیش.

آری این انجمن خوبی رنگین سپهرنمونه چگونه محیط لطائف و بدایع گوناگون نباشد که مرکز منطقهٔ آن همایون اورنگی است گوهرآگین مانند نطاق مجره و عقد پروین مکلل به‌درهای ثمین. زهی! گوهرین سریر که از تاب ضمیر ارباب معنی غرق موجهٔ آب گوهر گشته و جواهر گرانمایه‌اش که روپوش زمین زرّین گردیده همانا چون دست گوهر پاش[۱] این سرور اهل کرم عالم عالم مال پامال گردانیده همانا اورنگی که از غیرت گون و لون مروارید غلطانش مردم دیدهٔ گوهر بار عشّاق به‌خون غلطیده و از رشک سنگ و رنگ جواهر آبدارش کان سیلان از آب یاقوت سیلاب سرشک خونین به‌سیلان درآورده و از فرط شادابی مینای زبرجد فام آن که آب سرشارش چون بحر اخضر به‌سرحد جزر و مد رسیده رنگ خوبان سبز چرده چندان خویی خجلت برآورده که به‌بال تری انفعال پریده و در برابر آب و تاب زمرّد کهنه‌اش ریحان خط نو خطان چون رنگ حنا در عین بهار خزان کرده یاقوت فرنگ پسندش در قبول قیمت چون لعل نوشخند ترکان دندان به‌فارسی نمی‌گذارد و الماس ارجمند به‌آبهای گرانمایه‌اش بدان مثابه پایهٔ والا گرفته که به‌بالانشینی افسر مهر انورش تن درنمی‌دهد، پایهٔ کرسی سایهٔ آن سریر عرش نظیر در خون یاقوت پا فشرده و در گرداب مروارید [۲]غلطانش مردم دیده به‌وقت دیدن طوفان چهارموجهٔ خورده خطوط شعاعی نظر تماشاگر از پرتو اشعهٔ طلای[۳] درخشانش بگاه انعکاس نگاه چون خامهٔ موی تذهیب‌گر همه جا جادهٔ راهگذر را در پیرایهٔ زر گرفته و بنان تفرّج کنان به‌هنگام اشاره از اشتعال انوار یاقوت سیلان و لعل بدخشان معانه چون پنجهٔ آفتاب رخشان درگرفته، بخت بلندبین که قرّةالعین سحاب کار به‌جای رسانیده که پای‌بوس[۴] پایهٔ این تخت همایون[۵] بخت به‌چشم خویش دیده و طالع ارجمند نگر که جگر گوشهٔ کان آمد کارش تا کجاها بالا گرفته که رفته رفته در پایهٔ سریر خلافت مصیر جا گرفته تا خبر ترتیب[۶] این زرّین اورنگ گوهرنگار به‌گوش صدف رسیده چشم گوهر گوهر چشم در راه انتظار غوّاص سفید کرده و در آخر کار [۷]از صدمهٔ ناامیدی مرکز جلایش آب مروارید آورده، [۸]نظم:

۱. پایش (موزهٔ دهلی). برگ ۲۴۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۲٦۱، موزهٔ دهلی.
۳. طلائی (موزهٔ دهلی).
۴. پویش (موزهٔ دهلی).
۵. همیون (موزهٔ دهلی).
۶. زینت (برتیش).
۷. برگ ۲٤٤، دیوان.
۸. برگ ۱۳۲ ب، برتیش.

زهی گوهرین تخت فیروزبخت   که افکنده بر چرّخ فیروزه رخت
جگـر گوشـهٔ کـان و دریـا درو   گـــزین ثـــری تـــا ثریّـــا درو
درو صـرف بی‌مـنّت بحر و کان   زر مـهـر و فـیـــروزهٔ آسـمـــان

دیده گرسنه چشمان که دیدن جواهر سیرابش معنی سیر چشمی به‌رأی‌العین دیده تا بدان پایه سرمایهٔ استغنا اندوخته که خویشتن را از ناز تمنّا بی‌نیاز گردانیده و مردم چشم نظّارگی از شکفته‌رویی گلهای میناکاری آن چندان گل مراد چیده که جیب و کنار پلکش چون دامن گلچین خرمن گل گردیده، به‌وسیلهٔ آب و تاب یاقوت میدان‌وارش آب و آتش در رنگین جامهٔ زیر بر روی آشتی در گشوده‌اند و به به میانجی چرب نرمی کندنش سنگ یاقوت و مینای فیروزه در بغل‌گیری تنگ درز کوشیده‌اند:

شد ز آب یاقـوت او هوشـم[1] از جا   کـه چـو ایـسـتـاده بـا ایـن روانـی
ز طـوفـــان آب دُر از جـا نـخـیـزد   چه تمکین در خرج کرده است بانی

[2]جواهر آبدارش موج آب و تاب به‌اوج آفتاب رسانیده و شکفته‌رویی گلزار میناکارش بر گل سرسبد این مینای گنبد بساط‌تر خنده فروچیده، از انفعال طراوت زمرّد کهنه‌اش خط ریحان نو خطان رو نهفته و از رنگینی کتابهٔ مینای سبزش معنی خط ریحان به‌قلم یاقوت صورت تحقق پذیرفته، نوک کلک گوهرین سلک در وصف آب لالئی شادابش همانا نقشی بر آب می‌نگارد و ضمیر حقائق‌پذیر در حق تشبیهش به‌تعریف سریر آسمان نظیر خود حقیقتی را مجاز پنداشته بحری را سراب می‌انگارد.

و بالجمله در ساعتی سعادت آمود که آن مظهر موعود با طالع فرخنده و بخت مسعود روز جمعه سوم فروردین در این بزم فردوس آیین بر آن‌گونه سریر گوهرآگین [3]جلوس میمنت مقرون فرمودند، نظم:

آوازده شد انـدرین کهـن فـرش   کان السلطان استوی علی العرش
زین عرش قـوی نهـاد شـد دین   همیـن آیـت کرسی‌ای فلک‌بیـن

در این‌گونه وقتی که زمان و زمین زبان به‌دعا و آمین گشاده و از ساکنان عالم عالم بالا تا سکنهٔ دارالخلافهٔ والا دست به‌قبلهٔ اجابت برافراشته بودند دست‌پرورد تأیید ایزدی کف عطاآموز مانند پنجهٔ

---

۱. سیم (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲٦۱ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲٤٤ ب، دیوان.

آفتاب جهان افروز به‌زر پاشی درآورده روی زمین را مانند صفحهٔ کاغذ زر افشان کردند و جیب و کنار تهی دستان هفت کشور را چون گریبان غنچهٔ گل سوری از مشت مشت زر سرخ پر ساختند.

الحاصل هیچ‌بی‌حاصلی باقی‌نماند که به‌دریافت فاضل آن خوان انعام عام از دست تمنّا نرسته از فقر و فاقه دل فارغ نکرده باشد و هیچ‌کس نبود که بنابر کمال فارغبالی آز و آرزو را از صفحهٔ خاطر خیرباد [1]وداع ننموده جا خالی نگفته باشد، مجملاً مراسم این روز از تضعیف مراتب و اضعاف مناصب و افزایش مرتبهٔ رواتب بر طبق معهود همه ساله بل همه روزه [2]اضعاف قرار داد خاطر اهالی به‌ظهور آمد. نخست، نخستین ثمرة‌الفواد دوحهٔ خلافت کبرٰی رکن رکین سلطنت عظمٰی مهین شاهزاده معظّم پادشاهزادهٔ اکبر اعظم سلطان داراشکوه بلنداختر منظور نظر عنایت تازه و مشمول عاطفت بی‌اندازه شده خلعت خاصّه با نادری مروارید دوز و انعام دو لک روپیه نقد ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه گردید. آنگاه دو قرّة‌العین اعیان خلافت الهی سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ‌زیب از عواطف نامتناهی حضرت پادشاهی به‌تازگی مفاخر و مباهی گشته هریک از آن دو یگانهٔ زمانه به‌عنایت خلعت خاص با نادری و انعام یک لک و پنجاه هزار [3]روپیه نقد نوازش یافتند و به‌گرامی شاهزادهٔ سامی قدر سلطان مراد بخش خلعت و نادری و انعام یک لک روپیه نقد مرحمت شد و یمین‌الدّوله آصف خان به‌عاطفت خلعت خاص با چارقب زردوز و شمشیر مرصّع مخلع و متمتع گشته به‌اعطای خلعت عظیم‌الشأن خانِ‌خانانی و تفویض مرتبهٔ عالی سپهسالاری که در این دولتکدهٔ معلّی والاترین مناصب[4] و بالاترین مراتب است کامگاری یافت و در این وقت بر زبان مبارک آوردند که چون در دارالخیر جُنَیر تفویض این خطاب والا و درجهٔ علیا به‌مهابت خان زبان‌زد شده بود و پاس گفتار والا در این صورت ضرورت بود لهٰذا در این مدّت احقاق آن حق به‌یمین‌الدّوله عظمٰی که از وقت شنقار شدن حضرت جنّت‌مکانی باز مستحق این موهبت و مستعد این منزلت شده بود به‌منصهٔ ظهور نرسید تا در این وقت که وقت آن در رسید مراتب حق گزاری ادا شد. آنگاه سیّد خان جهان از اصل و اضافه به‌مرتبهٔ منصب پنجهزاری ذات و سوار دو اسبه و سه اسبه رسید، عمدة‌الدّوله اسلام خان میربخشی به‌تفویض صاحب صوبگی بنگاله از تغییر اعظم خان و اضافهٔ دو اسپه سه اسپه سه هزار سوار از جمله سواران منصب سابقش که پنجهزاری ذات و سوار بود افزایش قدر و مقدار یافت. جعفر خان به‌تجویز منصب چهار هزاری ذات و سه هزار

---

۱. برگ ۱۳۳، برتیش.
۲. برگ ۲٦۲، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲٤٥، دیوان.
۴. مناقب (موزهٔ دهلی).

سوار از اصل و اضافه [۱]سرمایهٔ مزید اعتبار و افتخار اندوخت. منصب شیخ فرید ولد قطب‌الدّین خان از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار شد. فیروز خان ناظر محل از سرنو منظور نظر عنایت شده به‌منصب دو هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه بر کام خاطر فیروزی یافت و یکصد [۲]تن از مقرّبان پایتخت در این روز [۳]به‌مرحمت صد دست سروپای فاخر رأس‌المال افتخار اندوختند و باقی هزار خلعت که حسب‌الصدور امر جهان مطاع قرار یافته بود که در این جشن فرخنده به‌سایر بنده‌های درگاه مرحمت شود، مقرّر فرمودند که تا نُه روز دیگر هر روز یکصد دست خلعت والا به‌بار یافته‌های سعادت حضور انجمن معلّی و باقی بنده‌های روشناس عطا رود.

مجملاً در این ایّام طرب انجام بسی از ارباب مناصب و همچینن اصحاب وظائف و رواتب به‌افزیاش مراتب و احداث آن به‌کام و مرام خود فائز شدند و اهل استعداد و استحقاق به‌حقوق خود رسیده خداوندان طرب و غنا و رود و سرور از نیل مقصود خود را به‌نهایت مرتبه استغنا رسانیدند و در این احیان سعادت پایان اغلب اوقات پیشکش شاهزاده‌های والاتبار و امرای کامگار می‌گذشت. از جمله پنجم فروردین دویمین شاهزادهٔ زمان و زمین سلطان شاه شجاع والاگوهر بلنداختر پیشکش لایق از سایر ظرائف و نوادر مشتمل بر اقسام جواهر گرانمایه و آلات مرصّع و طلای ساده و میناکار و نفائس اقمشه هر دیار مثل عراق و گُجرات و دکن و امثال آن با شش زنجیر فیل که قیمت آن مجموع به‌دو لک و بیست هزار روپیه کشید از نظر انور گذرانیدند و از روی عنایت به‌درجهٔ قبول موصول شد.

ششم ماه عبدالله خان بهادر فیروزجنگ مرصّع آلات و اقمشهٔ بُتیه با بیست و شش زنجیر فیل که بهای همگی چهار لک روپیه شد بر سبیل پیشکش کشید و از راه کمال مرحمت پرتو نظر قبول بر آن تافت و نه زنجیر فیل و دو لک روپیه [۴]از بابت پیشکش زمیندار رَتَن‌پور که سابقاً اشارتی بدان رفته با زمیندار [۵]مذکور هم در این محفل پرنور از نظر انور گذشت و عبدالرّسول پسر خان مشارٌالیه نیز به‌شرف دریافت ملازمت تشریف سعادت دو جهانی دریافته هزار اشرفی به‌صیغهٔ نذر و تحفه ظروف گرانمایه با نه خواجه‌سرا بنابر رسم پیشکش به‌موقع عرض درآورد.

---

۱. برگ ٢٦٤ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٢٤٥ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۳۳ ب، برتیش.
۴. برگ ٢٦٣، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ٢٤٦، دیوان.

هفتم ماه پیشکش علّامی افضل خان مشتمل بر نوادر و جواهر و مرصّع آلات و نفائس اقمشه معروض افتاد و از آنجمله مبلغ یک لک روپیه منظور نظر قبول گشت.

و روز دیگر شایسته خان و سیف خان و جعفر خان هرکدام قریب یک لک روپیه به‌طریق پیشکش کشیدند.

نهم ماه باقر خان قرب هشتاد هزار روپیه از جواهر و مرصّع آلات و ظرائف امتعهٔ عراق و گُجرات پیشکش نمود.

دهم ماه بنابر آن‌که جشن میلاد نوباوهٔ دوحهٔ دولت سلطان سلیمان شکوه والانژاد به‌مقتضای قرب دارالخلافهٔ عظمٰی تأخیرپذیر گشته بود در این روز آرایش پذیرفت و [1]منزل مهین شاهزادهٔ جوان‌بخت اقبالمند سعادت‌پژوه سلطان داراشکوه به‌رسم ادای تهنئت و مبارکباد از فیض مقدّم شاهنشاه عالم عالمی دیگر شد و گرامی شاهزادهٔ قاعده‌دان و آداب‌شناس سپاس این مکرّمت بی‌قیاس به‌جا آورده نخست از ادای مراسم پای انداز و نثار حق مقام به‌آن جا نمودند و آنگاه پیشکشی گرانمند مشتمل بر انواع نوادر جواهر و مرصّع آلات و نفائس امتعه کشیدند و در این فرخنده محفل والا شاهزادهٔ خجسته قدم همایون مقدّم سلطان سلیمان شکوه را که به‌تازگی پرتو وجود مسعودش فروغ‌افزای گوهر خلافت شده بود به‌حضور انور طلبیده هفت طبقهٔ حدقه را از کحل‌الجواهر سلیمانی یعنی ضای لقای جهان آرایش حدیقهٔ نور ساختند و در آن روز سعادت‌اندوز حسب‌الامر اعلی از سرکار [2]شاهزادهٔ والاقدر دو تفوز پارچهٔ درست و شمشیر مرصّع به‌یمین‌الدّوله [3]عطا رفت و خلعت والا با چارقب زردوز به‌خان فیروزجنگ و علّامی افضل خان و خلعت با فرجی به‌رکن‌الدّوله عظمٰی اسلام خان و از این دست شایسته خان و خان عالم و میرجمله و جعفر خان و اعتقاد خان و موسوی خان مرحمت شد و سایر امرا تا هزاری به‌خلعت تنها کامگاری یافتند و همگنان نخست در بندگی بندگان حضرت و ثانیاً نزد شاهزادهٔ عالی مقدار تسلیم این مراحم سرشار به‌جا آوردند. آن مهر گیتی افروز تا آخر آن روز از کمال انبساط نشاط‌اندوز بوده نعمت خاصّه همانجا تناول فرمودند.

دوازدهم ماه اسپک مخمل زربفت که سپهدار خان از صوبه گُجرات با ستونهای نقرهٔ ملمع در احمدآباد به‌هشتاد و چهار هزار روپیه اتمام داده در اینولا بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود از نظر والا گذشت و در این روز رستم خان دکنی و راجه بَیتَهل داس و امَر سِنگه ولد راجه گَج سِنگه و

---

۱. برگ ۱۳٤، برتیش.
۲. برگ ۲٤٦ ب، دیوان.
۳. برگ ۲٦۳ ب، موزهٔ دهلی.

فیروز خان و شیخ فرید نیز هریک درخور حال و وقت پیشکش کشیدند و رستم خان به‌عنایت جَمدَهر مرصّع مستظهر گشته و تربیت خان به‌مرحمت فیل رعایت یافت و بهادر خان روهیله که در اینولا از جاگیر خود متوجّه درگاه والا شده بود به‌ملازمت رسیده سعادت‌دارین اندوخت و همچنین محمّد زمان رازی از بنگاله آمده به‌سجدهٔ درگاه گیتی‌پناه سرافرازی یافت و دو زنجیر فیل تنومند نامور بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید.

هژدهم ماه منزل خان آصف مکان یمین‌الدّوله از ورود مسعود حضرت سلیمان زمان زیور روی زمین شد و خان دانشمند آداب‌دان از اقامت مراسم پای انداز حق مقام به‌جا آورده پیشکشی لائق از انواع نفائس و تحف سایر [1]ولایات و ظرائف همه اطراف مشتمل بر اقسام جواهر و مرصّع آلات و ادوات میناکاری با تخت روان زرّین که با کمال حسن هیأت و لطف صنعت [2]به‌تازگی مهیّا شده بود و بهای مجموع پنج لک روپیه می‌شد از نظر انور آن سرور گذرانید و برای تهیّهٔ سرمایهٔ مزید سرافرازی، خان والا[3]مکان پرتو نظر قبول بر مجموع آنها تافت و بندگان حضرت تا پایان روز همانجا در عیش و عشرت به‌سربرده شامگاه به‌دولتخانهٔ والا تشریف حضور پرنور ارزانی داشتند.

نوزدهم ماه خجسته محفل شرف آفتاب جهانتاب از فروغ زر و گوهر زیور روی دیوار و در آن فرخنده بزم همایون شده بود رشک فرمای منازل قمر و غیرت شرفخانهٔ مهر انور شد و قرّةالعین نیّر اعظم و چشم و چراغ دودمان حضرت صاحبقران معظّم در این انجمن حشمت بر سریر عظمت جلوس مبارک فرمودند و دست جود و احسان را چاشنی سحاب نیسان داده دستهای تهی دستان را از مشت مشت دُر دُر چون کف صدف پر ساختند. و جیب و کنار بی‌برگان را چون گریبان غنچه از درست زر لبریز نمودند و جمیع مراسم این روز فرخنده از افزایش مناصب و مراتب و داد و دهش و بخشش و بخشایش به‌ظهور آوردند، چنانچه نخست سپهسالار نامدار یمین‌الدّولهٔ کبرٰی به‌عنایت فیل خاصّه با یراق طلا و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و یک رو دو رأس اسب خاصگی مزیّن به‌زین زرّین سرمایهٔ اعتبار جاوید یافت و میرجمله از تغییر عمدةالدّوله اسلام خان میربخشی شده منصبش از اصل و اضافه به‌مرتبهٔ پنجهزاری ذات و دو هزار سوار رسید و مرحمت خنجر مرصّع با پهولکتاره ضمیمهٔ این مراحم عمیمه گشت و در همین روز شرافت‌اندوز [4]پیشکش میرجملهٔ مذکور و معتمد خان

۱. برگ ٢٤٧، دیوان.
۲. برگ ١٣٤ ب، برتیش.
۳. برگ ٢٦٤، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ٢٤٧ ب، دیوان.

و دولت خان مشتمل بر انواع جواهر و مرصّع آلات گرانمایه پایهٔ عرض یافت و از روز نوروز عالم افروز تا روز شرف اشرف از مجموع پیشکش شاهزاده‌های عالی مقدار و امراء نامدار آنچه به‌موقع قبول موصول شد به‌مبلغ سی لک روپیه کشید.

بیست و یکم ماه منصب بهادر خان روهیله از اصل و اضافه به‌مرتبه چهار هزاری ذات و سوار رسیده مخلع به‌جاگیر خود مرخّص گشت [۱]و در همین روز جَمدَهر مرصّع و اوریسی به‌شاهزادهٔ جوان‌بخت و بلنداقبال سلطان داراشکوه و فیل چاوه با یراق سیمین به‌نخستین گل گلشن امد مهین شاهزادهٔ نامدار سلیمان شکوه مرحمت شد.

بیست و چهارم ماه عبدالله خان بهادر فیروزجنگ را از مرحمت خلعت خاص و اسب و فیل خاصگی نواخته به‌معاودت پَتنَه مرخّص ساختند.

بیست و پنجم منزل رکن‌الدّوله اسلام خان که برکنار دریای جون در نهایت اشراف بر آب اساس یافته به‌تازگی سمت اتمام پذیرفته بود [۲]فیض تشریف اشرف دریافت و آن قانون‌شناس ادب آیین به‌شکرانهٔ ادراک این مکرّمت جاودانه که از روی کمال عنایت پاشاهانه سرزده بود نخست سپاس الطاف بی‌قیاس ایزدی و شکر عنایت سایهٔ خداوند به‌جا آورده آنگاه مراسم پای انداز و نثار اقامت نمود و مبلغ یک لک روپیه از جواهر و مرصّع آلات و امتعهٔ گرانمایه بر سبیل پیشکش گذرانید.

و سی و یکم ماه نگاهبانی صوبهٔ جَونپور نامزد باقر خان نجم ثانی شده به‌عنایت خلعت و اسب نامور گشت و در همین تاریخ مرتبهٔ منصب اصالت خان از اصل و اضافه به‌پایهٔ دو هزار و پانصدی ذات و یک هزار و پانصد سوار بلندی گرای گشته از تغییر باقر خان به‌صوبه‌داری دارالملک دهلی مرحمت‌پذیر شده و به‌عنایت خلعت خاص و علم و فیل [۳]پایهٔ سربلندی و مایهٔ گرانقدری و ارجمندی یافت.

دوم اردیبهشت عمدة‌الدّوله اسلام خان که در نخستین روز جشن فرخندهٔ نوروز نامزد صاحب صوبگی ولایت پهناور بنگاله شده بود به‌عنایت خلعت خاص و جَمدَهر مرصّع با پُهولکتارَه و اسب خاصگی رعایت یافته بدان صوب مرخّص گشت و محمّد زمان رازی و محمّد صالح اشهری که دیوانی آن صوبه به‌عهدهٔ او شده بود از عاطفت اسب سرافرازی پذیرفته رخصت همراهی خان مشارٌالیه

۱. برگ ۲٦٤ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۳۵، برتیش.
۳. برگ ۲٤۸، دیوان.

یافتند و راجه بَیتَهل داس [1]از عنایت فیل پلّه سنگینی پذیرفته به‌رخصت صوبهٔ اجمیر مرحمت‌پذیر گردید.

در اینولا مرشد قلی خان میر توزوک به‌گوش تاب زیاده سران کوهسار کامان پَهاری که گردن کشی از سرحد افراط گذرانیده بودند دستوری یافت و لشکرشکن نبیرهٔ عبدالرّحیم خان‌خانان و ابوالبقا خویش خان فیروزجنگ با چندی از ارباب مناصب والا که جمعیّت همگی نزدیک دو هزار سوار می‌شد به‌همراهی او معیّن گشتند.

پانزدهم ماه مطابق هفدهم ذی‌القعده که سال (روز) ارتحال نوّاب غفران‌مآب مهد علیا بود بر طبق معهود همه ساله در روضهٔ مقدّسهٔ آن قدسیه صفات فرخنده محفلی به‌حضور فضلا و صلحا و اصحاب زهد و تقوی و حفظهٔ قرآن و جملهٔ حدیث و سایر ارباب عمائم که به‌اصحاب سعادت معروفند آرایش‌پذیر شد و بندگان حضرت خود نیز به‌دولت و سعادت آن انجمن مبارک را از حضور متبرّک ساختند و به‌دعا و فاتحه مادهٔ ترویح روح و مزید راحت و روح آن السّیهٔ حورا[2] سرشت در ریاض بهشت آماده نمودند و به‌خیرات و مبرّات دستاویز استغفار و وسیلهٔ خواهش بخشایش آن مغفوره به‌دست آوردند. از جمله [3]بیست و پنج هزار روپیه بر وفق دستور معهود هر ساله به‌اهل استحقاق [4]از رجال رسانیدند و موازی مبلغ این در انجمن زنانه به‌زنان بیوه و عجائز بی‌روزگار و عفائف پریشان احوال قسمت فرمودند.

هژدهم ماه ایلچی ندر محمّد خان والی بلخ تابهره بی نامی که از تعارف و معرفت روش سلوک و آداب بنابر مقتضایا «الاسماء تنزل من السماء» به‌غایت بی‌بهره بود به‌حوالی دارالخلافه رسید و تربیت خان حسب‌الامر اعلی به‌استقبال شتافته او را به‌دربار سپهرمدار رسانید. چون به‌آستانبوس عتبهٔ سدره مرتبه بهره‌ور و نامدار گشته از سعادت بار در انجمن حضور پرنور کامگار و کامیاب شد. نخست به‌تلقین و تعلیم یساولان طرزدان آداب [5]معهوده از کورنش و تسلیم تقدیم نموده آنگاه از روی کمال ادب نامهٔ خان مشارٌالیه را گذرانید و در همین روز یک تقوز باز طویغون و دو دست شنقار و نُه چرغ از آنجمله چندی آهو شکار باقی آموختهٔ روش صید قال که خان بر سبیل ارمغان ارسال داشته بود

---

۱. برگ ۲٦٥، موزهٔ دهلی.
۲. جوزا (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲٤۸ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۳۵ ب، برتیش.
۵. برگ ۲٦٥ ب، موزهٔ دهلی.

به‌نظر انور درآورد و شکار قال مرغوب‌ترین انواع صید چرغ و شنقار است و جز خانان ماوراءالنّهر و ترکستان دیگری را میسّر نیست و اگر بالفرض مقدور ارباب اقتدار نیز باشد چون قورق ولاة آن ولایات است کسی بدان اقدام نمی‌نماید و طور آن شکار بدیع به‌این دستور می‌باشد که نخست جمعی از سواران که ایشان را قال تاز خوانند اطراف سرزمینی را که نشیمن فوج کلنگ باشد به‌طریق جرگه احاطه می‌نمایند و در این حال میرشکاران آغاز طبل زدن نموده خیل کلنگان را به‌پرواز درمی‌آورند تا این‌که آنها طبل خورده رفته رفته بلند می‌شوند. آنگاه از هر طرفی که آن سرگشتگان آهنگ بیرون شد می‌کنند قال تازان و [1]میرشکاران به‌نعره و شور و غوغا و صدای طبل آنها را برمی‌گردانند[2]، چندان‌که آن قضا رسیدگان سراسمیه و گیج شده از فرط دهشت و وحشت رمیدگی به‌جایی می‌رسانند[3] که قطعاً به‌محاذی آن جرگه نزدیک می‌شوند چه جای این‌که گذاره شوند، ناچار از آن سمت بازگشته‌اند از جانب دیگر می‌نمایند و بر این قیاس چون عاقبت راه به‌در و از هیچ‌سو نمی‌یابند ناچار هوا گرفته بلندتر می‌شوند. در این وقت میرشکاران، جانوران شکاری را سرمی‌دهند و آنها اوج گرفته کلنگان را به‌باد صدمهٔ صید افکن می‌گیرند و در اندک فرصتی آن روز برگشتگان سرگشته را یک یک به‌ضرب زور فرود می‌آرند و همگی را به‌همین آیین شکار می‌کنند چنانچه کمتر اتّفاقی می‌افتد که جانوری جان از چنگ آنها به‌دربرد.

[4]مجملاً روز دیگر تابهره بی باقی [5]سوغات خان را که از آنجمله صد سر اسب و پنجاه شتر نر و مایه بختی و صد من سنگ لاجورد و چند جامه‌وار پوستین و سمور و چندین زوج قالی و نمد و تکیه و یلغار و ظروف چینی نفیس و نفائس امتعهٔ عراق و کار ماوراءالنّهر نیز که به‌رسم نمودار ارسال یافته بود از نظر انور آن سرور گذرانید و مجموع مبلغ هفتاد هزار روپیه تقویم یافت.

بیستم ماه ایلچی مذکور چهل رأس اسب و پنج شتر نر و مایه با چند پوستین سمور و دیگر تحف توران زمین از جانب خود بر سبیل پیشکش گذرانید و در آن روز به‌خلعت گرانمایه و عنایت بوکدهٔ[6] مرصّع و یک اشرفی چهار صد تولگی که به‌کوکب طالع معروف است و درست نقره به‌همین وزن

---

۱. برگ ۲٤۹، دیوان.
۲. برمی‌گردانید (دهلی و برتیش).
۳. می‌رسانید (دهلی و برتیش).
۴. برگ ۱۳٦، برتیش.
۵. برگ ۲٦٦، موزهٔ دهلی.
۶. بوکده (Bhokdah): نوعی از خنجر به‌اندازه یک وجب مانند جوالدوز.

نوازش پذیرفت و خواجه یاقوت نامی که تحویلدار سوغات مذکور بود به‌مرحمت خلعت و عطای یک اشرفی صد تولگی و روپیه به‌وزن آن کامیاب گشت.

بیان طغیان مادّه سودای فاسدۀ ججهار سنگه بُندَیله و بکرماجیت پسر آن بداختر که رفته رفته [1]به‌جایی منجر شد که دفع آن جز به‌قطع سر این دو خیره‌چشم زیاده سر به‌ضرب تیغ جهاد هواخواهان دولت ابد بنیاد صورت نبست به‌ذیل ذکر دیگر سوانح این دولت ابد پایان

کافر نعمتی که به‌وجوه متعدّده مستعد نقمت و مستحق عقوبت جناب جبّار حقیقی و منتقم تحقیقی جل کبر یاوه شده عجالتاً در پاداش کارهای نابه‌کارش به‌حکم عدالت لازم گشته باشد و با وجود این معنی ارباب احتساب عالم بالا بنابر مقتضای فضل و افضال به‌مقام استعجال انتقام درنیامده جزای افعال ناپسند او را لختی به‌امهال گذارنیده چندی به‌اهمال باز گذرانند و مکافات سیّات اعمال آن خذلان مآل را یکچند در عقدۀ تعویق وحیز تأخیر نگاهدارند که مگر آن بی‌راهه رو از سلوک طریق تباه رأیی و سیاه‌رویی بازگشت نموده به‌شاهراه مستقیم حقیقت‌دانی و حق‌شناسی گراید. چون در این میانه از طریقۀ اطاعت اوامر [2]نفس امّاره از شرک بغی و طغیان و کفر کفران و عصیان باز نیامده همچنان بر جهالت و ضلالت اصرار ورزید و به‌همان وتیره با باطل درآمیخته با حقیقت درآویزد و چشم از حقوق ولینعمت جاوید پوشیده با حق بستیزد لامحاله در این حالت چنان افتد که تا روز رستخیز بل در عرصۀ محشر نیز بر نخیزد و شاهد صدق این مقدّمۀ حقّه مشاهدۀ حال ججهار غرامت مآل از اواسط کار تا خواتم روزگار پسند است چه آن زبان‌زد خذلان ابد خسران سرمد و پدرش که پروردۀ [3]نعمت این دولت جاودانی و برآوردۀ تربیت حضرت جنّت‌مکانی‌اند به‌دولت این دولتخانۀ کارشان به‌جایی کشید که در وسعت دستگاه حشمت مثل فسحت ساحت ملک و کثرت جمعیّت لشکر و خزانه از جمیع راجه‌های این کشور عموماً و از رانا خصوصاً صد پایه بیش بل هزار [4]پلّه در پیش بودند چنانچه مجملی از آن باب سبق ذکر یافته و سرجملۀ دیگر در طی این فصل ظاهر می‌گردد:

در آنولا که از سعادت جاوید رو تافته به‌دست خود اسباب استیصال خود مهیّا نموده بود و افواج قاهره به‌دفع آن مقهور تعیین یافته نزدیک بدان شد که جزای بد درکنار روزگار خود ببیند قضا را

۱. برگ ۲٤۹ ب، دیوان.
۲. برگ ۲٦٦ ب، موزۀ دهلی.
۳. برگ ۱۳٦ ب، برتیش.
۴. برگ ۲۵۰، دیوان.

از آنجا که وقوع امور در بند اوقات است و برآمد کارها در گرو روزگارها، چون وقت او بەسرنیامده روزگار دولتش بەپایان نرسیده بود؛ لاجرم قلع و قمع بنیاد او از عالم بالا بەوقت دیگر افتاد و بنابر آن از در استشفاع و استئمان درآمده امان یافت. خانمان و مال و ملک بر او مسلم شد چنانچه بەتفصیل گزارش‌پذیر گشته و در آنولا که حسب‌المقرّر از کومکیان ولایت جنوبی بود در عرض آن اوقات مصدر خدمات شده بود در آخر آن از مهابت خان [1]خانِ‌خانان صوبه‌دار دکن رخصت وطن خود گرفت و پسر خود را در آن جا گذاشته بەجانب ملک خود شتافت و چون بەجای خویشتن آمد از آنجا که زیاده سریها و بیش‌طلبی‌ها رفته رفته آدمی را برسر امری چند می‌آرد که عاقبت جان نیز در سر آن کند هوای ملک گده[2] و استیصال بهیم نراین زمیندار آنجا که از عهد قدیم با زمینداری آن ملک با او و آبای او بوده در دماغ جای داد و قلعهٔ چُوراگده که روزگاران مفر و مقر مالکان آن سرزمین بوده محاصره نمود بەنحوی در صدد شدّت شده کار بر او تنگ ساخت که آخر کار از تنگی عرصه بەجان آمده خواه و ناخواه امان خواست و بەعهد و پیمان آن سست عهد که بەایمان ملّت هندی مؤکّد نموده بود اطمئنان قلب و امنیّت خاطر اندوخته برآمد و آن بد عهد کم فرصت بر نفاق نقض میثاق نموده او را با جمعی‌کثیر از فرزندان و خویشان و متعلّقان و منتسبان یکجا بەقتل برسانید [3]و قلعهٔ مذکوره را با اسباب و اموال بی‌حساب بەدست درآورد و چون این معنی بی‌وجه بدین‌گونه صورت بست یکی از پسران بهیم نراین مذکور که پیشتر از آن با پیشکش پدرش بەهمراهی خان دوران [4]روانهٔ درگاه گیتی‌پناه و پناهی شده بود و این وقت در دربار سپهرمدار بەاستسعاد دریافت بەشرف حضور افتخار داشت از روی تظلّم حقیقت را معروض واقفان موقّف خلافت عظمٰی داشت بی‌توقّف فرمان تهدید عنوان از روی کمال اندرز و ترهیب مشتمل بر انواع عتاب و خطاب در جمیع ابواب خصوص در باب استخلاص چُوراگده بی‌حکم اشرف، صدور یافت و دربارهٔ عموم افعال غیرمحموده و ناستودهٔ آن غنوده بخت خفته خرد که شنیع‌ترین آنها نقض عهد و میثاق بود و همچنین بەقتل آوردن جمعی‌کثیر از راجه و مردم معتبر را بی‌تحصیل رخصت والا بر سبیل غدر و تصرّف نمودن در اموال و اسباب و

---

۱. برگ ۲٦٧، موزهٔ دهلی.
۲. گده (Gudda): نوعی از نیزه که سرش مثل پهنِ مار باشد.
۳. برگ ۲۵۰ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۳۷، برتیش.

ولایت [1]او که به‌پادشاه اسلام متعلّق است نکوهش تمام در ضمن فرمان قضا نشان به‌لباس تخویف و توعید تمام اندراج یافت.

مجملاً نخست از راه اتمام حجّت او را به‌ارسال ده لک روپیه از جمله مال بهیم نراین مذکور و تسلیم سایر ملک او به‌عمّال اعمال ولایت پادشاهی مأمور ساختند و از روی مرحمت آن شرارت آیین باطل گزین را در این معنی مخبر نمودند که اگر خواهش ولایت چُوراگده داشته باشد موازی جمیع آن ملک از پرگنات نزدیک وطن خود به‌تصرّف متصدّیان معاملات آن صوب دهد. چون فرمان جهان مطاع را مصحوب سُندَر کب رای ارسال داشتند قبل از وصول سُندَر چون حقیقت از نوشتهٔ وکیلی که در دربار داشت بدو رسیده بود از سرجهل و روی نادانی [2]پای از شاهراه راست اطاعت بیرون گذاشت و دست از همه چیز باز داشته تحریک سلسلهٔ ستیز نمود و به‌اندیشی و عاقبت‌بینی را پی سرانداخته در مقام سرانجام اسباب طغیان و عصیان شد و نخست به‌بکرماجیت پسر خود که در دکن از کومکیان خان زمان بود نهفته اشاره نموده که به‌هر طریق رو دهد گریخته بدان بدسگال پیمان گسل پیوندد و آن خیره‌سر تیره اختر از روی کمال ادبار پشت به‌سعادت نامتناهی کرده از موکب اقبال پادشاهی رو گردان شد و به‌شتاب باد و سحاب بل به‌سرعت بخت برگشته به‌سوی وطن خود راهی گردید. خان زمان با آن‌که در بالای گهات بود رفتن او را چندان وقعتی ننهاده توفیق تعاقب آن بدعاقبت نیافت و الله‌وردی خان صاحب صوبه مالوَه که سرراه او را داشت او نیز در این باب موفق به‌صدور خدمتی نشده گذاشت که آن مدبّر از آن حدود گذشت و خان دوران [3]که در آن اوان در برهان‌پور به‌ضبط پایین گهات [4]اشتغال داشت به‌مجرّد استماع خبر فرار آن مقهور با چندی از هواخواهان دولت ابد پیوند مثل راجه پَهار سِنگه و چَندَرسَین بُندَیله و مادَهو سنگه هاده و راو کَرَن و نظر بهادر خویشگی و میر فضل الله و امثال ایشان بر سبیل ایلغار به‌سمت فرار بل به‌سوی مقر او راهی شد و پنج روزه راه طی نموده در موضع آسنه از مضافات صوبهٔ مالوَه به‌او و همراهانش برخورد و مانند برق سوزان بر قلب آن تیره روزان سیاه بخت زده به‌باد حمله آن صرصر اثر در یکدم دمار از روزگار آن نابه‌کاری چند برآورد و گرد از بنیاد خرمن حیات آن خس منشان خاشاک نهاد که از شعلهٔ آتش زبانه کش کینه پاک سوز شده بود

۱. برگ ۲٦۷ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۵۱، دیوان.
۳. برگ ۱۳۷ ب، برتیش.
۴. برگ ۲٦۸ ب، موزهٔ دهلی.

برانگیختند قریب دو صد و پنجاه [1]تن را بی‌سر ساختند و آن مخذول با زخم منکر به‌همراهی جمعی از آن فرقه تفرقه اثر که از سطوت صدمهٔ سخت بهادران پراکنده شده باز برسر آن مادّهٔ اجتماع اهل فساد جمعیّت نمودند خود را به‌میان جنگلهای دشوارگذار انداخت و از کوره راههای کوهسار آن حدود که دیگری جز آن بی‌راهه روان بی‌تدبیر راه بدان نمی‌برد بدر رفته، رفته رفته در موضع دهامونی به‌ججهار مقهور پیوست و چون حقیقت تباه‌اندیشی آن ناسپاسان حق ناشناس بر رأی گیتی آرای سمت وضوح یافت به‌مجرّد اشراف بر این معنی امر اشرف به‌استیصال بر اصل آن دو بدگوهر دد اصل شرف صدور یافت و بیست هزار سوار جرار کار آزمودهٔ روزگار فرسوده به‌باشلیقی سه سردار شهامت شعار نامزد تقدیم این مهمّ شدند. نخست خان فیروزجنگ عبدالله خان که دستوری معاودت به‌تنبَه یافته آهنگ مقصد نموده بود چون به‌تنبیه آن جمع [2]غنوده خرد مأمور گشت هم از راه با جمعیّت مردم یکدل یکجهت خود انعطاف بدان سمت نموده و خان بهادر که بعد از گوشمال بکرماجیت کوتاه نظر در نواحی مالوَه چشم به‌راه و گوش بر آواز برید خبر دربار سپهرمدار بود حسب‌الامر حضرت سلیمان مکان هم از آن مقام برسر آن شیطان‌ساری چند اهرمن سیر شتافت و دَیبی سنگه ولد راجه بَهارت بُندَیله و مادَهو سنگه ولد راو رَتَن و نظر بهادر خویشگی و یاسین خان پسر شیر خان با برادران خود و احداد خان مهمند و حبیب خان سور با سایر لشکر [3]کومکی مالوَه که همگی شش هزار سوار بودند در فوج او معیّن گشتند و از روی عنایت ولایت مالوَه به‌صوبه‌داری او قرار یافته مقرّر شد [4]که الله‌وردی خان و امر سنگه به‌نگاهبانی برهان‌پور و سایر محال پایین گهات پردازد و سیّد خان جهان با سردار خان و امر سنگه ولد راجه گَج سنگه و مختار خان و کِشَن سنگه بَهدَوریَه و قلعدار خان و جهان خان کاکر و کِرپا رام و جَی رام پسران راجه اُنوپ سنگه و هادی داد برادر رشید خان انصاری و اِندر سال نبیرهٔ راو رَتَن و روپ سنگه نبیرهٔ جَگنات کَچهواهه و چندی دیگر از ارباب مناصب والا و پانصد سوار کارطلب از تابینان یمین‌الدّوله و دویست سوار تفنگچی و عدد جمع این جمعیّت به‌هشت هزار سوار رسید از حضور پرنور به‌دفع آن مقهور مأمور گشتند و در وقت دستوری سیّد خان جهان سردار این فوج را به‌مرحمت یکدست سروپای فاخر و دو رأس اسب خاصگی افراختند و به‌سایر امرای کومکی آن فوج خلعت و اسب مرحمت نموده تنی چند از منصبداران را به‌خلعت تنها نواختند و

۱. برگ ۲۵۱ ب، دیوان.
۲. برگ ۲٦۹ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳۸، برتیش.
۴. برگ ۲۵۲، دیوان.

بهادر خان که به‌جاگیر خود مرخّص شده بود [1]با امر سنگه زمیندار مادهون و احمد بیگ خان و چندرمن بُندَیله و راجه سارَنگدَیو و چندی دیگر از اصحاب مناصب والا و مجموع شش هزار سوار تابین داشتند در فوج عبدالله خان تعیّن یافتند و در افواج ثلثهٔ مذکوره دیوان و بخشی و واقعه‌نویس علیحده تعیین‌پذیر گشتند.

مجملاً آن سه سردار معامله‌سنج کارگزار[2] را از غیبت و حضور به‌دفع آن مقهور مأمور نموده مقرّر ساختند که خان دوران از راه چندیری راهی گشته در حوالی بجهور معسکر گزیند و آوان بارش را آنجا به‌پایان رساند و خان فیروزجنگ موضع ایلچ را در تصرّف آن مقهور است به‌دست آورده مردم او را به‌ضرب زور از آنجا برخیزاند و همانجا تهانه نشانده خود را از آب بهتمه عبور نماید و نواحی بهاندَیر را [3]به‌جهت اقامت موسم برسات اختیار نموده ایّام بارندگی را هم در آن مقام بگذراند و سیّد خان جهان در بَداوُن اقامت نماید و بعد از انقضای فصل برشکال افواج ثلثه در باب استیصال مطلق آن بدسگال به‌جدّ و جهد تمام مقیّد شوند و به‌اتّفاق یکدیگر این معنی را پیش نهاد ساخته به‌زودی آن ناعاقبت‌اندیش را از پیش بردارند و چون آن دو تیره چشم خیره‌سر یعنی پدر شوم اختر و پسر بدگوهر از استماع خبر توجّه حشم پادشاه سلیمان حشمت که قدرت شیر با کثرت مور داشتند مانند مورچه در طاس رویین سراسیمهٔ حیرت زده گشتند و از نزدیکی خیل اقبال بی‌دست و پا شده سررشتهٔ چاره‌گری از دست دادند و از تصوّر تیغ آبدار آتش آمیغ [4]بهادران خود را در میان آب و آتش گرفتار دیده یکبار از صبر و قرار کناره گزینند.

مجمل سخن چون عکس ستاره سوختگی و تیره سرانجامی خویشتن را در آئینهٔ زنگار خوردهٔ [5]بخت سیاه چرده معاینه دیدند مانند دیوار شکسته که از دور به‌محض صدمه سیلاب از پای درمی‌آید قبل از وصول شعبه‌های ثلثه دریای لشکر طوفان اثر بی‌پا شده از جا رفتند و ناچار در صدد چاره‌گری این کار دشوار شده به‌مقام اظهار اطاعت و انقیاد درآمدند دست استشفاع به‌ذیل شفاعت آصف خان سپهسالار در زده از روی زاری زینهاری گشتند و به‌میانجی آن عضدالخلافت در خواه این معنی نمودند که چون این درم خریدگان کم خرد که مصدر انواع قبایح امور گشته و به‌وجوه متعدّده مستعد

---

۱. برگ ۲٦۹، موزهٔ دهلی.
۲. کارگذار (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲۵۲ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۳۸ ب، برتیش.
۵. برگ ۲٦۹ ب، موزهٔ دهلی.

اقسام عقوبت و انتقام شده‌اند به‌هیچ‌وجه روی آمدن دربار ندارند، در این صورت اگر یکی از مردم روشناس پایهٔ سریر اعلی به‌اینجانب قدم رنجه نماید که به‌مشافهه او ملتمسات خود را مذکور ساخته از زبان مدعیات [1]مسئولات ان مستدعیان به‌محل جواب و موقع اجابت پیوندد و هر آئینه باعث خان بخشی مشتی دیرینه بندگان که تهی دست دستاویز عذر خواهی‌اند خواهد بود و چون درخواستهٔ ایشان به‌وساطت خان‌خانان سپهسالار معروض افتاد از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت مقتضی عفو زلات و صفح جنایات است و همه جا به‌مقتضای آن عمل نموده برای قضای حوائج ارباب مطالب بهانه طلب می‌باشند و در این مرتبه نیز ارباب اتمام حجّت و وجوب اعطای امان به‌ارباب استئمان در مقام اجابت ملتمس ایشان شدند و سُندَر کِب رای را که سابقاً نزد او فرستاده بودند و به‌مجرّد استماع تغییر احوال آن خسران مآل هم از راه معاودت نموده در این مرتبه برای اطّلاع بر مکنونات اندیشهٔ آن فساد پیشه ارسال داشتند و بر زبان مبارک آوردند که با وجود این مراتب اگر آن مدبّر مبلغ سی لک روپیه [2]جرمانهٔ خیره‌چشمی و چیره‌دستی که از او سرزده به‌رسم پیشکش ارسال دارد و سرکار بیانون را در ازاء چُوراگَده به‌تصرّف اولیای دولت ابد پیوند و بکرماجیت را به‌دستور معهود با همان جمعیّت یساق‌کش بالای گهات نماید و نبیرهٔ صاحب تیکه یعنی ولیعهد خود را به‌دربار سپهرمدار فرستد که همواره به‌جای او ملازمت رکاب سعادت انتساب التزام نماید هر آئینه در این مرتبه نیز لغزشهای آن فتنه‌گر فساد آیین پامال خواهد شد و مقرّر فرمودند که سرداران عساکر نصرت آثار تا مراجعت سُندَر در هر جا که باشند اقامت گزینند.

و در اینولا [3]دَیبی سنگه ولد راجه بَهارت بُندَیله که به‌همراهی فوج خان دوران سعادت تعیین یافته بود منظور نظر عنایت نامتناهی شده نخست به‌خطاب راجگی بلندنامی یافت و به‌عنایت خلعت و اسب و نقّاره و منصب سه هزاری [4]ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه کامگار شد به‌نوید تفویض راجگی و زمینداری اَوندچَه و مضافات آن سرمایهٔ امیدش پایهٔ افزایش پذیرفت و به‌مژدهٔ سرکردگی قبیلهٔ بُندَیله که از عهد قدیم تا زمان حضرت جنّت‌مکانی به‌آبای او متعلّق بود و آنحضرت از ایشان انتزاع نموده به‌جلدوی تجلّد در قتل شیخ ابوالفضل به‌بیر سنگه دیو پدر این اهرمن سیر مرحمت فرموده بودند دلنهاد شد و امر فرمودند که اگر ججهار نابه‌کار همچنان بر جهالت اصرار ورزیده به‌مقام اطاعت احکام گیتی

۱. برگ ۲۵۳، دیوان.
۲. برگ ۲۷۰، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱۳۹، برتیش.
۴. برگ ۲۵۳ ب، دیوان.

مطیع درنیاید سرداران او را از اَوندچَه برآورده راجه دَیبی سنگه را به‌جای او جا دهند و عجالةالوقت در همان روز او از تفویض زمینداری آن سرزمین بر آرزوی دیرینه سال خود فیروز گردید.

و بیست و هشتم ماه مذکور موازی هفت لک روپیه نقد و جنس از جمله [1]دوازده زنجیر فیل و پنجاه سر اسب تانگن و بیست و پنج خواجه‌سرا و نفائس انواع عود آردوبه و عرقی و امثال آن دو صد و بیست سپر و اجناس بی‌شمار از جنس قماش سفید و غیره و پنج لک روپیه نقد از وجوه پیشکش زمینداران بنگاله که حسب‌المقرّر به‌صوبه‌داران آنجا می‌دهند از بابت پیشکش اعظم خان صوبه‌دار سابق بنگاله که قبل از عزل ارسال داشته بود به‌نظر مبارک درآمد و در این روز یک زنجیر فیل کوه پیکر خاصگی با یراق سیمین و ماده فیل دیگر به‌مهین شاهزادهٔ جوان‌بخت بلنداقبال والاگوهر سعیداختر سلطان داراشکوه از روی عنایت تام مرحمت شد.

وقایع خرداد ماه

ششم آن ماه که عیدسعید اضحٰی به‌ورود مسعود سعادت فزای ماه و سال شده بود موکب اقبال برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال به‌آهنگ احیای مراسم شریعت غرّا به‌عیدگاه توجّه فرخنده نموده [2]ساحت آن را به‌زیور فروغ جمال جهان آرای آراستند و بعد از فراغ نماز عید، به‌گاه بازگشت ینز راهگذر را از دو سویه وجوه نقود نثار زر ریز ساختند و به‌این آیین شایسته بندگان حضرت همه راه از کامبخشی اصناف مردم و افراد انام کامران بوده به‌آهنگ از دیاد مواد داد و دهش آهسته آهسته سمند خجسته پیکر فرخنده منظر می‌راندند تا بدین ستوده روش پسندیده بخت و دولت از شش جهت محیط و اقبال از پیش روان و سعادت از دنبال دوان به‌سمت مرکز خلافت معاودت فرمودند و در آن روز سعادت افروز تابهره بی ایلچی ندر محمّد خان والی بلخ و سایر همراهانش انواع عنایات خاص و اقسام عواطف عام خصوص انعام زر نقد اعزاز و اکرام یافتند چنانچه [3]به‌ایلچیی مشارٌالیه مبلغ سی هزار روپیه عطا یافت و به‌خواجه یاقوت تحویلدار [4]اجناس سوغات پنج هزار روپیه و به‌عبدالله میرشکار دو هزار روپیه و به‌ندر بیگ قوش بیگی همین مبلغ و به‌داروغهٔ شترخانهٔ خان که با شتران سوغات آمده بود یکهزار و پانصد روپیه مرحمت شد. در این ایّام ذوالفقار خان از عنایت خلعت و اسب و منصب

۱. برگ ۲۷۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲٥٤، دیوان.
۳. برگ ۱۳۹ ب، برتیش.
۴. برگ ۲۷۱، موزهٔ دهلی.

هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار رعایت‌پذیر شد به‌تفویض خدمت فوجداری ولایت میان دو آب از تغییر لطف علی بخاری بر مراد خاطر کامگاری یافت.

و چهاردهم ماه چون مرشد قلی خان که سابقاً به‌استیصال فسادانگیزان کامان پَهاری دستوری یافته بود مکرّر برسر بنگاه‌های ایشان که در شعاب جبال البرز مثال واقع است تاخت برده دستبردهای‌نمایان نموده در این احیان باز به‌بنگاه آن جمع پریشان خیال بدسگال مراسم ترکتاز به‌جا آورده [۱]بود و بین‌الفریقین کارزاری سخت اتّفاق افتاده چنانچه قریب سیصد تن از آن مقهوران را قتل و چهار صد کس را اسیر و بقیةالسیف را پریشان و بی‌خان و مان ساخته بود و از طرف موکب سعادت ضیاءالدّین حسین نبیرهٔ غیاث‌الدّین علی آصف خان با جمعی از تابینان سپهسالار به‌پایهٔ شهادت رسیده بودند با سایر همراهان متوجّه دربار سپهرمدار شده به‌شرف سجدهٔ آستانبوس سپهرنشان رسید و در همین روز بندگان حضرت میرجمله میربخشی را به‌مرحمت خاص اختصاص بخشیده فیل خاصگی عنایت فرمودند و خدمت بخشیگری احدیان را از تغییر اصالت خان که در اینولا به‌ارجاع صوبه‌داری دارالملک دهلی سعادت‌پذیر شده بود چنانچه گذشت به‌میر خان تفویض نموده مرحمت خلعت را مزید دیگر مراحم ساختند.

سوانح ماه تیر

از جمله ظهور انواع بندگان حضرت است دربارهٔ دولت خان: چون مشارٌالیه که به‌سر خیلی خواص پرستاران [۲]و خدمتگاران اختصاص پذیرفته سابقاً خواص خان خطاب داشت و ثانیاً به‌سلسله جنبانی‌های بخت و دولت خطاب دولتخانی یافته بود چنانچه اشارتی بدان رفته به‌مقتضای خاصیّت حسن ارادت و صدق نیّت و صفای عقیدت و خلوص طویت مراتب کارش رفته رفته آن مرتبه بالاگرفت که در اینولا پایهٔ والای امارت و درجهٔ علیای حکومت رسید، چنانچه در یازدهم[۳] ماه تیر به‌صوبه‌داری ولایت تَهتّه از تغییر یوسف محمّد خان تاشکندی و اعطاء خلعت و اسب مرحمت‌پذیر گردید و هم در این روز خدمت فوجداری این روی آب اکبرآباد به‌خواجه آگاه خواجه‌سرا تفویض یافته به‌خطاب آگاه خانی نیز کامیاب شد و به‌دریافت عنایت خلعت خاصّه سرافرازی [۴]پذیرفت.

---

۱. برگ ۲۵٤ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۷۱ ب، موزهٔ دهلی.
۳. پانزدهم (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱٤۰، برتیش.

روز تیر[1] از ماه تیر که جشن عید گلابی در انجمن حضور پرنور [2]حضرت پادشاه ظلّ اللّهی به‌دستور معهود آذین‌پذیر شده بود و سایر لوازم این روز برکت‌اندوز چهره افروز ظهور گشته جمیع ارباب مطالب به‌اعلی مراتب مرادات خود کامیابی پذیرفتند و از شاهزاده‌های والاقدر عالی‌مقدار گرفته تا ارباب مناصب والا و اصحاب خدمات نزدیک بگذرانیدن صراحی‌های مرصّع و زرناب ساده و میناکار و ظروف سیمین و چینی و شیشه‌ای سرشار از گلاب ادای مراسم معهودهٔ همه ساله نمودند و در این روز جَگنات کِب رای کلاوَنت که «دُرپَت» یعنی تصنیف نغمات مؤلّفه مشتمل بر مدح آنحضرت ساخته بود به‌مسامع عُلیا رسانید و از آنجا که رسایی‌های بخت است پرتو حسن استماع بر آن تافته به‌اعلی درجات اقبال و قبول رسید چنانچه به‌غایت مرضی طبع اقدس دقیقه‌رس افتاده خود نیز به‌موقع تحسین و آفرین و احسان [3]و استحسان درآمد و مرحمت فیل ضمیمهٔ عنایات عمیمه شد.

وقایع ماه امرداد

هفتم آن ماه سیف خان که در عهد حضرت جنّت‌مکانی صوبه‌داری گُجرات داشت از تغییر سپهدار خان به‌حکم آن‌که در حکومت آن خاطر پسند سر[4] نکرده بود به‌تفویض نگاهبانی آن صوبه منظور نظر مرحمت شده و او کامروایی داد و دریافت عاطفت خلعت و جمدهر مرصّع و اسب خاصّه و فیل و وصول مرتبهٔ منصب از اصل و اضافه به‌پایه پنجهزاری ذات و سوار از قرار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مزید این مرتبهٔ عنایت سرشار شد و سیّد هزبر خان به‌عنایت شمشیر و اسب و سلطان نظر برادر محمّد شفیع پسر سیف خان به‌مرحمت خلعت مختص گشته همراه خان مشارٌالیه مرخّص شدند و هم در این تاریخ خدمت فوجداری سرکار لکهنو نامزد لشکرشکن خان پسر شاهنواز خان خلف عبدالرّحیم خان‌خانان شده به‌عنایت نهصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه و مرحمت خلعت سرمایهٔ اعتبار و افتخار اندوخت [5]و در این آوان حکیم مسیح‌الزمان که سعادت طواف حرمین مکرّمین دریافته تا بصره شتافته بود از آنجا به‌کشتی نشسته از بندر لاهری تَهتّه برآمده بود شرف آستانبوس والا نیز ادراک نموده و چهل رأس اسب عربی اصل بر سبیل پیشکش گذرانید و از جمله دو اسب صرصرنژاد که رنگ یکی بوز بود و دیگری طرق یعنی کهر، پسند خاطر مشکل پسند افتاد و به‌جهت

---

۱. روز سیزدهم هر ماه شمسی.
۲. برگ ۲۵۵، دیوان.
۳. برگ ۲۷۲، موزهٔ دهلی.
۴. سیر (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۵۵ ب، دیوان.

سواری خاصّه شریفه سمت اختصاص یافتند و بوز که به‌غایت پسندیده و برگزیده بود مختار نظر اختیار خدیو روزگار آمده به«پادشاه پسند» نامور شد و طرق که به‌هیچ‌طریق عیبی نداشت به«تمام عیار» موسوم گشت. از آنجمله هشت سر اسب [1]دیگر که از همهٔ آنها امتیاز تمام [2]داشتند حسب‌الحکم اعلی داخل طویلهٔ خاصگی شدند و حکیم که به‌صدق عقیدت و صفای ارادت و قدم خدمت موصوف بود به‌تازگی منظور نظر مرحمت آمده از عنایت خلعت و فیل و منصب سه هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار و انعام بیست هزار روپیه نقد سرافرازی یافت و به‌تفویض حکومت بندر سورت و مضافات آن از تغییر معزّالملک امتیاز پذیرفت و چون علی پاشای[3] حاکم بصره از هواخواهان غائبانه این دولت جاودانه که پیوسته به‌مقام تحریک سلسلهٔ صدق نیّت و خلوص طویت درآمده در پی پیدا کردن مرغوبات طبع اقدس خصوص اسبان جلد نجدی‌نژاد می‌بود در اینولا بنابر اظهار اخلاص و ارادت پنج سر اسب عربی‌نژاد دیوزاد که هریک از آن بادپایان صرصرتک از ابر بهار برق رفتارتر بوده مانند سمند رهوار نسیم سحر خنک‌تر و یکسان می‌پیمودند و بی‌ابا و محابا نهنگ آسا بر آب و سمندروار بر آتش می‌زدند به‌دست ملازم خود بر سبیل پیشکش حضرت سلیمان [4]مکان مصحوب حکیم مسیح‌الزمان ارسال داشته بود هم در این تاریخ فرستاده او از نظر انور گذشته اسبان را گذرانید و از آنجمله یک رأس اسب طرق که سرآمد آنها بود از آنجا که آمد بخت پاشای مذکور مدد نموده به‌طریقی درنظر اقدس جلوه‌گر گردید که سرطویلهٔ بعضی از طوائل خاصّه شد.

نوزدهم امرداد ماه مذکور خلعت بارانی به‌شاهزاده‌های بلنداقبال و ارکان دولت بی‌زوال مثل خانِ‌خانان سپهسالار و دستور اعظم افضل خان و چندی دیگر مرحمت فرمودند.

وقایع شهر شهریور

[5]دوم آن ماه انجمن جشن میلاد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه عُلیا و علی آله و اصحابه به‌طریق معهود مرتّب شده سایر مراسم مقرّره این روز برکت افروز از گستردن سماط اطعام عام و بسط بساط انعام خاص خصوص وظیفهٔ مقرّری هر ساله که عبارت است از دوازده هزار روپیه به‌ظهور آمده بعد از تلاوت قرآن مجید و فراغ ذکر و صلوات چون آن وقت از مظان اجابت و دعوات است همگنان

---

۱. برگ ۲۷۲ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱٤۰ ب، برتیش.
۳. باشا (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۲٥٦، دیوان.
۵. برگ ۲۷۳، موزهٔ دهلی.

در دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد که عمده وظایف ملای اعلی بل سرحلقهٔ اوراد کرّوبیان عالم بالاست رطب‌اللسان آمده به‌محل استجابت رسانیدند.

سویم[1] ماه میرزا خان ولد شاهنواز خان از بهرایچ رسیده به‌وسیلهٔ استسعاد ملازمت والا خود را سرمایهٔ اندوز مزید سعادت جاوید گردانید.

هفتم ماه عنایات عام حضرت پادشاه جهان‌پناه دربارهٔ شاهزادهٔ والاگوهر بلنداختر سلطان شاه شجاع بهادر خاص شده از مرحمت فیل خاصّه مزیّن به‌یراق سیمین [2]اختصاص پذیرفت.

وقایع این ایّام خیرانجام

به‌مقتضای شور چشمی‌های انظار انجم و شرانگزی‌های اوضاع افلاک آسیب عین‌الکمال به‌جوفی[3] از اولیای دولت بی‌زوال رسید [4]و علّت ان قضیهٔ اتّفاقی آن‌که: چون سابقاً نجابت خان ولد میرزا شاهرخ که در آنولا فوجدار دامن کوه پنجاب بود بنابر تحریک کارطلبی و به‌اندشی و دولتخواهی متصدی سرکردند مهمّ سری‌نَگَر شده به‌تعهد تسخیر آن ملک با تحصیل پیشکش کلّی به‌شرط کومک دو هزار سوار نموده بود بعد از اجابت ملتمس با قوشونی آراسته از تابینان خود و لشکر کومکی درگاه [5]والا روانه شده جمعی از زمینداران محال متعلّقهٔ فوجداری خود را نیز همراه گرفته با آیین شایان و توزک‌نمایان به‌کوهستان آن سرزمین درآمده نخست از نیروی اعتضاد تأیید بر چندین حصن حصین دست یافت و آخر امر از آنجا که نیامد کار است بنابر کم تجربگی و نافرسودگی روزگار نیز خلل پذیری همه کار خصوص ملک‌گیری و سپاهیگری است اساس معالمه بر پیش پانگری و ناعاقبت‌بینی نهاد و از غرور فتوحات عظیمه که هم در فاتحهٔ مهمّ روی داده بود از اندیشهٔ فرجام و فکر خاتمت مهام چشم دوخته مآل اندشی را پی سرانداخت و به‌کارفرمای کنکاشهای ناشایست عمل نموده چنانچه می‌بایست مراسم در بایست وقت به‌ظهور نیاورد و به‌تحریک عزم راسخ و جدّ نافذ که در امثال این احوال سپهسالار از کار بستن‌العمل آن ناچار است از جا درنیامده مقام بی‌وقت و توقّف بی‌جا گزید و نه محض همین خطا از او سرزد که راه سرداری را از دست داده به‌همان پا[6] سریر سر سری‌نَگَر نرفت

---

۱. سیوم (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ١٤١، برتیش.
۳. خوبی (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ٢٥٦ ب، دیوان.
۵. برگ ٢٧٣ ب، موزهٔ دهلی.
۶. پی (موزهٔ دهلی).

بلکه در مقامی اقامت بی‌موقع گرفت که اصلاً از آنجا غلّه به‌دست نمی‌آمد تا رفته رفته از نایابی آذوقه کار لشکر به‌خرابی کشید و این معنی نه تنها باعث پیش نرفتن مهمّ و به‌پایان نبردن کار گردید بلکه در این صورت بسی سرها به‌باد رفته چندین هزار تن از سوار و پیاده پی سپر و پراکنده بل مفقودالاثر شدند.

[1]تفصیل این اجمال آن‌که: خان مذکور به‌مجرّد وصول بدان سرزمین نخست حصار استوار شیرگده را احاطه نمود و آن قلعه‌ای بود که زمیندار سری‌نَگَر در سرحد خود بر ساحل آب جون بناد نهاده [2]سپاهیان جرار کارطلب آنجا باز داشته بود که در آن مقام به‌هنگام انتهاز فرصت بر محال پادشاهی و ولایت سرمور نامی از زمینداران نامی آن حدود ترکتازی و دست اندازی نمایند و چون آن قلعه را که نهایت استواری و دشواری داشت در غایت آسانی بر سرسواری به‌دست آورد. از آنجا بی‌درنگ آهنگ استخلاص حصار حصانت آثار کالپی نمود که سابقاً به‌سرمور مذکور که در اینولا همراهی لشکر پادشاهی گزیده همه جا کمال دولتخواهی به‌جا آورد تعلّق داشته و زمیندار سری‌نَگَر به‌تغلب بر آن استیلا یافته بود و چون خان نجابت‌مکان بدان حدود شتافته اطراف آن را محاصره نمود [3]و در عرض اندک مدّتی بی‌آن‌که کار به‌طول کشید این قلعه را نیز تسخیر نموده به‌زمیندار مذکور سپرد و آنگاه بر وفق درخواست این وفاق‌اندیش دولتخواه فوجی به‌کومک داده قلعهٔ براث را که ملک قدمی آبای او بوده زمیندار سری‌نَگَر به‌جبر انتزاع نموده بود بنابر حکم مکافات جبراً و قهراً از تصرّف آن مقهور برآورده حوالهٔ او نمودند و از کالپی به‌حصار سانتور که بنابر کمال حصانت بنیان و خزونت محل و مکان امکان استخلاص آن محال‌نما بود چنانچه از سری‌نَگَر که زیاده سری راجهٔ آن سرزمین برسر آن بود پای کمی نداشت توجّه نمود و در اندک مدّتی حصار سر با آن پایهٔ استواری و دشواری که از عالم کرّهٔ ارض سه طرف چهار دیواری به‌حوزهٔ احاطهٔ تامّهٔ محیط آن درآمده بود و ربع رابع راهی صراط سان تنگی و تاریکی داشت که پیاده را به‌آسانی [4]عبور آن مقام مقدور نبود، به‌تأیید [5]گشایش پذیرگردید و صد سوار و هزار پیاده به‌سرداری جگتور زمیندار لکهن‌پور به‌نگاهبانی آن باز داشته خود همّت کار بر مأثر استخلاص سایر آن ولایت گماشته راهی پیش شد و جلد و چسپان شتافته تا کنار آب گنگ را

---

۱. برگ ۲۵۷، دیوان.
۲. برگ ۲۷٤، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱٤۱ ب، برتیش.
۴. برگ ۲۵۷ ب، دیوان.
۵. برگ ۲۷٤ ب، موزهٔ دهلی.

بر سبیل تاراج و تاخت پی سپر عساکر سیلاب اثر ساخت و اکثر آن سرزمین‌ها را به‌قبضهٔ تصرّف درآورده قریب موضع هَردوار از آب مذکور عبور نمود.

در این حال خبر رسید که مقهور به‌فکر دور افتاده در اینولا از اهل شور و شر نزدیک سی چهل هزار پیاده فراهم آورده در صدد انسداد دهنهٔ درّهٔ کتل تلاو که راه درآمد ملک مذکور منحصر در آن است، شده و آن تنگنایی است واقع در کهسار این سرزمین که زیاده از بیست گز عرض ندارد و در وقتی که مفتوح باشد با نصب صد منصوبهٔ حیل از آنجا نمی‌توان گذشت چه جای‌الحال که آن را به‌سدّی استوار از گچ و سنگ مسدود نمود و گروهی از تفنگچیان قدرانداز به‌حفظ آن باز داشته و در این حالت جادهٔ قیاس اشکال آن گشاده است.

مجملاً سردار جلادت شعار به‌مجرّد استماع این خبر بنای چاره‌گری آن کار دشوار براساس اظهار تهوّر و تجلّد نهاده گُوجر گوالیاری و اودی سنگه راتهور را به‌نگاهبانی بنگاه در اردو نگاهداشت و خود با بهادران کارطلب کار پیشبرد مقصد گشته روی به‌سوی سدّ مذکور نهاد و پس از استعمال انواع لطائف حیل جریده به‌سر کتل رسیده ارادهٔ پیش رفتن به‌خاطر راه داد. در این حالت گروهی از ایشان به‌آهنگ ممانعت سرراه گرفته ابواب جنگ تیر و [1]تفنگ مفتوح داشتند و مجاهدان میدان دین به‌پناه حمایت ایزدی درآمده عون و صون [2]آنحضرت را سپر حفظ تن [3]و سرمایهٔ وقایهٔ خویشتن ساختند و غایت مرتبهٔ جلادت به‌کار آورده دست به‌تیغها زدند و گشادکار فتح پیشنهاد اندیشهٔ صواب پیشه نموده به‌هر طریق که پیش رفت پیشرفتند چنانچه در آخر کار خود رفته رفته به‌دیوار بست رسانیدند و به‌نوک خنجر و جمدهر بل به‌نفاذ عزیمت نافذ و همّت کارگر که به‌یکدم صد رخنه در سدّ اسکندر می‌کند و هزار شکاف در دل کوه قاف می‌افکند رخنه‌ها در بنای آن دیوار سنگین اساس انداختند و با شمشیرهای کشیده حمله‌آور گشته جمعی‌کثیر از مخالفان قضا رسیده را کشته و اسیر نمودند و باقی را منهزم ساخته چندی به‌تعاقب آن بدعاقبتان پرداختند و میانهٔ بهاندیو نامی از سرداران نامی آن شیطان‌ساران اهرمن سر به‌قتل آمده موجب وهن و ضعف همگنان گردید و نجابت خان بعد از فتح غنیم و کسر سد به‌هزار جرّ ثقیل از آن کتل عبور نموده گوجر گروهی از سپاه را که به‌حفظ بنگاه نصب کرده بود با سایر احمال و اثقال طلبیده قدغن نمود که زود بدو ملحق شوند و گوجر و همراهان از آن منزل راهی شده آن روز در زیر کتل منزل گزیدند.

---

۱. برگ ۲۷۵، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ١٤٢، برتیش.
۳. برگ ۲۵۸، دیوان.

روز دیگر خود را رسانیده به‌اتّفاق از آن مقام کوچ نمودند و چون در سی کروهی سری‌نَگَر منزل گزیدند زمیندار آنجا به‌سبب این معنی بی‌پا شده از جا رفت و بنابر هجوم جنود آسمانی یعنی افواج رعب بی‌شمار و هراس بی‌قیاس که در لباس فتوحات پی در پی جلوه‌گر شده عرصهٔ باطن آن تیره دوران را فروگرفته بودند دل باخته با اضطراب سیماب و اضطراب مرغ نیم بسمل بیتاب به‌دست [1]و پا زدن درآمد و چندی از معتمدان خود را به‌شفاعت اظهار انقیاد و اطاعت نزد خان فرستاده التماس امان نمود و در این مرتبه [2]لک روپیه بر هفت لک روپیه که سابقاً بر سبیل پیشکش قبول نموده بود افزوده یک لک روپیه بنابر رسم مهلتانه به‌خان تقبیل نمود مشروط بدان‌که تا هنگام سرانجام پیشکش و ارسال سایر پذیرفته در همان مقام درنگ نماید و متعاقب ایشان مادَهو سنگه نام مزوّری شیطان سرشت اهرمن نهاد که نزد آن سرگروه اهل ادبار کمال مرتبهٔ اعتبار و اعتماد داشت و همیشه به‌وکالت او در دربار سپهرمدار حضرت سلیمان روزگار می‌بود به‌طریق رسالت نزد خان آمده دم نقد برخی سیمینه آلات به‌صیغهٔ پیشکش گذرانید و بنیاد به‌دمدمه و افسون نموده آن ساده دل سلیم‌الصدر را به‌فریب افسانه از راه برد و چون در این ضمن بر عموم حقیقت احوال خصوص کثرت سپاه و کمی آذوقهٔ اردو که از روی راه و وساطت عقبات [3]صعبه و نارسیدن غلّه مقرّر ناشی شده بود اطّلاع یافت به‌انداز آن‌که عرصه تنگتر و کار دشوارتر شود باز از سرنو آغاز داستان کرده بنیاد مکر و دستان نمود و چون آن دد نهاد بدمنش دام حیله و خدعه نهاده دانهٔ وعدهٔ آدم فریب پاشید و دانست که آن ساده باطن به‌حبالهٔ حیله افتاده و صید قید تزویر شده و بعد از چهارده روز که روزگار به‌گفت‌وگو گذشت مقرّر ساخت که پیشکش معهود را در عرض پانزده روز سامان نموده برساند و چون خاطر این معر[4] جمع نموده دو کس از خویشان خویش را به‌جای خود در اردو گذاشته به‌بهانهٔ تحصیل پیشکش و مهلتانه و کوشش در تعجیل ارسال آن دستوری حاصل نموده و به‌این دستور خود را به‌در انداخته از آن مخمصه نجات یافت [5]و چون اطّلاع دقائق حقائق احوال را به‌درجهٔ اعلی رسانیده بود و می‌دانست که عسکر منصور [6]از نهایت ضیق طریق معیشت زیاده بر یک ماه دیگر در تنگنای آن کوهستان درنگ نمی‌تواند نمود بلکه بنابر نزدیکی موسم برشکال تا این مدّت نیز مجال توقّف محال است لاجرم به‌خاطر آورد

۱. برگ ۲۷۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۵۸ ب، دیوان.
۳. برگ ۱۴۲ ب، برتیش.
۴. معنی (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۷۵آ، موزهٔ دهلی.
۶. برگ ۲۵۹، دیوان.

که چندی دیگر به‌فسون فسانه طرازی و دستان داستان‌پردازی به‌امروز و فردا روز بگذراند و دیده و دانسته ارسال پیشکش را به‌تعویق اندازد و شاید که در این میانه به‌بهانهٔ سرانجام آن کار خود را بسازد.

مجملاً بار دیگر خان گم کرده کار بی‌آزمون را به‌فریب وعده‌های بیگانه از وفای تخلف آشنا دغا داده قریب یک و نیم ماه دیگر در انتظار آن امید دور از کار چشم به‌راه نگاهداشت و همین یک لک روپیه از همه جهت در عرض این اوقات به‌او رسانید و در این مدّت رفته رفته کار قلّت غلّه و کثرت غلا به‌جایی کشید که نرخ یک سیر غلّه به‌یک روپیه رسید و از آن نیز جز نامی در میان نی، چنانچه از نان نشانی جز صورت آن که پیوسته متصوّر همگنان بل درنظر ایشان بود به‌نظر درنمی‌آمد و چون در آن قحط از فرط العدام طعام کار خواص چه جای عوام به‌هلاکت کشید[1] به‌مثابه‌ای که مردم نامی را جان به‌لب رسیده نان به‌لب نمی‌رسید و ارباب نام و ننگ از زیادتی جوع کم حیات گرفته به‌اسم نان جان می‌دادند، چنانچه سرداران را نیز از فرط بی‌قوّتی که فرع بی‌قوّتی است هوای پایداری از سر به‌در رفته بود فکیف احاد سپاه که برسر تحصیل دانه تا پای تیغ بل بر سردار می‌رفتند، نظم:

در آن محشر که گشت از قحط سرشار / همه کس همچو کرگس آدمی خوار
به‌یک جوجان همی دادند جان نی / ز نان نامی[3] و آنهم در میان نی
نه تنها بیج گندم[2] رفت بر باد / که تخم رنگ گندم گون برافتاد
در آن هنگامه شد صد سر به‌یک جو / هزاران خرمن جوهر به‌یک جو[4]

کوتاهی سخن سرتاسر مردم بر سرمشتی گندم چون خوشهٔ جو چندین تیغ برسر هم می‌کشیدند بلکه برای یکدانه‌ای که در زیر خاک نهان بوده پی بدان بردند هزار مرغ زیرک خود را به‌دام هلاک می‌انداختند و در این میانه مخالفان کم فرصت نیز از جمیع اطراف به‌نحوی راه برآمد شد متردین گرفته بودند که اگر خون گرفته‌ای از کنار اردو چه جای مقام دور دست سر برمی‌آورد بازو به‌خون می‌گشودند چنانچه از این رو نیز راه بر همگنان بستند و سردار ناآزمون کار خود بنابر غایت خورد سالی و کارنادیدگی از غرور فتوحات متواتر که در مبدای مهمّ روی نموده بود چنانچه مکرّر مذکور شد بدان نحوی هوای نخوت و پندار در سرجای داده بود که غلبهٔ غدا را به‌خاطر راه نمی‌داد و مطلقاً مقیّد عاقبت‌اندیشی و پیش‌بینی نشده فکر حال چه جای مآل نمی‌کرد بلکه از کید غنیم و راه‌گیری‌های

---

۱. رسید (موزهٔ دهلی).
۲. بیج گندم= تخم گندم، دانهٔ گندم.
۳. موزهٔ دهلی، ۲۷۵ ب.
۴. برگ ۱۴۳، برتیش؛ برگ ۲۵۹ ب، دیوان.

ایشان نیز آگاه نبود و چون شکایت بی‌آذوقگی مردم از حد افراط نیز تجاوز نموده به‌گوش او رسید ناچار گوجر گوالیاری را با دویست سوار به‌پرگنهٔ کنسه[۱] فرستاد که رسد غلّه را زود برساند و چون آن خون گرفته چند، پنج شش کروه از اردو دور شدند گروهی انبوه از خیل مخالف که به‌کین ایشان کمر بسته کمین گشوده بودند اطراف همگنان را مانند نگین انگشتر احاطه نموده دست بکشتن و بستن برگشادند.

[۲]چون گوجر راه نجات از همه سو مسدود دید و دانست که به‌هیچ‌وجه جان از آن میان بیرون نمی‌توان برد، لاجرم دیده و دانسته دلنهاد مرگ شده با پسران و همراهان و خویشان و منتسبان خویش همگی یکجا جان فشانی نمودند چنانچه [۳]یک تن نماند که سر به‌دربرده خبر به‌سردار رساند و آن سردار غفلت شعار خود بنابر وفور بی‌شعوری و کم‌تدبیری از ان قضیه قطعاً آگاهی نداشته منتظر معاودت او و رسانیدن آذوقه بود و چون آن کم فرصتان اهرمن صفت طریقی راه‌ها را به‌همه جهت مسدود نموده به‌نحوی اطراف و آنجا و اردو را از همه سو احاطه کرده بودند که جاسوسی به‌خبرگیری گوجر نیارست فرستاد و آن وقت از گران خواب نخوت و پندار بیدار گشته از اصل کار خبردار شد.

الحاصل تنگ‌گیری‌های اعدای به‌مثابه‌ای ساحت کار بر اولیای دولت پایدار تنگ فضا ساخت که کسی را اندازهٔ آن نبود که یک گز انداز بل یک گز راه انداز رفتن به‌خارج معسکر در خاطر جای تواند داد چه جای آن‌که جهت کاه و هیمه به‌دور دست لشکرگاه اگر همه یک به‌دست‌وار راه باشد پای بیرون نهد و نگاه و بیگاه اهل خلاف اطراف [۴]معسکر را فروگرفته به‌انداختن تفنگ و سنگ فلاخن نیز متعرض بهادران می‌شدند و چون جمعی متوجّه ایشان می‌گشتند در دم راه هزیمت فراپیش گرفته ثبات قدم نمی‌ورزیدند و عاقبت که قطع نظر از ضرب‌المثل فی الحقیقة «کار به‌جان و کارد به‌استخوان رسید» و در وقتی که کار از کارگری [۵]تدبیر در گذشته بود سردار در صدد چاره‌گری معامله شده ناچار علاج را منحصر در بازگشت یافت و چون کوچ کرده دو سه کروه راه طی نمود و ظاهر شد که همه جا راه مسدود است لاجرم همگنان به‌خاطر آوردند که پیاده شده هر گروهی به‌راهی راهی شوند و همه مردم به‌این فکر دور از راه بیگانه از صواب عمل نمودند و رُوپ چند گوالیاری چون دانست که از آنجا

۱. کنه (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۷٦، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲٦۰، دیوان.
۴. برگ ۱۴۳ ب، برتیش.
۵. برگ ۲۷٦ ب، موزهٔ دهلی.

بیرون رفتنی نیست بنابراین رُوپ چندی از همراهان خود که از ایشان چشم همراهی و یاری داشت کرده گفت که به‌مقتضای [1]منظومه:

یـک مـرده بنـام بـه‌کـه صـد زنـده بـه‌ننگ   بهترآن است که خود خون خواه خود شده

خون خویش هدر نسازیم و به‌هیأت مجموعی بر این گروه حمله آورده در عین تردد جان در بازیم و همگنان با او اتّفاق نموده در همان مقام به‌جنگ ایستادند و رزمهای دلیرانه و نبردهای رستمانه نموده بعد از داروگیر بسیار چندان ایستادگی و پایداری به‌جا آوردند که همگی همانجا به‌مردی کشته گشتند و بالجمله جملگی آن سپاه از پیاده و سوار که در آن کوهسار پریشان و پراکنده شده بودند جابه‌جا سرباختند و خان نجابت‌مکان خود با جمعی قلیل سربازانه میان ایشان زده همه جا مردانه زد و خورد نموده رفته رفته جان به‌دربرد و قریب ده هزار پیاده که از زمینداران دامان کوه پنجاب همراه خود برده بود خواه جمعی که قبل از معاودت او پراکنده شده بودند و خواه گروهی که همراه او انداز بازگشتن نموده هرچند تن به‌طرفی افتادند همگی ضایع شدند چنانچه یک تن سر بیرون نبرد. اگرچه در آخر آن [2]اندک مایه مردمی باقی‌مانده بودند چنانچه در آن وقت زیاده از هزار پیاده با او نمانده بود و از سواران نیز نصفی متفرق گشته بودند.

و چون این معنی به‌مسامع عُلیا بندگان حضرت اعلی رسید طبع مبارک به‌غایت متغیّر شده سبکی آن خفیف‌العقل شریف‌النسب بی‌نهایت بر خاطر اقدس‌گرانی نمود و با وجود این معنی چون خان حسیب نجیب از تأدیب روزگار آزار و اضرار تمام یافته بود و معهٰذا نسبت آبای او نیز منظور آمد نظر بر این معنی نموده از لغزش او اغماض عین فرمودند و در تنبیه آن غفلت آیین به‌همین تغییر [3]جاگیر و خلع خلعت و منصب والا اکتفا نمودند و تقدیم خدمت فوجداری آن محال را به‌میرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبدالرّحیم خان خان‌خانان مرجوع داشته جاگیر او را در وجه طلب میرزا خان مذکور [4]تنخواه دادند و او را به‌عنایت خلعت و اسب مخلع و مشرّف فرموده مرخّص ساختند.

و بیست و یکم ماه شهریور مذکور مطابق روز پنجشنبه سلخ شهر ربیع‌الاوّل جشن مبارک وزن قمری سال چهل و ششم از عمر ابد قرین نیّر اعظم روی زمین به‌آیین هر ساله به‌زین و آذین پذیرفت و جمیع مراسم معهودهٔ این روز مسعوده از موازنهٔ آنحضرت با سایر نقود و اعطای آن به‌ارباب استحقاق

---

۱. برگ ۲۶۰ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۷۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ١٤٤، برتیش.
۴. برگ ٢٦١، دیوان.

و باقی عطایای مقرّره از اضافهٔ مناصب و مراتب و رواتب و امثال آن به‌ظهور پیوست و در این فرخنده روز سعادت‌اندوز تابهره بی ایلچی ندر محمّد خان والی بلخ به‌مرحمت خلعت و خنجر مرصّع و انعام بیست هزار روپیه نقد و نُه خوان مالامال از وجوه نثار طلا و نقره که تهیّهٔ آن معهود همه سالهٔ این روز برکت‌اندوز است نواخته رخصت معاودت دادند [1]و خواجه یاقوت نامی که تحویلدار سوغات خان مشارٌالیه بود به‌عنایت خلعت و انعام پنجهزار روپیه نقد رعایت یافت و برای صالح خواجه برادر عبدالرّحیم خواجه جویباری که یکدست باز طویغون و تحف دیگر بر سبیل نثار[2] به‌درگاه والا فرستاده بود مبلغ چهار هزار روپیه به‌دست ایشان ارسال داشتند و عاطفت پادشاهانه میرک حسین خوافی را به‌جهت ایصال جواب‌نامهٔ خان والامکان نامزد ساخته در همین والا انجمن فردوس آیین دستوری مرحمت نمودند و او را در عین اعطاء رخصت به‌عطای ده هزار روپیه نقد تشریف خلعت اشرف و اسب اعلی نوازش فرمودند و مبلغ یک لک و بیست هزار روپیه مشتمل بر صد و شصت قطعهٔ یاقوت گرانمایه و پنجاه قطعه زمرّد و یک زنجیر فیل ماده با حوضهٔ نقره و دیگر نفائس و نوادر به‌رسم سوغات مصحوب مشارٌالیه [3]ارسال داشتند.

بیان برخی از مابقی احوال ججهار سنگه شقی و سرزدن حرکات ناهنجار از آن مدبّرکه خمیر مایهٔ ادبار او آمده علف خسران مآل کار و تیرگی روزگار آن دد سیرت دیوسار گشت و باعث ارسال شاهزادهٔ بلنداقبال به‌کارفرمایی سرداران شد

خدا پناه دهد از این خصم خانه برانداز خانگی یعنی ادبار آسمانی که چون شامل حال خذلان مآل گردد در هیچ‌حالی سر از دنبال او بر نداشته در همه جا تا[4] همه جا همراه باشد و العیاذ بالله از دشمن خانه کن بنیاد برافکن یعنی بخت زبون و طالع واژون که هرگاه محیط روز و روزگار مدبّری نامدبّر شود تا نقطهٔ آخر از او جدایی نگزیده مادام که گرد از بنیاد و دمار از نهاد او برنیارد دست از او باز ندارد و [5]از همه بالاتر این‌که اغلب اوقات آن [6]تیره روز را بر خرابی خود گمارد تا به‌دست خود سزای کردار بد درکنار روزگار خود گذارد بدانسان که تیشه به‌دست او دهد که بر پای خویشتن زن و

---

۱. برگ ۲۷۷ ب، موزهٔ دهلی.
۲. نیاز (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ٢٦١ ب، دیوان.
۴. با (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ١٤٤ ب، برتیش.
۶. برگ ۲۷۸، موزهٔ دهلی.

آتش در دامن او نهد که به‌خرمن خود افکن چنانچه مقهور و مخذول ازل و زیان‌زد خسران سرمد یعنی ججهار ددنژاد بدنهاد که از کارفرمایی ادبار قاهره همواره در مقام تهیّهٔ مقدّمات استیصال خویش بوده انتقام زمانه از خود می‌کشید و دامن بر شعلهٔ جانسوز که از گریبان او سرزده بود می‌زد و گلو بردم تیغ کشیده پهلو بر خنجر می‌فشرد چندان‌که روزگار روزی چند مهلت داده قلع و قمع بنیاد او را به‌تعویق می‌افکند آن سوء عاقبت دوست، عافیت دشمن اهمال و امهال زمانه را غنیمت شمرده در استیصال خویشتن استعجال به‌جا می‌آورد و تقاضای [1]تعجیل در باب ظهور آثار قضای نازل کرده زمین و زمان را دربارهٔ تخریب خراب آباد وجود نابود خود تحریک و تحریص می‌نمود. از جمله در اینولا که سُندَر کِب رای که از درگاه خدیو گیتی‌پناه بنابر اجابت درخواست آن برگشته بخت نزد او شتافته به‌سروقت او افتاده بود بایستی که این معنی را از خدا خواسته به‌خیرخواهی و صلاح‌اندیشی او حمل نمودی و خواه و ناخواه پا به‌راه نهاده سر از صوابدید او نتافتی و لیکن بنابر آن‌که خرابی بنیاد آن خودروی خودرأی خداخواه شده بود پندها ناسودمند ادبار را کار بسته چندان‌که رای مذکور ابواب نصایح هوش‌افزای نباهت زای بر روی روزگار او گشود اثری بر آن مراتب شده مترتب نشده گوش به‌حرف او ننمود و او را بی‌نیل مقصود باز فرستاد و بسط مقال در این مقام آن‌که چون سُندَر کِب رای مذکور از نزد آن مخذول مقهور معاودت نمود و حقیقت سایر خصوصیّات [2]احوال و ارادت محال آن بی‌سعادت و عقیدت را به‌عرض اقدس مرشد طریقت ارباب ارادت رسانید خصوص سیاه‌رویی‌های تازه و بی‌راهه روی‌های بی‌اندازه آن تیره رأی کج‌گرای که از خیره‌نظری بد روزی توفیق بینش خیریت عاقبت و بهبود وقت خویش نیافته بود و از چشمک زنیهای اختربخت واژون به‌انبوهی جنگل و صعوبت مسالک و حصانت حصون پشت گرم گشته و به‌فسحت دستگاه ملک و مال و سواد خیل و حشم چشم سیاه کرده از تقلّد قلادهٔ اطاعت سر باز زده بود بنابر آن در این حال که حجّت بر آن مستحق انواع عقوبت تمام شده هنگام نعمت خدا و انتقام خداوندگار [3]درآمده بود سالاران افواج و سران سپاه سه‌گانه را که سابقاً از موقّف خلافت توقیف فرموده بودند مأمور [4]ساختند که از سرنو به‌استیصال مطلق آن واجب‌الدفع علی‌الاطلاق مقیّد شده خار بن استیلاء دیرینهٔ آن کفران پیشه را که در آن بوم و بر ریشه دوانیده بود از بیخ و بنیاد براندازد و چون فروغ رأی جهان آرای بندگان حضرت

---

۱. برگ ۲٦۲، دیوان.
۲. برگ ۲۷۸ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲٦۲ ب، دیوان.
۴. برگ ۱٤٥، برتیش.

پادشاه تمام دانش حکمت منش بر ساحت تحقیق حقیقت این معنی حق تافته بود که صورت عدم آرا و اتّفاق اهوای سرداران که منجر به‌بازگشت عسکر از وحدت اضافی با کثرت حقیقی شده خلل در اساس وحدت مذکورهٔ مطلوبه می‌افتد هیچ‌کاری شدنی و هیچ‌مهمّی پیش رفتنی نیست، چنانچه سابقاً مکرّر مذکور گشته چه تا در میانه یگانه نباشد که احکام مطاعهٔ او حکم نفاذ امر روح در سایر قوای و جوارح تن و اجزای و اعضای بدن داشته باشد قرار داد هیچ‌مشیّت بر وفق مصلحت وقت تمشیّت نمی‌پذیرد و به‌شیر خان اتّفاق در این مهمّ سه سردار عمده که هریک بنفسه کار هفت کشور [1]سر توانند نمود به‌کار گذاری معیّن بودند لاجرم از روی حزم و راه احتیاط به‌خاطر اقدس دقیقه رس رسید که برای دفع احتمال این معنی که از روی استبداد و استقلال بنای کار بر خودرأیی نهاده این امر را حسب‌المرام به‌انجام رسانند سرداری که ایشان را از فرمان‌پذیری او گریزی نباشد تعیین فرمایند بنابراین شاهزادهٔ جوان‌بخت جوان دولت بلنداقبال بلنداختر سلطان اورنگ‌زیب بهادر که خود آبروی گوهر خرد است و رأی صواب آرایش گلشن آرای صائبه را گل سرسبد به‌کارفرمایی سرداران نامزد شد و فرمان عالم [2]مطیع از موقّف خلافت عظمٰی به‌نام خان فیروزجنگ و سیّد خان جهان و خان دوران به‌توقیع صدور رسید و همگنان از اندیشیده و فرمودهٔ شاهزاده کامگار مؤیّد، سعادت یار که به‌تأدیب ربّانی و به‌تأیید آسمانی مسدودند تجاوز ننموده در همه وقت و همه حال حتّی هنگام کوچ و مقام و حلّ و ترّ حال حقیقت امر بر رأی صواب پیرای آن شاهزادهٔ صائب تدبیر که ادب‌آموز خرد پیر است عرضه دارند و بر طبق اوامر نافذهٔ ایشان عمل نموده از نواهی بی‌نهایت محترز باشند.

پنجم ماه مهر در ساعتی سعادت رهین هزار سوار بر منصب شاهزادهٔ کامگار نامدار که سابقاً ده هزاری ذات و چهار هزار سوار بود افزوده به‌مرحمت خلعت خاصّه و شمشیر مرصّع با پهولکتاره و طرّهٔ مرصّع و دو سر اسب تبچاق که سرهٔ آن دو مزیّن به‌زین زرّین بود و فیل خاصگی با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل دیگر اختصاص بخشیدند و فاتحهٔ فائحهٔ به‌جهت حصول فتح و فیروزی آن معنی آیت و نصرت و حرز رایت ظفر از روی توجّه تمام خوانده بدرقهٔ راه آن نور حدقهٔ اقبال ساختند و در اینولا نیز جمعی از امرای عظام و [3]ارباب مناصب والا در موکب ظفر ولا [4]و سایهٔ لوای معلای شاهزادهٔ بلنداختر سعادت تعیین پذیرفتند مثل شایسته خان خلف یمین‌الدّوله آصف خان

---

۱. برگ ٢٧٩، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ٢٦٣، دیوان.
۳. برگ ٢٧٩ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ١٤٥ ب، برتیش.

که همراهی دائمی رکاب نصرت نصاب شاهزادهٔ عالمیان مأمور شد و قرار یافت که دیگر از ملازمت جدایی نگزیند و رستم خان دکنی و راجه بَیتَهل داس و راجه رای سنگه و شیخ فرید و دیندار خان و شیر خان ترین و سیّد عالم بارَهه و گوکل داس سیسودیه و مَهَیش داس راتهور و امثال [1]ایشان و هزار سوار از تابینان یمین‌الدّوله و هزار سوار از احدیان ترکش بند و تفنگچی نیز در این فوج تعیین پذیرفتند و خلعت خاص و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اسب و فیل به‌شایسته خان عنایت شده امرای دیگر نیز درخور حال و مرتبهٔ خود به‌مراحم نامتناهی مباهی گشتند و خدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی کل عساکر ظفرمآثر به‌قاضی محمّد سعید گرهرودی دیوان بیوتات تفویض یافته، خدمت او به‌مکرّمت خان مرجوع شد.

طلوع ماهچهٔ رایت ظفرآیت نیّر اعظم روی زمین از افق دارالخلافهٔ عظمٰی و گستردن پرتو از ارتفاع بر سمت ممالک جنوبی به‌قصد استخلاص سایر محال متعلّقهٔ نظام‌الملک و باقی قلاع آن ولایت و استیصال بر اصل آن سلسله و تفرّج قلعهٔ دولت‌آباد که در آنولا به‌دست اولیای دولت ابد بنیاد درآمده بود

از آنجا که در دیوانکدهٔ علم ازلی هرگاهی از کائنات عالم کون و فساد را به‌مقتضای استعداد به‌مواد قابلیّت منش و نهاد آغازی و انجامی قرار داده شده که تجاتیم لمح‌البصر از آن قدر متحرّر جائز بل تجویز احتمال عقلی نیز مجوّز نباشد لاجرم مقدار مقدّر هستی و نیستی سایر مکنونات بر وفق جریان قلم تقدیر [2]بر مجاری آن به‌جلوه گاه وقوع جولان می‌نماید به‌مثابه‌ای که نیم آن تقدیم و تأخیر در مدّت آن از حیز قوّت و قدرت بشر بیرون است. در این قیاس چنانچه به‌اندکی ذی‌حیاتی مدّتی معیّن دارد که تا آن عهد به‌سر نرسد و آن روزگار به‌پایان نگراد زندگانی او نیز به‌انجام نیاید همچنین بدایت و نهایت هردولتی از دولتهای ارباب دول را ارباب اصحاب حیات مقدار اجلی مقرّر و مدّت عمری مقدّر است که امکان زیاده [3]و کم و پیش و پس را به‌قدر یکدم در آن مدخل نیست. پس مادام که وقت معلوم فنای آن دولت که در حقیقت به‌جای اجل طبیعی به‌پایان نیجامد اگر همه اهل روی زمین به‌همدستی هم در پی افتاد ابطال آن مقدور ایشان بگردد از این دست چون روزگار آن دولت به‌سرآید

---

۱. برگ ۲٦۳ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۸۰، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲٦٤، دیوان.

داخل محتوم آن تنگ در رسد اگر سایر کائنات به‌مدد یکدیگر در صدد اثبات و ابقای آن شوند به‌همان دستور دست نداده افسون سعی و نیرنگ کوشش هیچ‌چاره‌گر در این ماده کارگر [1]نیاید.

بنابراین مقدّمهٔ مسلّمه چون دولت سلسلهٔ نظام‌الملک بی‌نظام نزدیک به‌آخر آن رسیده بر پایان مدّت بقا مشرّف شده بود لاجرم چندان‌که صواب‌گویان در مقام اصلاح فاسد و ترویج کاسد خداوندان شده خواستند که آبی به‌روی کار پی‌کار او آرند اصلاً تیسیرپذیر نگشت لهٰذا لشکرهای گران‌سنگ او از اندک مایه عسکر شکستهای فاحش خوردند و از این رو قلاع متینه و حصون حصینهٔ کشورش به‌سرخود مفتوح شده امور صعبه از نیامد کار همانا به‌پای خویش به‌پایان آمد و ای! بسا عقده‌های دشوار گشاد که گویی طلسم اکبر صعوبت بر آن بسته بودند بی‌کارگری ناخن کوشش [2]فسون پیرای گشایش‌گرای گردد، چنانچه کار بدان کشید که در آن باب توان گفت که قفل کار کلید کرده باشد و گره از گره‌گشایی به‌روی کار آورده به‌جهت اثبات این مدّعا فتح حصاربند طلسم پیوند دولت‌آباد بسند است. چه با وجود آن‌که چهار ماه چندین سردار معتبر نامور که هریک به‌رأسهٔ فتح هفت کشور کفایت توانند نمود و در پای آن حصار به‌سربردند و کار نه به‌همین محاصره تنها گذشت بلکه بسی سرها نیز در سر آن کار شد و لیکن از غایت [3]حصانت آن همان می‌توان گفت که آن هم به‌سرخود به‌پایان رسیده باشد و شاهد دعوای انقراض مدّت دولت آن دودمان از عالم بالا همین بس که نظام‌الملک مخذول از فرط زیاده سری و فرمانبری این سروَر معدلت‌پرور مرحمت گستر را که در حقیقت سایهٔ رحمت ایزدی بل مظهر محض لطف و عاطفت سرمدی آنحضرت است از جا درآورده بر سراستیصال دولت دیرینه سال سلسلهٔ خود آورد تا به‌استخلاص سرتاسر ولایت او فرمان دادند و رفته رفته اکثر آن کشور به‌دست اولیای دولت درآمده عافیّت سربرسر در سر این کار سرسری کرد و پس از او حلقهٔ دولت‌آباد که مرکز و مغرز بل منبّت و مغرس آن دولتکده بود مستخلص گردید و در اینولا که ارباب جاه و جلال به‌قصد تسخیر سایر قلاع و باقی بقاع آن محال ارتفاع‌گرای گردید و کودکی از منتسبان آن سلسله که به‌این لقب نامور بود با اتابک او فتح خان قاتل بی‌نظام تیره سرانجام به‌دست درآمد یکباره سرتاسر آن ملک داخل ممالک محروسه شده مالک آن نیز مملوک این شاهنشاه اعظم ملکوت‌الملوک اعظم گشت و ملک دولت آن [4]طبقه به‌انقطاع سررشتهٔ بقای آن خرد سال منقرض به‌مقراض فنا و زوال

---

۱. برگ ١٤٦، برتیش.
۲. برگ ۲۸۰، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ٢٦٤ ب، دیوان.
۴. برگ ۲۸۱، موزهٔ دهلی.

گردید، «فسبحان من لایزول ملکه و سلطانه و یدوم بقاؤه ولایقطع برهانه ذی‌الملك و الملكوت و العزّ و الجبروت تعالی شانه و عما شانه» و بسط مقال در این مقام اتمام اشتمال آن‌که: چون روز نخست عموم [1]ولایات جنوبی خصوص سرزمین دولت‌آباد به‌مقتضای قسمت ازلی از دریافت سعادت ورود مسعود خدیو هفت کشور بهره‌ور شده بود در اینولا تقاضای نصیبه و روزی در لباس هوای تماشای قلعهٔ دولت‌آباد و تسخیر سایر قلاع و حصون آن سرزمین [2]محرّک ارادهٔ کاملهٔ آنحضرت آمده به‌تاریخ چهاردهم ماه مهر ماهچهٔ آفتاب شعاع اعلام ظفرعلامت که تا قیام قیامت به‌تقویم دین و استقامت آنحضرت و اولاد امجاد کامل نصاب قرین انتصاب خواهد بود از مرکز محیط خلافت کبرٰی به‌صوب ممالک جنوبی قرین خیریت و خوبی ارتفاع یافت و چون سمت جنوب به‌اعتبار پذیرش سمت توجّه موکب اقبال روکش شش جهت شده بود بنابر امر مقرّر این کشور چنانچه مکرّر گزارش یافت شاهسوار عرصهٔ دین و دولت رت سوار از قرار گاه سریر خلافت مصیر نهضت سعادت فرموده نخست باغ نور منزل را از پرتو نزول انور منزل نور ظهور ساختند و مقارن ورود مسعود نکته سنجی از سعادت یافتگان حضور انجمن همایون این مصراع تاریخ را که از عالم بالا برای شگون فتح و فال نصرت بر زبان او داده بودند:

بپادشاه جهان آن سفر مبارک باد (١٠٤٥ ه)

معرض داشت و منتظران فتوحات غیبی این اشارت کامله را بشارت قرب قدوم موکب فتح و فیروزی [3]و نیک اختری و بهروزی آینده گرفتند و بعد از دو روز که آن فرخنده مقام از برکت اقامت موکب سعادت فیض‌اندوز بود به‌دولت کوچ فرموده دوم روز ساحت فتح‌پور را از ورود عسکر فیروز مهبط انوار سعادت ساختند و سه روز در آن فرخنده موقّف توقّف گزیده به‌تفرّج تالاب و شکار مرغابی فرح‌اندوز بودند و روز چهارم از آن مرکز دولت محیط لشکر قلزم تلاطم را در تموّج آورده به‌انداز صید اندازی شکارگاه رُوپ باس[4] متوجّه آن صوب شدند.

و هژدهم ماه عرصهٔ آن نزهتکده مضرب خیام موکب سعادت گردیده شش روز در آن سرزمین به‌نشاط شکار روزگار سعادت آثار گذرانیدند.

---

۱. برگ ١٤٦ ب، برتیش.

۲. برگ ٢٦٥، دیوان.

۳. برگ ٢٨١ ب، موزهٔ دهلی.

۴. روپ: معنی این واژه حسن و زیبایی است. اسم یکی از پرستاران و خدمهٔ شاهجهان بود. باس: حالت تحریف یافتهٔ واژهٔ سانسکریت نواس (Newas) است و معنی خانه یا محلّ زندگی کردن است و شاید این واژه همریشهٔ باش (از مصدر باشیدن) باشد، چنان‌که در اصطلاح باشگاه می‌بینیم.

[۱]و بیست و یکم مرشد قلی خان میر توزک را به‌تقدیم خدمت فوجداری مَتُهرا و تنبیه متمردان مَهَابَن[۲] و مضافات آن تسلیم فرموده مرتبهٔ منصبش را از اصل و اضافه به‌پایهٔ دو هزاری ذات و سوار رسانیدند و عنایت خلعت و اسب و علم را سرمایهٔ مزید سرافرازی او گردانیده هم در صیدگاه مذکور دستوری دادند و خدمت نزدیک میر توزکی از تغییر خان مشارٌالیه به‌میر خان که با وجود قدم بندگی کمال تقرّب در پیشگاه قرب و منزلت دارد تفویض فرموده به‌مرتبهٔ خلعت فاخره و عصای مرصّع و منصب نهصدی ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه پایهٔ قدر و مقدارش افزودند و از روی کمال عنایت با وجود آن‌که خدمت تازگی بنابر رعایت سوابق خدمات خدمات سابقه او را [۳]که داروغگی کرکیراق خانه و بخشیگری احدیان باشد برقرار داشتند.

بیست هشتم ماه مذکور فضای طرب‌افزای صیدگاه باری از میامن ورود موکب مسعود حضرت ظلّ سبحانی مطرح اشعهٔ انوار فیض آسمانی شده آن سرافراز [۴]عالم فیروز هشت روز در آن فرخنده مقام اقامت فرموده به‌شغل شکار اندازی نشاط‌اندوز بودند.

نیرنگ‌نمایی دولت روزافزون و بخت همایون در باب زود گشایی ابواب قلاع حصینهٔ اَوندچَه و چُوراگده و دهامونی و آوارگی ججهار تیره روزگار با سایر منتسبان تنبیه ادبار و پیدا شدن جمیع خزائن دیرینهٔ او و پدرش که خاک امانت‌دار در نگاهداشت آن دیانت به‌کاربرده عاقبت آن حق به‌حق‌دار رسانید

زیان‌زد خسران ابد را پند هیچ‌خردمند سود ندهد و خانهٔ خراب خذلان سرمد را یاری[۵] انصار و اعوان آباد نسازد و امهال عقوبت و اهمال انتقام دربارهٔ کافر نعمتان شقی جز ازدیاد مادّهٔ شقاوت همانا ثمرهٔ [۶]دیگر بار نیاورد و خیرخواهی در حق شرانگیزان باطل ستیز سوای دامن زنی شرارهٔ شرارت نتیجهٔ دیگر ندهد. آری از چشم افتادهٔ انظار انجم و اوضاع افلاک به‌نظر توجّه مردم چگونه از خاک برخیزد و پایمال گشتهٔ لکدکوب حوادث را پایمردی سعی کسان چسان دستگیری نماید. ادبار مدبّران به‌تدبیر هیچ‌مدبّری چاره‌پذیر نگردد و زنگ ظلمت از گلیم بخت تیره روزان به‌کارگری کوشش هیچ‌چاره‌گری

---

۱. برگ ۲٦۵ ب، دیوان.
۲. واژهٔ فصیح به‌زبان سانسکریت وَن (Van) است و مَهَابَن معنی لغوی آن «جنگل بزرگ» می‌باشد.
۳. برگ ۱۴۷، برتیش.
۴. برگ ۲۸۲، موزهٔ دهلی.
۵. معماری (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۲٦٦، دیوان.

نزداید و چگونه چنین نباشد که بهبود جویی بدنهادان در حقیقت با قضا قدر شدن است و صواب‌گویی خطااندیشان با دستبرد قدر پنجه در پنجه کردن و ملخّص سخن این مقدّمهٔ حقیقت اساس حق بنیاد همانا خصوصیّات حال و مآل ججهار ددمنش بد نهاد است که زبان وقت با بیان مُبین و مُبَیَّن دقائق احوال آن خسران مآل آمد چه بنابر آن‌که در قسمتکدهٔ عهد الست از نصیب شقاوت نصاب کامل بدان ناقص منش کفران آیین بخشیده بودند و در [1]حوالتخانهٔ روز نخست از قطرهٔ سعادت حرمان روزی گشته بود لاجرم اندرز و نصیحت‌گران در مادهٔ او اصلاً فائده نبخشیده از حق نیوشی قطعاً بهره‌ور نشده لهٰذا چندان‌که سُندَر کِب رای و دیگر صلاح‌اندیشان در اصلاح مادّه فساد آن مفسد کوشیده نصایح سودمند دربارهٔ او تلف نمودند و آن خسران مآل را از وخامت خاتمت عصیان و خذلان عاقبت طغیان اندیشه‌ناک ساختند اثری بر این مراتب مترتب نشده بلکه برعکس مدّعا نتیجه داده از سرنو سرانجام مواد زیاد سری و استبلاد که لازمهٔ خودرأیی و [2]خودرویی است پیشکش گرفت تا آن‌که بر این سرجان و مال دیرینه سال سلسلهٔ خود را به‌سعی خود خراب ساخته عاقبت سر نیز در سر این کارکرد و مآل و حال خذلان اشتمال او بر این منوال است که: چون رای مذکور از نزد آن تیره رأی مقهور در [3]حالت یاس از انقیاد او معاودت نمود فرمان جهان مطاع دربارهٔ دفع آن واجب‌الدفع به‌سردارن افواج قاهره رسید، چنانچه سابقاً گزارش یافت هنوز موکب اقبال شاهزادهٔ عالمیان نارسیده خان فیروزجنگ از بهاندَیر و سیّد خان جهان از بَداوُن و خان دوران از پَچهور کوچ کرده از بهاندَیر گذشته هر سه گروه به‌یکدیگر پیوستند و پس از الحاق در باب اتّحاد آرا و همم که سررشتهٔ انصرام سایر مهام به‌آن پیوسته و سلسلهٔ پیشرفت جمیع امور عظام بدان وابسته به‌جدّ و جهد تمام کوشیدند و به‌اتّفاق کلمهٔ استیصال کلّی آن شیطان منش پیشنهاد عزیمتهای راسخه که در جمیع صور چنانچه مکرّر مذکور شد کار عظائم ایاب و عزائم می‌کند، نمودند و به‌میامن همراهی همّت کارگر حضرت سلیمان زمان که همانا به‌خاصیّت اسم اعظم است نیّت تسخیر بلاد آن اهرمن نهاد با خود [4]مصمّم ساخته کوچ در کوچ راهی شدند و چون به‌سه کروه موضع اُوندچَه که مبدای جنگل بی‌منتهاست رسیدند نخست بریدن درختان آن جنگل که به‌اعتبار انبوهی اشجار در همهٔ هندوستان به‌بی‌مثلی ضرب‌المثل است بنیاد نمودند و روز به‌روز کار جنگل بری پیشبرده به‌این طریق قطع راه می‌کردند و آن پراکنده مغز پریشان

---

۱. برگ ۲۸۲ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ١٤٧ ب، برتیش.
۳. برگ ٢٦٦ ب، دیوان.
۴. برگ ۲۸۳، موزهٔ دهلی.

خیال به‌استظهار بی‌راهی آن جنگل دشوار گذار جمعیّت خاطر اندوخته با فراغ بال در قلعهٔ اَوندچَه می‌گذرانید و به‌پشت گرمی اجتماع لشکر تفرقه اثر خود که قریب پنجهزار سوار و پانزده هزار پیاده بودند قرار تحصّن به‌خود نداده اراده داشت که در حوالی موضع کَمرولی که یک کروه به‌اَوندچَه دارد صف آرای عرصهٔ مصاف کردد و در طی ایّام راه بُری‌های بهادران گاهی مردم آن تیره‌بخت در میان جنگل از دور سیاهی [۱]نموده به‌تیر و تفنگ هنگامهٔ جنگ گرم می‌ساختند و در این ضمن آن دستبازی‌های هر روز چندین تن سر می‌باختند.

و روز شنبه نوزدهم مهر که موضع کَمرولی مذکور مرکز رایات منصور شد راجه دَیبی سنگه با فوج هراول خان دوران و اهل توپخانه دلیرانه تا پای پشتهٔ کَمرولی که دَلوی کمریه از سرداران عمدهٔ ججهار سر به‌دار با جمعی‌کثیر آنجا مقام گزیده بود یکسر تاخت و به‌نیروی سرپنجهٔ مردی و زور بازوی مردانگی جا را از دست آن دل باختهٔ هوش از سررفته گرفته او را نیز دستگیر ساخت و معتمدی چند همراه داده مقیّد نزد خان دوران فرستاد و خان مذکور آن مقهور را [۲]پیش خان فیروزجنگ ارسال داشت و چون دلوّی مذکور در آن سرزمین نهایت اعتبار داشت خان مشارٌالیه او را [۳]نظربند نگاهداشته در صدد تفقد خاطر و تسلیهٔ قلب او شد و بعد از استمالت بی‌شمار و دلجویی بسیار که آن وحشی‌نژاد آرمیده خاطر و دل نهاد گشته به‌مقام اظهار اطاعت و انقیاد درآمده و طریق پیروی و مسلک تبعیّت سالکان جاده وفا و وفاق پیش گرفته برسر آن رفت که گردن به‌ربقهٔ بندگی نهد، در این حال او را به‌تکلیف بر آن داشت که تبعهٔ خود را به‌وسیلهٔ پیغامهای رغبت‌آموز، ملاطفت‌آمیز دل داده بر متابعت تحریص و ترغیب نماید و بالجمله از کارگشایی‌های اقبال بی‌زوال شاهنشاه عدوبند آفاق‌گیر و تأثیر ادبار که در جمیع مواد شاملحال اعدای دولت ابد بنیاد است و هم و هراس بسیار بر ججهار برگشته بخت تیره روزگار استیلا یافته هجوم افواج رعب و خوف بی‌شمار در و دیوار حصاربند باطن آن واژون طالع خراب اندرون را فروگرفت، چنانچه با وجود صعوبت جنگل و دشواری مسالک [۴]آن سرزمین خصوص از راه بسیاری انهار و آبگندها و شکسته‌های[۵] بی‌شمار که اولیای دولت جاودانی را عبور از آنها به‌آسانی میسّر نبود، قرار داد که عیال و اطفال خود را به‌قلعهٔ دهامونی از جمله اساس

---

۱. برگ ۲٦۷، دیوان.
۲. برگ ۱٤۸، برتیش.
۳. برگ ۲۸۳ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲٦۷ ب، دیوان.
۵. شکستها (دهلی و برتیش).

نهاده‌های راجه بیر سنگه دیو پدر آن مدبّر که از سایر حصون آن سرزمین حصین‌تر است ارسال دارد. فی‌الواقع اگر نه آن سرگشتهٔ وادی بخت برگشتگی را ضلالت راهنما و جهالت کارفرما بودی هر آئینه ممکن بود که به‌استظهار صعوبت راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمعیّت خاطر اندوختی و مدّتهای متمادی آنجا تحصن گزیده داد فراغ خاطر دادی.

مجملاً به‌حکم اندیشهٔ مذکور که از اندیشهٔ شیران جلادت پیشه بیشهٔ مردی و دلیری ناشی شده بود بی‌درنگ آهنگ انصرام آن پیشنهاد نموده اکثر مردم خود [1]را با بقیهٔ خزائن که بیشتر را در بیغوله‌های جنگل و شعاب جبال به‌خاک امانت‌دار سپرده بود پیشترها به‌دهامونی فرستاد و جمعی آشفته مغز پریشان‌اندیش از آن فرقهٔ بدنیّت تفرقه خاصیّت را به‌نگاهبانی اَوندچَه باز داشته خود نیز با بکرماجیت پسرش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلّقان خویش متعاقب بدان سو راهی شد و اولیای دولت بعد از اطّلاع بر این معنی بی‌توقّف به‌اَوندچَه شتافته تمام اطراف آن را به‌حوزهٔ تصرّف و احاطهٔ تامّه درآوردند و آغاز پیشبردن ملچار و سرکردن نقب کرده ترتیب به‌زینه پایه‌ها و سایر اسباب قلعه‌گیری نمودند.

و در پایان شب دوشنبه بیست و دویم مهر ماه دلاوران تهوّرکیش و سخت کوش کمندها در دست و زینه برگردن گرفته خود را به‌پای قلعه رسانیدند. [2]به‌مجرّد رسیدن از سر جمعیّت خاطر به‌نردبان‌ها برآمده در اندک فرصتی یک یک بهادران موکب اقبال مانند کوکب طالع سعد[3] از افق بروج گردون عروج آن حصار طلوع سعادت نمودند. در این حال پاسبان قلعه از این قضیهٔ ناگهانی آگهی یافتند. چون کار از دست رفته تیر از شست جسته بود دست و پا زدن سودی نداده از اثبات قدم بهبودی روی نمی‌نمود. لاجرم پس از اندک زد و خوردی هر بدکیشی چون ناوک پرّان از کمان ترکش کند بلندی زده و راه طرفی پیش گرفته به‌در رفته و در این حال دلیران قلعه‌گیر از فراز برج و باره بی‌درنگ آهنگ درهای حصار نموده دروازه‌ها را گشودند و افواج قاهره از اطراف به‌درون ریخته قلعه‌ای به‌آن دشواری از محض کارگزاری تأیید با این آسانی فرادست آوردند [4]و کتابت عسکر اسلام بامدادان بعد از ادای فرضیهٔ مکتوبهٔ فجر دوگانهٔ شکرانهٔ سپاس امداد یگانهٔ ایزدی ضدّ آنجا به‌جا آورده در آن کفرآباد دیرین بنیاد اعلان پیغام ایمان و اعلای اعلام اسلام خصوصاً اذان به‌بانگ بلند نموده قلعهٔ اَوندچَه را که با توابع آن حسب‌الامر والا به‌راجه دَیبی سنگه تعلّق‌پذیر شده بود تسلیم او نموده آن خالص عقیدت

۱. برگ ۲۸٤، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱٤۸ ب، برتیش.
۳. سعید (دیوان)؛ برگ ۲٦۸، دیوان.
۴. برگ ۲۸٤ ب، موزهٔ دهلی.

صافی نیّت را با جمعیّت خودش در این حصن حصین گذاشتند و حقائق امور را به‌درگاه والا و خدمت شاهزادهٔ عالمیان سلطان اورنگ‌زیب بهادر در طی عرضه داشت عرضه داشتند و خود بنابر استظهار همراهی اقبال پادشاهی پشت گرمی اندوخته همان روز به‌قصد تعاقب ججهار راهی شدند و چون به‌کنار آب بَیتوان که به«سات دواره» اشتهار دارد، بنابر آن‌که به‌هفت شعبه انقسام می‌یابد و هفت را هندیان «سات» می‌خوانند، رسیدند همانجا به‌جهت گذشتن از آب مذکور چندی توقّف افتاد و در اندک وقتی از جلوه‌نمایی‌های اقبال کارگزار که به‌محض امداد او بسی [1]امر عسیر گشایش‌پذیر می‌گردد از آن‌گونه حائلی هائل با وجود تندی و کثرت آب و وقوع لختهای سنگ کلان در میان رود که همانا به‌سنگ راه همین معنی دارد به‌آسانی گذار نمودند.

مجملاً افواج موکب سعادت در همان ساعت مانند باد از آن آب گذشتند همه جا با یلغار متوجّه دهامونی شده با شتاب تمام مرحله پیما گشتند چندان‌که چهارم آبان ماه به‌سه کروهی مقصد رسیده در صدد استحصال مقدّمات حصول مقصد یعنی استخلاص [2]قلعهٔ مذکوره و استیصال قلعگی شده بودند که در عین رسیدن، خبرگیران خبر به‌دلیران رسانیدند که آن مخذول فرط سراسیمگی و حیرانی که از استیلای دهشت ناشی شده به‌محض وصول پیرامون دهامونی چون به‌حصونت حصار چُوراگَده استظهار پیش داشته عیال و اطفال را با برخی از مال و منال که پیش از خود فرستاده بود چنانچه سابقاً نگارش یافت باز به‌سمت چُوراگَده راهی ساخته و سایر عمارات و نواحی حصار مذکور را خراب کرده و رتنای ددّا یعنی کوکه که به‌زبان قبیلهٔ بُندَیله، [3]با گروهی از اهل اعتماد و اعتبار به‌نگاهبانی دهامونی باز داشته و خود از آب گذشته به‌سمت پرگنهٔ کهَتوله که به‌جانب چُوراگَده واقع است شتافته که اگر این حصار نیز به‌حیز تسخیر بهادران عدوبند قلعه‌گیر درآید به‌آسانی و زودی روانه چُوراگَده گردد.

چون بهادران استماع این خبر بهجت اثر نمودند از مضمون آن شگون فتح و فیروزی گرفته در روز متوجّه شدند و پس از دو روز که روزگار در قطع جنگل دشوارگذار، گذرانیده خود را به‌نواحی دامان پل قلعهٔ دهامونی رسانیدند و طرف غربی آن را به‌خندق ژرف پهناور به‌عمق بیست درعه [4]بر آن محیط است احاطه نمودند و چون سایر اطراف ثلثهٔ آن قلعه را که بر روی پشتهٔ مرتفع اتّفاق وقوع دارد

---

۱. برگ ۲٦٨ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۸۵، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱٤۹، برتیش.
۴. برگ ۲٦۹، دیوان.

یک سر آبکندها و شکسته‌های عمیق عریض درست فروگرفته و بدین جهت از این جهات ملچار پیشبردن و نقب سر نمودن و پیچ و خم کوچه سلامت راست کردن متعسر بل متعذر است لاجرم دست از محاصرهٔ آن جوانب باز داشته همگی همّت از این سمت بر پیشبرد مطلب گماشتند و در اندک فرصتی کار خویش را حسب‌المدّعا [1]پیشبرده ملچارها را به‌کنار خندق رسانیدند و در عموم این ایّام خصوص این هنگام متحصنان از درون گرم مدافعه و مجادله شده به‌بان و تیر و تفنگ بازار کارزار و هنگامهٔ جنگ را رونق‌گرمی می‌دادند و از بیرون بهادران موکب اقبال به‌نحوی سرگرم جنگ و جدال و تنگ‌گیری عرصهٔ کار بر اهل حصار بودند که نه خود یکدم نفس به‌خوشی می‌زدند و نه یک چشم زدن اژدرهای دمان توپ و تفنگ را فرصت نفس کشیدن می‌دادند بلکه دم به‌دم از دمدمهٔ افسون فتیلهٔ دود افکن آنها را برسر آتش فشانی و جانستانی می‌آوردند و پیوسته به‌تحریک شرارت شرارهٔ ثعبان پرندهٔ بان را از جا درآورده پرواز می‌دادند.

مجملاً از همه جهت در تضییق طریق محاصره کوشیده ساحت تعیّش بر متحصنان تنگ فضا ساختند. قضا را در اثنای این احوال[2] شبی آن سیاه درونیان تیره روز تا سحرگاه بهادران تهوّر شعار را گرم افروختن آتش کین دیده بودند دلنشین خویشتن نمودند که اگر تا سرآفتاب بدین مثابه پیکار خواهند نمود یک تن از درونیان سر بیرون نمی‌برد لاجرم از روی حزم و احتیاط با وجود کوتاه نظری به‌فکر دور و دراز افتاده [3]دانستند که عنقریب آن دیوار بست نیز به‌دست بهادران عدوبند و قلعه‌گشای درآمده و چون چارهٔ معامله در تسلیم حصار انحصار داشت بنابراین فی‌الحال رتنای ددّا به‌خان دوران پیغام داده امان طلبید و خان مشارٌالیه فرستادهٔ او را نزد خان فیروزجنگ فرستاده آن خان والامکان او را و همراهان او را به‌جان امان داد و در این حال چون عموم بهادران خصوص بهادر خان روهیله [4]از حقیقت استئمان اهل حصار و اعطای امان سردار مروّت شعار خبردار نبودند لاجرم به‌همان روش از کارطلبی‌ها [5]طلبگار پیشرفت کار بودند چنانچه بهادران خان مذکور خاطر به‌تأیید الهی و اقبال پادشاهی جمع نموده و جمعیّت خودروی به‌قلعه نهاد و از شکسته‌های سرراه به‌هر روشی که رو داد گذار نموده خود را به‌قلعه رسانید و به‌مجرّد رسیدن در همان گرمی دروازه را آتش داده، چون خبر

---

۱. برگ ۲۸۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. حال (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ٢٦٩ ب، دیوان.
۴. برگ ١٤٩ ب، برتیش.
۵. برگ ٢٨٦، موزهٔ دهلی.

به‌رتنای رسید صلاح در آن دید که از میان این دو آتش جان مفتی به‌دربرد، بنابر آن با سایر درونیان از طرف شرقی قلعه راه بدر رو یافته زنهاری[۱] شب تاری گردیده خود را از آن راه بدر انداخت در پناه پرده ظلام پیاده رفت و رفته رفته خود را به‌جنگلی در حوالی حصار بود رسانیده آنجا حصاری شد و بهادر خان و همچنین نظر بهادر خویشگی که پیش از همه بهادران خود را از عقب آن خان تهوّر نشان به‌در حصار رسانیده بود چون از درون حرکتی ندیده بل آوایی نشیندند به‌خاطر جمع داخل قلعه شدند و خبر به‌سالاران سپاه ظفرپناه فرستاده همگنان با مردم خود بی‌درنگ از همه سو آهنگ درون نمودند و غارتیان آغاز یغما و تاراج نموده دست به‌اموال کفرهٔ فجره زدند و خان دوران چون بر حقیقت حال اطّلاع یافت در آن [۲]هجوم عام با اسحٰق بیگ بخشی پادشاهی فوج که به‌سالاری او مقرّر بود و خواجه عنایت الله خویش خان فیروزجنگ و پانزده تن از تابینان خود به‌سعی تمام از راه دریچه به‌درون رفت و یک دو تن از اهل شدّت و نجدّت را برسر آن دریچه به‌نگهبانی راه باز داشت و خود تا میان قلعه شتافته به‌منبع تاراجیان پرداخت و چون ملاحظهٔ غنائم حصار نموده ظاهر شد که تا آن حالت قلیلی از امثال اموال دست زده شده باقی به‌حال است. لاجرم تلف شدن آن جزوی را [۳]خصوص در آن‌گونه محشری عام به‌حساب غنیمت کیلی شمرده با ضبط تمام تمام آن را ضبط نمود و در این اثنا از شگرف کاری‌های تقدیر و بدایع جهان ابداع چندی از اولیاء دولت ابد پیوند به‌آتش باروت سپند آسا سوخته دفع گزند عین‌الکمال از جمال شاهد اقبال خاصّه فتوحات بی‌اندازه‌ای که تازه به‌عالم شهود روی نموده بود نمودند.

و تبیین ان ایهام آن‌که چون در این حال از ظهور علامات مقهوران ظاهر شد که هنوز جمعی از ایشان در بعضی از بروج مانده‌اند، علی اصغر ولد جعفر بیگ آصف خان به‌انداز دستگیر نمودن این گروه آهنگ آن سمت نمود و از آنجا که اولیای دولت ابد قرین این ثانی صاحبقران همانا از باب ارباب دول مصالح دولت ملهم می‌شوند به‌خاطر خان دوران رسید که او را بنابر ظلمت شب و عدم تمایز دوست و دشمن از این ارادهٔ نابه‌هنگام باز دارد و چون او را به‌ظاهر امر کارطلبی و اظهار جلادت بر آن [۴]می‌داشت و در باطن کشش اجل به‌جاذبهٔ کمند تقدیر در سرپنجهٔ چاک دامنگیر گریبان کشان بدان طرف می‌برد و چندان‌که خان مشارٌالیه به‌مقام ممانعت او درآمد و در صدد امتناع شده ممنوع نگشت و

---

۱. زینها (دهلی و برتیش).
۲. برگ ۲۷۰، دیوان.
۳. برگ ۲۸٦ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۵۰، برتیش.

با چندی از مردم خود به‌فراز باره [1]برآمده برای تفحّص مخالفان گرد بروج به‌گرد بود. چون به‌شیر خان اقتضای قضای هنگام اصابت آسیب چشم زخم درآمد در عین سرگرمی او و همراهان به‌تجسّس ارباب شرارت اتّفاقاً آتش بی‌زنهار از گل شمعی که سابقاً ارباب یغما برای پیدا کردن اموال قلعه با خود داشته آنجا انداخته بودند آتش به‌انبار باروت قلعه که در زیر برج ذخیره آن کرده بود در گرفته کچهٔ نهفته یعنی فتنهٔ خفته آتش سوزان که همانا با [2]تیره روزان اهل نفاق زبان داشت گل کرد و به‌یکدم همهٔ آن برج را پرانیده علی اصغر مرحوم با همراهان او و چندی از تاراجیان که به‌بالا برآمده بودند راه هوا گرفته به‌بال آتش‌پرواز نمودند چنانچه اثری از ایشان پیدا نشده چه اجزای متفرّقهٔ ایشان که هما بمرّات از معدوم بالمره نابودتر شده بود نوعی به‌حالت پراکندگی گرائید که بنابر استحاله اعادهٔ آن‌گونه معدوم شاید در روز حشر نیز فراهم نیاید و بنابر آن‌که اکثر آن رفیع بنیان به‌طرف بیرون قلعه پریده بود که آفت کلّی به‌سپاهیان که همراهان سرداران در پای حصار ارادهٔ شب پایان بردن داشتند رسید چنانچه قریب سصید تن از آحاد عسکر که اکثر مردم امر سنگه ولد راجه گج سنگه بودند تلف شده دو صد سر اسب نیز سقط گشتند و از سپرداری حفظ ایزدی سرداران به‌سلامت ماندند. با آن‌که لخت سنگی به‌سر خان فیروزجنگ برخورد و سنگ پارهٔ چند به‌سیّد خان جهان و بهادر خان و جَی رام پسر انُوپ سنگه رسید که هیچ‌کدام بنابر حمایت عنایت الهی وقایهٔ اقبال پادشاهی آسیبی نرسید و همچنین خان دوران که با همراهان در این وقت به‌ضبط طوایل اسبان ججهار و اهل حصار پرداخته در کنف نگهبانی حراست آسمانی سالم ماندند و چندین سنگ پاره به‌برخی از همراهیان [3]خان مشارٌالیه رسیده المی چندان نیافتند.

و بالجمله بعد از اصابت ان مصیبت چون دوران پرداخت معاملهٔ پاسبانی اموال قلعه نموده این ممر خاطر جمع ساخت، در این حال چندی از سپاهیان که به‌قصد تحصیل کاه و هیمه به‌جنگل شتافته چاهی پر زر یافته بودند شتابان خبر رسانیدند. خان مذکور بعد از آگاهی بنابر کمال دولتخواهی [4]خود برسر آن چاه رفته تفحّص کنان پی بر سر سه چاه دیگر که در آن سرزمین بود برد و از هر چهار مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه پیدا شده داخل خزانهٔ جمع سرکار خاصّه شریفه گشت و در این اثنا چون سرداران خبر یافتند که ججهار برگشته بخت و قصبهٔ شاهپور که دو کروهی قلعهٔ چُوراگَده است،

---

۱. برگ ۲۷۰ ب، دیوان.
۲. برگ ۲۸۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۷۱، دیوان.
۴. برگ ۲۸۷ ب، موزهٔ دهلی.

توقّف گزیده و به‌راهنمایی ادبار عزیمت هزیمت از خیل اقبال پیشنهاد [۱]نموده چنانچه با این خیال محال و اندیشهٔ دور از راه ارادهٔ رفتن دکن در خاطر جای داده چون راه بر سرزمین دَیوگده می‌افتد از زمینداران آن حدود توقیع این معنی دور از کار که تصوّر قبول آن حد اندازه او نیست نموده و بعد از امتناع او که مکرّر به‌طمع خام دام تطمیع و ترغیب نهاده و به‌دانه پاشی زرکلّی او را فریب داده با این معالی به‌جایی نرسیده لهٰذا از آن اندیشه باز آمده به‌تازگی بر سرانجام سامان قلعهٔ چُوراگَده رفته و جریده در نواحی آن مقام اقامت گزیده که اگر افواج عسکر منصور آهنگ تعاقب او نمایند در آن حصار تحصّن جوید.

بنابر آن خبر خان فیروزجنگ و خان دوران ارادهٔ توجّه سمت چُوراگَده با خود قرار دادند. چون سیّد خان جهان حسب‌الامر اعلی به‌نظم و نسق قلعهٔ دهامونی و مضافات آن و تفحّص خزائن مدفونهٔ آن صاحب طالع واژونه پرداخته بود لاجرم از همراهی ایشان باز ماندند و آن دو سردار جلادت [۲]شعار پانزدهم ماه آبان بدانجهت به‌شتابان شدند و در این اثنا آگاهی یافتند که چون زمیندار دَیوگَده به‌دارالبوار شتافته و ججهار بدگوهر از آن ممر جمعیّت خاطر یافته بر سرانصرام پیشنهاد سابق است بنابر آن خیال سست و اندیشهٔ نادرست [۳]جمیع توپهای قلعهٔ چُوراگَده را شکسته و منازل بهیم نراین[۴] را که در آن حصار اساس نهاده بود به‌زور باروت پرانیده و اکثر اسباب و اموال و احمال و اثقال خود را که بنابر گرانی آن و عدم باربردار حمل آن تعذّر داشته سوخته و با جمیع اهل و عیال را از راه لانجی[۵] و کَرولَه به‌سمت دکن راهی شده بنابر استماع آن خبر درست نخست سرداران متوجّه چُوراگَده شده روز جمعه غرّه ماه آذر به‌میدان چوگان بیرون قلعه رسیدند و خان فیروزجنگ همانجا درنگ نموده خان دوران به‌استصواب آن صائب رأی با چندی از بهادران داخل حصار شد و نخست به‌بام صنمکدهٔ آن کفرآباد که از مبدای بنیاد تا آن غایت گام مسلمانان بل نام مسلمانی بدان مقام و سمع سکنهٔ آنجا نرسیده بود برآمد.

آنگاه به‌اتّفاق اهل وفاق اوّل وهلهٔ اعلای اعلام اسلام و اعلان شعار ایمان یعنی اقامت اذان نمودند و از آن گذشته نماز جمعه به‌خاطر جمع با جماعت گزاردند و به‌نیّت صادق و عقیدت خالص و

---

۱. برگ ۱۵۰ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۷۱ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۸۸، موزهٔ دهلی.
۴. نراین (Narain).
۵. الانجی (موزهٔ دهلی).

ارادت درست دست به‌دعای مزید جاه و جاوید شاهنشاه اسلام‌پرور دین‌پناه برآورده استدعای بقای ابدی و دوام سرمدی این صاحب دولت موفّق مؤیّد و تمهید اساس این دولتکدهٔ مخلّد مؤبد از درگاه ایزدی نمودند.

بعد از فراغ حسب‌الاستصواب خان فیروزجنگ و احداد خان مهمند و یعقوب عم او را با شمشیر و دیال و عالم و دلاور پسران خان و صد سوار [۱]از تابینان خود و پسر صاحب تیکه سَنگرام زمیندار کتور و پانصد پیادهٔ گوند تفنگچی به‌نگاهبانی آن قلعه نگاهداشته و خود به‌معسکر نصرت بازگشت نمود و چون اردو از آن مقام کوچ کرده در نواحی موضع شاهپور منزل گزید راگهوی[۲] [۳]چودری[۴] تپّه کریلی خان دوران را ملاقات نموده مذکور ساخت که ججهار سبکسر در حقیقت مردهٔ جاوید است بنابر نهایت نگرانی به‌خان و مان دیرین از عالم تابوت میّت بسیار آز رو به‌غایت سنگین می‌رود چه با وجود این گرانی باطنی به‌شیر خان ظاهر نیز بسیار گرانبار است، چنانچه از جمله احمال و اثقال او شصت زنجیر فیل همراه دارد بیست نر و باقی ماده که بعضی عماری عیال او بر آن بار است و باقی خزائن نقد و آلات زرّین و سیمین و سایر تحف و ظریف ظرائف نفیسه و قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده که با او مانده‌اند اطراف فیلان را گرفته هر روز چهار کروه ولایت گوندوانه[۵] که هشت کروه رسمی باشد طی مسافت می‌نمایند.

و بالجمله بنابر استماع ان خبر بهجت اثر سالاران سپاه ظفرپناه خوشوقت شده از جا درآمدند و عزیمت کارگر و همّت کارطلب بر نیل مقصود وفور مطلب گماشته با وجود آن‌که پانزده روزه راه در میانه فاصله بود آن مخذول مقهور را قتیل یا اسیر انگاشتند و به‌این قرار دادند که روز به‌روز ده کروه متعارف آن گروه را رفته به‌این طریق شایان باد پایان ره نورد را مرحله پیما ساخته آن راه را به‌پایان برند و چون سرداران به‌این عزیمت راسخ و نیّت صادق و همّت والا و جد نافذ روز دیگر که دوم ماه آذر باشد از مقام شاهپور نهضت نموده با شتاب باد و سحاب به‌همراهی اقبال پادشاهی از عقب آن مدبّر بدعاقبت شتافتند موکب سعادت شاهزادهٔ اقبالمند [۶]فیروزی نصیب سلطان اورنگ‌زیب بهادر عنان کشیده بر اثر سرداران نامور به‌آهستگی متوجّه شد و به‌این طریق سرمایهٔ پشت گرمی و مادّه

---

۱. برگ ۱۵۱، برتیش؛ برگ ۲۷۲، دیوان.
۲. راگهوی (Raghavi):
۳. برگ ۲۸۸ ب، موزهٔ دهلی.
۴. چودری (Chaudhri): کدخدا، سردار قبیله و یا طائفه‌ای.
۵. گوندوانه (Gondvana): منطقه‌ای که در آن افراد قبیلهٔ گوند زندگی می‌کنند.
۶. برگ ۲۷۲ ب، دیوان.

قوی دلی دلاوران پیش آماده می‌ساخت و روز به‌روز شاهزادهٔ فیروزبخت وقایع و سوانح عسکر جاوید فیروز که سرداران و واقعه‌نویسان در طی عرضه داشت عرضه داشتندی به‌درگاه [۱]گیتی‌پناه عرضه داشت می‌نمودند و چون خبر در ماندگی و آوارگی و عجز و بی‌چارگی آن برگشته روزگار[۲] به‌موقّف عرض اعلی رسید و خاطر عاطر واقفان پایتخت همایون بخت از رهگذر عدم ثبات قدم او به‌جمعیّت گرائید موکب جاه و جلال شاهزادهٔ بلنداقبال حسب‌الامر اعلی در مقام دهامونی توقّف گزید.

توجّه موکب سعادت قرین خدیو زمان و زمین به‌سوی مقصد از راه سرزمین اَوندچَه به‌قصد تفرّج آن نزهت آباد دلپذیر که بنابر بعضی وجوه روکش فضای کشمیر مینو نظیر است

[۳]آیین پسندیدهٔ این برگزیده که همایون فال همای اقبال بی‌زوالش سایهٔ شاهپر مبارک‌فر بر تارک سرتاسر اهل این کشور اکبر افکنده و فرخنده لقای عنقای دولت جاوید بقایش قاف تا قاف آفاق را به‌آوازهٔ مکارم و مفاخر بی‌اندازه فروگرفتهٔ آن است که در همان حالت که شاهباز عزیمت چرخ‌پرواز را از یکسو به‌کشورگیری درآورده باشند بی‌مبالاة از دیگر سو شاهین همّت بلندآهنگ شاهانه را به‌انداز رسا به‌شکار اندازی و نشاط‌اندوزی باز دارند، چنانچه همه جا کامبخشی و کامرانی در عین جهانگیری و جهانبانی به‌ظهور رسانیده صید بلندنامی و شکار شادکامی یکجا به‌جا آرند و چگونه چنین نباشد که این عزیز کردهٔ حضرت عزّت جل شانه از روی کمال دانش و بینش حاصل گیتی بل ماحصل آفرینش را همین می‌دانند که به‌هر صورت [۴]رو دهد خود را در دارین نامدار و ناکامی را در دار دنیا کامگار سازند و از این رو همواره بر آن سرند که ملک از سرکشان گرفته به‌فروتنان دهند و پیوسته در پی آنند که خراج از شاهان صاحب کبریا ستانده[۵] در مخارج آرزوی درویشان بی‌نوا خرج کنند.

مجملاً [۶]بنابراین معنی چون در اینولا مکرّر عرایض شاهزادهٔ والاگوهر بلنداختر متضمن توصیف سرزمین بهشت نشان ولایت دلنشین بُندَیله که از کمال فسحت ساحت و غایت خوشی و نزهت، منبع صفاء و صفوت و موطن روح و راحت است بنابر کثرت جریان انهار و رودبار اشتمال بر تالاب و آبگیر و خوشی باغ و راغ و هامون و کهسار و جلگا و مرغزار و چمن و لاله زار از نسخهٔ ارم و

---

۱. برگ ۲۸۹، موزهٔ دهلی.
۲. بخت (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۱۵۱ ب، برتیش.
۴. برگ ۲۷۳، دیوان.
۵. بستانند (موزهٔ دهلی).
۶. برگ ۲۸۹ ب، موزهٔ دهلی.

چشمهٔ حیوان بل بعینه شبیه عیون و سلسبیل و تسنیم و نظیر[۱] جنّات[۲] عدن و ریاض رضوان است به‌عرض اعلی رسید و وفور انواع جانوران لایق شکار از اجناس و حوش و طیور بنابر تقریر دقیقه‌شناسان به‌درجهٔ ظهور پیوست. لاجرم میل طبع اشرف و خواهش منش اقدس به‌تفرّج گلگشت و سیر و شکار آن دیار کشش نمود خصوص در این صورت که به‌عرض والا رسید که میان این دو ملک چندان تفاوت نیست، این معنی خود یکباره محرّک نهضت دکن از این راه آمد چه جادهٔ مقرّر پادشاهی از دارالخلافهٔ اکبرآباد تا دولت‌آباد دو صد و بیست و هشت کروه است، چنانچه از اکبرآباد تا گوالیار بیست و هفت کروه است و از آنجا تا سرونج شصت کروه، از سرونج تا کنار آب نَربَدَه پنجاه کروه و از ساحل رودبار مذکور تا برهان‌پور چهل کروه و از آن دارالسلطنهٔ تا دولت‌آباد از راه گهات رَوهَنکَهیرَه پنجاه و یک کروه و راه اَوندچَه بدین دستور است که: از گوالیار تا آنجا بیست و نه کروه است[۳] [۴]و از آنجا تا سرونج به‌راه اسلام‌آباد چَهترَه پنجاه و دو کروه، بنابراین فرق بیست و یک کروه است.

مجملاً پنجم ماه آبان از مقام باری همعنان عون و صون جناب پروردگار [۵]به‌آهنگ آن جانب کوچ فرمودند.

وقایع این ایّام خیر فرجام

در این تاریخ مخلص خان که از جاگیر خود متوجّه درگاه والا شده بود به‌دریافت این موهبت عظمیٰ رسیده از آستان‌بوس سدّهٔ علیا سعادت‌پذیر گردید. شکرالله عرب به‌تقدیم خدمت فوجداری محال کامان پَهاری[۶] کامگاری یافته به‌تفویض منصب هشتصدی ذات و سوار از اصل و اضافه و مرحمت خلعت و اسب فائز شد.

نهم ماه شیخ دبیر که عادل خان او را با ناموری دیگر بنابر رسم سفارت دربار سپهرمدار فرستاده بود به‌درگاه والا رسیده از خاکبوس عتبهٔ سدره مرتبه مراتب مقدار به‌مراتب قرار پایهٔ اقدار خویشتن نهادند و یک زنجیر فیل کوه پیکر که بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود از نظر خدیو هفت کشور

---

۱. نظر (دهلی و برتیش).
۲. حیات (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ۲۷۳ ب، دیوان.
۴. برگ ۱۵۲، برتیش.
۵. برگ ۲۹۰، موزهٔ دهلی.
۶. پَهاری (Pahari).

گذرانیدند و در همان روز به‌انعام ده هزار روپیه بر کام خاطر فیروز گشتند و در همین تاریخ مکرّمت خان را به‌تقدیم خدمت استخلاص حصن حصین جَهانسی که از قلاع استوار ولایت بُندَیله است و ججهار برگشته روزگار نگاهبانی آن را به‌بَسنتا نامی از اهل اعتماد خود سپرده بود تسلیم فرمودند و نیز او را به‌تجسّس خزائن دفینهٔ آن مقهور مأمور به‌تأکید تمام مقرّر نمودند که در پیدا کردن اموال نهفتهٔ آن مخذول هرجا که مظنهٔ دفن باشد مساعی جمیله مبذول داشته کوشش خود را مشکور سازد و مخلص خان با چندی ارباب مناصب والا به‌همراهی خان مذکور تعیّن یافتند و همگنان درخور قدر و مرتبهٔ هریک به‌مرحمت خلعت و اسب نوازش پذیرفتند. در اینولا علّامی افضل خان به‌عنایت یک زنجیر فیل مرحمت‌پذیر گشت.

بیست و ششم ماه موضع از توابع [۱]سَهانوَه [۲]معسکر خیل اقبال شد.

روز دیگر به‌تفرّج آبشاری که در قریب موضع دُهوم گهات واقع است توجّه مبذول داشتند و از تماشای حسن سرشار آن آبشار بدیع منظر دلپذیر که بنابر اکثر جهات نظیرش به‌نظر سیّاحان هفت کشور درنیامده و کمال لطافت و عذوبت آبش زبان‌زدش بیان طعنه سرزنش بر چشمه‌سار تسنیم و کوثر بل بر آبشار اوهر کشمیر زده اکتساب نشاط و انبساط مفرط نمودند و دمی چند به‌تفرّج آن تماشاکدهٔ خاطر پسند که سرتاسر کنار و بر نهرش از کله کاکل تابدار سُنبل آبدار مانند پرچم دلاویز گلرخان فرخار و مرغولهٔ مشک بیز سلسله مویان تاتار مسلسل و مجعد می‌نمود پرداخته بهرهٔ طیّب دل و ترطیب دماغ برداشتند و لحظه‌ای به‌نظّاره آن نزهت آباد نشاط بنیاد که صفحهٔ روی زمین دلنشین و صفای فضای فیض‌افزا از صفوت قلوب صاحبدلان و بواطن مقبلان نشان می‌داد و لب جوی دل جویش [۳]از سبزهٔ نوخیز مانند بیاض عارض شاهدان نو خط مخطط بود مشغول شده مشغوف و محظوظ گشتند و تا قریب دوپَهر آن گل زمین نزهت آیین از پرتو حضور پرنور آن سَروَر فیض یاب و بهره‌وَر بوده چندان‌که ملتزمان به‌رکاب سعادت انتساب از تفرّج آن ارم زار به‌نصاب کامل رسیده به‌جهت ذخیرهٔ ایّام حرمان نصیبی زلّه‌بر شدند و چون در آن مقام جایی که از روی فسحت ساحت درخور اقامت موکب نصرت به‌آن مایه کثرت باشد، یافت نشد ناچار به‌مرکز اعلام موکب سعادت قرین دولت معاودت فرمودند و سه چهار روز در همانجا توقّف گزیده هر روز با شاهزاده‌های فیروزبخت از تماشای آبشار و گلگشت ماهتاب شبهای ایّام بیض طرب‌اندوز می‌گشتند.

---

۱. برگ ۲۹۰ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۷٤، دیوان.
۳. برگ ۱۵۲ ب، برتیش.

[1]بیست و نهم ماه آبان مذکور خبر فتح قلعۀ جَهانسی که در این روز با فتوح روزگار موکب اقبال [2]شده بود به‌مسامع جاه و جلال رسید و چگونگی وقوع این سانحه دولت بر این نهج است که: چون مکرّمت خان و سایر همراهان به‌پای آن حصار رسیده سرتاسر آن را از همه سو به‌حیطۀ تصرّف احاطۀ تامّه درآوردند و شروع در سرانجام اسباب قلعه گشایی نموده ملچارها ترتیب دادند و نقب سرکرده کوچه سلامت ساختند. بستنای نگهبان قلعه که پیشتر کارگشایی‌های تأیید موکب سعادت را شنیده بود و در این وقت سعی و تلاش و پژوهش کین و پرخاش مجاهدین میدان دین به‌رأی‌العین دیده عیان را مطابق بیان یافت، لاجرم با نهایت کوتاه نظری به‌فکر دور و دراز افتاده دانست که عنقریب این حصاربند تیر به‌گشایش گرائیده و معهٰذا از روی کار اقبال اولیای دولت پایدار و آثار ادبار ججهار واژون روزگار نقش شکست مطلق بل استیصال کلّی آن برگشته بخت را در خاطر درست بسته بود چنانچه او را دلبستگی و نگرانی به‌بیم و امید آن خسران زدۀ جاوید نمانده بود، بنابراین معانی با خود اندیشه نمود که دیده و دانسته به‌شفاعت عجز و نیاز که از در طلب و امان درآید و به‌میانجی تسلیم کلید قلعه ابواب سلامت و عافیت و امن‌آباد و حسن عاقبت[3] بر روی روزگار خویش و منتسبان و خویشان بل سایر متحصنان گشاید.

و بالجمله به‌حکم این اندیشۀ صائب از مکرّمت خان زینهار خواسته از آن عالم حصاری که مالامال مال و خواسته بوده اسباب و آلات قلعه‌داری از توپخانه و انبارهای غلّه و باروت و امثال آن آراسته بود به‌هواخواهان سپرد و بنابر محض کارگری همّت عدوبند گشور گشای [4]خدیو روزگار از این دست حصاربندی و رعایت حصانت و متانت با این زودی و آسانی به‌تحت و تصرّف اولیای دولت جاودانی درآمده باعث حیرت اهل خبرت و بصیرت گشت [5]چه آن قلعه بر فراز [6]کوهچه‌ای در میان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خاردار سمت وقوع دارد که آن را روزگارها به‌جهت این قسم روزی پرورش نموده بودند چنانچه باد را در خلال آن محال از بیم خله[7] خاطر محال گذار محال است و معهٰذا آذوقه و سرب و باروت یکساله نیز در آن ذخیره نهاده بودند چنانچه اشارت بدان رفت و

۱. برگ ۲۹۱، موزۀ دهلی.
۲. برگ ۲۷٤ ب، دیوان.
۳. عافیّت (موزۀ دهلی).
۴. برگ ۲۹۱ ب، موزۀ دهلی.
۵. برگ ۲۷۵، دیوان.
۶. برگ ۱۵۳، برتیش.
۷. حله (موزۀ دهلی).

وفور توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ در مرتبه‌ای که با وجود آن‌که جمیع بروج به‌توپهای عظیم آراستگی داشت ججهار مقهور از روی فرط اهتمام ده توپ کلان دیگر در حضور خود ریخته بنابر احتیاط نگاهداشته بود.

مجملاً چون این معنی بر رأی جهان آرای صورت وضوح یافت رایات موکب اقبال در طی راه بدان سمت ارتفاع پذیرفت و سایر حقائق آن قلعه به‌نظر دقائق نگر درآمده گردهر داس برادر راجه بَیتَهل داس به‌عنایت خلعت و منصب پانصدی ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه مباهی و مفتخر و به‌نگهبانی آن معتمد و معتبر گردید.

هفتم ماه آذر نواحی موضع دَتیَه مضرب سرادق اقبال شد و چون راجه بر سنگه دیو پدر آن اهرمن سیر در این سرزمین که سیرگاه او بود نشیمنی هفت طبقه که اساس آن هشتاد و چهار درع[1] در مثل آن است به‌روش هند و هندسهٔ معماران هنود ساخته بود مبلغ کلّی در مصارف جزئیات آن خصوص در تزیین و پرکاری آن صرف نموده بنابر آن‌که حسن منظری نیکو و نظر فریب با اشراف عظیم بر مرغزارهای سبز و سیراب و جنگلهای پردرخت و آبهای روان داشت بندگان [2]حضرت به‌تماشای آن سرزمین رنج قدم و فیض قدوم روا داشتند و چون در اینولا از جمله خزائن مدفونهٔ آن واژونه بخت جای چند پرزر در باغی از باغات [3]اطراف دَتیَه گمان بردند بنابراین معنی گمانی که حسب‌الانهای اهل آنجا داشتند مظنهٔ صدق خبر بهم رسید اسحٰق بیگ یزدی دیوان سرکار نوّاب قدسی القاب پادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب را که نهایت فهمیدگی و سنجیدگی اعتبار و اعتماد دارد به‌تفحّص اموال مدفونهٔ مظنونه باز داشتند و باقی بیگ قلماق نیز مأمور شد که به‌همراهی مکرّمت خان در جنگلهای نواحی دَتیَه به‌پیدا کردن دفائن آن مخذول جدّ و جهد تمام مبذول دارد.

چهاردهم ماه مذکور که سه کروهی اَوندچَه سرمنزل عسکر منصور گشت. راجه دَیبی سنگه نگاهبان قلعه با وجود آن‌که از شدّت صعوبت بیماری که در آنولا بر وی طاری شده صاحب فراش بود سعادت‌اندوز ملازمت گشته مراسم پای انداز و نثار و پیشکش به‌آنجا نمود و همگی از روی عنایت تمام منظور نظر قبول آمد و بندگان با کوکبهٔ صاحبقرانی قرین دولت و سعادت جاودانی داخل قلعهٔ اَوندچَه شده عمارت بر سنگه[4] دیو که به‌وضع و طرح منازل دَتیَه بود و لیکن در فسحت ساحت و

---

۱. دراع (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۹۲، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۷۵ ب، دیوان.
۴. نرسنگه (موزهٔ دهلی).

تکلّف زیب و زینت بر آن مرتّب تمام داشت فیض نزول اشرف دریافت و فی‌الحال امر جهان مطاع پادشاه دیندار به‌تخریب صنمکده‌ای که بر سنگه دیو مذکور به‌منازل در کمال عظمت و ارتفاع ساخته زر بی‌شمار صرف بنا آن [1]نموده بود زیب صدور و زینت نفاذ پذیرفت. آنگاه سرتاسر خصوصیّات آن حصار حصانت آثار که فسحت ساحت چهار دیوار آن حسب‌الامر اعلی به‌مسافت جریب درآمده قریب چهار کروهی پادشاهی برآمد، منظور نظر تدقیق و تحقیق پادشاه حقائق آگاه گردید. [2]بنابراین که همگی آن با وجود این مرتبه عظمت به‌الواح کلان خارا و لخت‌های سنگ سخت اساس یافته بود محل اعجاب نظروران شد.

چون روز دیگر نزهت بیرون حصار که [3]مشتمل است بر جنگلی انبوه دشوار گذار و بر یک طرف آن دریای تهیوان در گذر است به‌نظر درآمد بنابر آن به‌تفرّج آن سرزمین حضور پرنور ارزانی فرموده بر همهٔ جا فیض امرار نظر و پرتو گذر مبذول داشتند و آنگاه به‌سیر کنار تالاب بِیر ساگر که محیطش پنج[4] و نیم کروه پادشاهی پیمایش یافت و آن نیز ساخته و پرداختهٔ بر سنگه دیو است اتّفاق توجّه افتاد و همان منزل مبارک گزیده سه روز به‌سیر کشتی و شکار مرغابی روزگار در عین کام بخشی و کامیابی گذشت.

نوزدهم ماه از آن مقام خوشوقت و شادکام کوچ فرموده کنار تالاب موسوم به‌سَمدُر ساگر یعنی دریای تالاب در پرگنهٔ چَهیتر آن نیز ترتیب دادهٔ راجهٔ مذکور است از فیض وصول دریای لشکر طوفان اثر مجمع‌البحرین گردید و مجاز اسم مذکور حقیقت نفس امری پیدا کرد و آن بحیره‌ای که اطراف ساحلش هشت کروه و ربع پادشاهی به‌مساحت درآمد پدر همین خیره‌سر بداندیش سدّی عظیم بر پیش آن بسته چنانچه پیوسته آب بسیار از روی بند به‌روش آبشار به‌نشیب آن می‌ریزد. بی‌تکلّف و تصنّع از این عالم دریاچه مصنوع که همانا مصنع فیض صانع عالم است با این پایه نزهت و صفا و فیض‌بخشی فضا و لطف منغر و حسن منظر نیامد که در همه روی زمین یافت نشود و چون در توصیف کمیّت و کیفیّت این بدیع تالاب فسحت نصاب که اطناب سلسله بی‌منتهای تسلسل به‌پیمایش انتهای دور آن وفا ننماید و طریق اثبات به‌پای آن هر چند توسّط حجّت وسط میانجی شده [5]پای

---

۱. برگ ۱۵۳ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۹۲ ب، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۷۶، دیوان.
۴. پنج نیم (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۹۳، موزهٔ دهلی.

نردبان افسانه برهان سلم در میان باشد به‌پایهٔ کوتاهی نگراید جادو فنان نیرنگ سخن پایتخت همایون بخت داستانهای نظم ثریّا نظام و رساله‌های نثر نثره نثار پرداخته و معهٰذا به‌جایی رسیده و هزار یک مقام ادا نشده خاصّه خامهٔ [1]گرفته زبان این شکسته بیان به‌دستیاری اندیشهٔ نسّاخ پیشه از تار و پود حروف معهود نسج کدامین نسخ نماید که اقامت دلآوری شاهد ثنای آن را بشاید، لاجرم در این باب به‌ایراد بیتی چند که انگیختهٔ خیال سحرانگیز شاعر شیرین کلام طالبای کلیم است پاس مرتبهٔ خویشتن داری داشت و آب روی خود نگاهداشته صرفهٔ سخن از دست نگذاشت، نظم:

سمن ساگر محیط پرتلاطم بحار سبعه را گردیده هشتم
بود اثبات دورش از محالات تسلسل را ولی از موجش اثبات
کنارش چون [2]میان دلبران است که از چشم تماشایی نهان است
تماشایش برد زنگ از دل‌تنگ ز آب او نگیرد آئنه‌اش زنگ
به‌روی دف اگر آبش فشانی نمی‌گیرد اصولی جز روانی
به‌توصیفش سن از بس روان گشت و رقها در سفینه بادبان گشت
نهالی کز زلالی[3] سر برافراخت ز چوب خشک آن عینک توان ساخت

چون این سرمنزل بهشت نشان که از روی دلگشایی و فرح فزایی فضای لطافت آب و هوا و دلنشینی جا و خوشی منظر هر لحظه صفای نظر دیگر دارد ملائم طبع و مناسب منش آن سرمایه استقامت مزاج عالم آفرینش آمد چندی موکب اقبال در آن خاطر پسند که در چهار حد آن زبان حال صلای حی علی حظ الرجال می‌زند و ابنای سبیل ساحل آن روکش سلسبیل را در حال عزیمت ارتحال از کوس رحیل نوای خیرباد وداع‌تر حال به‌گوش می‌رسد رحل اقامت افکند [4]و روزی چند ملتزمان رکاب سعادت نصاب را از تفرّج این نزهتستان نظر فریب دلپسند عشرت نصیب و بهره‌مند ساخت چنانچه همگنان در عرض این ایّام از مبدای وقت ورود تا هنگام انعطاف عنان انصراف که صدور از آن روی سرمایهٔ طول عمر جاوید برگرفته داد پهناوری عرض [5]عیش دادند.

---

۱. برگ ۲۷٦ ب، دیوان.
۲. برگ ١٥٤، برتیش.
۳. زلال (برتیش).
۴. برگ ۲۹۳ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۲۷۷، دیوان.

و بالجمله این پرگنه که سابقاً به‌چَهترَه موسوم بود در اینولا به‌اسلام‌آباد نامور شد و جمیع پرگنات نواحی آن را حسب‌الحکم والا اهل دیوان اعلی از جمله مضافات و توابع این پرگنه که موافق حاصل هر ساله هشت لک روپیه جمع دارد شمرده آن را قصبهٔ محال مذکور مقرّر ساختند و همگی داخل اعمال خالصهٔ شریفه شده عمّال متدیّن برای عمل آن متعیّن گشتند و الحق این مرتبه توجّه خدیو بحر و بر به‌طرف فسحت ساحت و افاضهٔ روح و راحت با وجود این مایه زرخیزی که سبب گنجایش انواع اهتمام بدان پرگنه شد جا داشت چه از جمله خصائص آن سرزمین اتّفاق وقوع سیصد تالاب پهناور است در جا به‌جای آن چنانچه در این وقت که حسب‌الامر اشرف از روی تحقیق به‌شمار درآمد عدد مذکور بی‌کمابیش برآمده و این سرزمین معموره که همانا از فرط فسحت احاطه آن در طرف معموره ربع مسکون نمی‌گنجد به‌اعتبار اشتمال بر قطعات ارض و تالاب‌های ژرف معاینه از عالم جزائر خالدات در بحر اوقیانوس محیط به‌نظر حقیقت نگر می‌آید.

بیست و دوم ماه والااختر سعادت نصیب اوج جاه و جلال شاهزادهٔ عالمیان سلطان اورنگ‌زیب بلنداقبال حسب‌الامر اعلی از حوالی دهامونی به‌سعادت معاودت بوده شرف ملازمت اندوختند و ادای آداب معهوده نموده هزار مهر و هزار روپیه به‌طریق نذر از نظر انور گذرانیدند و شایسته خان [۱]و سایر امرا و ارباب مناصب ارجمند که [۲]در رکاب ظفرانتساب آن فلک جناب سعادت تعیّن‌پذیر بودند از سجدهٔ آستان سپهرنشان رأس‌المال سعادت جاوید به‌دست آوردند.

و بیست و چهارم ماه مکرّمت خان و اسحٰق بیگ یزدی و باقی بیگ قلماق که حسب‌الحکم خداوند انفس و خدیو آفاق به‌جهت [۳]جست و جوی بقیهٔ خزائن آن تباه رأی سیاه روی در نواحی دَتیَه و قلعهٔ جَهانسی مانده بیست و هشت لک روپیه از چاه‌ها برآورده بودند به‌ملازمت والا رسیده مبلغ مذکور را به‌خزانهٔ عامره عمره الله تعالی رسانیدند. در همین اوقات مبلغ شصت و دو لک روپیه از وجه مبلغ مذکور سی و چهار لک روپیه دیگر که در این مدّت خان دوران و سیّد خان جهان و گماشته‌های شاهزاده عالمیان و میر خان و قلعدار خان و امثال ایشان از چاه‌های جنگل دهامونی به‌دفعات برآورده بودند بر دویست و پنجاه فیل کوه توان که نظر بدین معنی کوه زر شده بودند بار کرده به‌دارالخلافهٔ عظمٰی ارسال داشتند و از همه جهت اموال خزائن متفرقه آن بدمآل با نقودی که همراه داشت و در تحت ضبط غازیان آمده به‌خزانه خاصّه شریفه که ابدالآباد باد و اصل شد مجموع

---

۱. برگ ۲۹٤، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱٥٤ ب، برتیش.
۳. برگ ۲۷۷ ب، دیوان.

به‌یک کرور روپیه کشید سوای آنچه خاک امانت‌دار تدیّن به‌کاربرده پرده از روی آن بر نداشته باشد و ورای آن‌که آن کوتاه‌اندیش هنگام فرار بنابر فقدان باربردار هرجا به‌جا که گذاشته بود با این انداز دور از راه نیز جابه‌جا در راه و بی‌راه جنگل در عین گرمی هنگامه گریز و سرگرمی سرداران متعاقب آن بدعاقبت پاشیده بود که شاید بهادران آن نقود بی‌شمار را غنیمتی عظیم شمرده لمحه‌ای بدان پردازند و در این میانه فرصت یکدمه هزیمت به‌دست آرد و اکثر آنها به‌دست زمینداران [1]آن بوم و برافتاده یا احاد سپاهیان بی‌دیانت گم نام پی بر سر آن آورده و در جنگلهای خس پوش ساخته از میان برده باشند چه اکثر اموال آن خذلان مآل که خزانه در خزانه و گنج در گنج مالامال از طلا و نقره بود به‌مثابه‌ای وفور داشت که کمیّت خامه محاسب از عهده حساب هزار یک کمیّت برنمی‌آید و حقیقت [2]چند و چون آن را جز اسرع‌المحاسبین دیگری نمی‌داند.

در اصل این زر اندوخته‌های راجه بر سنگه[3] دیو پدر این شیطان سرشت است که جابه‌جا در دل زمین بیغوله‌های جنگل و چاه‌های ژرف فروبرده بود به‌هر چاهی از یک لک روپیه تا دو لک روپیه دفن ساخته و بر سر هر چاهی علامتی وضع نموده جز او و دو غلام معتمد دیگری از آن آگاهی نداشت و چون کار به‌ججهار رسید او نیز مبلغهای بی‌شمار بر این گنج خانه‌ها افزوده بود تا آن‌که به‌پاداش کفران نعمت از این عالم خزینه که گنج شایگان که همانا در جنب آن شهرت رایگان کرده [4]نسبت بدان مشتمل بر پشیزی نیست و حاصل خزینه بادآور پرویز نیز که در برابر آن گویی بادش برده نظر بر آن چیزی نی، با محال جاگیر آبادان که پنجاه لک روپیه حال حاصل هرساله آن می‌شد از دست داده سرسری خان و مان و ناموس و جان نیز بر سر خود سری نهاد.

مجملاً کمیّت اموال و کیفیّت حال و محصول جاگیر او که در میان سایر اولیای این دولت جاودانه مرتبه قدر و مقدارش میانه بود مقیاسی است حق اساس که از آن حقیقت وسعت این ارض الله واسعه و فسحت دستگاه این دولتکده ابد بنیاد که تا روز قیام قیامت به‌خلود و دوام موصوف باد از قرار واقع قیاس می‌توان نمود.

---

۱. برگ ۲۹٤ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۷۸، دیوان.
۳. نرسنگدیو (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۱۵۵، برتیش.

چون خاطر اشرف از تفرّج آن نزهتکده باز پرداخت و موضع دهامونی و توابع آن را تنخواه طلب جاگیر سردار خان نموده [1]به‌نگاهبانی آن سرحد منظور نظر امتیازش فرمودند و او را محل اعتبار و اعتماد شناخته به‌تفتیش بقیهٔ خزائن ججهار مقهور مأمور ساختند و سیّد خان جهان را در باب همراهی رکاب سعادت به‌فرمان‌طلب مفاخر و مباهی نمودند و از دهامونی قرین فرخندگی [2]و همایونی اعلام ظفرعلامت را طراز ارتفاع داده از راه سرونج به‌سمت مقصد که عبارت از دولت‌آباد است توجّه فرمودند لوای سرعت برافراخته و مراکب مواکب را کوچ در کوچ مرحله پیما ساختند.

و روز پانزدهم دی ماه در سرزمین شهرستان سرونج از عکوس بارقه نعال لامع تکاوران براق نهاد نژاد بهادران هلالستان گشته همه روی زمین از انطباع نقش میخهای مریخ شعاع آن نعال که برعکس واقع بدر تمام منزل ثریّا شده بود محل مقارنهٔ ماه و پروین آمد و ظاهر آن قصبه از نصب سرادق بارگاه آسمان مرتبه خدیو روزگار چون باطن انور خداپرستان مهبط انوار ضیا شده به‌پرتو صفا و صفوت حضور پرنور معاینهٔ آئینهٔ گیتی‌نما گردید.

سرانجام کار فرجام روزگار کافر نعمتان قبیلهٔ بُندَیله و رسیدن سر آن دو دد اصل بدگوهر یعنی ججهار خیره‌سر و بکرماجیت تیره اختر به‌دربار سپهرمدار خدیو بحر و بر و خدایگان هفت کشور

کفران نعمت که در معنی اشد انواع کفران است بوالعجب کرداری است نابه‌کار که در سرشت هر که این خوی زشت سرشته باشد اگر به‌مثل فرشته باشد مردود خدا و مطرود آشنا و بیگانه می‌گردد و ناسپاسی و حق ناشناسی که در حقیقت خدا ناشناسی است شیوه‌ای است ناستوده و شیمه‌ای است [3]ذمیمه که در نهاد طبیعت هرکس که شمّه‌ای از آن به‌ودیعت نهاده باشند هر آئینه هدف طعن و لعن دوست و دشمن بل موقع سرزنش و نکوهش خویشتن گشته مستحق خسارت آخرت [4]و دنیا و مستعد نکال و عقاب عقبی می‌شود. فی‌الواقع کدام غرامت به‌این منشای ندامت می‌رسد که فاعل آن تا قیام قیامت به‌بدنامی و تیره فرجامی مذکور و مشهور گشته در روز نشور با زمرهٔ کفره و فجره محشور شود و قطع نظر از این معنی مبتلای پاداش آن در عین ابتلا به‌انواع بلا محل نظر ترحم هیچ‌کس نمی‌گردد، چه می‌گویم چه جای ترحم است که هر آن‌که حسن از [5]قبح شناخته باشد آن معنی را موقع استحسان

---

۱. برگ ۲۹۵، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۷۸ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۹۵ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۱۵۵ ب، برتیش.
۵. برگ ۲۷۹، دیوان.

می‌سازد بلکه در هر صورت که روی دهد به‌صدد مدد علّت آن هلیهٔ حلیه درآمده زیاده بر امکان در استزادهٔ مادهٔ آن می‌کوشد و سیاق این مقدّمهٔ حقیقت اساس بر خاتمهٔ کار ججهار باطل ستیز حق ناشناس انطباق تمام دارد چه آن[۱] بی‌حقیقت کافر نعمت که از تأثیر ناسپاسی خداگیر شده بود از پیش اولیای دولت قاهرهٔ خدیور روزگار فرار احتیاط نموده مغلوب و منکوب به‌هرجا پناه برد راه نیافت، چنانچه به‌هر گل زمینی که آن را مامن خویشتن انگاشته آنجا آرمید در دم خار نومیدی از درو دیوار در دیدهٔ حرمان او خلید تا عاقبت که گریزان و افتان و خیزان با پسر بد اختر خود با بی‌غولهٔ جنگلی دور دست که غول پی بدان نبردی و از فرط تراکم اشجار باد در آن راه گذار نیافتی فرو خزیدند.

قضا را در این اثنا گروهی از فرقهٔ گوند که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بوم و بر بودند از ایشان خبر یافتند و رفته رفته بر سر آن دو خون گرفته رفته ایشان را چون [۲]بلای ناگهان دریافتند و دور آن دو اجل رسیدهٔ قضاگیر را که ادبار به‌همدستی خسران عاقت و خذلان مآل سر در دنبال ایشان نهاده در باب اهتمام تعاقب ایشان از بهادران موکب اقبال پای کمی نداشت فروگرفته در قتل ایشان پای فشردند و هم در آن گرمی به‌انداز فروبردن اسب و سَلَب گرانمایه که نهایت وایهٔ تمنّای آن بدنفسان قابوطلب بود ایشان را مهلت نفس برآوردن نداده در دم دمار از روزگارشان برآوردند و سر جمله‌ای از تفصیل این اجمال ابهام اشتمال آن‌که: چون خان فیروزجنگ و خان دوران چنانچه سابقاً این معنی صورت‌نگارش پذیرفت دوم آذر به‌شتاب باد و سحاب و تندی و تیزی شعلهٔ آتش سرکش [۳]از مقام شاهپور کوچ نموده سر در دنبال آن خاکساران باد پیما نهادند و رفته رفته از ولایت گَده کَتَنگَه[۴] و حدود لانجی که متعلّق به‌گویند گوند[۵] است برآمده از سرحد چانده سر برآوردند و از وجهه فرار و جهت مفر آن مدبّران بداختر پرس و جویی خبر نمودند و چون ظاهر شد که از آنجا تا سرمنزل ایشان چهار کروه راه فاصله است و معهٰذا از رسیدن افواج قاهره خبر بدان [۶]مقهوران نرسیده همگنان از فوز این نعمت غیرمترقّب اتّفاقی که همانا از آثار دستیاری اقبال روزگار با تأثیر دامان کشی وقت پاداش اعمال آن نابه کار بود بی‌نهایت مشغوف شده مقرّر ساختند که به‌دستور معهود هر شبه بعد از

---

۱. انسانی (موزهٔ دهلی).
۲. برگ ۲۹٦، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۷۹ ب، دیوان.
۴. کَنسلَه (موزهٔ دهلی).
۵. گویند گوند: تلفّظ آن گووِند (Govind) است و گوند (Gond) نام قبیله‌ای است.
۶. برگ ١٥٦، برتیش.

انقضای دوپهر سوار شده هنگام طلوع طلیعه بامداد مانند قضای نازل آسمانی ناگهانی بر سرمنزل آن خفته بختی چند خون گرفته ریخته همگی را اسیر و دستگیر سازند.

و چون این عزیمت راسخ با خود درست ساخته [1]به‌تهیّهٔ مقدّمات شبگیر پرداختند در این اثنا از خبرگیران اطّلاع یافتند که آبکندهای پهناور شکسته‌های عمیق بر سرراه واقع است که در روشنایی عبور از آنجا متعسّر است چه جای ظلمت شب، از این رو تا هنگام صبح تا تأخیر قرار داد مذکور قرار داده بعد از ظهور فروغ سپیده دم و فراغ نماز فجر قدم در راه نهادند و پس از گذشت یک‌پهر روز که پی بر سر بنگاه ایشان بردند ظهور یافت که آن بداندیشان شب هنگام آگاهی یافته و شبا شب مانند اندیشهٔ پراکندهٔ خویش پریشان شده به‌شتاب بخت برگشتهٔ خود راه سرعت پیموده‌اند[2]، بنابراین سرداران عسکر ظفراثر بعد از تحقیق سمت مفر ایشان طریق تعاقب ایشان پیش گرفته تا شام گاه بیست کروه گوندوانه که چهل کروه رسمی است راه بردند و چون مرکبان اکثر اهل موکب اقبال نعل افکنده و فرامانده شده بودند خان فیروزجنگ صلاح در توقّف دیده تا قریب دوپهر درنگ گزیدند و ستوران را نعل بندی نموده و آسوده ساخته نیم شبان سوار شدند [3]و به‌سرعت هرچه تمامتر طریق عجلت سپرده به‌تکاپوی تمام راه به‌سر می‌بردند تا آن‌که در نزدیک دوپهریهای روز یعنی قراولان خان فیروزجنگ خبر رسانیدند که سیاهی سپاه مخالفان از دور پیداست که به‌شتاب تمام فیلان خزانه بار و عماری‌دار را با سایر احمال و اثقال پیش انداخته خود به‌طریق چنداولی از عقب راه می‌برد. پس از استماع این مژده فرحت‌افزای ملالت زدای سردار شهامت شعار فوج قراولان را مأمور ساخت که به‌شتاب تمام پیشتر شتافته سر راه بر آن خون گرفتگان بگیرند و هم در عرض راه متعرض ایشان شده تا رسیدن همگی افواج آغاز [4]دستبازی نمایند و بعد از روانه شدن قراولان در حال چهار صد سوار تفنگچی و کماندار را تعیین نموده به‌کومک ایشان فرستاده آنگاه به‌بهادر خان که سردار قوشون هراول فوج او بود پیغام داد که ایشان غفلت نورزیده مراقب احوال همگنان باشد چنانچه اگر به‌امداد محتاج شوند اعانت دریغ نداشته هنوز کومک نمایند.

---

۱. برگ ۲۹٦ ب، موزهٔ دهلی.

۲. پیمودند (موزهٔ دهلی).

۳. برگ ۲۸۰، دیوان.

۴. برگ ۲۹۷، موزهٔ دهلی.

مجملاً قراولان بدان سیاه بختان نرسیده فوج کومکی بدیشان رسید، مجرّد پیوستن دلاوران دل دگر یافته [۱]مانند برق سوزان رو به‌سوی آن تیره روزان نهادند و سر راه بر آن گمرهان بسته ایشان را به‌باد تیر و تفنگ گرفتند و به‌حملهٔ نخستین جمعی از آن فرقهٔ تفرقه اثر را انداخته باقی را مضطرب ساختند و در این حال عم بهادر خان که به‌نیکنام موسوم بود با هشتاد سوار خود بهادرانه پیش تاخته به‌قصد سر راه گرفتن از ایشان درگذشت.

ججهار چون وقت را تنگ دید چندی از عورات را که مرکبان زبون داشتند به‌دست خود کشته مهیّای کشته شدند شد و بکرماجیت برگشته بخت برگشته در پیش صف خود یسال قتال آراست و قوشونی از اهل خلاف به‌عرصهٔ مصاف ریخته اطراف نیکنام و همراهان او را احاطه نمودند و آن مرد مردانه با وجود کثرت اعدا و قلّت اولیا و بنابر حفظ [۲]ناموس نام خود جای خویشتن را به‌مردی نگاهداشته زد و خورد بسیار نمود و آخرکار با هفت تن از همراهان زخمهای کاری برداشته بر خاک عرصه پیکار افتاد و این اسم سامی را بدنام نساخته حقیقتاً با مسمّی ساخت و در این حال مادَهو سنگه پسر راو رَتَن که در فوج هراول خان دوران معیّن بود خود را به‌حمایت نیک نام رسانیده بر ایشان تاخت و دلیرانه با دلی قوی بر قلب آن دل باختگان زده به‌زد و خورد درآمد و به‌صدمهٔ حملهٔ نخستین چندی را از آنجمله به‌بئس‌المصیر بازگشت داده باقی را پریشان ساخت [۳]و در همین گرمی که همگنان را به‌ضرب تیغ مرد افکن از معرکهٔ نبرد بازگردانیده بود خان دوران خود را چون شعلهٔ سرکش تند و تیز به‌بهادر خان رسانید و به‌جهت گرم ساختن هنگامهٔ ستیز با یکدیگر اتّفاق نموده به‌دمدمهٔ افسون عزم درست و نیّت صادق در یکدم چندان آتش کین افروختند که به‌شراره‌ای از آن خرمن وجود نابود اصحاب شرارت را در هم سوختند.

و توضیح این مقال مبهم آن‌که چون آن دو سردار جلادت شعار با مردم خود با هیأت اجتماعی بر صفوف جمعیّت لشکر تفرقه اثر ایشان که به‌وجود ججهار مطرود و بکرماجیت مردود شیرازهٔ پیوستگی داشت حمله‌آور گشتند آن دو خیره‌چشم از روی زیاده سری‌ها نخست پای کمی از صدمهٔ مرد آزمای سرداران نیاورده قدم ثبات افشردند و از باب حرکة‌المذبوح مرغ نیم بسمل بنابر اضطرار به‌اضطراب درآمده دست و پای چند بی‌هوده و ناسودمند زدند و عاقبت جمعی را به‌کشتن داده خود آهنگ سر به‌دربردن نمودند و طوغ و نقّاره خود را با چهار زنجیر فیل و سه شتر پر زر به‌جاگذاشته به‌جانب

---

۱. برگ ١٥٦ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۸۰ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۹۷ ب، موزهٔ دهلی.

جنگل مفر گزیدند و به‌یک پای تگاوران آن روز از عرصهٔ مصاف جان مفتی از دست [1]بهادران عسکر فیروزی [2]بیرون بردند و بنده‌های درگاه والا باقی روز از دنبال آن بقیةالسیف جدال تا هنگام شام تردد نموده پی بدیشان نبردند ناچار در آن سرزمین منزل گزیده به‌وعدهٔ وعید از زمینداران نشان آن ادبار منشان می‌جستند و دوپهر از شب سپری گشته آگاهی یافتند که آن سرگروه‌های اهل نفاق، و عیال خود را با هشت زنجیر فیل خزانه به‌جانب گلکنده روانه ساخته خود بر اثر آنها آهسته می‌روند.

خان فیروزجنگ و خان دوران به‌مجرّد استماع خبرآن مدبّران [3]جریده تر شده ارادهٔ تعاقب ایشان را به‌زیور حزم آراستند و اردو را با بهادر خان که در آن اوان بیماری و صعب بر او طاری شده بود از روی تجلّد با سرداران تردد می‌نمود، باز داشتند و از عقب به‌آهستگی متوجّه شود[4]. آنگاه مردم خوش اسبه را همراه گرفته روی به‌راه نهادند و در این مرتبه خان دوران متعهد نگاهبانی فوج هراول و متصدّی پی به‌دربردن و راه سرکردن شده بنابر آن همگنان از ممر نفاق راهبران و پی غلط زدن ایشان خاطر جمع ساختند و با این‌که آن مزوّران حیله‌ور در باب کور کردن پی فیلان انواع حیل به‌کاربرده بودند آن سردار پی برکرده از بس که کار آزموده و پیکار فرسوده شده در فنون سپاهگری و راه به‌پذیری که در اموال این صورت به‌غایت ضرورت می‌شود بی‌بدل اهل روزگار گشته بود خود مقیّد به‌تجسّس اثر آن ادبار آثاری چند شد و مطلقاً از پرکاری‌های ایشان پای کم نیاورده پرگار اندازهٔ مقیاس قیاس عقلی از دست نداد و یک نقطه‌وار قدم از محیط راه جادهٔ ایشان بیرون ننهاده بر اثر آن بداندیشان می‌رفت تا این‌که رفته رفته خبر یافتند که آن نابه‌کاری چند مکّار از راه قریب [5]ده فیل خزانه بار را در جنگل شمالی عرصهٔ کار زار روز گذشته گذاشته‌اند که مگر موکب اقبال بدان اشتغال نموده لختی درنگ گزینند و ایشان از این مکر فرصت هزیمت یافته جان به‌دربردند و چون غرض اصلی دولتخواهان استیصال کلّی غنیم بود به‌این جزئیات مطلقاً مقیّد نشده به‌بهادر خان و محمود بیگ خوافی دیوان خان فیروزجنگ پیغام دادند که اگر خود حرکت توانند کرد به‌زودی شتافته فیلان را با خزانه به‌دست آرند و الّا به‌هر صورت که [6]رو دهد همّت بر پیدا کردن آنها گمارند و خود در آن روز بر سبیل

۱. برگ ۱۵۷، برتیش.
۲. برگ ۲۸۱، دیوان.
۳. برگ ۲۹۸، موزهٔ دهلی.
۴. متوجّه می‌شود (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۸۱ ب، دیوان.
۶. برگ ۲۹۸ ب، موزهٔ دهلی.

ایلغار قطع طریق نموده سی کروه رسمی راه پیمودند و شامگاه بر سر راه منزل گزیده لمحه‌ای آرمیدند و ستوران را آسایش داده و نعلبندی نموده سحرگاهان راهی شدند.

و در عرض راه خبر به‌خان دوران که هراول افواج قاهره [1]بود رسید که اودی بهان پسر دد گوهر ججهار سنگه بد اختر با سیّام ددّا که مددگار آن تیره روزگار بر او بود چون سابقاً به‌استصواب ججهار و بکرماجیت سایر فیلان عمار بار را با هشت زنجیر فیل خزانه همراه گرفته به‌راه گلکنده روانه شده بودند چنانچه اشارتی بدان رفت در اینولا از آنجمله شش زنجیر را بر سبیل پی غلط به‌سمت چاندَه فرستاده‌اند تا مگر به‌سبب این مکرو تزویر به‌در توانند رفت و با وجود استماع این خبر چون مقصد دستگیر ساختن ججهار و بکرماجیت بود اصلاً ملتفت بدانها نشدند و بر سر همان قرار داد بوده پیشبرد مدّعا را از دست ندادند.

قضا را از آنجا که نیرنگ‌سازی‌های اقبال است از تابینان خان مشارٌالیه که در دنبال مانده بودند به‌همان فیلان معهود برخوردند و هر شش را با تمام نقور ضبط نموده بجنس نزد سرداران [2]آوردند و چون خیل سعادت قریب چهار پنج کروه پیمودند از دور سیاهی آن تیره‌بخت مقهور سمت ظهور یافت. در این حال خان دوران، سیّد محمّد خلف خود را با مادَهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و خواجه عنایت الله و اسحٰق بیگ بخشی فوج پادشاهی که به‌همراهی پانصد سوار جرار که یکّه‌تاز مغول پیشتر روانه ساخته، خود نیز از عقب سردارانه روانه شد و چون قوشون سیّد محمّد نزدیک ایشان رسیدند آن جهالت‌کیشان که از کمال اضطراب و اضطرار نه پای قرار داشتند و نه روی فرار غفلت ورزیدند و فرصت اظهار جوهر حمیّت جاهلیّت یعنی کشتن اهل و عیال که نزد کفره از امور مقرّره است از قرار واقع نیافته با وجود [3]عدم جمعیّت خاطر رانی پاربتی که زن کلان نر سنگه[4] دیو بود و همچنین چندی از زنان و دختران خرد سال خود را جمدهری چند سرسری زده خود ارادهٔ به‌در زدن نمودند.

در عین این حال دلیران شیر حمله به‌یکبارگی بارگیها برانگیخته بر سر جملهٔ ایشان ریختند. در آن میانه جمعی که عار فرار به‌خود قرار دادند پناه به‌جنگل برده داخل بیغوله‌های و دخیل انبوهی اشجار شدند و گروهی که دوستی نام و ننگ را بر محبّت جان و مال گزیدند مردانه قدم ثبات افشرده به‌دست

۱. برگ ۱۵۷ ب، برتیش.
۲. برگ ۲۸۲، دیوان.
۳. برگ ۲۹۹، موزهٔ دهلی.
۴. برسنگدیو (برتیش) نرسنگدیو (موزهٔ دهلی).

و پا زدن درآمدند. در این اثنا خان دوران نیز از عقب رسیده همگنان به‌هیأت اجتماعی بر آن جمع پریشان تاختند و به‌یک دم گرد از بنیاد وجود آن بدنهادان برانگیخته دمار از روزگار آن تیره روزان برآوردند چنانچه گویی به‌صرصر صدمهٔ مردافکن و دمهٔ دم سردی تیغ تیر بهادران شیراوژن که همانا خاصیّت [1]دمدمهٔ افسون باد مهرگان داست به‌یکبار سرهای آن زیاده سران که بر تن ایشان بارگران بود مانند اوراق [2]اشجار در برگ‌ریزان خزان فروریخت و آن مدبّری چند بد اختر که از غایت تیره‌بختی پرویزن کردن غبار ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود با این همه از روی سبکسری و بادساری گرد شورش و آشوب انگیخته هم به‌دست خویشتن خاک مصیبت بر سر خود بیخته بودند یکباره با خاک معرکه یکسان شده خون شان به‌خاک برآمیخت.

مجملاً در این میانه زنده‌ای که مانده ژنده پیلان تنومند کوه توان بودند که سرمایه لذّت عمر جاوید و عیش سرمد یعنی درهم و دینار بار داشتند و آن دو نابه‌کار خود در عین مغلوبه بر یک کنارهٔ معرکه زده به‌در رفته بودند و دُرجَن سال پسر بکرماجیت و دُرگبهان برادرش دستگیر گشتند و خان دوران، رانی پاربَتی زخمی و سایر زنان و دختران نیم کشته را از معرکه برداشته با جمیع اسباب و اموال خصوص [3]فیلان اشرفی و مرصّع آلات نزد خان فیروزجنگ آورد و سرداران آن روز برکنار تالابی که در آن نزدیکی بود مقرّ عسکر فیروزی قرار دادند و سایر نقود و جواهر و آلات مرصّع و زرّین و سیمین و دیگر نفائس اجناس را به‌جهت سرکار خاصّهٔ شریفه ضبط نموده در تلاش جست و جوی بقیهٔ اموال آن خذلان مآل بودند اتّفاقاً خبر رسید که آن دو خون گرفته خداگیر که از بیم شمشیردلیران با وجود کمال ناپاکی و بی‌باکی مانند تیر از خانهٔ کمان پاک و صاف از میان عرصهٔ مصاف برکنده زده بودند مانند کمان زه گسسته خانه باخته خسته و پی شکسته گوشه گرفته به‌شیر خان اتّفاق گوندوان آن سرزمین پی بدیشان برده هردو را به‌خاک هلاک افکنده‌اند.

خان دوران از استماع این خبر بنابر کمال اهتراز از جا درآمده بی‌درنگ آهنگ آن مقام کرد و چون بر سرکش آن دو بدکیش [4]سرکش رسید نخست سرهای آن دو بدنهاد را از تن بریدن فرموده به‌احضار قبیلهٔ ایشان اشاره نمود. همان لحظه همگنان را حاضر کرده در حضور خود بالمشافهه چگونگی آن قضیه را پرسید و اسب و سَلَب آن دو مخذول را از قاتلان ایشان طلب نموده بعد از احضار با سرها و

---

۱. برگ ۱۵۸، برتیش.
۲. برگ ۲۸۲ ب، دیوان.
۳. برگ ۲۹۹ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۸۳، دیوان.

انگشتری‌های مهر ایشان بر سبیل نشان نزد خان فیروزجنگ آورد و در حال سرها را مصحوب بهادر بیگ داروغهٔ قورخانهٔ تفنگ خاصّه که حسب‌الحکم اعلی همراه بود به‌درگاه والا ارسال نمودند و حقیقت این فتح مبین را که به‌نیروی اقبال پادشاه دنیا و دین روی داده بود در طی عرضه داشت به‌پایهٔ سریر خلافت مصیر عرضه داشتند.

و بالجمله بهادر بیگ مذکور کوچ در کوچ روانه شده روز بیستم دی‌ماه که نواحی سیهور سرمنزل عسکر منصور بود سر آن دو خیره‌سر تیره اختر را [1]که به‌حکم وجوب پاداش کردار بد پی سپر ورود خیل ادبار آسمانی شده بودند [2]به‌دربار سپهرمدار رسانید و حسب‌الامر سردار هفت کشور برای عبرت کوتاه نظران و خبرت بی‌بصران از در سرای سیهور نگونسار آویخته شد و چون سالاری عسکر نصرت آثار را خاطر از ممر دفع اهل شور و شر به‌جمعیّت گرائید از روی کارطلبی و هواخواهی به‌مقتضای وقت تصویب این رأی صواب آرای نمودند که چون قریب به‌ملک چاندَه رسیده‌اند نزدیکتر شتافته به‌این تقریب از زمیندار که عمده‌ترین زمینداران آن سرزمین است پیشکش طلب نمایند و بنابراین اندیشهٔ صائب نوشته متضمن ترغیب و ترهیب تمام به‌او نوشته همراه سَنگرام زمیندار کتور راهی ساختند. از آنجا که راه سردار الست ناگزیر وقت [3]در باب توزوک و ترتیب لشکر و آرایش صفوف به‌جا آورده خود نیز کوچ در کوچ از این مقام به‌سوی آن سرزمین روانه شدند و چون به‌مقصد رسیده نوشته رسانید آن جنگل پرورد خودرویی خودرأیی از مضمون وعده نامه‌ها اطّلاع یافت بنابر آن‌که به‌تازگی مهابت اولیای دولت که پیوسته به‌امداد افواج آسمانی یعنی جنود رعب مؤیّدند در دل او کار شده هراس تمام بر سراپایش استیلا یافته بود تن به‌فرمان‌پذیری در داد و با این معنی چون او را خرد راهنما و بخت کارفرما نیز بر سلوک طریقهٔ اطاعت آورده بود به‌طریقی پا به‌راه انقیاد گذاشت که سایر اسباب و اموال قبیلهٔ بُندَیله مخذول را که مردم او جابه‌جا تاراج نموده بودند و افواج پادشاهی از کیفیّت و کمیّت آنها آگاهی نداشتند همگی را یکجا کرده در سه کروهی چاندَه که ساحل رودبار تربینه ملتقای دریای لشکر موّاج و امواج آن دریا شده بود به‌ملاقات سرداران فائز گردید و آن اموال را گذرانیده اظهار کماهی یکرنگی ظاهر و باطن نمود و دم نقد ادای مبلغ پنج لک روپیه از نقد و جنس به‌رسم پیشکش پادشاهی و یک لک روپیه به‌صیغهٔ ضیافتانه به‌بنده‌های درگاه خدیو زمانه [4]پذیرفته

---

۱. برگ ۱۵۸ ب، برتیش.
۲. برگ ۳۰۰، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۸۳ ب، دیوان.
۴. برگ ۳۰۰ ب، موزهٔ دهلی.

در صدد سرانجام شد و تعهد نمود که هر ساله بیست زنجیر فیل، پنج زنجیر نر و باقی ماده به‌درگاه گیتی‌پناه ارسال دارد و یا مبلغ هشتاد هزار روپیه قیمت فیلان به‌خزانهٔ عامرهٔ صوبهٔ مالوَه رساند و آن دو سردار شهامت آثار عهدنامه‌ای مشتمل بر اقرار قرار داد مذکور که عبارت است از پذیرفت‌ها و تقبّل استعجال در باب استسعاد به‌دریافت سجدهٔ درگاه والا در دولت‌آباد به‌دستخط و مهر او تحصیل نموده دست از او برداشتند و بالفعل پیشکش مذکور را از او به‌وصول رسانیده در تصرّف خود [1]آوردند. از آنجمله دو زنجیر فیل نامی بود یکی نامور به«رُوپ سِنگهار» و دیگری «بهوج راج».

بیان مجمل وقایع دربار سپهرمدار

بیست و چهارم دی ماه که [2]آن سوی آب نَربَدَه مضرب سرادق اقبال شده بود الله‌وردی خان صاحب صوبهٔ پایین گهات به‌سجدهٔ آستانه سپهرنشانه رسیده از این روز رأس‌المال سرافرازی جاودانه به‌دست آورد.

روز دیگر در همین فرخنده منزل انجمن جشن خجسته وزن اقدس شمسی سال چهل و پنجم از عمر جاوید قرین شاهنشاه عالم، ثانی صاحبقران اعظم به‌زینت و زیب پادشاهانه ترتیب یافته بر آیین همه ساله آذین و تزیین پذیرفت و سایر امور معمورهٔ این روز برکت‌اندوز از وزن و نثار بر وجه احسن به‌ظهور آمده وجوه آن به‌ارباب استحقاق و استعداد رسید و باقی رسوم مقرّرهٔ این روز فرخنده از اضافهٔ مناصب و مراتب وقوع یافت. از جمله شاهنواز خان صفوی قوش بیگی به‌مرتبهٔ منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه رسید و امر سنگه ولد راجه گَج سنگه به‌منصب سه هزاری ذات و هزار پانصد سوار از اصل و اضافه کامگاری یافت. مَهَیش داس راتهور از اصل و اضافه به‌منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار نوازش‌پذیر گشت و در همین روز فرخنده سیّد خان جهان که حکم اشرف به‌طلب او صدور پذیرفته بود تشریف فوز سعادت ملازمت والا یافته به‌عنایت خلعت با چارقب زر دوزی و شمشیر و خنجر مرصّع و انعام یک لک روپیه نقد رعایت‌پذیر گشت و رستم خان دکنی[3] [4]و چندی دیگر از ارباب مناصب والا که به‌همراهی تعیین یافته بودند به‌دریافت سعادت نامتناهی ملازمت مفتخر و مباهی گشتند و نیز سیّد شجاعت خان بارَهه که از جاگیر خود سعادت‌اندوز

---

۱. برگ ٢٨٤، دیوان.
۲. برگ ۱۵۹، برتیش.
۳. دکهنی (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۳۰۱، موزهٔ دهلی.

توجّه دربار گردون تبار شده بود به‌آستان‌بوس درگاه والا رسیده [۱]مرتبهٔ اعتبارش به‌این اعتبار به‌مراتب بالا گرفت.

از سوانح این احیان خیر پایان ارسال مکرّمت خان دیوان بیوتات است به‌طریق رسالت به‌بیجاپور و ملّا عبداللّطیف دیوان دفتر تنخواه به‌گلکنده

و باعث واقعی این واقعه آن‌که: چون در اینولا به‌مسامع والا رسید که عادل خان از کم خردی و ناعاقیت‌اندیشی که ناشی از خرد سالی و بی‌تجربگی است بقیة‌السیف لشکر نظام‌الملک بی‌نظام در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده و معهٰذا در ارسال وجوه پیشکشی که سابقاً تقبّل نموده بود تهاون و تکاسل و می‌ورزید و همچنین قطب‌الملک که به‌سبب این دو علّت مستقله تعلل دربارهٔ تطوع و تعدد تعالی عصیان و تمرّد که عبارت است از صغرسن و عظم غفلت در باب تعویق ارسال پیشکش پیروی طریقهٔ نکوهیده و ارتکاب شیوهٔ ناستودهٔ او و از همه شنیع‌تر آن‌که تسنن اوست نسبت نکوهیدهٔ طائفه شیعه که مستلزم انفتاح ابواب شنائع و فطایع[۲] است و معهٰذا با وجود وقوع در سایهٔ حمایت [۳]حضرت ظلّ الهی بر سایر آن ولایت به‌نام والی دارالملک ایران خطبه می‌خوانند بنابراین معانی حضرت ظلّ سبحانی از روی کمال عنایت و مهربانی نسبت بدان دو معامله نافهم خصوص ثانی که از سرنادانی مصدر این فعل ناقص که فی‌الحقیقت علّت تامّهٔ خسران و خذلان‌دارین است، آمده در مقام تنبیه آن غنوده خردان شد و به‌خاطر عاطر آوردند که نخست ابواب نصایح حکیمانه مفتوح داشته از در اندرز و ترهیب و ترغیب درآیند [٤]تا آنگاه که از اتمام حجّت حق مقام به‌جا آمده مرتبهٔ اعذار به‌منصهٔ وضوح و ظهور رسیده باشد و هر آنچه در باب تنبیه و تأدیب ایشان سمت وقوع پذیرد به‌موقع خود بوده باشد. لاجرم مکرّمت خان مذکور [٥]که از اکثر نزدیکان پیشگاه قرب منزلت در پیش است و از سایر معتمدان درگاه در باب اظهار دولتخواهی بیش و با این معانی معامله‌فهمی و کاردانی تمام دارد نامزد سفارت بیجاپور شد و به‌مرحمت خلعت و اسب و فیل نوازش یافته مرخّص فرمان لازم‌الاذعان به‌نام عادل خان زینت طغرای صدور و توقیع نفاذ پذیرفت که خلاصهٔ مضامین آن نصیحت خان عدالت مکان مذکور بود در باب حفظ سلسلهٔ دولت و ملک خود نگاهداشت سررشتهٔ اطاعت و

---

۱. برگ ٢٨٤ ب، دیوان.
۲. قطایع (برتیش).
۳. برگ ۱۵۹ ب، برتیش.
۴. برگ ۳۰۱ ب، موزهٔ دهلی.
۵. برگ ۲۸۵، دیوان.

انقیاد که از علامات آن تعجیل در ارسال پیشکش کلّی است و همچنین دست باز داشتن از بعضی محال نظام‌الملک به‌علّت تغلب در قبضهٔ تصرّف خود آورده و از این دست اخراج سایر مفسدان خصوص ساهو سیاه روی از ملک خویش و آن فرمان عنایت‌آمیز آداب‌آموز را مصحوب خان مذکور با یک قبضهٔ شمشیر دکنی که به«دهوپ»[1] موسوم است با یراق و پردلهٔ مرصّع بر سبیل تبرّک ارسال داشتند و ملّا عبداللّطیف مشارٌالیه که به‌سمت سخن سنجی و دقیقه‌رسی متّسم بود از عنایت خلعت و اسب و فیل سرافراز ساخته بر سبیل رسالت گلکنده و ایصال تبرّک کمر مرصّع و فرگل خاصّه و فرمان قضا نشان به‌قطب‌الملک که نقل آن هم‌اکنون در این دستور نامهٔ کار آگهی و فرماندهی مذکور می‌گردد، امتیاز بخشیدند.

سواد فرمان‌گیتی مطاع به‌نام قطب‌الملک صدور یافت

امارت و ایالت پناه، ارادت و عقیدت دستگاه، عمدهٔ اماجد کرام، سلالهٔ اکارم عظام، نقاوهٔ خاندان عزّ و علا عضادهٔ دودمان مجد [2]و اعتلا، زبدهٔ مخلصان صلاح‌اندیش، خلاصهٔ متخصّصان سعادت‌کیش، مورد الطاف شاهنشهی، مصدر آداب خیرخواهی، [3]جوهر مرآت صفا و صفوت فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت، [4]سزاوار عاطفت بی‌کران المخصوص به‌عنایت الملک‌المنان قطب‌الملک به‌شمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند که: چون ما به‌دولت و اقبال پادشاه اسلام، مروّج دین مبین حضرت سیّد انام عُلیا و علی آله و اصحابه صلوات الله الملک العلاّم و مؤیّد و مروّج مذهب اهل سنّت و جماعتیم، بر ما واجب است که در هر جا که حکم اشرف اقدس ما جاری باشد احکام شریعت غرّا و ضوابط ملّت بیضا را جاری سازیم و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم و به‌مسامع جاه و جلال رسیده که در ملک آن قطب فلک شوکت و عظمٰی علی رؤوس‌الاشهاد سبّ اصحاب کبار که آیات قرآن مجید و فرقان حمید دلالت می‌کند بر فضل ایشان و اخبار و آثار صحاح ستّه و کتب متداوله شهادت می‌دهد بر علو درجه و سمو مرتبه آن بزرگان رضی الله تعالی عنهم و قرابت قریبه نیز در مادّهٔ آن طائفه عُلیا با فضائل صوری و معنوی جمع گشته می‌نمایند و آن ایالت و شوکت‌پناه آنها را منع نمی‌کند و به‌سزای اعمال نمی‌رساند بنابراین از روی ارشاد حکم می‌فرمائیم که نوعی نماید که در آن ملک این امر قبیح و فعل شنیع بالکل

---

۱. دهوپ (Dhup).
۲. برگ ۳۰۲، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۸۵ ب، دیوان.
۴. برگ ۱٦۰، برتیش.

برطرف گردد. اگر بدبختی ازلی بی‌سعادتی مرتکب این قسم امر قبیحی شود در حال او را سیاست نماید و اگر این چنین نکند معلوم شود که آن ایالت پناه هم به‌این معنی راضی است. در این صورت بر ما فرض می‌شود که در مقام گرفتن آن ملک شویم و مال اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم و خون آنها را هدرشناسیم.

دیگر به‌عزّ عرض رسید که خطبه را در آن ملک به‌نام والی ایران می‌خوانند. در واقع [۱]هرگاه آن ایالت پناه دعوی مریدی ما می‌نموده باشد با والی ایران چه رجوع دارد. می‌باید که [۲]بعد از این نام والی ایران در خطبهٔ مذکور نسازد در آن ملک خطبه به‌نام نامی و القاب سامی ما مزیّن باشد.

دیگر چون مبلغ کلّی از بابت پیشکش و غیره آن ایالت و شوکت‌پناه را می‌باید داد چنانچه تفصیل آن در اوراقی که به‌دستخط دیوانیان کرام رسیده و همراه این فرمان عالیشأن فرستاده شد معلوم می‌گردد ضرور بود که بندهٔ فهمیده سنجیده معتمدی را به‌آن صوب بفرستیم تا مقدّمات مسطوره صدر را خاطر نشان آن عظمت و شوکت‌پناه کند و اعلام نماید که ما بدولت و اقبال نظر به‌وفور اخلاص و صدق اعتقادی که پدر آن ایالت و شوکت‌پناه سلطان محمّد قطب‌الملک مرحوم به‌خدمت داشته و خدمتی که از آن مرحوم به‌وقوع آمده این همه عنایات پادشاهانه نسبت به‌آن قطب فلک ایالت می‌فرمائیم و آن ملک را به‌او مرحمت می‌نمائیم و مقرّر می‌کنیم که به‌شرط استقامت بر جادهٔ دولتخواهی و اطاعت [۳]انقیاد حکم جهان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات سرکار خاصّهٔ شریفه بعد از این ضروری از اولیای دولت قاهره به‌آن ملک نرسد. و موازی مبلغ مذکور را از جواهر نفیسه و مرصّع آلات ثمینه و فیلان بی‌عیب کلان نامی مثل «واک سمندر» و «بشیر» و سایر تحف و هدایا گرفته روانه درگاه والا گرداند. از این جهت معتمد کار آگاه و مخلص بلااشتباه ملّا عبداللّطیف را که از بنده‌های روشناس اعتمادی این درگاه خلائق‌پناه است با وجود آن‌که خدمت دفتر تن و تنخواه داشت و بودن آن لایق‌العنایته در رکاب ظفرانتساب لازم بود پیش آن ایالت و شوکت‌پناه فرستادیم و هر ارشادی که آن قطب فلک ایالت و ابهت را بایست نمود به‌زبانی آن معتمد فرموده‌ایم می‌باید به‌موجب [۴]آن‌که در صدر این [۵]فرمان عالیشأن حکم شده و هرچه زبانی ارشاد فرموده‌ایم عمل نماید و این پیشکش را

---

۱. برگ ۳۰۲ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۸٦، دیوان.
۳. برگ ۱٦۰ ب، برتیش.
۴. برگ ۲۸٦ ب، دیوان.
۵. برگ ۳۰۳، موزهٔ دهلی.

آنچنان ترتیب داده مصحوب مشارٌالیه روانه سازد که در ایّام نوروز عالم افروز در دولت‌آباد از نظر اشرف اعلی بگذرد و نفاست جواهر و خوبی فیلان پیشکش مذکور به‌عنوانی باشد که مجرای خوب آن نصفت و شوکت دستگاه از این جهت بشود و یقین داند که اگر توفیق قبول این احکام نیافت به‌این ارشادها مسترشد نگشت و پیشکش مزبور را به‌روشی که حکم جهان مطاع واجب‌الاتباع شرف صدور یافته روانهٔ درگاه فلک اشتباه که ساکنان اقلیم سبعه را ملجأ و پناه است نگردانید[1] افواج قاهره و عساکر منصور پادشاهی به‌آن ملک در خواهند آمد آن وقت آنچه به‌آن ملک و اهل آن ملک برسد از نتائج اعمال خود خواهد[2] دانست.

سوانح ماه بهمن

پنجم آن ماه خان دوران که پس از قتل آن دو بد اصل دد گوهر و استیصال مخاذیل قبیلهٔ بُندَیله و تحصیل پیشکش از زمیندار چاندَه چنانچه سمت نگارش یافت با خان فیروزجنگ و سایر بنده‌های درگاه والا متوجّه دربار سپهرمدار شده بود پیشتر از خان مشارٌالیه خود را به‌فوز سعادت ملازمت رسانید و هزار مهر و هزار روپیه به‌طریق نذر گذرانید و فیل «رُوپ سنگهار» از جمله پیشکش زمیندار چاندَه مزیّن به‌یراق زرّین که از جانب خود بر سبیل پیشکش مرتّب ساخته بود و در همین روز از نظر انور گذرانید و منظور و مقبول افتاده به«مَهَاسُندَر» نامی گشت و بنابر تقویم ارباب خبرت این فن قیمت آن به‌پنجاه هزار روپیه رسید و سایر اموال ججهار و بکرماجیت و همراهان ایشان از اشرفی و جواهر و زیور و آلات مرصّع و طلای ساده و امثال اینها که [3]به‌حیطهٔ ضبط درآمده بود به‌موضع عرض رسید و دُرجَن سال پسر صاحب تیکهٔ بکرماجیت و برادر [4]خورد خودش دُرگبهان از نظر اقدس گذشتند. نخستین به‌علی قلی موسوم گردید و در زمرهٔ غلامان خاصّه که حوالهٔ فیروز خاناند داخل گشته آن دیگر اسلام قلی نام یافته به‌معتمد خان [5]سپرده شده رانی پاربَتی که زخم‌کاری داشت درگذشته باقی زنان و دختران آن تیره اختران به‌خدمت پرستاران محل والا نامزد گشتند و خان مشارٌالیه منظور نظر عنایت و مشمول نهایت رعایت آمده به‌مرحمت خلعت خاصّه با چارقب زردوزی و شمشیر و خنجر مرصّع و اعطاء صد رأس اسب و اضافهٔ دو اسبه و سه اسبه دو هزار سوار از جمله منصب سابقش که

---

۱. نگراید (موزهٔ دهلی).
۲. خواهند (موزهٔ دهلی).
۳. برگ ١٦١، برتیش.
۴. برگ ۲۸۷، دیوان.
۵. برگ ۳۰۳ ب، موزهٔ دهلی.

مجموع از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار باشد کامگار گردید و به‌خطاب کامل نصاب بهادر نامور شد.

آنگاه امراء عظام مثل مادَهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و میر فضل الله و باقی بیگ اوزبک و امثال ایشان که در فوج آن خان شجاعت نشان سعادت تعیّن فائز شده بودند از دریافت شرف ملازمت والا رفعت مکان و عظمت شأن دریافتند و هریک درخور مساعی جمیله خود به‌عنایت جلیله پذیرای انواع رعایت شدند.

ششم ماه مذکور عبدالله خان بهادر فیروزجنگ به‌فوز شرف بساط‌بوس انجمن حضور سعادت‌اندوز گشته هزار مهر و هزار روپیه به‌صیغهٔ نذر از نظر انور گذرانید و به‌انواع عنایات شاهنشاهی که از جمله مرحمت خلعت خاصّه با چارقب زردوزی و شمشیر مرصّع و دو رأس خاصگی و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بود مفتخر و مباهی گردید و در همین محفل والا فیل «بهوج راج» نام را که از بابت پیشکش زمیندار چاندَه بود گذرانید و هم در این روز بهادر خان نیز از ادراک سعادت ملازمت بر مراد خاطر فیروز شد به‌عاطفت خلعت و جمدهر مرصّع و اسب توبچاق مرحمت‌اندوز گشت.

و نهم ماه [1]نزهتکده کراره که سابقاً انگارهٔ نگارش حق توصیف آن مقام از کوتاه دستی بنان و سستی بیان نیمکاره مانده بود اکنون نیز به‌علّت قلّت سرمایه سخنوری در همان پایه ماند از فوز فیض ورود مسعود منبع اضافه و استفادهٔ عمر دو باره شد و سه روز آن دلگشا منزل فیض محمل [2]محلّ استقامت موکب مسعود بوده روزگار فرخنده آثار در ضمن اشتغال سیر و شکار به‌نشاط و انبساط گذشت و چهارم روز از آن طرب‌آموز مقام اتّفاق کوچ افتاده خطّه برهان‌پور بنابر آن‌که قضیهٔ ناگزیر نوّاب مهد علیا در آنجا وقوع‌پذیر گشته به‌مشاهدهٔ سواد آن نیز مرضی بندگان حضرت نبود به‌جانب دست راست گذاشته شده از آنجا در گذشته توجّه اقدس به‌بالای گهات رو نمود و چون نواحی دولت‌آباد مهبط اشعهٔ ماهچهٔ لوای والا شد خان زمان صوبه‌دار بالای گهات که با سایر کومکیان به‌عزم استقبال[3] موکب اقبال [4]از دولت‌آباد راهی گشته بود به‌استسعاد شرف آستان‌بوس درگاه معلّی مفتخر و مباهی گردید و هزار مهر و هزار روپیه به‌طریق نذر و یک زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید.

---

١. برگ ٢٨٧ ب، دیوان.
٢. برگ ٣٠٤، موزهٔ دهلی.
٣. استیصال (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ١٦١ ب، برتیش.

آنگاه مبارز خان و سَتَر سال نبیرهٔ راو رَتَن و پرتهیراج راتهور و هتّی سنگه ولد راو دودا و مالُوجی بهونسله و پرسُوجی و آتش خان حبشی و چندی دیگر از ارباب مناصب متعالی عتبه‌بوسی درگاه عالی را سرمایهٔ اکتساب مفاخر و معالی ساختند.

نامزد گشتن سپهسالار شهامت شعار به‌تنبیه ساهوی سیاه روی و تنقیه[1] نظام‌الملکیه و تسخیر حصار سایر حصون حصینه آن سرزمین

دولت خداداد را خاصیّتی است که هر بی‌خردی سفاهت نهاد که دست از نگاهداشت سررشته اطاعت انقیاد خداوندان آن بدارد هر آئینه پیوند سلسلهٔ امید از عافیّت و حسن عاقبت خود به‌زور خود گسسته [2]باشد و در بخت و دولت به‌سعی خود بر روی روزگار خود بسته بلکه بنیاد خانواده و بیخ خاندان خویش به‌دست خویشتن برکنده و برافکنده بود و اقبال ازل آورد مادرزاد تأثیری دارد که هر خذلان سرشت زیان‌کار که بنابر تحریک نابه‌کاری ادبار تخم کینه اصحاب آن لطیفهٔ شریفه آسمانی در بر و بوم شوره زار سینه بکارد و نهال عداولت آن جمیع عظیم‌الشأن در تنگنای [3]خاطر پریشان بنشاند لامحاله مزروع آن مزرع حرمان سوای برق خرمن و باد دست و شعلهٔ دامن حاصلی دیگر ندهد و آن شجرهٔ ملعونه[4] جز طلع طالع جزو طلع طالع واژگونه ثمره‌ای نبخشد و آن درخت خود کشته غیر از بخت برگشته بری بار نیاورد و حاصل این مقدّمهٔ مسلّمه امری است معلوم که همانا مجهول عالی و جاهل و عامی و سافل نباشد چه به‌مثابه‌ای دقائق ظهور آن به‌درجهٔ ثبوت رسیده که شاید کسی نباشد که این مراتب چندین مرتبه به‌تجربهٔ او نرسیده باشد و مؤیّد این معنی و مشیّد به‌نعمای[5] این امر که بر بداهت معنی و بر ظهور سفیهی است ناکامی و تیره فرجامی ساهوی سیاه روی تباه رأی که به‌تازگی روی داده بسند است چه آن مدبّر نامدبّر که به‌کشاکش صدگونه کشش و کوشش سلب[6] انواع نعمت از خویشتن نمود و به‌نیروی جذبهٔ بخت وارونه[7] جلب اقسام نعمت خدا و انتقام سایه خداوند نسبت به‌خود روا داشته دیده و دانسته انواع بلّیه‌های جلیّه بر خویشتن پسندیده چنانچه به‌کارفرمایی تیره رأیی تن

---

۱. بقیهٔ (دهلی و برتیش).
۲. برگ ۲۸۸، دیوان.
۳. برگ ۳۰٤ ب، موزهٔ دهلی.
۴. ملعونهٔ طلع طالع (موزهٔ دهلی).
۵. مبنای (موزهٔ دهلی).
۶. مسلت (موزهٔ دهلی).
۷. واژونه (موزهٔ دهلی).

به‌سیاه‌رویی در داده از بندگی خلیفهٔ زمین و زمان روگردان شده و مکرّر اوباش و رنود فراهم آورد هنگامه آرای فتنه و فساد گردید و چندان‌که دست و پا زد که شاید آبی بر روی کار خود آورده بازار افسردهٔ خویش را رونقی و رواجی بخشد. اتّفاقاً به‌شامت [۱]ناسپاسی و حق ناشناسی سلسلهٔ احوالش بیشتر از پیشتر بی‌نظام شده دوران کارش از پرگار افتاد تا در این مرتبه که آن سرحلقهٔ کج‌اندیشان سلسلهٔ آشوب و [۲]شورش بختش درآورده به‌جهت نگاهداشت سررشتهٔ جمعیّت کوتاه نظران و دست پیچ انفاق و سفها و مادّهٔ اجتماع و عدم افتراق بُلها کودکی را از منتسبان این سلسله به‌دست آورده با وجود حیات نظام‌الملک و حبس او در قلعهٔ گوالیار این نام بر او گذاشته و به‌این دستاویز بعضی از حصون حصنیهٔ آن ملک را به‌قبضهٔ قبض آورده در مقام ترک اطاعت و انقیاد [۳]پای بغی و عناد افشرد، خصوص در اینولا که سرزمین دولت‌آباد از ورود موکب والای حضرت صاحبقران سعادت قرین روکش سپهربرین شده بود به‌تازگی مادّهٔ فتنه و فساد آن برگشته روز که روز به‌روز ازدیاد بود و بنابر تحریک ادبار قوی ظهور و بروز تمام نمود و با وجود آن‌که در جنب سپاه ستاره شمارهٔ حضرت سلیمان زمان که به‌شیر خان کثرت وفور با خیل مور همعدد و به‌اعتبار نیرو و زور با شیر و فیل همقدرت‌اند وجود پشّه‌ای نداشت خیره‌چشمی و خود سری آن کوتاه نظر آشفته دماغ که به‌چشمک زنی شوربختی و بداختری روی داده بود تا جایی رسید که در اینولا با وجود آن‌که طلوع ماهچهٔ لوای والای نیّر اعظم روی زمین از افق دولت‌آباد اتّفاق افتاده بود و فروغ بارقهٔ آن اختر لامع و کوکب طالع عرصهٔ دکن بل سایر سرزمین و زمن را فروگرفته بود آن دد منش بدنهاد ترک فساد ننمود و از فرط[۴] سفاهت و بلاهت بر سر پیمان پیشنهاد پیشینه بوده در زیاده سری‌ها پای کمی نیاورد.

و بالجمله چون آن سیاه رو به‌وجوه متعدّده مستحق تنبیه و گوشمال بل مستعد تخریب بر اصل و استیصال مطلق شده بود بنابراین سه خلیج زخّار موّاج را از دریای لشکر قلزم تلاطم منشعب ساختند و همگی را به‌سرداری سه سردار جلادت آثار خان دوران بهادر و خان زمان و شایسته خان نامزد استخلاص باقی قلاع و [۵]بقیهٔ محال متعلّقهٔ بی‌نظام و استیصال بنیان بغی و ضلال آن گمراه و سایر بی‌راهه روان نموده روانه فرمودند. نخست خان دوران بهادر به‌توجّه سمت قندهار و نانْدَیَر[۶] که سرحد

---

۱. برگ ۲۸۸ ب، دیوان.
۲. برگ ۱۶۲، برتیش.
۳. برگ ۳۰۵، موزهٔ دهلی.
۴. شرط سعایت و ملامت (موزهٔ دهلی).
۵. برگ ۲۸۹، دیوان.
۶. باندیر (موزهٔ دهلی).

گلکنده و بیجاپور است معیّن شده مقرّر گشت که آن دهنه را به‌ضرب تیز زبانی تیغ دو دم و زور سرپنجهٔ گلوگیر دلیری نگاهداشته نگذارد که زیاده سران آن حدود نفس کشیده دم برآرند، چه جای آن‌که از مقام خود حرکت نموده قدم پیش گذراند و اگر عادل خان به‌فرض محال خیال حمایت ساهوی و سایر متمردان در خاطر بگذراند یا در استیصال ایشان شرکت بگزیند نخست به‌مقام تنبیه و تأدیب او درآمده حسب‌المقدور [1]دربارهٔ تخریب آن بلاد و تسخیر حصون ملک او کوشش مبذول دارد و نیز تفویض خدمت تسخیر قلعهٔ اوسه و حصار اودگیر که در حصانت نظیر خود ندارند فرمان‌پذیر گردید که بعد از تقدیم مهمّات مذکوره به‌انصرام آن اقدام نماید و در این فوج امرای عظّام و ارباب مناصب والا و [2]بهادران نامور و غیر ایشان بدین دستور سعادت تعیّن[3] پذیرفتند. راجه جَی سنگه و مبارز خان و رشید خان انصاری و راجه بَیتَهل داس و مادَهو سنگه ولد راو رَتَن و امر سنگه ولد راجه گَج سنگه، سزاوار خان ولد لشکر خان، مبارک خان نیازی، قزلباش خان افشار، نظر بهادر خویشگی، اهتمام خان، راجه رام داس کَچهواهه، مغل خان ولد زَین خان، نور محمّد مخاطب به‌عزّت خان، باقی بیگ اوزبک مخاطب به‌قزاق خان، جانسپار خان، لطف الله ولد لشکر خان، سیّد عالم بارَهه، کرم الله ولد علی‌مردان خان بهادر، گوکل داس سیسودیه، مَهَیش داس راتهور، هادی داد خان [4]برادر رشید خان، خواجه عنایت‌الله با چندی دیگر از ارباب مناصب والا و از امرای دکنی: چوهر خان حبشی، سرافراز خان و ربی راو دهونیه و بولاجی کولی و سادات خان و جمعی دیگر با هزار احدی ترکش بند بندوقچی و به‌دستور سابق اسحٰق بیگ به‌تفویض بخشیگری این فوج که عدد ایشان به‌دوازده هزار سوار می‌کشید اختصاص یافته هراولی به‌عهدهٔ راجه جَی سنگه و راجه بَیتَهل داس و امر سنگه و سایر راجپوتان مقرّر شد.

چون حیله‌وران دکن از عهدهٔ فوج هراول که عمدهٔ افواج سپاه است برنمی‌آیند و از این رو پیوسته بر آن سرند که با قشون چنداول که در عقب همه از یکسو به‌حفظ اردو و از سوی دیگر به‌نگاهبانی خود مشغول است درآویزند، بنابر آن در یساق این زیاده سران چنداولی پای کمی از هراولی ندارد. لاجرم قرار داد خاطر اقدس آن شد که مبارز خان افغان را از سپاهیان قرار دادهٔ روزگار دیده و دلاوران

---

۱. برگ ۳۰۵ ب، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۱۶۲ ب، برتیش.
۳. متعیّن (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ۲۸۹ ب، دیوان.

کار آزمودهٔ پیکار [۱]فرسوده است به‌حراست فوج مذکور متعیّن سازند و به‌حکم این اندیشهٔ صائب خان مشارٌالیه ادراک این سعادت نمود. سردار دوم خان زمان حسب‌الامر اعلی خدیو زمین مأمور شد با سایر عسکر ظفراثر متوجّه سمت احمدنَگَر گشته سرزمین چَمارگوندَه و موضع آشتی را که وطنگاه ساهوی پرخاشجوی در آن موضع واقع است به‌دست درآورد و چندی از مردان جنگ را آنجا نگاهداشته و تهانه‌ها نشانده هیچ‌جای آشتی را به‌هیچ‌وجه خالی نگذارد و ولایت کَوکَن یعنی دارالمرز که همه جا بر ساحل دریای شور واقع است از چنگ آن شوریده مغز شوربخت که به‌تغلّب بر آن استیلا یافته برآرد و چون [۲]این دو فرمودهٔ همایون راه به‌نفاذ مقرون نموده از پرداخت آنها کماینبغی باز پردازد و دربارهٔ تاخت ولایت عادل خان که در آن سمت سمت وقوع دارد منتظر اشارهٔ والا باشد که بر طبق صدور آن به‌ظهور رساند و در این فوج عمان موج نیز امرای عظّام و اصحاب مناصب عظیمه بر این موجب به‌طریق کومکی تعیین شدند: بهادر خان رَوهَیله، سیّد شجاعت خان، شاه بیگ خان، راو سَتَر سال، راجه پَهار سنگه بُندَیله، پرِتهیراج راتهور و بهیم سَین راتهور [۳]و خواجه برخوردار و حکیم خوشحال، اوزبک خان، بهگوان داس بُندَیله و دلیرهمّت، مغول ولد شاهرخ، محبّت خان و کِشَن راو بَهدَوریَه، قطب خان غلزی، راو تلّوک چند، حبیب خان کرّالی، جَگنات راتهور، سیّد میرزای سبزواری، سعید شیرانی، سِیام سنگه راتهور، راجه اودی بهان، حسن قلی خلج، عجب سنگه سیسودیه، دیال داس جهاله و چندی دیگر از بندهای روشناس و از دکنیان مالُوجی و آتش خان حبشی و کارطلب خان و بیتوجی و پَتَنگ[٤] راو دهنّاجی و رستم راو و هاماجی و نرِیل راو و سیّدی یوسف و اعتبار راو و یاقوت خان جمال خانی و برخی دیگر به‌همراهی مقرّر گشتند و هزار سوار از راجپوتان رانا جَگَت سنگه [۵]و هزار سوار دیگر از احدیان تیرانداز و تفنگچی نیز سمت تعیین یافتند و هراولی این فوج که عدد آن نیز به‌دوازده هزار سپاهی جرار رسید به‌عهدهٔ تکفّل راو سَتَر سال و سایر راجپوتان رزم جوی آزرم خوی شده حمایت قوشون چنداول به‌بهادر خان و دیگر افغانان حمیّت شعاد تهوّر آثار قرار پذیرفت.

---

۱. برگ ٣٠٦، موزهٔ دهلی.
۲. برگ ۲۹۰، دیوان.
۳. برگ ١٦٣، برتیش.
۴. تلیک (موزهٔ دهلی)
۵. برگ ٣٠٦ ب، موزهٔ دهلی.

سالار فوج سیوم شایسته خان خلف سپهسالار اعظم آصف خان خانِ‌خانان به‌همراهی الله‌وردی خان و شیخ فرید [1] و یکّه‌تاز خان و راجه سَنگرام و سیّد ابوالفتح و سیّد عبدالوهاب و میر جعفر ولد میر حاج و برخی دیگر از دکنیان راوَت راو و سعادت خان بیجاپوری و سرورَ خان و فرحان خان و میدنی راو و جمعی دیگر و هزار سوار از تابینان آصف خان خانِ‌خانان که جمعیّت جمیع به‌شش هزار سوار رسید و آن سردار ستوده آثار به‌تقدیم خدمت استخلاص قلعهٔ جُنَیر و سَنگمَیر و ولایت ناسِک و دیگر محال اختصاص یافت و در بیست و ششم بهمن‌ماه به‌ساعت مختاز نخست خان دوران بهادر به‌عنایت خلعت فاخره و جمدهر مرصّع و اسب و فیل رأس‌المال تعظیم و تبجیل اندوخته مرخّص شد. آنگاه خان زمان به‌عاطفت خلعت و جمدهر خاصّه و اسب و فیل و شایسته خان به‌مرحمت خلعت و جمدهر خاصّه و اسب توبچاق نوازش‌پذیر گشته رخصت توجّه به‌مقاصد خود یافتند و سایر امرای عظّام که به‌همراهی آن سردار شهامت شعار در افواج ثلثه معیّن شده بودند به‌تفاوت مراتب مناصب و مقدار اقدار به‌عنایت خلعت و جمدهر و اسب رعایت پذیرفتند.

سوانح ماه اسفندار

یازدهم آن ماه بنابر آن‌که تا غایت نشیمنهای درون حصاربند مَهاکوت با وجود تأکید امر مطاع در تعجیل مرمّت آنها حسب‌المرام سمت اتمام نپذیرفته بود کنار حوض قَتلو که در دو کروهی دولت‌آباد واقع است به‌اعتبار نزهت و صفا و خوشی و دل کشی آب و هوا از سایر محال آن سرزمین امتیاز دارد مرکز رایات ظفرآیات و مهبط انوار ماهچهٔ آفتاب فروغ اعلام نصرت علامت گشت و چون آن سرزمین دلنشین که به‌این اعتبار به‌آسمان [2] نشان گردید لیاقت این داشت [3] که محل آذین و تزیین جشن فرخندهٔ نوروزی گردد حسب‌الحکم [4] گیتی مطیع پیرایه بندان آرایش محافل سور و سرور و بزم آرایان احیان عیش و عشرت به‌اتّفاق سامان طرازان کارخانجات خلافت همانجا تختگاهی رفعت‌پناه به‌آراستگی خاطرخواه ترتیب دادند و بر فراز آن قصب بارگاه عظمت طراز نموده به‌زینت و زیب خاطر پسند دلفریب آرایش‌پذیر ساختند.

---

۱. برگ ۲۹۰ ب، دیوان.
۲. برگ ۳۰۷، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۱٦۳ ب، برتیش.
۴. برگ ۲۹۱، دیوان.

چهاردهم ماه خدیو روی زمین یعنی سلیمان زمان و ثانی صاحبقران والا به‌تفرّج قلعهٔ دَیوبند و حصار طلسم پیوند دولت‌آباد شتافته به‌اعتبار غبار مقدّم معظّم آن حصار رفعت آثار را که به‌حساب مقدار هزار باره از برج و بارهٔ این والا حصار چنبری پیش بود به‌شیر خان قدر نیز از آسمان گذرانیده سمت بیشی بخشیدند و چون عموم بدایع صنایع آن موقع عجائب آثار غرائب اعمال به‌نظر حقیقت نگر درآمد خصوص خوض آن‌گونه خندقی عمیق در دل سنگ خارا از نفوذ اندیشه مرد خرد پیشه در مطالب مشکله یاد می‌دهد و همچنین راهگذاری که از دامان کوهسار سرکرده و همه جا در جوف کوه راه بریده‌اند چندان‌که رفته رفته سر از گریبان آن برآورده چنانچه از مشاهدهٔ این تأثیر آه سوختگان در دل سنگدلان از یاد می‌رود.

و بالجمله سایر خصوصیّات غریبهٔ آن حصار بدایع آثار درنظر مبارک به‌غایت عجیب و غریب نموده موضع استغراب و استعجاب و باعث اطراب و اعجاب آنحضرت شد چنانچه بر زبان مبارک آوردند که در این مدّت متمادی اغراقاتی که در وادی توصیف این قلع به‌مسامع والا می‌رسید محمول بر مبالغات شاعرانه می‌شد الحال که حقیقت آن از قرار واقع به‌ظهور پیوسته به‌طریق عین‌الیقین وضوح یافت ظاهر شده که هزار یک حق مقام به‌جا [1]نیاورده‌اند بلکه در بیان دقائق حقائق آن دانایان صرفه نگاهداشته کوتاه نظران به‌کنه دریافت خصوصیّات نرسیده بوده‌اند و این معنی که بر زبانهاست که آن قلعه کار دَیوان است و بر خرافات [2]عوام حمل می‌رفت اکنون مشاهدهٔ آن بر این معنی شهامت می‌دهد که همانا کار بشر نباشد، خصوص عمر طبیعی مردم این روزگار.

شانزدهم ماه سپهدار خان از ایلچپور رسیده خود را از آستان‌بوس انجمن حضور پرنور به‌مراد خاطر دیرینه رسانید. هزار مهر و هزار روپیه به‌طریق نذر از نظر انور گذرانیده منظور نظر عاطفت شد.

از سوانح این اوقات

تعیّن الله‌وردی[3] خان است به‌جهت تسخیر قلاع نظام‌الملک که در سمت قلعهٔ چاندَور واقع است و سبب این معنی آن‌که: چون به‌موقّف عرض اعلی رسید که ساهوی [4]مقهور در اینولا به‌طریق تغلب بر شش حصن حصین از جمله قلاع بی‌نظام که در ضلع چاندَور واقع است استیلا یافته و دو قلعه

---

۱. برگ ۲۹۱ ب، دیوان.
۲. برگ ۳۰۷ ب، موزهٔ دهلی.
۳. الهوردی (موزهٔ دهلی).
۴. برگ ١٦٤، برتیش.

به‌دست ابوجهل بَهوجِمَل[1] مفسدی افتاده و شش بارهٔ دیگر به‌تصرّف متمردان آن حدود درآمده همگنان به‌استظهار حصانت آنها پشت گرم گشته سر به‌شورش و آشوب برآورده‌اند، چنانچه از فرط کوتاه نظری‌ها دست تطاول و سرپنجه تعدّی به‌اسباب و اموال و انعام و مواشی اهل آن حواشی دراز کرده به‌سایر رعایا و سکنهٔ آن حدود آزار و اضرار می‌رسانند. بنابر آن فرمان جهان مطاع نامزد الله‌وردی خان مذکور شد که از فوج شایسته خان جدا شود و با دو هزار سوار یکّه‌تاز خان را همراه گرفته به‌انداز تسخیر حصون مزبوره بدان جهت ترکتاز آرد.

بیست و چهارم ماه مذکور از مضمون عرضه داشت شایسته خان به‌وضوح پیوست که در اینولا بنابر کارسازی اقبال حضرت پادشاهی و کوشش احمد خان نیازی، رامسَیج[2] که در تصرّف مردم ساهو بود به‌دست درآمد و در این تاریخ شاهزادهٔ والاگوهر بلنداختر سلطان مراد بخش را به‌عاطفت شمشیر خاصّه اختصاص بخشیدند و خان فیروزجنگ به‌عنایت دو اسب تبچاق رعایت‌پذیر گشت و ساماجی دکنی ده هزار روپیه نقد انعام یافت.

بیست و ششم ماه، چون اودی بهان پسر ججهار نابه‌کار که در سن هژده سالگی بوده با برادر خرد سال خود و سِیام ددّا از معرکهٔ کارزار چنانچه مذکور شد فرار[3] اختیار نموده بودند قضا را مردم قطب‌الملک ایشان را دستگیر ساخته نزد او بردند و آن عقیدت آیین از روی ارادت کامل و اخلاص صافی ایشان را با «کمال» نامی از معتمدان خود روانه درگاه والا نموده بود، فرستادهٔ مذکور در این روز آن مدبّران تیره روز را به‌نظر انور درآورد و حضرت پادشاه دیندار پسر کودک آن مخذول را به‌فیروز خان ناظر محل سپردند که بعد از تلقین کلمه جلّت و ادای سنّت ختان سنن و فرائض دین مبین بدو تعلیم نموده با پسر بکرماجیت که سابقاً حوالهٔ او شده بود یکجا نگاهدارد و دربارهٔ اودی بهان و سِیام ددّا مقرّر فرمودند که بعد از عرض شهادتین اگر ابا کنند هردو را به‌قتل رسانند و چون سرشت زشت آن بدطینتان از گل شرک و کفر سرشته بود بنابر مقتضای تخمیر خمیرهٔ نهاد شریر آن دو دد گوهر بدمنش اصلاً سررشته جهالت و ضلالت را از دست نگذاشتند و سر بدین درنیاورده تن به‌قبول این سعادت در ندادند چندان‌که از بداندیشی پا به‌راه حق نگذاشته جان بر سرکیش باطل خویش نهادند.

---

۱. اصل: ابوجهل.
۲. برگ ۲۹۲، دیوان.
۳. برگ ۳۰۸، موزهٔ دهلی.

بیست و هفتم: بَهرجی زمیندار بَکلانه از وطن خویش رسیده جبین به‌نور زمین‌بوس افروخت و به‌سجدهٔ آستانه سپهرنشانه [۱]سرمایهٔ افتخار و اعتبار جاودانه اندوخت.

از وقایع این تاریخ

تعیین یافتن فوج عمّان موج است [۲]از دربار سپهرمدار به‌آهنگ تنبیه عادل خان و سبب صوری این معنی آن‌که: چون آن غنوده خرد از خردی سال و عدم بلوغ به‌پایهٔ عقل و تمییز و وصول به‌سرحد کمال هنوز آن مقدار قدرت نداشت که بر مردم در خانهٔ خود غلبه تواند کرد و بهبود کار و ناگزیر وقت بر فرض دریافت آن به‌عمل تواند آورد و آن خودرأیان ناعاقبت‌اندیش آنچه بالفعل مصلحت خویش در آن می‌دانستند از قوه به‌پایهٔ فعل می‌رسانیدند، بنابر آن تاریخ به‌عرض اعلی رسید که آن زیاده سران کوتاه نظر در مقام اعانت و صدد مدد قلعه‌دار اودگیر و اوسه شده‌اند، [۳]چنانچه آذوقه و خرجی حشم و سایر سامان قلعه‌داری ایشان را آماده نموده و خیریت خان را با جمعی تفرقه اثر به‌نگاهبانی اطراف و نواحی دو حصار فرستاده‌اند و ساهوی مقهور را نیز به‌نوشتجات مستظهر و مستمال ساخته رَندَولَه را با سپاهی بسیار به‌کومک او نامزد نموده و بندگان حضرت به‌مجرّد اطّلاع بر حقیقت این معنی تنبیه آن غنوده خردان را موافق صوابدید رأی جهان آرای مشیر خود دانسته گوشمال دادن آن سرتابان خودرأی را از چندین روی خصوص به‌اعتبار پاس ناموس دولت و حفظ صورت حشمت و شکوه خلافت واجب و لازم دیده‌اند از این‌که چندی از سرداران و امرا و منصبداران مغول و سادات و افغان و راجپوت و امثال ایشان را برگزیده به‌سرکردن این مهمّ نامزد ساختند مثل سیّد خان جهان و سپهدار خان و رستم خان دکنی و شاهنواز خان صفوی و صف‌شکن خان رضوی و مرتضیٰ خان و راو کَرَن و شیر خان ترین و خلیل خان میرآتش را به‌همراهی پانصد سوار تفنگچی و [۴]احداد خان مهمند و مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم و نوذر پسر میرزا حیدر صفوی و هری سنگه راتهور و قلعدار خان و راجه بهروز و راجه روزافزون و سیّد لطف علی بخاری و جَی رام ولد راجه انُوپ سنگه و خواجه ابوالبقا و یعقوب بیگ ولد شاه بیگ خان کابلی و اندر سال نبیرهٔ راو رَتَن و عبدالهادی پسر صفدر خان و اسمٰعیل اتای[۵] و چند نامور دیگر و از دکنیان منکوجی و شیرزه و

---

۱. برگ ۲۹۲ ب، دیوان.
۲. برگ ١٦٤ ب، برتیش.
۳. برگ ۳۰۸ ب، موزهٔ دهلی.
۴. برگ ۲۹۳، دیوان.
۵. آقا (موزهٔ دهلی).

حسن خان ولد فخرالملک و ولی محلدار خان و کرشناجی و یَسونت راو و حمیدالله خان و جمعی دیگران همراه دادند و همگنان را که مجموع جمعیّت شان به‌ده هزار سوار می‌رسید به‌تخریب بلاد عادل خان و تنبیه و تأدیب اهل آن مأمور فرموده به‌فوز سعادت اختیار از جمله عسکر ظفرآثار سرافراختند و سیّد خان جهان را به‌مرحمت خلعت فاخره و شمشیر خاصّه و دو اسب تبچاق و فیل به‌هنگام رخصت نواختند و از این دست سایر همپایان او را به‌عنایت [1]سروپا و اسب به‌قدر مرتبه رعایت فرمودند و همگنان را به‌این دستور دستوری دادند که به‌اتّفاق خان دوران بهادر [2]و خان زمان نخست رَندَولَه را که به‌مدد ساهوی مقهور معیّن شده گوشمال بلیغ دهند و نگذارند که آن دو نفاق پیشه بنابر جنسیّت باهم ضم گشته به‌اتّفاق فتنه‌زای گردند و از دست محاورهٔ سنگ و آهن آن دو قسی‌القلب به‌یکدیگر آمیزند و شرارهٔ شرارت برانگیخته به‌یکدم آتش فتنه و فساد برافروزند و چون آن غنوده خردان را به‌یکدم به‌زهر آب تیغ بی‌دریغ از نوش خواب غفلت بیدار ساخته باشند آنگاه از سه طرف به‌ولایت آباد عادل خان درآمده نشانی از آبادانی در سرتاسر آن سرزمین نگذارند.

سی‌ام ماه اسفندار مذکور طی عرضه داشت خان به‌موقّف عرض [3]اعلی رسید که صالح نظام‌الملکی نگاهبان قلعهٔ کُهنَّر ورگ بنابر یاوری بخت کارفرما و اقبال راهنما به‌وادی دولتخواهی راه یافته همه جا به‌سرمنزل سعادت شتافت و گماشتگان ساهوی مخذول که در آن حصن حصین اقامت نموده در کلیّات و جزئیات امور خصوص در بست و گشاد ابواب و ضبط مداخل و مخارج حصاربند مدخل کلّی داشتند همگی را به‌دست آورده دربندی خانه محبوس ساخت و قلعه را با جمیع اسباب قلعه‌داری تسلیم نموده پرگنات حوالی و حواشی و سایر مضافات و محال متعلّقهٔ قلعه را به‌تصرّف اولیای دولت روزافزون داد.

---

۱. برگ ١٦٥، برتیش.
۲. برگ ۳۰۹، موزهٔ دهلی.
۳. برگ ۲۹۳ ب، دیوان.

فهرست اعلام

اشخاص

«د، ذ»

«ر»

«ز»

«ش»

«ص»

«ض، ط، ظ»

«ع، غ»

«ن»

«و، ه»

«ی»

اماکن

آغاز و انجام چند نسخ خطّی شاهجهان‌نامه

آغاز نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامه شمارهٔ 96.422 کتابخانهٔ موزهٔ ملّی، دهلی‌نو

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز نسخهٔ خطّی پادشاهنامهٔ شمارهٔ Or. 1676 کتابخانهٔ برتیش، لندن

انجام نسخهٔ خطّی پادشاهنامهٔ شمارهٔ Or. 1676 کتابخانهٔ بریتیش، لندن

ابتدای نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامه شمارهٔ ۶۴ کتابخانهٔ سرکار تونک (راجستان)

آغاز نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامه شمارهٔ ۶۴ کتابخانهٔ سرکار تونک (راجستان)

قبل از انجام نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامه شمارهٔ ۶۴ کتابخانهٔ سرکار تونک (راجستان)

انجام نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامه شمارهٔ ۶۴ کتابخانهٔ سرکار تونک (راجستان)

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامه شمارهٔ **DP 684** کتابخانهٔ دیوان هند، دهلی

انجام نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامه شمارهٔ DP 684 کتابخانهٔ دیوان هند، دهلی

This *Padshanama* was written after the compilation of Mohammad Amin Qazwini's work, also called the *Padshahnama*. Therefore, Jalaluddin Tabatabayi followed his style in every respect and recorded the events in chronological order where solar as well as lunar calendars have been used.

In *the Padshahnama* of Jalaluddin Tabatabayi, flowery literary style is dominant over the historical events. The language used is quite ornate; the style of the chronicle writers at the court of the Safavids, and this can be considered one of the specimens of the ornate composition of that period.

This book is being published with the purpose of making Persian language more popular and to revive the precious treasure of literature and historical records produced in this language. This would help effectively in maintaining and strengthening the historical and cultural relations between the two countries, Iran and India. That would also strengthen the deep-rooted relations between the two countries.

I would like, at the end, to pay my thanks with reverence to Dr.Yunus Ja'ffery, who took the task of editing this work. I also pay my thanks to Dr. Ali Reza Ghazveh, the director of the Research Centre of Iran Culture House, New Delhi, who supervised the work wholeheartedly with careful attention.

Dr. Karim Najafi Barzegar
Cultural Counseller
Embassy of Islamic Republic of Iran
New Delhi

made. Among the versifiers who took this job the first was Mirza Abu-Talib Kalim of Kashan, the poet laureate at his court. He completed this work in Kashmir in 1047 A.H./1637 A.D.

The other poet who undertook this task was Haji Mohammad Jan Qudsi of Mashhad. He started the work under the *Zafar Nama-i-Shahjahani* or the *Zafar Nama-i-Shahjahan*. But the work remained incomplete due to his death in 1056 A.H./1646 A.D.

Another poetic composition related to Shahjahan's period is the *Āshob-i-Hindustan* by Mulla Baheshti, the tutor of Sultan Murad, the youngest son of the emperor. He composed the events of the reign of Shahjahan along with the conflict of his four sons to capture the throne.

The present work of Jalaluddin Tabatabayi is one of books on history based on the court chronicles of Shahjahan. This was written before the compilation of *the 'Amal-i-Saleh* by Mohammad Saleh Kambo, who not only appreciated this work of Jalaluddin Tabatabayi, but also quoted many passages by admiring the main features of the prose style of him and says:

> Mirza Jalaluddin Tabatabayi of Yazd, in writing prose, has miraculous hand as that the white hand of Mosas. In composition and correspondence has innovated such a novel style that has given fresh life to the art of speech. He is skilled in creating meanings and highly profound in producing the new thought contents. In the art of setting lexical gems, the jeweler is unskillful. In the field of philosophical thought Avicenna has no worth before him. He acquired knowledge of subjects at Isfahan, raised himself high on the grades of learning. In the year 1040 A.H. made up his mind to proceed to Hindustan, the land of paradisiacal signs, the surface of which is as high as the heaven and is beautiful like rose garden on the earth, the resort and place of gathering of the artisans who are the seeker of knowledge. As the God's fortune was favourable with him and felicity became companion, he therefore, got the opportunity to be in the service of the great noble personalities. By the blessing to be a distinguished person, became close one at the court of nobility, and by means of being fluent in oration and delicate in the art of speech was set in the range of the eloquent speakers and permitted to write the events ending to felicity.

Shahjahan and completed his work in 1047 A.H./1637 A.D. The other outstanding historiographer associated with the imperial court was Jalaluddin Tabatabayi, associated with his native place Zawar and therefore called Jalalay-e-Zawari. Some of the biographers have written that he came from Isfahan.

Mirza Jalaluddin Tabatabayi was an extraordinarily gifted ornate prose writer attached with the court of Mughal emperor Shahjahan. He started to compile the history of his reign in 1050 A.H./1640 A.D. Tabatabayi began his historical account from the year 1042 A.H./1632 A.D. till the 8th year of the accession of his reign i.e., 1045 A.H./1635 A.D. As Shahjahan was more interested in the history of his reign rather than ornate writing, he first engaged Abdul Hamid Lahori, one of the students of Abdul Fazl, the court historian of the reign of Akbar the great. He wanted the history to be written on the pattern of the *Akbar Nama*.

Abdul Hamid had realized what the expectations of the emperor were in relation to the history of his reign. He therefore revised what he had written earlier and re-edited some of his own works. He restarted this task from the year 1037 A.H./1627 A.D. till 1057 A.H. (1647 A.D.) It seems that the process adopted by Abdul Hamid was to the satisfaction of the emperor. Hence, he was given an opportunity to continue the work for next decades. But, this was not to be after the second decade of the emperor's reign. Hamid was too old to continue by then and after his death in 1065 A.H./1654 A.H., the work of the compilation was entrusted to his student, Mohammad Warith. He continued to follow the style that had been adopted by Abdul Hamid. He started to record the history of the 3rd decade and began the work from the year 1057 A.H./1647 A.D. till 1068 A.H./ 1657 A.D., the year in which the emperor was deposed by his son Aurangzeb. Besides compilation of the above-mentioned books related to Shahjahan period, another step was taken to go further in that direction. The events of all the three decades were abridged under the *Mulakhkhas-i-Shahjahan Nama* by Mirza Muhammad Tahir son of Mirza Ahsanullah entitled 'Inayatullah Āshna'. Special care was taken by him to keep the language free of of all the characteristics of flowery and ornate style. The *Mulakhkhas-i-Shahjahan Nama* is also reliable for the reason that the abridger was the in-charge of the imperial library.

Shahjahan was so enthusiastic about preserving the history of his reign that he also engaged poets to versify events and the achievements that he

called ‘Allami, *Muntakhab-ul Tawarikh* by Abul Qadir Badauni, *Tabaqat-e-Akbari* by Nizamuddin Ahmad of Hirat, *Tarikh-i-Alfi* by Asaf Khan of Qazwin and Mulla Ahmad of Thatta. This was the period in which not only were the books compiled on history, but many important books were translated from Sanskrit, Arabic and the Jaghatay dialect of Turkish. Among these translations, the outstanding ones are the *Mahabharata*, the *Ramayana*, *Rajatarangini*, *Singhasan Battisi*, *Panch-Tantra*, *Nal Daymanti, Katha Saritsagar*, *Mujam-ul Boladan* by Yaqout Hamavi, *Jame-ul Tawarikh-i- Rashidi, Tarikh-i-Hukama* by Shahzuri and *Waqe‘at-e-Babri* by Abdur Rahim Khan entitled ‘Khan-e-Khanan’.

Among all the rulers of the Tumrid dynasty, the contribution of Akbar (963-1014 A.H./1556-1605 A.D.), Jahangir (1014-1037 A.H./1605-1627 A.D.) and Shahjahan (1037-1068 A.H/1628-1651 A.D.) surpassed all the others in the development of Persian language and in preserving the history of the reign. The powerful rulers of this dynasty encouraged history writers. If we take a survey of the history of this period from critical point of view, we would realize that the art of history writing developed during Akbar’s reign, flourished during the reign of Jahangir and was on its zenith in the reign of Shahjahan when the historians were under the direct care and patronage of the emperor. The historians like Mohammad Amin of Qazwini, Mirza Jalaluddin Tabatayi of Yazd, Abdul Hamid of Lahore, Mohammad Warith, Shaykh Inayatullah of Lahore and Mohammad Saleh Kambo not only compiled the history of that period, but also recorded the personal life of the emperor along with his achievements.

Shahjahan, like his grand father Akbar was also keen that the historical accounts should be translated from other languages into Persian. It was during his reign that Abu-Talib Husayni and Mohammad Afzal from Bukhara translated the Institutes of Amir Timur from Turkish into Persian. It was also in the same period that Shaykh Jalal of Hisar rendered the *Gawalyar Nama,* a book on history from Sanskrit into Persian. Besides, Mohammad Zaman also known as Farangi Khan translated the history of China from Portugese into Persian.

Another development that points towards Shahjahan’s interest in history is the advent of court chronicle writers. Shahjahan engaged them to compile history of his reign period-wise. Among the eminent historiographers of his age was Mohammad Amin of Qazwin, also known as Aminay-e-Qazwini. He recorded the history of the first decade of the reign of

Keeping in view the wonderful job done by the historians of the ancient period and of those who lived in the early days after the advent of Islam in India, the most significant and long period for historians began in 11th Century and continued till the 17th Century of Christian era. In this broad span, the royal courts and the cultural centres of Muslim rulers were great patrons of historians. During this period, the role played by the foreign traders and Muslim geographers can also not be ignored.

For its part, Persian language had a great contribution in the growth and development of history during the Muslim rule in India. This is the period in which Persian language also passed through several stages of ups and downs. In the early days of the 11th Century A.D. people of this continent came across the philosophical and scientific thoughts of Persians like Abu-Qasim Firdawsi (d. 411 A.H./1040 A.D), Farrukhi of Sistan (d. 429 A.H/1037 A.D), Manuchehr of Damghan (d. 432 A.H/1040 A.D), Avicenna (370-428 A.H/980-1037 A.D), Abu-Raihan Biruni (362-440 A.H/ 973-1048 A.D), Abul-Fazl Bayhaqi (385-470 A.H/995-1077), and Abu-Ali Muskuya (d. 421 A.H/1030 A.D). The literary works of these great thinkers not only made Persian language flourish, but also prepared ground for the historiography in Persian.

During the Sultanate period (602-932 A.H/1206-1525 A.D) Persian language flourished and much attention was paid to books on the subject of History. Under the patronage of Muslim rulers many literary works were produced. Notable among these is *Taj-ul Ma'ather*. This is the earliest work on the subject of history, produced in the India subcontinent. It was compiled by the order of Qutbuddin Aybak (602-607 A.H/1206-1210 A.D). In continuation of the same movement, the second important work is *Tarikh-e-Firoz Shahi*, compiled by Ziauddin Barni. During the same period, the historians started to compile history in verse form. Khwaja Abdul Malik Isami was one of them. He followed Abdul Qasim Firdawsi and composed the historical accounts of India on the pattern of the *Shah Nama* and named it *Fatuh-ul Salatin*. So remarkable is this work that it rightly deserves to be called *the Shahnama* of India.

During the Timurid period in India (932-1118 A.H/1526-1707 A.D) Persian language thrived in this subcontinent more than ever. Books were written on various subjects, but main attention was given to compile history of the ruling dynasty. Many valuable works of historical significance were produced. Some of them are: *Akbar Nama* by Abul-Fazl, Commonly

Preface

With the advent of Islam in Indian subcontinent, there came widespread politico-social changes in this vast and culturally rich region. One of them was in the field of historiography. The Muslim rulers wanted to showcase their achievements. Therefore, they encouraged history writers to record the events that took place during their reign. This is largely due to this patronage that at present we have valuable voluminous collections of recorded history.

This, however, does not mean that India did not have historiographers earlier. Epics such as the *Mahabharata* and *the Ramayana* show that Indians were inclined to record their history interspersed with legends. Besides the above-mentioned, another notable work is *Rajatarangini*, an account of the history of Kashmir written by Kalhan. In Rajatarangini, Kalhan, a Brahmin from Kashmir, has chronicled the events of his homeland. Kalhan has been called the father of the history in Sanskrit and rightly so.

History writing has deep roots in the Indian subcontinent. In ancient India, this tradition made its influence on the history written during the Muslim period. This also can be said with confidence that the history of Muslim period is the evolved-form of the history written in ancient period in this country. Keeping in view the art of history writing and historiography, it is clear that the Indians and the Persians had deep-rooted relations and have always been culturally exchange towards each other. Hence, it is pertinent to study the works of the early history writers of Muslim period in this subcontinent.

Abu-Raihan Al-Biruni was the first Indologist from Persia who was greatly influenced by the Indian thought and traditions. When writing his book *Ma-lul Hind*, he seems to have kept in mind the historical traditions of the Indian subcontinent and combined them with the historical ideas that developed in Persia.

Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Embassy of Islamic Republic of Iran
New Delhi

SHAHJAHAN NAMA

Compiled by: Mohammad bin Mohammad
Entitled Jalala-i-Tabatabai Zawari Urdistani
Introduction, Editing & Annotations :
Dr. Syed Mohammad Yunus Ja'ffery

Composing & Page setting: Abdur Rehman Qureshi
Designing of the cover page: Aisha Fozia

First Edition: New Delhi, November 2009
Printed at: Alpha Art, Noida (U.P.)
ISBN: 978-964-439-362-4

Iran Culture House
18, Tilak Marg, New Delhi-110001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547
newdelhi@icro.ir
http://newdelhi.icro.ir

SHAHJAHAN NAMA

Compiled by
Mohammad bin Mohammad
Entitled
Jalala-i-Tabatabai Zawari Urdistani
(A historian of 11th Century Hijra)

Introduction, Editing & Annotations
Dr. Syed Mohammad Yunus Ja'ffery
(Retired)
Department of Persian, Zakir Husain College
University of Delhi, Delhi

CENTRE FOR PERSIAN RESEARCH
Office of the Cultural Counsellor
Embassy of Islamic Republic of Iran
New Delhi